ترجمه تفسیر روایی

جلد ششم

البرهان

علامه سید هاشم بحرانی

متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری

با مقدمه ابوالحسن عاملی نباطی فتونی

از مشاهیر قرن دوازدهم هجری

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا

کتاب صبح

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه تفسیر روایی البرهان

علامه سید هاشم بحرانی
متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری

جلد ششم: کهف، مریم، طه، انبیاء، حج، مؤمنون،
نور، فرقان و شعراء

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا
(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

کتاب صبح

سرشناسه : بحرانی، هاشم بن سلیمان، - ۱۱۰۷ق.
عنوان قراردادی : البرهان فی تفسیرالقرآن .فارسی
مرآه‌الانوار و مشکاه‌الاسرار فی تفسیرالقرآن .فارسی
عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر روایی البرهان / نویسنده هاشم بحرانی؛ مترجمان رضا ناظمیان، علی گنجیان و صادق خورشا.
مشخصات نشر : تهران: کتاب صبح: نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، ۱۳۸۸ -
مشخصات ظاهری : ج.
شابک : ۱۶۰۰۰۰ ریال : دوره : ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۲-۲ : ۱۹۵۰۰۰ ریال :
ج.۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۱-۵ ; ج.۲: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۳-۹ : ;
ج.۳: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۵-۳ : ; ج.۴: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۶-۰
ج.۵: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۷-۷ : ۱۸۰۰۰۰ ریال : ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۹-۱ : : ۱۸۰۰۰۰ ریال : ج.۷ :
۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۳۰-۷:
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۸) (فیپا). / یادداشت : ج. ۳ - ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا). / یادداشت : کتابنامه.
مندرجات : ج.۱. مقدمه تفسیر البرهان/ تالیف ابوالحسن‌ابن‌محمدطاهر عاملی‌نباطی‌فتونی.- ج.۲. سوره حمد و بقره.- ج.۳. البرهان فی تفسیرالقرآن/ تالیف هاشم‌بن‌سلیمان بحرانی.- ج.۴. انعام، اعراف، انفال و توبه.- ج.۶. کهف، مریم، طه، انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان و شعراء.- ج.۷. نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر، یس، صافات، ص، زمر
موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۲ق.
شناسه افزوده : ناظمیان، رضا، ۱۳۴۱ -، مترجم / شناسه افزوده : گنجیان خناری، علی، ۱۳۴۷ -، مترجم
شناسه افزوده : خورشا، صادق، ۱۳۲۳ -، مترجم / شناسه افزوده : شریف، ابوالحسن بن محمدطاهر، - ۱۱۳۸ق. .
مرآه‌الانوار و مشکاه‌الاسرار فی تفسیرالقرآن / شناسه افزوده : نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور
رده بندی کنگره : BP۹۷/۳/ب۳ب۴۰۴۱۱۳۸۸ / رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶ / شماره کتابشناسی ملی :
۲۵۷۶۰۹۱

نام کتاب : ترجمه تفسیر روایی البرهان
جلد ششم: کهف، مریم، طه، انبیاء، حج، مؤمنون،نور، فرقان و شعراء
مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی
مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا
ناشر: کتاب صبح با همکاری نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور
نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۹ همراه با ویرایش و صفحه آرایی جدید
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اسوه
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۹-۱
شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۲-۲

کتاب صبح: تهران ـ سهروردی شمالی ـ خیابان خرمشهر ـ شماره ۱۴ ـ طبقه دوم
صندوق پستی: ۱۵۸۱۵/۳۵۹۴ تلفن: ۸۸۵۰۱۳۳۰ ـ ۰۹۱۹۹۶۱۴۸۳۰۶
www.Bookroom.ir Email:ketabesobh@gmail.com
قیمت : ۱۸۰۰۰۰ ریال قیمت دوره ۹ جلدی: ۱۶۰۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

سوره کهف

سوره کهف مکی است جز آیه ۳۸ و آیات ۸۳ تا ۱۰۱
که مدنی است.این سوره دارای ۱۱۰ آیه می‌باشد و
پس‌از سوره غاشیه نازل شده است.

فضلیت و ثواب قرائت سوره کهف

۱) محمد بن یعقوب: از احمد بن محمّد بن احمد، از محمّد بن احمد نهدی، از محمّد بن ولید، از ابان، از عامر بن عبدالله بن جُذاعه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اگر کسی آخر سوره کهف را بخواند، هر وقت که بخواهد، بیدار می‌شود.[۱]

۲) شیخ در «تهذیب»: با سند خود از علی بن مهزیار، از ایوب بن نوح، از محمد بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: کسی که هر شب جمعه سوره کهف را بخواند، کفاره این جمعه تا جمعه دیگر او خواهد بود.[۲]

۳) ابن بابویه از احمد بن محمد، از پدرش، از محمّد بن هلال، از پدرش از جدش و او از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که: هر کس آیه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا»[۳] [بگو من هم مثل شما بشری هستم (ولی) به من وحی می‌شود] را تا آخر سوره بخواند، این آیه، نور او از بسترش تا بیت الله الحرام خواهد بود و هر کس که در بیت الله الحرام نور و روشنایی داشته باشد، در بیت المقدس نیز نور خواهد داشت.[۴]

۴) ابن بابویه در «من لایحضره الفقیه» روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس به وقت خوابیدن، این آیه را تا آخر بخواند: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»[۵] [بگو من هم مثل شما بشری

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۴۶۲، ح ۲۱.

۲ـ تهذیب، ج ۳، ص ۸، ح ۲۶.

۳ـ کهف/ ۱۱۰.

۴ـ ثواب الاعمال، ص ۱۳۶.

۵ـ کهف/ ۱۱۰.

هستم (ولی) به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است]، نوری برای او تا مسجد الحرام بدرخشد که میان آن نور، فرشتگانی برای او طلب آمرزش کنند تا این که شب را به صبح برساند[1].

۵) آن گاه ابن بابویه گوید: عامر بن عبد الله بن جذاعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: هر کس پیش از خواب، آخر سوره کهف را بخواند، در هر ساعتی که بخواهد بیدار می‌شود.[2]

۶) نیز از ابن بابویه نقل شده است: محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسّان، از اسماعیل بن مهران، روایت کرده است: حسن بن علی از پدرش و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس در هر شب جمعه سوره کهف را بخواند، شهید از دنیا می‌رود و خدا او را با شهدا بر می‌انگیزد و روز قیامت در صف شهدا می‌ایستد.[3]

۷) عیاشی: از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: هر کس در هر شب جمعه سوره کهف را بخواند، شهید از دنیا می‌رود و خدا او را با شهدا مبعوث می‌گرداند و روز قیامت او را در صف شهدا قرار می‌دهند.[4]

۸) از «خواص القرآن»: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس در روز جمعه این سوره را بخواند، خداوند، گناهان این جمعه تا جمعه دیگر و نیز سه روز دیگر او را می‌آمرزد و به او نوری عطا فرماید که به آسمان می‌رسد. هر کس این سوره را بنویسد و در ظرف شیشه‌ای سر باریکی گذاشته و آن را در خانه خویش قرار دهد، او و خانواده‌اش از تنگدستی و بدهی و آزار مردم در امان می‌مانند.[5]

۱ـ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۱۳۵۸.
۲ـ من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۱۳۵۸.
۳ـ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۸، ح ۱۳۵۹.
۴ـ ثواب الاعمال، ص ۱۳۷.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۷، ح ۱.

۹) از امام صادق علیه السلام نقل شده است: هر کس سوره کهف را نوشته و در ظرف شیشه‌ای سر باریکی گذاشته و آن را در خانه خود قرار دهد، خود و خانواده‌اش از تهیدستی و بدهکاری و آزار مردم در امان خواهد ماند و هیچ گاه به کسی نیازمند نخواهد شد. اگر این سوره را نوشته و در انبار غلات اعم از گندم، جو، برنج و نخود و غیره قرار دهند، خداوند به اذن خود، هر جانور موذی را از آن دفع می‌کند.[1]

۱ـ .مجمع البیان، ج۶، ص۳۰۶

تفسیر سوره کهف

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَل لَّهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) مَّاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا (۳) وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴) مَّا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸)».

[ستایش خدایی را که این کتاب (آسمانی) را بر بنده خود فرو فرستاد و هیچ گونه کژی در آن ننهاد * (کتابی) راست و درست تا (گناهکاران را) از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته می‌کنند، نوید بخشد که برای آنان پاداشی نیکوست * در حالی که جاودانه در آن (بهشت) ماندگار خواهند بود * و تا کسانی را که گفته‌اند: خداوند فرزندی گرفته است، هشدار دهد * نه آنان و نه پدرانشان به این (ادعا) دانشی ندارند. بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید. (آنان) جز دروغ نمی‌گویند * شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه در پیگیری (کار)شان تباه کنی * در حقیقت، ما آن چه را که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که

کدام یک از ایشان نیکوکارترند * و ما آن چه را که بر آن است، قطعا بیابانی بی‌گیاه خواهیم کرد]

۱) علی بن ابراهیم، در تفسیر این آیه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَل لَّهُ عِوَجَا * قَيِّمًا» گفته است: این جا تقدیم و تأخیر صورت گرفته است، زیرا معنای آن چنین است: «الَّذِي أَنزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ قَيِّمًا، وَلَمْ يَجْعَل لَّهُ عِوَجَا» «خدایی را که این کتاب (آسمانی) را بر بنده خود فرو فرستاد و هیچ گونه کژی در آن ننهاد» که در این صورت کلمه عوجاً بر قیمّ مقدّم شده است. «لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِن لَّدُنْهُ» یعنی: تا (گناهکاران را) از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد «وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا * مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا» مراد از «فِيهِ أَبَدً مَاكِثِينَ» یعنی در آن (بهشت) ماندگار خواهند بود. «وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا * مَّا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ».

علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته است: هنگامی که قریش ادعا کردند که ملائکه، دختران خدا هستند و یا این که یهود و نصاری قائل شدند که عزیر و مسیح پسران خدایند؛ خداوند متعال پاسخشان را داد و فرمود: «مَّا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا».[1]

۲) محمّد بن عباس گفت: احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن محمّد، از محمّد بن فضیل از ابو حمزه برای ما روایت کرد: از امام محمّد باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه: «لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِن لَّدُنْهُ» سئوال کردم. امام علیه السلام فرمودند: نیروی سخت، همان علی بن ابی طالب علیه السلام است و او همان است که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و کسی است که با دشمنان پیامبر پیکار کرد و تفسیر آیه: «لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِن لَّدُنْهُ» همین است. مراد از «لِّيُنذِرَ» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است تا از «بَأْسًا شَدِيدًا» یعنی عذابی سخت بیم دهد.[2]

۳) عیاشی از برقی، و او از کسی که این حدیث را روایت کرده است، در حدیثی مرفوع از ابی بصیر از امام محمّد باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره «بأساً» در آیه: «لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِن لَّدُنْهُ» فرمودند: قدرت سخت، علی علیه

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵.

۲ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۱.

السلام است همان که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و در رکاب او با دشمنانش پیکار کرد. و مراد آیه «لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِن لَّدُنْهُ» همان علی علیه السلام است.[1]

۴) از حسن بن صالح روایت شده است که: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: «يُبَشِّرَ» را «يَبْشُرَ» نخوان زیرا بَشْر، به معنای پوست کندن است.[2] گفت: پس از آن وقتی با حسن نماز می‌گزاردم، آن را به صورت «يُبَشِّرَ» می‌خواند.[3]

۵) ابن شهرآشوب: از امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام در تفسیر آیه: «لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِن لَّدُنْهُ»، روایت کرده است که مراد از نیروی سخت، علی بن ابی طالب علیه السلام است و او همان است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و در رکاب او با دشمن پیامبر جهاد می‌کند.[4]

۶) علی بن ابراهیم: مراد از «لَعَلَّكَ» در آیه «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. آن گاه می‌گوید: در روایت ابو جارود، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ» یعنی شاید تو خود را (ای پیامبر) در پیگیری کارشان تباه کنی؛ «أَسَفًا» به معنای اندوه[5] است.

۷) علی بن ابراهیم در تفسیر «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» چنین گفته است: مراد از «زِينَةً» درخت و گیاه و تمام آفریدگان خدا در زمین است. «لِنَبْلُوَهُمْ» تا آنان را بیازماییم که «أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» که کدام یک از ایشان نیکوکارترند. در آیه «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» جُرُزاً به معنای ویرانه است.[6]

۸) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام آمده که مراد از «صَعِيدًا جُرُزًا» زمینی است که بی آب و علف باشد.[7]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۷، ح ۲.
۲ـ بَشَر الأدیم وَ غیره بشراً: پوستش را کند. «المعجم الوسیط ماده بشر».
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۷، ح ۳.
۴ـ مناقب، ج ۲، ص ۸۱.
۵ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵.
۶ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵.
۷ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (٩) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى
الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (١٠) فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ
فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (١١) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (١٢) نَحْنُ
نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (١٣) وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ
قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُوَ مِن دُونِهِ إِلَهًا لَّقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (١٤)
هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى
اللَّهِ كَذِبًا (١٥) وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُم
مِّن رَّحمته وَيُهَيِّئْ لَكُم مِّنْ أَمْرِكُم مِّرْفَقًا (١٦) وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ
ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَن
يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا (١٧) وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ
وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ
لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا (١٨) وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ
كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى
الْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (١٩)
إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (٢٠) وَكَذَلِكَ
أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ
فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا
(٢١) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ
سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا
وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا (٢٢).

[مگر پنداشتی اصحاب کهف و رقیم (= خفتگان غار لوحه‌دار) از آیات ما در شگفت بوده است؟ * آن گاه که جوانان به سوی غار پناه جستند و گفتند: پروردگار ما از جانب خود به ما رحمتی بخش و کار ما را برای ما به سامان رسان * پس در آن غار سالیانی چند بر گوش‌هایشان پرده زدیم * آن گاه آنان را بیدار کردیم تا بدانیم کدام یک از آن دو دسته مدت درنگشان را بهتر حساب کرده‌اند * ما خبرشان را بر تو درست حکایت می‌کنیم. آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم * و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم. آن گاه که (به قصد مخالفت با شرک) برخاستند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است. جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند که در این صورت قطعا ناصواب گفته‌ایم * این قوم ما جز او معبودانی اختیار کرده‌اند. چرا بر (حقانیت) آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد؟ * و چون از آنها و از آن چه که جز خدا می‌پرستند، کناره گرفتید پس به غار پناه جویید تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد * و آفتاب را می‌بینی که چون برمی‌آید از غارشان به سمت راست مایل است و چون فرو می‌شود از سمت چپ دامن برمی‌چیند، در حالی که آنان در جایی فراخ از آن (غار قرار گرفته‌اند). این از نشانه‌های (قدرت) خداست. خدا هر که را راهنمایی کند، او راه یافته است و هر که را بی‌راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت * و می‌پنداری که ایشان بیدارند در حالی که خفته‌اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم و سگشان بر آستانه (غار) دو دست خود را دراز کرده (بود). اگر بر حال آنان اطلاع می‌یافتی، گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از (مشاهده) آنها آکنده از بیم می‌شدی * و این چنین بیدارشان کردیم تا میان خود از یکدیگر پرسش کنند. گوینده‌ای از آنان گفت: چقدر مانده‌اید؟ گفتند: روزی یا پاره‌ای از روز را مانده‌ایم. (سرانجام) گفتند: پروردگارتان به آن چه مانده‌اید داناتر است. اینک یکی از خودتان را با این پول خود به شهر بفرستید تا ببیند کدام یک از غذاهای آن پاکیزه‌تر است و از آن غذایی برایتان بیاورد و باید زیرکی به خرج دهد و هیچ کس را از (حال) شما آگاه نگرداند * چرا که اگر آنان بر شما دست یابند، سنگسارتان می‌کنند یا شما را به کیش خود بازمی‌گردانند و در آن صورت هرگز

روی رستگاری نخواهید دید * و بدین گونه (مردم آن دیار را) بر حالشان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده خدا راست است و (در فرا رسیدن) قیامت هیچ شکی نیست. هنگامی که میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می‌کردند، پس (عده‌ای) گفتند: بر روی آنها ساختمانی بنا کنید. پروردگارشان به (حال) آنان داناتر است. (سرانجام) کسانی که بر کارشان غلبه یافتند، گفتند: حتما بر ایشان معبدی بنا خواهیم کرد * به زودی خواهند گفت: سه تن بودند (و) چهارمین آنها سگشان بود و می‌گویند: پنج تن بودند (و) ششمین آنها سگشان بود. تیر در تاریکی می‌اندازند و (عده‌ای) می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود. بگو پروردگارم به شماره آنها آگاه‌تر است. جز اندکی (کسی شماره) آنها را نمی‌داند. پس در باره ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن و در مورد آنها از هیچ کس جویا مشو]

۱) محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت به شخصی که در محضر ایشان بود فرمود: به نظر شما فتی کیست؟ پاسخ داد: مراد از فتی، همان جوان است. امام در پاسخ فرمودند: نه، منظور از فتی شخص با ایمان است. اصحاب کهف سالخورده بودند، امّا خدای متعال به واسطه ایمانشان آنها را فتی نامید.[۱]

۲) نیز از محمد بن یعقوب نقل شده است: از علی بن ابراهیم و او از پدرش از ابن ابی عُمَیْر، از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا مثل ابی طالب همچون مثل اصحاب کهف است، ایمان را پنهان کرده و شرک را اظهار نموده و به همین جهت خداوند دو بار مزد و پاداش به ایشان داد.[۲]

۳) و از محمد بن یعقوب نقل شده است که از علی بن ابراهیم و او از پدرش، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از خالد بن عُماره از سدیر صیرفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در حدیثی به او فرمودند: آیا می‌دانی اصحاب کهف صرّاف بودند؟![۳]

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۳۹۵، ح ۵۹۵.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۲۸.
۳ـ کافی، ج ۵، ص ۱۱۳، ح ۲.

۴) عیاشی: از ابی بصیر به نقل از امام محمّد باقر علیه السلام آورده است: اصحاب کهف، ایمان را پنهان کرده و کفر را اظهار داشتند. به همین جهت خداوند دو بار مزد به ایشان عطا کرد.[۱]

۵) از محمّد از احمد بن علی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه فرمودند: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» آنها قومی بودند که فرار کردند، و پادشاه وقت اسم‌هایشان را و اسم پدران و خویشاوندانشان را در ورق‌هایی از سرب نگاشت و این همان بیان «أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ» [اصحاب کهف و رقیم= خفتگان غار لوحه‌دار] است[۲].

۶) از ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: اصحاب کهف بی‌آن که شناخت و مقصد معلومی داشته باشند از (شهر) خارج شدند و هنگامی که به صحرا رسیدند با یکدیگر عهد و پیمان بستند و هم‌کلام و هم‌داستان شدند. سپس گفتند: امرتان را آشکار کنید و آنها آشکار کردند و یک مقصد را پیش گرفتند.[۳]

۷) دُرُست از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره اصحاب کهف فرمودند: آنها صراف سخن بودند نه صراف پول و درهم.[۴]

۸) از عبیدالله بن یحیی و او از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که امام از اصحاب کهف یاد کرده و فرمودند: اگر قوم شما، شما را مجبور به کاری می‌کرد که قوم اصحاب کهف آنان را به آن مجبور ساختند، شما چه می‌کردید؟ پس در این باره از امام سئوال شد که: مگر قوم اصحاب کهف، آنان را به چه کاری مجبور ساختند؟ ایشان فرمودند: آنان را مجبور کردند به خدای متعال شرک ورزند. آنان برای قوم خویش، اظهار شرک کردند، امّا ایمان خویش را در دل پنهان داشتند تا این که گشایش در کارشان افتاد.[۵]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۷، ح ۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۸، ح ۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۸، ح ۶.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۸، ح ۷.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۸، ح ۸.

۹) از دُرُست از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: تقیه هیچ کس به اندازه تقیه اصحاب کهف نمی‌رسد. آنان همچون دیگران زُنّار می‌بستند و در اعیاد شرکت می‌جستند و خداوند به آنان دو بار پاداش عطا فرمود.[۱]

۱۰) از کاهلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: اصحاب کهف ایمان را پنهان کردند و کفر را اظهار، و اجر و ثواب این که کفر را اظهار کردند، بیشتر از پنهان کردن ایمانشان بود.[۲]

۱۱) سلیمان بن جعفر همدانی نقل کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای سلیمان، فتی چه کسی است؟ به ایشان گفتم، جانم به فدایت، نزد ما فتی کسی است که جوان باشد. ایشان به من فرمودند: آیا ندانستی که اصحاب کهف میانسال بودند، ولی خداوند به واسطه ایمانشان آنها را فتی نامید. ای سلیمان! فتی کسی است که به خدا ایمان آورد و تقوای الهی پیشه کند.[۳]

۱۲) از ابو عمرو زبیری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: به ایشان عرض کردم: نقصان ایمان و کمال ایمان را فهمیدم و امّا زیادت ایمان از کجا آمده است و حجّت و دلیل آن چیست؟ فرمود: سخن خدای متعال: «و اذا مَا اُنْزِلَتْ سورة فمنهم مَنْ یقولُ اُیکم زادَتهُ هذه إیماناً» [چون سوره‌ای نازل شود و از میان آنان کسی است که می‌گوید این (سوره) ایمان کدام یک از شما را افزود؟] اما کسانی که ایمان آورند بر ایمانشان می‌افزاید و آنان شادمانی می‌کنند تا «رجساً إلی رجسهم» و فرمود: «نحن نقصّ علیک نبأهم بالحقّ إنّهم فتیةٌ آمنوا بربّهم و زدْناهم هُدیً»[۴] اگر ایمان یکی بود و زیادت و نقصانی در آن نبود، هیچ یک از آنها را بر دیگری برتری نبود، نعمت در آن یکسان نبود و مردم برابر نبودند و در این حال، ترجیح دادن کسی بر کس دیگر باطل می‌گشت؛ ولی به واسطه کامل شدن ایمان است که اهل ایمان به بهشت در می‌آیند و با زیادت ایمان است که درجات مؤمنان در محضر خدا شناخته می‌شود و با نقصان ایمان است که اهل تفریط به دوزخ می‌افتند.[۵] و این حدیث را محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۹، ح ۹.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۹، ح ۱۰.
۳ـ تفسیر عیاسی، ج ۲، ص ۳۴۹، ح ۱۱.
۴ـ توبه / ۱۲۴، ۱۲۵.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۹، ح ۱۲.

صالح، از قاسم بن برید روایت کرده و گفته است که: ابو عمرو زبیدی آن را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و این حدیث طولانی است و در تفسیر آیه «و إذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هٰذِهِ إيماناً» [و چون سوره ای نازل شود، از میان آنان کسی است که می‌گوید: این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزود؟] به تفصیل به آن پرداخته شده است.[1]

۱۳) از محمّد بن سنان، از بطیخی از امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه: «لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِراراً و لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً» فرمود: مراد از این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه مراد وضع مؤمنان نسبت به یکدیگر است؛ و موقعیتی است که در آن به سر می‌برند.[2]

۱۴) ابن شهر آشوب از جابر و أنس روایت کرده است که: جماعتی از علی علیه السلام در نزد عمر عیب گرفتند. سلیمان گفت: ای عمر! آیا به یاد نمی‌آوری روزی را که ابوبکر و من و ابوذر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که برای ما شمله‌ای[3] گسترد و هر کدام از ما را بر طرفی نشاند. آن گاه دست علی را گرفت و او را در وسط نشاند. آن گاه گفت: برخیز ـ ای ابوبکر ـ و بر علی علیه السلام که امام و خلیفه مسلمین است، سلام کن. و این را به هر یک از ما نیز فرمود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برخیز ای علی! و بر این نور سلام کن؛ یعنی خورشید. امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: سلام بر تو ای آیت فروزان. در این هنگام قرص خورشید لرزید و در مقام پاسخ عرض کرد: سلام بر تو ای ولّی خدا و جانشین فرستاده او.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستش را به طرف آسمان برد و فرمود: خداوندا همانا تو به برادرم سلیمان، برگزیده خویش از سوی خود فرمانروایی و نیروی باد را عطا فرمودی که رفت آن یک ماه و بازگشت آن نیز به قدر یک ماه است.

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۹، ح ۱۳.
۳ـ شَمْلَه: عَبا یا ردایی پشمین که به روی خود می‌اندازند و یا به دور خود می‌پیچند «المعجم الوسیط، ماده تصف».

پروردگارا! آن را بفرست تا این‌ها را به سوی اصحاب کهف برد و آن گاه به ما امر فرمود که به اصحاب کهف سلام کنیم. علی علیه السلام فرمود: «ای باد! ما را بلند کن» به ناگاه ما در هوا بودیم و به آن اندازه که خدا اراده فرمود، در حرکت بودیم. آن گاه فرمود: «ای باد! ما را بر زمین قرار ده» که ما را در نزدیکی غار بر زمین نهاد. آن گاه هر یک از ما برخاست و سلام کرد، ولی جوابی نشنید. آن گاه علی علیه السلام برخاست و فرمود: سلام بر شما ای اصحاب کهف! و شنیدیم: و بر تو سلام ای جانشین محمّد، ما قومی هستیم که از عهد دقیانوس در این جا حبس شدیم. علی علیه السلام به آنها فرمود: چرا جواب سلام این‌ها را ندادید. قوم گفتند: ما جوانانی هستیم که فقط جواب پیامبر یا جانشین پیامبر را می‌دهیم. و جواب سلام تو که جانشین خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم هستی را می‌دهیم. سپس گفت: «بنشینید». و ما نیز نشستیم.

و سپس گفت: «ای باد ما را بلند کن» که ناگاه خود را در هوا دیدیم تا آن جا که خدا اراده کرد. سپس گفت: ای باد ما را حمل کن. در حرکت بودیم و آن گاه فرمود: ای باد ما را فرود آور، و باد نیز چنین کرد. آن گاه امام علی علیه السلام پایش را بر زمین کوبید و چشمه آب از زمین جوشید و وضو گرفت و ما هم وضو گرفتیم و آن گاه فرمود: همه نماز یا بعضی از آن را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اقامه خواهید کرد. پس فرمود: ای باد ما را حمل کن. سپس فرمود: ما را فرود آور. پس باد ما را فرود آورد که ناگاه خود را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدیم در حالی که یک رکعت از نماز صبح را به جا آورده بود.

انس گفت: علی علیه السلام آن گاه که بر منبر کوفه بود، مرا گواه گرفت و من به مداهنه پرداختم. آن گاه فرمود: اگر پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو وصیت کرد، از روی مداهنه، آن را کتمان کنی، خدا تو را دچار پیسی کند و حرارت و تشنگی در درون تو برانگیزد و تو را کور کند؛ که بلافاصله به پیسی و کوری مبتلا شدم و توان روزه گرفتن در ماه رمضان و غیر آن را از دست دادم.

آن بساط (شمله) را اهالی هربوق به ایشان هدیه دادند. کهف نیز در سرزمین روم در منطقه‌ای به نام ارکدی و در قلمرو حکومت باهندق بود که امروزه نام شهری است. در خبر است که این کساء را خطی بن اشرف، برادر کعب، حاضر کرد.

او وقتی که شرافت معجزات علی علیه السلام را به چشم دید، اسلام آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، او را «محمّد» نامید[1].

۱۵) در روایت دیگری از شاذان در «الفضائل» آمده است: در حدیثی مرفوع از سالم بن ابو جعد، آمده است: در مجلس انس بن مالک در بصره حاضر شدم، در حالی که او سرگرم صحبت بود. مردی از قوم برای او به پا خاست و عرض کرد: ای یاور رسول خدا! این نقطه‌های سیاه و سفیدی[2] را که در تو می‌بینم چیست؟ زیرا پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم روایت کرد که فرمودند: برص و جذام را خداوند متعال به جان هیچ مؤمنی نمی‌اندازد. ـ گفت:ـ در این هنگام انس بن مالک سرش را به زیر انداخت و چشمانش پر از اشک شد. سپس سرش را بالا برد و گفت: دعای بنده صالح علی بن ابو طالب علیه السلام در من مؤثر واقع شد.

گفت: در این هنگام مردم از پیرامون او برخاستند و قصد او را کردند و گفتند: ای انس! برای ما بگو که سبب آن چیست؟ به آنها گفت: نسبت به این نکته بی‌اعتنا شوید. سپس به او گفتند: باید بگویی. گفت: در جایتان بنشینید و از من حدیثی بشنوید که آن علّت نفرین علی علیه السلام بود. بدانید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام قالیچه‌ای از مو بخشید که متعلق به یکی از مناطق شرق بود که به آن هندق می‌گویند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به سوی ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعیر و عبدالرحمان بن عَوف زهری، فرستاد. آنها را به محضر پیامبر آوردم در حالی که پسر عمویش علی بن ابو طالب علیه السلام در محضر ایشان بود. وی به من فرمود: ای انس! فرش را بگستران و بنشین تا این که من را از چیزهایی که آنها می‌گویند باخبر سازی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! بگو: ای باد ما را بلند کن. گفت: امام علی علیه السلام فرمود: ای باد ما را بلند کن. که ناگهان خود را در هوا دیدیم. آن گاه گفت: به برکت خداوند حرکت کنید. گفت: تا آن جا که خدا خواست حرکت کردیم. سپس فرمودند: ای باد!

۱- مناقب، ج ۲، ص ۳۳۷

۲ـ نمش: نقطه‌های سیاه و سفیدی که روی پوست صورت ظاهر می‌شود و مخالف رنگ پوست است «لسان العرب، ماده نمش».

ما را پایین آور، و باد هم ما را پایین آورد. گفت: آیا می‌دانید شما کجایید؟ گفتیم: خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام بهتر می‌دانند. گفت: اینها اصحاب کهف و رقیم هستند، کسانی که از آیات شگفت خدا بودند. برخیزید ای یاران پیامبر خدا! تا بر آنها سلام کنیم، در این هنگام ابوبکر و عمر گفتند: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم. ـ گفت:ـ احدی جواب آن دو را نداد. ـ گفت:ـ طلحه و زبیر برخاستند و گفتند: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم. احدی جواب آنها را نداد، انس گفت: سپس من و عبدالرحمان بن عوف برخاستیم و من عرض کردم: من انس خادم رسول خدا هستم. سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم. اما هیچ کس جوابمان را نداد.

انس گفت: در این هنگام امام علی علیه السلام برخاست و گفت: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم که از آیات شگفت خدا بوده‌اید. جواب دادند: سلام و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد ای جانشین رسول خدا! امام فرمود: ای اصحاب کهف، چرا جواب سلام یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندادید؟ گفتند: ای جانشین رسول خدا! ما جوانانی هستیم که به پروردگارشان ایمان آوردند و خداوند بر هدایتشان افزود، و بر ما اجازه‌ای نیست جز این که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا وصی پیامبر علیه السلام سلام کنیم. و تو وصیّ خاتم پیامبران هستی و تو سرور اوصیایی. سپس گفت: شنیدید، ای یاران رسول خدا؟ گفتیم: آری ای امیر مؤمنین. سپس فرمود: جاهایتان را بگیرید، و در مکان‌هایتان بنشینید. ـ گفت:ـ ما نیز در جای خود نشستیم. سپس امام فرمود: ای باد! ما را بلند کن و باد ما را بلند کرد تا آن جا که خدا خواست حرکت کردیم تا این که خورشید غروب کرد. سپس گفت: ای باد! ما را پایین آور. ناگهان ما در سرزمینی همچون زعفران فرود آمدیم که هیچ صخره‌ای و انسانی در آن نبود و گیاهانش قَیصوم و شیح[1] بود و در آن آب یافت نمی‌شد. عرض کردیم: ای امیر مؤمنین نزدیک نماز است و آبی نداریم که با آن وضو بگیریم. امام برخاست. به نقطه‌ای از آن منطقه رفت و پایش را بر زمین

۱ـ قَیصوم: گیاه مناطق جلگه‌ای است که تلخ و خوشبوست. شیح: گیاه مناطق جلگه‌ای که از آن جارو می‌سازند. این گیاه تلخ امّا خوشبوست و در چراگاه‌ها یافت می‌شود و در مناطق پست و کم ارتفاع و گلزارها می‌روید. «لسان العرب: ماده شیح و قصم».

کوبید، و چشمه آبی گوارا جوشید. آن گاه فرمود: برگیرید آن چه را که طلب کردید و اگر درخواست شما نبود، قطعاً جبرییل از آب بهشت بر ما می‌آورد.

ـ گفت:ـ با آن آب وضو ساختیم و نماز گزاردیم و علی علیه السلام تا نیمه شب به نماز ایستاد و آن گاه فرمود: در جاهایتان بنشینید. تمام نماز یا نیمه آن را همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهید خواند.

سپس فرمود: ای باد، ما را حمل کن. که ناگاه خود را در آسمان دیدیم. سپس تا آنجا که خدا خواست در حرکت بودیم و ناگاه خود را در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیدم، در حالی که پیامبر یک رکعت از نماز صبح را گزارده بود و آن گاه یک رکعت باقی مانده را به جا آوردیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به سوی ما نمود به من فرمود: ای انس! برایم تعریف می‌کنی یا برایت تعریف کنم؟ گفتم: از زبان شما شنیدن گواراتر است ای رسول خدا. پیامبر شروع کرد به تعریف کردن، گویی همراه ما بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای انس! آیا به پسر عمویم آن گاه که از تو گواهی بخواهد، گواهی می‌دهی؟ عرض کردم: آری، ای رسول خدا. انس گوید: هنگامی که ابوبکر عهده‌دار خلافت شد، علی علیه السلام به سوی من آمد در حالی که من کنار ابوبکر حاضر بودم و مردم هم پیرامونش بودند. علی علیه السلام به من فرمود: ای انس! آیا شهادت نمی‌دهی به فضیلت قالیچه و روز چشمه آب روان و چاه؟

به ایشان عرض کردم، ای علی! من پیر و فراموشکار شده‌ام. امام علی به من فرمود: ای انس! بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو وصیت کرد، اگر از روی تملّق و مداهنه، آن حادثه را کتمان می‌کنی ، خدا صورت تو را به پیسی و درون تو را به گرمای عطش و چشمانت را به کوری مبتلا کند. پس هنوز از جایم برنخاسته بودم که به پیسی و کوری گرفتار آمدم و اکنون نه در رمضان و نه در ماه دیگر، توان روزه گرفتن ندارم؛ زیرا هیچ غذایی در معده‌ام نمی‌ماند. انس بر این حالت ماند تا این که در بصره مُرد.[1]

۱۶) علیّ بن ابراهیم در تفسیر این آیه نقل کرده است: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» می‌فرماید: ما به تو آیت‌ها و نشانه‌هایی

۱ـ فضائل، ص ۱۶۲.

دادیم که از داستان اصحاب کهف شگفت انگیزتر است. اصحاب کهف جوانانی بودند و در دوران میان نبوت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می‌زیستند. و امّا «رَقِیمِ» دو لوح مسی بوده که داستان جوانان و موضوع اسلام آوردنشان و درخواست دقیانوس از آنان و سرانجام آنان در آن نگاشته شده بود.[1]

۱۷) آن گاه علی بن ابراهیم گفت: پدرم از ابن ابی عُمَیر، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام برایم روایت کرد که: شأن نزول سوره کهف این بود که قریشیان سه نفر را به سوی نجران فرستادند: نضر بن حارث بن کَلده و عقبة بن ابو مُعَیط و عاص بن وائل سهمی، تا از یهودیان آن دیار مسائلی را بیاموزند و با آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیازمایند. این سه نفر به سوی نجران بیرون شده و از علمای یهود پرسیدند. علمای یهود گفتند: سه مسئله از او بپرسید، اگر طبق آن چیزی که نزد ما است جوابتان داد، پس او راست می‌گوید. سپس از او در باره یک مسئله دیگر بپرسید که اگر ادعا کرد می‌داند، پس او دروغ می‌گوید. گفتند: آن پرسش‌ها چیست؟ گفتند: در مورد جوانانی بپرسید که در عهد اوّل بودند و (از قوم خود) بیرون رفتند و سپس به خواب رفتند. از او بپرسید: چه مدت در خواب بودند تا این که بیدار شدند؛ تعدادشان چند نفر بود و غیر از خودشان چه چیزی با آنان بود و عاقبتشان چه شد؟ و در باره موسی بپرسید، هنگامی که خداوند به او دستور داد که از عالم پیروی کند و از او تعلیم گیرد، آن عالم که بود و چگونه دنبال او رفت و سرگذشت موسی با او چه بود؟ و از او سرگذشت کسی را بپرسید که میان مشرق و مغرب عالم را گردید تا این که به سد یأجوج و مأجوج رسید. او کیست و سرانجام وی چه شد؟ سپس پاسخ این سه سئوال را بر آنان املا کردند و گفتند: اگر محمّد جوابتان را به آن چیزی که ما نوشتیم داد، پس او راستگوست و اگر چیزی برخلاف آن پاسخ داد، پس او را تصدیق مکنید.

گفتند: سؤال چهارم چیست؟ گفتند: از او بپرسید روز قیامت چه وقت به پا می‌شود؟ اگر ادعا داشت که آن را می‌داند، او دروغگوست؛ چرا که وقت قیامت را کسی جز خدای متعال نمی‌داند. پس به سوی مکه برگشتند و دور ابوطالب جمع

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶.

شدند و گفتند ای ابو طالب! همانا برادر زاده تو ادعا می‌کند که خبر آسمانی برایش می‌آید و ما از او پرسش‌هایی می‌کنیم، اگر جوابمان را داد، می‌فهمیم او راستگوست و اگر جوابمان را نداد، می‌فهمیم او دروغگوست. ابوطالب گفت: هر چه می‌خواهید از او بپرسید. آنان نیز آن سه پرسش را از او سئوال کردند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فردا شما را آگاه می‌کنم ـ در این خصوص هیچ استثنا نکرد (ان شاء الله نگفت) ـ.

پس به مدت چهل روز بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی نازل نشد تا این که پیامبر غمگین شد و آن دسته از یارانش که به او ایمان آورده بودند دچار شک شدند. قریشیان به شادی پرداختند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تمسخر کرده و او را آزار دادند. ابوطالب نیز ناراحت بود. امّا چهل روز بعد، جبرئیل سوره کهف را نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سبب تأخیر را پرسید؟

جبرئیل گفت: ما فقط به اذن خداوند نازل می‌شویم (و آیات را می آوریم). پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «أَمْ حَسِبْتَ» ای محمد «أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» سپس ماجرای آنان را تعریف نموده و فرمود: «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا»

علی بن ابراهیم گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا اصحاب کهف و رقیم در زمان پادشاهی ستمگر و جبار زندگی می‌کردند که مردم تحت قلمرو خویش را به عبادت بت‌ها فرا می‌خواند؛ پس هر کس که از قبول دعوت او سرباز می‌زد، وی را به قتل می‌رساند، و اینها (اصحاب کهف) گروهی مؤمن بودند که خدای متعال را عبادت می‌کردند. پادشاه بر دروازه شهر نگهبانانی گمارده بود که نمی‌گذاشتند احدی از آن شهر خارج شود، مگر آن که در برابر بت‌ها سجده کند. این گروه به بهانه شکار کردن از شهر خارج شدند. در بین راهشان به شبانی برخوردند و او را به سوی دین خود دعوت کردند، ولی او نپذیرفت. همراه آن شبان، سگی بود که دعوت آنها را قبول کرد و به این ترتیب سگ با آنان از شهر خارج شد ـ امام صادق علیه السلام فرمود: فقط سه حیوان داخل بهشت می‌شوند: الاغ بلعم بن باعوراء، گرگ یوسف و سگ اصحاب کهف.ـ اصحاب کهف به بهانه

شکار و فرار از دین آن پادشاه، از شهر بیرون شدند. وقتی شب شد، وارد آن غار شدند در حالی که سگ نیز همراه آنان بود. پس خداوند آنها را به خواب فرو برد؛ همان طور که خدای متعال در این آیه می فرماید: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» پس آنان به خواب فرو رفتند تا این که خداوند، آن پادشاه و مردم سرزمینش را به هلاکت رساند و آن دوره و زمانه، سپری شد و روزگار دیگر و مردم دیگری آمدند. سپس بیدار شدند و از یکدیگر پرسیدند: چه مدّت است که این جا خوابیده‌ایم؟

به خورشید که بالا آمده بود نگریستند و گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز است که خوابیده‌ایم. سپس به یک نفر از خودشان گفتند: این پول را بگیر و به طور ناشناس به شهر برو تا تو را نشناسند و غذایی را برای ما تهیه کن، چرا که اگر آنها متوجه ما شوند و ما را بشناسند، یا ما را می‌کشند و یا ما را به کیش خود باز می‌گردانند. آن مرد به شهر آمد و دید این شهر، آن شهری نیست که می‌شناخته و مردمی را دید که با آن مردم، متفاوت بودند و آنها را نمی‌شناخت؛ نه او زبان آنان را می‌فهمید و نه آنان زبان او را متوجه می شدند.

به او گفتند: تو کیستی؟ و از کجا آمده‌ای؟ پس قضیه را برای آنان تعریف کرد. فرمانروای آن شهر با یارانش به قصد غار از شهر خارج شدند در حالی که آن مرد نیز همراه آنان بود تا این که به غار رسیدند و به داخل غار سرک کشیدند تا از آن خبر کسب کنند. یکی گفت: اینها سه نفرند و چهارمین آنها سگ آنهاست. یکی گفت: پنج نفرند و ششمین آنها سگ آنهاست. دیگری گفت: هفت نفرند و هشتمین آنها سگ آنهاست. خداوند ترسی بر دل آنان انداخته بود به طوری که هیچ کس جز یار اصحاب کهف جرأت نکرد بر آنان وارد شود. هنگامی که آن مرد داخل غار شد، دید دوستانش از اصحاب دقیانوس در هراس هستند. دوست‌شان به آنان گفت که آنها در این زمان طولانی در خواب فرو رفته بودند و آنها نشانه و معجزه‌ای برای مردم هستند. پس گریستند و از خدا خواستند که آنان را همچون گذشته به خواب فرو برد. سپس پادشاه گفت: شایسته است که این جا مسجدی بنا کنیم که زیارتگاهی برای ما باشد، چون این گروه، مردمی با ایمان هستند.

پس آنان در سال، دو نوبت از این سو به آن سو می‌شدند. شش ماه بر پهلوی راست و شش ماه دیگر بر پهلوی چپ می‌خوابیدند و سگ‌شان، بر آستانه غار دو

دست خود را باز کرده بود. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» یعنی خبر آنان را بازگو می کنیم «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى * وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُوَ مِن دُونِهِ إِلَهًا لَّقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا * هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا * وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُم مِّن رَّحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُم مِّنْ أَمْرِكُم مِّرْفَقًا * وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا * وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» وصید همان آستانه است «لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا * وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ» منظور از بَعَثْنَاهُمْ این است که: بیدارشان کردیم. «لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ؟ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا * إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا * وَكَذَلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ» یعنی همان کسانی که به دهانه غار رفتند «لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا * سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» آن گاه خدا به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: به آنان بگو: «قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ» در این جا ماجرای اهل کهف به پایان می‌رسد و خداوند می‌فرماید: «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا * وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ» و به این گونه، خدا پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را آگاه کرد که وحی چهل روز متوقف گردید، زیرا او به قریشیان گفت: فردا جواب سئوال‌هایتان را می‌دهم و إن شاء الله نگفت: خداوند

فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا».[1]

آن گاه خداوند، گفته کسی را که گفت «آنان سه نفرند و چهارمین سگ آنان است» را به خبر اول عطف کرده و می‌فرماید: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا»[2] [و در غارشان سیصد و نه سال ماندند] این آیه، نقل قولی است در باره اصحاب کهف که لفظ آن خبری است و دلیل آن، این آیه است: «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»[3-4]. [بگو خدا بهتر می‌داند چقدر (در غار) ماندند که نهان آسمان و زمین برای اوست]

۱۸) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام محمّد باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «لَن نَّدْعُوَ مِن دُونِهِ إِلَٰهًا لَّقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا» نقل شده است که: شططاً یعنی اگر ما شریکی برای او قائل باشیم، ظلمی است بر خدا.[5]

۱۹) علیّ بن ابراهیم: در تفسیر آیه: «لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ» فرمود: سلطان بیّن: یعنی دلیلی آشکار که او را شریکی است. و مراد از: «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ» این است که می گوید: می‌بینی که چشمانشان باز است « وَهُمْ رُقُودٌ» یعنی در حالی که خواب هستند «وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ» و آنها را دو بار در سال به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم تا زمین آنها را نخورد (دچار زخم بستر نشوند) «فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا» کدام یک از غذاها بهتر و پاکیزه‌تر است «فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ» تا از آن غذایی برایتان بیاورد تا «وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ» یعنی و بدین‌گونه، مردم آن دیار را بر جوانان اصحاب کهف آگاه ساختیم «لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» تا بدانند که وعده خدا در باره روز قیامت، حق است «وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا» و هیچ تردیدی در وجود قیامت نیست. و مراد از «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» آن چه سئوال می‌کنند، از روی حدس و گمان است. و «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا» آن چه در باره ماجرای آنان برای تو بیان کردیم برای تو کافی است.

۱ـ کهف/ ۲۳ـ۲۴.
۲ـ کهف/ ۲۵
۳ـ کهف/ ۲۶.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶.
۵ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸.

«وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا»: در مورد اصحاب کهف از هیچ یک اهل کتاب سئوال مکن.[1]

۲۰) ابن فارسی: امام صادق علیه السلام فرمودند: امام زمان علیه السلام از بلندای کعبه، همراه بیست و هفت نفر ظهور می‌کند: پانزده نفر از قوم حضرت موسی علیه السلام هستند که به سوی حق هدایت می‌کردند و عدالت می‌ورزیدند. هفت نفر از آنها اصحاب کهف هستند به اضافه یُوشَع بن نون، و سلمان، و ابو دُجانه انصاری و مقداد بن اسود و مالک اشتر که در زمره یاران و کارگزاران امام خواهند بود.[2]

۲۱) حسن بن ابی حسن دَیْلَمی: با حذف سند در حدیثی مرفوع از ابن عباس که خداوند از او خشنود باد، روایت کرده است: هنگامی که عمر بن خطاب خلافت را بر عهده گرفت، قومی از علمای یهود نزد او آمدند و گفتند: ای عمر! بعد از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، تو ولی امر هستی؟ عمر گفت: آری. گفتند: می‌خواهیم از تو در مورد مسائلی سئوال کنیم. اگر ما را آگاه کردی، به دین اسلام روی می‌آوریم و می‌فهمیم که دین اسلام، حق است و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر است، و اگر ما را از آن آگاه نکنی، می‌فهمیم که دین اسلام باطل است و محمّد، پیامبر نبوده است.

عمر گفت: هر آن چه به نظرتان می‌آید از ما پرسش کنید. از او در مورد مسائلی پرسیدند ـ که در حدیث آمده و ما آن را از باب اختصار حذف کرده‌ایم ـ وی گوید: عمر سرش را به زیر انداخت و سپس سرش را به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام گرفت و گفت: ای ابوالحسن! من فکر می کنم جوابشان را فقط تو می‌توانی بدهی؛ اگر این پرسش‌ها جوابی دارد، به آنان پاسخ ده.

علی علیه السلام به آنها گفت: از آن چیزی که به ذهنتان می‌رسد سئوال کنید، ولی شرطی دارم. گفتند: شرط تو چیست؟

علی علیه السلام فرمود: اگر شما را از آن چه در تورات است آگاه ساختم، به دین ما رو می‌آورید. گفتند: آری.

امام فرمود: از یک یک مسائل از من بپرسید. و امام پاسخ سئوال‌های آنان را داد که شرح آن در حدیث آمده است. آن گاه گوید: آنها سه نفر بودند که دو

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸.

۲ـ روضة الواعظین، ج ۵، ص ۲۹۱.

نفرشان از جا برخاستند و گفتند: گواهی می‌دهیم که خدای یکی است و گواهی می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست. سپس گوید: و عالم دیگر ایستاد و گفت: ای علی! همچون دیگر همراهانم، ایمانی در دل من افتاده، ولی پرسشی دیگر باقی است: مرا از قومی از اقوام گذشته خبر ده که به مدت سیصد و نه سال مرده بودند و آن گاه خداوند آنها را زنده کرد. بگو داستانشان چیست؟ امام علی علیه السلام سخن آغاز کرد و فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ»[1] [به نام خداوند رحمتگر مهربان. ستایش خدایی را که این کتاب (آسمانی) را بر بنده خود فرو فرستاد] و هنگامی که امام خواست سوره کهف را بخواند: مرد یهودی گفت: چه بسیار ما به قرآنتان گوش داده‌ایم؛ اگر می‌توانی پاسخ ما را دهی، پس ما را از قصه آنان و نام و تعداد و نام سگ و نام غار و پادشاه و شهر ایشان آگاه ساز.

امام علی علیه السلام فرمود: هیچ نیرو و قوّتی جز نیرو و قوت خداوند نیست. ای برادر یهودی! محبوب من محمّد صلی الله علیه و آله و سلم برایم روایت کرد که در سرزمین روم، شهری بود به نام افسوس که پادشاهی صالح داشت. آن پادشاه درگذشت و در کار ایشان آشوب و در گفتارشان اختلاف پدید آمد. پادشاهی از پادشاهان فارس به نام دَقْیوس با صد هزار نیرو یورش آورد تا این که وارد شهر افسوس شده و آن جا را دار الحکومه خود برگزید. کاخی در آن جا بنا کرد که طول و عرض آن یک فرسخ بود و در آن کاخ، جایگاهی برای جلوس ساخت با طول و عرض هزار ذرع که از جنس شیشه شفاف بود. چهار هزار ستون طلا در این جایگاه برافراشت و هزار چراغ از طلا با زنجیرهایی از لُجین[2] در آن آویخت که با بهترین رنگ‌ها پوشیده شده بود.

در جانب شرقی مجلس، هشتاد دریچه و در جانب غربی آن نیز هشتاد دریچه قرار داد. چون خورشید طلوع می‌کرد، نور آن در مجلس می‌تابید تا آن زمان که خورشید به خاموشی می‌گرایید. تختی زرین با پایه‌هایی از نقره جواهر افشان در کاخ قرار داد. بر بلندای آن بالشت‌ها گذاشت. در طرف راست تخت، هشتاد صندلی زرین با زبرجد سبز مرصع قرار داد و فرماندهانش را بر آنها می‌نشاند و در طرف

۱ـ کهف / ۱.
۲ـ لجین: سیم، نقره «لسان العرب، ماده لجن».

چپ تخت، هشتاد صندلی نقره با یاقوت سرخ مرصع قرار داد که رومی‌ها را بر آنها می‌نشاند. آن گاه از تخت بالا می‌رفت و تاج بر سر می‌نهاد.

سپس فرمود: یهودی از جا برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! جنس آن تاج از چه بود؟ فرمود: لا حول و لاقوة إلا بالله العلیّ العظیم، تاج او از طلای مشبّک هفت گوش بود. بر هر گوشه آن، مرواریدی سپید بود که همچون نور چراغ در شب تاریک می‌درخشید. پادشاه، پنجاه نوجوان از فرزندان رومی‌ها را به خدمت گرفته و گوشواره‌هایی از دیباج سرخ بر گوش آنان کرده و شلوارهایی از فرند[1] سبز بر آنان پوشانده بود و بر سر آنان تاج نهاده و النگوها بر دستانشان آویخته و خلخال‌ها بر پایشان کرده و عصاهایی زرین به آنها داده بود و به ایشان دستور می‌داد پشت سرش بایستند. او شش نوجوان از فرزندان عالمان را اختیار نموده و آنان را به وزرات برگزیده بود. سه تن از ایشان را در ناحیه راست و سه تن را در ناحیه چپ خویش می‌گماشت. یهودی گفت: نام آن سه تن که در راست او و آن سه تن که در چپ او بودند چه بود؟ علی علیه السلام فرمود: آنها که در راست او بودند به نام‌های تملیخا، مکسلینا و محسمینا و آنها که در چپ او بودند مرطوس، کنیظوس و ساربیوس بود که در تمام امور خویش از آنان مشورت می‌خواست.

آن گاه فرمود: هر روز در صحن خانه‌اش جلوس می‌کرد. فرماندهان در طرف راست و رومی‌ها در طرف چپ او بودند ـ فرمود: ـ سه تن از غلامان که در دست یکی جامی زرین پُر از مُشک ساییده و در دست دیگری جامی نقره فام از گلاب و در دست دیگری پرنده‌ای سپید و سرخ منقار بود. پادشاه چون به پرنده نگاه می‌کرد سوتی برمی‌آورد و پرنده پرواز می‌کرد تا بر لب جام گلاب فرود می‌آمد و در گلاب فرو می‌غلتید و با پر و بال خود را با گلاب می‌اندود. آن گاه پادشاه سوت می‌کشید و پرنده بال می‌زد تا بر جام مُشک فرود می‌آمد و در آن فرو می‌غلتید و پر و بال خود مُشک اندود می‌کرد و آن گاه پادشاه برای بار سوم سوت می‌زد و پرنده بر سر پادشاه می‌نشست. پادشاه چون چنین دید به خود بالید و تکبر ورزید و ادّعای خدایی کرد.

1ـ فرند: جامه‌ای از حریر «تاج العروس، ماده فرند»

سپس فرمود: آن گاه بزرگان قوم خود را به پرستش خویش فرا خواند. هر که او را فرمان می‌برد، به او می‌بخشید و هبه می‌داد و جامه می‌پوشاند و هر که فرمان نمی‌برد و پیروی نمی‌کرد از دم تیغ می‌گذراند. گروهی از مردم، دعوت او را پاسخ گفتند و پادشاه نیز برای آنان در هر سال یک عید قرار داد. در روزی از روزهای عید که فرماندهان در طرف راست و رومی‌ها در طرف چپ او بودند، به ناگاه فرماندهی سر رسید و او را خبر داد که لشکریان فارس با او عمل زشت انجام داده‌اند. از این رو بسیار اندوهناک گردید، به طوری که تاج از سر او به زیر افتاد و یکی از آن سه جوانی که در طرف راستش بودند به نام تملیخا به او نگاه کرد و با خویش گفت: دقیوس اگر راست می‌گوید که خداست، نباید اندوهناک و یا خوشحال شود. اگر او چنان که ادعا می کند، خدا بود، نه او را بول می آمد و نه غائط، نه می‌خوابید و نه بیدار می شد؛ چرا که این صفات از صفات خداوند نیست.

سپس فرمود: آن شش جوان، هر روز را مهمان یکی از خودشان بودند و به خوردن و آشامیدن مشغول می‌شدند. آن روز نوبت تملیخا بود. تملیخا از لذیذترین غذاها و گواراترین نوشیدنی‌ها برای ایشان فراهم آورد. آنان نیز خوردند و نوشیدند. آن گاه رو به آنان کرده و گفت: ای برادران من! چیزی در وجود خویش احساس می‌کنم که مرا از خواب و خوراک انداخته است. گفتند: تو را چه شده است ای تملیخا؟ پاسخ گفت: بسیار در این آسمان اندیشه کردم و با خویش گفتم: چه کس سقف آسمان را محفوظ برافراشته بی آن که آن را از زیر و بر، ستون و نگاه دارنده‌ای باشد؟ چه کسی ماه و خورشید فروزان را در آن قرار داده و با ستارگان زینت بخشیده است؟ آن گاه در باره زمین، بیشتر به اندیشه فرو رفتم و گفتم: چه کسی زمین را در میان این آب فراوان قرار داده و گسترده است و آن را با کوه‌های استوار، محکم ساخته است. آن گاه در خویش اندیشه بسیار کردم و گفتم: چه کسی مرا از شکم مادرم بیرون آورده و حال آن که جنینی بیش نبودم؟ چه کسی مرا غذا داده و در شکم مادر مرا پرورده است؟ بی شک، این پدیده‌ها را آفریدگار مدبّر و حکیمی است غیر از دقیوس پادشاه؛ او کسی نیست جز پادشاه پادشاهان و فرمانروای آسمان‌ها.

سپس فرمود: این جا بود که جوانان بر پای تملیخا افتاده و آن را بوسیدند و گفتند: خدا به واسطه تو ما را از گمراهی به هدایت رهنمون ساخت. پس ما را

فرمان ده ـ فرمود: ـ تملیخا جَست و از باغ خود مقداری خرما چید و آن را به سه درهم فروخت و پول را در آستین خود پنهان کرد. آن گاه، بر اسب‌هایشان سوار شده و از شهر بیرون شدند. وقتی سه منزل دور شدند، تملیخا گفت: ای برادران من! فرمانروایی آخرت فرا رسیده و فرمانروایی دنیا به سر آمده و کار آن یکسره شده است. از اسبان پایین آیید و بر پاهای خود راه روید. امید است که خداوند در کارتان فرج و گشایشی کند. آنان نیز از اسب‌هایشان پیاده شده و آن روز، هفت فرسخ پیاده روی کردند، به طوری که پاهایشان از زخم، خونین شده بود. گفت: شبانی به پیشواز آنان آمد. ایشان گفتند: ای شبان! آیا شیر برای نوشیدن داری؟ آیا آب برای نوشیدن داری؟ شبان پاسخ داد: هر چه بخواهید در اختیار دارم. می‌بینم شما چهره‌تان چهره‌های دربار ملوکانه است. یقین دارم که از دربار دقیوس پادشاه گریخته‌اید؟

گفتند: ای شبان! ما را شایسته نیست که دروغ بگوییم؛ آیا اگر راستش را بگوییم، ما را امانی هست و این راستگویی می‌تواند ما را از تو نجات بخشد؟

گفت: آری. آن گاه ماجرای خود برای او حکایت کردند. پس شبان بر پای آنان افتاد در حالی که بوسه بر پای آنان می زد. او به آنان گفت: ای جماعت! آن چه در دل شماست، در دل من نیز هست. امّا مرا فرصت دهید تا گوسفندان را به صاحبانش بازگردانم و به شما ملحق شوم. آنان نیز درنگ کردند تا این که گوسفندان را به صاحبانش بازگرداند و با شتاب به سوی آنان آمد و سگی داشت که آن هم در پی او می‌آمد.

یهودی گفت: ای علی! رنگ سگ و اسم آن چه بود؟ علی علیه السلام گفت: ای برادر یهودی! آن سگ، سپید رنگ بود و در میان سپیدی، نقطه‌های سیاه وجود داشت و نام سگ، قطمیر بود. پس چون جوانان به سگ نگریستند به یکدیگر گفتند: بیم داریم این سگ با پارس کردنش امر ما را برملا سازد و خواستند او را با سنگ زدن دور سازند. سگ چون دید آنان اصرار دارند او را از خود برانند، بر دُم خود نشست و خود را به زمین چسباند و با زبانی فصیح به سخن درآمد و گفت: ای جماعت! چرا مرا طرد می‌کنید و حال آن که من شهادت می‌دهم خدا یکی است و او را شریکی نیست؟ مرا به حال خود واگذارید تا شما را در مقابل دشمن‌تان حفاظت کنم. امام علیه السلام فرمود: پس اجازه دادند که سگ با آنان

بیاید. آنان سگ را بر گُردن خویش حمل کردند. سپس امام فرمود: چوپان، پیوسته آنان را به جلو می‌برد تا این که ایشان را بر بالای کوهی رساند و در غاری به نام وصید، منزل داد. ناگاه دیدند مقابل آن غار، چشمه و درختان میوه است. پس از میوه‌ها خوردند و از آن آب نوشیدند و چون شب شد به غار پناه بردند. آن گاه، خدای متعال به ملک الموت وحی کرد که جان آنان را بگیرد. خدای متعال بر هر یک، دو فرشته گماشت که او را از پهلوی راست به پهلوی چپ و از پهلوی چپ به پهلوی راست بگرداند. همچنان که خدا به خزانه‌دار خورشید وحی کرد و به او فرمود تا چون برآید از سمت راست به غار ایشان مایل باشد و چون فرو می رود، از سمت چپ غار غروب کند.

دقیوس چون از مراسم عید بازگشت، از حال جوانان جویا شد. به او گفتند که آنان گریخته‌اند. پادشاه با هشتاد هزار سواره در پی آنان به راه افتاد و رفت تا به بلندای کوه رسید و به سمت غار سرازیر شد. وقتی نگاه پادشاه به آنان افتاد که خوابیده‌اند، گفت: اگر من هم می‌خواستم آنان را کیفر کنم، کیفر من بیش از آن نبود که آنان، خویشتن را کیفر کرده‌اند. پس پادشاه دستور داد که بنّایان را احضار کنند. چون بنایان آمدند، پادشاه در غار را با سنگ و آهک مسدود کرد و به همراهانش گفت: به آنان بگویید، اگر راست می گویند از خدایشان بخواهند که ایشان را از این وضع نجات بخشد و از این مکان بیرون آورد.

آن گاه علی علیه السلام فرمود: ای برادر یهودی! آنان سیصد و نه سال در آن جا ماندند و آن زمان که خدا خواست آنان را زنده کند، اسرافیل را امر کرد که روح در آنان بدمد. امام علیه السلام فرمود: پس اسرافیل چنین کرد و آنان از خواب برخاستند. وقتی خورشید تابید، به یکدیگر گفتند: امشب از پرستش خدای آسمان‌ها غافل ماندیم. چون برخاستند، دیدند چشمه، بی‌آب است و درختان خشک شده‌اند.

به یکدیگر گفتند: کار ما شگفت کاری است؛ چنان چشمه پرآبی، یک شبه بی‌آب گشته و چنان درختانی، یک شبه خشک شده‌اند.

سپس فرمود: وقتی گرسنه شدند، گفتند: یکی را با پول به شهر بفرستید تا جستجو کند و بهترین غذا را تهیه کند و بیاورد و مواظب باشد تا مبادا کسی متوجه حضورتان شود. تملیخا گفت: هیچ کس جز من برای این کار به شهر نمی‌رود. ولی

تو ای شبان، لباست را به من بده. فرمود: چوپان لباسش را به او داد و او به شهر رفت و متوجه شد جاهایی را می‌بیند که برایش ناشناخته است و راه‌هایی را می‌بیند که برای او ناشناس به نظر می رسد. تا این که به دروازه شهر رسید و ناگاه پرچمی سبز دید که بر آن نوشته «لا إله إلاّ الله و عیسی رسول الله و روحه». علی علیه السلام فرمود: همواره به پرچم نگاه می‌کرد و دست بر چشمانش می‌کشید و می‌گفت: گویا در خوابم. آن گاه به شهر وارد شد تا این که به بازار رسید و به مردی نانوا برخورد. گفت: ای نانوا! نام این شهر شما چیست؟ گفت: افسوس. گفت: نام پادشاه‌تان چیست؟ گفت: عبدالرحمن. گفت: ای آقا! مرا تکان ده، گویی در خواب هستم. نانوا گفت: آیا مرا تمسخر می‌کنی؟ مگر می‌شود در خواب باشی و حال آن که سخن می‌گویی؟ تملیخا به نانوا گفت: با این پول، غذایی به من ده. گفت: نانوا از نقش درهم و بزرگی حجم آن به شگفت آمد.

سپس فرمود: یهودی از جای خود جهید و گفت: ای علی! وزن هر درهم چقدر بود؟ علی علیه السلام فرمود: ای برادر یهودی! وزن هر درهم، ده و دو سوم درهم بود. فرمود: نانوا به او گفت: ای آقا! مگر تو به گنجی دست یافته‌ای؟ تملیخا گفت: این بهای خرمایی است که سه روز پیش فروخته و از شهر بیرون رفته و مردم را ترک گفته‌ام تا دقیوس پادشاه را پرستش کنند. نانوا به خشم آمد و گفت: مقداری از این را به من بده و خود را خلاص کن. آیا تو از مردی میگسار سخن می‌گویی که ادّعای خدایی می‌کرد و بیش از سیصد سال است که مرده است؟ فرمود: تملیخا از آن جا تکان نخورد تا این که نانوا او را به نزد پادشاه برد.

پادشاه پرسید: کار این جوان چیست؟ نانوا گفت: این مرد، گنجی به دست آورده است. پادشاه به تملیخا گفت: ای جوان! بیم به خود راه مده که پیامبرمان عیسی بن مریم علیه السلام ما را امر فرموده که بیش از یک پنجم از گنج‌ها را نگیریم. یک پنجم آن را بده و به سلامت بازگرد. تملیخا گفت: جناب پادشاه! در کار من بنگرید، من گنجی به دست نیاورده‌ام. من از اهالی این شهر هستم. پادشاه به او گفت: تو از اهالی این شهر هستی؟ گفت: آری. گفت: آیا از اهالی این شهر کسی را می‌شناسی؟ گفت: آری، گفت: نامش چیست؟ تملیخا حدود هزار نفر را نام برد که هیچ یک برای پادشاه شناخته شده نبود. گفت: نام تو چیست؟ گفت: نام من تملیخا است. گفت: این نام‌ها دیگر چیست؟ گفت: نام‌های مردم زمان ماست.

گفت: آیا خانه‌ای در این شهر داری؟ گفت: آری، جناب پادشاه. بر مرکب سوار شو و با من بیا (تا خانه‌ام را به تو نشان دهم). امام فرمود: مردم نیز با او همراه شده و به راه افتادند. تملیخا آنان را به بالاترین خانه شهر برد و گفت: این خانه، خانه من است. او در را کوبید و پیرمردی که از کهن سالی، ابروان وی چشمانش را پوشانده بود، در را باز کرد. گفت: چه کار دارید؟ پادشاه به او گفت: با امر شگفتی برخورده‌ایم. این جوان ادّعا می‌کند این خانه برای اوست. پیرمرد گفت: تو کیستی؟ گفت: من تملیخا فرزند قسطنطین هستم. گفت: پیرمرد بر پاهای تملیخا افتاد در حالی که پای او را می بوسید و می‌گفت: به خدای کعبه او جدّ من است.

آن گاه گفت: ای پادشاه! او یکی از همان شش نفری است که از دست دقیوس پادشاه گریختند. گفت: در این جا بود که پادشاه از اسب خود فرود آمد و تملیخا را بر شانه خود سوار کرد و مردم شروع به بوسیدن دست و پای تملیخا کردند. پادشاه گفت: ای تملیخا! همراهانت چه کرده‌اند؟ تملیخا به او گفت که آنان در غارند. در آن زمان دو پادشاه در شهر بودند: پادشاهی مسلمان و پادشاهی نصرانی، که هر دو با همراهانشان بر مرکب سوار شدند و رفتند تا به نزدیکی غار رسیدند. تملیخا به آنان گفت: ای جماعت! بیم دارم که دوستان من صدای سُم اسبان را بشنوند و گمان برند که دقیوس پادشاه در پی آنان آمده است. به من مهلت دهید تا بروم و آنان را خبر کنم. فرمود: مردم ایستادند و تملیخا آمد تا به غار وارد شد. چون نگاهشان به او افتاد او را در آغوش گرفته و گفتند: خدا را شکر که تو را از دست دقیوس نجات بخشید.

تملیخا گفت: ما را با دقیوس چه کار؛ گمان می‌کنید چه مدت در غار بوده‌اید؟

گفتند: یک روز یا کمتر. تملیخا گفت: خیر. بلکه شما سیصد و نه سال در غار بوده‌اید. دقیوس از دنیا رفته و قرنی از پس قرنی دیگر گذشته است. خدای متعال حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام را به پیامبری فرستاده و خدا او را به سوی خویش بالا برده و اینک پادشاه به اتفاق مردم به سوی ما آمده است. گفتند: ای تملیخا! آیا می‌خواهی ما را مایه آزمایش جهانیان کنی؟ تملیخا گفت: پس چه می‌خواهید؟ گفتند: خدا را بخوان و ما نیز به همراه تو او را می‌خوانیم که جان ما را بستاند و غذای شام ما را با خودش در بهشت قرار دهد. سپس امام علیه السلام

فرمود: دستانشان را بالا بردند و عرضه داشتند: خداوندا! تو را به حق دینی که به ما داده‌ای سوگند می‌دهیم، فرمان ده که جان ما را بستانند. خدای متعال نیز فرمان داد تا جان ایشان را بستانند.

و خدای متعال در غار را از دیدگان مردم پنهان کرد. در این هنگام، آن دو پادشاه جلو آمدند. آنان هفت شبانه روز بر در غار می‌چرخیدند و دری نیافتند. پادشاه مسلمان گفت: آنان بر دین ما مردند. پس بر در غار مسجدی بنا می‌کنم. پادشاه نصرانی نیز گفت: نه، بلکه آنان بر دین ما مردند. بر در غار دیری به پا می‌دارم. پس دو پادشاه به جان هم افتاده و با یکدیگر جنگیدند تا این که پادشاه مسلمان بر نصرانی چیره شد و مسجدی بر در غار بنا کرد.

آن گاه علی علیه السلام فرمود: تو را به خدا قسم ای یهودی! آیا این حکایت با آن چه در تورات آمده، موافق است. یهودی گفت: به خدا سوگند، نه یک حرف کم و نه یک حرف زیاد گفتی. من شهادت می‌دهم که خدا یکی است و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست و تو ای امیر مؤمنان! به حقیقت، وصی فرستاده خدایی[1].

۲۲) ابن بابویه گفت: علی بن عبد الله وراق و محمّد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمّد عمران دقّاق که خدا از او خشنود باد، برای ما روایت کرده و گفتند که ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از جعفر بن سلیمان بصری، از عبد الله بن فضل هاشمی نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه: «مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا» سؤال کردم و ایشان فرمود: خداوند متعال، ستمکاران را در روز قیامت از سرای کرامت خویش دور می‌گرداند و اهل ایمان و عمل صالح را به سوی بهشت رهنمون می‌سازد؛ همان طور که خداوند متعال فرمود: «و یُضِلُّ اللهُ الظالمین وَ یفعلُ اللهُ ما یشاءُ»[2] [و ستمگران را بی راه می‌گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد]. و نیز خداوند متعال فرمود: «إنَّ الّذین آمَنوا و عَمِلوا الصّالِحاتِ یَهْدِیهم ربُّهُمْ بإیمانِهم تَجری مِن تحتِهم الأنهارُ فی

۱ـ ارشاد القلوب، ص ۳۱۸، با اندکی اختلاف.
۲ـ ابراهیم/۲۷.

جنّاتِ النَّعیم»[1] [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می‌کند به باغ‌های (پرناز و) نعمت، که از زیر (پای) آنان نهرها روان خواهد بود] [2].

۲۳) محمّد بن یعقوب از شماری از اصحابمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از ابراهیم بن عُقبة، از مُیَسَّر، از محمّد بن عبدالعزیز، و او از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَلْیَنْظُرْ أَیُّها أَزْکَی طعاماً فَلیأْتِکم بِرِزقٍ مِّنهُ» روایت کرده است که فرمود: مراد از پاکیزه‌ترین غذا، خرماست.[3]

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا (۲۳) إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا (۲۴)﴾

[و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد * مگر آن که خدا بخواهد و چون فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن و بگو امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیکتر از این به صواب است، هدایت کند]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابی جمیله مفضّل بن صالح، از محمد حلبی و زراره و محمّد بن مسلم، از امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام در تفسیر آیه: «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» روایت کرده است که فرمود: «إذا حلف الرَّجُل فَنَسی أن یَستثنی، فَلْیَستثن إذا ذکر» اگر شخص سوگند خورد و یادش رفت که ان شاء الله بگوید، پس هنگامی که آن را به یاد آورد باید بگوید: ان شاء الله[4].

۲) از محمد بن یعقوب از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد و علی بن ابراهیم، از پدرش و همه از ابن محبوب، از ابو جعفر احول، از سَلّام بن مستنیر، از امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»[5] [و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی

۱ـ یونس/۹.

۲ـ توحید، ص ۲۴۱، ح ۱.

۳ـ کافی، ج ۶، ص ۲۴۵، ح ۱.

۴ـ کافی، ج ۷، ص ۴۴۷، ح ۱.

۵ـ طه/ ۱۱۵.

(آن را) فراموش کرد و برای او عزمی (استوار) نیافتیم] فرمود: همانا خداوند عزّ وجل هنگامی که به آدم علیه السلام فرمود وارد بهشت شود، به او فرمود: ای آدم! به این درخت نزدیک نشو. ـ فرمود: ـ و درخت را به او نشان داد. آن گاه آدم علیه السلام به پروردگارش گفت: چگونه به آن نزدیک شوم در حالی که تو، من و همسرم را از آن درخت نهی کرده‌ای؟ آن گاه امام محمّد باقر علیه السلام گوید: وقتی خدا فرمود به آن درخت نزدیک نشوید، یعنی از آن درخت نخورید.

آن گاه آدم علیه السلام و همسرش عرض کردند: باشد ای پروردگار، ما به آن نزدیک نمی‌شویم و از آن نمی‌خوریم، امّا نگفتند: ان شاء الله. از این رو خداوند آن دو را به حال خودشان و یاد خودشان واگذار کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزّ وجل به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ» این که من آن را انجام نمی‌دهم. چرا که اراده الهی بر این که من آن کار را انجام ندهم، پیشی می‌گیرد، پس قدرت انجام آن را ندارم. امام فرمود: و به همین جهت است که خداوند متعال فرمود: «وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» یعنی مشیت الهی را در کار خویش مستثنی کن.[1]

۳) و از محمّد بن یعقوب از تعدادی از اصحابمان، از سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد روایت شده است که همگی آنها از ابن مجبوب، از ابن رئاب، از حمزه بن حُمران روایت کرده‌اند که از امام جعفر صادق علیه السلام در باره تفسیر آیه «وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» پرسیدم. فرمود: در مورد قسم خوردن است. اگر بگویی به خدا قسم، چنین و چنان نخواهم کرد، اگر به یاد آوردی که ان شاء الله نگفته‌ای، پس آن را بگو.[2]

۴) و از محمّد بن یعقوب از جمعی از اصحابمان و آنها از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمّد اشعری، از ابن قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود: امام علی علیه السلام فرمود: در قسم خوردن، ان شاء الله گفتن شرط است حتی اگر چهل روز بعد باشد. سپس این آیه را تلاوت فرمود. «وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ».[3]

۱ـ کافی، ج ۷، ص ۴۴۷، ح ۲.
۲ـ کافی، ج ۷، ص ۴۴۸، ح ۳.
۳ـ کافی، ج ۷، ص ۴۴۸، ح ۶.

۵) و از محمّد یعقوب از احمد بن محمّد، از علی بن حسن، از علیّ بن اسباط، از حسین بن زراره نقل شده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه: «وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» پرسیدم. امام فرمود: اگر قسم خوردی و گفتن ان شاء الله را فراموش کردی، پس هر وقت به یاد آوردی، آن را بگو.[1]

۶) از محمّد بن یعقوب؛ از علی بن ابراهیم، و او از پدرش و پدرش از ابن ابو عُمَیر، از مُرازم بن حکیم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام دستور داد در باره موضوعی نامه‌ای بنویسند که آن را نوشتند. سپس نامه را خدمت ایشان عرضه داشتند و در آن سخنی از مشیت الهی نبود. امام فرمود: چگونه امیدوارید که این کار صورت پذیرد و حال آن مشیت الهی را در آن در نظر نگرفته‌اید؟ بنگرید هر جا که در آن مشیت الهی را در نظر نگرفته‌اید، برای انجام آن ان شاء الله بگویید.[2]

۷) شیخ در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از علیّ بن حدید، از مُرازم نقل کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام روزی وارد منزل معتّب شد، در حالی که او عازم عمره بود. پس امام لوحی را دید که در آن قوت و روزی خانواده نوشته شده بود. ناگاه امام دید که او نوشته این برای فلانی و فلانی است، در حالی که ذکری از ان شاء الله در آن نبود. امام علیه السلام فرمود: چه کسی این را نوشته و حال آن که ذکری از ان شاء الله در آن نیست؟ او چگونه گمان می‌کند که آن کار تحقق می‌یابد؟ پس فرمان داد قلم و جوهر بیاورند. آن گاه فرمود: ان شاء الله را به آن اضافه کن. پس او در هر اسمی ان شاء الله را اضافه کرد.[3]

۸) عیاشی از عبدالله بن میمون، از امام صادق علیه السلام و او از پدرش، از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اگر انسان سوگند یاد کند، باید ان شاء الله بگوید هر چند پس از چهل روز. و دلیل آن این است که جماعتی از یهودیان در باره مطلبی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند و پیامبر پاسخ داد فردا جوابتان را می‌دهم بی آن که ان شاء الله بگوید. از این رو تا چهل روز، جبرئیل علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی نیاورد و

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۷.
۲ـ کافی، ج ۷، ص ۴۴۹، ح ۸.
۳ـ تهذیب، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۱۰۳۰.

پس از آن، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: « وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ».[1]

۹) ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است: خداوند وقتی آدم علیه السلام را داخل در بهشت کرد به او فرمود: ای آدم! به این درخت نزدیک نشو؛ آدم گفت: باشد ای پروردگار، و ان شاء الله نگفت. از این رو خداوند به رسول خویش صلی الله علیه و آله و سلم امر کرد و فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ فَاعِلٌ إِنِّي ذَٰلِكَ غَدًا* إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» اگر چه یک سال بعد باشد.[2]

۱۰) و در روایت عبدالله بن میمون از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ فَاعِلٌ إِنِّي ذَٰلِكَ غَدًا* إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» آمده است که فرمود: اگر کسی قسم یاد کند و ان شاء الله نگوید و چهل روز بعد به یادش آید که آن ذکر را نگفته است، باید آن را بگوید.[3]

۱۱) از سلّام بن مستنیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: خداوند فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ فَاعِلٌ إِنِّي ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ» که آن کار را انجام بدهم. پس مشیت خداوند بر این تعلق می‌گیرد که آن کار را انجام ندهم و بر انجام ندادن من سبقت می‌گیرد و من نمی‌توانم آن کار را انجام بدهم. ـ فرمود: ـ به همین خاطر است که خداوند فرمود: «وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» یعنی اراده خداوند را در کار خویش استثنا کن (بگو: اگر خدا بخواهد).[4]

۱۲) از زراره و محمّد بن مسلم، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره آیه «وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» فرمود: اگر انسان قسم بخورد و فراموش کند ان شاء الله بگوید، هرگاه که به یاد آورد، باید چنین کند.[5]

۱۳) از حمزه بن حُمران روایت شده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه «وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» پرسیدم. فرمودند: بدان معناست که ان

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۱۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۱۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۱۶.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۱۷.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۱۸.

شاء الله بگویی و اگر فراموش کردی چنین کنی، وقتی به یادآوردی، مشیت الهی را یاد کن.[1]

۱۴) از عبدالله بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که در باره آیه «وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» فرمود: اگر کسی قسم بخورد و فراموش کند از این که بگوید: إن شاء الله؛ باید هنگامی که آن را به یاد آورد، بگوید.[2]

۱۵) از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: از ایشان در باره آیه«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ فَاعِلٌ إِنِّي ذَلِكَ غَدًا* إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ» پرسیدم. امام فرمود: اگر کسی به چیزی قسم بخورد و فراموش کند ان شاء الله بگوید و در قسم خود بگوید، فردا یا پس فردا حتماً چنین و چنان می‌کنم، هر گاه به یاد آورد، باید مشیت الهی را ذکر کند و این همان آیه «وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» است.[3]

۱۶) از حمزه بن حُمران روایت شده است که: از امام در باره آیه «وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» پرسیدم: امام فرمود: اگر قسم خوردی و مشیت الهی را فراموش کردی، هر گاه به یاد آوردی، آن را به زبان آور.[4]

۱۷) از قدّاح از امام صادق علیه السلام، از پدرش از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: إن شاء اللهُ گفتن جزو قسم است. هر گاه به یاد انسان آید، هر چند پس از چهل صباح، باید آن را بگوید. آن گاه، این آیه «وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» را تلاوت نمود.[5]

«وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا (۲۵)»

[و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نه سال (نیز بر آن) افزودند]

۱) عیاشی از جابر نقل کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم: به خدا سوگند، یکی از ما اهل بیت، سیصد و نه سال بر زمین فرمانروایی می‌کند. عرض کردم: در چه زمانی؟ فرمود: پس از مرگ امام قائم علیه السلام. عرض کردم: امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از زمان قیام خویش چند سال زنده

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۱۹.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۲۰.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۲۱.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۲۲.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۲۳.

می‌ماند؟ فرمود: نوزده سال، از روز قیام تا روز مرگش. عرض کردم: آیا پس از مرگ قائم آشوب می‌شود؟ فرمود: آری، پنجاه سال آشوب می‌شود آن گاه مُنتَصِر ظهور می‌کند و برای او و یارانش خونخواهی می‌کند. سپس دست به کشتار و اسارت می‌زند تا جایی که گویند، اگر او از سلاله پیامبران بود این چنین مردم را نمی‌کشت. آن گاه همه مردم، اعم از سیاه و سفید علیه او بسیج می‌شوند تا این که او مجبور می‌شود به حرم خدا پناه جوید. پس وقتی سختی به او شدت می‌گیرد، منتصر می‌میرد و سفّاح به طرفداری از او ظهور می‌کند و تمام دشمنان ما را به قتل می‌رساند و فرمانروای تمام زمین می‌شود و خدای عز و جل کار او را به صلاح می‌آورد و سیصد و نه سال عمر می‌کند. آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! آیا می‌دانی منتصر و سفّاح کیانند؟ ای جابر منتصر همان حسین و سفّاح همان امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما هستند.[1]

۲) محمد بن ابراهیم نعمانی از احمد بن سعید عقده، از محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس بن رمّانه اشعری و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسین بن عبد الملک زیّات و محمّد بن احمد بن حسن قطوانی، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از جابر بن یزید جعفی نقل کرده است که گفت: از امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: به خدا سوگند یکی از ما اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین، سیصد و نه سال بر زمین حکمرانی خواهد کرد. عرض کردم: این در چه زمانی رخ می‌دهد؟ فرمود: پس از مرگ قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف. عرض کردم: قائم علیه السلام تا بمیرد چند سال حکومت می‌کند؟ فرمود: از روز قیام تا روز مرگش نوزده سال به طول می‌انجامد.[2]

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸).

[و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند (و) خشنودی او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن و دو دیده‌ات را از آنان برمگیر که زیور زندگی

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۲۴.
۲ـ الغیبة، ص ۲۳۱.

دنیا را بخواهی و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و (اساس) کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن]

۱) عیاشی از زراره و حُمران از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که در باره آیه «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ» فرمود: قطعاً مراد خداوند از دعا، همین نماز است.[1]

۲) علی بن ابراهیم: این آیه در باره سلمان فارسی نازل شده است در حالی که کسایی پشمی بر دوش داشت که غذایش در آن بود. کسایی که هم ردای او و هم رو اندازش بود. پس عیینه بن حصن[2] بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد در حالی که سلمان در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. عیینه از بوی کسای سلمان رنجیده شد، چون هوا به شدت گرم بود و سلمان عرق کرده بود. از این رو عرض کرد: ای رسول خدا! وقتی ما بر تو وارد می‌شویم، این (سلمان) و دار و دسته‌اش را از نزد خود بیرون کن و وقتی ما خارج شدیم، هر کس را می‌خواهی وارد کن. پس خداوند متعال «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنَا» را نازل کرد که مراد عیینة بن حصن بن حذیفه بن بدر فزاری است.[3]

«وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ فَمَن شَاءَ فَلْیُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْیَکْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِینَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن یَسْتَغِیثُوا یُغَاثُوا بِمَاءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا (۲۹) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰) أُولَٰئِکَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَیَلْبَسُونَ ثِیَابًا خُضْرًا مِّن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَّکِئِینَ فِیهَا عَلَى الْأَرَائِکِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (۳۱)»

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۲۵.

۲ـ عیینة بن حصن بن حذیفه بن بدر فزاری که کنیه او ابا مالک است، پس از فتح، اسلام آورد و از مؤلفة قلوبهم و از عرب‌های ستمگر بود. بنگرید به: «الاصابه، ج ۴، ص ۱۶۶»

۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹.

[و بگو: حق از پروردگارتان (رسیده) است. پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند که ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌هایش آنان را در بر می‌گیرد و اگر فریاد رسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند، یاری می‌شوند. وه چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است! * کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، (بدانند که) ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است، تباه نمی‌کنیم * آنانند که بهشت‌های عدن به ایشان اختصاص دارد که از زیر (قصرها)شان جویبارها روان است در آن جا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند و جامه‌هایی سبز از پرنیان نازک و حریر ستبر می‌پوشند. در آن جا بر سریرها تکیه می‌زنند. چه خوش پاداش و نیکو تکیه‌گاهی!]

۱) محمد بن یعقوب از احمد، از عبدالعظیم، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: جبرییل علیه السلام این آیه را چنین نازل فرمود: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ـ في ولاية عليّ ـ فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ ـ آل محمّد حقّهم ـ نَارًا»[1] [و بگو حق از پروردگارتان (رسیده) است ـ در باره علی علیه السلام ـ پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند، که ما برای ستمگران ـ به حق آل محمد ـ آتشی آماده کرده‌ایم].

۲) محمد بن عبّاس از احمد بن قاسم، از احمد بن محمّد سیّاری، از محمد بن خالد برقی، از حسین بن سیف، از برادرش، از پدرش، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: قول خدا چنین است: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ» در باره ولایت علی بن ابو طالب علیه السلام «فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ» کسانی که در حق آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین ستم کردند «نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا»[2].

۳) از محمّد بن عباس، از محمّد بن همام، از محمّد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم از پدرش صلوات الله علیهم اجمعین روایت شده است که قول خداوند متعال چنین است: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ» در باره ولایت علی علیه السلام «فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ» و آیه را تا «أَحْسَنَ عَمَلًا» تلاوت نمود

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۶۴.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۲.

و فرمود: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: «فاصدَعْ بما تؤمَرُ»[1] [پس آن چه را بدان مأموری، آشکار کن]. پس آن چه را که در باره علی علیه السلام بدان مأموری، آشکار کن که او حق از جانب پروردگار توست، پس هر که خواهد بگرود و هر که خواهد کافر شود که خداوند، ترک او را معصیت و کفر قرار داده است. آن گاه تلاوت فرمود: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ» ظالمان به آل محمّد علیهم السلام «نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا». آن گاه تلاوت نمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» یعنی کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، ما پاداش کسی را که در حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم کار نیک کند، تباه نمی‌سازیم.[2]

۴) عیاشی از عاصم کوزی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان شنیدم که می‌فرمود: این سخن خدای عز و جل: «فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ» وعید (تهدید) است.[3]

۵) از سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: یک ظلم است که خدا آن را نمی‌آمرزد ویک ظلم است که خدا آن را می آمرزد و یک ظلم است که خدا آن را به حال خود نمی‌گذارد. امّا ظلمی که خدا آن را نمی‌آمرزد، همان شرک است؛ ولی ظلمی که خدا آن را می‌آمرزد، ظلم انسان به خویشتن است. امّا ظلمی که خدا آن را به حال خود نمی‌گذارد، گناه بین بندگان است.[4] این روایت را محمّد بن یعقوب، از جماعتی از اصحاب ما، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از هارون بن جهم، از مفضل بن صالح، از سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام روایت کرده است؛ آن جا که فرمود: ظلم بر سه نوع است...[5] و ادامه حدیث.

۶) از ابوحمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: جبرئیل این آیه را این چنین بر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن

۱ـ حجر / ۹۴

۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۳.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۳۶.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۲۷.

۵ـ کافی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۱.

رَبِّكُمْ فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ ـ آل محمد حقهم ـ نَاراً».[1]

۷) علی بن ابراهیم در قول خدا «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ» گفته است که امام صادق علیه السلام فرمود: آیه این چنین نازل شده: « وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ» یعنی ولایت علی علیه السلام «فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِظَّالِمِينَ» یعنی ظالمان به حق آل محمّد علیهم السلام «نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاء كَالْمُهْلِ» فرمود: مُهْل: یعنی آن چه در خود روغن گداخته باقی می‌ماند. «يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءتْ مُرْتَفَقًا» وه چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است. آن گاه امام آن چه را که خدا برای مؤمنان فراهم آورده، ذکر کرده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» مؤمنانی که اعمال صالح انجام داده‌اند. ما پاداش کسی را که نیکو کاری کرده است تباه نمی‌کنیم. تا «وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا».[2]

۸) عیاشی از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آدمیزاد با معده خالی زاییده شده و باید غذا و نوشیدنی بخورد. آن گاه فرمود «وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاء كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ»و اگر فریاد رسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند یاری می‌شوند[3].

۹) و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این کلام خداوند: «یوم تُبدّلُ الارضُ غیرَ الارضِ»[4] [روزی که زمین به غیر این زمین، مبدل گردد] فرمود: زمین به نانی سفید و پاکیزه مبدل می‌شود و مردم از آن می‌خورند تا حساب و کتاب روز قیامت تمام شود. کسی از حضرت پرسید: آنان (اهل جهنم) در روز قیامت آنقدر مشغولند که به خوردن و آشامیدن نمی‌رسند. حضرت فرمود: آدمیزاد با معده خالی زاییده شده و باید غذا و نوشیدنی بخورد.آیا آنان در این حالت، مشغول‌ترند یا زمانی که در جهنم هستند که فریاد رس می‌طلبند؟ خداوند می‌فرماید: «وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاء كَالْمُهْلِ».[5]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۲۸.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۳، ح ۲۹.
۴ـ ابراهیم/ ۴۸.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۳، ح ۳۰ .

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً (۳۲) كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً (۳۳) وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً (۳۴) وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً (۳۵) وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً (۳۶) قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّاكَ رَجُلاً (۳۷) لكِنَّا هُوَ اللّهُ رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً (۳۸) وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَ اللّهُ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مالاً وَ وَلَداً (۳۹) فَعَسى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً (۴۰) أَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً (۴۱) وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلى ما أَنْفَقَ فِيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً (۴۲) وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ ما كانَ مُنْتَصِراً (۴۳)

[و برای آنان، آن دو مرد را مَثَل بزن که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و پیرامون آن دو باغ را با درختان خرما پوشاندیم، و میان آن دو را کشتزاری قرار دادیم * هر یک از این دو باغ محصول خود را (به موقع) می‌داد و از (صاحبش) چیزی دریغ نمی‌ورزید، و میان آن دو باغ نهری روان کرده بودیم * و برای او میوه فراوان بود. پس به رفیقش ـ در حالی که با او گفتگو می‌کرد ـ گفت: «مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومندترم.» * و در حالی که او به خویشتن ستمکار بود، داخل باغ شد و گفت: «گمان نمی‌کنم این نعمت هرگز زوال پذیرد.» * و گمان نمی‌کنم که رستاخیز بر پا شود، و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم قطعاً بهتر از این را در بازگشت، خواهم یافت * رفیقش ـ در حالی که با او گفتگو می‌کرد ـ به او گفت: «آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آن گاه تو را (به صورت) مردی درآورد، کافر شدی؟» * اما (من می‌گویم): اوست خدا، پروردگار من، و هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی‌سازم. * و چون داخل باغت شدی، چرا نگفتی: ماشاء الله، نیرویی جز به

[قدرت] خدا نیست. اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی، * امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید، و بر آن [باغ تو] آفتی از آسمان بفرستد، تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد؛ * یا آب آن (در زمین) فروکش کند تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری.» * (تا به او رسید آن چه را باید برسد) و (آفت آسمانی) میوه‌هایش را فرو گرفت. پس برای (از کف دادن) آن چه در آن باغ هزینه کرده بود، دست‌هایش را بر هم می‌زد در حالی که داربست‌های آن فرو ریخته بود. و (به حسرت) می‌گفت: «ای کاش هیچ کس را شریک پروردگارم نمی‌ساختم.» * و او را در برابر خدا گروهی نبود، تا یاریش کنند، و توانائی نداشت که خود را یاری کند]

۱) محمد بن عباس از حسین بن عامر، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از قاسم بن عُروه، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که منظور از این آیه: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً»، امام علی علیه السّلام و مردی دیگر است.[1]

۲) شیخ مفید در «اختصاص» از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد مُسْلی، از عبدالله بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام نقل می کند، آن زمان که گریبان علی علیه السلام را گرفته و از خانه‌اش خارج کردند، آن حضرت کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و فرمود: ای پسر عمو! این قوم مرا خوار کرده و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند. در این هنگام دستی از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد که شاهدان می‌دانستند دست پیامبر است و صدایی شنیده شد که حاضران می‌دانستند که صدای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و ابو بکر را مخاطب قرار داده و این آیه را تلاوت فرمود: «أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا».[2]

۳) و در همین کتاب آمده است که احمد بن محمّد بن عیسی از علی بن حکم، از خالد بن حمّاد قَلانِسی و محمد بن حمّاد، از محمد بن خالد طَیالِسی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هنگامی که ابوبکر به خلافت

۱ــ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۵.
۱ــ اختصاص ص ۲۷۴.

رسید، عمر به نزد علی علیه السلام آمد و گفت: آیا نمی دانی که ابوبکر به خلافت رسیده است؟ علی علیه السلام در جواب او فرمود: چه کسی این اختیار را به او داد؟ پاسخ داد: مسلمانان راضی به این امر شدند. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که خیلی زود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مخالفت برخاستند و پیمان او را شکستند! او خلیفه واقعی نیست و به خدا سوگند که نبی خدا او را به جانشینی خود نگمارد. عمر به حضرت گفت: دروغ می‌گویی، خداوند تو را چنین و چنان کند. امام علیه السلام فرمود: اگر بخواهی برایت دلیل و برهان می‌آورم. عمر پاسخ داد: در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او دروغ می بستی و پس از مرگش نیز بر او دروغ می‌بندی. حضرت فرمود: ای عمر! با من بیا تا ببینیم کدام یک از ما در زمان حیات رسول و پس از رحلتش بر او دروغ می-بندد. عمر با حضرت به راه افتاد تا به نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند، ناگهان کف دستی را دیدند که بر روی آن نوشته شده بود: «أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا»؟! علی علیه السلام به عمر فرمود: حال راضی شدی؟ پیامبر اکرم تو را، هم در زمان حیاتش و هم پس از مرگش رسوا کرد[1].

۴) و در همین کتاب از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن حماد، از ابو علی، از احمد بن موسی، از زیاد بن منذر، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: علی علیه السلام ابوبکر را در یکی از کوچه های مدینه دید و به او فرمود: ظلم خود را کردی؟ ابوبکر پاسخ داد: چه کسی از این موضوع خبر دارد؟ علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با خبر است. ابوبکر گفت: چگونه رسول الله را ببینم تا مرا از این موضوع باخبر سازد؟ اگر به خوابم بیاید و این خبر را به من بدهد، سخن تو مقبول است. علی علیه السلام فرمود: من تو را به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌برم. پس ابوبکر را با خود به مسجد قبا برد. وقتی به مسجد وارد شدند، ابوبکر دید که پیامبر در مسجد است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر فرمود: دست از ستم بر امیرالمؤمنین بردار. ابوبکر از نزد پیامبر بیرون آمد و عمر را دید و ماجرا را برایش نقل کرد. عمر

۱- اختصاص، ص ۲۷۴.

گفت: خاموش باش. آیا از قدیم نسبت به سحر و جادوی فرزندان عبدالمطلب بی‌خبر بودی؟[1]

۵) و در همین کتاب آمده است که سعد از عَبّاد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان، از پدرش سلیمان، از عَیثَم بن اَسلَم، از معاویه بن عمّار دُهنی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی ابوبکر به نزد علی علیه السلام آمد و به حضرت گفت: بعد از جریان روز ولایت [غدیر خم] پیامبر راجع به تو چیز دیگری به ما نگفت، گواهی می دهم که تو مولا و سرور من هستی و من به این حقیقت معترفم و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تو به خاطر امارت مؤمنین تبریک گفتم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز به ما این خبر را داده بود که تو وصی، وارث و جانشین او در امور خانواده و همسرانش هستی و این صلاحیت‌ها از تو باز نداشته است و میراث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امور زنانش به تو واگذار شد. اما رسول خدا به ما نگفت که تو پس از او جانشینش هستی. در نتیجه در اختلافی که بین ما و شما وجود دارد، ما مقصر نیستیم و گناهی نداریم. علی علیه السلام به او فرمود: اگر خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ببینی و او خود خبر این امر را به تو بدهد و بگوید که من از تو به خلافت سزاوارترم و در این صورت اگر از مسند خلافت کناره نگیری کافر هستی، چه می‌گویی؟ ابوبکر پاسخ داد: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ببینم و یکی از این حرف‌ها را هم به من بگوید، سخنت را قبول دارم. علی علیه السلام فرمود: وقتی نماز مغرب را خواندی نزد من بیا.

راوی می گوید ابوبکر پس از نماز مغرب برگشت. علی علیه السلام دست او را گرفت و او را با خود به مسجد قبا برد. به ناگاه ابوبکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که رو به قبله نشسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای برده آزاد شده! حق علی را از او گرفتی و بر مسند نبوت تکیه زدی. آیا من این اجازه را به تو داده بودم؟ جامه خلافت را از تن به در کن و این امر را به علی واگذار، و گرنه جایگاه تو دوزخ است. سپس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و او را از مسجد بیرون برد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد آنان

۱- اختصاص، ص ۲۷۴.

رفت. امیرالمؤمنین به نزد سلمان رفت و به او فرمود: سلمان! از ماجرایی که اتفاق افتاده با خبری؟ و جریان را برای سلمان شرح داد. سلمان گفت: ابوبکر امر شما را مکشوف می سازد و این خبر را به گوش دوستش (عمر) می رساند و او را از مسئله آگاه می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام خنده‌ای کرده و فرمود: اما این که خبر را به عمر می‌رساند، بله او چنین می‌کند، ولی به خدا قسم که این دو، تا روز قیامت دیگر هیچ سخنی از این واقعه نمی‌گویند، چرا که آنها بیشتر به فکر منفعت خویش هستند تا این واقعیت.

ابوبکر عمر را دید و ماجرا را برایش شرح داد. عمر به او گفت: وای بر تو، چه بی خردی! به خدا سوگند این‌ها همه از جادوی ابن ابی کبشه است. آیا قدرت جادوگری بنی هاشم را از یاد برده‌ای؟ محمد چطور به دنیا بازمی گردد؟ مرده که نمی‌تواند به دنیا باز گردد. جایگاهی که تو در آن قرار داری، بزرگتر از سحر بنی هاشم است. همچنان جامه خلافت را به تن داشته باش و به کار خود ادامه بده[1].

۶) و از همین کتاب نقل شده است که محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین، از ابو سعید مُکاری، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی امیر مؤمنان علیه السلام ابوبکر را دید و به او فرمود: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو دستور نداد که مطیع امر من باشی؟ ابوبکر پاسخ داد: نه. اگر چنین فرمانی داده بود حتما اطاعت می کردم. علی علیه السلام فرمود: پس بیا تا با هم به نزد رسول الله برویم. حضرت، ابوبکر را با خود به مسجد قبا برد، پیامبر در آن جا مشغول نماز خواندن بود. هنگامی که نماز پیامبر تمام شد، علی علیه السلام به او فرمود: یا رسول الله! من به ابوبکر گفتم: آیا پیامبر به تو فرمان نداده بود که مطیع امر من باشی؟ و او پاسخ داد: خیر. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به تو این دستور را دادم، مطیع امر علی باش. راوی می گوید ابوبکر، ترسان از مسجد خارج شد و عمر را دید. عمر سبب ترسش را پرسید و ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین و چنان فرمود. عمر گفت: خاک بر سر مردمی که تو را ولی امر خود کرده‌اند، آیا تو سحر و جادوی بنی هاشم را نمی‌دانی؟[2]

۱- اختصاص ص ۲۷۲.
۲- اختصاص ص ۲۷۳.

۷) محمد بن حسن صفّار در «بصائر الدرجات» از محمد بن عیسی، از ابن أبی عُمیر و علی بن حَکَم، از حَکَم بن مسکین، از ابی عُماره از ابی عبدالله و عثمان بن عیسی، از اَبان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابوبکر آمد و برایش دلیل آورد و اعتراض نمود و فرمود: آیا حاضری رسول الله را بین خود حکم قرار دهیم؟ ابوبکر پاسخ داد: چگونه می توانم او را ببینم؟ حضرت دست او را گرفت و او را با خود به مسجد قبا برد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود و به زیان ابوبکر حکم داد. ابوبکر در حالی که ترسیده بود از مسجد بازگشت. عمر را دید و این خبر را به گوش او رساند. عمر گفت: تو را چه شده است؟ آیا از سحر و جادوی بنی هاشم مطلع نیستی؟ [۱]

۸) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و همگی از حسن بن عباس بن حریش، از ابو جعفر ثانی، امام جواد علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: «و لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» [۲] [هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند] و من گواهی می‌دهم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شهید از دنیا رفت و به خدا سوگند که روزی به سراغت می‌آید و هنگامی که آمد، یقین داشته باش که خود اوست؛ چرا که شیطان نمی‌تواند در هیئت او در آید. علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیامبر را به او نشان داد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر فرمود: ای ابوبکر! به علی و یازده امام دیگر از نسل او ایمان بیاور که تنها تفاوت آنها با من این است که پیامبر نیستند. از غصب خلافت توبه کن؛ زیرا این خلافت حق تو نیست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و ابوبکر دیگر او را ندید [۳].

۹) صاحب کتاب «دُرَر المناقب» از ابن عباس نقل می کند که علی علیه السلام در کوچه‌های مدینه راه می رفت که ناگهان ابوبکر را در مقابل خود دید.

۱- بصائر الدرجات ص ۲۶۳ باب ۵ ح ۲.
۳- آل عمران/ ۱۶۹
۴- کافی ج ۱ ص ۴۴۸ ح ۱۳.

علی علیه السلام دست او را گرفت و گفت: ای ابوبکر! بترس از خدایی که تو را از خاک و سپس از نطفه‌ای آفرید و پس از آن تو را به صورت انسان در آورد و ای فرزند ابی قحافه! به یاد قیامت و آخرت خود هم باش. و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به یاد آور. و شما خوب به یاد دارید که در روز غدیر خم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شما چه دستوری داد. اگر خلافت رابه من باز گردانی، از خدا می‌خواهم که گناه تو را ببخشد و اگر این کار را نکنی، جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را چه خواهی داد؟ ابوبکر گفت: رسول خدا را در عالم رؤیا به من نشان بده که مرا از خلافت نهی کند . من هم گوش به فرمان او می سپارم. علی علیه السلام فرمود: اگر در بیداری او را به تو نشان دهم چه؟ سپس علی علیه السلام دست او را گرفت و با خود به مسجد قبا برد. ابوبکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که در محراب خود نشسته است و کفن بر تن دارد و چنین می فرماید: ای ابوبکر! آیا بارها و بارها به تو نگفتم که علی بن ابی طالب علیه السلام وصی و جانشین من است، اطاعت از او اطاعت از من و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان من است و اطاعت از او، اطاعت از خداوند و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان خداوند است؟! راوی می گوید در این هنگام ابوبکر ترسان از مسجد خارج شد و تصمیم گرفت که امر خلافت را به علی علیه السلام واگذار کند. اما یکی از اصحابش را دید و ماجرا را برایش نقل کرد. او گفت: این از جادوی بنی هاشم است. خلافت را ادامه بده و جای خود را حفظ کن و آنقدر این حرف‌ها را برایش تکرار کرد تا این که او را از تصمیم خود منصرف کرد[1].

۱۰) یکی از علما در کتاب خود چنین می گوید: جمیع شیعه بالاتفاق روایت کرده اند که وقتی ابوبکر به جای علی علیه السلام بر مسند خلافت نشست و خود را پیشوای مسلمین خواند، علی علیه السلام به او اعتراض کرد و به او یاد آور شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چندین بار و در مناسبت های مختلفی فرموده که من جانشین و وصی و وزیر و ادا کننده دَین او و تحقق بخش وعده های او هستم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هم در زمان حیات و هم پس از

۱- مدینة المعاجز ص ۱۶۸.

مرگ خود، همه را به اطاعت از من فرا خوانده است. ابوبکر در جواب گفت: من اکنون ولی امر شما هستم، اما بهترین شما نیستم؛ مرا عزل کنید. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: چه کسی باید تو را عزل کند؟ برو در خانه خود بنشین و امر خلافت را به کسی که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این اختیار را به او داده‌اند، واگذار کن و مبادا فریب سبک مغزان قریش را بخوری، چرا که آنها دنیا پرستند و با طمع این که در زمان خلافتت بهره ای از تو به آنها برسد و پس از تو به خلافت برسند، حق را نادیده می‌گیرند. ابوبکر در جواب گفتن به لکنت افتاد و به امام وعده داد که خلافت را به او واگذار کند. روزی امام علیه السلام به او گفت: اگر رسول الله را به تو نشان دهم و او تو را به تبعیت از من و تفویض خلافت به من فرمان دهد، آیا سخنش را می پذیری؟ ابوبکر که از این سخن تعجب نموده بود، خندید و گفت: بله. حضرت دست ابوبکر را گرفت و او را با خود به مسجد قبا برد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به او نشان داد که می گفت: ای ابوبکر! آیا آن چه را که در مورد علی گفتم فراموش کردی؟ امر خلافت را به او واگذار، از او پیروی کن و با او مخالفت مکن. هنگامی که ابوبکر این سخنان را شنید و پیامبر از دیدش غایب شد، متحیر ماند و به لرزه افتاد و تصمیم گرفت خلافت را به علی علیه السلام بسپارد، اما دومی، او را از این تصمیم منصرف کرد[1].

مؤلف گوید: احادیث و روایات پیرامون این مبحث بسیار زیاد است، اما در این جا برای جلوگیری از اطاله کلام به همین مقدار بسنده می کنیم.

۱۱) ابن شهر آشوب می‌گوید: در «مناقب» اسحاق عَدل آمده است که در زمان خلافت هشام، خطیبی بر روی منبر، علی علیه السلام را لعن می کرده است. روزی دستی از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد که بازویش معلوم نبود، دستی که مشخص بود متعلق به فردی شصت و سه ساله است. صدایی از قبر به گوش می‌رسید که می گفت: وای بر تو، «أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّاكَ رَجُلًا؟» و دود کبود رنگی را که در دست داشت، پاشید. وقتی خطیبْ از منبر پایین آمد، بینایی خود را از دست داد و به عصاکش نیاز داشت. راوی گفت: هنوز سه روز نگذشته بود که به هلاکت رسید.[2]

۱- عیون المعجزات ص ۴۲.

۲- مناقب، ج ۲ ص ۳۴۴.

۱۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً» در شأن مردی نازل شد که دو باغ بزرگ و بسیار حاصلخیز داشت. خداوند هم می‌فرماید که در این دو باغ، درخت خرما و محصولات دیگر و آب فراوانی وجود داشت. همسایه این مرد، انسان فقیری بود و این مرد ثروتمند به مرد فقیر فخر می فروخت و می گفت: «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مالًا وَ أَعَزُّ نَفَراً»، سپس وارد باغ خود شد و گفت: «ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً». مرد فقیر به او گفت: «أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً» سپس فقیر به غنی گفت: «وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مالًا وَ وَلَداً». «فَعَسى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً» مقصود از صعیداً زلقاً، زمین سوخته است .«أَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً». اتفاقی که فقیر گفته بود، همان شب برای باغ ثروتمند افتاد. «و اصبح» صاحب باغ به خاطر از دست دادن آن چه که در باغ هزینه کرده بود، دست‌هایش را از شدت حسرت به هم می زد و به باغ خود می نگریست که ویران شده بود و می گفت: «یا لیتنی لم أشرک بربی أحدا وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما كانَ مُنْتَصِراً» این است عاقبت ظلم و ستم[۱].

۱۳) ابن بابویه از جعفر بن محمد بن مسرور، از حسین بن محمد بن عامر، از عبدالله بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از جماعتی از شیوخ از جمله: أبان بن عثمان، هشام بن سالم و محمد بن حُمران، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: تعجب می‌کنم از کسی که از چهار چیز می‌ترسد و در مقابل آن به چهار چیز امید ندارد. عجب دارم از کسی که ترسان است، چگونه این سخن خداوند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»[۲] [خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است]، مایه امیدواری او نیست؟ و من شنیدم که خداوند بعد از آن می فرماید: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»[۳] [پس با نعمت و بخششی از جانب خدا، (از

۱- تفسیر قمی ج ۲ ص ۹.
۲- آل عمران / ۱۷۳.
۳- آل عمران / ۱۷۴.

میدان نبرد) بازگشتند، در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود]. و عجب دارم از کسی که غمگین و محزون است، چگونه این سخن خداوند: «لا إلهَ إلّا أنتَ سُبْحانَکَ إنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ»[1] [(خداوندا!) جز تو معبودی نیست! منزّهی تو! من از ستمکاران بودم]، غم و اندوه او را برطرف نمی کند؟ خداوند در ادامه این آیه می فرماید: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنینَ »[2] [ما دعای او را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم] و تعجب می‌کنم از کسی که مورد نیرنگ قرار گرفته است، ولی به این آیه پناه نمی برد: «وَ أُفَوِّضُ أَمْری إِلَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ بَصیرٌ بِالْعِبادِ»[3] [من کار خود را به خدا واگذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست]. خداوند بعد از آن می‌فرماید: «فَوَقاهُ اللّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا» [خداوند او را از بدی‌هایی که در باره او به حیله انجام داده بودند، نگه داشت] و عجب دارم از کسی که خواهان دنیا و نعم دنیوی است و به این سخن خداوند پناه نمی برد که فرمود: «ما شاءَ اللّهُ لا قُوَّةَ إلّا بِاللّهِ». زیرا من شنیدم که خداوند به دنبال آن می‌فرماید: «إنْ تَرَنِ أنَا أقَلَّ مِنْکَ مالًا وَ وَلَداً فَعَسی رَبّی أنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ» و کلمه: عسی در این آیه، موجبه است (یعنی به معنای امید تنها نیست، بلکه به معنای اثبات و تحقق یافتن است).[4]

هُنالِکَ الْوَلایَةُ لِلّهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَواباً وَ خَیْرٌ عُقْباً (۴۴)

[در آن جا (آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد. اوست بهترین پاداش و اوست بهترین فرجام]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه و محمد بن عبدالله، از علی بن حسّان، از عبدالرحمن بن کثیر نقل می کند که می‌گفت: از امام صادق علیه السلام معنای این آیه را پرسیدم: «هُنالِکَ الْوَلایَةُ لِلّهِ الْحَقِّ» و ایشان فرمود: منظور ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است[5].

۴- انبیا / ۸۷.

۱- انبیا / ۸۸.

۳ - غافر / ۴۴.

۴ - خصال، ص ۲۱۸، ح ۴۳.

۵ - کافی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۳۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۴۸۷.

۲) محمد بن عباس از محمد بن همّام، از عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبدالحمید از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی چنین روایت می کند: از امام باقرعلیه السلام پرسیدم، منظور از این آیه چیست: «هُنالِکَ الْوَلایَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَواباً وَ خَیْرٌ عُقْباً» امام فرمود: ولایت علی علیه السلام است که پاداش نیک و پایان نیکی دارد.[1]

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشیماً تَذْرُوهُ الرِّیاحُ وَکانَ اللّٰهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقْتَدِراً (۴۵) الْمالُ وَالْبَنُونَ زینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَالْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَخَیْرٌ أَمَلاً (۴۶)

[و برای آنان زندگی دنیا را مَثَل بزن که مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ سپس گیاه زمین با آن درآمیخت و چنان خشک گردید که بادها پراکنده‌اش کردند، و خداست که همواره بر هر چیزی تواناست * مال و پسران زیور زندگی دنیایند، و نیکی های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید نیز بهتر است]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن محمد آزدی نقل می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: امر به معروف و نهی از منکر کنید و بدانید که امر به معروف و نهی از منکر، مرگ کسی را نزدیک نمی‌کند و روزی احدی را هم کم نمی‌سازد. تقدیرات پروردگار در هر روز همچون قطرات باران به زمین فرود می آید و آن چه را که خداوند برای هر کسی تقدیر نموده، با خود می آورد. برخی را در خانواده و مال و جان دچار نقصان می کند و برخی را فزونی می‌بخشد. هرگاه کسی از شما، آن چه که خداوند در مورد جان و مال او تقدیر کرده، ببیند و بنگرد که برادرش بیشتر و بهتر از او دارد، نباید این امر سبب فتنه و [حسد او] گردد. زیرا مسلمان تا وقتی که دست به عمل پستی نزده که از آشکار شدن آن شرمنده باشد و مردم پست، آن را وسیله هتک حرمت او قرار دهند، به مسابقه دهنده ماهری می‌ماند که منتظر است در همان دور اول ببرد و جایزه کسب کند و

---

۱ - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۹۶، ح ۶.

ضرری نبیند. همچنین مسلمانی که از دروغ و خیانت به دور باشد، انتظار دارد یکی از دو خوبی نصیبش گردد: یا عمر او پایان یافته و دعوت الهی فرا رسد که در این صورت آن چه خداوند در آخرت برایش مهیا کرده بهتر است، و یا خداوند او را روزی دهد و صاحب همسر و فرزند و ثروت گردد، در عین این که دین و شخصیت خود را نگاهداشته است. (اما بدانید) که ثروت و فرزندان، کِشته‌های این جهانند و عمل صالح و نیک، زراعت آخرت است و گاهی خداوند این هر دو را به افرادی می‌بخشد[1].

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه از ضُریس کُناسی، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که در کنار دیواری درختی می‌کاشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و فرمود: آیا می‌خواهی درختی را به تو معرفی کنم که ریشه‌اش محکم‌تر ، رشدش سریع‌تر و میوه‌اش نیکوتر و با دوام‌تر است؟ مرد پاسخ داد : آری، ای رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در هر صبح و شام بگو: سبحان الله، و الحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أکبر. با هر تسبیحی که بگویی ده درخت از انواع مختلف درختان میوه دار در بهشت برای تو می‌روید. و این تسبیحات از جمله اعمالی است که آثارش پس از مرگ نیز باقی می‌ماند. مرد گفت: پس من شما را گواه گرفتم که این باغ من صدقه و وقف است برای فقرای مسلمان که مستحق صدقه باشند. پس خدای عز و جل آیاتی از قرآن را نازل کرد: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»[2] [اما آن که (حق خدا را) داد و پروا داشت و پاداش نیکوتر را تصدیق کرد، به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت.] [3]

این بابویه در امالی از احمد بن محمد بن یحیی عطار، از سعد بن عبدالله، از هیثم بن ابی مسروق نهدی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ضُریس

۱- تفسیر قمی، ج ۲ ص ۱۰.
۱- لیل/ ۷-۵.
۲- کافی، ج ۲، ص ۳۶۷، ح ۴.

کُناسی از امام باقر علیه السلام نظیر همین روایت را می‌آورد با این تفاوت که به جای مسلمانان اهل صدقه، می‌گوید مسلمانان اهل صُفَّه[۱].

۳) شیخ در تهذیب از محمد بن احمد بن یحیی، از عمر بن علی بن عمر، از محمد بن عمر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: اگر خداوند عز و جل فرموده است که: «اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا» ، پس هشت رکعت نماز که در اواخر شب خوانده شود، زینت حیات اخروی است[۲].

۴) عیاشی از ادریس قمی نقل می کند که از امام صادق علیه السلام معنای باقیات صالحات را پرسیدم. امام فرمود: منظور نماز است، بر آن محافظت کنید و نماز ظهر را هرگز قبل از این که خورشید زوال نکرده، نخوانید[۳].

۵) از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: سپرهای خود را برگیرید. پرسیدند: ای رسول خدا! آیا دشمن حمله کرده است؟ فرمود: نه سپرهای خود را در مقابل آتش برگیرید. سئوال کردند: چه سپری در مقابل آتش، کارساز است؟ فرمود: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله اکبر. این تسبیحات روز قیامت می‌آیند، در حالی که برخی در جلوی انسان و برخی در پشت سر او قرار می گیرند و وی را نجات می بخشند و این اذکار همان باقیات صالحات هستند. سپس امام فرمود: « وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَر» [و یاد خداوند بالاتر است][۴] فرمود: یعنی در حلال و حرام، خداوند عز و جل را به یاد داشته باشید. و امثال این، اعمالی هستند که در روز قیامت از پشت سر انسان، او را مورد حمایت قرار می‌دهند.[۵]

۳- امالی، ص ۱۶۹، ح ۱۶.
۴- تهذیب، ج ۲، ص ۱۲۰، ح.۲۲۳
۵- تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۵۳ ح ۳۱.

۱- عنکبوت / ۴۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۵۳ ح ۳۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۵۴ ح .۳۳
۴ - امالی، ج۲، ص۲۹۰.

۶) از محمد بن عمرو از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند عز و جل فرموده است که مال و فرزند زینت حیات دنیوی است همان طور که هشت رکعت نماز در آخر شب، زینت حیات اخروی است[۱].

۷) شیخ به سند خود از ابن فَضّال، از عباس، از فُضیل بن عثمان، از بشیر دهان، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جمع یاران خود بود و فرمود: سپرهای خود را برگیرید. پرسیدند یا رسول الله آیا دشمن حمله کرده است؟ فرمود: نه سپرهای خود را در مقابل آتش برگیرید. سئوال کردند: چه سپری در مقابل آتش، کارساز است؟ فرمود: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله اکبر. این تسبیحات روز قیامت می آیند در حالی که که برخی در جلوی انسان قرار می‌گیرند و برخی در پشت سر انسان و انسان را نجات می بخشند و این اذکار همان باقیات صالحات در نزد خداوند هستند.[۴]

۸) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن فُضیل، از پدرش، از نعمان بن عمرو جُعفی نقل کرده است که او گفت: من به همراه عمویم حُصَین بن عبدالرحمان خدمت امام صادق علیه السلام رفتیم. حُصین به امام علیه السلام سلام کرد. و امام هم سلام او را جواب داد و او را در کنار خود نشاند و از او پرسید: این دوست تو، پسر کیست؟ جواب داد: این، پسر برادرم اسماعیل است. امام فرمود: خداوند اسماعیل را رحمت کند و از کرده‌های بد او درگذرد. حال بازماندگان او چطور است؟ جواب داد: تا زمانی که خداوند، مودت شما را برایمان نگهدارد، ما همگی خوب هستیم. امام فرمود: ای حُصین! مودت ما را کوچک مشمار که آن از باقیات صالحات (نیکی های ماندگار) است. گفت: ای زاده رسول خدا! من آن را کوچک نمی شمارم و خداوند عز و جل را بر آن سپاس می‌گویم. زیرا از پدران شما علیهم السلام نقل شده است: هر کس بخواهد خداوند را سپاس گوید، باید بگوید: سپاس خدای عز و جل را به خاطر اولین نعمت‌ها. گفته شد: اولین نعمت‌ها چیست؟ فرمود: ولایت ما اهل بیت است[۲].

---

۲ – تأویل الآیات، ج۱،ص ۲۹۷، ح۸.

وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بارِزَةً وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً (۴۷) وَ عُرِضُوا عَلى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونا كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً (۴۸) وَ وُضِعَ الْكِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا مالِ هذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلاَّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً (۴۹)

[و (یاد کن) روزی را که کوه ها را به حرکت درمی‌آوریم، و زمین را آشکار (و صاف) می‌بینی، و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی‌کنیم * و ایشان به صف بر پروردگارت عرضه می‌شوند (و به آنها می‌فرماید) به راستی همان گونه که نخستین بار شما را آفریدیم (باز) به سوی ما آمدید، بلکه پنداشتید هرگز برای شما موعدی مقرر قرار نخواهیم داد * و کارنامه (عمل شما در میان) نهاده می‌شود، آن گاه بزهکاران را از آن چه در آن است بیمناک می‌بینی، و می‌گویند: «ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ کار کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب آورده است.» و آن چه را انجام داده‌اند حاضر یابند، و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد.]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از حمّاد نقل می کند که امام صادق علیه السلام از من پرسید: از نظر مردم، معنای این آیه چیست: «وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً»[۱] [(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امّتی، گروهی را محشور می‌کنیم]؟. پاسخ دادم: آنها می‌گویند منظور روز قیامت است. امام علیه السلام فرمود: خیر. این طور نیست، این آیه در مورد رجعت است. آیا خداوند در روز قیامت از هر امتی گروهی را محشور می‌کند، و بقیه را وامی‌گذارد؟ بلکه آیه مربوط به قیامت این آیه است: «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً»[۲].

۲) عیّاشی از خالد بن نَجیح، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: در روز قیامت، نامه اعمال انسان را به دستش می‌دهند و می‌گویند: بخوان. پرسیدم: آیا انسان می‌داند در آن چه چیزی نوشته شده است؟ فرمود: همه آن اعمال را به خاطر

۱ - نمل/ ۸۳

۲ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۱۱.

می آورد، لحظه به لحظه، کلمه به کلمه، هر قدمی که برداشته و هر کاری را که انجام داده به خاطر می آورد، گویی در همان لحظه آن را انجام داده است. به همین سبب می گوید: «یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها»[1].

۳) خالد بن نَجیح از امام صادق علیه السلام در باره این آیه چنین نقل می کند: «اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ»[2] [و به او می‌گوییم:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی.] بنده با نگاه کردن به نامه عمل خود، هر آن چه را که انجام داده و ثبت شده است به یاد می آورد، گویا همان لحظه آن را انجام داده است و به همین سبب است که می‌گویند: «یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها»[3].

۴) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه از آیات محکمات است: «عُرِضُوا عَلی رَبِّکَ صَفًّا ...وَعِداً»[4]

ان شاء الله سخن در باره روز محشر در ذیل آیه «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْکِتابُ» در پایان سوره زمر خواهد آمد.

۵) و در مورد این آیه می‌گوید: «وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا فِیهِ ... وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً» ، هر چه را که انجام داده اند، مکتوب می یابند[5].

«وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ (۵۰)»

[به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود]

۱) ابن بابویه از محمد بن قاسم مفسّر معروف به ابو حسن جُرجانی، از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیّار، از پدرانشان، از حسن بن علی، از علی بن محمد، از محمد بن علی، از امام رضا، از موسی بن جعفر، از امام صادق صلوات الله علیهم اجمعین در حدیثی نقل می کنند که به امام گفتیم: پس بر این

---

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۳ ص ۳۵۴ ح ۳۴.
۲ - إسراء / ۱۴.
۳ - تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۵۴ ح ۳۵.
۴ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۱۱.
۵- تفسیر قمی، ج ۲ ص ۱۱.

اساس، ابلیس فرشته نبوده است. امام علیه السلام فرمود: خیر. او از جنیان بوده است. آیا نشنیده‌اید سخن خداوند متعال را که می‌فرماید: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ». در این آیه خداوند خبر می‌دهد که او از جنیان است. و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ[1]» [2] [و جن را پیش از آن، از آتش گرم و سوزان خلق کردیم.]

و این حدیث طولانی است که آن را قبلا ذیل این آیه شریفه ذکر کرده‌ایم: «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ »[3] [و آن چه را که شیطان (صفت)ها در سلطنت سلیمان خوانده (و درس گرفته) بودند، پیروی کردند.]

۲) عیاشی از جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام چنین روایت می کند: از ایشان راجع به ابلیس پرسیدم، که آیا از فرشتگان بود؟ و آیا کاری در آسمان به عهده او گذاشته شده بود؟ فرمود: ابلیس فرشته نبود و چیزی از کارهای آسمان در دست او نبود. او از جنیان بود، اما در زمره فرشتگان بود و فرشتگان گمان می کردند که ابلیس از آنهاست در حالی که خداوند متعال می دانست که ابلیس از آنها نیست و هنگامی که به ابلیس دستور داد بر انسان سجده گذارد، او سرپیچی نمود[4].

۳) از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: خداوند به طور شفاهی به ابلیس دستور داد که بر آدم سجده کند. ابلیس گفت: به عزتت قسم، اگر مرا از این کار معاف کنی، طوری تو را عبادت می کنم که تا به حال هیچ از بندگانت این گونه تو را نپرستیده باشند[5].

۴) و در روایتی دیگر از هشام از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: وقتی آدم علیه السلام آفریده شد، قبل از این که روح در جسمش دمیده شود، ابلیس از کنار او می‌گذشت و به او لگد می‌زد و او می‌جنبید. ابلیس می‌گفت: بی گمان برای هدفی خلق شده‌ای[6].

و این روایات قبلا در سوره بقره به شکل مفصل تر ذکر شده است.

۱- حجر / ۲۷.
۲ – عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ باب ۲۷ ص ۲۴۴ ح ۱.
۳ – تفسیر آیه ۱۰۲ سوره بقره.
۴ – تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۵۴ ح ۳۶.
۵– تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۵۴ ح ۳۷.
۱– تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۵۴ ح ۳۸.

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً (۵۱)

[من هرگز آنها را به هنگام آفرينش آسمان ها و زمين، و نه به هنگام آفرينش خودشان، حاضر نساختم! و من هيچ گاه گمراه‌كنندگان را دستيار خود قرار نمى‌دهم].

۱) على بن ابراهيم مى گويد: منظور از عضد در اين آيه يار و ياور است: «وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً»[1]

۲) عياشى از محمد بن مروان، از امام باقر عليه السلام نقل مى كند كه در مورد اين آيه چنين فرمود: «ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً». پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: خداوندا دينت را به وسيله عمر بن خطاب يا ابوجهل عزت بخش. در اين هنگام اين آيه نازل شد: «وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً » كه مقصود آن دو نفر است[2].

۳) محمد بن مروان از امام صادق عليه السلام روايت كرده است: به امام عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم، رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: خداوندا! دينت را به وسيله ابو جهل يا عمر بن خطاب يارى كن! امام عليه السلام فرمود: بله اى محمد! به خدا سوگند كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم اين سخن را گفت (محمد بن مروان: و اين سخن او بر من گران تر از اين بود كه گردنم را بزنند.) سپس حضرت رو به من نمود و فرمود: اى محمد! آيا مى‌دانى خداوند عز و جل چه آيه‌اى نازل كرد؟ پاسخ دادم: فدايت شوم، تو نسبت به اين امر از من داناترى. فرمود: پيامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم در دارالأرقم بود كه فرمود: خداوندا! به وسيله ابوجهل يا عمر بن خطاب دينت را يارى كن و اين آيات نازل شد:

۲- تفسير قمى، ج ۲ ص ۱۱.

۳- تفسير عياشى، ج ۲ ص ۳۵۵ ح ۳۹.

«ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً» که مقصود، آن دو نفر بودند.[1]

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً (۵۲) وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفاً (۵۳)

[و یاد کن روزی را که خدا می‌گوید: «آنهایی را که شریکان من پنداشتید، ندا دهید»، پس آنها را بخوانند ولی اجابتشان نکنند، و ما میان آنان ورطه‌ای قرار دهیم * و گناهکاران آتش دوزخ را می‌بینند و درمی‌یابند که در آن خواهند افتاد، و از آن راه گریزی نیابند].

۱) علی بن ابراهیم می گوید، منظور از موبق در این آیه پوشش است: «وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً». و ظن در این آیه به معنای یقین کردن است. «وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها»[2]

۲) ابن بابویه از احمد بن حسن قطان، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از احمد بن یعقوب بن مطر، از محمد بن حسن بن عبدالعزیز احدب جندی شاپوری، چنین روایت می‌کند: در کتاب پدرم دیدم که با خط خود نوشته بود: طلحة بن یزید از عبدالله بن عبید، از ابو معمر سعدانی، از امام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: معنای این آیه بدین صورت است: «وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها» آنها یقین دارند که به آتش وارد می شوند.[3]

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً (۵۴)

[به راستی در این قرآن، برای مردم از هر گونه مَثَلی آوردیم، ولی انسان بیش از هر چیز سَرِ جدال دارد].

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۵۵ ح ۴۰.
۲- تفسیر قمی، ج ۲ ص ۱۱۰.
۳- توحید، ص ۲۶۷ ح ۵.

۱) ابن شهر آشوب از ابوبکر شیرازی، از مالک بن انس، از ابن شهاب و ابو یوسف یعقوب بن سفیان در تفسیرش و احمد بن حنبل و ابویعلی موصلی در مسندهای خود، از ابن شهاب، از علی بن حسین علیه السلام، از حسین بن علی علیه السلام، از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شبانه نزد او و فاطمه سلام الله علیها آمد و فرمود: چرا نماز نمی‌خوانید؟ پاسخ دادم: ای رسول خدا! جان‌های ما به دست خداست، هر گاه بخواهد ما را برانگیزد، این کار را انجام می‌دهد - یعنی لطف و عنایتش را به ما زیاد می‌کند ـ وقتی این سخن را شنید، رفت و دیگر در این باره به من چیزی نگفت؛ در حالی که حضرت برمی‌گشت، دست به رانش می زد و می فرمود: «وَ کانَ الْإِنْسانُ» یعنی علی بن ابی طالب، «أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلًا» به حق و راستی سخن می گوید[۱].

وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلاَّ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ يُجادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً (٥٦) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَ نَسِيَ ما قَدَّمَتْ يَداهُ إِنَّا جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً (٥٧) وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤاخِذُهُمْ بِما كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً (٥٨) وَ تِلْكَ الْقُرى أَهْلَكْناهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً (٥٩) وَ إِذْ قالَ مُوسى لِفَتاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً (٦٠) فَلَمَّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهِما نَسِيا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً (٦١) فَلَمَّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً (٦٢) قالَ أَ رَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانِيهُ إِلاَّ الشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً (٦٣) قالَ ذلِكَ ما كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلى آثارِهِما قَصَصاً (٦٤) فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً (٦٥) قالَ لَهُ مُوسى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلى

۱ - مناقب، ج ۲ ص ۴۵؛ مسند ابن حنبل، ج ۱ ص ۱۱۲.

أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً (۶۷) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً (۶۸) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللهُ صَابِراً وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْراً (۶۹) قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً (۷۰) فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً (۷۳) فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَاماً فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً (۷۴) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً (۷۵) قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً (۷۶) فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً (۷۸) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً (۷۹) وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَاناً وَكُفْراً (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْراً مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْماً (۸۱) وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً (۸۲)

[و پیامبران (خود)را جز بشارت‌دهنده و بیم‌رسان گسیل نمی‌داریم، و کسانی که کافر شده‌اند، به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیله آن، حق را پایمال گردانند، و نشانه‌های من و آن چه را بدان بیم داده شده‌اند، به ریشخند گرفتند ※ و کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شده، و از آن روی برتافته، و دستاورد پیشینه خود را فراموش کرده است؟ ما بر دل‌های آنان پوشش-هایی قرار دادیم تا آن را درنیابند و در گوش‌هایشان سنگینی نهادیم. و اگر آنها را

به سوی هدایت فراخوانی، باز هرگز به راه نخواهند آمد * و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است. اگر به جرم آن چه مرتکب شده‌اند، آنها را مؤاخذه می‌کرد، قطعاً در عذاب آنان تعجیل می‌نمود (ولی چنین نمی‌کند) بلکه برای آنها سر رسیدی است که هرگز از برابر آن راه گریزی نمی‌یابند * و مردم آن شهرها چون بیدادگری کردند، هلاکشان کردیم، و برای هلاکت شان موعدی مقرر داشتیم * و (یاد کن) هنگامی را که موسی به جوانِ (همراه) خود گفت: «دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم، هر چند سال های سال سیر کنم.» * پس چون به محل برخورد دو دریا رسیدند، ماهیِ خودشان را فراموش کردند، و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت * و هنگامی که از آنجا گذشتند، موسی به جوان همراه خود گفت: «غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم * گفت: «دیدی؟ وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم، و جز شیطان، کسی آن را از یاد من نبرد، تا به یادش باشم، و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت.» * گفت: «این همان بود که ما می‌جستیم.» پس جستجوکنان ردِّ پای خود را گرفتند و برگشتند * تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم * موسی به او گفت: «آیا تو را به شرط این که از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی، پیروی کنم؟» * گفت: «تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی. و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟» * گفت: «ان شاء اللّه مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد.» * گفت: «اگر مرا پیروی می‌کنی، پس از چیزی سئوال مکن، تا خود از آن با تو سخن آغاز کنم.» * پس رهسپار گردیدند، تا وقتی که سوار کشتی شدند، (وی) آن را سوراخ کرد. موسی گفت: «آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی.» * گفت: «آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟» * موسی گفت: «به سبب آن چه فراموش کردم، مرا مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر.» * پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند. (بنده ما) او را کشت. (موسی به او) گفت: «آیا شخص بی‌گناهی را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟ واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی.» * گفت: «آیا به تو

نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟» * موسی گفت: «اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکن و از جانب من قطعاً معذور خواهی بود.» * پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند. از مردم آن جا خوراکی خواستند، ولی آنها از مهمان نمودن آن دو خودداری کردند. پس در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد، و(بنده ما) آن را استوار کرد. موسی گفت: «اگر می‌خواستی، می‌توانستی برای آن مزدی بگیری.» * گفت: «این بار، دیگر وقت جدایی میان من و توست. به زودی تو را از تأویل آن چه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت» * اما کشتی، از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند، خواستم آن را معیوب کنم، چرا که پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی درستی را به زور می‌گرفت * و اما نوجوان، پدر و مادرش (هر دو) مؤمن بودند، پس ترسیدیم (مبادا) آن دو را به طغیان و کفر بکشد * پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد * و اما دیوار، از آن دو پسر(بچه) یتیم در آن شهر بود، و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان مردی نیکوکار بود، پس پروردگار تو خواست آن دو یتیم به حدّ رشد برسند و گنجینه خود را ـ که رحمتی از جانب پروردگارت بود ـ بیرون آورند. و این کارها را من خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل آن چه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی]

۱) علی بن ابراهیم می گوید: یدحضوا در این آیه به معنای دفع کردن و راندن است: «وَ یُجادِلُ الَّذینَ کَفَرُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ». «و اتَّخَذُوا آیاتِی وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً ... بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ» این آیه از محکمات قرآن است. موئل در این آیه به معنای پناهگاه است: « لَنْ یَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا» و این آیه اشاره دارد به این که این قوم در روز قیامت به جهنم وارد می شوند: «وَ تِلْکَ الْقُرى أَهْلَکْناهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِکِهِمْ مَوْعِداً» وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اخبار اصحاب کهف را به قریشیان داد، گفتند اخبار عالمی را که خداوند به موسی دستور داد از او تبعیت کند نیز بگو. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: «وَ إِذْ قالَ مُوسى لِفَتاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ أَوْ أَمْضِیَ حُقُباً»[1].

---

۱ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۱۱.

۲) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی سُکری، از محمد بن زکریای جوهری بصری، از جعفر بن عُماره، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: خضر پیامبری بود که خداوند عز و جل او را به سوی قومش مبعوث کرد و او آنها را به توحید و ایمان آوردن به پیامبران الهی و کتب آسمانی دعوت کرد. نشانه نبوت او این بود که بر روی هر چوب خشک یا زمین خشکی که می‌نشست، گیاه می رویید و به همین سبب خضر نامیده شد و نام اصلی او تالیا بن ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام بود. هنگامی که خداوند عز و جل با موسی سخن گفت و تورات را بر او نازل کرد و در الواح از هر چیزی برایش نوشت و همه چیز را مفصلا توضیح داد و نشانه نبوت او را ید بیضاء، عصا و طوفان و حمله ملخ ها و شپش و قورباغه و راه افتادن خون قرار داد و دریا را شکافت و فرعون و سپاهش را در آن غرق کرد و غرور بشری در او اثر گذاشت تا جایی که با خود گفت: گمان نمی کنم که خداوند بنده‌ای داناتر از من خلق کرده باشد. خداوند به جبرئیل وحی کرد که ای جبرئیل! موسی را دریاب قبل از این که به هلاکت برسد و به او بگو: در نقطه تلاقی دو دریا مرد پارسایی هست، از او پیروی کن و از او بیاموز. بنا به دستور پروردگار، جبرئیل بر موسی فرود آمد. موسی دانست که نازل شدن این وحی به سبب همان سخنی است که با خود گفته بود. موسی به همراه یوشع بن نون به محل تلاقی دو دریا رفتند. در آنجا خضر را دیدند که مشغول عبادت پروردگار بود. همان طور که خداوند عز و جل در قرآن می فرماید: «فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً قالَ لَهُ مُوسى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» خضر علیه السلام در پاسخ گفت: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً» چرا که علمی در وجود من نهاده شده است که تو تاب تحمل آن را نداری و تو علمی داری که من تاب آن را ندارم. موسی گفت: من می‌توانم در کنار تو صبر پیشه کنم. خضر گفت: قیاس در علم خداوند و در امر خداوند هیچ جایگاهی ندارد. «وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» موسی پاسخ داد: «سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِي لَكَ أَمْراً» و چون موسی کلمه مشیت (ان شاء اللّه) را به کار برد، خضر خواسته او را پذیرفت و گفت: «فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً» موسی علیه السلام گفت: همان طور که شما گفتید. آن دو رهسپار شدند تا این که سوار بر کشتی شدند. خضر علیه

السلام کشتی را سوراخ کرد. موسی به او گفت: «أَخَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً» خضر علیه السلام پاسخ داد: «أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً» موسی علیه السلام گفت: «لا تُؤاخِذْنِي بِما نَسِيتُ» یعنی به دلیل این که فرمان تو را فراموش کردم. «وَ لا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً». پس از آن، دوباره رهسپار شدند و به راه خود ادامه دادند تا این که به جوانی رسیدند. خضر علیه السلام آن جوان را کشت. موسی خشمگین شد و یقه خضر را گرفت و به او گفت: «أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً» خضر پاسخ داد: عقل نمی‌تواند بر فرمان خداوند چیره شود بلکه این فرمان خداوند عز و جل است که بر عقل‌ها حکمرانی می‌کند. پس بر کارهای من صبر کن و چیزی نپرس. از نخست نیز می‌دانستم که تو تاب تحمل بودن با من را نخواهی داشت. موسی علیه السلام گفت: «إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَها فَلا تُصاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً». «فَانْطَلَقا حَتَّى إِذا أَتَيا أَهْلَ قَرْيَةٍ» نام آن سرزمین ناصره بود و اهل آن مسیحی بودند و به همین دلیل به مسیحیان نصاری می‌گویند «اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُما فَوَجَدا فِيها جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ»

خضر علیه السلام دستش را بر روی دیوار گذاشت و آن را راست کرد. موسی به او گفت: «لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً» خضر علیه السلام به او فرمود: «هذا فِراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِيلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً فقال: أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِکٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً» من با این کار خواستم آنها کشتی خود را از دست ندهند و پادشاه کشتیِ آنها را غصب نکند. حضرت خضر تبیین این فعل را به دلیل ذکر معیوب ساختن، به خود نسبت داده، زیرا او می خواست کشتی معیوب شود تا پادشاه آن را غصب نکند و خداوند با این دستوری که به خضر داد، مصلحت بندگان خود را می-خواست. سپس گفت: «وَ أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ» اما خود او کافر بود و خداوند متعال می‌دانست که اگر او زنده بماند، والدین خود راهم کافر و گمراه خواهد کرد؛ پس به من دستور قتل او را داد و با این کار، خداوند عز و جل خواست در نهایت، آنان را گرامی بدارد. حضرت خضر در خبر دادن از این کار، خود را با خداوند در این کار شریک دانست و گفت: «فَخَشِينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» و به این سبب خود را

در این تبیین با خداوند شریک دانست که خود او بیمناک بود و خداوند را بیمی نیست؛ چرا که هیچ چیز از دایره علم او بیرون نیست و هیچ چیز نمی تواند جلوی اراده او را بگیرد . بیم خضر از این بود که مبادا نتواند امر الهی را به انجام برساند و در نتیجه ثواب انجام آن شامل حالش نشود. و در ذهنش چنین خطور نمود که خداوند تعالی او را واسطه‌ای قرار داده است تا رحمت خود را شامل حال والدین آن کودک بنماید. و در میانه، راه غرور بشری در خضر اثر گذاشت همان گونه که در موسی علیه السلام تأثیر گذاشته بود. زیرا او در آن لحظه خبر دهنده بود و موسی خبرگیرنده. و خضر برتری بر موسی نداشت، بلکه موسی افضل از خضر بود و این کار به خاطر استحقاق موسی برای روشنگری و تبیین بود. سپس فرمود: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً» این گنج، طلا و نقره نبود، بلکه یک لوح طلایی بود که بر روی آن نوشته شده بود: عجب است از کسی که به مرگ ایمان دارد و یقین دارد که می میرد، چگونه می تواند شادمان باشد؟ و کسی که به قضا و قدر الهی یقین دارد، چگونه اندوهگین می شود؟ عجب است از کسی که می‌داند قیامت حق است، چگونه ظلم روا می‌دارد؟ عجب است از کسی که احوال و تقلبات دنیا و مردم دنیا را می بیند، چگونه به آن اعتماد می‌کند؟ پدر این دو پسر، مرد صالحی بود و میان این پدر و این دو پسر، هفتاد پدر فاصله بود و خداوند آن دو کودک را به خاطر صالح بودن آن پدر حفظ کرد. سپس فرمود: «فَأَرادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ يَسْتَخْرِجا كَنْزَهُما».
و ـ سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ـ خضر در این عمل، خود را برکنار شمرد و اراده را به طور کامل به خدای تعالی نسبت داد. زیرا که دیگر کاری باقی نمانده بود که او انجام داده باشد و به موسی از سر آن خبر دهد و موسی هم گوش داده و گفته‌های او را دنبال کند. پس حضرت خضر دیگر از اراده و فعل خود سخن نگفت و همچون بنده‌ای مخلص، از این که در ابتدای داستان، کار را به خود نسبت داده بود و در وسط داستان، خود را در آن کار شریک خداوند ذکر کرده بود، تبری جسته و گفت: «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذٰلِكَ تَأْوِيلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً». سپس امام صادق علیه السلام فرمود: امر خداوند را نباید حمل بر قیاس نمود. هر کس چنین کند، هم خود نابود می شود و هم دیگران را به نابودی می‌کشاند. اولین معصیت از امر خداوند، قیاسی بود که از جانب ابلیس صورت

گرفت، و آن زمانی بود که خداوند به او و دیگر فرشتگان دستور داد که در برابر آدم علیه السلام سجده کنند و فرشتگان به سجده افتادند. اما ابلیس لعین از این کار سر باز زد. خداوند به او فرمود:«ما مَنَعَکَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ» [چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی؟] و ابلیس پاسخ داد: «أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ»[1][من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.] اولین کفر ابلیس این بود که گفت: «أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ» دومین کفر او، این قیاس بود: «خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» بدین سبب خداوند او را از درگاه خود طرد و او را لعن کرد و رانده شده (رجیم) نامید و به عزت خود قسم یاد کرد که هر کس در دین او راه قیاس را در پیش گیرد، او را در پایین‌ترین جای جنهم، همنشین ابلیس می گرداند[2].

۳) علی بن ابراهیم گوید: دلیل این امر، این بود که وقتی خداوند با موسی سخن گفت و الواح را بر او نازل کرد و همان طور که خود خداوند می‌فرماید: «وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِیلًا لِکُلِّ شَیْءٍ»[3] [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم] موسی علیه السلام به نزد قوم خود بنی اسرائیل بازگشت و بر روی منبر رفت و به قوم خود خبر داد که خداوند عز و جل تورات را بر او نازل کرده و با او سخن گفته است. در این هنگام موسی با خود گفت: خداوند داناتر از من کسی را خلق نکرده است. خداوند به جبرئیل امین وحی کرد که موسی را دریاب که در خطر نابودی است و به او بگو که در محل تلاقی دو دریا، در کنار صخره ای، مردی داناتر از تو هست. به سوی او برو و علم او را فراگیر. جبرئیل بر موسی فرود آمد و این خبر را به او داد. موسی دانست که خطایی از او سر زده و ترسید. به وصی خود یوشع بن نون گفت: خداوند به من فرمان داده که از مردی که در محل تلاقی دو دریاست پیروی کنم و علم او را فرا گیرم. یوشع، ماهی نمک سودی را با خود برداشت و با هم به راه افتادند. وقتی به مکان مورد نظر رسیدند، دیدند که مردی به پشت دراز کشیده است و او را نشناختند. یوشع ماهی را در آورد و با آب شست و آن را بر روی

۱ - اعراف / ۱۲.
۲- علل الشرائع ج ۲ ص ۳۷ باب ۵۴ ح ۱.
۳- اعراف / ۱۴۵.

تخته سنگی قرار داد. در هنگام رفتن، فراموش کردند ماهی را با خود ببرند. آن آب، آب حیات بود، ماهی زنده شد و به آب پرید. موسی علیه السلام به همراه یوشع بن نون به راه خود ادامه دادند تا این که خسته شدند. موسی علیه السلام به یوشع گفت: «آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِینا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً» مراد از« نَصَباً»این است که سختی کشیدیم. یوشع به یاد ماهی افتاد و به موسی گفت: ماهی را بر روی صخره جا گذاشتم. موسی علیه السلام گفت: آن مردی که کنار صخره دیدیم، همان خضر بود. پس با دنبال کردن جای پای خود به همان مکان برگشتند. وقتی رسیدند، خضر علیه السلام مشغول نماز بود. موسی علیه السلام نشست تا نماز خضر تمام شد و خضر به آن دو سلام کرد[1].

۴) علی بن ابراهیم از محمد بن علی بن بلال، از یونس چنین روایت می کند: یونس و هشام بن ابراهیم در مورد عالمی که موسی با او دیدار کرد، اختلاف نظر پیدا کردند که کدام یک عالم تر بودند و این که آیا ممکن است، با این که موسی علیه السلام پیامبر زمان خود بود، فردی عالم‌تر از او در زمان او وجود داشته باشد؟ قاسم صیقل می گوید: این دو، نامه‌ای برای امام رضا علیه السلام نوشتند و در آن نامه این موضوع را از حضرت پرسیدند. حضرت در پاسخ نوشت: موسی علیه السلام به نزد آن عالم رفت. خضر در جزیره‌ای نشسته بود یا به چیزی تکیه زده بود. موسی علیه السلام به او سلام کرد، اما خضر متوجه مفهوم سخن او نشد چرا که این واژه در دیار او رایج نبود. به او گفت: تو کیستی؟ گفت: موسی بن عمران.

خضر پرسید: تو همان کسی هستی که خداوند با او سخن گفت؟ موسی پاسخ داد: آری. خضر گفت: از من چه می‌خواهی؟ موسی پاسخ داد: آمده‌ام تا از آن چه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی. خضر گفت: کاری که به من موکول شده، تو طاقت آن را نداری و کاری که به تو موکول شده، از طاقت من بیرون است. سپس از مصائب اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین و کید دشمنان برای موسی سخن گفت و هر دو گریستند. سپس از فضائل اهل بیت نبی صلوات الله علیهم اجمعین و برتری آنها بر همگان سخن گفت تا این که موسی

۱- تفسیر قمی، ج ۲ ص ۱۱۰.

گفت: کاش من هم از اهل بیت محمد صلوات الله علیهم اجمعین بودم. سپس در باره فلانی و فلانی و فلانی سخن گفت و همچنین مبعث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر کرد و این که قومش او را تکذیب می کنند و چه رفتارهایی از ایشان سر می‌زند و تاویل این آیه را برایش شرح داد: «وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ كَما لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ »[1] [و دل‌ها و دیدگانشان را برمی‌گردانیم (در نتیجه به آیات ما ایمان نمی‌آورند) چنان که نخستین بار ، به آن ایمان نیاوردند] یعنی آن زمان که از ایشان پیمان گرفت. موسی گفت: «هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» خضر علیه السلام پاسخ داد: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» موسی علیه السلام گفت: «سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِي لَكَ أَمْراً» خضر علیه السلام گفت: «فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً» یعنی دلیل هیچ یک از کارهایم را مپرس و بر من خرده مگیر تا این که خودم سبب آن را به تو بگویم. موسی هم پذیرفت. آن سه نفر، با هم به راه افتادند تا به ساحل رسیدند، کشتی‌ای بارگیری کرده بود و قصد حرکت داشت. ناخدای کشتی گفت: این سه نفر را هم با خود می بریم زیرا افراد صالحی هستند. وقتی کشتی به راه افتاد و مسافتی را طی کرد، خضر علیه السلام برخاست و کف کشتی را سوراخ کرد و آنجا را با گل پر کرد. موسی علیه السلام از این کار خضر سخت برآشفت و به خضر گفت: «أَخَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً» خضر پاسخ داد: «أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً». موسی علیه السلام گفت: «لا تُؤاخِذْنِي بِما نَسِيتُ وَ لا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً». از کشتی خارج شدند و به راه افتادند. نگاه خضر به پسر بچه بسیار زیبایی افتاد که همچون پاره ماه بود و گوشواره مروارید به گوش داشت و با چند کودک دیگر مشغول بازی بود. خضر مدتی به آن کودک نگاه کرد، سپس او را گرفت و کشت. موسی به خضر حمله ور شد و او را به زمین زد و گفت: « أَقَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً». خضر علیه السلام پاسخ داد: «أَ لَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً» موسی علیه السلام به او گفت: «إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَها فَلا تُصاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً». باز هم به راه افتادند تا به روستایی به نام ناصره رسیدند ـ که نسب

۱- انعام /۱۱۰.

نصراني ها هم به آنجا مي رسد ـ و از اهالي آن روستا خواستند كه به آنها غذايي بدهند، اما اهالي آنجا نه كسي را مهمان مي كردند و نه به كسي غذا مي‌دادند. در اين هنگام نگاه خضر به ديواري افتاد كه در حال فرو ريختن بود. خضر دست خود را بر روي ديوار گذاشت و گفت: به اذن خداوند بايست و ديوار دوباره راست شد. موسي عليه السلام به او گفت: شايسته نبود كه ديوار را برايشان درست مي‌كردي مگر اين كه به ما غذا و پناه دهند و اين همان سخن موسي است كه گفت: « لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرا» خضر عليه السلام به او گفت: «هذا فِراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً أَمَّا السَّفِينَةُ» يعني همان كشتي كه آن را سوراخ كردم، متعلق به فقرايي بود كه آن كشتي ابزار كارشان بود و خواستم آن كشتي را معيوب سازم زيرا كه در پيشاپيش آنها حاكم ظالمي بود كه كشتي‌هاي سالم را غصب مي كرد، ولي اگر كشتي عيبي داشت، چيزي از آن نمي گرفت و كاري با آن نداشت. و آن پسر بچه اي كه او را كشتم، پدر و مادر مؤمني داشت و از پيشاني‌اش خواندم كه او كافر است «فَخَشِينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» خدا به جاي اين پسر به والدينش دختري داد كه هفتاد پيامبر از نسلش زاده شد. «وَ أَمَّا الْجِدارُ» يعني ديواري كه آن را راست كردم « فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً فَأَرادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ يَسْتَخْرِجا كَنزَهُما ... ذلِكَ تَأْوِيلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً»[1].

۵) محمد بن يعقوب از چند تن از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از چند تن از يارانش، از حسن بن علي بن يوسف، از حسن بن سعيد لخمي روايت مي كند كه يكي از ياران ما صاحب دختري شد و در حالي كه عصباني و خشمگين بود به نزد امام صادق عليه السلام رفت. امام عليه السلام به او فرمود: به من بگو كه اگر خداوند به تو وحي كند كه فرزندت را من برايت انتخاب كنم، يا خودت مي‌خواهي انتخاب كني، چه مي گويي؟ پاسخ داد: در جواب مي‌گفتم: خداوندا، خودت انتخاب كن. امام فرمود: اكنون خداوند برايت دختري را برگزيده است. سپس فرمود: خداوند به جاي آن پسربچه‌اي كه خضر او را به قتل رساند، :«فَأَرَدْنا أَنْ

۱- تفسير قمي، ج۲ ص۱۲.

يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» ، به والدينش دختری داد که هفتاد پیامبر از نسل او زاده شد[1].

۶) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از معاویه بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آن گنج، لوحی از جنس طلا بود که بر رویش نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم، لا اله إلا الله، محمد رسول الله و الأئمة حجج الله، عجب است از کسی که به مرگ اعتقاد دارد، چگونه دلشاد است. عجب است از کسی که به قضا و قدر معتقد است، چگونه اندوهگین می شود. عجب است از کسی که به یاد آتش جهنم می افتد، چگونه می خندد. و عجب است از کسی که دنیا را می‌بیند که چگونه اهل آن از حالی به حالی دیگر می‌شوند، چگونه باز هم به آن دل می‌بندد[2].

۷) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از صَفوان جمّال نقل می‌کند که می‌گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما». امام علیه السلام فرمود: آن گنج طلا و نقره نبود، بلکه چهار جمله بود: خدایی جز من نیست. کسی که به مرگ ایمان دارد نمی خندد. کسی که حساب روز قیامت را باور دارد دل شاد نمی گردد و کسی که به قضا و قدر معتقد است، از چیزی جز خدای عز و جل نمی ترسد[3].

۸) ابن بابویه از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از حسن بن علی، از عمرو بن جَمیع، حدیث مرفوعی را از امام علی علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه: «وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما» روایت می کند و همانند مطالبی را ذکر می کند که در روایت معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام آمده است[4].

۹) علی بن ابراهیم از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که جوان مورد نظر در این آیه: «وَ إِذْ قالَ مُوسى لِفَتاهُ» مراد از «فتی» یوشع بن نون است و «لا أَبْرَحُ» یعنی پیوسته حرکت می کنم. « حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً»

۲- کافی، ج ۶ ص ۶ ح ۱۱.
۱- تفسیر قمی، ج ۲ ص ۱۴.
۲- کافی، ج ۲ ص ۴۸ ح ۶.
۳- معانی الاخبار، ص ۲۰۰ ح ۱.

تا به مجمع البحرین برسم. فرمود: حقب هشتاد سال است. «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً» إمْر در این آیه به معنای منکر است و موسی علیه السلام ظلم را بد می‌دانست و کاری را که دید، در نظرش گران آمد.[۱]

۱۰) عیاشی از زُرارة و حُمران و محمد بن مُسلِم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که قصه موسی بدینجا رسید، به او سبد بزرگی داده شد که ماهی نمک سودی در آن بود و به او گفته شد: این ماهی تو را به سمت دوستت که در کنار چشمه ای در محل تلاقی دو دریاست هدایت می کند. آن آب، آب حیات است و به هر چیز مرده‌ای که برسد زنده می‌شود. آن دو به راه افتادند تا به تخته سنگ رسیدند. جوان ماهی را در آب شست، ماهی تکان خورد و دست او را زخمی نمود و از دست او رها شد و جوان هم آن را فراموش کرد. مقداری که راه رفتند، موسی خسته شد و به دوست جوان خود چنین گفت: «قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً» جوان پاسخ داد: «أَرَأَيْتَ ... عَلى آثارِهِما قَصَصاً». وقتی به آن چشمه رسیدند، دیدند که ماهی به دریا پریده است. ردپا را گرفتند تا به جزیره ای رسیدند که دوستشان در آنجا بود یا تکیه زده بود و یا عبای خود را پهن کرده بود و روی آن نشسته بود. موسی به او سلام کرد. او از این کلام تعجب کرد، چرا که این لفظ در دیار او شناخته شده نبود. به موسی گفت: تو کیستی؟ پاسخ داد: من موسی هستم. گفت: تو همان موسی بن عمرانی که خداوند با او سخن گفت؟ موسی گفت: بله. گفت: از من چه می‌خواهی؟ موسی پاسخ داد: «أَتَّبِعُكَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً». پاسخ داد: من موظف به انجام کاری هستم که تو طاقت دیدن آن را نداری، تو هم ماموریتی داری که من طاقت آن را ندارم. «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً قالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِي لَكَ أَمْراً» سپس از اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین و مصائب وارده بر آنها سخن گفت و هر دو گریستند و بعد راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فرزندان فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین و فضائل آنها صحبت کرد. تا جایی که موسی گفت: کاش من هم از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودم. سپس از بازگشت رسول

۴- تفسیر قمی، ج۲ ص۱۴.

الله به سوی قوم خود و آزار و اذیت های آنان نسبت به او و تکذیب آنان سخن گفت و این آیه را تلاوت کرد: «وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ كَما لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ»[1] [و دل‌ها و دیدگانشان را برمی‌گردانیم (در نتیجه به آیات ما ایمان نمی‌آورند) چنان که نخستین بار، به آن ایمان نیاوردند] مقصود زمانی است که خداوند از آنان پیمان گرفت[2].

۱۱) از ابوحمزه، از امام باقر علیه السلام روایت شده است: جانشین موسی بن عمران علیه السلام یوشع بن نون بود، همان جوانی که خداوند در قرآن از او سخن گفته است[3].

۱۲) از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: موسی علیه السلام از خضر علیه السلام داناتر بود[4].

۱۳) از حَفص بن بَختَری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در این دو آیه منظور غذا است: «آتِنا غَداءَنا» و «رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»[5] [«پروردگارا! هر خیر و نیکی که بر من فرستی، به آن نیازمندم]. امام صادق علیه السلام فرمود: موسی علیه السلام بسیار گرسنه می شد[6].

۱۴) بُرَید روایت می کند که از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام پرسیدم: از بین گذشتگان، شما به کدام یک شباهت بیشتری دارید؟ فرمود: به خضر و ذو القرنین که عالم بودند اما پیامبر نبودند[7].

۱۵) از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: « مَثَل علی علیه السلام و ما امامان پس از او در این امت، مَثَل موسی علیه السلام و خضر است هنگامی که موسی خضر را دید و با او سخن گفت، از او خواست اجازه دهد تا همراهی‌اش کند. خداوند قصه این دیدار و این همراهی را در کتاب خود برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده است و در این قصه آمده است

۱- انعام / ۱۱۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج۲ ص۳۵۵ ح.۴۱
۳- تفسیر عیاشی، ج۲ ص۳۵۶ ح.۴۲
۱- تفسیر عیاشی، ج۲ ص۳۵۶ ح.۴۳
۲- قصص / ۲۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج۲ ص۳۵۶ ح۴۴.
۴- تفسیر عیاشی ج۲ ص۳۵۶ ح.۴۵

که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَى النَّاسِ بِرِسالاتِی وَ بِکَلامِی فَخُذْ ما آتَیْتُکَ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ»[1] [(خداوند) فرمود: ای موسی! من تو را با رسالت های خویش، و با سخن گفتنم (با تو)، بر مردم برتری دادم و برگزیدم؛ پس آن چه را به تو داده‌ام بگیر و از شکرگزاران باش.] سپس فرمود: «وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِیلًا لِکُلِّ شَیْءٍ»[2] [و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم؛ و بیانی از هر چیز کردیم.] خضر علمی داشت که برای موسی در الواح نوشته نشده بود. موسی گمان می کرد که همه چیزهایی که به آن احتیاج دارد در تابوتش است و تمامی علم در الواح او نوشته شده است. درست مانند کسانی که ادعای علم و فقاهت دارند و گمان می کنند که هر آن چه را از علم و فقاهت که امت به آن نیاز دارد به اثبات رسانده‌اند و احادیث صحیحی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است، یاد گرفته و آنها را از بَر کرده اند. در حالی که این طور نیست، نه همه علم پیامبر را به ارث برده‌اند و نه علم پیامبر به آنها رسیده است و نه این که آنان علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاد گرفته‌اند. زیرا اگر در باره حلال و حرام و احکام از آنان پرسیده شود، و آنان در این مورد حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشند، از این بیم دارند که مردم آنها را جاهل بدانند، و اکراه دارند از این که کسی از آنها سئوالی بپرسد و آنها نتوانند پاسخ آن را بگویند و در نتیجه مردم هم به سراغ سرمنشأ علم بروند. به همین سبب تفسیر به رأی می کنند و در دین خدا قیاس می کنند و نص را کنار گذاشته و بدعت گذاری می‌کنند. این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر گونه بدعتی گمراهی است.

پس اگر سئوال دینی از آنها پرسیده شود و آنان سخنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن در اختیار نداشته باشند، اگر آن را به پیامبر و پیشوایان ـ که قدرت تشخیص کافی دارند ـ بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد. (یعنی به آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بازگردانند.) اما آن چه که مانع از این می‌شود که آنها علم را از ما بجویند، دشمنی و حسادت آنها نسبت به ما است. به خدا سوگند که موسی به خضر حسادت نمی کرد. ـ موسی پیامبر خدا و

۵- اعراف / ۱۴۴.

۶-اعراف / ۱۴۵.

مهبط وحی او بود ـ و به دیدار خضر رفت و با او سخن گفت و به علم او اعتراف نمود. آن طور که امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از رحلت او به خاطر علم و میراثی که از نبی خدا به ارث بردیم به ما حسادت می ورزند، موسی به خضر حسادت نمی کرد. و آن طور که موسی به فراگیری علم خضر راغب بود و میل به همراهی او داشت تا از او بیاموزد و هدایت شود، این امت میل به آموختن از ما و همراهی با ما را ندارند. هنگامی که موسی از خضر خواست اجازه دهد با او همراه شود، خضر می دانست که موسی طاقت همراه شدن با او را ندارد و تاب تحمل علم او را نخواهد آورد، به موسی گفت: «وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» موسی علیه السلام در حالی که مطیع او بود و از او درخواست می‌کرد که همراهی او را بپذیرد، گفت: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللّٰهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً» اما خضر می‌دانست که موسی بر علم او صبر ندارد. ای اسحاق بن عمّار، به خدا سوگند که حال این فقها و علمای آنها و عامه مردم هم به همین شکل است. به خدا سوگند که اینها تحمل علم ما را ندارند و نمی‌توانند آن را بپذیرند و تاب بیاورند و از آن پیروی نموده و بر آن پایدار بمانند؛ همان طوری که موسی هنگامی که خضر را همراهی می کرد و مظاهر علم او را مشاهده می‌نمود، نتوانست طاقت بیاورد و کارهای خضر در نظرش ناپسند بود؛ با این که خضر همه آن کارها را طبق دستور الهی انجام می‌داد. علم ما هم همین طور است؛ جاهلان آن را ناپسند می‌دانند، اما در نزد خداوند پسندیده است و مقبول[1].

۱۶) از عبدالرحمن بن سَیابه از امام صادق علیه السلام روایت شده است: موسی علیه السلام از منبر بالا رفت و منبر او سه پله داشت. با خود گفت که خداوند داناتر از من کسی را نیافریده است. جبرئیل به نزد او آمد و به او گفت: خداوند قصد امتحان کردن تو را دارد، از منبر پایین بیا؛ بر روی زمین کسی هست که از تو داناتر است. در جست و جوی او برآی. موسی علیه السلام شخصی را به دنبال یوشع فرستاد و به او گفت: من در معرض امتحان الهی قرار گرفته‌ام، پس توشه ای برگیر و با من بیا. یوشع یک ماهی زنده خرید و به آذربایجان رفت و آن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۵۷ ح ۴۶.

را بریان کرد و در سبدی گذاشت. سپس با هم به راه افتادند تا به ساحل دریا رسیدند ...

راوی می گوید: آن دو رفتند تا به پیرمردی رسیدند که بر روی زمین دراز کشیده بود و عصایش را کنارش گذاشته بود و عبایی بر روی خود انداخته بود که به اندازه قد او نبود و اگر سرش را با آن می‌پوشاند پاهایش بیرون می ماند و اگر پاهایش را می پوشاند، سرش بیرون می‌ماند. موسی به نماز ایستاد و به یوشع گفت: مراقب من باش. قطره بارانی از آسمان بر روی ماهی درون سبد چکید. ماهی تکانی خورد و سبد را با خود به سمت دریا کشید و این معنای این آیه است: «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً» سپس پرنده‌ای از آسمان فرود آمد و لب دریا نشست و منقارش را در آب فرو برد. به موسی گفت: ای موسی! تو از علم پروردگارت به اندازه آبی که بر روی منقار من جمع شده است برنگرفته ای. سپس موسی برخاست و به راه افتاد و یوشع هم به دنبال او رفت. پس از مدتی طولانی موسی خسته شد و به یوشع گفت: «آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً ... فِي الْبَحْرِ عَجَباً».

موسی علیه السلام بازگشت و رد ماهی را گرفت تا به آن مرد رسید و او همچنان دراز کشیده بود، موسی به او گفت: سلام برتو. پاسخ داد: و سلام بر تو باد ای عالم قوم بنی اسرائیل. سپس از جا برخاست و عصایش را به دست گرفت. موسی به او گفت: من دستور دارم که از تو پیروی کنم تا علم خود را به من بیاموزی.

همان گونه که قرآن حکایت کرده است، خضر به او گفت: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً». با یکدیگر به راه افتادند تا به بندرگاهی رسیدند که کشتی‌ای در آنجا آماده حرکت بود. نگاه دریانوردان که به آن دو افتاد گفتند: به خدا سوگند اینها را با خود می‌بریم و در ازای آن پاداشی نمی گیریم. وقتی کشتی به وسط دریا رسید، خضر کف آن را سوراخ کرد و موسی همان را گفت که برایتان روایت کردم. خضر به او گفت: «أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً قالَ لا تُؤاخِذْنِي بِما نَسِيتُ وَ لا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً».راوی می‌گوید: با هم به طرف ساحل رفتند و در آن جا کودکی را دیدند که لباسی از حریر سبز بر تن داشت و در گوشش گوشواره مروارید بود و با کودکان دیگر مشغول بازی بود. خضر پا را بر روی او گذاشت و

او را سر برید. موسی علیه السلام به او گفت: «أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً». راوی می‌گوید: «فَانْطَلَقا حَتَّى إِذا أَتَيا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُما فَوَجَدا فِيها جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقامَهُ قالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً» یعنی کاش نانی می‌گرفتی تا بخوریم چون گرسنه شده‌ایم. این سرزمین در ساحل دریا قرار داشت و نامش ناصره بود و نام نصرانی‌ها هم از همین جا گرفته شده است. اهالی آن سرزمین به موسی و یوشع غذایی ندادند و تا روز قیامت هم دیگر هیچ کس را میهمان نخواهند کرد. مَثَل آن کشتی در میان ما و شما این است که امام حسین علیه السلام از بیعت با معاویه خودداری کرد. و مَثَل آن کودک در میان شما، مثل سخن امام حسن مجتبی علیه السلام است که به عبدالله بن علی فرمود: خداوند تو را لعنت کند که بد کافری هستی، به آن حضرت عرض شد: ای ابا محمد! او را کشتی. و مَثَل آن دیوار در میان شما، علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین است[1].

۱۷) از عبدالله بن میمون قدّاح از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: روزی موسی علیه السلام در جمع بزرگان بنی اسرائیل نشسته بود که مردی به او گفت: از نظر من کسی داناتر از تو به خدا در این دنیا وجود ندارد. موسی هم تایید کرد. خداوند به او وحی کرد: بنده‌ام خضر از تو داناتر است؛ پس به سوی او برو. راهنمای موسی در این راه ماهی بود که باید به دنبال آن می‌رفت. و داستان او هم، چنان است که در قرآن آمده است[2].

۱۸) از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت شده است: سلیمان علیه السلام از آصف داناتر بود و موسی علیه السلام از کسی که به دنبالش روان بود (خضر) داناتر بود[3].

۱۹) از لیث بن ابی سلیم از امام باقر علیه السلام روایت شده است: موسی علیه السلام سه جا از گرسنگی به خدا شکایت کرد: «آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا

۱- تفسیر عیاشی، ج۲ ص۳۵۸ ح۴۷.
۱- تفسیر عیاشی، ج۲ ص۳۶۰ ح۴۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج۲ ص۳۶۰ ح۴۹.

هذا نَصَباً»، «لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً» و «رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» [پروردگارا! من به هر خیری که به سویم بفرستی سخت نیازمندم][1] [2].

۲۰) از اسماعیل بن ابی زیاد سَکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از ابن عباس روایت شده است: مثَل مردم و علی بن ابی طالب علیه السلام مثَل موسی و صاحب کشتی است. موسی از روی نادانی سخن می‌گفت و صاحب کشتی از روی علم و آگاهی. این مردم نیز از روی نادانی سخن می‌گویند و علی علیه السلام از روی علم و آگاهی [3].

۲۱) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حسین بن عُلْوان، از اَعمَش، از عَبایه اسدی روایت می کند: عبدالله بن عباس بر لب چشمه زمزم نشسته بود و با مردم سخن می‌گفت. وقتی سخنش به پایان رسید، مردی آمد و به او سلام کرد و گفت: ای عبدالله! من از اهالی شام هستم. عبدالله گفت: شما همه یاری‌گر ظالمان (بنی امیه) هستید، به جز کسانی از شما که خداوند، ایشان را حفظ کند. هر سؤالی که به ذهنت می‌رسد، بپرس. آن مرد گفت: ای عبدالله بن عباس! به نزد تو آمدم تا در مورد آن مرد مسلمانی که علی بن ابی طالب او را کشت از تو بپرسم. آن مرد نماز می خواند، حج می رفت، روزه می گرفت و زکات خود را هم می‌پرداخت. پس چرا علی علیه السلام او را کشت؟ عبدالله به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند، از چیزی که مربوط به توست سؤال بپرس و آن چه را که ربطی به تو ندارد رها کن. آن مرد گفت: از حمص تا این جا به قصد حج و عمره نیامده‌ام، بلکه آمده ام تا در مورد علی بن ابی‌طالب علیه السلام و کارهایی که انجام داد، برایم بگویی. ابن عباس به او گفت: وای بر تو، درک علم عالم بسیار مشکل است. دل های زنگار گرفته طاقت پذیرش و فهم آن را ندارد. به تو می‌گویم که مثَل علی بن ابی طالب علیه السلام در این امت مثَل موسی و خضر است. خداوند متعال در کتاب خود می فرماید: «یا مُوسی إِنِّي اصْطَفَيْتُکَ عَلَى النَّاسِ بِرِسالاتِي وَ بِكَلامِي فَخُذْ ما آتَيْتُکَ وَ

1 - قصص / ۲۴.
2 - تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۶۱ ح ۵۰.
3 - تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۶۱ ح ۵۱.

كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ»[1]
موسی علیه السلام گمان می‌کرد که حقیقت همه چیز برایش ثابت شده است، همان طوری که گمان می‌کنید که علمای شما تمام علم را جمع کرده‌اند. وقتی موسی علیه السلام به ساحل دریا رسید و با خضر ملاقات کرد، از او خواست که علمش را به او بیاموزد و به او حسد نمی‌ورزید آن طور که شما به علی بن ابی طالب علیه السلام حسادت کردید و فضلش را بر خودتان انکار کردید. موسی علیه السلام به او گفت: «هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» در این جا خضر دانست که موسی طاقت همراهی او را ندارد و نمی‌تواند بر علمش صبر کند. پس به او گفت: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» موسی علیه السلام پاسخ داد: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً» باز هم خضر می‌دانست که موسی علیه السلام علم او را تحمل نمی‌کند پس به او گفت: «فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً». آن دو سوار کشتی شدند و خضر کشتی را سوراخ کرد. او برای رضای خداوند عز و جل کشتی را سوراخ نمود، اما همین کار، موسی را به خشم آورد. خضر، پسربچه را برای رضای خداوند کشت، اما موسی خشمگین شد. خضر برای رضای خداوند، دیوار را راست کرد، اما این کار او موسی را به خشم آورد.

علی بن ابی طالب علیه السلام تنها کسی را کشت که خداوند از این کشتن راضی بود و مردم نادان از این کار او خشمگین. ان شاء الله، این حدیث به طور کامل در ذیل این آیه از سوره احزاب خواهد آمد: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلی طَعامٍ غَیْرَ ناظِرِینَ إِناهُ »[2] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیایید و) در انتظار وقت غذا ننشینید.]

۲۲) عیّاشی از عبدالله بن سِنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: نَجده حَروری[3] نامه‌ای به ابن عباس نوشت و از ایشان پرسید که با اسیران از زنان و

---

۱ - اعراف / ۱۱۵-۱۱۴.
۲ - تفسیر آیه ۵۳ سوره احزاب.
۳ - نَجده بن عامر حَروری از بنی حنیفه و از بزرگان خوارج و از راه حق منحرف بود. او بعد از مرگ یزید بن معاویه در یمامه قیام نمود و به مکه آمد. سخنانی از وی نقل شده است که معروف است و پیروان او همه منقرض گشتند. او به ابن عباس نامه نوشت و در باره سهم ذوی القربی و

کودکان چه کند. امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را نمی‌کشت، اما خضر کافران آنها را می‌کشت و مؤمنانشان را رها می‌کرد. تو نیز اگر علمت به اندازه علم خضر است، آنها را (کافرانشان را) بکش.

۲۳) از اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت شده است: وقتی آن عالم (خضر) با موسی راه می‌رفت، به پسربچه‌ای رسیدند که مشغول بازی بود، خضر مشتی به او زد و او را کشت. موسی به او گفت: «أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً» در این هنگام خضر دست خود را دراز نمود و لباس پسر بچه را از شانه‌اش کنار زد و موسی دید که بر روی شانه پسر نوشته شده بود: ذاتاً کافر است[۱].

۲۴) از حَریز روایت شده است که امام صادق علیه السلام این آیه را چنین قرائت می‌کرد: «وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَعني أمامَهُم يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صالِحةٍ غَصْبا» پشت سر آنان (یعنی پیشاپیش آنها) پادشاهی بود که هر کشتی سالمی را غَصب می کرد.[۲]

۲۵) حَریز از امام باقر یا صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت چنین قرائت می‌کرد: «و کان ابواه مؤمنین و طبع کافرا » یعنی پدر و مادرش مؤمن بودند، اما خود او ذاتا کافر بود[۳].

۲۶) از ابا صیر از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه فرمود: «فَخَشِينا» خداوند از این ترسید که وقتی پسربچه بزرگ شد، پدر و مادرش را دعوت به کفر کند و آنها هم از فرط عشق به او کافر شوند[۴].

۲۷) عبدالله بن خالد در حدیثی مرفوع چنین روایت کرده است: بر شانه پسر بچه‌ای که خضر او را کشت، نوشته شده بود: کافر[۵].

اطفالی که از دستوراتش سرپیچی می‌کنند، پرسید. « الکامل فی التاریخ، ج۴، ص۲۰۱؛ اعلام زرکلی، ج۸، ص۱۰».

۱ – تفسیر عیاشی، ج۲ ص۳۶۱ ح۵۳

۲ – تفسیر عیاشی، ج۲ ص۳۶۱ ح۵۴.

۳ – تفسیر عیاشی، ج۲، ص۳۶۲، ح۵۵.

۵– تفسیر عیاشی، ج۲ ص۳۶۲ ح۵۶.

۱– تفسیر عیاشی، ج۲ ص۳۶۲ ح۵۷.

۲۸) محمد بن عمر از مردی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: خداوند ذریه مؤمن را تا هزار سال حفظ می‌کند و میان آن دو کودک و والدین‌شان، هفتصد سال فاصله بود.[۱]

۲۹) از عثمان، از مردی، از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» روایت شده است که فرمود: آن دو صاحب دختری شدند که آن دختر، پسری به دنیا آورد که پیامبر شد.

۳۰) از حسن بن سعید لخمی روایت شده است: یکی از دوستان، صاحب دختری شد و نزد امام صادق علیه السلام رفت. امام علیه السلام که او را خشمگین دید، به او فرمود: به من بگو، اگر خدا از تو بپرسد که فرزندت را من برایت انتخاب کنم، یا خودت می‌خواهی انتخاب کنی چه می‌گویی؟ پاسخ داد: می‌گویم خداوندا! خودت برایم انتخاب کن. امام فرمود: اکنون خداوند برایت انتخاب کرده است. سپس فرمود: خداوند به جای آن پسر بچه‌ای که خضر او را به قتل رساند، که در قرآن آمده است: « فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» به والدینش دختری داد که هفتاد پیامبر از نسل او زاده شد.[۲]

۳۱) از ابو یحیی واسطی در حدیثی مرفوع از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام در مورد آیه: «أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ ... وَ أَقْرَبَ رُحْماً» روایت شده است که فرمود: خداوند به جای آن پسر به آن دو، دختری داد که هفتاد پیامبر از نسلش زاده شد.[۳]

۳۲) ابو بصیر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: چه بسا انسانی که حقی دارد و نسبت به آن ناآگاه است. به ایشان عرض کردم: خدایت به سلامت دارد، آن حق چیست؟ فرمود: در زیر آن دیوار گنجی بود که به مالکان آن تعلق داشت. ولی آن گنج نه از طلا بود و نه از نقره. گفتم: از آن دو نفر، کدام یک به آن گنج سزاوارتر بود؟ فرمود: ما عقیده داریم که فرد بزرگتر به آن گنج شایسته‌تر بود.[۴]

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۶۲ ح ۵۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۶۲ ح ۶۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۶۳ ح ۶۱.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۳۶۳ ح ۶۲.

۳۳) اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند به واسطه صالح بودن انسان مؤمن، فرزندان او و فرزندانِ فرزندان او را و نیز اهل خانه او را و نیز اهالی خانه‌های اطراف او را حفظ می‌کند و آنان همواره در پناه خداوند هستند و این به خاطر مقامی است که انسان صالح در نزد خداوند دارد. آن گاه حضرت داستان آن دو کودک را ذکر کرد و فرمود: «**وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً**» آیا ندیدی که خداوند چگونه نیکوکاری آن مرد را در مورد فرزندانش سپاس گفت.[1]

۳۴) یزید بن رُومان گوید: نافع بن أَزرَق[2] وارد مسجد الحرام شد در حالی که حسین بن علی علیه السلام با عبدالله بن عباس در گوشه‌ای نشسته بود. او در کنار ایشان نشست. سپس گفت: ای ابن عباس! خدایی را که پرستش می‌کنی، برایم توصیف کن. ابن عباس در حالی که دست‌ها را زیر بغل خود گذاشته بود، مدتی سر خود را پایین انداخت و در گفتن پاسخ تأخیر کرد. پس حسین بن علی علیه السلام به او گفت: ای ابن أزرَق که در گمراهی غرق گشته و در جهالت فرو رفته‌ای، به نزد من آی تا جواب سئوالت را بگویم. او گفت: از تو نپرسیدم که جوابم دهی. ابن عباس به او گفت: در مقابل زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، زبان خود را نگه دار که او از خاندان نبوت و سرچشمه حکمت است. پس أزرَق به حسین بن علی علیه السلام گفت: خدایی را که پرستش می‌کنی، برایم توصیف کن. حضرت فرمود: او را همان گونه که خودش توصیف نموده، وصف می کنم و همان گونه که خودش را معرفی نموده، معرفی می کنم. با حواس درک نمی شود و با مردم قیاس نمی‌شود. نزدیک است ولی به انسان چسپیده نیست. دور است ولی بر کنار نیست. یکتاست و قابل تفکیک نیست. خدایی جز او نیست و او بزرگ بلند مرتبه است. راوی گوید: پس ابن أزرَق به گریه افتاد و بسیار گریست. حسین علیه السلام از او پرسید: چه چیز تو را به گریه انداخت؟ گفت: از نیکویی وصف تو به گریه افتادم. حضرت به او فرمود: ای ابن ازرق! من شنیده‌ام که تو پدرم و برادرم و من را کافر می دانی. نافع بن ازرق در جواب گفت: اگر من قائل به کفر شما بوده باشم، باز هم

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۶۳.
۲- نافع بن ازرق از بزرگان خوارج است و گروه «ازارقه» به او منسوبند. وی در اواخر دولت یزید بن معاویه خروج کرد «لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۴۴، ت ۵۰۶»

شما حکیمان و پرچم‌های اسلام بودید اما چون شما عقیده خود را تغییر دادید، ما نیز به جای شما دیگران را برگزیدیم.

حسین بن علی علیه السلام به او فرمود: ای نافع! سئوالی از تو می‌پرسم. در باره این آیه به من بگو: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما» به من بگو، به واسطه چه کسانی آن دو کودک حفظ شدند؟ او گفت: پدر و مادر آنها. حضرت فرمود: پس کدامیک برتر است؟ پدر آنها و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه سلام الله علیها؟ گفت: البته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دختر او فاطمه سلام الله علیها برتر هستند. حضرت فرمود: پس آیا خداوند ما را حفظ نکرده که ما از کفر به دور بمانیم؟ نافع برخاست و جامه خود را تکان داد و گفت: خداوند در باره شما قریش به ما خبر داده است که شما مردمی کینه توز و پرخاش گر هستید[1].

۳۵) زُراره و حُمران از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: کودکان به واسطه کردار پدرانشان حفظ می‌شوند. همان طور که خداوند آن دو کودک را به واسطه نیکی پدرشان حفظ نمود[2].

۳۶) صفوان جمّال گوید: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما». حضرت فرمود: بدان که، آن گنج نه طلا بود و نه نقره. بلکه آن گنج عبارت بود از چهار جمله: من خدایی هستم که خدایی جز من نیست. هرکس به مرگ یقین کند، دندانش به خنده نمایان نشود و هرکس به حساب و کتاب یقین داشته باشد، دلشاد نگردد و هرکس به قضا و قدر ایمان داشته باشد، از کسی جز پروردگارش نهراسد[3].

۳۷) ابن عباس گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: در آن گنجی که خداوند در باره آن فرمود: «وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما» لوحی از طلا بود که در آن چنین نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم، محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداوند است و تعجب دارم از کسی که به مرگ ایمان دارد، چگونه شادی می کند و عجب دارم از کسی که به قضا و قدر یقین دارد، چگونه غمگین می گردد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۶۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۶۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۶۶.

و عجب دارم از کسی که دنیا و بازی آن با اهل خود را می‌بیند، چگونه باز هم به آن دل می بندد و کسی که در باره خداوند اندیشه کند، سزاوار است که خداوند را در مورد آن چه که برایش مقدر شده، مقصر نداند و فکر نکند که خداوند در روزی رساندن به او کندی به خرج می‌دهد.[1]

۳۸) مسعده بن صدقه از جعفر بن محمد علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند به بنده نیکوکارش بعد از مرگش، در مورد فرزندان و مال او پاداش می‌دهد؛ هر چند که فرزندان او انسان های بدی باشند. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «وَ کانَ **أَبُوهُما صالِحاً**»[2]

۳۹) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید که او این سخن را از امام رضا علیه السلام شنیده است: عجب دارم از کسی که در مورد خداوند اندیشه می‌کند، چگونه خداوند را به کندی در روزی رساندن مقصر می‌داند و چگونه بر قضا و قدر خداوند صبر می کند؟[3]

۴۰) محمد بن عمرو کوفی از مردی روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: به خاطر انسان مؤمن، تا هزار سال، فرزندانش حفظ می شوند و میان آن دو کودک و پدرشان هفتصد سال فاصله بود.[4]

۴۱) شیخ در تهذیب به سند خود از عبیدالله حلبي و عباس بن عامر، از عبدالله بن بُکیر، از عُبید بن زُراره، از ابوبصیر روایت نموده که امام باقر علیه السلام فرمود: چه بسا انسانی که حقی دارد و نسبت به آن غافل است. گفتم: خدایت به سلامت دارد، آن حق چیست؟ فرمود: در زیر آن دیوار گنجی بود که متعلق به آن دو کودک بود و آنها نسبت به آن گنج آگاهی نداشتند. بدان که آن گنج، نه از طلا بود و نه از نقره. گفتم: پس چه بود؟ فرمود: در آن علمی بود. پرسیدم: پس کدامیک نسبت به آن شایسته تر بودند؟ فرمود: به عقیده ما فرد بزرگتر نسبت به آن شایسته تر بود.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۶۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۶۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۶۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۷۰.
۵- تهذیب، ج ۹، ص ۲۷۶، ح ۱۰۰۰.

۴۲) و شیخ به سند خود از علی بن اسباط روایت کرده است که که امام رضا علیه السلام در باره گنج آن دو یتیم سخن می‌گفت که فرمود: آن گنج، لوحی از طلا بود که بر روی آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم ، لا اله الا الله، محمد رسول الله، عجب دارم از کسی که دنیا و بازی آن با اهلش را دیده، پس چگونه به آن دل می بندد. برای کسی که در باره خداوند اندیشه نموده، شایسته است که خداوند را به کندی در روزی رساندن و در قضا و قدرش مقصر نداند. حسین بن اسباط پرسید: آن گنج به کدامیک رسید؟ به برادر بزرگتر؟ فرمود: آری[۱].

وَيَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً (۸۴) فَأَتْبَعَ سَبَباً (۸۵) حَتَّى إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَها قَوْماً قُلْنا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً (۸۶) قالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذاباً نُكْراً (۸۷) وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنى وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا يُسْراً (۸۸) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً (۸۹) حَتَّى إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً (۹۰) كَذلِكَ وَقَدْ أَحَطْنا بِما لَدَيْهِ خُبْراً (۹۱) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً (۹۲) حَتَّى إِذا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً (۹۳) قالُوا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قالَ ما مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْماً (۹۵) آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذا ساوى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذا جَعَلَهُ ناراً قالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً (۹۶) فَمَا اسْطاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً (۹۷) قالَ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸)

۱- تهذیب، ج ۹، ص ۲۷۶، ح ۱۰۰۱

[و از تو در باره «ذوالقرنین» می‌پرسند. بگو: «به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند.» * ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم * تا راهی را دنبال کرد * تا آن گاه که به غروبگاه خورشید رسید، به نظرش آمد که (خورشید) در چشمه‌ای گِل‌آلود و سیاه غروب می‌کند، و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت. فرمودیم: « ای ذوالقرنین، (اختیار با توست) یا عذاب می‌کنی یا در میانشان (روش) نیکویی پیش می‌گیری.» * گفت: «اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد، سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود، آن گاه او را عذابی سخت خواهد کرد.» * و اما هر که ایمان آوَرَد و کار شایسته کند، پاداشی (هر چه) نیکوتر خواهد داشت، و به فرمان خود، او را به کاری آسان واخواهیم داشت. * سپس راهی (دیگر) را دنبال کرد. * تا آن گاه که به جایگاهِ برآمدنِ خورشید رسید. (خورشید) را (چنین)یافت که بر قومی طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم. * این چنین (می‌رفت) و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم. * باز راهی را دنبال نمود * تا وقتی به میان دو سدّ رسید، در برابر آن دو (سدّ)، طایفه‌ای را یافت که نمی‌توانستند هیچ زبانی را بفهمند * گفتند: «ای ذوالقرنین، یأجوج و مأجوج سخت در زمین فساد می‌کنند، آیا (ممکن است) مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدّی قرار دهی؟» * گفت: «آن چه پروردگارم به من در آن تمکّن داده، (از کمک مالی شما) بهتر است. مرا با نیرویی (انسانی) یاری کنید (تا) میان شما و آنها سدّی استوار قرار دهم.» * برای من قطعات آهن بیاورید، تا آن گاه که میان دو کوه برابر شد، گفت: «بدمید» تا وقتی که آن (قطعات) را آتش گردانید، گفت: «مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم.»

(در نتیجه، اقوام وحشی) نتوانستند از آن (مانع) بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند * گفت: «این رحمتی از جانب پروردگار من است، و(لی) چون وعده پروردگارم فرا رسد، آن (سدّ) را درهم کوبد، و وعده پروردگارم حق است»].

۱) ابن بابویه از پدرش از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد ابن اُورَمه، از قاسم بن عُروه، از بُرید عِجْلی، از سَعْد بن طَریف، از اَصبَغ بن نُباته نقل می کند علی علیه السلام بر روی منبر بود که ابن کوّاء از او پرسید: ای امیر مؤمنان! ذو القرنین پیامبر بود یا فرشته؟ و با من از شاخ هایش بگو که آیا از

جنس طلا بود یا از جنس نقره؟ امام علیه السلام به او فرمود: او نه پیامبر بود و نه فرشته و شاخ‌هایش نه از جنس طلا و نه از نقره. بلکه او بنده‌ای بود که دوستدار خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت، برای خداوند خیرخواهی نمود و خداوند نیز خیر او را خواست. و به این دلیل ذوالقرنین نامیده شد که قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد و آنها به یک گوشه پیشانی او ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد، به گوشه دیگر پیشانی اش ضربه زدند. و در میان شما مانند او وجود دارد. (یعنی خود امام علی علیه السلام)[1].

۲) احمد بن محمد بن خالد برقی از محمد بن عیسی یَقطینی، از عُبیدالله دهقان، از دُرُست بن ابو منصور واسطی، از ابراهیم بن عبدالحمید، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمود: ذوالقرنین در دوازده سالگی به پادشاهی رسید و به مدت سی سال حکومت کرد[2].

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اخبار موسی و یوشع بن نون و خضر را می‌گفت، از او پرسیدند: آن کس که مشرق و مغرب را گشت چه کسی بود و داستانش چیست؟ و در این هنگام بود که خداوند این آیه را نازل کرد: «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَیْنَاهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً»[3].

۴) طبرسی در احتجاج آورده است که زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: خورشید در کجا غروب می‌کند؟ امام علیه السلام پاسخ داد: یکی از علما گفته است: وقتی خورشید غروب می‌کند و از گنبد آسمان به زیر می‌آید، فلک آن را همچنان بالا می‌برد تا به جایگاه طلوعش برساند. یعنی خورشید در چشمه گل آلودی غروب می کند سپس زمین را می‌شکافد و به مطلع خود باز می‌گردد. پس

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص۳۶۴، ح ۳.
۱- محاسن، ص۱۹۳، ح۹۰
۲- تفسیر قمی، ج۲، ص۱۴۰
۳- احتجاج، ص۳۵۱

در زیر عرش سجده می‌کند تا اذن طلوع بگیرد و هر روز نورش با نور جدیدی جایگزین می شود[1].

۵) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابابصیر نقل می کند که از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً». امام علیه السلام فرمود: خداوند ذوالقرنین را به سوی قومش مبعوث کرد، آنها به گوشه راست پیشانی اش ضربه زدند. پس خداوند او را به مدت پانصد سال میراند و پس از آن دوباره او را مبعوث کرد. آنها به گوشه چپ پیشانی اش ضربه زدند. پس خداوند او را به مدت پانصد سال میراند و پس از آن دوباره او را مبعوث کرد و مغرب و مشرق زمین را تحت تصرف او در آورد؛ از آن جا که خورشید طلوع می‌کند تا آن جا که غروب می‌کند. این است معنای این سخن خداوند که فرمود: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ ... عَذَاباً نُكْراً» امام علیه السلام فرمود: در آتش. ذو القرنین با مس و آهن و قیر و قطران در برابر آنها دری ساخت و جلوی خروج آنها را گرفت. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس از آنان از دنیا می‌رفت، هزار پسر از نسل او زاده می شد. ـ سپس فرمود: ـ آنها پس از فرشتگان، بیشترین جمعیت مخلوقات را داشتند.[2]

۶) و از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسیدند که ذو القرنین پیامبر بود یا فرشته؟ امام علیه السلام فرمود: او نه پیامبر بود و نه فرشته. بلکه تنها بنده‌ای از بندگان خدا بود که دوستدار او بود و خداوند نیز او را دوست داشت و دارای خلوص نیت بود و خداوند او را به سوی قومش مبعوث کرد. آنها به گوشه راست پیشانی اش ضربه زدند و او طی مدتی که خداوند اراده کرده بود در بیهوشی بود. سپس دوباره مبعوث شد و این بار به گوشه چپش ضربه زدند و باز هم به اراده خداوند مدت زمانی را بیهوش بود تا این که برای بار سوم مبعوث شد و خداوند در روی زمین به او قدرت داد و در میان شما مانند او وجود دارد ـ یعنی خود امام علی علیه السلام ـ او به جایگاه غروب خورشید رسید و دید که خورشید «تَغْرُبُ

۱- تفسیر قمی، ج۲، ص۱۴.

فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً قُلْنا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً». ذوالقرنین گفت: «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذاباً نُكْراً ... ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً» یعنی یک نشانه و راهنما «حَتَّى إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً» گفت: این‌ها صنعت دوزندگی لباس را نمی‌دانستند «ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً» یعنی یک دلیل و نشانه «حَتَّى إِذا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا قالُوا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا» ذوالقرنین گفت: «ما مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ» برایش آوردند و او آن را میان دو صدف ـ یعنی دو کوه ـ گذاشت و به وسیله آن فضای خالی بین دو کوه را پر کرد. سپس به آنها دستور داد آتش بیاورند. وقتی آتش آوردند، آهن را با آن گداخته کردند و بر رویش مس ریختند و شکاف را به کلی مسدود کردند و این است معنای این سخن خداوند: «حَتَّى إِذا ساوى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذا جَعَلَهُ ناراً ... نَقْباً». ذوالقرنین گفت: «هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا». در آخر الزمان و قبل از روز قیامت این سد ویران می شود و یاجوج و ماجوج می آیند و انسان‌ها را می خورند و این است معنای این آیه: «حَتَّى إِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ»[1] [تا آن زمان که «یأجوج» و «مأجوج» گشوده شوند؛ و آنها از هر محلّ مرتفعی به سرعت عبور می‌کنند].

و در ادامه فرمود: ذوالقرنین به مغرب رفت در راه خود به روستایی رسید و مانند شیر غضبناک غرش کرد و از غرش او تاریکی و رعد و برق و صاعقه هایی پدید آمد که مخالفان و دشمنانش را نابود می‌کرد و همین که به مغرب خورشید رسید، تمامی مردم زمین تحت سلطه او در آمدند که در این آیه به این موضوع اشاره شده است: «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً» یعنی نشانه‌ای. به ذوالقرنین گفتند: خداوند بر روی زمین چشمه‌ای دارد به اسم چشمه حیات و هر موجود جانداری که از آب آن بنوشد، تا روز قیامت نخواهد مرد. ذوالقرنین، خضر را که بهترین یارانش بود و سیصد و شصت مرد دیگر را به نزد خود فرا

۱- انبیا / ۹۶.

خواند و به هر کدام از آنها یک ماهی داد و گفت: به فلان جا بروید که در آن جا سیصد و شصت چشمه قرار دارد. هر کدام از شما باید ماهی خود را در یکی از آن چشمه ها بشوید. آنها رفتند و این کار را انجام دادند. وقتی خضر نشسته بود و ماهی را می‌شست، ماهی از دستش بیرون پرید و به درون چشمه رفت. خضر از آن چه که دیده بود بسیار متعجب شد و با خود گفت: جواب ذوالقرنین را چه بدهم؟ سپس لباس خود را از تن در آورد و به دنبال ماهی رفت و از آن آب نوشید اما نتوانست ماهی را بگیرد. پس به نزد ذوالقرنین باز گشتند. ذوالقرنین دستور داد ماهی ها را از یارانش بگیرند. وقتی نوبت به خضر رسید، ماهی نزد او نبود. ذو القرنین او را احضار کرد و از او پرسید: ماهی چه شد؟ خضر ماجرای ماهی را به او گفت. ذوالقرنین پرسید: وقتی ماهی فرار کرد تو چه کردی؟ خضر پاسخ داد: در آب شنا کردم و به دنبال ماهی گشتم اما آن را نیافتم. ذو القرنین پرسید: آیا از آن آب خوردی؟ خضر پاسخ داد: بله. سپس ذو القرنین به دنبال چشمه گشت و آن را نیافت، پس به خضر گفت: تو صاحب آن چشمه هستی.[1]

۷) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از محمد بن مسعود، از جعفر بن احمد، از حسن بن علی بن فضال، از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: خضر از آب حیات نوشید. او تا روز قیامت زنده است، به نزد ما می آید و بر ما سلام می‌دهد. ما صدای او را می شنویم، اما او را نمی‌بینیم. هر کجا که نامش برده شود حاضر می‌شود. هر کدام از شما که نام او را می برد باید بر او درود بفرستد. او هر سال به حج می رود و کلیه مناسک آن را به جا می‌آورد، در عرفه توقف می کند و بر دعای مؤمنین آمین می‌گوید، و خداوند به وسیله او تنهایی قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف را برطرف می کند.[2]

۸) از ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از هارون بن خارجه، از ابابصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: ذوالقرنین پیامبر نبود؛ بلکه بنده‌ای بود از بندگان صالح خدا که دوستدار خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت، برای خدا خیرخواهی کرد و

۱- تفسیر قمی، ج۲، ص۱۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ص۳۶۲، ح۴.

خداوند نیز برای او خیر خواهی نمود. قوم خود را به تقوای الهی دعوت کرد اما آنها به گوشه پیشانی او ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد به گوشه دیگرش ضربه زدند و در میان شما مانند او وجود دارد[1].

۹) و از ابن بابویه، از احمد بن محمد بن حسین بزاز، از محمد بن یعقوب بن یوسف، از احمد بن عبدالجبار عطاردی، از یونس بن بکیر، از محمد بن اسحاق بن یسار مدنی، از عمرو بن ثابت، از سماک بن حرب، از مردی از قبیله بنی اسد روایت شده است که مردی از امام علی علیه السلام سئوال کرد: به من خبر دهید که ذوالقرنین چگونه توانست مشرق تا مغرب زمین را بپیماید؟ امام علیه السلام پاسخ داد: خداوند ابرها را مسخر او گردانید و اسباب و وسایل را برایش آماده کرد و بساط نور و روشنایی را برایش گسترانید، به طوری که روز و شب برایش یکسان بود[2].

۱۰) و از ابن بابویه از ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از محمد بن عیسی، از حماد بن عیسی، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می-فرمود: ذوالقرنین بنده ای بود از بندگان صالح خدا که خداوند او را حجت و نشانه-ای برای مردم قرار داده بود. او قوم خود را به تقوای الهی دعوت کرد، اما آنها به گوشه پیشانی او ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود تا جایی که گمان می‌رفت مرده باشد و کسی نمی‌دانست چه بر سر او آمده. سپس دوباره به هوش آمد و این بار به گوشه دیگرش ضربه زدند. در میان شما مانند او وجود دارد و خداوند عز و جل به او در روی زمین قدرت و مکنت داد و هر گونه اسباب و وسیله‌ای را در اختیارش قرار داد و بدین وسیله او توانست مشرق تا مغرب زمین را بپیماید و خداوند این سنت را در مورد قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف هم اجرا خواهد کرد و او را به مشارق و مغارب زمین می‌رساند، تا جایی که به هر دشت و تپه ای که ذو القرنین پا گذاشته است، او نیز وارد خواهد شد و خداوند گنج‌ها و معادن زمین را بر او می‌گشاید و با القای ترس در دل‌های مردم او را یاری می‌کند

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ص۳۶۲، ح۴

۲ - کمال الدین و تمام النعمة، ص۳۶۴، ح ۲.

و همان گونه که زمین پر از ظلم و جور گشته است، خداوند به وسیله او زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.[1]

۱۱) و در کتاب اختصاص شیخ مفید از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از کسی که برای او روایت کرده، از عبدالرحیم قصیر روایت شده است: امام باقر علیه السلام سر سخن را با من باز کرد و فرمود: اما به ذوالقرنین فرصت انتخاب بین دو ابر را دادند. او ابر رام را انتخاب کرد و ابری که سخت بود را برای صاحب شما باقی گذاشت. پرسیدم: ابر سخت چیست؟ فرمود: هر ابری که مولّد رعد و برق باشد مرکب صاحب شماست. او سوار بر ابرهاست و بر اسباب، هفت آسمان و هفت طبقه زمین را بالا می رود، که پنج طبقه اش آباد و دو طبقه آن ویران است[2].

و صفار در «بصائرالدرجات» این حدیث را با سند خود از عبدالرحیم به همین شکل نقل کرده است: امام باقر علیه السلام سر سخن را با من باز کرد و فرمود: «و اما ذو القرنین» و بعد بقیه حدیث را عینا نقل می کند[3].

۱۲) و همچنین در کتاب اختصاص احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران و شخصی دیگر از ابوبصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند: حضرت علی علیه السلام مالک هر آن چه که بر روی زمین و در زیر زمین هست، بود و دو ابر بر او عرضه شد: یکی مولد رعد و برق بود و دیگری رام بود. در ابر سخت، مالکیت هر آن چه در زیر زمین قرار داشت بود و در ابر رام، مالکیت چیزهایی که بر روی زمین است، قرار داشت. حضرت ابر سخت را بر ابر رام ترجیح داد و سوار بر آن، هفت طبقه زمین را گشت و دید که از آن هفت طبقه، سه طبقه ویران است و چهار طبقه آباد[4].

صفار در کتاب بصائر الدرجات این حدیث را از احمد بن محمد از حسین بن سعید از عثمان بن عیسی از سماعه بن مهران و شخصی دیگر از ابابصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند: علی علیه السلام مالک تمامی آن چه بر

---

۱ - کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۶۴، ح۴.
۲- اختصاص، ص۱۹۹
۳- بصائر الدرجات، ص۳۷۸، ح۱.
۱ - اختصاص، ص ۱۹۹.

روی زمین و زیر آن قرار دارد، بود - حدیث را عینا مانند حدیث بالا نقل می کند تا آنجا که می گوید ـ و حضرت ابر سخت را بر ابر رام ترجیح داد[1].

۱۳) و همچنین در کتاب اختصاص از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان، از ابو خالد قماط و ابو سلام حناط، از سوره بن کلیب از امام باقر علیه السلام روایت شده است: ذوالقرنین مختار شد که یکی از دو ابر را انتخاب کند و او ابر رام را انتخاب کرد و ابر سخت را برای صاحب شما باقی گذاشت. پرسیدم: ابر سخت چیست؟ فرمود: هر ابری که مولد رعد و برق باشد، مرکب صاحب شماست. او سوار بر ابرهاست و با اسباب، هفت آسمان و هفت طبقه زمین را بالا می رود که پنج طبقه آن آباد و دو طبقه آن ویران است[2].

۱۴) و همچنین در کتاب اختصاص از محمد بن هارون، از ابو یحیی سهیل بن زیاد واسطی، از کسی که برای او حدیث کرده است، از امام صادق علیه السلام روایت شده است: خداوند تبارک و تعالی ذوالقرنین را بین دو ابر مخیّر گردانید و او ابر رام را یعنی ابری که رعد و برقی ندارد، انتخاب کرد و اگر ابر دیگر را انتخاب می کرد، صاحب آن نمی‌شد؛ زیرا خداوند آن را برای قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف نگه داشته است[3].

۱۵) و همچنین در کتاب اختصاص از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خزار، از ابوبصیر و شخصی دیگر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: هنگامی که علی علیه السلام بین مالکیت آن چه که بر روی زمین قرار دارد و آن چه که تحت آن است مخیر شد، دو ابر بر او عرضه گردید: یک ابر سخت و یک ابر رام. در ابر سخت، مالکیت تحت زمین قرار داشت و در ابر رام، مالکیت روی زمین. حضرت ابر سخت را انتخاب کرد، سوار بر آن شد و هفت طبقه زمین را گشت و دید که سه طبقه آن ویران است و چهار طبقه اش آباد[4].

۱۶) و همچنین در کتاب اختصاص از معلی بن محمد بصری، از سلیمان بن سماعه، از عبدالله بن قاسم، از سماعه بن مهران روایت شده است: روزی در خدمت

۲- بصائر الدرجات، ص ۳۷۹، ح۲.
۳- اختصاص، ص ۱۹۹.
۴- اختصاص، ص ۳۲۶.
۱- اختصاص، ص ۳۲۷.

امام صادق علیه السلام بودم که آسمان رعد و برق زد. امام صادق علیه السلام فرمود: این رعد و برق به دستور صاحب شما صورت گرفت. پرسیدم: صاحب ما کیست؟ فرمود: امام علی علیه السلام [1].

۱۷) عیاشی از اَصبَغ بن نُباته روایت می کند: ابن کوآء به نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام رفت و به حضرت گفت: ای امیر مؤمنان! از ذوالقرنین بگو، آیا فرشته بود یا پیامبر؟ و از دو شاخش بگو، از جنس طلا بود یا نقره؟

امام علیه السلام پاسخ داد: او نه پیامبر بود و نه فرشته و نه شاخ‌هایش از جنس طلا و نقره بود. بلکه او بنده‌ای بود که دوستدار خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت. او برای خداوند خیرخواهی نمود و خداوند نیز برایش خیرخواهی کرد. او به این دلیل ذوالقرنین نامیده شد که قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد و آنها به گوشه پیشانی او ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد با شمشیر به گوشه دیگرش ضربه زدند. در میان شما کسی مانند او وجود دارد [2].

۱۸) از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است: ذوالقرنین پیامبر نبود، بلکه او بنده صالحی بود که دوستدار خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت. برای خداوند خیرخواهی کرد و خداوند نیز برایش خیرخواهی کرد. قوم خود را به تقوای الهی دعوت کرد، اما به گوشه پیشانی اش ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد به گوشه دیگرش ضربه زدند. در میان شما کسی مانند او وجود دارد. او در انتخاب بین دو ابر رام و سخت، مخیر شد و ابر رام را انتخاب کرد و بر آن سوار شد. او هر گاه در نزد قومی فرود می‌آمد، فرستاده خویش به سوی آنان بود تا پیامبران تکذیب نشوند [3].

۱۹) از ابوطُفَیل روایت شده است: شنیدم که علی علیه السلام می فرمود: ذوالقرنین پیامبر نبود، بلکه بنده‌ای بود دوستدار خدا و خداوند نیز او را دوست داشت. برای خداوند خیرخواهی نمود و خداوند هم برایش خیرخواهی نمود. قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، اما آنها به گوشه پیشانی اش ضربه زدند و او را

۲- اختصاص، ص ۳۲۷

۳ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۷۱.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۷۲

کشتند. سپس خداوند دوباره او را به سوی قومش مبعوث گردانید و آنها به گوشه دیگرش ضربه زدند و او را کشتند[1].

۲۰) از بُرید بن معاویه روایت شده است که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام پرسیدم: منزلت شما تا چه حد است و از گذشتگان به چه کسی شباهت بیشتری دارید؟ فرمودند: به خضر علیه السلام و ذو القرنین که عالم بودند، اما پیامبر نبودند[2].

۲۱) از ابوحمزه ثُمالی از امام باقر علیه السلام روایت شده است: خداوند تنها به چهار پیامبر پادشاهی داد که هر چهار نفر پس از نوح مبعوث شدند: اولین آنها ذو القرنین بود که نام اصلی‌اش عیاش بود و پس از او داود و سلیمان و یوسف به پادشاهی رسیدند. عیاش از مشرق تا مغرب زمین را تحت تصرف داشت. قلمرو داود و سلیمان از شام تا اصطخر بود و ملک یوسف، مصر و صحراهای اطراف آن بود[3].

۲۲) از ابن ورقاء روایت شده است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام راجع به ذوالقرنین و شاخ‌های او سئوال کردم، حضرت فرمود: شاید تو گمان می کنی که شاخ های او از جنس طلا یا نقره بود، یا او پیامبر بود؟ این طور نیست. او بنده صالحی بود که خداوند به سوی قومی او را مبعوث کرد و او آنها را به سوی خدا و به سوی خیر و نیکی دعوت کرد، اما مردی از میان قوم برخاست و به گوشه راست پیشانی او ضربه زد و او را کشت و به همین دلیل خداوند او را ذوالقرنین نامید[4].

۲۳) از ابن هشام از پدرش، از کسی که برای او حدیث کرده است، از یکی از خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: ذوالقرنین فرد صالحی بود که هر گونه اسباب و وسیله‌ای برایش فراهم بود و از قدرت و مکنت برخوردار بود. چشمه آب حیات در اختیار او قرار داشت. به او گفته بودند که هر کس جرعه‌ای از آب آن چشمه بنوشد آنقدر زنده خواهد ماند تا صدا را بشنود (تا روز قیامت). ذوالقرنین در جست و جوی چشمه بر آمد و به مکانی که چشمه در

---

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۷۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۷۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۷۵.
۴ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۷۶.

آن جا قرار داشت رسید؛ اما دید که در آن مکان، سیصد و شصت چشمه وجود دارد و در میان همسفرانش خضر بود که یکی از بهترین یارانش بود. او را خواند و به او و به هر یک از یاران او ماهی نمک سودی داد و به آنها گفت: کنار آن چشمه ها رفته و هر کدام از شما ماهی خود را در یکی از آن چشمه ها بشویید. یارانش اطاعت کردند و مشغول شستن ماهی‌ها شدند. هنگامی که خضر ماهی خود را در آب چشمه‌ای که انتخاب کرده بود فرو برد، ماهی زنده شد و در آب غوطه ور شد. وقتی خضر این اتفاق را مشاهده کرد، لباس خود را از تن به در آورد و در آب فرو رفت و از آن آب نوشید و تلاش کرد ماهی را بگیرد، اما موفق نشد و با دیگر یاران به نزد ذوالقرنین برگشتند. ذوالقرنین دستور داد ماهی‌ها را از ایشان بگیرند. سپس گفت: ببینید، یک ماهی کم است. گفتند: خضر، صاحب آن ماهی است. پس فرمود تا خضر را به نزد او بیاورند و از ماهی جویا شد. خضر هم اتفاق را برایش شرح داد. ذو القرنین پرسید: وقتی ماهی فرار کرد تو چه کردی؟ خضر پاسخ داد: درون آب رفتم و به دنبال ماهی گشتم، اما آن را نیافتم. ذوالقرنین پرسید: آیا از آن آب نوشیدی؟ خضر پاسخ داد: بله. ذوالقرنین در پی آن چشمه برآمد، اما آن را نیافت. پس به خضر علیه السلام گفت: صاحب آن چشمه تو هستی[1].

۲۴) از حارث بن حبیب روایت شده است: مردی به نزد امام علی علیه السلام آمد و به ایشان فرمود: ای امیر مؤمنان! از ذوالقرنین با من بگو. حضرت به او فرمود: ابرها مسخر او گردید و اسباب برایش فراهم شد و نور و روشنایی برایش گسترانیده شد. مرد از او پرسید: معنای بسط نور چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد: شب برای او همچون روز روشن بود. سپس امام علیه السلام به آن مرد فرمود: آیا باز هم راجع به او می‌خواهی؟ آن مرد ساکت شد[2].

۲۵) از اصبغ بن نباته روایت شده است: از امیر مؤمنان علی علیه السلام راجع به ذو القرنین پرسیدند. حضرت فرمود: بنده صالحی بود و نام او عیاش بود. خداوند او را برگزید و پس از طوفان نوح، او را به امتی از امم نخستین در ناحیه مغرب فرستاد. آنها به سمت راست سرش ضربه زدند و او را کشتند و خداوند پس از صد سال او را زنده کرد و سپس او را به امتی از امم نخستین در ناحیه مشرق فرستاد.

---

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۷، ح ۷۷.
۲ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۷، ح ۷۸.

آنان او را تکذیب کردند و ضربه‌ای به سمت چپ سرش زدند که بر اثر آن ضربه مرد. سپس خداوند پس از صد سال او را زنده کرد و در جای خالی که بر اثر آن دو ضربه به وجود آمده بود، دو شاخ گذاشت و قدرت فرمانروایی و نشانه پیامبری‌اش را در شاخ هایش قرار داد.

سپس خداوند او را به آسمان دنیا بالا برد و تمام زمین یعنی کوه‌ها و دشت‌ها و دره‌ها را به او نشان داد و او هر آن چه که میان مشرق و مغرب است را دید و خداوند علمی به او داد که به واسطه آن، حق را از باطل تشخیص می‌داد و در شاخ او قدرتی از آسمان قرار داد که تاریکی‌ها و رعد و برق در آن بود. سپس او را به زمین بازگرداند و به او وحی کرد که در غرب و شرق زمین سیر کن که همانا سرزمین‌ها را در اختیار تو قرار دادم و بندگانم را فرمانبردار تو کردم تا از تو و هیبت تو بترسند. آن گاه ذوالقرنین به سمت غرب رفت و هر گاه بر قریه‌ای عبور می‌کرد، نعره‌ای همچون شیر خشمگین می‌کشید و از دو شاخ روی سرش، تاریکی و رعد و برق و صاعقه درخشیدن می‌گرفت که همه مخالفانش را هلاک می‌کرد. شرق و غرب عالم مطیع او شدند و خداوند در این باره می‌فرماید: «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً» سپس به سیر خود ادامه داد: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ ... أَمَّا مَنْ ظَلَمَ» و به پروردگارش ایمان نیاورد، « فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ » در دنیا با عذاب دنیا «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ» در بازگشت خود «فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا.... وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْراً* ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا» یعنی ذوالقرنین نشانه‌ای از خورشید را دنبال نمود.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون ذوالقرنین با خورشید به چشمه تیره و گل آلود رسید، دید که خورشید در آن فرو می رود و در کنار خورشید هفتاد هزار فرشته دید که با زنجیرهای آهنین و چنگال ها خورشید را به درون آب می‌کشیدند و بعد هم هنگام طلوع آن را در سمت راست زمین با زنجیر می کشیدند؛ درست همان طور که کشتی بر روی آب روان می شود. وقتی ذوالقرنین همراه خورشید به محل طلوع خورشید رسید، «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ ... بِمَا لَدَيْهِ خُبْراً» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ذوالقرنین نزد کسانی رفت که خورشید آنان را سوزانده بود و جسدها و رنگشان را تغییر داده و سیاه کرده بود و سپس او در منطقه تاریکی به دنبال یک نشانه و راهنما به راه افتاد

«حَتیّٰ إِذَا بَلَغَ بَینَ السَّدَّینِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا یَکَادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلًا* قَالُوا یَاذَا الْقَرْنَینِ إِنَّ یَأْجُوجَ و مأجوج» در پشت این دو کوه هستند و چون زمان برداشت محصول ما فرا رسد، آنان از پشت این دو سد بیرون آمده و تمام کشت و محصولات ما را می‌خورند و چیزی از آن را باقی نمی‌گذارند. «فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجًا» و در هر سال آن خراج را به تو پرداخت کنیم «عَلَیٰ أَن تَجْعَلَ بَینَنَا وَ بَینَهُمْ سَدًّا... زُبَرَ الْحَدِیدِ ». حضرت فرمود: کوه آهن در نظر او کوچک جلوه کرد و آنها آهن را همچون شیر ذوب کردند و او آهن را میان آن دو کوه روی هم ریخت. ذوالقرنین اولین کسی بود که ساختمانی در روی زمین بنا کرد. سپس هیزم فراهم آورد و بر روی آن آتش افروخت و دمنده هایی بر روی آتش قرار داد و مردم بر آتش دمیدند. چون آهن ذوب شد، ذوالقرنین گفت: مس سرخ رنگ را برایم بیاورید. پس آنان کوهی از مس برایش فراهم کردند و آن را بر روی آهن پرتاب کردند و مس ذوب شد و با آهن مخلوط شد. ذوالقرنین گفت: «فَمَا اسْطَاعُوا أَن یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا» یعنی یأجوج و مأجوج. « قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ وَ کَانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا» تا این جا روایت علی بن حسین و روایت محمد بن نصر بود.

و جبرئیل بن احمد در حدیثی که نقل نموده، به سندهایی از اصبغ بن نباته، از علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت نموده که «وَ تَرَکْنَا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فِی بَعْضٍ»[1] [و در آن روز آنان را رها می‌کنیم تا موج آسا بعضی با برخی درآمیزند] یعنی در روز قیامت. ذوالقرنین انسان صالحی بود و در نزد خداوند مقام و منزلتی داشت. او برای خداوند خیرخواهی نمود و خداوند نیز برای او خیرخواهی کرد. او خداوند را دوست داشت و خداوند نیز او را دوست داشت و اسبابی برای او مهیا نمود و او را در زمین فرمانروایی داد تا جایی که او مالک شرق و غرب عالم شد. او در میان ملائکه، دوستی به نام رقائیل داشت که بر او نازل می‌شد و با او گفتگو و نجوی می‌نمود. روزی ذوالقرنین از او پرسید: عبادت اهل آسمان چگونه است و عبادت آنها نسبت به اهل زمین در چه موقعیّتی قرار دارد؟ او گفت: در آسمان هیچ قدمگاهی نیست، مگر آن که ملکی در آنجا ایستاده که هرگز نمی‌نشیند. یا در حال

۱- کهف /۹۹.

رکوع است که هرگز سجده نمی‌کند و یا در حال سجود است که هرگز سر بر نمی‌دارد. ذوالقرنین به گریه افتاد و گفت: دوست دارم آنقدر زندگی کنم تا بتوانم پروردگارم را آن طور که شایسته اوست عبادت کنم. رقائیل گفت: ای ذوالقرنین! روی زمین چشمه‌ای هست که به آن آب حیات می‌گویند و هر کس از آب آن بیاشامد نمی‌میرد، مگر زمانی که خود درخواست مرگ نماید. اگر به آن دست بیابی می‌توانی هر چقدر بخواهی عمر کنی، ذو القرنین گفت: آن چشمه کجاست و آیا تو آن را می‌شناسی؟ رفائیل گفت: نه. ما فقط در آسمان شنیده‌ایم که خداوند در زمین تاریکی هایی دارد که پای هیچ جنّ و انسی به آن نرسیده است و آن چشمه در میان آن ظلمات است. ذوالقرنین گفت: آن ظلمات کجاست؟ رقائیل گفت: من نمی‌دانم. سپس رقائیل بالا رفت و ذوالقرنین از گفته او دچار اندوه شدیدی شد، چون علاقه‌مند بود که چشمه آب حیات را بیابد. پس همه دانشمندان اهل مملکت خود و فقها را جمع کرد و به آنها گفت: ای جماعت فقیهان و ای صاحبان کتاب و آثار نبوت! آیا در کتب آسمانی و کتاب‌های پادشاهان پیشین که مطالعه کرده‌اید، نامی از چشمه حیات برده نشده است که اراده خدا در آن است و هر کس از آب آن بیاشامد نمی‌میرد، مگر زمانی که خود درخواست مرگ نماید؟ گفتند: خیر. گفت: آیا ندیده‌اید که صحبت از ظلماتی شده باشد که پای هیچ انس و جنّی به آن نرسیده است؟ گفتند: خیر. پس از شنیدن این مطلب، ذوالقرنین بسیار ناراحت شد و گریست. یکی از غلامانی که نزد او بود از فرزندان اوصیا بود. او به ذوالقرنین گفت: دانش آن چیزی که می‌خواهی نزد من است. ذوالقرنین بسیار شادمان شد و او را نزد خود جای داد و به او گفت: برایم بگو. غلام گفت: من در کتاب آدم علیه السلام (این کتاب در همان روزی نوشته شده است که اشیای زمین نامگذاری شد)، این مطلب را دیده‌ام که در روی زمین چشمه حیات قرار دارد و خداوند اراده نموده که هرکس از آن بنوشد هرگز نمیرد تا این که خودش از خداوند طلب مرگ نماید و آن چشمه در منطقه تاریک و ظلماتی قرار دارد که پای هیچ جن و انسی به آن نرسیده است. ذوالقرنین گفت: ای پسر! نزدیک بیا. آیا می‌دانی که این چشمه در کجا قرار دارد؟ گفت: در کتاب آدم علیه السلام خواندم که این چشمه بر شاخ خورشید یعنی در محل طلوع آن قرار دارد. ذوالقرنین بسیار خوشحال شد. آن گاه، تمام اشراف و فقها و علما و فرزانگان مملکت خود را فرا خواند. هزار دانشمند و

حکیم و فقیه به نزد او آمدند و آماده حرکت شدند و انواع وسایل سفر او را فراهم آوردند و همگی به راه افتادند تا به طرف محل طلوع خورشید حرکت کنند. از کوه-ها و دریاها گذشتند. دوازده سال گذشت تا به لبه تاریکی رسیدند که در آنجا نه تاریکی شب بود و نه دود، بلکه هوایی بود که فوران می کرد و میان افق را پر می نمود. پس در کنار آن فرود آمده و اطراق کردند. ذوالقرنین فضلای لشکر خود را جمع کرد و به آنها گفت: ای گروه فقیهان و عالمان! من می‌خواهم این ظلمت را طی کنم. آنان در پیشگاه او به سجده افتاده و گفتند: ای پادشاه! شما چیزی را طلب می‌کنید که قبل از شما هیچ پیامبر و رسول و پادشاهی طلب نکرده است. ذوالقرنین گفت: من باید آن را بیابم و طالب آن هستم. آنها گفتند: ما می‌دانیم که تو اگر وارد این ظلمات شوی به آرزو و درخواست خود نایل می‌شوی بدون این که منتی از جانب ما بر تو باشد، ولی ما از هلاکت پادشاهی تو و از بین رفتن سلطنت تو و به هم ریختن اوضاع ساکنان زمین بیمناکیم. ذوالقرنین گفت: به هر حال من باید بروم. آنان در پیشگاه خدا به سجده افتادند و گفتند: ما از آن چه ذوالقرنین طلب می‌کند به تو پناه می‌آوریم. سپس گفت: تیزبین‌ترین چهارپایان کدام است؟ گفتند: مادیان، آن وقت در لشکر او شش هزار اسب وجود داشت که او نیز از میان دانشمندان شش هزار مرد انتخاب کرد و به هر یک اسبی داد و خضر در پیشاپیش او با دو هزار سوار به راه افتاد و همگی به امر ذوالقرنین وارد ظلمات شدند و ذوالقرنین نیز با چهار هزار نفر سپاهی به دنبال آنها حرکت کرد و به سایرین دستور داد: همین جا منتظر ما بمانید، اگر تا دوازده سال مراجعت نکردیم، شما به شهرهای خود برگردید. خضر گفت: پادشاها! اگر ما در تاریکی حرکت کنیم، یکدیگر را نمی‌بینیم؛ اگر گم شدیم چه کنیم؟ آن وقت ذوالقرنین به او مهره‌هایی سرخ رنگ داد که در مواقع لزوم، در اثر برخورد به زمین و ایجاد انفجار، تولید نور و صدا می‌کرد و گفت: این دانه ها را بگیر و هر وقت که گم شدی آنها را به زمین بینداز که این مهره ها صدایی از خود صادر می کنند و با صدای آن، کسانی که گم شده اند، به سوی آن صدا خواهند آمد. پس خضر آن را گرفت و در تاریکی به راه افتاد و زمانی که ذو القرنین استراحت می کرد، خضر به راه افتاد و به راه خود ادامه داد تا به یک وادی رسید که بسیار تاریک بود. به همراهانش گفت: شما همین جا بمانید و هیچ کس از جای خود حرکت نکند. سپس خود به تنهایی از اسب پیاده شد و به

راه افتاد و مهره‌ای از آن مهره‌ها را به زمین زد، اما صدایی نشنید و گمان بد به ذهنش راه یافت و ترسید که پاسخی از آن نرسد. ولی صدای آن با تأخیر به گوشش رسید و به دنبال صدای آن به جلو رفت. ناگهان همان چشمه‌ای را دید که به دنبال آن می‌گشت. آب این چشمه، سفیدتر از شیر و نورانی‌تر از یاقوت و شیرین‌تر از عسل بود. پس از آن آشامید و سپس لباس خود را از تن بدر کرد و بدن خود را در آن چشمه شستشو داد و سپس لباس خود را پوشید و آن گاه یک مهره را به سوی یارانش پرتاب کرد و یارانش به او پاسخ گفتند. پس به سوی یارانش حرکت کرد تا به آنها رسید و سوار بر اسب شد و آنها را به ادامه راه فرمان داد.

پس از خضر و یارانش، ذو القرنین از آن جا گذر کرد، اما راه دره را اشتباه رفت و چهل روز و شب در تاریکی سرگردان بود و پس از آن با نوری که نه روشنایی روز بود و نه نور خورشید و ماه، راه خود را پیدا کرد و به مکانی وارد شد که خاک سرخ رنگ داشت و شن هایش خشک و نرم بود و مانند مروارید می درخشید. ناگهان خود را در مقابل قصری دید بسیار بلند به طول یک فرسخ. به در قصر نزدیک شد و سپاهیانش نیز به دنبالش آمدند. به تنهایی وارد قصر شد و در آنجا پرنده سیاه رنگی را دید که به آهن بلندی که دو طرفش بر دو طرف دیوارهای قصر گذاشته شده آویزان بود. پرنده، شبیه به پرستو بود یا تصویر پرستو و شاید هم خود پرستو بود. وقتی صدای پای ذوالقرنین را شنید، گفت: کیستی؟ ذوالقرنین پاسخ داد: من ذوالقرنین هستم. پرنده گفت: ای ذوالقرنین، آیا چیزهایی که قبل از این قصر به آن رسیدی برایت کافی نبود که به این جا آمدی؟ ذوالقرنین ترسید. پرنده گفت: ای ذوالقرنین! نترس و با من سخن بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس تا پاسخت دهم. پرستو گفت: آیا ساخت بناهای آجری و گچی در زمین زیاد شده است؟ ذو القرنین پاسخ داد: بله. پرنده تکانی خورد و خود را باد کرد تا این که یک سوم طول آهن را گرفت. ذوالقرنین بسیار ترسیده بود. پرنده گفت: نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس تا آگاهت کنم. پرستو گفت: آیا مردم در روی زمین شهادت دروغ میدهند؟ پاسخ داد: بله. پرنده تکانی خورد و و خود را باد کرد و و به قدری بزرگ شد که دو سوم طول آهن را گرفت. ذوالقرنین بسیار ترسیده بود. پرنده به او گفت: نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. پرستو گفت: آیا مردم گفتن ذکر لا إله إلا الله را ترک

کرده اند؟ گفت: نه. پس یک سوم از باد پرنده خالی شد و گفت: ای ذوالقرنین! نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. پرستو گفت: آیا مردم نماز واجب خود را ترک کرده‌اند؟ ذوالقرنین پاسخ داد: نه. در این هنگام یک سوم دیگر هم از هوای داخل پرهای پرنده بیرون رفت. سپس گفت: ای ذوالقرنین! نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. گفت: آیا مردم غسل جنابت را ترک کرده‌اند؟ گفت: نه. پرنده به حالت اول خود بازگشت و پرواز کرد و بر روی یکی از پله های بلند قصر نشست. پرنده گفت: ای ذوالقرنین! از این پله بالا برو. ذوالقرنین بالا رفت و می‌ترسید و نمی‌دانست که چه چیزی در انتظارش است تا این که به بالای پله رسید و خود را بر روی بامی دید که بسیار وسیع بود و تا چشم کار می کرد، گسترده بود. در این هنگام جوانی سفید روی و نورانی که لباس سفیدی بر تن داشت و در هیئت یک مرد بود را دید که سرش را به سوی آسمان بلند کرده بود و به آسمان می نگریست و دست خود را بر دهانش گذاشته بود. وقتی صدای پای ذوالقرنین را شنید گفت: کیستی؟ ذوالقرنین گفت: من ذوالقرنین هستم. گفت: ای ذوالقرنین! آن چه تا بدین جا به آن دست یافتی برایت بس نبود که به این جا آمدی؟ ذوالقرنین گفت: چرا دستت را بر دهانت گذاشته ای؟ پاسخ داد: ای ذو القرنین! من اسرافیل هستم و قیامت نزدیک است و من منتظرم که اذن دمیدن صور را بگیرم. سپس سنگی برداشت و آن را به طرف ذو القرنین پرت کرد که یا شبیه سنگ بود یا خود سنگ و گفت: ای ذوالقرنین! سنگ را بگیر. اگر این سنگ گرسنه بود تو هم گرسنه ای و هر گاه این سنگ سیر شد تو هم سیر می شوی، برگرد. ذو القرنین با آن سنگ برگشت و آن را به یارانش نشان داد و با آنان در باره آن پرنده و آن چه که از او پرسید و آن چه که به او گفت، سخن گفت و برای آنان از صاحب صور گفت که به او چه گفته و چه داده است. سپس گفت: او این سنگ را به من داد و به من گفت: اگر این سنگ گرسنه شود، تو نیز گرسنه می شوی و اگر سیر شود، تو نیز سیر خواهی شد. گفت: در باره این سنگ برایم بگویید. او آن سنگ را در یک کفه و سنگ دیگر مانند آن را در کفه دیگر ترازو گذاشت و ترازو را بلند کرد و معلوم شد که سنگی که او آورده بود، از آن سنگ دیگر سنگین‌تر بود. سنگ دیگری در کفه دیگر ترازو قرار دادند، باز هم سنگی که او آورده بود، سنگین‌تر بود. تا این که هزار سنگ مانند آن را قرار دادند و ترازو را بلند کردند و آن سنگ از همه از آن هزار سنگ نیز

سنگین‌تر بود. آنها گفتند: ای پادشاه، ما در باره این سنگ چیزی نمی دانیم. خضر گفت: ای پادشاه! تو از کسانی می پرسی که هیچ دانشی نسبت به آن ندارند. دانش و معلومات در باره این سنگ به من داده شده است. ذوالقرنین گفت: آن خبر را به ما بگو و برایمان شرح بده. خضر ترازو را گرفت و سنگی را که ذوالقرنین آورده بود، در کفه آن قرار داد و بعد هم یک مشت خاک را بر روی سنگ ذو القرنین قرار داد تا سنگینی بیشتری ایجاد کند. آن گاه ترازو را بلند کرد و دو کفه آن برابر گشت. آنها همه در شگفت شدند و برای خداوند سجده کردند و گفتند: ای پادشاه! این مسئله‌ای است که دانش ما به آن نرسیده بود و ما می دانیم که خضر جادوگر نیست. اما چگونه است که ما هزار سنگ همانند آن را در کفه دیگر ترازو قرار دادیم باز هم سنگ شما، سنگین‌تر بود. در حالی که او مقداری خاک بر آن سنگ افزوده است و این سنگ با سنگی همانند او برابر و هم وزن شده است؟ ذوالقرنین گفت: ای خضر! داستان این سنگ را برایمان شرح بده. خضر گفت: ای پادشاه! دستور پروردگار در میان بندگانش نافذ است و فرمانروایی او چیره است و حکم خداوند فیصله دهنده است. خداوند برخی از بندگان را توسط برخی دیگر مورد آزمایش قرار می دهد. دانشمندان را با دانشمندان دیگر می‌آزماید. جاهل را با جاهل امتحان می‌کند و گاهی هم عالم را با جاهل امتحان می‌کند و جاهل را با عالم مورد ارزیابی قرار می دهد و خداوند مرا به وسیله تو امتحان نمود و تو را به وسیله من مورد آزمایش قرار داد. ذوالقرنین گفت: ای خضر! خداوند تو را رحمت کند، وقتی می‌گویی مرا به واسطه تو امتحان نموده، درست است در حالی که تو از من داناتر هستی، ولی با این حال تحت فرمان من قرار داده شده‌ای. خدایت رحمت کند، در باره این سنگ برایم بگو. خضر گفت: ای پادشاه! این سنگ مَثَلی است که صاحب صور برایت بیان کرده است. مقصودش این است که مَثَل بنی آدم مَثَل این سنگ است که هرگاه در یک کفه ترازو قرار داده شود و در کفه دیگر هزار سنگ قرار داده شود، باز هم نمی‌تواند بر این سنگ (بنی آدم) سنگینی کند. اما وقتی که خاک بر روی آن قرار داده شود، سیر شده و با سنگی همچون خودش برابر و هموزن می شود. مثل تو نیز همین طور است. خداوند فرمانروایی به تو بخشیده و به تو مکنت داده است، اما تو راضی نگشتی و در پی چیزی بر آمدی که هرگز کسی قبل از تو به دنبال آن نبود و به جایی قدم گذاشتی که هرگز پیش از تو هیچ

انس و جنی به آن جا گام ننهاده بود. مقصود این است که بنی آدم چنین است؛ سیر نمی شود مگر این که خاک بر رویش ریخته شود. آن گاه ذو القرنین به شدت گریست و گفت: ای خضر! راست گفتی. این مثَل برای من بیان می‌شود. بدون شک بعد از این من به دنبال چیزی نخواهم گشت. سپس ذوالقرنین به سوی تاریکی بازگشت. آنان به راه خود ادامه می‌دادند که صدای خش خشی از زیر سم اسب‌های خود شنیدند. گفتند: ای پادشاه! این چیست؟ ذوالقرنین گفت: از آن برگیرید که هرکس از آن بگیرد پشیمان می‌گردد و هرکس نگیرد هم پشیمان می‌گردد. برخی از آن گرفتند و برخی دیگر نه. چون از تاریکی بیرون شدند، دیدند که آن زبرجد است. آن کس که گرفته بود هم پشیمان بود و آن کس که نگرفته بود هم پشیمان بود. ذوالقرنین به دومة الجندل بازگشت که خانه او آن جا بود. او در آن جا ماند تا این که خداوند جان او را ستاند. هرگاه حضرت از این مطلب سخنی به میان می آورد، می‌فرمود: خداوند برادرم ذوالقرنین را رحمت کند که در سیر و سلوک خود و طلب آن چه مطالبه نمود، خطا کار نبود و به درجه زهد و تقوی رسید. اگر وی به هنگام رفتن (قبل از رفتن به ظلمات) به وادی زبرجد می‌رسید، هیچ چیز در آن جا باقی نمی‌گذاشت و همه را برای مردم جمع می‌کرد، زیرا به دنیا راغب بود. امّا چون در هنگام بازگشت به تقوی و زهد دست یافته بود، رغبتی به آن زبرجدها نشان نداد.[1]

۲۶) جبرئیل بن احمد، از موسی بن جعفر، از امام صادق علیهما السلام روایت می کند: ذوالقرنین صندوقی از شیشه ساخت و و در طول مسیر آن را به همراه داشت. پس از آن با کشتی به دریا رفت. وقتی مقداری جلو رفت به یارانش گفت: با طناب مرا به دریا بفرستید و اگر طناب را تکان دادم، مرا بالا بکشید وگرنه مرا تا عمق دریا بفرستید او را به دریا فرستادند و طناب را به طول چهل روز پایین فرستادند. در زیرآب ذوالقرنین احساس کرد کسی به صندوق شیشه‌ای‌اش ضربه می‌زند، از او پرسید: ای ذوالقرنین! کجا می‌روی؟ گفت: می‌خواهم ملک پروردگارم را در زیر آب ببینم همان طور که ملک او را در خشکی دیده‌ام. گفت: ای ذوالقرنین! نوح هم در زمان طوفان از این جا گذشته بود و این مسیر را طی کرده

۱- تفسیر عیاشی، ج۲ ، ص۳۶۷ ،ح ۷۹.

بود. ناگهان یک شیء عتیقه که مورد علاقه او بود، به درون آب افتاد و از آن لحظه تاکنون هنوز به عمق آب نرسیده است. وقتی ذوالقرنین این سخن را شنید، طناب را تکان داد و از آب خارج شد[1].

۲۷) از ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت شده است: اسم ذوالقرنین عیاش بود و او اولین نبیّ پادشاه بود و بعد از نوح علیه السلام به پیامبری رسید و حاکم کل زمین، از مشرق تا مغرب بود[2].

۲۸) از جمیل بن دراج روایت شده است: از امام صادق علیه السلام راجع به زلزله پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: پدرم از پدرش از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی ذوالقرنین به سد رسید، از آن عبور کرد و به تاریکی وارد شد و دید که در آنجا فرشته‌ای ایستاده که طولش به پنجاه ذراع می‌رسد. فرشته به او گفت: ای ذوالقرنین! آیا در پشت سر خود، راهی برای عبورت هست[3]؟ ذوالقرنین به او گفت: تو کیستی؟ پاسخ داد: فرشته‌ای از فرشتگان خدا هستم که مسئول این کوهم و هر کوهی که خداوند خلق کرده، ریشه‌ای هم در این کوه دارد. هر گاه خداوند بخواهد در شهری زلزله بیاید، به من وحی می کند و من این کوه را تکان می دهم.

۲۹) از جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده است: امام علی علیه السلام فرمود: خورشید در چشمه‌ای گل آلود در دریایی که پایین شهری که در سمت مغرب قرار دارد، غروب می کند. یعنی جابلق.[4]_[5]

۳۰) از ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که معنای این آیه این است: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً کَذلِکَ» آنها ساختن خانه را نمی‌دانستند[6].

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲ ،ص۳۷۵، ح ۸۰ .
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲ ، ص ۳۷۶ ،ح ۸۱
۱- تفسیر عیاشی، ج ۲ ، ص۳۷۵، ح ۸۲.
۴ - جابلق نام دو شهر است که یکی در دور ترین نقطه مغرب و دیگری روستایی در اصفهان است. « معجم البلدان، ج ۲ ، ص۹۱ ».
۵ - تفسیر عیاشی، ج ۲ ، ص۳۷۶ ، ح ۸۳ .
۶ - تفسیر عیاشی، ج ۲ ، ص۳۷۶، ح ۸۴.

۳۱) از جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً»، فرمود: مقصود، تقیه است. «فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً» منظور تقیه است[۱].

۳۲) از مفضل روایت شده است: از امام صادق علیه السلام معنای این آیه را پرسیدم: «أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً» فرمود: منظور، تقیه است. «فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً» فرمود: و نمی‌توانستند نقبی در آن ایجاد کنند؛ یعنی اگر به تقیه عمل شود، دیگر کسی قادر نخواهد بود بر آنها سیطره پیدا کند. تقیه، دژی است محکم که بین تو و دشمنان خدا سدی می‌سازد که توانایی عبور از آن را ندارند. معنای این آیه را از امام پرسیدم: « فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ» امام علیه السلام فرمود: برداشتن تقیه در هنگام ظاهر شدن امر خداوند است که آن زمان، خدا از دشمنان خویش انتقام می گیرد[۲].

۳۳) علی بن ابراهیم از پدرش از یوسف بن ابی حماد، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت، در آسمان بوی تند مشک را استشمام کرد. از جبرئیل پرسید: این چه بویی است؟ جبرئیل پاسخ داد: این بو از خانه‌ای متصاعد می شود که قومی در آن آنقدر در راه خدا شکنجه دیدند که مردند. خضر علیه السلام از شاهزادگان بود. به خدای یکتا ایمان آورد و در گوشه‌ای خلوت، در اتاقی در خانه پدرش به پرستش پروردگار مشغول بود و تنها فرزند خانواده بود. مردم به پدرش پیشنهاد دادند که برایش همسری اختیار کند تا شاید خداوند فرزندی به او عطا کند که وارث پادشاهی باشد. پدرش دختر باکره‌ای را برایش خواستگاری کرد و او را به خانه‌اش آورد، اما خضر علیه السلام به او توجهی نداشت. در روز دوم، خضر به همسرش گفت: اگر رازی را به تو بگویم آن را مخفی نگاه می‌داری؟ گفت: بله. خضر گفت: اگر پدرم از تو پرسید که رابطه زناشویی بین ما برقرار شده یا نه، بگو: بله. همسر پذیرفت. پدر خضر این مسئله را از همسر او پرسید و او هم پاسخ مثبت داد. پدر از زنان خواست که ببینند آیا دختر بکارت خود را از دست داده است یا نه؟ و هنگامی که زنان در جست و جوی این امر برآمدند، دیدند که دختر هنوز باکره است. پس

۱ – تفسیر عیاشی ، ج۲ ، ص۳۷۶ ، ح۸۵.
۲ – تفسیر عیاشی ، ج۲ ، ص ۳۷۷، ح۸۶.

گفتند: ای پادشاه! پسر را به ازدواج زنی بی تجربه در آورده‌ای. برایش بیوه زنی را به همسری انتخاب کن. پدر خضر، همسر دیگری برایش گرفت و وقتی زن به نزد خضر آمد، خضر از او پرسید که آیا رازدارش هست؟ زن پاسخ داد: بله. وقتی پدر خضر در این مورد از همسرش سئوال کرد، زن به او گفت: پسر تو زن است. آیا زن از زن باردار می شود؟ پدر خضر خشمگین شد و دستور داد که خضر را در اتاقش حبس کنند، در روز سوم حس پدری اش سبب شد که در را باز کند. اما وقتی در را باز کرد، خضر آنجا نبود. خداوند به او قدرتی داده بود که هر چه را بخواهد تصور کند و او پیشاهنگ سپاه ذوالقرنین بود و از آب چشمه‌ای نوشید که هر که از آن بنوشد، تا روز قیامت زنده می‌ماند. امام علیه السلام ادامه داد: دو مرد از شهر پدرش برای تجارت به سفر دریایی رفتند تا به جزیره‌ای رسیدند و خضر را درآن جزیره دیدند که ایستاده و نماز می‌خواند. وقتی نمازش تمام شد آن دو را صدا زد و پرسید که برای چه کاری آمده‌اند و به آن دو گفت: اگر جای مرا به پدرم نگویید، همین امروز شما را به خانه‌هایتان بر می‌گردانم. اما یکی از آن دو قصد داشت که وقتی برگشت، جای خضر را به پدرش بگوید. خضر ابری را احضار کرد و به او گفت: این دو را به خانه هایشان ببر. ابر آنها را در همان روز به خانه‌هایشان برد. یکی از آن دو، راز خضر را مخفی نگاه داشت، اما دیگری به نزد پادشاه رفت و مخفیگاه خضر را به او نشان داد. پدر خضر به او گفت: آیا برای گفته خود شاهدی داری؟ گفت: فلان تاجر و نشانی دوستش را به پادشاه داد. پادشاه فردی را به دنبال آن تاجر فرستاد. وقتی تاجر به نزد پادشاه آمد، مسئله را انکار کرد و گفت که این فرد را نمی‌شناسد. دوستش گفت: ای پادشاه! سپاهی را با من به آن جزیره بفرست و این تاجر را حبس کن تا وقتی که پسرت را به نزد تو بیاورم. پادشاه، سپاهی را با او فرستاد. اما خضر را آن جا نیافتند و پادشاه مرد زندانی را آزاد کرد. سپس آن قوم مرتکب گناه شدند و خداوند آنها را هلاک گردانید و شهرشان را زیر و رو کرد و آن کنیزکی که راز خضر را کتمان کرده بود و آن مردی که جای خضر را به پدرش نگفته بود، هر کدام به گوشه‌ای از شهر گریختند و صبح هنگام یکدیگر را ملاقات کردند و راز خود را برای هم گفتند و گفتند که دلیل نجات یافتن ما همین رازداریمان بوده است. پس به خدای خضر ایمان آوردند و ایمان خود را نیکو گردانیدند و با هم ازدواج کردند و به سرزمین دیگری و دربار پادشاهی دیگر

رفتند و آن زن، کنیز دختر پادشاه آن مملکت شد. روزی که مشغول شانه زدن موهای دختر پادشاه بود، شانه از دستش افتاد و گفت: هیچ نیرو و قدرتی جز قدرت خداوند نیست. دختر پادشاه از او پرسید: این چه ذکری بود؟ پاسخ داد: من خدایی دارم که همه امور به خواست و قدرت او انجام می‌گیرد. دختر پادشاه گفت: آیا به جز پدر من خدایی داری؟ پاسخ داد: بله و او خدای تو و خدای پدر تو نیز هست. دختر پادشاه به نزد پدرش رفت و گفته‌های کنیزش را به او گفت. پادشاه، زن را احضار کرد و جویای ماجرا شد. زن ماجرا را برایش شرح داد. پادشاه از او پرسید: چه کسانی بر دین تو هستند؟ پاسخ داد: همسرم و فرزندم. پادشاه آن دو را فراخواند و به آنها دستور داد که موحد نباشند، اما آنها نپذیرفتند. پس دیگی پر از آب خواست وآب را داغ کرد وآنها را در دیگ انداخت. پس از آن، آنها را در خانه‌ای زندانی کرد و خانه را ویران کرد. جبرئیل به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: این رایحه‌ای که به مشامت می‌رسد، از همان خانه است[1].

۳۴) محمد بن یعقوب از عده‌ای از یارانش، از احمد بن محمد خالد برقی، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که امام جواد علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی مسجد الحرام می‌آمد و فرزندش حسن علیه السلام نیز در حالی که به دست سلمان تکیه نموده بود، همراه آن حضرت بود. حضرت وارد مسجد الحرام شد و نشست و مردی خوشرو و خوش لباس آمد و به امیرالمؤمنین سلام کرد. حضرت سلام او را جواب داد. آن مرد نشست و گفت: ای امیرالمؤمنین! سه مسئله از شما می‌پرسم که اگر جواب آنها را به من گفتی، معلوم می‌شود که آن مردم در مورد تو عملی را مرتکب شدند که به زیان خودشان است و در دنیا و آخرتشان ایمن نیستند و اگر جواب آن را نگفتی، معلوم می‌شود که تو با آنان مساوی هستی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هرچه خواستی بپرس. او گفت: به من بگو که هنگامی که انسان به خواب می‌رود، روحش کجا می‌رود؟ و چگونه انسان فراموش می‌کند و به یاد می‌آورد؟ و چگونه فرزند انسان به عموها و دایی‌هایش شبیه می‌شود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به حسن رو نمود و فرمود: ای ابا محمد! جواب او را بگو. پس حسن علیه السلام جواب آن مرد را گفت. آن مرد

۱ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶.

گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و همواره به این مطلب گواهی می‌دهم و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست و همواره به این مطلب گواهی می‌دهم و به امیرالمؤمنین اشاره کرد و گفت: گواهی می‌دهم که تو وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قائم به حجت او هستی و همواره به این مطلب گواهی می‌دهم. و به حسن علیه السلام اشاره نمود و گفت: و گواهی می‌دهم که تو وصی او و قائم به حجت او هستی. و گواهی می‌دهم که حسین بن علی علیه السلام بعد از برادرش، وصی و قائم به حجت اوست و گواهی می‌دهم که علی بن حسین علیه السلام به دستور او بعد از او قائم به امر اوست و گواهی می‌دهم که محمد بن علی علیه السلام قائم به امر علی بن حسین است و گواهی می‌دهم که جعفر بن محمد علیه السلام قائم به امر محمد بن علی است و گواهی می‌دهم که موسی علیه السلام قائم به امر جعفر بن محمد است و گواهی می‌دهم که محمد بن علی علیه السلام قائم به امر علی بن موسی است و گواهی می‌دهم که علی بن محمد علیه السلام قائم به امر محمد بن علی است و گواهی می‌دهم که حسن بن علی علیه السلام قائم به امر علی بن محمد است و گواهی می‌دهم به مردی از فرزندان حسن؛ گواهی می‌دهم که کنیه و نامش برده نمی‌شود تا این که ظهور نماید و زمین را از عدل و داد پر نماید همچنان که از ظلم و ستم پر گشته است و سلام و رحمت و برکت‌های خداوند بر تو یاد ای امیرالمؤمنین! سپس برخاست و رفت. امیرالمؤمنین فرمود: ای ابا محمد! دنبالش برو و ببین که کجا می‌رود؟ حسن بن علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود: به محض این که پای خود را از مسجد بیرون نهاد، من ندانستم که او در کجای زمین خداوند رفت. پس نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و ایشان را مطلع ساخت و حضرت فرمود: ای ابا محمد! آیا او را می‌شناسی؟ گفتم: خداوند و رسولش و امیرالمؤمنین بهتر می‌دانند. فرمود: او حضرت خضر علیه السلام بود[1].

۳۵) و همو از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن اسحاق احمری، از عبدالله بن حماد، از سیف تمار روایت کرده است که گفت: ما گروهی از شیعیان در حجر همراه امام صادق علیه السلام بودیم که آن

۱- کافی، ج۱، ص۴۴۱، ح۱.

حضرت فرمود: جاسوسی بر ما گمارده شده است. ما به سمت راست و چپ نگاه کردیم، ولی کسی را ندیدیم. پس گفتیم: کسی جاسوسی ما را نمی‌کند. آن حضرت سه مرتبه فرمود: به خدای کعبه سوگند و به خدای بینه سوگند که اگر من میان موسی و خضر بودم به آن دو خبر می‌دادم که از آنها داناتر هستم و آنان را نسبت به آن چه در نزدشان نیست، آگاه می‌کردم. زیرا به موسی و خضر، علم آن چه که بود، داده شده بود و علم آن چه که خواهد شد، و تا روز قیامت روی خواهد داد، به آنان داده نشده بود. و ما آن علم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده‌ایم[1].

۳۶) ابن بابویه از علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش محمد بن خالد حدیثی را که سندش را به امام صادق علیه السلام رسانده نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: چهار تن بر تمام زمین حکمرانی کردند. که دو تن آنها اهل ایمان و دو تن دیگر کافر بودند. اما آن دو تنی که اهل ایمان بودند، سلیمان بن داود و ذو القرنین هستند و آن دو تنی که کافر بودند، نمرود و بخت نصر هستند. نام ذ القرنین عبدالله بن ضحاک بن سعد بود[2].

بود[2].

۳۷) محمد بن عباس از حسن بن علی بن عاصم، از هیثم بن عبدالله روایت نموده که او گفت: مولایم امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش، از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل علیه السلام از جانب پروردگارش نزد من آمد و خبر داد که پروردگارم به تو سلام می رساند و می‌فرماید: «ای محمد! مؤمنانی را که کارهای صالح انجام می‌دهند و به تو و خاندان تو ایمان می‌آورند، آن مؤمنان را به بهشت بشارت ده که آنان در نزد من پاداش نیک دارند و وارد بهشت می‌گردند.» و پاداش نیک همان ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و ورود به بهشت و جاوید بودن در جوار اهل بیت علیهم السلام است[3].

۱- کافی،ج۱، ص۲۰۳، ح۱.
۲- خصال، ص۲۵۵ ، ح۱۳۰.
۳ - تأویل الآیات، ج۱، ص۲۹۷، ح۹.

بابی در باره یأجوج و مأجوج

۱) شیخ در امالی از ابن صلت، از ابن عقده، از ابوالحسن قاسم بن جعفر بن احمد بن عمران معروف به ابن شامی از طریق قرائت، از عباد بن احمد عرزمی، از عمویش، از پدرش، از جابر، از شعبی، از ابی رافع، از حذیفه بن یمان نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره قوم یأجوج و مأجوج فرمود: آنان قومی بودند که همواره با کلنگ‌هایشان سد را می‌کوبیدند و چون شب می‌شد، می‌گفتند: فردا این کار را تمام خواهیم کرد. فردای آن روز که فرا می‌رسید، می‌دیدند که سد نسبت به دیروز محکمتر است. تا این که یکی از آنان ایمان آورد و آن هنگامی بود که خداوند اراده نمود که فرمان خود را تحقق بخشد. در این هنگام آن فرد مؤمن گفت: به خواست خداوند، فردا سد را خواهیم گشود. چون فردای آن روز، صبح هنگام به سراغ سد رفتند، خداوند آن سد را گشود. سوگند به آن کس که جانم در کف اوست، این مرد بر کرانه دشت کوفه خواهد گذشت در حالی که آن قوم، آن قدر آب از آن کشیده اند تا آن را خشک کرده اند. آن گاه آن مرد مؤمن گوید: به خدا سوگند که من این دشت را یک بار دیده‌ام. و اکنون آب در پهنه این دشت روان است.

عرض شد: ای رسول خدا! این چه زمانی روی خواهد داد؟ فرمود: زمانی که از دنیا جز چیزی اندک همچون ته مانده آب در ظرف باقی نمانده باشد[۱].

۲) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از عباس بن علاء، از مجاهد، از ابن عباس نقل می‌کند که از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره آفرینش سئوال شد. حضرت فرمود: خداوند دو هزار و دویست مخلوق در خشکی و دو هزار و دویست مخلوق در دریا آفریده است و فرزندان آدم را هفتاد گونه آفریده است و مردم همه از نسل آدم هستند به استثنای یأجوج و مأجوج[۲].

---

۱ - امالی، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲ - کافی، ج ۸، ص ۲۲، ح ۲۷۴.

۳) یکی از عالمان شیعه در کتابی بنام «منهج التحقیق الی سواء الطریق» از سلمان فارسی روایت نموده که او گفت: آن زمان که عمر بن خطاب از مردم بیعت گرفت، ما در منزل امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار ایشان بودیم. عمار گوید: غیر از من، حسن و حسین علیهما السلام و محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود کندی هم حضور داشتند. امام حسن علیه السلام به پدرش فرمود: ای امیرالمؤمنین! سلیمان از پروردگارش چنان دارایی را طلب نمود که بعد از خودش برای هیچ کس سزاوار نباشد. آیا شما هم از آن چه سلیمان بن داود، دارا بود، بهره‌ای دارید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قسم به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، سلیمان بن داود از خداوند دارایی و فرمانروایی طلب نمود و خداوند هم به او عطا کرد. اما پدر تو چیزی را دارد که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کسی پیش از پدرت آن را نداشته است و بعد از او هم کسی آن را کسب نخواهد کرد. امام حسن علیه السلام فرمود: می‌خواهیم اندکی از کرامتی که خداوند به تو بخشیده و تو را به واسطه آن برتری داده است را به ما نشان دهی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به اذن خداوند چنین خواهم کرد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست، وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد و دعاهایی خواند که کسی نفهمید، سپس به سمت مغرب اشاره نمود و اندکی نپایید که ابری آمد و بر روی خانه قرار گرفت. ناگهان دیدیم که در کنار آن ابر، ابر دیگری نیز پدیدار شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابر! به اذن خداوند فرود آی. پس آن ابر شهادت گویان فرود آمد: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خداوند و جانشین اوست. هر کس در مورد تو تردید کند، راه نجات را گم کرده است.

سلمان گوید: آن ابر همچون فرشی بر روی زمین گسترده شد. امیرالمؤمنین علیه السلام به ما فرمود: بر روی این ابر بنشینید. ما هم بر روی آن نشستیم. و هر کدام در جای خود قرار گرفتیم. پس حضرت به ابر دیگری اشاره نمود و آن ابر هم همچون ابر نخستین شهادت گویان فرود آمد. و امیرالمؤمنین علیه السلام بر روی آن ابر نشست و سخنی گفت. و به آن دو ابر اشاره نمود که به سمت مغرب حرکت کنند. ناگهان باد از زیر دو ابر وزیدن گرفت و آن دو ابر را بالا برد. من رو به

امیرالمؤمنین علیه السلام کردم و دیدم که ایشان بر روی کرسی نشسته بودند و نور از چهره ایشان ساطع بود و چهره ایشان از ماه درخشان تر بود.

امام حسن علیه السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین! سلیمان بن داود به واسطه انگشتری که داشت، مورد اطاعت بود. حال برایمان بفرما که امیرالمؤمنین علیه السلام به چه واسطه‌ای مورد اطاعت است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من چشم خداوند در زمینش و زبان او در میان خلقش و نور خاموش نشدنی او و دری هستم که تنها از آن در می‌توان به سوی خداوند راه یافت. من حجت او بر بندگانش هستم. سپس فرمود: آیا می‌خواهید که خاتم سلیمان را به شما بنمایانم؟ گفتیم: بله. پس حضرت دست در جیب خود برد و انگشتری طلایی بیرون آورد که یاقوت سرخ در آن بود. و بر آن نوشته شده بود: محمد و علی. سلمان گفت: ما از این امر به شگفت آمدیم. حضرت فرمود: از چه چیز تعجب می کنید و از کسی چون من، چه چیزی عجیب است؟ من امروز چیزی را به شما نشان می دهم که هرگز ندیده‌اید.

امام حسن علیه السلام فرمود: می‌خواهم یأجوج و مأجوج و سدی را که میان ما و آنان هست، به ما نشان دهی. پس باد در زیر ابر وزیدن گرفت و ما صدایی همچون صدای رعد و برق شنیدیم. و ابر بالا رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام جلوتر از ما بود و ما سوار بر ابر در حرکت بودیم تا این که به کوه بلند و سر به فلک کشیده ای رسیدیم. ناگهان درخت خشکی را دیدیم که برگ‌هایش فرو ریخته بود و شاخه هایش خشکیده بود. امام حسن علیه السلام فرمود: چرا این درخت خشکیده است؟ حضرت فرمود: از خود درخت بپرس تا جوابت را بگوید. امام حسن علیه السلام پرسید: ای درخت، از چه جهت است که تو را خشکیده می‌بینیم؟ پاسخی از درخت شنیده نشد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای درخت باید جواب او را بگویی. راوی گوید: به خدا قسم که شنیدم درخت در پاسخ گفت: لبیک . لبیک یا وصی و جانشین رسول خدا! سپس درخت در پاسخ به امام حسن علیه السلام گفت: ای ابا محمدا! پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر شب هنگام سحر نزد من می‌آمد و دو رکعت نماز می خواند و تسبیح بسیار می گفت. چون از دعایش فارغ می شد، ابری سفید که بوی مشک از آن به مشام می رسید، به نزدش می‌آمد و روی آن ابر کرسی قرار داشت که حضرتش بر آن می‌نشست و ابر

حضرت را با خود می‌برد و من هم در همنشینی حضرت زنده و سر سبز بودم. اما چهل روز است که همنشینی حضرت از من سلب شده است و این علت و سبب حالتی است که من بدان دچار شده‌ام. پس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و در کنار آن درخت دو رکعت نماز گزارد و دستی بر آن درخت کشید. پس آن درخت سبز گشته و به حالت اولین خود بازگشت. آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام به ابر دستور حرکت داد. ناگهان به فرشته ای برخوردیم که یک دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق زمین بود. چون آن فرشته به امیرالمؤمنین علیه السلام نظر افکند، گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و او شریکی ندارد. و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و خداوند او را با هدایت و دین حق فرستاده است تا وی آن دین را بر تمام ادیان غالب سازد؛ هرچند که مشرکان از این امر ناخرسند باشند و گواهی می‌دهم که تو وصی و جانشین بر حق و راستین او هستی. گفتم: ای امیرالمؤمنین! این کسی که یک دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق است، چه کسی است؟ فرمود: این فرشته‌ای است که خداوند او را بر تاریکی شب و روشنایی نور گمارده است و تا روز قیامت به همین امر مأمور است. خداوند تعالی امر دنیا را به من واگذارده است و کردارهای بندگان هر روز به من عرضه می‌شوند و بعد به سوی خداوند بالا برده می شوند.

آن گاه به حرکت خود ادامه دادیم تا این که به سد یأجوج و مأجوج رسیدیم. حضرت به باد فرمان داد: ما را در جایی در پس این کوه فرود بیاور و با دست خود به کوه سر به فلک کشیده‌ای اشاره نمود که آن کوه خضر بود. وقتی به کوه نگاه کردیم، دیدیم که ارتفاع کوه به اندازه دید چشم است و آن کوهی بود که همچون پاره ای شب سیاه و تار بود و از اطرافش دود بر می خاست. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! من صاحب این امر هستم و آن بردگان تحت فرمان من هستند. سلمان گوید: سه گونه خلق دیدم. یک گونه آنها قامت هر کدامشان صد و بیست ذراع بود و گونه دوم هم، قامت هر کدام از آنان شصت ذراع بود و گونه سوم هم چنان بود که هر کدامشان یک گوشش را در زیر خود پهن می کرد و گوش دیگری را دور خود می پیچید.

آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام به باد دستور داد تا ما را به کوه قاف[1] برساند. وقتی به آنجا رسیدیم، دیدیم که آن کوه از زمرد سبز رنگ است. و فرشته‌ای به شکل عقاب بر روی آن کوه است. آن فرشته به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهی نمود و گفت: سلام بر تو ای وصی و جانشین پروردگار جهانیان، آیا جواب سلام را می‌فرمایید؟ حضرت جواب سلام او را داد. و فرمود: می‌خواهی سخن بگویی یا این که ما به سئوالات تو پاسخ دهیم؟ آن فرشته گفت: بلکه شما بفرمایید ای امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: آیا می خواهی به تو اذن دهم که با خضر علیه السلام دیدار کنی؟ آن فرشته گفت: آری. حضرت فرمود: به تو اجازه دادم. سپس آن فرشته بسم‌الله گفت و با شتاب رفت. و ما اندکی بر روی کوه قدم زدیم که ناگهان آن فرشته از دیدار خضر علیه السلام به جایگاه خود بازگشت. سلمان گفت: ای امیرالمؤمنین! می بینم که آن فرشته با خضر دیدار نکرد، مگر زمانی که از شما اجازه گرفت؟ حضرت فرمود: قسم به خدایی که آسمان را بدون ستون افراشت، اگر یکی از آنها بخواهد به اندازه یک نفس کشیدن از جای خود تکان بخورد، از جای خود حرکت نمی کنند، مگر این که من به آنان اجازه دهم و بعد از من حسن و بعد از او حسین و نه تن از ذریه حسین صلوات الله علیهم اجمعین نیز به همین مقام می‌رسند که نهمین از فرزندان حسین، قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف است. گفتیم: نام فرشته ای که بر کوه قاف گمارده شده است، چیست؟ فرمود: نام او ترجائیل است.

گفتیم: ای امیرالمؤمنین! شما چگونه هر شب به این جا می‌آیید و باز می-گردید؟ فرمود: همان طور که شما را به این جا آوردم. آن گاه فرمود: قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان‌ها را آفرید، من ملکوت آسمان‌ها و زمین را در اختیار دارم که اگر شما یکی از آن را یاد بگیرید، قلبتان تاب آن را نخواهد داشت. اسم اعظم خداوند، هفتاد و سه حرف است و آصف بن برخیا یک حرف آن را می دانست که آن یک حرف بر زبان جاری کرد و خداوند فاصله میان او و تخت بلقیس را در زمین فرو برد و چون او تخت را گرفت، زمین در فاصله ای کمتر از یک چشم بهم زدن به حالت اولین خود بازگشت. به خدا قسم که نزد ما هفتاد و دو

۱- گفته شده که آن کوهی است که دور زمین را فراگرفته است. « معجم البلدان، ج۴ ،ص۲۹۸».

حرف از اسم اعظم خداوند است و یک حرف دیگر آن تنها در نزد خداوند است که خداوند آن را در علم غیب خود منحصر کرده است و هیچ اراده و نیرویی جز به واسطه خداوند بزرگ نیست. گروهی به معرفت ما نائل شدند و گروهی دیگر به انکار ما روی آوردند. سپس برخاست و ما هم برخاستیم. ناگهان جوانی را دیدیم که در کوه، میان دو قبر به نماز ایستاده است. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! این جوان کیست؟ فرمود: او صالح پیامبر است و این دو قبر مربوط به پدر و مادرش است. و او میان آن دو قبر به عبادت می‌پردازد. چون نگاه صالح پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد، اختیار از کف داد و به گریه افتاد و با دست خود به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرد و باز نماز خود را ادامه داد. امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار او ایستاد تا این که او از نمازش فارغ شد. از او پرسیدیم: برای چه گریستی؟ گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام هر صبح به من سر می‌زد و می‌نشست و من با نگاه کردن به او، عبادتم را طول می‌دادم. اما ده روز است که آمدن او به این جا قطع و این مسئله مرا نگران ساخته است. و ما از این امر به شگفت آمدیم.

آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهید که سلیمان بن داود را به شما نشان دهم؟ گفتیم: آری. او برخاست و ما نیز همراه او برخاستیم. حضرت ما را به درون باغی برد که هرگز زیباتر از آن را ندیده بودیم. و در آن باغ از هر نوع میوه و انگور یافت می‌شد و نهرهایش روان بود. و پرندگان بر روی شاخسار آواز می خواندند. وقتی پرندگان حضرت را دیدند، در اطراف ایشان به پرواز در آمدند. تا این که ما به وسط آن باغ رسیدیم. امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر را از جیب خود بیرون نموده و آن را در انگشت سلیمان قرار داد و سلیمان علیه السلام ایستاد و گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین! تو وصی و جانشین رسول پروردگار صلی الله علیه و آله و سلم هستی. به خدا قسم که تو صدیق اکبر و فاروق اعظم هستی. هرکس به تو تمسک جست، رستگار شد و هرکس از تو بازماند، زیان نمود. من به واسطه شما آن ملک و فرمانروایی را از خداوند طلبیدم و آن فرمانروایی به من عطا شد.

سلمان گوید: به محض این که ما سخن سلیمان بن داود را شنیدیم، من طاقت از کف دادم و خود را به پای امیرالمؤمنین علیه السلام انداختم و پای حضرت را بوسیدم و خداوند را بر این بخشش بزرگ سپاس گفتم که ما را به ولایت اهل بیت

صلوات الله علیهم اجمعین، همانها که خداوند آلودگی را از آنان زدوده و آنان را پاک گردانیده، رهنمون ساخت و یارانم نیز همچون من عرض ادب کرده و خداوند را سپاس گفتند. سپس از حضرت پرسیدیم که در پشت کوه قاف چیست؟ فرمود: در پشت کوه قاف چیزی است که علم شما به آن نمی‌رسد. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! شما خود از آن چه که در پشت کوه قاف است، آگاهید؟ فرمود: آگاهی من نسبت به پشت کوه قاف همچون آگاهی من در مورد این دنیا و آن چه در آن هست، می‌باشد. و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، من پاسدار و گواه بر آن هستم و بعد از من نیز جانشینان از نسل من، همین مرتبه را دارند. سپس حضرت فرمود: من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاهتر هستم. ما همان اسمی هستیم که در گنجینه پنهان خداوند است و ما همان اسماء الله هستیم که هرگاه خداوند را با آن نام‌ها بخوانند، اجابت کند. ما همان نام‌هایی هستیم که بر عرش و کرسی و بهشت و دوزخ نوشته شده است و فرشتگان، تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر را از ما فراگرفتند و ما همان کلماتی هستیم که آدم از پروردگارش دریافت کرد و به وسیله آن کلمات، به سوی خداوند توبه و بازگشت نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهید چیز عجیبی را برایتان بنمایانم؟ گفتیم: آری. فرمود: چشمانتان را ببندید. ما چشمانمان را بستیم. سپس فرمود: چشمانتان را بگشایید و چشمهایمان را بازکردیم. ناگهان خود را در شهری یافتیم که تا آن لحظه شهری بزرگتر از آن ندیده بودیم. بازارهایش رونق داشت و مردمانی را در آن جا دیدیم که هرگز درشت اندام‌تر از آنها ندیده بودیم. قامت آنها به اندازه طول یک نخل می‌رسید. گفتیم: ای امیرالمؤمنین! اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: بازماندگان قوم عاد هستند. آنان کافرانی هستند که به خداوند ایمان نمی‌آورند. خواستم آنان را به شما نشان دهم و این شهر و ساکنان این شهر را در حالی هلاک خواهم نمود که بی خبر باشند. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! بی دلیل آنها را هلاک می‌کنی؟ فرمود: نه، بلکه بر آنان دلیلی دارم. سپس حضرت به آنان نزدیک شد و چون آنان حضرت را دیدند، قصد کشتن او را کردند؛ و این در حالی بود که ما هم آنان را می‌دیدیم و آنان هم ما را می دیدند. سپس حضرت از آنان دور شد و به نزد ما آمد. آن گاه دستی بر سینه ما کشید و صاعقه ای آنان را فراگرفت. سلمان گوید: ما گمان کردیم که زمین واژگون شد و آسمان فرو ریخت و از دهانش

صاعقه بیرون آمد. و در آن زمان هیچ کسی از آنان باقی نماند. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! خداوند با آنان چه کرد؟ فرمود: آنان هلاک گشتند و همگی به درون آتش رفتند. گفتیم: این معجزه‌ای است که نه مانند آن را دیده‌ایم و نه مانند آن را شنیده‌ایم. حضرت فرمود: آیا می‌خواهید که چیز عجیب تر از آن را به شما نشان دهم؟ گفتیم: ما هیچ کدام بیش از این تاب دیدن معجزه ای دیگر را نداریم. پس نفرین خداوند و نفرین همه نفرین کنندگان و نفرین همه مردمان و فرشتگان - تا روز قیامت - بر کسی باد که ولایت تو را نپذیرفته و به فضل و برتری تو و به منزلت تو در نزد خداوند ایمان ندارد.

آن گاه از حضرت درخواست نمودیم که ما را به موطن مان برساند. حضرت فرمود: ان شاء الله چنین خواهم کرد. حضرت به آن دو ابر اشاره نمود و ابرها به ما نزدیک شدند. پس حضرت فرمود: در جایگاه‌های خود قرار بگیرید. ما هم بر روی آن ابر نشستیم و خود روی ابر دیگری نشست و به ابر دستور داد تا ما را به سمت فضا ببرد. تا جایی که ما زمین را به اندازه یک درهم می‌دیدیم. سپس در مدتی کمتر از یک چشم بهم زدن، ما را در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آورد. ما ظهر هنگام و موقعی که مؤذن اذان می گفت، به مدینه رسیدیم، در حالی که درست هنگامی که آفتاب بالا آمده بود، از آن جا رفته بودیم. من گفتم: خداوندا، چه شگفت است؟ ما در کوه قاف بودیم که پنج سال از ما فاصله دارد. در حالی که در فاصله پنج ساعت از روز بازگشتیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر می‌خواستم تمام دنیا و نیز هفت آسمان را شکافته و در مدتی کمتر از یک چشم بهم زدن برگردم، چنین می کردم و این توانایی که دارم، به واسطه اسم اعظم خداوند است. گفتیم: ای امیرالمؤمنین! به خدا قسم که تو بعد از برادرت و عمو زاده‌ات، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نشانه بزرگ الهی و معجزه آشکاری هستی.

۴) از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودیم که من به ایشان عرض کردم: می خواهم اندکی از معجزات شما را مشاهده کنم. حضرت فرمود: ان شاء الله معجزه‌ای نشان خواهم داد. آن گاه حضرت برخاست و به درون منزل خود رفت و در حالی بیرون آمد که بر اسبی سیاه رنگ سوار بود و قبای سفید بر تن و کلاهی سفید بر سر داشت. سپس ندا داد: ای قنبر! آن اسب را برایم بیرون بیاور. قنبر اسبی سیاه و خالدار را بیرون آورد.

پس حضرت به من فرمود: ای ابا عبدالله! سوار شو. سلمان گوید: من نیز سوار شدم. ناگهان دیدم که آن اسب در دو طرف خود، دو بال دارد. حضرت آن اسب را صدا نمود و اسب در هوا به پرواز در آمد و به خدا سوگند که من صدای بال زدن فرشتگان و تسبیح گویی آنان در زیر عرش را می شنیدم. آن گاه به ساحل دریا رسیدیم و آن دریایی پهناور و مواج بود. حضرت نگاه تندی به آن کرد و آن دریا از هیجان خود باز ایستاد و ساکت شد. به ایشان عرض کردم: ای مولای من، دریا از نگاهتان آرام شد؟ فرمود: ترسید که در باره آن دستوری صادر کنم. آن گاه دست مرا گرفته و روی آب قدم نهاد و اسب ها نیز به دنبال ما می آمدند. به خدا قسم که نه پاهای ما خیس شد نه سم‌های اسبان. سلمان گوید: ما از آن دریا عبور کردیم و به جزیره ای رسیدیم که درختان انبوه و میوه‌های بسیار و رودخانه‌های زیادی داشت. ناگهان به درخت بزرگی برخوردیم که نه تنه‌ای داشت و نه شکوفه‌ای. حضرت با عصایی که در دست داشت، ضربه‌ای به آن زد. آن درخت شکافته شد و ناقه‌ای به طول هشتاد ذراع که عرض آن چهل ذراع و دم آن کوتاه بود، از آن بیرون آمد. حضرت به من فرمود: نزد ناقه برو و از شیر آن بنوش تا سیراب گردی. من نیز به طرف ناقه رفته و از شیر آن نوشیدم تا این که سیراب شدم. شیر آن ناقه از عسل شیرین‌تر و از کره نرمتر بود. حضرت به من فرمود: ای سلمان! آیا این خوب است؟ گفتم: ای مولای من، چه چیز خوبتر از این می‌تواند باشد؟ فرمود: آیا می‌خواهی چیزی خوب تر از آن نشانت دهم؟ گفتم: آری یا امیرالمؤمنین. فرمود: ای حسناء! بیرون آی. پس ناقه‌ای بیرون شد که طول آن صد و بیست ذراع و عرض آن شصت ذراع و سر آن از یاقوت سرخ و سینه آن از عنبر خاکستری رنگ و پاهای آن از زبرجد سبز و زمام آن از یاقوت سبز و پهلوی راستش از طلا و پهلوی چپ آن از نقره و عرض آن از مروارید نرم و مرطوب بود. حضرت به من فرمود: ای سلمان! از شیر آن بنوش. سلمان گوید: من پستان آن ناقه را به دهان گرفتم. ناگهان متوجه شدم که از آن عسل خالص و ناب بیرون می‌آید. پرسیدم: ای سرورم! این ناقه از چه کسی است؟ فرمود: ای سلمان! این ناقه برای تو و دیگر مؤمنان از پیروان من است. سپس فرمود: ای ناقه! به سوی درخت بازگرد. آن ناقه هم فورا بازگشت. سپس حضرت مرا به آن جزیره، کنار درختی برد که پای آن درخت سفره‌ای بزرگ از غذا بود که بوی مشک از آن به مشام می‌رسید. سلمان

گوید: ناگهان پرنده بزرگی به شکل عقاب برجست و به حضرت سلام کرد و باز به جای خود بازگشت. پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! این سفره چیست؟ فرمود: این سفره در این جا برای شیعیان ما گسترده شده است. گفتم: این پرنده چیست؟ فرمود: فرشته‌ای است که تا روز قیامت بر آن گمارده شده است. پرسیدم: ای سرور من! او در این جا تنهاست؟ فرمود: خضر روزی یک بار از کنار او گذر می‌کند. سپس حضرت دست مرا گرفته و به سوی دریای دیگری برد. ناگهان به جزیره بزرگی رسیدیم که قصری در آن بود که یک خشت از طلا و خشتی دیگر از نقره و کنگره‌اش از عقیق زرد بود و در هر رکن آن هفتاد صف از فرشتگان بودند. آن فرشتگان به حضرت سلام کردند و حضرت به آنان اجازه داد که به جایگاه خود بازگردند. سلمان گوید: آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام وارد آن قصر شد و در آن قصر از درختان و میوه‌ها و نهرها و پرندگان و نیز انواع گیاهان وجود داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام شروع به قدم زدن کرد تا این که به آن سوی کاخ رسید و بر کنار برکه‌ای که در باغ بود، ایستاد. بعد از آن، به پشت بام آن قصر رفت. در آن جا تختی از طلای سرخ بود که حضرت بر روی آن نشست. ما بر قصر مشرف بودیم. ناگهان دریای سیاهی را دیدیم که موج‌هایش چون کوه‌های افراشته بودند. حضرت نگاه تندی به آن نمود و دریا همچون کسی که جرمی مرتکب شده باشد، با نگاه حضرت از جوشش افتاد. گفتم: زمانی که به دریا نگاه کردید، دریا از جوشش افتاد. فرمود: دریا ترسید که در مورد آن، امری صادر کنم. ای سلمان! می‌دانی که این کدام دریاست؟ گفتم: نه. مولای من، فرمود: این همان دریایی است که فرعون و سران او در آن غرق شدند. آن شهر به وسیله بال جبرئیل به هوا برده شد و بعد هم در هوا پرتاب شد و بعد هم در ته این دریا سقوط کرد که تا روز قیامت در آن جا خواهد بود.

از ایشان پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! آیا ما به اندازه دو فرسخ راه پیموده‌ایم؟ فرمود: بلکه به اندازه پنجاه هزار فرسخ راه پیموده‌ای و هزار مرتبه دور دنیا را گشته‌ای. گفتم: مولایم، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: ای سلمان! اگر ذوالقرنین شرق و غرب عالم را زیر گام نهاده باشد و به سد یأجوج و مأجوج رسیده باشد، آیا این کار برای من که امیر مؤمنان و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، ناممکن است؟ ای سلمان! آیا این آیه را نخوانده ای:

«عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً»[1] [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد، نمی‌سازد، جز پیامبری که از او خشنود باشد که در این صورت برای او از پیش رو و از پشت سرش نگهبانانی برخواهد گماشت] گفتم: چرا، یا امیرالمؤمنین. فرمود: ای سلمان! منم آن رسولی که خداوند او را بر غیب خود آگاه ساخت، و من عالم ربانی هستم و من همان کسی هستم که خداوند سختی‌ها را برایم آسان نموده و دور را برایم درنوردیده است. سلمان گوید: در این هنگام صدایی شنیدم که در آسمان فریاد می‌کرد و من صدا را می‌شنیدم، اما صاحب آن را نمی‌دیدم. آن صدا می گفت: راست گفتی، راست گفتی. تو راستگویی و به راستگویی شناخته شده ای. درود خداوند بر تو باد.

آن گاه حضرت ایستاد و بر اسب خود سوار شد و من نیز بر اسب خود سوار شدم. آن حضرت آن دو اسب را ندا داد و اسب‌ها به پرواز در آمدند که ناگهان خود را بر دروازه کوفه یافتیم. این همه ماجرا در مدتی روی داد که از شب سه ساعت سپری شده بود. سپس حضرت فرمود: ای سلمان! وای بر کسی که ما را آن گونه که شایسته است، نشناخته و ولایت ما را نپذیرد. ای سلمان! کدام یک برتر است؟ محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا سلیمان بن داود؟ گفتم: البته که محمد صلی الله علیه و آله و سلم برتر است. ـ فرمود: ـ ای سلمان! آصف بن برخیا که یک علم از کتاب را دارا بود، توانست در یک چشم بهم زدن تخت بلقیس را به نزد سلیمان بیاورد. پس چگونه نتوانم چنین کاری کنم در حالی من علم یکصد و بیست و چهار هزار کتاب را دارم که خداوند از آن، بر شیث بن آدم پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابراهیم خلیل، بیست صحیفه نازل کرد و تورات و انجیل و زبور و قرآن که خداوند نازل نمود، جزو همان یکصد و بیست و چهار هزار کتاب است. گفتم: راست می گویی ای امیرالمؤمنین، امام چنین است. فرمود: ای سلمان! کسی که در امور ما و علوم ما شک داشته باشد، همچون کسی است که در معرفت و حقوق ما تردید داشته باشد؛ در حالی که خداوند در چندین جای کتابش ولایت ما

[1] - جن /۲۶-۲۷

را واجب نموده و در کتاب خود آن چه را که دانستنش واجب است، نیز بیان کرده است که این مطلب واضح و آشکار است.

بابی در باره کراماتی که به امامان خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین عطا شده است؛ مانند سیر در بلاد و شباهت با ذو القرنین و خضر و رفیق سلیمان و کرامات افزون‌تری که به آنان عطا شده است.

۱) محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از ابوخالد، از حمران روایت نموده که او گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: منزلت عالمان شما خاندان چیست؟ فرمود: مانند ذو القرنین و رفیق سلیمان و رفیق موسی علیه السلام است[1].

۲) و همو از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره، از حمران، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی علیه السلام کسی بود که فرشته با او سخن می‌گفت. پرسیدم: پس او پیامبر بود؟ حضرت در جواب من به نشانه نفی دست خود را تکان داد و فرمود: او مانند رفیق سلیمان و یا مانند رفیق موسی و یا مانند ذوالقرنین بود. آیا نشنیده‌اید که او خود فرمود: در میان شما فردی همچون او (ذوالقرنین) است؟[2]

۳) و همو از محمد بن حسین، از صفوان، از حارث نقل می کند که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مگر نه این که شما به من فرمودید که علی علیه السلام محدَّث بود؟ فرمود: آری. پرسیدم: پس چه کسی با او سخن می‌گفت؟ فرمود: فرشته‌ای با او سخن می‌گفت. پرسیدم: پس بگویم که او یا نبی بوده و یا رسول؟ فرمود: نه، بلکه مثل او، مثل یار سلیمان و مثل یار موسی و مثل ذوالقرنین است. آیا نشنیده‌اید که از علی علیه السلام در باره ذوالقرنین سئوال شد که آیا او نبی بوده است؟ علی علیه السلام فرمود: نه، بلکه بنده‌ای بود که خداوند را دوست می‌داشت و خداوند نیز او را دوست می‌داشت. او برای خداوند خیرخواهی نمود و

---

۱ - بصائر الدرجات، ص۳۴۰ ، باب ۲۰، ح۱.

۱- بصائر الدرجات، ص۳۴۰ ، باب ۲۰، ح۲.

خداوند نیز خیر او را خواست. و این کسی که در میان شماست (حضرت علی علیه السلام) همانند اوست[1].

۴) و همو از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از داود بن فرقد روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: همانا مردی از ما خاندان، نماز عشاء را در مدینه به جای آورد و به نزد قوم موسی رفت تا در مورد اختلافی که میانشان رخ داده بود، داوری کند و در همان شب بازگشته و نماز صبح را در مدینه به جای آورد[2].

۵) و همو از محمد بن حسین از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عمر بن ابان کلبی، از ابان بن تغلب روایت کرده است که او گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که عالمی از اهل یمن نزد آن حضرت آمد. امام صادق علیه السلام فرمود: ای مردی یمانی! آیا در میان شما افراد عالم نیز هستند؟ گفت: آری. حضرت پرسید: دانش عالمان شما تا چه اندازه است؟ گفت: عالمی از ما مسافت دو ماهه را در یک شب طی می کند و با پرنده فالگیری می کند و در یافتن و شناختن رد پا تخصص دارد. حضرت به او فرمود: پس بنابراین عالم مدینه از عالم شما اعلم است. او پرسید: علم عالم مدینه چه مقدار است؟ فرمود: او در یک صبحگاه مسافت یکساله را طی می کند. مانند خورشید که هرگاه مأمور گردد (که البته اکنون مأمور به چنین کاری نیست) ولی هرگاه مأمور گردد، دوازده خورشید و دوازده ماه و دوازده مشرق و دوازده مغرب و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده دنیا را طی می کند. راوی گوید: در این هنگام آن مرد یمانی ندانست که چه بگوید[3].

۶) و همو از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن وارد شد. حضرت به او فرمود: ای برادر یمنی! آیا در میان شما افراد عالم نیز هستند؟ گفت: بله. فرمود: علم عالم شما به چه مقدار است؟ گفت: در یک شب، مسافت دو ماهه را طی می‌کند و با پرنده فال زنی می کند و در شناخت رد پا تخصص و مهارت دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: عالم مدینه از

۲- بصائر الدرجات، ص۳۴۱ ، باب ۲۰، ح۷.
۳- بصائر الدرجات، ۳۶۹، باب ۱۲، ح۱.
۱- بصائر الدرجات، ص۳۷۲، باب ۱۲ ، ح۱۴.

عالم شما داناتر است. او گفت: علم عالم مدینه تا چه اندازه است؟ فرمود: مسافتی را که خورشید در یک سال می پیماید، او در یک ساعت از روز طی می‌کند. تا جایی که هزار جهان مانند جهان شما را طی می‌کند و آنها نمی‌دانند که خداوند آدمی و ابلیسی آفریده است. او پرسید: آیا آنان شما را می‌شناسند؟ فرمود: آری، خداوند بر آنان چیزی جز ولایت ما و بیزاری جستن از دشمنان ما را واجب نکرده است[1].

۷) و همو از احمد بن حسین، از حسن بن بره و حسین بن براء، از علی بن حسان، از عمویش عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن وارد شد و سلام نمود. حضرت سلام وی را پاسخ داد و از او پرسید: آیا در میان شما افراد دانشمند نیز هستند؟ او گفت: بله. فرمود: علم دانشمند شما به چه مقدار است؟ گفت: با پرنده فال می گیرد و رد پا را به خوبی می‌شناسد. و در یک ساعت، مسافتی را می‌پیماید که یک فرد سواره می‌تواند آن مسافت را در یک ماه طی کند. امام صادق علیه السلام به او فرمود: همانا دانشمند مدینه از دانشمند شما داناتر است. او پرسید: علم دانشمند مدینه چه میزان است؟ فرمود: دانشمند مدینه نه رد پا را شناسایی می کند و نه این که با پرنده فال زنی می‌کند. او در یک لحظه مسافت یکساله را طی می کند درست مانند خورشید که دوازده برج و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده جهان را در می نوردد. آن مرد یمنی به ایشان عرض کرد: فدایت گردم، گمان نمی‌کردم که کسی این را بداند و بر انجام آن توانایی داشته باشد[2].

۸) و همو از محمد بن حسان از علی بن خالد - که زیدی مسلک بود - روایت کرده که گفت: من در عسکر بودم که به من خبر رسید فردی را از شام دست بسته آورده‌اند تا زندانی کنند زیرا که او ادعای پیامبری نموده است. علی بن خالد گوید: من نگهبانان و دربانانان را قانع نمودم تا خود را به او رسانده و دیدم که او مردی فهیم است. از او پرسیدم: ای فلانی، ماجرای تو از چه قرار است؟ او گفت: من در

۲- بصائر الدرجات، ص۳۷۲، باب ۱۲ ح۱۵.

۱- این حدیث در کتاب اختصاص مفید در صفحه ۳۱۹ آمده است و ما آن را در کتاب صفار نیافتیم.

شام و در کنار قبر سر حسین بن علی علیه السلام به عبادت خداوند مشغول بودم که ناگهان مردی آمد و به من گفت که برخیز و من نیز برخاستم. من همراه او در مسجد کوفه بودیم که او از من پرسید: آیا این مسجد را می‌شناسی؟ گفتم: بله این مسجد کوفه است. آن مرد به نماز ایستاد و من نیز همراه او نماز خواندم. من همراه او بودم که ناگهان خود را در مسجدالرسول در مدینه یافتم. او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام نمود و من نیز چنین کردم و او به نماز ایستاد و من نیز به نماز ایستادم. او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلوات فرستاد و برایش دعا نمود. من همراه او بودم که ناگهان خود را در مکه یافتم. من همچنان او را همراهی می کردم تا این که ما هر دو، مناسک حج را انجام دادیم. آن گاه او مرا به شام بازگرداند و خواست از من جدا شود که من به او گفتم: به حق کسی که تو را بر این امور توانا ساخته، از تو می‌خواهم که به من بگویی چه کسی هستی؟ او مدتی سر خود را پایین انداخت و سپس گفت: من محمد بن علی بن موسی هستم. این خبر به گوش محمد بن عبدالملک زیات رسید. او افرادی را برای دستگیری من فرستاد و مرا دست بند زده و به عراق بردند و همان طور که می بینی مرا زندانی کرده‌اند. به او گفتم: می‌خواهی داستان تو را برای محمد بن عبدالملک نقل کنم؟ گفت: چه کسی داستان مرا به او می‌رساند؟ من مرکب و قلم آماده نمودم. او ماجرای خود را برای عبدالملک نوشت و تمام مسائل را شرح داد. اما عبدالملک در قسمت پایین آن نامه چنین نوشت: به همان کسی که در یک شب، تو را از شام به کوفه و از آن جا به مدینه و از آن جا به مکه برده و از مکه نیز به همان جای نخستین بازگردانده، بگوی که تو را از آن زندان برهاند. علی بن خالد گوید: من به خاطر او اندوهگین شدم و دلم برایش سوخت و به او گفتم که صبر پیشه کند. علی بن خالد گوید: فردای آن روز، صبح زود به سراغش رفتم و دیدم که سپاهیان و فرمانده آنها و زندانبان و عده ای زیادی از من حال او را می‌پرسند. به آنان گفتم: چه شده است؟ آنان گفتند:آن زندانی که از شام آورده شده بود و ادعای پیامبری نموده بود، دیشب ناپدید شده است. نمی‌دانیم که زمین او را در خود فرو برده است

یا این که پرندگان او را ربوده و یا خود به هوا برده‌اند. علی بن خالد، زیدی مسلک بود و بعد از این ماجرا به امامت اعتقاد پیدا کرد و ایمانش نیکو گشت[1].

محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن حسان، از علی بن خالد نیز همانند این حدیث را روایت نموده که او گفت: محمد - که زیدی مسلک بود - به من گفت: من در عسکر (سامراء) بودم که شنیدم مردی را از شام آورده و زندانی کرده اند... و ادامه حدیث را همانند حدیث پیشین آورده است[2].

شیخ مفید در کتاب اختصاص از محمد بن عبدالله رازی جامورانی، از اسماعیل بن موسی، از پدرش، از جدش، از عبدالصمد بن علی نقل می کند که او گفت: مردی نزد امام سجاد علیه السلام آمد. حضرت از او پرسید: تو کیستی؟ او گفت: من منجم و قیافه‌شناس و فال‌گیر هستم. حضرت نگاهی به او کرد و فرمود: آیا می خواهی کسی را به تو نشان دهم که از همان لحظه که تو نزد ما آمده‌ای، بدون این که از جای خود تکان بخورد، در چهارده جهان سفر کرده است که هر کدام از این جهان‌ها، سه برابر این دنیاست. آن مرد پرسید: او چه کسی است؟ حضرت فرمود: او، من هستم و اگر بخواهی به تو خواهم گفت که چه غذایی خورده‌ای و در خانه چه چیزی اندوخته‌ای[3].

پیش از این، یک حدیث طولانی که جابر از امام باقر علیه السلام نقل نموده بود را بیان کردیم که او همراه آن حضرت وارد تاریکی شده است که چشمه حیات در آن جاست؛ همان چشمه‌ای که ذوالقرنین در آن جا گام نهاده و او به همراه آن حضرت به پنج جهان، وارد شده‌اند. این حدیث در تفسیر این آیه بیان شد: «وَ کَذلِکَ نُری إبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ»[4] [و این چنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ (تا به آن استدلال کند،) و اهل یقین گردد]. روایات در این زمینه بسیارند، اما برای پرهیز از اطاله کلام، به همین مقدار بسنده می کنیم.

۱- بصائر الدرجات، ص ۳۷۳، باب ۱۳ ، ح ۱.
۲- کافی، ج۱ ، ص۴۱۱، ح ۱.
۳- اختصاص، ص.۳۱۹
۴- انعام /۷۵.

۹) علی بن ابراهیم گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داستان اصحاب کهف و داستان خضر و موسی و داستان ذوالقرنین را برای قریش بیان نمود، آنها گفتند: یک مسئله باقی مانده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن یک مسئله چیست؟ گفتند: قیام چه زمانی برپا می شود؟ خداوند متعال این آیه را نازل نمود: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی»[1] [در باره قیامت از تو سئوال می‌کنند، کی فرامی‌رسد؟! بگو: علمش فقط نزد پروردگار من است.] و سبب نزول سوره کهف نیز همین امر بود. و این آیه: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْساها» که در سوره اعراف آمده است، باید در سوره کهف گنجانده می شد[2].

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً (۹۹)

[و در آن روز (که جهان پایان می گیرد)، ما آنان را چنان رها می‌کنیم که درهم موج می‌زنند؛ و در صور (شیپور) دمیده می‌شود؛ و ما همه را جمع می‌کنیم]

۱) علی بن ابراهیم گوید: آیه: «وَ تَرَکْنا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فی بَعْضٍ» یعنی با هم آمیخته می شوند «وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً»[3].

۲) عیاشی از اصبغ بن نباته روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وَ تَرَکْنا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فی بَعْضٍ» مقصود، در روز قیامت است[4].

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً (۱۰۱) أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلاً (۱۰۲)

---

۱ - اعراف /۱۸۷.

۲ - تفسیر قمی، ج۲، ص۱۹.

۳ - تفسیر قمی، ج۲، ص۱۹.

۴ - تفسیر عیاشی، ج۲، ص۳۷۷، ح۸۷.

[همانها که پرده‌ای چشمانشان را از یاد من پوشانده بود، و قدرت شنوایی نداشتند * آیا کافران پنداشتند می‌توانند بندگانم را به جای من اولیای خود انتخاب کنند؟! ما جهنم را برای پذیرایی کافران آماده کرده‌ایم]

۱) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که در فرغانه[1] بود از احمد بن علی انصاری، از ابی صلت عبدالسلام بن صالح هروی روایت نموده که هارون از امام رضا علیه السلام در باره این آیه پرسید: **«الَّذينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ في غِطاءٍ عَنْ ذِكْري وَ كانُوا لا يَسْتَطيعُونَ سَمْعاً»**. حضرت فرمود: پوشش چشمی، انسان را از یاد خداوند باز نمی‌دارد و یاد خداوند هم با چشم قابل دیدن نیست. اما خداوند در این آیه منکران به ولایت علی علیه السلام را به افرادی کور تشبیه کرده است. چرا که آنان گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد علی علیه السلام را سبک شمرده و به آن گوش ندادند. مأمون گفت: از من گره گشایی نمودی، خداوند از کار تو گره گشایی نماید[2].

۲) علی ابن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسین بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از حسین بن ابی علاء و عبدالله بن وضاح و شعیب عرقوفی و همگی از ابوبصیر روایت نموده‌اند که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: **«الَّذينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ في غِطاءٍ عَنْ ذِكْري»**. حضرت فرمود: در این جا مقصود از ذکر، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و معنای «**ذِكْري**» همین است. پرسیدم معنای این عبارت چیست: **«لا يَسْتَطيعُونَ سَمْعاً»** حضرت فرمود: هرگاه که از امام علی علیه السلام در نزد آنان سخنی به میان می‌آمد، آنان از فرط کینه و دشمنی که با او و خاندان او داشتند، نمی‌توانستند که به آن سخن گوش کنند. پرسیدم معنای این آیه چیست: **«أَ فَحَسِبَ الَّذينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبادي مِنْ دُوني أَوْلِياءَ إِنَّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرينَ نُزُلاً»** مقصود، آن دو نفر و پیروان آنهاست. کسانی که به جای سرپرستی خداوند، سرپرستی آن دو نفر را قبول کردند و گمان می کردند که به واسطه دوستی و مودت آنها، آن دو نفر می توانند آنان را از عذاب خداوند رهایی بخشند. در حالی که دوستی آنان نسبت به آن دو

---

۱ - شهری است با مساحت زیاد در ماوراء النهر و هم مرز با کشور ترکمنستان. « معجم البلدان ج۴، ص۲۵۳»

۲ - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۱۲۴، باب ۱۱، ح۳۳

نفر موجب کفر آنان است. پرسیدم: معنای این عبارت چیست: «أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرِينَ نُزُلاً» فرمود: یعنی جهنم را منزلگاه آن دو نفر و پیروان آنها قرار داده است و خداوند جهنم را برای آنان مهیا نموده است. پرسیدم: مقصود از « نزلا» چیست؟ فرمود: پناهگاه و منزلگاه[1].

۳) عیاشی از محمد بن حکیم نقل نموده که او گفت: من نامه‌ای به امام صادق علیه السلام فرستادم و در آن نوشتم: آیا جسم بشر می‌تواند معرفت و آگاهی کسب کند؟ فرمود: نه. پرسیدم: پس این که خداوند عز و جل می فرماید: «الَّذينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ في غِطاءٍ عَنْ ذِكْري وَ كانُوا لا يَسْتَطيعُونَ سَمْعاً» مقصود چیست؟ فرمود: آیه مذکور، شبیه این آیه است: «ما كانُوا يَسْتَطيعُونَ السَّمْعَ وَ ما كانُوا يُبْصِرُونَ» [آنها هرگز توانایی شنیدن(حق را) نداشتند؛ و(حقیقت را) نمی‌دیدند]. پرسیدم: پس خداوند آنان را سرزنش کرده است؟ فرمود: خداوند آنان را به خاطر کوردلی شان که خداوند آنان را بدان مبتلا کرد، سرزنش نکرده است؛ بلکه آنان را به خاطر کردارشان سرزنش نمود. اگر آنان دست به آن کردار نمی‌زدند، سرزنشی بر آنها نبود[2].

۴) علی بن ابراهیم در باره این آیه گفته است: «أَ فَحَسِبَ الَّذينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبادي مِنْ دُوني أَوْلِياءَ إِنَّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرينَ نُزُلاً» یعنی جهنم را به عنوان جایگاهی برای آنان مهیا نموده است[3].

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً (۱۰۳) الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً (۱۰۴)

[بگو: «آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین(مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ * آنها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم(و نابود) شده؛ با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند!]

۳- تفسیر قمی، ج ۲ ، ص ۲۱.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲ ، ص ۳۷۷ ، ح ۸۸.

۲- تفسیر قمی، ج ۲ ، ص ۲۰.

۱) علی بن ابراهیم از ابو جارود روایت نموده که امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود این آیه، نصاری و دانشمندان آنها و پارسایان آنها و نیز مسلمانانی که پیرو شبهات و خواسته های خود هستند و نیز حروریه و اهل بدعت است[۱].

۲) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در مورد یهودیان نازل شد و در باره خوارج جریان یافت[۲].

۳) عیاشی از امام بن ربعی روایت نموده که گفت: ابن کواء در حضور امام امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و گفت: تفسیر این آیه را برایم بفرما: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» حضرت فرمود: آنها اهل کتابی هستند که به پروردگارشان کفر ورزیدند و در دین خود بدعت گذاشتند. پس اعمال آنها باطل گشت و نهراونیان از آنان جدا نیستند[۳].

۴) ابو طفیل گوید: اهل نهروان نیز جزو کسانی‌اند که مصداق این آیات هستند[۴].

۵) در روایت ابو طفیل آمده است که: آنها اهل حروراء هستند[۵].

۶) طبرسی در احتجاج آورده است که مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام سئوال کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! تفسیر این آیه را برایم بفرما: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً...» حضرت فرمود: مقصود، کافران از اهل کتاب، یعنی کافران یهود و نصاری هستند. آنها در ابتدا بر حق بودند اما در دین خود بدعت گذاشتند. در حالی که خود می‌پنداشتند که کار نیک انجام داده اند[۶].

۳- تفسیر قمی، ج۲ ، ص.۲۰
۴- تفسیر قمی، ج۲ ، ص.۲۰
۱- تفسیر عیاشی، ج۲ ، ص۳۷۷ ، ح۸۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج۲ ، ص۳۷۸، ح۹۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج۲ ، ص۳۷۸، ح۹۰.
۶ - احتجاج، ج۱، ص.۲۶۰

ذٰلِكَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آياتي وَرُسُلي هُزُواً (۱۰۶) إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً (۱۰۷) خالِدينَ فيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً (۱۰۸)

[(آری،) این گونه است! کیفرشان دوزخ است، به خاطر آن که کافر شدند، و آیات من و پیامبرانم را به سخریه گرفتند! * امّا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ‌های بهشت برین محل پذیرایی آنان خواهد بود. * آنها جاودانه در آن خواهند ماند؛ و هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی‌کنند!]

۱) علی بن ابراهیم گوید: «أُولٰئِکَ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَزْناً» مقصود از وزن در این جا کار نیک است. «ذٰلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیاتی وَ رُسُلی هُزُواً» یعنی به نشانه‌ها و معجزات اوصیای من کفر ورزیده و آنها را به مسخره گرفتند. سپس خداوند این آیه را برای مؤمنان یاد آور می‌شود و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً * خالِدینَ فیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً» یعنی از آن جابجا نمی شوند و خواستار جابجایی از آن جا هم نیستند[۱].

۲) محمد بن عباس، از محمد بن همام بن سهیل، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: از پدر بزرگوارم در باره این آیه سئوال کردم: «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً * خالِدینَ فیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً». پدرم فرمود: این در شأن خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است[۲].

۳) و همو از محمد بن حسین خثعمی، از محمد بن یحیی حجری، از عمر بن صخر هذلی، از صباح بن یحیی، از ابواسحاق، از حارث روایت کرده است که امام علی علیه السلام فرمود: هر چیزی اوجی دارد، و اوج بهشت، فردوس است که برای محمد و خاندان اوست صلوات الله علیهم اجمعین[۳].

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰
۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۱۰.
۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۱۱.

۴) عیاشی از عکرمه ابن عباس نقل می کند که در قرآن آیه‌ای در مورد مؤمنان و کسانی که کارهای نیک انجام می‌دهند، نیست مگر این که علی علیه السلام امیر و شریف آن آیه باشد و از یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردی نیست که خداوند او را سرزنش نکرده باشد، اما خداوند همیشه از علی علیه السلام به نیکی یاد کرده است. عکرمه گوید: من از علی علیه السلام مزیتی می‌دانم، اگر در مورد آن مزیت صحبت کنم، از آسمان ها و زمین فراتر می‌رود[1].

۵) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در باره آیه: «**خالِدِينَ فِيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلًا**» فرمود: در بهشت جاویدانند و از آن خارج نمی‌شوند «**لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلًا**» فرمود: به جای آن بهشت، جایگزینی را نمی‌خواهند. تفسیر این آیه را از آن حضرت پرسیدم: «**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا**». فرمود: در مورد ابوذر، سلمان فارسی، مقداد و عمار بن یاسر نازل شده است. خداوند بهشت را برایشان منزل قرار داد، یعنی جایگاه امن و محل فرود آمدنشان[2].

قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً (۱۰۹) قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً. (۱۱۰)

[بگو: «اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکّب شود، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می‌یابد، هر چند نظیرش را به مدد آن بیاوریم.» * بگو: «من هم مثل شما بشری هستم ولی به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.»]

۱) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش از ابو بصیر روایت نموده که او گفت: از امام جعفر صادق

۳- تفسیر عیاشی، ج۲، ص۳۷۸، ح۹۱

۴- تفسیر قمی، ج۲، ص۲۰

علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً» فرمود: همین قدر به تو بگویم که سخن خداوند پایان و نهایتی ندارد و هرگز تمام نمی‌شود. حضرت فرمود: آن گاه خداوند می‌فرماید: ای محمد بگو: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» حضرت فرمود: مقصود از این شرک، شرک ریاء است[1].

۲) امام ابو محمد عسکری علیه السلام از پدرش علی بن محمد علیه السلام در حدیثی طولانی ـ در مورد بحث گروهی از قریش ـ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که خداوند فرمود: ای محمد! بگو: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ» یعنی غذا می‌خورم «یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ» یعنی به ایشان بگو: من در بشر بودن مانند شما هستم. اما پروردگار از میان شما تنها مرا به پیامبری برگزید. همان طور که به برخی از مردم ثروت و سلامتی و زیبایی می‌دهد و به دیگران نمی‌دهد. پس این که خداوند از میان شما تنها مرا به پیامبری برگزیده است را انکار نکنید.[2]

پیش از این، در تفسیر آیه: «وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً»[3] [و گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین(خشک و سوزان) برای ما خارج سازی»]، این حدیث را مفصلا بیان کردیم.

۳) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از قاسم بن سلیمان، از جراح مداینی روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» فرمود: کسی که کار نیکی را انجام دهد ولی هدفش رضایت خداوند نباشد، بلکه بدنبال ستایش مردم باشد و بخواهد که کارش را به گوش مردم برساند، چنین فردی در عبادت پروردگارش شریک قرار

۱ - تفسیر قمی، ج۲، ص۲۰

۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص۵۰۴.

۳- اسراء / ۹۰

داده است[1]. سپس فرمود: هر کس کار نیکی را دور از چشم مردم انجام دهد، هر چند روزگاری بر آن بگذرد، خداوند امر نیکی را برایش آشکار می سازد و هر کس در نهان کار

بدی را انجام دهد، هر چند روزگاری بر آن بگذرد، خداوند امر بدی را برایش آشکار می سازد.[2]

۴) و همو از علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از حسن بن علی وشاء نقل می کند: نزد امام رضا علیه السلام رفتم. در مقابل ایشان ظرف آبی بود و ایشان برای وضو گرفتن آماده می‌شدند. نزدیک شدم تا برایشان آب بریزم و وضو بگیرند. ایشان اجازه این کار را نداد و فرمود: حسن! دست نگه دار. گفتم: چرا اجازه نمی‌دهید بر دستتان آب بریزم، دوست ندارید به من پاداشی داده شود؟ فرمودند: تو پاداش داده می‌شوی و من گناه می کنم. به ایشان گفتم: چطور ممکن است؟ فرمود: آیا نشنیده‌ای که خداوند متعال فرموده است: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» من برای نماز وضو می‌گیرم ، نماز عبادت است، دوست ندارم در عبادتم کسی شریک گردد[3].

۵) علی بن إبراهیم در روایتی از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد تفسیر «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» پرسیده شد. ایشان فرمود: هرکس از روی ریا نماز بخواند، پارسایی جوید، و روزه بگیرد و حج به جا آورد، او مشرک است و هر کس آن چه را که خداوند دستور داده، از روی ریا انجام دهد، او مشرک است و خداوند عبادت ریاکار را نمی‌پذیرد[4].

۶) علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش و حسین بن ابی العلاء و عبدالله بن وضّاح و شعیب عقرقوفی و همه اینها از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود: آیه «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» یعنی در خلقت مثل شماست، پیامبر صلی الله

۱- کافی ، ج۲ ، ص۲۲، ح۴
۲ -- کافی، ج۳، ص۶۹، ح۱
۳ - تفسیر آیات ۹۰- ۹۵ سوره اعراف
۴ - تفسیر قمی، ج۲ ، ص۲۱

علیه و آله و سلم مثل شما خلق شده است. «یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَدَ» فرمود: با ولایت خاندان رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین، ولایت غیر ایشان را شریک نکنید. عمل صالح همان ولایت خاندان رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین است. هر کس در عبادت خداوند، کسی را شریک قرار دهد، به ولایت ما شرک ورزیده و به ولایت ما کافر شده و به امیرالمؤمنین علیه السلام جفا نموده و به ولایتش کافر گشته است[1].

۷) عیاشی از جراح روایت نموده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مقصود، شخصی است که کار نیکی را به خاطر رضایت خداوند انجام نمی‌دهد؛ او ستایش مردم را می‌خواهد تا در میان مردم با آن کار مشهور شود. چنین کسی در عبادت پروردگارش شرک ورزیده است[2]

۸) علاء بن فضیل گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» حضرت فرمود: هر کس نماز خواند یا روزه گرفت یا برده آزاد کرد یا حج گزارد و قصدش از انجام این کارها ستایش مردم بوده باشد، او در کارش شرک ورزیده است که این شرک قابل بخشش است.[3]

۹) علی بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند فرموده است من بهترین شریک هستم. هر کس در کارش برایم شریک قرار دهد، هرگز آن کار را نمی پذیرم، مگر این که کارش فقط برای من باشد[4].

۱۰) در روایتی دیگر آمده است که حضرت فرمود: خداوند می‌فرماید: من بهترین شریک هستم. هر کس برای من و غیر من کاری را انجام دهد، این کار برای کسی غیر از من است.[5]

۱۱) زراره و حمران از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمودند: اگر شخصی کاری را به خاطر رضایت خداوند

---

۱ - تفسیر قمی، ج۲، ص۲۱.
۲ - تفسیر عیاشی، ج۲، ص۳۷۸ ، ح۹۲.
۳ -تفسیر عیاشی ، ج۲،ص۳۷۸، ح۹۳.
۴ -تفسیر عیاشی، ج۲، ص۳۷۸ ، ح۹۴.
۵ -تفسیر عیاشی، ج۲ ،ص۳۷۹ ،ح۹۵.

و سرای آخرت انجام دهد و سپس در پی کسب رضایت یکی از مردم هم برآید، او در این کار خود شرک ورزیده است[1].

۱۲) سماعه بن مهران گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم: «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً». فرمود: مقصود از عمل صالح، شناخت ائمه صلوات الله علیهم اجمعین است «وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَد» یعنی تسلیم شدن به ولایت علی علیه السلام و این که در خلافت، شخصی را که شایسته خلافت نیست، با او شریک نگرداند[2].

---

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۷۹، ح ۹۶.
۲ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۷۹، ح ۹۷.

سوره مریم

سوره مریم مکی است مگر دو آیه ۵۸ و ۷۱ که مدنی هستند. این سوره ۹۸ آیه دارد و بعد از سوره فاطر نازل شده است.

فضلیت و ثواب قرائت سوره مریم

۱) ابن بابویه به سندی که از او در فضیلت سوره کهف ارائه شد، از حسن از عُمر از ابان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: هر کس به خواندن سوره مریم مواظبت ورزد، نمی‌میرد مگر این که به چیزی که او را در مورد جان و مال و فرزند بی نیاز کند، می‌رسد و در آخرت از جمله یاران عیسی بن مریم علیه السلام خواهد بود و در آخرت، از پادشاهی و حکومتی به مانند پادشاهی سلیمان بن داود علیه السلام در دنیا بهره مند می‌گردد.[1]

۲) از خواص القرآن: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمودند: هر کس که این سوره را بخواند، به تعداد افرادی که برای خداوند سبحان که هیچ معبودی جز او نیست، مدعی فرزند شدند و همچنین به تعداد افرادی که زکریا و یحیی و عیسی و موسی و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب علیهم السلام را تصدیق و تکذیب نمودند، برایش حسنات در نظر گرفته می شود و در بهشت، در بالای باغ فردوس قصری برایش ساخته می شود که بزرگتر از آسمان و زمین است و در میان اولین گروه پیشگامان (سابقان) به همراه پرهیزگاران محشور می شود و تا زمانی که که خود و فرزندانش بی نیاز نگردند، نمی‌میرد و در بهشت از حکومتی به مانند حکومت سلیمان علیه السلام برخوردار می گردد. هر کس که آن را بنویسد و بر خود آویزان کند، در خواب جز نیکی نمی‌بیند و اگر آن را بر روی دیوار خانه‌اش بنویسد از حوادث روزگار در امان می‌ماند و از اموال آن مواظبت می‌نماید و اگر فردی بیمناک آن را بنوشد، در امان می ماند.

۱ـ ثواب الاعمال، ص ۱۳۷، ثواب خواندن سوره مریم.

۳) از امام صادق علیه السلام روایت شده است: هر کس آن را بنویسد و آن را در داخل ظرفی شیشه‌ای تمیز و سر باریک، قرار دهد و آن را در خانه‌اش بگذارد، برکت آن خانه فراوان می شود و در خواب خود، برکات و خیرات زیادی می‌بیند. همچنان که اعضای خانواده‌اش را در منزل می‌بیند. اگر بر روی دیوار خانه نوشته شود، از حوادث آن جلوگیری می کند و از اموال آن مواظبت می کند و اگر فردی بیمناک آن را بنوشد، به اذن خداوند تبارک و تعالی ایمن می‌گردد.

تفسیر سوره مریم

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

كهيعص (۱)

[كاف ها يا عين صاد *]

۱) ابن بابویه از ابوالحسن محمد بن هارون زنجانی در نامه‌ای که به دست علی بن احمد بغدادی برای من فرستاد، از معاذ بن مثنی عنبری، از عبدالله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت می‌کند که به جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین گفتم: ای فرزند رسول خدا، معنی آیه «کهیعص» چیست؟ ایشان فرمودند: معنایش این است: من کفایت کننده و هدایت گر و ولی و عالم و صادق در وعده‌های خویش می‌باشم.[1]

۲) و ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که خدا از او خشنود باد، از عبدالعزیز بن یحیی جلودی، از محمد بن زکریا، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش روایت می کند که گفته است: نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفتم و مردی نزد او آمد و در مورد «کهیعص» از او سئوال کرد. ایشان پاسخ دادند: حرف کاف به معنای کفایت کننده شیعیان ما و هاء یعنی هدایتگر آنان، یاء هم یعنی ولی آنان، عین یعنی عالم به کسانی که از ما اطاعت می‌کنند، و صاد یعنی که او در وعده هایش نسبت به آنان صادق است تا این که آنان را به جایگاهی برساند که در بطن قرآن به آنان وعده داده است.[2]

ترجمه تفسیر روایی

البرهان

۱ـ معانی الاخبار، ص ۲۲.

۲ـ معانی الاخبار، ص ۲۸، ح ۶.

۳) ابن بابویه از محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی، از ابوالعباس احمد بن عیسی وشاء بغدادی، از احمد بن طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی در گفتگویی از او با ابی محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام روایت می کند که ایشان به من فرمودند: چه چیز تو را به این جا آورده است ای سعد؟ گفتم: احمد بن اسحاق مرا به دیدار مولایم تشویق نموده است. ایشان فرمودند: پس مسائلی که می‌خواستی در موردشان بپرسی چیست؟ گفتم: به موقع‌اش ای مولای من. ایشان فرمودند: حال از نور چشمم در مورد آنان بپرس، و با دست به فرزندش ـ یعنی حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ اشاره کرد و او به من فرمود: هر آن چه که برایت مطرح است از من بپرس. ـ او مسئله ها را بیان نمود تا این که به این جا رسید و گفت: ـ به آن حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا! مرا از تاویل آیه «کهیعص» باخبر سازید؟ ایشان فرمودند: این حروف از اخبار غیبی است و خداوند بنده‌اش زکریا را از آن مطلع نمود و سپس آن را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکایت کرد و قضیه از این قرار است که زکریا علیه السلام از پروردگارش پرسید که اسماء پنج تن را به او بیاموزد و خداوند نیز جبرئیل را بر او فرو فرستاد و آن را بدو یاد داد و هرگاه زکریا، محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم اجمعین را یاد می‌کرد، اندوهش از بین می‌رفت و غصه‌اش برطرف می گشت، اما هرگاه حسین علیه السلام را به یاد می آورد، بغض گلویش را می‌گرفت و چشمانش تار می‌شد.

به همین خاطر روزی عرض کرد: پروردگارا! مرا چه شده که هرگاه چهار نفر از آنان را یاد می کنم، با نام‌هایشان اندوهم برطرف گردد و هرگاه حسین علیه السلام را به یاد می‌آورم، چشمانم اشکبار می‌گردد و آه و ناله‌ام به هوا بلند می‌شود؟ سپس خداوند تبارک و تعالی او را از داستان حسین علیه السلام مطلع نمود و گفت: «کهیعص»، و این چنین کاف، اسم کربلا است، و هاء به معنای هلاک عترت، و یاء، یزید ملعون است که به حسین علیه السلام ظلم می‌کند و عین، عطش حسین علیه السلام می باشد و صاد نیز بیانگر صبر او است. هنگامی که زکریا علیه السلام این را شنید، سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را از داخل شدن به آن منع می کرد و شروع به ناله و گریه می‌نمود و دعایش این بود: خدایا! آیا بهترین مخلوقت را به

مصیبت فرزندش داغدار می‌کنی؟ خدایا، آیا اندوه این مصیبت را بر ساحت او فرود می آوری؟ پروردگارا! آیا جامه مصیبت را بر تن علی و فاطمه علیهما السلام می‌پوشانی و داغ این مصیبت را بر خانه آنان نازل می‌گردانی؟ در ادامه می‌گفت: خدایا! مرا فرزندی عطا کن که در پیری موجب روشنی چشمم گردد، و او را وارث و وصی من بگردان و جایگاه او را نسبت به من به مانند جایگاه حسین علیه السلام قرار ده و هرگاه او را به من عطا نمودی، مرا با دوستی او مورد آزمایش قرار بده و سپس همان طور که حبیبت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را داغدار مصیبت فرزندش کردی، مرا نیز داغدار مصیبت فرزندم کن. سپس خداوند، یحیی علیه السلام را بدو بخشید و او را داغدار فرزندش کرد، و مدت بارداری مادر یحیی علیه السلام شش ماه بود، چنان که مدت بارداری مادر حسین علیه السلام نیز چنین بود.[1]

۴) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن حمزه، از پدرش، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: «کهیعص» اینها حروف مقطع هستند. اما منظور از «کهیعص» این است: خداوند کفایت کننده و هدایتگر و عالم و صادق و دارای بخشش‌های فراوان است، و او چنان است که خود، ذات مبارک خویش را وصف کرده است.[2]

ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ

۱ـ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۱۵، ح ۲۱، باب: من سماهم القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲.

كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰)

[آن گاه که (زکریا) پروردگارش را آهسته ندا کرد * گفت: پروردگارا من استخوانم سست گردیده و (موی) سرم از پیری سپید گشته و ای پروردگار، من هرگز در دعای تو ناامید نبوده‌ام * و من پس از خویشتن از بستگانم بیمناکم و زنم نازاست پس از جانب خود ولی (و جانشینی) به من ببخش * که از من ارث برد و از خاندان یعقوب (نیز) ارث برد و او را ای پروردگار من پسندیده گردان * ای زکریا! ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم که قبلا همنامی برای او قرار نداده‌ایم * گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آن که زنم نازاست و من از سالخوردگی ناتوان شده‌ام * (فرشته) گفت: (فرمان) چنین است. پروردگار تو گفته که این (کار) بر من آسان است و تو را در حالی که چیزی نبودی قبلا آفریده‌ام * گفت: پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده. فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه (روز) با این که سالمی، با مردم سخن نمی‌گویی]

۱) علی بن ابراهیم از ابو جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا» روایت می‌کند که ایشان فرمودند: منظور از آیه این است: «ذکر ربّک عبدَه فرحِمه» یعنی یاد پروردگار از بنده‌اش و رحمش در حق او «إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا* قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي» آن حضرت فرمودند منظور از «وهن» یعنی این که ضعیف شده است، «وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» و در مورد این آیه فرمودند: یعنی دعای من نزد تو بی نتیجه نبوده است. «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي» فرمودند: از وارثان بعد از خود می‌ترسم «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» فرمودند: در آن زمان زکریا فرزندی نداشت که جانشین او شود و وارث او گردد و هدیه‌ها و نذرهای بنی اسرائیل به احبار تعلق می‌گرفت و زکریا نیز رئیس احبار بود و زن زکریا خواهر مریم، دختر عمران بن ماثان بود و بنی ماثان در آن زمان رؤسای بنی اسرائیل و شاهزادگان آنها بوده و از فرزندان سلیمان بن داود بودند و به همین خاطر زکریا گفت: «فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا *يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا *يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا» آن حضرت فرمودند: مراد آن است که قبلاً از او کسی با نام یحیی نام گذاری

نشده بود «قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» و او در این هنگام بسیار ناامید بود «قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا *قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» یعنی در حالی که سالمی و تو را هیچ بیماری نیست، سه شبانه روز با مردم سخن مگو.[1]

۲) محمد بن عباس از محمد بن همام بن سهیل، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: روزی نزد پدرم نشسته بودم، تا این که مردی آمد و در مقابلش ایستاد و گفت: آیا شکافنده علم که زعیمش محمد بن علی علیه السلام است در میان شما است؟ گفته شد: آری. سپس او برای مدت زمانی طولانی نشست، آن گاه در برابر حضرت برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! مرا از این آیه خداوند در مورد قصه زکریا با خبر ساز «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا». ایشان فرمودند: آری، موالی فرزندان عمو می باشند و خداوند دوست داشت که از پشت او برایش یک ولی برگزینند و این بدین خاطر بود که وقتی زکریا از فضیلت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آگاه شد، گفت: ای پروردگار من، آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مفتخر نساختی و او را بزرگ نداشتی و او را بلند آوازه نساختی تا جایی که نامش را همراه نام خود قرار دادی، حال ـ ای سرور من ـ چه می شود که به او ذریه‌ای از پشتش ببخشی که نبوت در میانشان باشد؟ خداوند فرمود: ای زکریا! من این کار را با محمد صلی الله علیه و آله و سلم انجام دادم و نبوتی بعد از او نیست و او خاتم پیامبران است. اما امامت را بعد از او به پسر عمو و برادرش علی ابن ابی طالب علیه السلام واگذار نمودم و ذریه را از پشت علی علیه السلام به رحم فاطمه سلام الله علیها منتقل ساختم و آنها را از (نسل) یکدیگر به وجود آوردم و از او امامانم را صلوات الله علیهم اجمعین که حجت‌های من در میان بندگانم هستند، خارج گرداندم. من از پشت تو فرزندی بیرون می‌آورم که وارث تو و وارث آل یعقوب باشد. پس خداوند یحیی علیه السلام را به او بخشید.[2]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص۲۲.

۲ـ تاویل الآیات، ج ۱ ص ۳۰۱، ح ۲.

۳) محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از احمد بن حسین بن بکر، از حسن بن علی بن فضّال به سند از عبدالخالق روایت می کند که گفته است: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که در مورد آیه «لَمْ نَجْعَل لَهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا» می‌فرماید: منظور از این آیه، یحیی بن زکریا است، که قبل از او کسی چنین اسمی نداشت و حسین علیه السلام نیز این چنین است و قبل از او کسی با این اسم نامگذاری نشده بود و آسمان فقط برای این دو، چهل صبح گریست. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: خورشید با رنگی قرمز طلوع و غروب می‌کرد و ایشان همچنین فرمودند که قاتل حسین علیه السلام و قاتل یحیی بن زکریا هر دو، زنا زاده بودند.[1]

۴) محمد بن عباس از محمد بن خالد، از عبدالله بن بُکیر، از زُراره، از عبدالخالق روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که در مورد آیه «لَمْ نَجْعَل لَهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا» می فرماید: حسین علیه السلام نیز به مانند یحیی بن زکریا اولین کسی بود که با این اسم نامگذاری می‌شد و آسمان تنها بر آن دو، چهل صبح گریست. گفتم: گریه آسمان چه بود؟ ایشان فرمودند: خورشید با رنگی قرمز طلوع و غروب می کرد و قاتل حسین علیه السلام و قاتل یحیی بن زکریا علیه السلام، هر دو زنازاده بودند.[2]

۵) و محمد بن عباس با سند به روایت از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «لَمْ نَجْعَل لَهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا» روایت می کند که ایشان فرموده اند: منظور از این آیه، یحیی بن زکریا علیه السلام است که قبل او کسی با این نام شناخته نشده بود، و حسین نیز این چنین بود که قبل از او کسی با این نام نبوده است و آسمان تنها بر این دو گریسته است. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: خورشید با رنگی قرمز طلوع و غروب می کرد و همچنین ایشان فرمودند که قاتل حسین علیه السلام و قاتل یحیی بن زکریا علیه السلام هر دو زنازاده بودند.[3]

و همچنین از محمد بن عباس روایت شده است که علی بن ابراهیم این روایت را از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت نقل کرده است.[4]

۱ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۳.
۲ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۴.
۳ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۵.
۴ـ تاویل الآیات، ج ۱ ص ۳۰۳، ح ۵.

۶) و از جمله روایات مخالفان، روایت ابن شیرویه دیلمی است. وی در کتاب «الفردوس» جزء دوم، باب قاف، از ابن عباس روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آیه «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن یحیی و نور چشمم حسین علیه السلام است.

۷) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ابن بُکیر از زراره، از عبدالخالق بن عبد ربّه روایت می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: منظور از «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا» حسین بن علی و یحیی بن زکریا است، که قبل از خود همنامی نداشتند و آسمان تنها بر آن دو، چهل صبح گریست. او می گوید: پرسیدم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: خورشید در هنگام طلوع و غروب، سرخ می‌گشت.[1]

۸) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از محمد بن جعفر، از محمد بن حسین، از وهیب بن ابن حفص نخّاس، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرموده‌اند: آسمان برای کشته شدن حسین گریست و سرخ گشت، و هرگز برای کسی جز یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهم السلام نگریست.[2] او از او از پدرش از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین، همین حدیث را با همین اسناد روایت کرده است.[3]

۹) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از علی بن حسین بن موسی بن بابویه و دیگران، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی بن فضّال، از حمّاد بن عثمان، از عبدالله بن هلال از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمود: همانا آسمان بر حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهما السلام گریست و برای کسی جز آن دو نگریسته است. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: چهل روز درنگ نمود و خورشید با سرخی طلوع و غروب می کرد. گفتم: فدایت شود، این گریه آسمان بود؟، فرمودند: آری.[4]

۱ـ کامل الزیارات، ص ۱۸۲، باب ۲۸، ح ۱۰.
۲ـ کامل الزیارات، ص ۱۸۱، باب ۲۸، ح ۴ و ۵.
۳ـ کامل الزیارات، ص ۱۸۱، باب ۲۸، ح ۴ و ۵.
۴ـ کامل الزیارات ص ۱۸۱، باب ۲۸، ح ۶.

۱۰) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از علی بن حسین بن موسی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن فضّال از ابی جَمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان در مورد آیه شریفه: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ»[۱] [و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند] فرموده است: آسمان از زمانی که یحیی بن زکریا علیه السلام کشته شد بر کسی نگریست، تا این که حسین علیه السلام کشته شد و برای او گریست.[۲]

۱۱) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از محمد بن جعفر قرشی رزّاز، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از صفوان بن یحیی، از داود بن فرقد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرموده‌اند: هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، آسمان به مدت یک سال سرخ گشت و سپس آسمان و زمین بر حسین بن علی علیه السلام و یحیی بن زکریا گریستند و گریه آسمان همان سرخی‌اش بود.[۳]

۱۲) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه، از علی بن حسین بن موسی، از علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله و همگی از ابراهیم بن هاشم، از ابن فضّال، از ابی جَمیله، از جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: آسمان بعد از یحیی بن زکریا بر کسی جز حسین بن علی علیه السلام گریه نکرد، چرا که بعد از کشته شدن او، چهل روز برایش گریست.[۴]

۱۳) از ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه، از محمد بن جعفر رزّاز کوفی، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از جعفر بن بشیر، از کلیب بن معاویه اسدی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: آسمان بر کسی جز حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهما السلام گریه نکرد.[۵]

۱۴) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از حکیم بن داود بن حکیم، از سلمه بن خطاب، از محمد بن ابی عمیر، از حسن بن عیسی، از اسلم بن قاسم، از عمرو بن

۱ـ دخان/۲۹
۲ـ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص ۱۸۲-۱۸۳، باب ۲۸،ح۸
۳ـ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص ۱۸۲-۱۸۳، باب ۲۸ح ۹.
۴ـ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص ۱۸۲-۱۸۳، باب ۲۸ح ۱۱.
۵ـ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص ۱۸۲-۱۸۳، باب ۲۸ح ۱۲.

ثابت، از پدرش، از علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: آسمان از زمانی که برافراشته شد، بر کسی جز یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهما السلام گریه نکرد. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: هرگاه لباسی رو به خورشید قرار می‌گرفت، به اندازه اثری که مگس بر لباس به جای می گذارد، اثری از خون باقی می‌گذاشت.[1]

۱۵) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از پدرش، از علی بن حسین، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از موسی بن فضل، از حنان روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: نظرتان در مورد زیارت قبر امام حسین علیه السلام چیست، از برخی به ما خبر رسیده که آن، برابر با یک حج و یک عمره ثواب دارد؟ ایشان فرمودند: تعجب نکن، اینها نمی‌تواند به طور کامل (حق) سخن را در مورد (زیارت) او ادا کند، اما به زیارت او برو و به او جفا روا مدار، چرا که او سرور جوانان بهشت است و مانند یحیی بن زکریا است که آسمان بر آن دو گریست. همچنین از او روایت شده است که پدرم از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از عبدالصمد بن محمد، از حنان بن سدیر، از امام جعفر صادق علیه السلام به مانند این حدیث را نقل کرده‌اند. و نیز از او روایت شده است که پدرم از گروهی از مشایخ، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از حنان بن سدیر، از امام جعفر صادق علیه السلام به مانند همین حدیث را نقل کرده است.[2]

۱۶) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه با همین سند از احمد بن محمد بن عیسی، از چند تن، از جعفر بن بشیر، از حمّاد، از عامر بن مَعقِل، از حسن بن زیاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرموده‌اند: قاتل زکریا علیه السلام زنا زاده بود و قاتل حسین بن علی علیه السلام نیز زنا زاده بود و آسمان بر کسی جز آن دو گریه نکرد. گفتم: آسمان چگونه می‌گریست؟ ایشان فرمودند: خورشید، طلوع و غروب می‌کرد، در حالی که سرخ فام بود.[3]

۱ـ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص ۱۸۲-۱۸۳، باب ۲۸ح ۱۴.
۲ـ کامل الزیارات، ص ۱۸۴، باب ۲۸،ح ۱۵
۳ـ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص ۱۸۲-۱۸۳، باب ۲۸، ح ۱۶

۱۷) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از پدرش از علی بن حسین و همگی از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از حماد بن عثمان، از عبدالله بن هلال روایت کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: همانا آسمان بر حسین بن علی علیه السلام و یحیی بن زکریا می گریست و برای کسی جز آن دو گریه نکرد. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: چهل روز خورشید طلوع و غروب می کرد، در حالی که سرخ فام بود. گفتم: فدایت شوم، این بود گریه آسمان؟ ایشان فرمودند: آری.[1]

۱۸) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از برقی محمد بن خالد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حسن، از ابی سلمه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: آسمان تنها بر یحیی بن زکریا و حسین علیهم السلام گریست.[2]

۱۹) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه، از پدرش، از محمد بن حسن بن مهزیار از پدرش، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از داود بن فرقد روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: آن فردی که حسین علیه السلام را کشت، زنازاده بود و فردی که یحیی بن زکریا علیه السلام را کشت نیز زنازاده بود. و نیز فرمودند: هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، آسمان برای یک سال سرخ گشت. و فرمود: آسمان و زمین بر حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهما السلام گریست و سرخی آن همان گریه‌اش بود.[3]

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)

[پس از محراب بر قوم خویش درآمد و ایشان را آگاه گردانید که روز و شب به نیایش بپردازید]

۱) تفسیر نعمانی به سند از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که از امیر المؤمنین علیه السلام از معنای وحی سئوال شد، ایشان فرمودند: یکی از انواع آن وحی نبوت است و دیگری وحی الهام و دیگری وحی اشاره است؛ مانند این آیه

۱ـ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص ۱۸۲-۱۸۳، باب ۲۸، ح ۱۷-۱۹

۲ـ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص ۱۸۲-۱۸۳، باب ۲۸، ح ۲۰-۲۲

۳ـ کامل الزیارات، ص ۱۸۸، باب۲۸، ح۲۷.

که خداوند عز و جل در آن می فرماید: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» یعنی به آنها اشاره کرد، چرا که خداوند تبارک و تعالی در یک سوره دیگر در مورد این موضوع می فرماید: « أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ إِلاَّ رَمْزاً»[1] [که سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگویی.]

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (١٢) وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (١٣) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا (١٤) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (١٥)

[ای یحیی کتاب (خدا) را به جد و جهد بگیر و از کودکی به او نبوت دادیم * و (نیز)از جانب خود مهربانی و پاکی (به او دادیم) و تقواپیشه بود * و با پدر و مادر خود نیک‌رفتار بود و زورگویی نافرمان نبود * و درود بر او روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود]

۱) محمد بن عباس از سلیمان رازی، از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از حکم بن ایمن روایت می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که ایشان می فرمود: به خدا قسم، در کودکی به علی علیه السلام حکمت و دانش عنایت شد، چنان که به یحیی بن زکریا از کودکی حکمت و دانش عطا شد.

۲) عیّاشی از علی بن اسباط روایت می‌کند که: به مدینه آمدم حال آن که قصد سفر به مصر داشتم و سپس بر ابو جعفر محمد بن علی رضا علیه السلام داخل شدم و او در آن سال پنج ساله بود. شروع به نگریستن در او نمودم تا او را برای یارانمان در مصر توصیف کنم. پس امام نیز به من نگاه کرد و فرمود: ای علی! خداوند همان طور که در مورد نبوت عهد گرفته، در مورد امامت نیز این عهد را گرفته است؛ چرا که در مورد یوسف علیه السلام فرموده است: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا»[2] [و چون به حد رشد رسید او را حکمت و دانش عطا کردیم] و در مورد یحیی علیه السلام نیز فرموده است: « وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»[3].

۱ـ آل عمران/۴۱.

۲ـ یوسف/۲۲.

۳ـ مجمع البیان، ج۶، ص۴۰۸.

۳) محمد بن یعقوب از برخی از یارانمان، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از یزید بن کناسی روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام سئوال کردم: آیا عیسی بن مریم علیه السلام در هنگامی که در گهواره سخن می‌گفت، حجت مردم زمانش بود؟ ایشان پاسخ دادند: او هنگامی نبی و حجت برای خدا بود که هنوز مبعوث نگشته بود، آیا این آیه خداوند را نشنیده ای که می گوید: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا *وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»[1] [(کودک) گفت: منم بنده خدا. به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است * و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است.]

گفتم: آیا او در آن زمان در آن حال که در گهواره بود، حجت خداوند بر زکریا بود؟ ایشان فرمودند: عیسی در آن حالت، نشانه‌ای برای مردم و رحمتی از جانب خداوند برای مریم بود که خود نیز هنگامی که به سخن آمد، بدان تصریح کرد و در آن شرایط، نبی و حجت برای کسانی بود که صدایش را می‌شنیدند و سپس ساکت شد و تا دو سال حرف نزد. در طول این دو سال که عیسی ساکت ماند، زکریا حجت خداوند عز و جل بود. سپس زکریا علیه السلام درگذشت و فرزندش یحیی کتاب و حکمت را در حالی که کودکی کم سن و سال بود از او به ارث برد. آیا این آیه را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»، هنگامی که عیسی علیه السلام به هفت سالگی رسید و خداوند به او وحی نمود، زبان به نبوت و رسالت گشود و حجتی بر یحیی و تمامی مردم قرار گرفت.[2]

و اگر خدا بخواهد حدیث را به طور کامل در ذیل آیه: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا* وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» [(کودک) گفت: منم بنده خدا. به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است * و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است] خواهیم آورد.

۱ـ مریم/۳۱،۳۰.

۲ـ کافی، ج۱، ص۳۱۳، ح۱.

۴) و محمد بن یعقوب از یکی از یارانمان، از محمد بن سنان، از ابی سعید مُکاری روایت می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: منظور خداوند از عبارت «وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا» در مورد یحیی چیست؟ ایشان فرمودند: مهربانی و عطوفت خدا. گفتم: مهربانی خداوند در چه حدی شامل او شد؟ ایشان فرمودند: به حدی که هرگاه می‌گفت: ای پروردگار من! خداوند عز و جل در جوابش می فرمود: لبیک ای یحیی.[1]

۵) احمد بن محمد بن خالد در روایت ابی بصیر روایت می‌کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: منظور از عبارت «وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا» چیست؟ ایشان فرمودند: یحیی هرگاه دعا می کرد و در دعایش می گفت: خدایا، پروردگارا، خداوند او را از آسمان صدا می‌زد: لبیک ای یحیی، نیازت را بخواه.[2]

۶) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از سعد بن عبدالله، از احمد بن حمزه اشعری، از یاسر الخادم روایت می‌کند که از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا در سه جایگاه انسان از همه جا بیشتر به وحشت می افتد: یکی روزی که به دنیا می آید و از شکم مادرش خارج می شود و دنیا را می‌بیند و روزی که می‌میرد و آخرت و اهالی آن را مشاهده می‌کند و روزی که زنده برانگیخته می شود و احکامی را می بیند که در دنیا ندیده است و خداوند عز و جل در این سه جایگاه بر یحیی علیه السلام درود فرستاده و او را از وحشت آن ایمن داشته و فرموده است: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» و عیسی بن مریم علیه السلام نیز در این سه جایگاه بر خود درود فرستاده و گفته است: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»[3][و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.][4]

۷) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط روایت می کند که نزد محمد بن علی الرضا علیه السلام رفتم و به سر و پاهایش چشم دوخته بودم تا قامتش را برای یارانم در مصر توصیف کنم. من در این حال

۱ـ کافی ج ۲، ص ۲۸۸،ح ۳۸.
۲ـ محاسن، ص۳۵، ح ۳۰.
۳ـ مریم/۳۳.
۴ـ خصال، ص ۱۰۷،ح ۷۱.

بودم که امام نشست و فرمود: ای علی! همانا خداوند همان طور که برای نبوت دلیل آورده، برای امامت نیز دلیل آورده و فرموده است: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» و نیز فرموده است: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً»[1] [تا آن گاه که به رشد کامل خود برسد و به چهل سال برسد] بنابراین حکم (نبوت) می‌تواند در کودکی داده شود و می شود در چهل سالگی به انسان اعطا شود.[2]

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا (۲۳) فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا (۲۵) فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۶) فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴)

۱ـ احقاف/۱۵.

۲ـ کافی، ج۱، ص ۳۱۵، ح۷.

[و در این کتاب از مریم یاد کن آن گاه که از کسان خود در مکانی شرقی به کناری شتافت * و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به (شکل) بشری خوش‌اندام بر او نمایان شد * (مریم) گفت: اگر پرهیزگاری، من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم * گفت: من فقط فرستاده پروردگار توام. برای این که به تو پسری پاکیزه ببخشم * گفت: چگونه مرا پسری باشد با آن که دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده‌ام * گفت: (فرمان) چنین است. پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است و تا او را نشانه‌ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم و (این) دستوری قطعی بود * پس (مریم) به او (عیسی)آبستن شد و با او به مکان دورافتاده‌ای پناه جست * تا درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید. گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش‌شده بودم * پس از زیر (پای) او (فرشته) وی را ندا داد که غم مدار پروردگارت زیر (پای) تو چشمه آبی پدید آورده است * و تنه درخت خرما را به طرف خود (بگیر و) بتکان؛ بر تو خرمای تازه می‌ریزد * و بخور و بنوش و دیده روشن دار. پس اگر کسی از آدمیان را دیدی بگوی: من برای (خدای) رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز مطلقا با انسانی سخن نخواهم گفت * پس (مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود به نزد قومش آورد. گفتند: ای مریم به راستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده‌ای * ای خواهر هارون! پدرت مرد بدی نبود و مادرت (نیز) بدکاره نبود * (مریم) به سوی (عیسی) اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسی که در گهواره (و) کودک است، سخن بگوییم؟ * (کودک) گفت: منم بنده خدا به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است * و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است * و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است * و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم * این است (ماجرای)عیسی پسر مریم (همان) گفتار درستی که در آن شک می‌کنند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در ادامه، خداوند ماجرای مریم دختر عمران علیها السلام را برایمان حکایت کرده است و می‌فرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» علی بن ابراهیم می‌گوید: مریم به سمت درخت

خرمای خشکی رفت و «فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا» و او در محرابش بود که «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» یعنی جبرئیل علیه السلام را به سوی او فرستادیم و «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا *قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا» اگر از جمله کسانی هستی که از خداوند می‌ترسی.

جبرئیل علیه السلام به او گفت: «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا» اما مراد از «تَقِيًّا» این است که مریم حرفش را باور نکرد، چرا که معمولا این چنین بود که زن نمی‌توانست بدون مرد باردار شود، و گفت: «أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» و جبرئیل نیز چگونگی قدرت انجام این کار را نمی دانست و به مریم گفت: «كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا».

علی بن ابراهیم می گوید: جبرئیل در گریبان مریم دمید و او در شب به عیسی باردار شد و صبح روز بعد او را زایید و بارداری او نه ساعت از روز به طول انجامید و خداوند ماه‌ها را به اندازه ساعت‌هایی برایش قرار داد. سپس جبرئیل علیه السلام مریم علیه السلام را صدا زد و «هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» یعنی درخت خرمای خشک را تکان بده، و او نیز آن را تکان داد، و آن روز (روز برپایی) بازار بود و به همین خاطر چند بافنده با او روبرو شدند و بافندگی در آن زمان شریف‌ترین صنعت بود و آن‌ها بر روی قاطرهایی اشهب به سمت او آمدند و مریم به آنها گفت: درخت خرمای خشک کجاست؟ آنان او را مسخره کردند و از خود راندند و او به آنها گفت: خداوند درآمدتان را اندک گرداند و شما را در میان مردم مایه ننگ قرار دهد. سپس گروهی از تاجران نزد او آمدند و درخت خرمای خشک را به او نشان دادند و او به آنها گفت: خداوند به درآمدتان برکت دهد و مردم را نیازمند شما سازد. هنگامی که او به درخت خرما رسید، او را درد زایمان در برگرفت و عیسی را وضع حمل نمود و هنگامی که به او نگاه کرد، گفت: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَنسِيًّا» به دایی‌ام چه بگویم و جواب بنی اسرائیل را چه بدهم؟.

«فَنَادَاهَا»یعنی عیسی علیه السلام او را صدا زد،«مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا» یعنی نهری را قرار داد «وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» یعنی آن را تکان بده «تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا» یعنی خرمایی پاک بر تو فرو خواهید ریخت. درخت خرما برای مدت زمانی طولانی خشک شده بود. مریم دستش را به سمت

درخت دراز کرد و آن برگ و میوه داد و خرمای تازه را برایش فرو ریخت و او خوشحال شد. سپس عیسی به مریم گفت: مرا قنداق کن و مرتب نما. مریم او را قنداق کرد و مرتب نمود و عیسی به او گفت:« فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا و صمتاً» و آیه این چنین نازل شده است «فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا». سپس آنها مریم را در محراب نیافتند و به دنبال او به راه افتادند و دایی‌اش زکریا نیز خارج شد، او به راه افتاد در حالی که عیسی در آغوش مریم بود. پس زنان مؤمن بنی اسرائیل شروع به پرتاب آب دهان خود به سمت او کردند و مریم با آنان صحبت نکرد تا زمانی که وارد محراب شد و بنی اسرائیل و زکریا نزد او آمدند و به او گفتند: «يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» یعنی گناه بزرگی را مرتکب شدی «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا».

و معنی سخن آنان «يَا أُخْتَ هَارُونَ» یعنی ای خواهر هارون، این است که هارون، انسان فاسق و زناکاری بود، لذا مریم را به او تشبیه کردند که این مصیبتی که با خود آوردی و ننگی که دامن گیر بنی اسرائیل کردی، از کجا آمده است؟ و سپس مریم به عیسی که در گهواره بود، اشاره کرد، و آنها به او گفتند:«كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» [چگونه با نوزادی که در گهواره است، سخن گوییم؟] سپس خداوند، عیسی بن مریم علیه السلام را به سخن آورد و او گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا *وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَادُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا *وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا *ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» و کلمه «يَمْتَرُونَ» یعنی جدال می کنید.[1]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید که امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ». فرمودند: منظور از آن زکات رؤوس (فطر) است، چرا که همه مردم از مال و ثروت برخوردار نیستند، و پرداخت فطریه بر فقیر و غنی و کوچک و بزرگ واجب است.[2]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۳.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴.

۳) شیخ در کتاب تهذیب از محمد بن احمد داود، از محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از سعد بن عمرو زهری، از بکر بن سالم، از پدرش، از ابی حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام در مورد آیه «فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا» روایت می کند که ایشان فرمودند: او از دمشق خارج شد تا این که به کربلا رسید و عیسی را در جایگاه قبر حسین علیه السلام قرار داد و سپس همان شب برگشت.[۱]

۴) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن محمد و همگی از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود مِنقَری، از حفص بن غیاث روایت می‌کند که گفته است: امام جعفر صادق علیه السلام را دیدم که از کوچه باغ های کوفه حرکت می کرد. پس به درخت خرمایی رسید و در آنجا وضو گرفت و رکوع و سجود به جای آورد و من شمردم که او در سجده‌اش پانصد تسبیح گفت و سپس به درخت تکیه داد و دعاهایی را زمزمه نمود و سپس فرمود: ای ابا حفص! به خدا قسم، این همان درخت خرمایی است که خداوند عز و جل به مریم فرمود: «وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا».[۲]

۵) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از برخی از یاران ما، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اولین چیزی که یک زن تازه زا می‌خورد، رطب باشد، چرا که خداوند عز و جل به مریم فرمود: «وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا». سئوال شد: ای رسول خدا! اگر فصل رطب نبود چه کند؟ آن حضرت فرمودند: می‌تواند هفت تمر (خرمای خشک) از تمرهای مدینه بخورد و اگر در دسترس نبود، هفت تمر از تمرهای شهرهای خودتان بخورید، چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: به عزت و شکوه و عظمتم و مقام والایم سوگند که اگر زن تازه زا در روز وضع حمل رطب بخورد، بی شک فرزند پسر یا دخترش خردمند می‌گردد.[۳]

۱ـ تهذیب، ج ۶، ص ۷۳، ح ۱۳۹.
۲ـ کافی، ج ۸، ص ۱۴۳، ح ۱۱۱.
۳ـ کافی، ج ۶، ص ۲۲، ح ۴.

۶) و محمد بن یعقوب با سند خود از ابان، از کسی که برای او حدیث کرده است، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: همانا مریم علیه السلام عیسی را پس از نه ساعت وضع حمل کرد و هر ساعت به اندازه یک ماه بود.[۱]

۷) و محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیّات، از یکی از یاران ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هیچ فرزندی شش ماهه به دنیا نیامده است، مگر عیسی بن مریم علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام[۲].

۸) و محمد بن یعقوب از احمد بن مهران، از علی بن ابراهیم و همگی از محمد بن علی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم روایت می‌کند که می‌گوید: نزد پدرم امام موسی کاظم علیه السلام در عریض (نام یک وادی در مدینه) نشسته بودیم که مردی نصرانی بر ایشان وارد شد ـ راوی، حدیث را کامل ذکر می کند تا این که به این قسمت می رسد که ـ امام کاظم علیه السلام به آن نصرانی فرمود: من زودتر از تو شروع می کنم و به تو خبری می‌دهم که تنها عده کمی از کسانی که کتاب‌های آسمانی را خوانده‌اند، از آن باخبرند. اکنون به من بگو که اسم مادر مریم چه بود و در چه روزی در (رحم) مریم دمیده شد، و در چه ساعتی از روز و در چه روزی و در چه ساعتی وضع حمل نمود؟ آن نصرانی گفت: نمی‌دانم.

سپس ابوابراهیم علیه السلام فرمود: اما اسم مادر مریم، مَرثی بود که به عربی «وهیبه» است. اما روزی که مریم حامله شد، روز جمعه و هنگام زوال خورشید بود و آن همان روزی است که روح الامین در آن نازل گشته است و مسلمانان عیدی مهم‌تر از آن روز در نزد خداوند ندارند و خداوند تبارک و تعالی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را بزرگ داشته‌اند و خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر نمود که آن را عید قرار دهد و آن روز جمعه است. اما روزی که مریم در آن وضع حمل نمود، روز سه شنبه بود، وقتی که چهار و نیم ساعت از روز رفته بود.

۱ـ کافی، ج۸، ص ۳۳۲، ح ۵۱۶.
۲ـ کافی، ج۱، ص ۳۸۶، ح ۴.

آیا نهری را که مریم عیسی را بر روی آن به دنیا آورد، می‌شناسی؟ گفت: نه. آن حضرت فرمودند: آن رود فرات است، که در اطراف آن درخت خرما و انگور بود و در خصوص داشتن درخت خرما و انگور هیچ رودی با فرات برابری نمی‌کند. و اما روزی که زبان مریم خاموش ماند و قیدوس فرزندان و طرفدارانش را صدا زد و آنان او را یاری رساندند و آل عمران را بیرون بردند تا مریم را ببینند و بعد از آن هم آن چیزهایی را در مورد او گفتند که خداوند در کتابش برای تو و ما حکایت کرده است.[1](تا پایان حدیث) و این حدیث به طور کامل در سوره دخان در ذیل آیه «حم ﴿وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿»[2] آمده است.

۹) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نَضر بن سُوید، از قاسم بن سلیمان، از جرّاح مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا روزه تنها در مورد غذاها و نوشیدنی‌ها نیست، سپس فرمود: چرا که مریم گفت: «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا» و منظور از آن سکوت است[3].

۱۰) طبرسی در کتاب احتجاج از ابی‌بصیر روایت می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیده است: مرا از نماز فریضه که بدون وضو ادا می‌شود، و از روزه‌ای که انسان را از خوردن و نوشیدن باز نمی‌دارد، باخبر ساز؟ آن حضرت فرمودند: اما نماز بدون وضو، نمازی [صلواتی] است که بر محمد و آلش صلوات الله علیهم اجمعین فرستاده می شود و در مورد این گونه روزه، این آیه بیانگر آن است: «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا»[4].

۱۱) ابن بابویه از پدرش از علی بن محمد بن قتیبه، از همدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از علقمه، از امام صادق علیه السلام در حدیثی روایت می کند که ایشان فرمودند: مگر آنها مریم دختر

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۴.
۲ـ ذیل تفسیر آیه ۱-۴.
۳ـ کافی ج ۴، ص ۸۷، ح ۳.
۴ـ احتجاج، ص ۳۲۹.

عمران علیه السلام را منتسب به این نکردند که او عیسی را از مردی نجار به نام یوسف حامله شده است؟[1]

۱۲) سید مرتضی در کتاب «الغرر والدُرَر» خود می‌گوید: برخلاف کسی که گمان می کند هارون برادر مریم بوده است، معنای سخن این می‌شود که تو از خانواده درست و سالمی هستی و پدرت مرد بدی و مادر فاجری نبوده‌اند و با وجود این که خواهر هارونی هستی که به درستی و پاکی شناخته شده است، چگونه این چنین کاری را انجام دادی که از اصل و نسبت به دور است؟ چنین کاری از افرادی چون تو بعید است؟! سپس سید مرتضی ادامه می‌دهد و می‌گوید: این گفته را روایت مغیره بن شعبه تایید می‌کند، آن جا که می‌گوید: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا نزد اهالی نجران فرستاد، اهالی آن جا به من گفتند: آیا پیامبر شما گمان نمی کند که هارون برادر موسی است و خداوند آگاه است که بین موسی و عیسی سالها فاصله بوده است؟ سپس من ندانستم که در جوابشان چه بگویم، تا این که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگشتم و آن را به ایشان یادآور شدم. آن حضرت فرمودند: چرا این جواب را به آنها ندادی که آنها با نام پیامبران و صالحان پیش از خود صدا زده می شدند.

از آن جمله ممکن است معنای گفته «يَا أُخْتَ هَارُونَ» این باشد که ای کسی که از نسل هارون، برادر موسی علیه السلام هستی، همان طور که به فردی می گوییم، یا اخا بنی تمیم و یا اخا بنی فلان. سپس سید مرتضی در ادامه می گوید: مقاتل بن سلیمان در مورد آیه: «يَا أُخْتَ هَارُونَ» می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمودند: هارونی که این جا ذکر شده، همان هارون برادر موسی علیه السلام است. سپس مقاتل می‌گوید: و تاویل عبارت «يَا أُخْتَ هَارُونَ» این است که ای کسی که از نسل هارون هستی، همان طور که خداوند نیز می فرماید: «وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا»[2] [و به سوی عاد برادرشان هود را (فرستادیم)] «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا»[3] [به سوی (قوم) ثمود صالح برادرشان را

۱ـ امالی صدوق، ص ۹۲، ح ۳.
۲ـ اعراف/ ۶۵.
۳ـ اعراف/ ۷۳.

(فرستادیم)] و منظور از برادر در این دو آیه یعنی این که صالح و هود هم نسل و هم نژادشان بودند.

و ما نیز کمی پیش از این، روایت علی بن ابراهیم را در مورد این هارون ذکر کردیم.

و خداوند متعال فرموده است: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا *قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا *وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا».

۱۳) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از یزید کُناسی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام سئوال کردم: آیا عیسی بن مریم علیه السلام هنگامی که در گهواره سخن می‌گفت حجت مردم روزگار خود بود؟ ایشان پاسخ دادند: او در آن روز پیامبر و حجت خدا بود اما هنوز مبعوث نشده بود، آیا این آیه را نشنیدی که از زبان عیسی علیه السلام می فرماید: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا *وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»؟

گفتم: آیا در آن روز که عیسی در گهواره بود، حجت خداوند بر زکریا بود؟ ایشان فرمودند: عیسی علیه السلام در آن روز نشانه‌ای برای مردم، و رحمتی از جانب خداوند برای مریم بود، هنگامی که به سخن آمد و شرح حال نبوت خود را بیان کرد، و در آن حالت، پیامبر و حجتی بود برای کسانی که سخنش را می‌شنیدند، سپس ساکت شد و حرفی نزد تا این که دو سال از این موضوع گذشت، و بعد از این که عیسی علیه السلام به مدت دو سال ساکت ماند، زکریا علیه السلام درگذشت و فرزندش یحیی که کودکی خردسال بود، کتاب و حکمت را از او به ارث برد. آیا این آیه را نشنیدی که می‌گوید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»[1] [ای یحیی کتاب (خدا) را به جد و جهد بگیر و از کودکی به او نبوت دادیم] هنگامی که عیسی علیه السلام به هفت سالگی رسید، بعد از این که خداوند تبارک و تعالی به او وحی نمود، عهده دار پیامبری و رسالت شد و عیسی علیه السلام حجت یحیی

۱ـ مریم/ ۱۲.

و تمامی مردم گشت. پس ای ابا خالد، از زمانی که خداوند آدم را خلق کرده است و در آن جای داده است، زمین حتی یک روز هم از حجت خدا خالی نبوده است.

عرض کردم: فدایت شوم، آیا علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، حجت خدا و رسولش بر این امت بود؟ ایشان فرمودند: آری، در روزی که او را برای مردم نشان داد و او را علم هدایتشان قرار داد، و آنان را به پذیرش ولایت و فرمانبرداری از او فراخواند. گفتم: بنابراین، اطاعت از علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از مرگ ایشان برای مردم واجب بوده است؟ ایشان فرمودند: آری، اما امام خاموشی اختیار کرد و در زمان حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی نگفت و امت و علی علیه السلام باید از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات ایشان اطاعت می کردند، و بعد از مرگ ایشان، مردم باید با ولایت علی علیه السلام از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمانبرداری می کردند و علی علیه السلام حکیم و عالم بود.[1]

۱۴) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی روایت می کند که به امام رضا علیه السلام گفتم: ما قبل از این که خداوند ابا جعفر علیه السلام را به تو ببخشد، از شما سئوال می‌کردیم و شما می‌فرمودید: خداوند فرزندی به من عطا کند، و خداوند فرزندی به شما داد و چشمانمان را روشن کرد، خداوند مرگت را به ما ننمایاند و اگر دنیا پابرجا باشد، مقام امامت به چه کسی می رسد؟ سپس ایشان با دستش به ابو جعفر علیه السلام که در برابرش ایستاده بود، اشاره نمود. من گفتم: فدایت شوم، این که سه سال دارد؟ ایشان فرمودند: چه عیبی دارد؟ و حال آن که عیسی علیه السلام سه ساله به عنوان حجت برگزیده شد.[2]

۱۵) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک از عبدالله بن جبله، از مردی، از امام جعفر صادق در مورد آیه: «وَجَعَلَنِي

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۲.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۲.

مُبَارَکًا أَیْنَ مَا کُنتُ» روایت می کند که ایشان فرمودند: مبارک یعنی بسیار سودمند.[1]

۱۶) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن وهب روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد بهترین و محبوبترین کارهایی که انسان با آن به خدا تقرب می‌جوید، پرسیدم. ایشان پاسخ دادند: من بعد از شناخت و معرفت، چیزی را بهتر از نماز نمی‌بینم. آیا نمی‌بینی که بنده صالح خدا، عیسی بن مریم علیه السلام می‌گوید: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»[2].

۱۷) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد خالد، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قُرَّه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: عیسی از کنار قبری که صاحب آن عذاب می‌شد، گذر کرد. در سال بعد، از کنار همان قبر رد شد و دید که عذاب نمی‌شود. پس عرض کرد: پروردگارا! من سال اول از کنار این قبر گذر کردم، او داشت عذاب می‌شد و بعد از یک سال که دوباره از کنارش رد شدم، دیدم که دیگر عذاب نمی شود، حکمت آن چیست؟ سپس خداوند به او وحی نمود: او فرزند صالحی دارد که بزرگ شده و راهی را مرمت کرده و یتیمان را پناه داده است. به خاطر کارهایی که فرزندش انجام می‌دهد، او را آمرزیدم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ادامه دادند: میراث خداوند بعد از مرگ بنده مؤمنش، فرزندی است که بعد از او خدا را می‌پرستد. سپس امام جعفر صادق علیه السلام آیه زکریا را تلاوت کردند: پروردگارا «فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»[3].[4][پس از جانب خود ولی (و جانشینی) به من ببخش * که از من ارث برد و از خاندان یعقوب (نیز) ارث برد و او را ای پروردگار من، پسندیده گردان.]

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۱۱
۲ـ کافی، ج ۳، ص ۲۶۴، ح ۱.
۳ـ مریم/ ۵-۶
۴ـ کافی، ج ۶، ص ۳، ح ۱۲.

۱۸) علی بن ابراهیم از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از فردی، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ» روایت می کند که ایشان فرمودند: مبارک یعنی بسیار سودمند.[۱]

۱۹) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان در مورد آیه: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ» فرموده‌اند: مبارک یعنی بسیار سودمند.[۲]

۲۰) ابن بابویه با سند خود از وهب بن منبّه یمانی روایت می‌کند که گفته است: فردی یهودی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد و گفت: ای محمد! آیا قبل از این که آفریده شوی، در امّ الکتاب پیامبر بودی؟ ایشان فرمودند: آری. یهودی پرسید: و این یارانت قبل از این که خلق شوند، نامشان در کنار تو ثبت شده بود؟ ایشان فرمودند: آری. او گفت: پس حال که تو قبل از به دنیا آمدنت پیامبر بودی، چرا به مانند عیسی بن مریم، هنگامی که از شکم مادرت خارج شدی، با حکمت سخن نگفتی، همان طور که تو خود نیز بدین امر اعتراف می‌کنی؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ دادند: موضوع من با عیسی بن مریم فرق می‌کند، چرا که خداوند عیسی را از یک مادر و بدون پدر بیافرید، همان طور که آدم را بدون پدر و مادر به دنیا آورد، و اگر عیسی در هنگامی که از شکم مادرش بیرون آمد با حکمت سخن نمی‌گفت، مادرش در برابر مردم عذری برای ارائه نداشت، چرا که آن را بدون پدر به دنیا آورده بود و اگر این کار را نمی کرد، آنها برخوردی به مانند برخورد با زنان شوهردار با او می کردند و به همین خاطر خداوند زبان و گفتار عیسی را عذری برای مادرش قرار داد.[۳]

۲۱) و ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از احمد بن محمد همدانی غلام بنی هاشم، از جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام از کثیر بن عیّاش قطّان، از ابی جارود، از زیاد بن منذر، از امام باقر علیه

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۲۱۲، ح۱.
۳ـ علل الشرائع، ص ۱۰۰، باب ۷۰، ح۱.

السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هنگامی که عیسی بن مریم علیه السلام به دنیا آمد، یک روزه بود که گویی دو ماهه بود. هنگامی که هفت ماهه شد، مادرش دستش را گرفت و او را به مکتب خانه آورد و او را در مقابل معلم نشاند و معلم به او گفت: بگو بسم الله الرحمن الرحیم. عیسی علیه السلام گفت: بسم الله الرّحمن الرّحیم. معلمش به او گفت: بگو «ابجد»، سپس عیسی علیه السلام سرش را بالا گرفت و گفت: آیا می دانی، معنای ابجد چیست؟ معلم شلاقش را بالا برد تا عیسی علیه السلام را بزند، سپس عیسی گفت: ای معلم! اگر معنای آن را می‌دانی، مرا نزن، اما اگر نمی‌دانی از من بپرس تا برایت توضیح دهم. معلم گفت: آن را برایم توضیح بده.

عیسی علیه السلام گفت: الف، آلاء و نعمت‌های خداوند است و باء، بهجت است و جیم، جمال و دال، دین خداست، و در «هوَّز»، هاء، هول و ترس جهنم است و واو، ویل و هلاکت جهنمیان و زا، زفیر (فریاد) جهنم می‌باشد و کلمه «حطّی»، به معنای این است که: حطّت الخطایا عن المستغفرین (یعنی گناهان افرادی که طلب استغفار می کنند، بخشوده شده است) و عبارت «کلمن» یعنی کلام خداوند که هیچ تغییر دهنده‌ای برای کلمه‌های آن وجود ندارد. و در «سعفص»، یعنی «صاعٌ بالصاع و جزاءٌ بالجزاء (یعنی هر چه کنی کشت، همان بدروی) و «قرشت» یعنی «قرشهم فحشرهم» (یعنی آنان را جمع کرد و در یک جا گرد آورد).

سپس معلم گفت: ای خانم! دست فرزندت را بگیر، چرا که او عالم است و او را نیازی به معلم نیست[1].

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۷)

[اما دسته‌ها(ی گوناگون) از میان آنها به اختلاف پرداختند پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روزی دهشتناک]

۱) عیاشی از جابر جُعفی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: در خانه‌ات بنشین و دست و پایت را حرکت مده تا این که علامت‌هایی را

۱ـ توحید، ص ۲۳۶، ح ۱.

که در یک سال به ظهور خواهند رسید، ببینی. در آن زمان می بینی که منادی در دمشق ندا می دهد و همچنین خسوفی در یکی از روستاهای آن به وقوع می پیوندد، و تعدادی از مساجد دمشق فرو می‌ریزند و هنگامی که دیدی ترک‌ها از دمشق گذشتند و آمدند تا این که در جزیره ساکن شدند و روم نیز پیش آمد تا این که در «رمله» فرود آمد، آن سال در تمامی سرزمین‌های عرب، سال اختلاف خواهد بود. در آن هنگام شامی‌ها بر سر سه پرچم با هم دچار اختلاف می‌شوند: پرچم اصهب و پرچم ابقع و پرچم سفیانی. به همراه بنی ذنب‌الحمار، مضریان هستند و به همراه سفیانی، دایی‌هایش از کلب. سپس سفیانی و طرفدارانش بر بنی ذنب‌الحمار می‌تازند و کشتاری به راه می‌اندازند که هیچ حادثه‌ای تا به حال این چنین کشتاری به راه نیانداخته است. سپس مردی در دمشق حاضر می‌شود که از بنی ذنب‌الحمار است. او نیز به همراه طرفدارانش کشتاری به راه می اندازد که هیچ عاملی چنین کشتاری به راه نیانداخته است، و منظور از این فرموده خداوند: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ» نیز همین است[1].

وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹)

[و آنان را از روز حسرت بیم ده آن گاه که داوری انجام گیرد و حال آن که آنها (اکنون) در غفلتند و سر ایمان آوردن ندارند]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو ولّاد حنّاط روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» سئوال شد، و ایشان پاسخ دادند: بعد از این که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، و جهنمیان به جهنم می‌روند، منادی ای از جانب خداوند ندا می‌دهد: ای اهالی بهشت و جهنم، آیا مرگ را در صورت خاصی می شناسید؟ آنها می گویند: نه، سپس مرگ را در صورت قوچی سیاه که آمیخته با سفیدی است، می آورند و بین جهنم و بهشت قرار می دهند و سپس به همگی اعلام می کنند: بیایید و به مرگ نگاه کنید. آنها بالا می آیند و سپس خداوند دستور ذبح آن را می دهد و مرگ را ذبح می کنند. بعد از آن اعلام می شود: ای بهشتیان، بعد از این جاودانگی است و مرگی در

۱ـ تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۸۳، ح ۱۱۷.

کار نیست. ای جهنمیان، بعد از این جاودانگی است و دیگر مرگی در کار نیست. منظور از آیه: «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ» نیز همین است، یعنی میان بهشتیان حکم می‌شود که آنان تا ابد در بهشت خواهند بود و میان جهنمیان نیز حکم شود که تا ابد در جهنم خواهند بود.[1]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی فرمودند که مرگ به خود افتخار کرد، و خداوند تبارک و تعالی به او گفت: به خود مبال، چرا که من تو را بین دو گروه بهشتیان و جهنمیان ذبح می کنم و دیگر تو را زنده نمی کنم تا کسی آرزوی تو را کند یا از تو بهراسد.[2]

۳) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: روز تلاقی (یوم التلاق) روزی است که اهالی آسمان و زمین با یکدیگر دیدار می کنند و روز ندا (یوم التناد) روزی است که جهنمیان، بهشتیان را ندا می دهند و می گویند: «أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ»[3] [که از آن آب یا از آن چه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید] و روز تغابن روزی است که بهشتیان بر دوزخیان (در معامله شان با خداوند) پیروز می شوند، و روز حسرت روزی است که مرگ را می آورند و ذبح می کنند.[4]

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۴۰) وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱)

[ماییم که زمین را با هر که در آن است به میراث می‌بریم و (همه) به سوی ما بازگردانیده می‌شوند (۴۰)و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز. زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ح ۲۴.
۲ـ کافی ج ۸، ص ۱۴۹، ح ۱۲۹.
۳ـ اعراف/ ۵۰.
۴ـ معانی الاخبار، ص ۱۵۶، ح ۱.

۱) علی بن ابراهیم گفته است: هرآن چه را که خداوند خلق کرده است، در روز قیامت به ارث می برد.[۱]

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْئًا (۴۲) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۳) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۵) قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷) وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸) فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)

[چون به پدرش گفت: پدر جان چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و از تو چیزی را دور نمی کند می‌پرستی؟ * ای پدر به راستی مرا از دانش (وحی حقایقی به دست) آمده که تو را نیامده است پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم * پدر جان! شیطان را مپرست که شیطان (خدای) رحمان را عصیانگر است * پدر جان! من می‌ترسم از جانب (خدای) رحمان عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی * گفت: ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من متنفری؟ اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهم کرد و (برو) برای مدتی طولانی از من دور شو * (ابراهیم) گفت: درود بر تو باد. به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم زیرا او همواره نسبت به من پر مهر بوده است * و از شما و (از) آن چه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم، امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید نباشم * و چون از آنها و (از) آن چه به جای خدا می‌پرستیدند

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵.

کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم * و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم]

۱) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیّات، از محمد بن زیاد اَزدی، از مفضّل بن عُمَر، از امام صادق علیه السلام ـ در حدیثی که خداوند عز و جل ابراهیم علیه السلام را با کلماتی مورد آزمایش قرار می دهد ـ روایت می کند که ایشان در این حدیث فرمودند: مفهوم کناره گیری از اهل بیت و خاندان در این آیه قرار دارد «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» تا انتهای آیه. و در مورد امر معروف و نهی از منکر، در این آیات توضیح داده شده است: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا».

و همچنین از این آیات می توان مقابله خوبی در برابر بدی را برداشت کرد و این در جایی است که پدر ابراهیم به او می گوید:«أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا» و ابراهیم در جواب پدرش می گوید: «قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا». همچنین می توان بر اساس آیه «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»[1] [پروردگارا به من دانش عطا کن و مرا به صالحان ملحق فرمای] (که مرتبط با این آیه ها است) حکم و انتساب به صالحان را از این آیه دریافت کرد و منظور از صالحان کسانی هستند که تنها بر اساس حکم خداوند، حکومت و داوری می کنند و بر اساس نظریات و قیاس های خود حکم نمی کنند تا این که حجت هایی که بعد از او می آیند، برای ایشان به راستی شهادت دهند و بیان این مطلب در آیه«وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»[2][و برای من در (میان) آیندگان، آوازه نیکو گذار] آمده است، و منظور از آن حضرت، این امت فاضل (مسلمانان) بوده است، و خداوند درخواستش را اجابت نمود و برای او و

۱ـ شعراء/۸۳.
۲ـ شعراء/۸۴.

دیگر پیامبران آوازه ای نیکو در میان آیندگان قرار داد، و آن علی بن ابی طالب علیه السلام است که بیانگر آن، این آیه می باشد «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا »[1].

۲) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسن که خدا از او خشنود بأد، از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: پدر ابراهیم، ستاره شناس نمرود بن کنعان بود و نمرود تنها بر اساس نظر او حکم صادر می کرد. در یکی از شب ها به ستارگان نگاه کرد، و فردای آن شب، گفت: دیشب چیز عجیبی دیدم. نمرود به او گفت: آن چیست؟ او گفت: من فرزندی را دیدم که در سرزمین ما به دنیا می آید و ما به دست او نابود می شویم و چیزی نمانده که نطفه او بسته شود. نمرود از این امر در شگفت ماند و گفت: آیا الان زنی به او باردار شده است؟ او جواب داد: نه. و در علمی که به او اعطا شده بود، این چنین آمده بود که او با آتش سوزانده خواهد شد، اما (در آن علم) نیامده بود که خداوند تبارک و تعالی او را نجات خواهد داد. امام فرمودند: سپس نمرود، زنان را از مردان جدا نمود و تمامی زن ها را در شهر جمع کرد، تا این که مردان نتوانند با آنان خلوت کنند.

امام فرمودند: اما پدر ابراهیم با زنش نزدیکی کرد، و زن از او باردار شد و او شک کرد که مبادا خود او صاحب آن فرزند باشد. به همین خاطر به دنبال زنان قابله ای فرستاد که اگر در شکم زن چیزی می‌بود، متوجه می شدند و خداوند تبارک و تعالی نیز آن چه را که در رحم بود برعکس نمود و آنها گفتند: در شکم او چیزی نمی بینیم. هنگامی که مادر ابراهیم، او را وضع حمل نمود، پدرش خواست که او را نزد فرعون ببرد. اما مادرش گفت: فرزندت را نزد نمرود مبر، چرا که او را می کشد؛ بگذار من او را به غاری می برم و در آن جا رهایش می کنم تا مرگش فرارسد، و در این صورت تو فرزندت را نکشته باشی. پدر ابراهیم به زنش گفت: آن را به آن جا ببر. او نیز ابراهیم را به غاری برد و سپس او را شیر داد و بر روی در غار، سنگی گذاشت و از آن جا دور شد. خداوند تبارک و تعالی روزی ابراهیم را در انگشت ابهام او قرار داد و او شروع به مکیدن آن نمود و از طریق آن شیر می

۱ـ معانی الاخبار، ص ۱۲۶، ح ۱.

نوشید. او در یک روز به اندازه یک هفته، و در یک هفته به اندازه یک ماه، و در یک ماه به اندازه یک سال کودکان دیگر رشد می کرد و تا زمانی که خداوند اراده نمود، در آن جا ماند.

بعد از مدتی مادر ابراهیم به شوهرش گفت: اگر اجازه بدهی می خواهم نزد آن کودک بروم و او را ببینم. پدر ابراهیم گفت: برو. او به سمت غار رفت و ناگهان دید که چشمان ابراهیم علیه السلام به مانند دو چراغ می درخشند. سپس ابراهیم را برداشت و در آغوش گرفت و شیر داد و سپس از آنجا دور شد. هنگامی که شوهرش در مورد کودک از او سئوال کرد، او گفت: آن را دفن کردم. از آن به بعد بهانه ای می تراشید و برای انجام کاری از خانه خارج می شد و نزد ابراهیم علیه السلام می رفت و او را در آغوش می گرفت و شیر می داد و برمی گشت.

هنگامی که ابراهیم به حرکت آمد، مادرش همچون گذشته به دیدنش می آمد، و به مانند گذشته با او برخورد می کرد. وقتی خواست برگردد، ابراهیم لباسش را گرفت. او به ابراهیم گفت: چه شده است؟ ابراهیم گفت: مرا با خود ببر. او به ابراهیم گفت: بگذار تا از پدرت اجازه بگیرم. او پیوسته پنهان بود و خود را مخفی نگاه می داشت و امر خود را کتمان می کرد تا این که خود را نشان داد و فرمان خداوند را آشکار نمود و خداوند تبارک و تعالی قدرتش را به واسطه او نشان داد و سپس برای بار دوم پنهان گشت و آن، زمانی بود که پادشاه طاغوت او را از آن سرزمین تبعید کرد، و او گفت: «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي» و خداوند عز و جل فرمود: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» و منظور از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است، چرا که ابراهیم از خداوند عز و جل خواسته بود که آوازه ای نیکو برای او در میان آیندگان به جای گذارد، و خداوند نیز علی علیه السلام را برای او و اسحاق و یعقوب به عنوان یادی بلند آوازه قرار داد و به علی علیه السلام خبر داد که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در یازدهمین نسل از فرزندان اوست و او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که قبل از آن، سرشار از ستم و بی داد شده بود و او تاخیر و غیبتی در پیش رو دارد که گروهی بر اثر آن گمراه می شوند و

گروهی با آن به راه راست هدایت می شوند، و این امر، شدنی است، چنان که او به دنیا آمده است.[1]

۳) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسن که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله بن جعفر حمیری و همگی از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه، از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: روزی ابراهیم علیه السلام خارج شد و در مسیری به راه افتاد تا پند بگیرد، از دشتی گذر کرد و دید که مردی ایستاده است و نماز می گزارد. از او در شگفت ماند و نشست و منتظر اتمام نمازش شد. هنگامی که نمازش به طول انجامید، با دست او را تکان داد و گفت: من با تو کاری دارم. امام علیه السلام فرمودند: مرد نمازش را مختصر کرده و کنار ابراهیم علیه السلام نشست و ابراهیم علیه السلام به او گفت: برای که نماز می گزاری؟ او گفت: برای خدای ابراهیم. ابراهیم از او پرسید: خدای ابراهیم علیه السلام کیست؟ او پاسخ داد: همان کسی که تو و من را آفریده است. ابراهیم به او گفت: من از امثال تو خشنودم و می خواهم به خاطر رضای خداوند برادر تو باشم، حال خانه ات کجاست تا به دیدار و ملاقاتت بیایم؟ مرد به او گفت: خانه ام پشت این آبهاست و با دستش به دریا اشاره کرد و اما مسجدم این مکان است، هر وقت که خواستی، می توانی مرا به اذن خداوند این جا بیابی.

سپس آن مرد به ابراهیم گفت: آیا خواسته ای داری؟ ابراهیم گفت: آری. او گفت: خواسته ات چیست؟ ابراهیم گفت: تو دعا کن و من آمین می گویم، و یا من دعا می کنم و تو آمین بگو. آن مرد گفت: و در چه مورد می خواهی دعا کنی؟ ابراهیم علیه السلام گفت: در باره مؤمنان گناهکار. او گفت: نه، من این کار را انجام نمی دهم. ابراهیم علیه السلام گفت: برای چه؟ او گفت: من سه سال است که از خداوند درخواست چیزی را می نمایم، اما تا این ساعت پاسخ آن را ندیده ام و اکنون از خداوند شرم دارم که از او درخواست چیزی بنمایم، مگر این که بدانم او آن را اجابت خواهد کرد. ابراهیم علیه السلام به او گفت: چه چیز از خداوند خواستی؟

۱ـ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۳۸، باب ۴، ح ۷.

او گفت: من روزی در مصلای خودم نشسته بودم که جوانی باهوش که نور از پیشانی اش می تابید از کنار من رد شد و رشته مویی از پشتش آویزان بود و چند تا گاو فربه را با خود می برد و تعدادی گوسفند را نیز به جلو می راند که بسیار پرگوشت به نظر می رسیدند. از مشاهده این منظره خوشم آمد و از او پرسیدم: ای جوان! این گاو و گوسفندان مال چه کسی است؟ او گفت: اینها مال من است. از او پرسیدم: تو کیستی؟ او گفت: من اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمان هستم. در آن هنگام از خداوند خواستم که خلیلش ابراهیم علیه السلام را به من نشان دهد. ابراهیم به او گفت: من ابراهیم خلیل الرحمان هستم و آن جوان نیز فرزند من است. آن مرد در این هنگام گفت: سپاس مر خدای، پروردگار جهانیان را که خواسته ام را اجابت نمود. امام باقر علیه السلام ادامه می دهد: آن مرد دو گونه ابراهیم علیه السلام را بوسید و او را در آغوش کشید و عرض کرد: الان، آری، حال تو دعا کن تا دعایت را آمین بگویم. سپس ابراهیم برای آمرزش مردان و زنان مؤمن آن روز تا روز قیامت و رضایت پروردگار از ایشان دعا کرد و آن مرد دعایش را آمین گفت. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: دعای ابراهیم علیه السلام تا روز قیامت شامل حال مؤمنان گناهکار از شیعیان ما می شود.[1]

۴) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قداح، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند بیامرزد بنده ای را که از خداوند درخواست چیزی نماید و در دعایش اصرار بورزد، خواه دعایش مستجاب شود و خواه نشود؛ و سپس این آیه را تلاوت کردند: «وَأَدْعُو رَبِّی عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّی شَقِيًّا».[2]

۵) علی بن ابراهیم: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ» یعنی ابراهیم علیه السلام از آنان دوری کرد «وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ۝ وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا» منظور، ابراهیم و اسحاق و یعقوب است و منظور از «مِّن رَّحْمَتِنَا» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» و

۱ـ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۴۰، باب ۴، ح ۸.
۲ـ کافی ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۶.

منظور از این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است. علی بن ابراهیم گفت: این حدیث را پدرم از امام حسن عسکری علیه السلام برایم روایت کرده است[1].

۶) محمد بن عباس از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از یونس بن عبدالرحمان، از ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا گروهی از من اسم امیرالمؤمنین علیه السلام را در قرآن درخواست نمودند. من به ایشان گفتم: از جمله آن این است «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا». ایشان فرمود: راست گفتی، همین طور است.[2]

۷) ابن شهرآشوب از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام در خبری روایت می کند که حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند درخواست کرد که برای او یادی نیکو در میان آیندگان قرار دهد و خداوند نیز فرمود: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» و منظور از «عَلِيًّا» علی بن ابی طالب علیه السلام است[3].

وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲)

[و از جانب راست طور او را ندا دادیم و در حالی که با وی راز گفتیم، او را به خود نزدیک ساختیم]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود مِنقَری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: ابلیس که لعنت خدا بر او باد، نزد موسی آمد و او داشت با خدایش مناجات می کرد. سپس یکی از فرشتگان به او گفت: وای بر تو ای ابلیس، از موسی چه می خواهی، حال آن که او در این حالت است و با پروردگارش مناجات می کند؟ ابلیس گفت: چیزی که از پدرش آدم در بهشت امید داشتم، از او امید دارم.

از جمله آن چه که خداوند با موسی نجوی می نمود، این بود: ای موسی! من نماز را تنها از کسی قبول می کنم که در برابر بزرگی من فروتنی کند و همواره ترس مرا در قلب خود قرار دهد و روزش را با یاد من به پایان رساند و شب را با اصرار

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵.
۲ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۱۰.
۳ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۷.

بر انجام معصیت به صبح نرساند و حق اولیا و دوستانم را بداند. سپس موسی علیه السلام گفت: پرودگارا! آیا مراد از اولیا و دوستانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستند؟ خداوند فرمود: آری این چنین نیز هست، اما مراد من، آن کسی است که آدم و حوا و بهشت و جهنم را به خاطر او آفریدم. سپس موسی گفت: آن کیست، ای پروردگار من؟ خداوند فرمود: محمد، احمد، من اسمش را از اسم خود مشتق نمودم، چرا که من محمود (مورد ستایش) هستم و او محمد.

سپس موسی علیه السلام فرمود: پروردگارا! مرا از امت او گردان. خداوند به او گفت: ای موسی! اگر او و جایگاه او و جایگاه اهل بیت او را بدانی، در زمره امت او قرار می گیری، همانا مثال او و خاندانش در میان کسانی که آفریده ام، به مانند مثال فردوس در میان دیگر بهشت ها است که برگ هایش پراکنده نمی شود و طعمش تغییر نمی کند و هرکس که آنان و حقشان را بشناسد، در هنگام نادانی اش به او علم می دهم و در هنگام قرار گرفتن در تاریکی، نور را در برابرش قرار می دهم و قبل از این که مرا بخواند، اجابتش می کنم و قبل از این که از من درخواست کند، بدو می بخشم. ای موسی! هنگامی که دیدی فقر به سویت می آید، بگو: خوش آمدی ای نشانه افراد صالح؛ و هرگاه دیدی که ثروت به سویت می آید، بگو: این گناهی است که عقوبتش به تعجیل افتاده است. ای موسی! همانا دنیا سرای مجازات است، آدم را در این دنیا به هنگام ارتکاب خطا عقوبت نمودم و آن را (دنیا) را با کسانی که در آن هستند، ملعون قرار دادم، مگر آن چه از دنیا که برای من باشد. ای موسی! همانا بندگان صالح من به اندازه علمشان به دنیا، از آن کناره گیری می کنند، و دیگر مخلوقاتم به اندازه نادانی شان به آن متمایل می شوند و در میان بندگانم کسی نیست که آن را بزرگ بدارد و از آن خیری ببیند و چشمش به آن روشن گردد. هر کس نیز آن (دنیا) را به دیده تحقیر بنگرد، از آن بهره مند گردد.

سپس امام جعفر صادق علیه السلام ادامه دادند: اگر قدرت آن را داشتید که معروف و شناخته نشوید، چنین کنید و لازم نیست که مردم از شما تعریف کنند. اگر در نزد خداوند محبوب بودید، ناپسند بودن در نزد مردم ملالی ندارد؛ همانا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: هیچ خیری در دنیا نیست مگر برای دو نفر: فردی که هر روز به نیکی بیشتری دست پیدا می کند و فردی که با توبه، مرگ و هلاک خود را جبران کند. اما این که چه طور توبه اش قبول است؟ به خدا قسم اگر

به سجده افتد تا حدی که گردنش بشکند، خداوند جز با ولایت ما آن را از او قبول نمی کند. بدانید که هر کس به حق ما پی ببرد و با (ولایت ما) به امید ثواب باشد، در هر روز به اندازه نصف کف دست خوراک و مقداری که بتواند عورت و سرش را بپوشاند، راضی می شود. ایشان در این راه هراسان و بیمناکند.[1]

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴)

[و در این کتاب از اسماعیل یاد کن. زیرا که او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود]

۱) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از علی بن احمد بن اَشیَم، از سلیمان جعفری، از ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت می کند که ایشان به من فرمودند: آیا می دانی که چرا اسماعیل، درست وعده (صادق الوعد) نامیده شد؟ گفتم: نمی دانم. ایشان فرمودند: با مردی وعده داشت و یک سال منتظرش نشست (تا بیاید).[2]

۲) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که خدا از او خشنود باد، از محمد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عُمیر، از محمد بن سِنان، از کسی که نام برده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: اسماعیلی که خداوند در کتابش این چنین از او یاد کرده: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» اسماعیل بن ابراهیم نبوده، بلکه یکی از پیامبران است که خداوند عز و جلّ او را به سوی قومش مبعوث نموده و آنها او را گرفتند و پوست سر و صورتش را کندند و فرشته ای نزد او آمد و گفت: همانا خدای متعال مرا نزد تو فرستاده است. حال هر چه می خواهی امر کن، او گفت: من تأسّی می کنم با آنچه با حسین علیه السلام می کنند.[3]

۳) و ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از سَماعه، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا اسماعیل، رسول و پیامبری بود که قومش

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۴.
۲ـ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۷، باب ۶۷، ح ۱.
۳ـ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۸، باب ۶۷، ح ۲.

بر او مسلط گشتند و پوست صورت و سرش را کندند و فرستاده ای از جانب پروردگار نزد او آمد و به او عرض کرد: پروردگارت به تو سلام می فرستد و می گوید: من دیدم که با تو چه کرده اند، و مرا به فرمانبرداری از تو امر کرده است. حال هر چه می خواهی فرمان بده، او گفت: الگوی من حسین بن علی علیه السلام باشد.[1]

۴) شیخ مفید در امالی از ابوبکر محمد بن عُمر جعابی، از ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید، از یحیی بن زکریا، از عثمان بن عیسی، از احمد بن سلیمان، از عمران بن مروان، از سماعه بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا کسی که خداوند در قرآن در باره اش می گوید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» کسی بود که قومش بر او دست یافتند و پوست صورت و سرش را کندند و خداوند فرشته ای را نزد او فرستاد و به او گفت: پروردگار جهانیان به تو سلام می فرستد، و می گوید: من دیدم که قومت با تو چه کرده اند، حال هرچه می خواهی بگو. او گفت: ای پروردگار جهانیان! من می خواهم الگویی به مانند حسین علیه السلام داشته باشم. امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: آن شخص، اسماعیل بن ابراهیم، که بر پیامبر ما و آن دو درود باد، نبود.[2]

۵) ابو القاسم بن قولویه از پدرش، از سعد بن عبدالله بن ابی خَلَف، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی الخطّاب و یعقوب بن یزید و همگی از محمد بن سنان، از کسی که نام می‌برد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا اسماعیلی که خداوند در قرآنش در باره اش می گوید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»، اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام نبود، بلکه یکی از پیامبران بود که خداوند او را به سوی قومش مبعوث گرداند که آنان او را گرفتند و پوست سر و صورتش را کندند و سپس فرشته ای از جانب پروردگار نزد او آمد و گفت: خداوند مرا نزد تو فرستاده است.

۱ـ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۸، باب ۶۷، ح ۳.
۲ـ امالی، ص ۳۹، ح ۷.

هرچه می خواهی امر کن. او گفت: الگوی من حسین علیه السلام است. همان را می خواهم که بر سر او آوردند.[1]

و ابوالقاسم بن قولویه از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از آن دو، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعه بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: او پیامبری مرسل بود... و آن گاه به مانند همین حدیث را ذکر کرد.[2]

۶) و ابوالقاسم بن قولویه از محمد بن جعفر رزّاز، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از احمد بن حسین بن علی بن فضّال، از پدرش، از مروان بن مسلم، از برید بن معاویه عجلی روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! مرا از حال اسماعیلی باخبر ساز که خداوند در قرآنش در باره او این چنین می فرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»، آیا او، اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام بوده است، چرا که مردم چنین گمان می کنند. ایشان فرمودند: اسماعیل علیه السلام قبل از ابراهیم علیه السلام درگذشت و ابراهیم نیز خود حجت خداوند و صاحب شریعت بود. حال، اسماعیل برای چه کسانی مبعوث شده بود؟

سپس من گفتم: فدایت شوم، پس آن شخص کیست؟ ایشان فرمودند: او اسماعیل بن حزقیل، پیامبری است که خداوند به سوی قومش مبعوث گرداند و آنان او را تکذیب کردند و شکنجه دادند و پوست صورتش را کندند. سپس خداوند بر آنان خشم گرفت و سطاطائیل فرشته عذاب را نزد او فرستاد و به او گفت: ای اسماعیل! من سطاطائیل فرشته عذاب هستم. پروردگار بزرگ مرا نزد تو فرستاده تا اگر بخواهی، قومت را با عذاب شکنجه کنم. اسماعیل به او گفت: ای سطاطائیل! مرا نیازی به آن نیست. سپس خداوند به او وحی نمود: خواسته ات چیست، ای اسماعیل؟ اسماعیل گفت: پروردگارا! تو برای خود پیمان خدایی و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیمان نبوت و برای وصی او علیه السلام پیمان ولایت گرفتی. تو به حسین علیه السلام وعده دادی که او را به دنیا برگردانی تا این که خود، از کسانی که آن کار را با او کردند، انتقام بگیرد. حال ای پروردگار من،

۱ـ کامل الزیارات، ص ۱۳۷، باب ۱۹، ح ۱.
۲ـ کامل الزیارات، ص ۱۳۷، باب ۱۹، ح ۲.

خواسته من از تو این است که مرا نیز به مانند حسین علیه السلام به دنیا بازگردانی، تا از کسانی که آن کار را با من کردند، انتقام بگیرم. و خداوند به اسماعیل بن حزقیل این وعده را داد و او به همراه حسین بن علی صلوات الله علیهما به دنیا باز خواهد گشت.[1]

۷) ابوالقاسم بن قولویه از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از جدش علی بن مهزیار، از محمد بن سِنان، از کسی که نامش را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا اسماعیلی که خداوند در کتابش در باره او فرموده است: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» پیامبری بود که قومش او را گرفتند و پوست سر و صورتش را کندند و فرشته ای نزد او آمد و گفت: خداوند مرا به نزد تو فرستاده است، حال هر چه می خواهی به من دستور بده. او گفت: من می خواهم حسین بن علی علیه السلام الگوی من باشد.[2]

۸) صاحب کتاب «الاربعین عن الاربعین» با سند خود از انس بن مالک، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی روایت می کند که ایشان فرمودند: ای انس! هر کس می خواهد به صداقت اسماعیل پی ببرد ـ و منظور از آن، اسماعیل بن حزقیل است که خداوند در قرآن در باره اش می فرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» ـ به علی بن ابی طالب علیه السلام بنگرد.

۹) شیخ مفید در کتاب «الاختصاص» از محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ثَعلبه بن میمون، از زُراره روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» پرسیدم و گفتم مرا از فرق بین رسول و نبی آگاه ساز؟ ایشان فرمودند: نبی آن کسی که که در خواب می بیند و صدا را می شنود؛ اما فرشته را نمی بیند. اما رسول، فرشته را می بیند و با او سخن می گوید. عرض کردم: جایگاه امام چطور است؟ ایشان فرمودند: صدا را می شنود و فرشته را نمی بیند و فرشته را با چشم مشاهده نمی کند. سپس این آیه را تلاوت کرد: «ما أرسلنا

۱ـ کامل الزیارات، ص ۱۳۸، باب ۱۹، ح ۳.
۲ـ کامل الزیارات، ص ۱۳۸، باب ۱۹، ح ۴.

من قَبلِک من رسولٍ و لا نبیٍّ و لا محدَّث» [ما پیش از تو رسول، نبی و کسی را که با او سخن گویند، نفرستادیم][1].

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵)

[و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد و همواره نزد پروردگارش پسندیده(رفتار) بود]

۱) در کتاب «دعائم الاسلام» از امام صادق روایت شده است که ایشان فرمودند: هنگامی که این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»[2] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسانتان را از آتش حفظ کنید]، مردم سئوال کردند: ای رسول خدا! چگونه خود و خانواده هایمان را حفاظت کنیم؟ ایشان فرمودند: کار نیک انجام دهید و خانواده تان را نیز بدان متذکر شوید و آنان را بر فرمانبرداری از خداوند تربیت کنید. سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آیا نمی بینید که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»[3] [و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش] و همچنین فرموده است: « وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا»[4].

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا (۵۶) وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷)

[و در این کتاب از ادریس یاد کن که او پیامبر راستگویی بود * و (ما)او را به مقامی بلند ارتقا دادیم]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از عمرو بن عثمان، از مفضَّل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان

۱ـ اختصاص، ص ۳۲۸.

۲ـ تحریم/۶

۳ـ طه/۱۳۲.

۴ـ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۸۲.

فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که جبرئیل علیه السلام به من خبر داده است که فرشته ای از فرشتگان آسمان که در نزد خداوند از جایگاه عظیمی برخوردار بود، مورد خشم خداوند قرار گرفت، و از آسمان به زمین فرو فرستاده شد. پس نزد ادریس علیه السلام آمد و گفت: تو در نزد خداوند از منزلت والایی برخورداری، نزد خداوند، مرا شفاعت کن. او نیز سه شب پشت سر هم نماز گزارد و روزهایش را نیز بی آن که افطار کند، روزه گرفت. سپس در هنگام سحر برای آن فرشته به درگاه خداوند عز و جل دعا کرد. فرشته گفت: درخواست تو اجابت شد و من نیز آزاد شدم. اکنون می خواهم تو را پاداش دهم. حال چیزی از من طلب کن. ادریس گفت: می توانی فرشته مرگ را به من نشان دهی، شاید که با او انس بگیرم، زیرا با یادآوری نام او، هیچ چیز برایم خوشایند نمی گردد. او بال هایش را گشود و گفت: سوار شو. آن گاه ادریس را در آسمان دنیا بالا برد و در جستجوی فرشته مرگ برآمد. به او گفتند: باید بالاتر بروی. او رفت تا این که فرشته مرگ را بین آسمان چهارم و پنجم ملاقات کرد. آن فرشته صدا زد: ای فرشته مرگ! چرا تو را اندوهگین و چهره درهم کشیده می بینم؟ او گفت: شگفتی ام از آن است که در زیر سایه عرش دستور گرفتم که روح یک آدمیزاد را بین آسمان چهارم و پنجم قبض کنم. ادریس علیه السلام با شنیدن این جمله، حالش تغییر کرد و بر روی بال فرشته بیهوش شد و فرشته مرگ در همان لحظه، روحش را قبض نمود. خداوند عز و جل در مورد او فرموده است: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»[1].

۲) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از کسی که از او روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی بر یکی از فرشتگان خشم گرفت و بال هایش را قطع کرد و آن را در یکی از جزایر دریا انداخت و تا زمانی که اراده کرد، او را در آن جا نگه داشت و هنگامی که خداوند ادریس علیه السلام را برانگیخت، آن فرشته نزد او آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از خداوند بخواه که از من راضی گردد و بالهایم را به من بازگرداند. ادریس گفت: باشد، دعا می‌کنم. سپس برایش دعا کرد و خداوند نیز بال هایش را به او بازگرداند و از او راضی گشت.

۱ـ کافی، ج ۳، ص ۲۵۷، ح ۲۶.

فرشته به ادریس گفت: از من درخواستی داری؟ ادریس گفت: آری، می خواهم مرا به آسمان ببری تا فرشته مرگ را ببینم، چرا که با یاد او زندگی بر من ناخوش می گردد. سپس فرشته، ادریس را بر روی بالش گذاشت تا این که به آسمان چهارم رسید و ناگهان دید که فرشته مرگ از تعجب، سرش را تکان می دهد. ادریس به او سلام کرد و گفت: چه شده است که سرت را تکان می دهی؟ او گفت: همانا پروردگار بزرگ به من دستور داده تا جانت را بین آسمان چهارم و پنجم بگیرم. من گفتم: پروردگارا! چگونه این ممکن است و حال آن که ضخامت آسمان چهارم به اندازه مسیر پانصد سال و از آسمان چهارم تا سوم نیز مسیر پانصد سال است و ضخامت آسمان سوم و مسافت بین آسمان سوم تا آسمان دوم نیز هرکدام مسیر پانصد سال است و هر آسمانی و مسافت بین آنها نیز همین مقدار فاصله دارد، حال چگونه این ممکن است؟ سپس روح ادریس را بین آسمان چهارم و پنجم گرفت و منظوراز آیه: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» نیز همین است. همچنین آن حضرت فرمودند: او را ادریس نامیدند چون بسیار کتاب می خواند.[1]

۳) علی بن ابراهیم از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که ایشان در حدیث اسراء فرمودند: سپس به آسمان چهارم رفتم و در آنجا مردی را دیدم و گفتم: این کیست، ای جبرئیل؟ گفت: این ادریس است که خداوند او را به مقامی بلند ارتقا داد. سپس به او سلام کردم و او نیز به من سلام کرد. من برای او طلب استغفار کردم و او نیز برایم طلب استغفار نمود.[2]

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸) فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (۵۹) إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰)

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۰.

جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳)

[آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت. از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح (بر کشتی) سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم و برگزیدیم (و) هر گاه آیات (خدای) رحمان بر ایشان خوانده می‌شد، سجده‌کنان و گریان به خاک می‌افتادند * آن گاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوس‌ها پیروی کردند و به زودی (سزای) گمراهی (خود) را خواهند دید * مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند که آنان به بهشت درمی‌آیند و ستمی بر ایشان نخواهد رفت * باغ‌های جاودانی که (خدای) رحمان به بندگانش در جهان ناپیدا وعده داده است. در حقیقت وعده او انجام‌شدنی است * در آنجا سخن بیهوده‌ای نمی‌شنوند جز درود و روزی‌شان صبح و شام در آنجا (آماده) است * این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان ما که پرهیزگار باشند به میراث می‌دهیم]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» گفته است که منظور از آن جانشینان بد است و دلیل آن، ادامه آیه است «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» و سپس خداوند عز و جل در کلامش استثنایی می آورد و می فرماید: «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا»[1].

۲) محمد بن عباس از جعفر بن محمد رازی، از محمد بن حسین، از محمد بن ابی عُمیر، از عُمر بن اُذَینه، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: علی بن حسین علیه السلام هنگامی که به این آیه «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» از

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵.

سوره مریم می رسید، به سجده می افتاد و می فرمود: منظور از آن ما هستیم و ما هدایت شدگان و برگزیدگانیم[1].

۳) محمد بن عباس از محمد بن همّام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجّار روایت می کند که از ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه: «**أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا**» پرسیدم. ایشان فرمودند: ما نسل ابراهیم و کسانی هستیم که به همراه نوح بر روی کشتی سوار شدیم و ما برگزیدگان خداوندیم. اما منظور از عبارت «**وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا**» ایشان ـ به خدا قسم ـ شیعیان مایند که خداوند آنان را به محبت ما هدایت نمود و آنان را برای دین ما برگزید و با آن زندگی کردند و با آن مردند و خداوند آنان را با عبادت و خشوع و رقّت قلب توصیف نموده است. سپس فرمود: «**إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا**» سپس خداوند فرموده است: « **فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا**» و آن کوهی از مس زرد است که در جهنم می چرخد، و سپس خداوند عز و جل فرموده است «**إِلَّا مَن تَابَ**» مگر کسی که از نیرنگ ورزیدن نسبت به خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین توبه کند «**وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا**» تا جایی که می فرماید: « **كَانَ تَقِيًّا**)»[2].

۴) علی بن ابراهیم گفته است: منظور از آیه: «**جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا** ـ یعنی در بهشت ـ **لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا**» مراد باغ های دنیای قبل از قیامت است و دلیل آن عبارت «**بُكْرَةً وَعَشِيًّا**» می باشد، چرا که در آخرت، در بهشت های جاویدان، صبح و شبی وجود ندارد و صبح و شامگاه مربوط به باغ های دنیاست که روح مؤمنان بدان منتقل می گردد و خورشید و ماه بر آن طلوع می کنند[3].

۵) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن ابراهیم، از پدرش، و همگی از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ضریس

۱ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۱۱.
۲ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۱۲.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶.

کنّاسی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردم می گویند که آب فرات ما از بهشت سرچشمه می گیرد، چگونه آن از مغرب می آید و چشمه ها و مسیل ها در آن می ریزند؟! وی گوید: من به پاسخ امام باقر علیه السلام گوش فرا دادم و ایشان در جواب من فرمودند: همانا خداوند بهشتی دارد که آن را در مغرب آفریده است و آب فرات از آن خارج می شود. ارواح مؤمنان در هر شامگاه، از قبرهایشان به سمت آن می روند و بر روی میوه های آن می افتند و از آن می خورند و بهره مند می گردند و با هم دیدار می کنند و با یکدیگر آشنا می شوند. با ظهور سپیده دم، آنان از بهشت بیرون می شوند و در آسمان و بین آسمان و زمین شروع به رفت و آمد می کنند و با طلوع خورشید، به قبرهایشان می روند. آنها در آسمان، یکدیگر را دیدار می کنند و با هم آشنا می شوند. ایشان در ادامه فرمودند: و خداوند آتشی در مشرق دارد، که آن را برای اسکان روح کافران آفریده و آنان از زقوم آن می خورند و در شب از آب جوشان آن می نوشند و آن گاه که سپیده دم سر زند، به وادی ای در یمن می روند که به آن برهوت گفته می شود که از آتش های دنیا سوزنده تر است. آنان در آن جا با یکدیگر ملاقات می کنند و با یکدیگر آشنا می شوند و در شامگاه به آتش بازمی گردند و پیوسته تا روز قیامت حالشان این چنین است.

او می گوید: پرسیدم: خداوند خیرتان دهد، حال موحدانی که به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اذعان دارند، اما از جمله مسلمانان گناهکاری هستند که بدون امام می میرند و از ولایت شما آگاهی ندارند، چگونه است؟ ایشان فرمودند: اینان در قبرهایشان می مانند و از آن خارج نمی شوند و هر کس که کار نیکی داشته باشد و دشمنی و عداوتی از او سر نزده باشد، گونه او را به سوی بهشت می گردانند که خداوند در مغرب آفریده است و از جانب آن تا روز قیامت، باد ملایمی به قبرش وزیده می شود و سپس به دیدار خداوند می رود و خداوند، نیکی ها و گناهان او را محاسبه می‌کند و در نهایت، یا به بهشت می رود و یا وارد جهنم می شود. قضیه اینان موکول به خداوند است. خداوند با مستضعفان و دیوانگان و کودکان و مسلمان زادگانی که قبل از سن بلوغ مرده اند نیز چنین کند. اما ناصبی هایی که به سوی قبله نماز می خوانند، خداوند گونه آنان را به سوی جهنمی قرار می دهد که در مشرق آفریده است و تا روز قیامت از آن جانب، زبانه آتش و

گدازه و دود و فیضان های حمیم به سوی آنان می آید و در نهایت به جحیم می روند و آن گاه به آتش کشیده می شوند. سپس به آنها گفته می شود: کجایند آنانی که جز خداوند فرا می خواندید؟ کجاست امامتان که او را به جای امامی که خداوند برای مردم برگزیده بود، انتخاب کردید؟[1]

۶) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از مُثَنّی حنّاط، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا روح مؤمنان در میان درختانی از بهشت است که از خوردنی ها و نوشیدنی های آن می خورند و می گویند: پروردگارا! قیامت را برایمان برپا کن و به آن چه که به ما وعده دادی، عمل نما و افراد پسین ما را به پیشینیان ما ملحق کن[2].

۷) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از دُرُست بن ابی منصور، از ابن مُسکان، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: روح ها به مانند جسدها، در میان درختانی از بهشت جای می گیرند و با یکدیگر آشنا می شوند و از هم سئوال می پرسند و هنگامی که روح (جدیدی) نزد آنان می آید، می گویند: رهایش کنید، چرا که او بعد از ترسی بزرگ نزد ما آمده است. سپس از او می پرسند که فلانی و فلانی چه کردند؟ و اگر به آنها بگوید که: او را زنده رها کردم؛ بدو امید می بندند و اگر بگوید: مُرده است؛ می گویند: هلاک شد، هلاک شد[3].

۸) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن عثمان، از ابی بصیر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد روح مؤمنان سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند: آنان در اتاق هایی از بهشت هستند و از خوراکی های آن می خورند و از نوشیدنی هایش می نوشند و می گویند: پروردگارا، قیامت را برایمان برپا ساز، و آن چه را به ما وعده دادی، عملی کن و افراد پسین ما را به پیشینیان ملحق ساز[4].

۱ـ کافی، ج ۳، ص ۲۴۶، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۳، ص ۲۴۴، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۳، ص ۲۱۴، ح ۳.
۴ـ کافی، ج ۳، ص ۲۴۴، ح ۴.

۹) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نَضْر بن سُوید، از علی بن صَلت، از برادرزاده شهاب بن عبد ربه روایت می کند که گفته است: در مورد بیماری ها و پرخوری به نزد امام جعفر صادق علیه السلام شکایت بردم، و ایشان فرمودند: صبحانه و شام بخور و در فاصله بین آنها چیزی نخور؛ چرا که آن موجب تباهی بدن می شود. مگر این گفته خدا را نشنیدی که می فرماید: «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»[1].

۱۰) حسین بن بسطام در کتاب «طب الأئمة» از محمد بن عبدالله عسقلانی، از نَضْر بن سُوید، از علی بن صَلْت، از برادر زاده شهاب روایت می کند که گفته است: در مورد درد و پرخوری به نزد امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم. ایشان در جواب من فرمودند: ناهار و شام بخور و در فاصله بین آنها چیزی نخور؛ چرا که آن موجب تباهی بدن می شود. مگر این گفته خدا را نشنیده‌ای که می فرماید: «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»[2].

وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴)

[و (ما فرشتگان) جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم. آن چه پیش روی ما و آن چه پشت‌سر ما و آن چه میان این دو است (همه) به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است]

۱) ابن بابویه به سند از امام علی علیه السلام ـ در حدیثی در جواب فرد شک کننده ـ روایت می کند که ایشان فرمودند: اما عبارت «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» بدین معنا است که پروردگار تبارک و تعالی کسی نیست که فراموش کند و غافل شود، بلکه او نگهبان و داناست. عرب در مورد نسیان (فراموشی) می گوید: قد نَسِيَنا فلان فلا يذكُرنا، یعنی او برای ما به امر نیکی فرمان نمی دهد و به نیکی نیز از ما یاد نمی کند.[3]

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۲۸۸، ح ۲.
۲ـ طب الائمه، ص ۵۹.
۳ـ توحید، ص ۲۶۰.

و این حدیث، اگر خدا بخواهد، به طور کامل و با ذکر سند در آخر کتاب خواهد آمد.

وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷)

[و انسان می‌گوید: آیا وقتی بمیرم راستی زنده (از قبر) بیرون آورده می‌شوم؟ *آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را قبلا آفریده‌ایم و حال آن که چیزی نبوده است؟]

۱) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه خداوند عز و جل حکایت سخن دهریانی است که رستاخیز را انکار نموده اند و می گوید: « وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا * أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» و عبارت: «وَلَمْ يَكُ شَيْئًا »یعنی در آن جا یادی از او نبود[1].

۲) محمد بن یعقوب از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از خلف بن حمّاد، از ابن مُسکان، از مالک جُهَنی روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» سئوال کردم. ایشان فرمودند: انسان در آن زمان نه اندازه اش مشخص شده بود و نه شکل گرفته بود. وی گوید: از ایشان در مورد آیه «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا»[2] [آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود] ایشان فرمودند: اندازه انسان مشخص شده بود، اما اسمی از آن به میان نبود (غیر مذکور بود)[3].

۳) احمد بن محمد بن خالد بَرقی، از پدرش، از اسماعیل بن ابراهیم، از محمد بن ابی عُمیر، از عبدالله بن بُکیر، از زُراره، از حُمران روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا» سئوال پرسیدم. ایشان فرمودند: او شیئ بود، اما اسمی از آن به میان نبود.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶.

۲ـ دهر/۱.

۳ـ کافی، ج ۱،ص ۱۱۴، ح ۵.

گفتم: نظرتان راجع به آیه: «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» چیست؟ ایشان فرمودند: او را وجودی در هیچ کتاب و علمی نبود[1].

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)

[پس به پروردگارت سوگند که آنها را با شیاطین محشور خواهیم ساخت. سپس در حالی که به زانو درآمده‌اند، آنان را گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد * آن گاه از هر دسته‌ای، کسانی از آنان را که بر (خدای) رحمان سرکش‌تر بوده‌اند، بیرون خواهیم کشید * پس از آن به کسانی که برای درآمدن به (جهنم) سزاوارترند خود داناتریم * و هیچ کس از شما نیست مگر (این که) در آن وارد می‌گردد. این (امر) همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است * آن گاه کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند، می‌رهانیم و ستمگران را به زانو درافتاده در (دوزخ) رها می‌کنیم]

۱) علی بن ابراهیم می گوید: خداوند در ادامه به ذات خود سوگند خورده و می گوید: «فَوَرَبِّكَ» ای محمد، «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» او می گوید: منظور از آن این است که بر روی زانوهایشان خواهند بود. همچنین عبارت «وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» منظور از آن دریاهایی است که در روز قیامت تبدیل به آتش می شوند. در حدیث دیگری آمده که آیه مذکور با این آیه منسوخ شده است «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»[2] [بی‌گمان کسانی که قبلا از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است از آن (آتش) دور داشته خواهند شد][3].

۱ـ محاسن ص ۲۴۳، ح ۲۳۴.
۲ـ انبیاء، آیه ۱۰۱.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶.

۲) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» پرسیدم. ایشان فرمودند: آیا نمی شنوی که گفته می شود: «وَرَدْنا ماء بنی فلان، فهو الورود، و لم یدخُله»[1] یعنی به آب فلان کس وارد شدیم و داخل آن نشدیم، پس آن ورود است نه دخول.

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا (۷۴) قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا (۷۵) وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا (۷۶) أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹) وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا (۸۰) وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا (۸۶) لَّا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا (۸۷) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا (۸۸) لَّقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰) أَن دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا (۹۱) وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا (۹۳) لَّقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴)

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶.

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (٩٥) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (٩٦) فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (٩٧) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (٩٨)

[و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند می‌گویند: کدام یک از (ما) دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش آراسته‌تر است * و چه بسیار نسل‌ها را پیش از آنان نابود کردیم که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند * بگو هر که در گمراهی است، (خدای) رحمان به او تا زمانی مهلت می‌دهد تا وقتی آن چه به آنان وعده داده می‌شود یا عذاب یا روز رستاخیز را ببینند. پس به زودی خواهند دانست جایگاه چه کسی بدتر و سپاهش ناتوان‌تر است * و خداوند کسانی را که هدایت یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید و نیکی‌های ماندگار نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر و خوش فرجام‌تر است * آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: قطعا به من مال و فرزند (بسیار) داده خواهد شد *آیا بر غیب آگاه شده یا از (خدای) رحمان عهدی گرفته است * نه چنین است. به زودی آن چه را می‌گوید می‌نویسیم و عذاب را برای او خواهیم افزود * و آن چه را می‌گوید از او به ارث می‌بریم و تنها به سوی ما خواهد آمد * و به جای خدا معبودانی اختیار کردند تا برای آنان (مایه) عزت باشد * نه چنین است. به زودی (آن معبودان) عبادت ایشان را انکار می‌کنند و دشمن آنان می‌گردند * آیا ندانستی که ما شیطان‌ها را بر کافران گماشته‌ایم تا آنان را (به گناهان) تحریک کنند؟ * پس بر ضد آنان شتاب مکن که ما (روزها) را برای آنها شماره می‌کنیم * (یاد کن) روزی را که پرهیزگاران را به سوی (خدای) رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم * و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می‌رانیم * (آنان) اختیار شفاعت را ندارند، جز آن کس که از جانب (خدای) رحمان پیمانی گرفته است * و گفتند: (خدای) رحمان فرزندی اختیار کرده است * واقعا چیز زشتی را (بر زبان) آوردید * چیزی نمانده است که آسمان‌ها از این (سخن) بشکافند و زمین چاک خورد و کوه‌ها به شدت فرو ریزند * از این که برای (خدای) رحمان فرزندی قایل شدند * (خدای) رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند * هر که در آسمان‌ها و زمین است، جز

بنده‌وار به سوی (خدای) رحمان نمی‌آید * و یقینا آنها را به حساب آورده و به دقت شماره کرده است * و روز قیامت همه آنها تنها به سوی او خواهند آمد * کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به زودی (خدای) رحمان برای آنان محبتی (در دل‌ها) قرار می‌دهد * در حقیقت، ما این (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان نوید و مردم ستیزه‌جو را بدان بیم دهی * و چه بسیار نسل‌ها که پیش از آنان هلاک کردیم. آیا کسی از آنان را می‌یابی یا صدایی از ایشان می‌شنوی؟]

۱) محمد بن یعقوب از سلمه بن خطاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن حمزه، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قریش را به ولایت ما دعوت کرد، اما آنان شانه خالی کردند و آن را انکار نمودند. «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی کسانی که از قریش کافر شدند «لِلَّذِينَ آمَنُوا» یعنی به کسانی که به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ما اهل بیت اعتراف کردند، گفتند: «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» و این بیان حال ایشان است و خداوند هم در جواب ایشان فرمود: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» یعنی نسل‌هایی از امت های گذشته «هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا».

پرسیدم: منظور از عبارت «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: همه آنان در گمراهی بودند، نه به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و نه به ولایت ما ایمان می آوردند و بدین ترتیب گمراه شدند و به گمراهی افکندند. پس خداوند نیز آنان را در گمراهی و سرکشی شان وامی گذارد تا زمانی که بمیرند و آنان را در بدترین جایگاه قرار می دهد و سربازانشان را ضعیفترین (محافظان) می گرداند. گفتم: منظور از عبارت «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا» چیست؟ ایشان فرمودند: اما عبارت: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» به خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و قیامت اشاره دارد، چرا که در آن روز خواهند دانست که چه چیز از جانب خداوند و به دست ولی او بر آنان فرود خواهد آمد، و عبارت «مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا» یعنی در هنگام آمدن قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف «وَأَضْعَفُ جُنْدًا».

گفتم: منظور از عبارت: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» چیست؟ ایشان فرمودند: خداوند در آن روز به خاطر پیروی شان از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف هدایتی در کنار هدایتی دیگر نصیبشان می کند، به گونه ای که نه انکارش می کنند و نه او را رد می کنند. پرسیدم: عبارت «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» چه معنایی را می رساند؟ ایشان فرمودند: خداوند در این جا کسانی را که با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین عزتمند نموده، استثنا کرده است و این پیمان نزد خداوند است. گفتم: منظور از آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام همان مودّت و دوستی است که خداوند تبارک و تعالی فرموده است. گفتم: عبارت «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» به چه معناست؟ ایشان فرمودند: همانا خداوند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آسان نمود و آن زمانی بود که ایشان را به مانند علمی بر افراشت و با او مؤمنان را بشارت داد و کافران را ترساند و ایشان (کافران) کسانی هستند که خداوند از آنان در کتاب خویش با عنوان دشمنان سرسخت، یعنی کافران، یاد کرده است[1].

۲) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا» می گوید: منظور از «رِئْيًا» لباس ها و خوراک ها و نوشیدنی هاست[2].

۳) علی بن ابراهیم همچنین در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از اثاث: کالاست، اما رئیا به معنای زیبایی و قیافه نیکو است. همچنین علی بن ابراهیم گفته است که عبارت: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» ردی است بر کسانی که گمان می کنند که ایمان کم و زیاد نمی شود، و در مورد «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا» نیز گفته است : باقیات صالحات، عبارت از این ذکرهای انسان مؤمن است: سبحان الله، و الحمد لله و لا إله إلا الله، والله أكبر[3].

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۹۰.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷.

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و دیدم که زمین آن سفید خالص است و دیدم که فرشتگان گاهی با خشتی از زر و خشتی از نقره می سازند و گاهی باز می ایستند. به ایشان گفتم: شما را چه شده است؟ گاهی می سازید و گاهی دست نگه می دارید؟ ایشان گفتند: صبر می کنیم تا خرجی ما برسد. گفتم: خرجی شما چیست؟ گفتند: این که انسان مؤمن بگوید: سبحان الله، و الحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أکبر، و هرگاه بگوید می سازیم و هرگاه از گفتن دست کشد، ما هم دست می کشیم.[1]

و علی بن ابراهیم از پدرش، از حمّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم، و در آن زمینی با سفیدی خالص دیدم، و دیدم که فرشتگان خشت زر و خشت سیم می سازند.... و همین حدیث را تا آخر نقل کرد.[2]

۵) شیخ در امالی با سند خود از حماد بن عثمان، از جعفر بن محمد، از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین از امام علی علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، داخل بهشت شدم، و در آن زمین سفید خالصی از مشک دیدم، و دیدم که فرشتگان، خشت های زرین و نقره ای می سازند... تا آخر حدیث.[3]

۶) علی بن ابراهیم از پدرش، از حماد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و در آن قصری از یاقوت سرخ دیدم که بر اثر درخشش، از بیرون داخل آن و از داخل، بیرون آن دیده می شد و در آن بنایی از درّ و زبرجد بود. گفتم: ای جبرئیل! این قصر برای کیست؟

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳.
۳ـ امالی، ج ۲، ص ۸۸.

ایشان فرمودند: این برای کسی است که سخن نیکو بگوید و روزه دائمی بگیرد و غذا بدهد و در شب در حالی که مردم خوابند، به مناجات بپردازد.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای پیامبر خدا! در میان امت شما چه کسی طاقت انجام این کارها را دارد؟ ایشان فرمودند: ای علی نزدیک بیا؛ و آن حضرت نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد. آن حضرت به او فرمود: آیا می دانی نیکو سخن راندن چیست؟ آن حضرت فرمودند: خداوند و رسولش داناترند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بگوید: سبحان الله، و الحمد لله و لا إله إلا الله، و الله اکبر. سپس فرمودند: آیا می دانی روزه دائمی گرفتن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد و یک روز آن را هم نخورد. می دانی که غذا دادن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن کسی است که به دنبال کسب روزی خانواده برآید و آبروی آنان را در برابر مردم حفظ کند. آیا می دانی که مناجات در شب و در هنگامی که مردم خوابند یعنی چه؟ ایشان فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن کسی است که نمی خوابد تا این که نماز شام آخرش را ادا کند و منظور از این که مردم خوابند، یهود و مسیحیانند، چرا که آنان ما بین این فاصله را می خوابند.[1]

۷) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» روایت می کند که ایشان فرمودند: سبب نزول این آیه این است که عاص بن وائل قرشی سهمی که یکی از کسانی بود که قرآن را به تمسخر می گرفت، به خبّاب بن اَرَت بدهکار بود. خباب نزد عاص آمد و بدهی خود را مطالبه نمود. عاص به او گفت: آیا شما عقیده ندارید که در بهشت، طلا و نقره و حریر وجود دارد؟ او گفت: چرا. عاص گفت: پس وعده من و تو در بهشت، چرا که به خدا سوگند یاد می کنم که در آن جا از جمله نعمت هایی که در دنیا برخوردار هستم، بهره‌مند خواهم بود. خداوند در این باره می فرماید: «أَاطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا * كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا * وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا * وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا

۱ـ تفسیر قمی،ج ۱، ص ۳۲.

لَهُمْ عِزاً * كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِداً»، ضد یعنی همراه و قرینی که کسی را با او مقایسه می کنند.[1]

۸) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزاً * كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِداً» روایت می کند که ایشان فرمودند: یعنی در روز قیامت، اینهایی را که (کافران) به جای خدا، اله های خود برگزیدند، مخالف آنان می شوند، و از آنان و عبادتشان بیزاری می جویند. ایشان در ادامه فرمودند: عبادت تنها به جای آوردن رکوع و سجود نیست، بلکه فرمانبرداری از مردم نیز عبادت است؛ و هر کس در قبال نافرمانی از خداوند، از مخلوقی فرمانبرداری کند، در واقع او را پرستیده است.[2]

۹) علی بن ابراهیم در مورد آیه «أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً» گفته است: هنگامی که کافران در دنیا و در آزمایش های آن و در فرمانبرداریشان به سرکشی پرداختند، خداوند در سرکشی و گمراهی‌شان به آنان مهلت داد و شیطان های جن و انس را به سراغشان فرستاد «تَؤُزُّهُمْ أَزّاً» یعنی آنان را تشویق و تحریک می کنند که آنان را فرمانبرداری و عبادت کنند. خداوند فرموده است: «لَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً» یعنی در سرکشی و آزمایش ها و کفرشان بدانان مهلت دادیم.[3]

۱۰) همچنین علی بن ابراهیم گفته است: این آیه در مورد استنکاف کنندگان خمس و زکات و کارهای نیک نازل شده است و خداوند، سلطان یا شیطانی را به سوی آنان می فرستد و او هم مقدار مبلغی را که باید در راه زکات و خمس خرج می‌کرد، در عدم فرمانبرداری از خداوند خرج می کند و خداوند به خاطر این کار او را عذاب می کند. سپس آیه «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً» را تلاوت کرد و به من فرمود: به نظر تو، منظور از آن، چه شمارشی است؟ عرض کردم: شمارش

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹.

روزها. ایشان فرمودند: نه، پدر و مادرها آن را حساب می کنند. منظور از آن، شمارش نفس ها است[1].

۱۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از علی بن اسماعیل میثمی، از عبد الاعلی خادم آل سام روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: منظور از آیه «إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: به نظرت آن در مورد چیست؟ گفتم: شمارش روزها. ایشان فرمودند: همانا پدران و مادران آن را می شمارند، اما در اینجا شمارش نَفَس ها مراد است[2].

۱۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آیه: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» سئوال شد. ایشان فرمودند: ای علی! همانا کلمه وفد در مورد گروهی به کار می رود که سواره باشند. اینان افرادی هستند که تقوای خداوند را پیشه کردند و خداوند عز و جل نیز دوستدار آنان گشت و آنان را خاص گرداند و از کارهایشان خشنود گشت و آنان را پرهیزکاران نام نهاد.

سپس به او فرمود: ای علی! قسم به خدایی که دانه را شکافت و خلایق را آفرید، آنان از قبرهایشان بیرون می آیند و فرشتگان با ناقه هایی اصیل به استقبال آنان می آیند که زین هایی دارند از طلا که با مروارید و یاقوت مزین گشته و پالان هایی دارند از حریر و پرنیان بافته و افساری که از ارغوان فراهم آمده است. این ناقه‌ها آنان را به سوی صحرای محشر به پرواز در می آورند و به همراه هر یک از آنان هزار فرشته است که از جلو و راست و چپ او را احاطه کرده اند تا این که آنان را به در بزرگ بهشت می رسانند. در برابر در بهشت، درختی است که یک برگ آن هزار نفر را سایه می دهد و در سمت راست درخت چشمه ایست (که انسان را) پاک می کند و طاهر می گرداند. و نیز آن حضرت فرمودند: بهشتیان جرعه ای از آن می نوشند و خداوند با آن قلب هایشان را از حسد پاک گردانده و

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷.
۲ـ کافی، ج ۳، ص ۲۵۹، ح ۳۳.

مو را از گونه هایشان می زداید و مراد از آیه: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»[1] [و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند] نیز همان چشمه پاک کننده است. و نیز فرمودند: آن گاه به چشمه ای دیگر در سمت چپ درخت می روند و در آن خود را می شویند و آن همان چشمه زندگی است و بعد از آن به هیچ روی نمی میرند.

آن گاه فرمود: بعد از آن که از آفات و بیماری ها و گرمی و سردی نجات یافتند، آنان را در برابر عرش نگاه می دارند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپس خداوند جبار و متعال به فرشتگان همراهشان می فرماید: دوستداران مرا به سمت بهشت ببرید و آنان را با دیگر بنده ها نگه ندارید، چرا که من پیشتر، از آنان خشنود بوده‌ام و بخشش من بر آنان حتمی گشته است و چگونه بتوانم آنان را با صاحبان نیکی ها و بدی ها نگه دارم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرشتگان آنان را به سوی بهشت می برند و هرگاه فرشتگان، حلقه در را یک بار می زنند، صدایی از آن بر می خیزد که به گوش تمامی حوریان بهشتی که خداوند برای اولیا خود در بهشت آماده کرده است، می رسد. آنها با شنیدن صدای حلقه در، رسیدن اولیای خدا را به یکدیگر خبر می دهند و می گویند: اولیا خدا نزد ما آمدند. پس در بهشت برایشان باز می شود و وارد آن می شوند و همسرشان از حوری و انس بر فرازشان آمده و گویند: خوش آمدید، چه بسیار مشتاق شما بودیم. و اولیای خداوند نیز همین کلمات را بر زبان رانند.

سپس امام علی علیه السلام فرمودند: ای رسول خدا! ما را از آیه: «غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ»[2][غرفه‌هایی است که بالای آنها غرفه‌هایی (دیگر) بنا شده است] مطلع ساز و این که این اتاق ها با چه ساخته شده اند؟ ایشان فرمودند: ای علی! اینها اتاق هایی است که خداوند تبارک و تعالی آنها را با مروارید و یاقوت و زبرجد برای اولیای خود ساخته است و سقف آنها از طلاست و با نقره بافته شده است. هر اتاقی از آن را هزار در طلایی است و بر هر دری از آن فرشته ای مسئول گمارده شده است و در آن فرش هایی از حریر و دیبا با رنگ های مختلف برافراشته شده که یکی بر روی دیگری است و درون آن با مشک و کافور و عنبر

۱ـ انسان/۲۱.

۲ـ زمر/۲۰.

بر شده است و آیه: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ»[1] [و فرش هایی بالا بلند] نیز بیانگر این است که وقتی مؤمن وارد خانه اش در بهشت شود، و تاج شاهی و بزرگی را بر سر نهد، زیورهایی هایی از طلا و نقره و یاقوت و مروارید هایی به رشته درآمده، در اکلیل و در زیر تاج بر او پوشانده می شود. آن حضرت در ادامه فرمود: و نیز هفتاد حله ابریشمی با رنگ ها و انواع مختلف و بافته شده از طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بر تنش می پوشانند و این نشان دهنده آیه«يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ»[2] [در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباسشان در آنجا از پرنیان است] است. و چون مؤمن بر روی تختش می نشیند، تخت از خوشحالی به وجد و حرکت در می آید.

و هنگامی که برای ولیّ خدا، منزل های بهشتی اش آماده گردید، فرشته گماشته بر باغ مؤمن، برای دیدار او رخصت می طلبد تا به خاطر کرامتی که خداوند بدو ارزانی داشته به او تبریک گوید. پس برخی از خدمتکاران مرد و زن متعلق به مؤمن به او گویند: در جای خویش باش، چرا که ولیّ خدا، بر تختش تکیه زده و همسر بهشتی اش برای او آماده می شود. پس منتظر دوست خدا بمان. آن حضرت فرمودند: سپس همسر حوری اش از خیمه خود خارج می شود و به سمت او قدم برمی‌دارد، در حالی که خدمتکاران اطرافش را گرفته اند و هفتاد حله بافته از یاقوت و مروارید و زبرجد و از جنس مشک و عنبر به تن کرده و بر سر خویش تاج کرامت نهاده و کفش هایی زرین به پا کرده که با یاقوت و مروارید، زیور یافته و بند آنها از یاقوت سرخ مرصع گشته است و هرگاه به ولیّ خدا نزدیک شود، ولی خدا می‌خواهد از سر شوق به سوی او قامت راست کند که حوری بدو گوید: ای دوست خدا! امروز نه روز خستگی است و نه روز رنج، پس بر مخیز که من برای تو و تو برای منی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: آن گاه آن دو به اندازه پانصد سال از سال‌های دنیا همدیگر را در آغوش گیرند و هیچ یک از دیگری خسته و ملول نگردد. آن حضرت می فرماید: هنگامی که مؤمن اندکی خسته می شود، بی آن که ملول گشته باشد، به گردن او نگاه می کند و می بیند که بر آن، گردن بندهایی از نی و از جنس یاقوت سرخ است و در میان آن لوحی است

1ـ واقعه/۳۴.
2ـ حج/ ۲۳.

که بر آن مرواریدی است که بر آن نوشته ، تو -ای دوست خدا- محبوب منی و من حوری نیز محبوبه تو می باشم. من شیفته توام و تو شیفته منی.

سپس خداوند هزار فرشته را نزد او می فرستد تا ورود او را به بهشت تبریک گویند و او را به ازدواج حوری درآورند. آن حضرت می فرماید: آنان به نخستین در باغ های بهشت می رسند و به فرشته گماشته بر درهای باغ گویند: به ما اجازه فرما تا نزد دوست خدا برویم، چرا که خداوند ما را فرستاده تا به او تبریک گوییم. فرشته به آنها گوید: اجازه دهید تا به دربان بگویم تا دوست خدا را از آمدن شما باخبر سازد. آن حضرت فرمود: فرشته، نزد دربان می رود، و فاصله بین آنها سه باغ است. وقتی به در اول می رسد، به دربان گوید: پشت در، هزار فرشته است که پروردگار جهانیان آنان را فرستاده است تا به دوست خدا تبریک گویند. ایشان از من خواسته اند تا به آنان اجازه ورود بدهم. دربان گوید: نمی توانم وقتی دوست خدا با حوریه اش خلوت کرده، به کسی اجازه ورود دهم. ـ آن حضرت فرمود:ـ فاصله بین دربان و دوست خدا دو باغ است. پس دربان نزد کارگزار او می‌رود و به او می‌گوید: همانا در پشت در هزار فرشته ایستاده اند و خداوند آنان را فرستاده تا به دوست خدا تبریک گویند، حال تو برای ورودشان اجازه بگیر. کارگزار نیز نزد خدمتکاران رود و به آنان گوید: فرستاده های خداوند جبار آمده‌اند که هزار فرشته اند و خداوند آنان را فرستاده تا به ولی خدا تبریک گویند؛ اکنون او را از وجود ایشان باخبر سازید. ـ آن حضرت حکایت کند:ـ خدمتکاران، دوست خدا را از فرشتگان باخبر می‌سازند و او هم به آنان اجازه ورود می‌دهد. پس آنان نزد دوست خدا که درون اتاقی است که آن را هزار در است و بر هر در، فرشته ای گماشته شده است، می‌آیند. چون به فرشتگان اجازه ورود به نزد ولی خدا داده شود، هر یک از فرشتگان، دری را که بر آن گماشته است، می گشاید.

آن حضرت روایت می کند: آن گاه کارگزار هر یک از فرشتگان را از یکی از درهای اتاق داخل می کند و می گوید: پیام خدای جبار و متعال را به ایشان برسانید، و این بیانگر این آیه خداوند است که می فرماید:« وَالمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ ❊سَلاَمٌ عَلَيْكُم»[1] [و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند ❊

۱ـ رعد/ ۲۳-۲۴.

(و به آنان می‌گویند) درود بر شما به] تا آخر آیه، و همچنین مؤید این آیه می باشد«وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا»[1][و چون بدانجا نگری (سرزمینی از) نعمت و کشوری پهناور می‌بینی] و منظور از آن دوست و ولی خداست و آن کرامت و نعمتی که از آن برخوردار می گردد، و این که فرشتگان فرستاده خداوند متعال برای دیدار او اجازه می گیرند، و تنها با اجازه او داخل می شوند. بنابراین این، همان پادشاهی بزرگ و والا است. آن حضرت می فرمایند: رودها از زیر خانه هایشان عبور می کند و این، بیان این آیه خداوند عز و جل است که می فرماید: «تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ»[2] [از زیر (قصرهای)شان نهرها جاری است] و میوه ها به آنان نزدیک می باشد، همچنان که خداوند می فرماید: «وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا»[3][و سایه‌ها(ی درختان) به آنان نزدیک است و میوه‌هایش (برای چیدن) رام] و از شدت نزدیکی میوه ها به مؤمن، او در حالی که تکیه داده است، هر یک از میوه های مورد علاقه اش را با دهان برمی گیرد و دیگر میوه ها به او می گویند: ای دوست و ولی خدا! قبل از این که آن را بخوری، مرا تناول کن.

آن حضرت فرمود: هر مؤمنی را در بهشت، باغ های فراوان است که برخی از آن ها با داربست و برخی بی داربستند و مؤمن را جوی هایی از شراب و آب و شیر و عسل ناب است و هنگامی که دوست خدا غذایش را طلب می کند، هر آن چه را دوست دارد، نزد او می آورند، بی آن که خواسته اش را به زبان آورد. آن حضرت می فرمایند: سپس با برادرانش خلوت می کند و آنان یکدیگر را ملاقات می کنند و در زمانی به مانند وقت بین سپیده دم و طلوع آفتاب، در زیر سایه ای گسترده در باغ های خویش از نعمت ها بهره می برند و گواراتر از آن، هر مؤمنی را هفتاد همسر حوری و چهار همسر از بشر است و مؤمن گاهی با همسر حوری خود و گاهی با همسر انسانی خود به سر می برد و گاهی نیز تنهایی بر روی تخت ها با خود خلوت می کند و آنان به یکدیگر می نگرند.

انسان مؤمن در حالی که بر روی تخت خویش نشسته است، نوری او را در برمی گیرد و به خدمتکارانش می گوید: این نور درخشنده چیست؟ شاید که خدای

۱ـ انسان/ ۲۰.
۲ـ اعراف/ ۴۳، یونس/ ۹، کهف/ ۳۱.
۳ـ انسان/ ۱۴.

جبار به من نگریسته است؟ سپس خدمتکارانش (با شگفتی) به او می گویند: منزه است منزه است. خدای جلّ و جلاله منزه است؛ این یکی از زنان حوری ات می باشد که هنوز بر او وارد نشده‌ای و از سر اشتیاق به تو از خیمه اش تو را می نگرد. او به نزدیکت آمده و دوستدار دیدار توست و هنگامی که تو را دید که بر روی تخت تکیه دادی، از سر اشتیاق به تو، لبخندی به سوی تو روانه داشته و این نوری که تو را دربرگرفت، از سفیدی و پاکی و صفا و نازکی دندان های اوست. سپس ولی خدا می گوید: او را اجازه دهید تا نزد من آید. سپس هزار خدمتکار مرد و هزار خدمتکار زن به نزد او روند و با این خبر به او مژده دهند و او نیز از خیمه خویش به سوی ولی خدا درآید، در حالی که هفتاد حله از زر و سیم به تن دارد که با مروارید و یاقوت و زبرجد مزین شده اند، و عطر آن مشک و عنبر است با رنگ‌های گوناگون؛ نار پستان و دلکش و میان باریک است، و ساقش از پس هفتاد حله به چشم آید و قامتش هفتاد ذرع و تخت سینه اش ده ذرع است. آن گاه که نزدیک دوست خداوند شود، خدمتکاران با ظرف هایی از سیم و زر انباشته از مروارید و یاقوت و زبرجد درآیند و بر سر حوری نثار کنند و سپس یکدیگر را در آغوش کشند. آن گاه، نه این خسته شود و نه آن.

راوی گوید: سپس امام باقر علیه السّلام فرمودند: اما بهشت هایی که در قرآن از آن یاد شده، بهشت عدن و بهشت فردوس و بهشت نعیم و بهشت مأوی است و خداوند را بهشت هایی است که بین این بهشت ها است، و مؤمن هر اندازه که از این باغ ها بخواهد، از آن برخوردار می‌شود و هر جور که بخواهد، در آن از نعمت ها بهره‌مند می گردد و هرگاه چیزی بخواهد، ندایش این است: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ»[1][خدایا تو پاک و منزهی]، و هرگاه این را بگوید، خدمتکاران هرآن چه را دوست دارد، برایش می‌آورند، بی آن که درخواست چیزی کند یا بدان امر نماید، و این بیانگر آیه: «دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ»[2][نیایش آنان در آنجا سبحانک اللهم (خدایا تو پاک و منزهی) و درودشان در آنجا سلام است] و منظور از آن (ضمیردوم) خدمتکاران هستند، و این قول خداوند متعال است: «وَآخِرُ

۱ـ یونس/ ۱۰.

۲ـ یونس/ ۱۰.

دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»[1] [و پایان نیایش آنان این است که الحمدلله رب‌العالمین (ستایش ویژه پروردگار جهانیان است)] و این را زمانی می گویند که لذت‌های خود اعم از جماع و خوراکی ها و نوشیدنی ها را به انجام رسانیده اند و در وقت فارغ شدن از آن، خداوند را ستایش می کنند. اما ایشان در باره عبارت «أُولَئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ»[2] [آنان روزی معین خواهند داشت] فرمودند: خدمتکاران، روزی مورد نظر مؤمنان بهشتی را می دانند؛ از این رو پیش از این که آن را درخواست نمایند، آن را نزد ایشان می آورند. و ایشان در باره عبارت «فَوَاکِهُ وَهُم مُّکْرَمُونَ»[3] [(انواع) میوه‌ها و آنان مورد احترام خواهند بود] فرمودند: هر آن چه را که در بهشت آرزو کنند، به آنان ارزانی داشته می شود[4].

۱۳) علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عُمیر، از عبدالله بن شریک عامری، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد تفسیر آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْداً» روایت می کند که ایشان فرمودند: ای علی! کلمه وفد را تنها به گروهی گویند که سواره باشند و ایشان افرادی هستند که تقوای خداوند را پیشه می کنند که بدین جهت، خداوند ایشان را دوست دارد و آنان را خاص خود می گرداند و از کارهایشان راضی است و آنان را پرهیزگار می نامد. سپس فرمود: ای علی! قسم به خدایی که دانه را شکافت و خلایق را به وجود آورد، آنان از قبرهایشان خارج می شوند، در حالی که سفیدی صورتشان مانند برف، لباس هایشان به سفیدی شیر است و کفش هایی طلایی به پا دارند که بند آنها از مروارید درخشان است[5].

۱۴) همچنین علی بن ابراهیم در حدیثی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که ایشان فرمودند: فرشتگان با ناقه هایی بهشتی به دیدار آنها می آیند که زین هایی از طلا دارند که با مروارید و یاقوت مزین شده است و پالان‌هایی از حریر و پرنیان دارند و طناب بینی آنها بافته هایی از ارغوان است و

۱ـ یونس/ ۱۰.
۲ـ صافات/ ۴۱.
۳ـ صافات/ ۴۲.
۴ـ کافی، ج ۸، ص ۹۵، ح ۶۹.
۵ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷.

افساری از زبرجد دارند. سپس آنان را به سمت صحرای محشر به پرواز در می آورند، در حالی که همراه هر یک از ایشان هزار فرشته است که در جلو و راست و چپ ایشان قرار دارند. این فرشتگان، آنان را احاطه می کنند تا این که به دروازه بزرگ بهشت می رسند. بر دروازه بهشت، درختی است که هزار نفر از سایه یک برگ آن بهره می گیرد و در طرف راست آن چشمه ای است که پاک می کند و مطهر می سازد. پس جرعه ای از آن می نوشند و خداوند با آن قلب هایشان را از حسد پاک می کند و موهای صورتشان را می زداید. همچنان که خود در قرآن می فرماید: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»[1] [و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند] و یعنی از همان چشمه پاک کننده، سپس به سوی چشمه ای دیگر که در طرف چپ درخت واقع است، باز می گردند و در آن خود را می شویند و این همان چشمه حیات است که پس از آن دیگر نمی میرند.

بعد از آن که از بلاها و بیماری ها و گرما و سرما برای همیشه در امان ماندند، در برابر عرش متوقف می شوند و خداوند جبار به فرشتگان همراه می فرماید: دوستان مرا به بهشت ببرید و آنان را با دیگر خلایق نگه ندارید، چرا که من از پیش از آنان راضی گشته ام و رحمتم بر آنان حتمی گشته است؛ حال چگونه آنان را با کسانی که نیکی ها و گناهان را درهم آمیخته‌اند، نگه دارم؟! پس فرشتگان آنان را به سوی بهشت می برند. وقتی به دروازه بزرگ بهشت می رسند، حلقه در را می زنند و صدایی از آن شنیده می شود که به گوش تمامی حوریانی که خداوند آفریده و برای اولیایش آماده کرده می رسد. آنان با شنیدن صدای حلقه در، به یکدیگر بشارت می دهند و به هم می گویند: اولیای خدا نزد ما آمده اند. سپس در باز شده و آنان وارد بهشت می شوند. همسران حوری و بشری به استقبالشان می آیند و می گویند: خوش آمدید، چقدر در آرزوی دیدارتان بودیم! اولیای خدا نیز شبیه چنین کلماتی را به آنها می گویند.

سپس امام علی علیه السلام سئوال کرد: ای رسول خدا! اینان کیستند؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! اینان شیعیان تو و افراد مخلص به ولایت تو هستند و تو پیشوای آنها هستی و این بیان آیه: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ

۱ـ انسان/ ۲۱.

إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» است یعنی ما پرهیزگاران را گروه گروه، سوار بر مرکب به سوی خداوند رحمان محشور می گردانیم «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا» و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می رانیم.[1]

۱۵) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از علی بن اسحاق حسن بن حازم کلبی، از خواهر زاده هشام بن سالم، از سلیمان بن جعفر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر کس که در هنگام مرگ، وصیتش را به نیکویی انجام ندهد، انسانیت و عقلش ناقص است. سئوال شد: ای رسول خدا! مرده چگونه وصیت کند؟ آن حضرت فرمودند: هرگاه زمان مرگش فرا برسد و مردم اطرافش جمع شوند، بگوید: خداوندا! ای آفریننده آسمان ها و زمین، ای دانای به غیب و آشکار و ای بخشنده و مهربان، خداوندا! من در دنیا با تو عهد می کنم که گواهی می دهم هیچ معبودی جز تو نیست و تو یگانه هستی و هیچ شریکی تو را نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده توست و بهشت و دوزخ، حق است و رستاخیز و حساب، حق است و تقدیر و حسابرسی اعمال، حق است و دین چنان است که تو وصف نمودی و اسلام بدان گونه است که تو وضع کردی و سخن همان است که تو گفتی و قرآن چنان است که تو نازل کردی و تو همان خدای حق و آشکاری؛ خداوند، بهترین پاداش را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا کند و بر او خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین درود فرستند.

بار الها! ای توشه هنگام مصیبت من، و ای همراه وقت گرفتاریم، و ای ولی نعمت من، ای معبود من و معبود پدرانم، هرگز مرا حتی به اندازه یک چشم بر هم نهادن به خودم وامگذار که به شر نزدیک شوم و از نیکی دور گردم. پس، در قبر مونس تنهایی‌ام باش و برایم در روزی که به دیدارت می آیم، عهد و پیمانی قرار بده. سپس آن شخص خواسته اش را وصیت می کند و گواهی صدق این وصیت در قرآن در سوره مریم است. آن جا که خداوند از زبان مریم علیه السلام می فرماید: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» پس این عهد و وصیت مرده است و بر هر مسلمانی واجب است و باید آن را یاد بگیرد و به دیگران بیاموزد.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۸.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به من یاد داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند که: جبرئیل علیه السلام آن را به من آموخته است[1].

۱۶) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از سلیمان بن جعفر، از پدرش، از ابوعبد الله، از پدرش، از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس در هنگام مرگ، نیکو وصیت نکند از انسانیت او کاسته شده است. عرض کردم: ای رسول خدا! چگونه فردی که در آستانه مردن است، وصیت کند؟ ایشان فرمودند: هنگامی که مرگ او فرا رسد و مردم دور او جمع شوند، بگوید: خداوندا! ای خالق آسمان ها و زمین، ای دانای به غیب و آشکار و ای بخشنده و مهربان، خداوندا! من در دنیا با تو عهد می کنم که گواهی دهم هیچ معبودی جز تو نیست و تو تنها هستی و هیچ شریکی نداری و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده توست و این که بهشت و دوزخ، حق است و رستاخیز و حساب، حق است و تقدیر و حسابرسی اعمال، حق است و دین چنان است که تو وصف نمودی و اسلام بدان گونه است که تو وضع کردی و سخن همان است که تو گفتی و قرآن چنان است که تو نازل کردی و تو همان خدای حق و آشکاری. خداوند بهترین پاداش را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا کند و بر او و خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین درود فرستند.

خدایا! ای توشه هنگام مصیبت من، و ای همراه وقت گرفتاریم، و ای ولی نعمت من، ای معبود من و معبود پدرانم، هرگز مرا حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن به خودم وامگذار. چرا که اگر مرا به خود واگذاری به بدی نزدیک و از نیکی، دور می شوم. پس در قبر، مونس تنهایی ام باش و برایم در روزی که به دیدارت می آیم عهد و پیمانی قرار بده. سپس آن شخص، خواسته خویش را وصیت می کند و گواهی صدق این وصیت در قرآن در سوره مریم است. آن جا که خداوند از زبان مریم علیه السلام می فرماید: «لا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» پس، این عهد و وصیت مرده است و وصیت بر هر مسلمانی واجب است و

۱ـ کافی، ج ۷، ح ۱.

باید آن را یاد بگیرد و به دیگران بیاموزد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به من یاد داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند که: جبرئیل علیه السلام آن را به من آموخته است[1].

ابن بابویه در کتاب «الفقیه» با سند خود از علی بن ابراهیم بن هاشم، از علی بن اسحاق، از حسن بن حازم کلبی خواهر زاده هشام بن سالم، از سلیمان بن جعفر ـ و نه جعفری ـ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: « هرکس در هنگام مرگ نیکو وصیت نکند، انسانیت و عقل او ناقص است». وی حدیث را به مانند روایت محمد بن یعقوب ادامه می دهد[2]. شیخ طوسی نیز در تهذیب، حدیثی به مانند حدیث محمد بن یعقوب را از لحاظ سند و متن، روایت کرده است[3].

۱۷) علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبد الله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» روایت می کند که ایشان فرمودند: شفاعت کسی را نمی توانند بکنند و کسی نیز شفاعت اینان را نمی کند و شفاعتشان در مورد دیگران نیز مورد قبول واقع نمی شود، مگر کسانی که «إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»، یعنی کسانی که خداوند به واسطه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین، به ایشان اجازه داده است و این ولایت امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین همان عهد و پیمان نزد خداوند است[4].

۱۸) علی بن ابراهیم از جعفر بن محمد بن احمد بن عبد الله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: نظرتان راجع به آیه «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» چیست؟ ایشان فرمودند: این سخن قریش است که گفته اند: خداوند فرزند دارد و فرشتگان از جنس زنان اند. خداوند تبارک و تعالی نیز در رد آنان فرموده است: «

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰.
۲ـ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۳۸، ح ۴۸۲.
۳ـ تهذیب، ج ۹، ص ۱۷۴، ح ۷۱۱.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» یعنی عقیده ای ظالمانه آورده اید.«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ» که در اثر سخنی که گفتند و اتهامی که وارد کردند «وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا» یعنی در اثر گفته ایشان، نزدیک است که زمین، دهان باز کند و کوه ها به لرزه درآیند «أَن دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا» این گونه برای خدا قائل به فرزند هستند. پس خدای تعالی فرمود: «وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا * إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» یعنی تک تک[1].

۱۹) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: نظرتان راجع به آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: ولایت امیر المؤمنین علیه السلام، آن دوستی است که خداوند تبارک و تعالی بدان اشاره کرده است[2].

۲۰) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبد الله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: عبارت: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» یعنی چه؟ ایشان فرمودند: ولایت امیر المؤمنین علیه السلام، آن دوستی است که خداوند به آن اشاره کرده است[3].

۲۱) محمد بن عباس از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از عَون بن سلّام، از بشر بن عُمارة بن خَثعَمی، از ابی رَوق، از ضحّاک از ابن عباس روایت می کند که گفته است: آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» در مورد علی علیه السلام نازل شده است و گفته است: منظور از «ود» محبت است در قلب مؤمنان.[4]

۲۲) همچنین محمد بن عباس از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از یعقوب بن جعفر بن سلیمان، از علی بن عبد الله بن عباس، از امام جعفر صادق علیه

۱ـ تفسیرقمی، ج ۲، ص ۳۱.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۹۰.
۳ـ تفسیرقمی، ج ۲، ص ۳۱.
۴ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۱۷، الدرالمنثور ج ۵، ص ۵۴۴.

السلام در مورد آیه: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» روایت می کند که ایشان فرمودند: این آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده است. بنابراین هیچ مؤمنی نیست که در قلبش حب علی علیه السلام نباشد[1].

۲۳) علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: شأن نزول این آیه این است که امام علی علیه السلام در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند و رسول خدا به ایشان فرمودند: ای علی! بگو، خداوندا دوستی مرا در قلب مؤمنان قرار ده، پس خداوند این آیه را نازل کرد: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا».[2]

۲۴) طبرسی می گوید در تفسیر ابی حمزه ثمالی آمده است که امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند: بگو، خداوندا، نزد خود برایم عهد و پیمانی قرار ده، و محبت مرا در قلب مؤمنان جای ده؛ سپس علی علیه السلام آن را تکرار کرد و این آیه نازل شد. جابر بن عبد الله نیز چنین حدیثی را نقل کرده است[3].

۲۵) شرف الدین نجفی از علی بن ابراهیم از فضاله بن ایّوب، از اَبان بن عثمان، از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان در مورد آیه: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» فرمودند: به امیر المؤمنین علیه السلام ایمان بیاورید و بعد از شناخت، کار نیک انجام دهید[4].

۲۶) سید رضی در کتاب «خصائص» به سندی مرفوع از عبد الله بن عباس که رحمت خداوند بر او باد، روایت می کند که او گفته است: آیه: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» در مورد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. و نیزگفته است: منظور از «ود» محبتی است در دل مؤمنان[5].

۲۷) ابن شهر آشوب از ابو رَوق، از ضحّاک و شعبه، از حَکَم، از عِکرمه، از اَعمش، از سعید بن جبیر و عزیزی سجستانی در غریب القرآن از ابن عمر و همگی

۱ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۱۸.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰.
۳ـ مجمع البیان، ج ۶، ح ۴۵۴.
۴ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۱۶.
۵ـ خصائص امیر المومنین،ص ۷۱.

از ابن عباس روایت می کنند که از او در مورد آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» سئوال شد و او پاسخ داد: این آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده است، چرا که هیچ مسلمانی نیست که محبت علی علیه السلام در قلبش نباشد[1].

۲۸) ابونعیم اصفهانی از ابوالمفضّل شیبانی و ابن بطّه عُکبری با سند از محمد بن حنفیه و امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هیچ مؤمنی را نمی یابی که در قلبش محبت نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین نباشد[2].

۲۹) زید بن علی روایت می کند که علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که مردی به او گفته است: من به خاطر رضای خدا تو را دوست دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: شاید تو ای علی، کار نیکی برایش انجام داده‌ای. آن حضرت فرمودند: نه، به خدا قسم، کار نیکی برایش انجام نداده ام. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سپاس خدایی را که قلب های مؤمنان را مشتاق دوستی تو گرداند. سپس این آیه ها نازل شد[3]. و این حدیث همچنین از زید بن علی، از طریق مخالفان روایت شده است[4].

۳۰) ابن فارسی در کتاب «الروضه» از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا»[5] [هر کس نیکی به میان آورد پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] «وَمَن جَاء بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ»[6] [و هر کس بدی به میان آورد به رو در آتش (دوزخ) سرنگون شوند] حسنات و نیکی ها ولایت و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام است و سیئات، بدی و دشمنی و کینه توزی نسبت به اوست و همراه این دو، هیچ عملی مورد قبول واقع نمی شود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: منظور از آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» علی علیه السلام است و همچنین مراد

۱ـ مناقب، ج ۳، ص ۹۳، فرائد السمطین ج ۱، ص ۸۰، ح ۵۰.
۲ـ مناقب، ج ۳، ص ۹۳، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۶۶، ح ۵۰۵ و ۵۰۸.
۳ـ مناقب، ج ۳، ص ۹۳.
۴ـ مناقب خوارزمی، ص ۱۹۷.
۵ـ نمل/ ۸۹.
۶ـ نمل/ ۹۰.

از عبارت «إِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ» علی علیه السلام است، و منظور از «وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا» بنی امیه، آن قوم ظالم می باشند[1].

۳۱) و از جمله احادیثی که از طریق مخالفان ذکر شده است، حدیثی است که موفّق بن احمد در کتاب فضائل امیر المؤمنین روایت می کند و می گوید: ابن عباس در مورد آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» گفته است: منظور از آن علی بن ابی طالب علیه السلام است[2].

۳۲) سپس گوید: زید بن علی از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: «مردی مرا دید، و گفت: ای ابا الحسن، به خدا قسم که من تو را به خاطر خدا دوست دارم. من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و ایشان را از سخن مرد مطلع کردم»[3]. و حدیثی را که ذکر شد، تا آخر آن را روایت می کند. شمار دیگری از مخالفان نیز این دو حدیث را روایت کرده اند.

۳۳) ابن مَغازلی در مناقب خود از براء بن عازب روایت می کند که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند: «ای علی! بگو: خداوندا، نزد خود برایم پیمانی ببند، دوستی مرا نزد خود قرار بده و محبت مرا در قلب مؤمنان بنشان» سپس این آیه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» واین آیه در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گشت[4].

و از حبری از ابن عباس روایت شده که این آیه مخصوصا در مورد علی علیه السلام نازل شده است.[5]

۳۴) ابن مغازلی در مناقب از ابن عباس روایت می کند که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مرا و دست علی علیه السلام را گرفت و سپس چهار رکعت نماز به جا آورد. آن گاه دستش را رو به آسمان کرد، و گفت: خداوندا! موسی بن عمران از تو درخواست نمود، و اکنون من از تو می خواهم که

۱ـ روضة الواعظین ص ۱۲۰.
۲ـ مناقب، ص ۱۹۷.
۳ـ مناقب، ص ۱۹۷.
۴ـ مناقب، ص ۲۷۰، ح ۳۴۷.
۵ـ تفسیر حبری، ص ۲۸۹، ح ۴۳.

سینه ام را برایم وسیع سازی و کارم را آسان بگردانی و گره از زبانم بگشایی تا سخنم را بفهمند و برایم علی علیه السلام را از میان خاندانم وزیر گردانی و با آن پشتم را محکم کنی و او را در کارم شریک گردانی.

ابن عباس گفته است از ندا دهنده ای شنیده ام که می گوید: ای احمد! آن چه خواستی، به تو داده شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ای ابا الحسن! دستانت را به آسمان بالا ببر و پروردگارت را بخوان، و از او بخواه تا به آن را به تو عنایت فرماید». پس علی علیه السلام دستش را رو به آسمان برد، و عرض کرد: « خداوندا، در پیشگاه خود برایم پیمانی ببند، و دوستی مرا نزد خود قرار بده» سپس خداوند آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» را بر پیامبرش نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز این آیه را بر اصحابش تلاوت نمود و آنها نیز از آن در شگفت ماندند. پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از چه در شگفت ماندید؟ همانا قرآن چهار قسم است: یک چهارم آن مخصوص ما اهل بیت است و یک چهارم آن در مورد حلال و یک چهار آن در مورد حرام می باشد و یک چهارم آن در مورد فضیلت ها و احکام است. خداوند برگزیده ترین آیاتش را در مورد ما نازل کرده است [1].

۳۵) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: منظور از آیه «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان علم (هدایت) برگماشت، خداوند آن را بر زبان پیامبرش آسان گرداند، و بدین ترتیب مؤمنان را با آن بشارت و کافران را انذار داد، و آنها (کافران) همان گروهی هستند که خداوند از ایشان تحت عنوان « قَوْمًا لُّدًّا» یعنی کافران، یاد کرده است». گفتم: آیه «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» به چه معنا می باشد؟ ایشان فرمودند: خداوند امت های بی شماری را هلاک گردانده است، و می گوید: ای محمد! «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» یعنی آیا یادی از آنان می شنوی. [2]

۱ـ مناقب، ص ۲۷۰، ح ۳۷۵.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱.

سوره طه

سوره طه مکی است مگر آیه های ۱۳۰ و ۱۳۱ آن که مدنی هستند و تعداد آیه های آن ۱۳۵ عدد می باشد و بعد از سوره مریم نازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره طه

۱) ابن بابویه با سندی که در سوره کهف بیان شد، از حسن، از صبّاح حذّاء، از اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: تلاوت سوره طه را وامگذارید، چرا که خداوند، این سوره و هر که آن را بخواند، دوست دارد و هرکس به خواندن آن مواظبت ورزد، خداوند در روز قیامت نامه اش را به دست راستش می دهد و به خاطر کارهایی که در دوره اسلامش کرده او را محاسبه نمی کند و در آخرت آنقدر پاداش به او می دهد تا راضی شود.

۲) از خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمودند: هر کس این سوره را بخواند، در روز قیامت ثوابی به مانند ثواب مهاجران و انصار به او بخشیده می شود. هر کس که آن را بنویسد و در پارچه ابریشمی سبزی بگذارد و به سوی قومی برود و قصد وصلت با آنها را داشته باشد، خواسته اش رد نمی شود و به آن می رسد، و اگر بین دو لشگر برود که با هم در حال جنگند، از هم جدا می شوند و به جنگ نمی پردازند و اگر نزد پادشاهی برود، خداوند او را از شرش مصون می دارد و تمامی خواسته هایش را برآورده می سازد و نزد پروردگار از منزلتی عظیم برخوردار می گردد.

۳) از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: هر کس که این سوره را بنویسد و در پارچه ای ابریشمی سبز رنگی قرار دهد و به سوی قومی برود که قصد وصلت با آنها را دارد، کارش انجام می شود و اگر بخواهد به اصلاح قومی پردازد، هدفش محقق می شود و کسی از آنها با او مخالفت نمی کند. اگر بین دو لشگر برود که با هم در حال جنگند، از هم جدا می شوند و دیگر با یکدیگر نمی جنگند و اگر کسی از جانب پادشاهی به او ظلم شده، آب آن را بخورد و نزد

پادشاهي كه به او ظلم كرده است، برود، با قدرت خدا ظلم پادشاه از او زدوده می‌شود و از پیش او خوشحال بیرون می آید. اگر کسی که دخترش خواستگار ندارد، با آب آن غسل کند، خواستگار برای دخترش می آید و به اذن خداوند، عروسی اش آسان می گردد.

تفسیر سوره طه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشَى (۳)

[طه (۱)قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی (۲)جز این که برای هر که می‌ترسد پندی باشد]

۱) سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از حمّاد طنافسی، از کلبی روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام به من گفتند: ای کلبی! محمد صلی الله علیه و آله و سلم چند اسم در قرآن دارد؟ گفتم: دو یا سه اسم. ایشان فرمودند: ای کلبی! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ده اسم دارد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ»[1] [و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشتند نیست] «وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»[2] [تصدیق می‌کنم به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است] «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا»[3] [و همین که بنده خدا برخاست تا او را بخواند، چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند] « طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» «يس* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ *عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»[4] يس(یاسین) * سوگند به قرآن حکمت‌آموز *که قطعا تو از (جمله) پیامبرانی *بر راهی راست] «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ

۱ـ آل عمران/ ۱۴۴.
۲ـ صف/ ۶.
۳ـ جن/ ۱۹.
۴ـ یس/ ۱-۴.

بِمَجْنُونٍ»[1] [نون، سوگند به قلم و آن چه می‌نویسند *(که) تو به لطف پروردگارت دیوانه نیستی] «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ»[2] [ای کشیده ردای شب بر سر] «يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ»[3] [ای جامه به خویشتن فرو پیچیده] و آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا»[4] [ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید. راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است] ایشان فرمودند: ذکر یکی از اسامی محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و ما اهل ذکر هستیم. پس ای کلبی! هرآن چه را که به نظرت می آید، سئوال کن. ـ او می گوید:ـ او (کلبی) گفت: به خدا تمامی قرآن را فراموش کردم و حتی یک حرف آن را حفظ نداشتم که در باره آن از امام بپرسم.[5]

۲) ابن بابویه از ابوالحسن محمد بن هارون زنجانی در آن چه به دست علی بن احمد بغدادی وراق برای من نوشته، از معاذ بن مثنی عنبری، از عبدالله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت می کند که از جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! معنای آیه «طه» چیست؟ ایشان فرمودند: طه اسمی از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و معنایش این است که ای طلب کننده حق و هدایت گر به سوی آن «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» بلکه برای این فرستادیم که با آن خوشبخت گردی.[6]

۳) روایاتی از طریق مخالفان: ثعلبی در تفسیر خود در مورد آیه «طه» از جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: «طه، طهارت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است، سپس آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»[7] [خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] را خواندند.

۱ـ قلم / ۱-۲.
۲ـ مدثر / ۱.
۳ـ مزمل / ۱.
۴ـ طلاق / ۱۰.
۵ـ مختصر بصائر الدرجات ص ۶۷.
۶ـ معانی الاخبار، ص ۲۲، ح ۱.
۷ـ احزاب / ۳۳.

۴) محمد بن یعقوب از حُمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سَماعه، از وُهیب بن حَفْص، از ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبی نزد عایشه بود و آن حضرت فرمودند: ای رسول خدا! چرا خودت را به زحمت می اندازی، حال آن که خداوند گناهان قبل و بعد تو را آمرزیده است؟ آن حضرت فرمودند: ای عایشه! آیا نباید بنده ای شکرگزار باشم؟ آن گاه امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر روی انگشتان پایش می ایستاد. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»[1].

۵) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق و امام باقر علیهما السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه نماز می گزارد، بر لبه انگشتان پاهایش می ایستاد تا این که انگشتانش ورم کرد. سپس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: « طه» با لهجه قبیله طیء می شود ای محمد! «مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَخْشَى»[2].

۶) طبرسی در کتاب «الاحتجاج» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که یک یهودی به ایشان گفت: داود علیه السلام به خاطر گناهش گریست تا جایی که کوه ها به خاطر ترس او، به همراه او به گریه افتادند. امام علی علیه السلام فرمودند: آری این چنین بوده است، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم به فضیلتی بهتر از آن نائل آمد، او هرگاه به نماز می ایستاد، از شدت گریه، از سینه اش صدایی مانند صدای جوشش دیگ بر روی سه پایه شنیده می شد، و این در حالی بود که خداوند او را از عقاب خود ایمن کرده بود، اما ایشان می خواستند که با گریه، در برابر پروردگار اظهار خشوع کنند و اسوه ای برای پیروان خود گردند. از این رو ده سال بر لبه انگشتانشان نماز می خواندند تا این که پاهایشان ورم کرد و صورتشان زرد گشت و ایشان تمامی شب را به نماز می ایستادند، تا حدی که مورد عتاب قرار گرفتند و خداوند به ایشان فرمود: «طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» [ای محمد، ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی] بلکه این قرآن را بدین

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۷۷، ح ۶.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲.

خاطر نازل کردیم که با آن خوشبخت گردی. گاهی گریه ایشان به نحوی بود که بیهوش می شدند و دیگران می گفتند: ای رسول خدا! آیا خداوند عز و جل گناهان قبل و بعد (ما تقدّم و ما تأخّر) شما را نیامرزیده است؟ ایشان فرمودند: چرا، اما من نباید بنده ای شکرگزار باشم؟![1]

۷) طبرسی روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، یکی از دو پایش را در نماز بلند می کرد تا بیشتر خسته شود، تا این که خداوند این آیه را نازل کرد: «طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» سپس آن حضرت پایشان را روی زمین گذاشتند. و نیز طبرسی گوید: این حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است[2].

۸) شیخ در کتاب امالی از حفّار، از علی بن احمد حَلوانی، از ابو عبدالله محمد بن قاسم مُقری، از فضل بن حُباب جُمَحی، از مسلم بن ابراهیم، از ابان، از قتاده، از ابی العالیه، از ابن عباس روایت می کند که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که جبرئیل بر او نازل شد و همراه او ظرفی از بلور سرخ انباشته از مشک و عنبر بود و در کنار پیامبر، علی بن ابی طالب علیه السلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام بودند. جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: سلام بر تو، خداوند بر تو سلام می فرستد، و با این چنین تحیتی بر تو درود می فرستد و از تو می خواهد که تو هم با آن بر علی و فرزندانش صلوات الله علیهم اجمعین درود فرستی. ابن عباس روایت می کند که هنگامی که آن ظرف به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، پیامبر سه بار لا إله إلّا الله و سه بار نیز تکبیر گفت و بعد آن ظرف با زبانی گویا و روان گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را بویید و به علی علیه السلام تعارف کرد، هنگامی که به دست علی علیه السلام رسید، آن ظرف دوباره گفت: بسم الله الرحمن الرحیم « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»[3] [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در

۱ـ احتجاج، ص ۲۱۹.

۲ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۷.

۳ـ مائدة/ ۵۵.

حال رکوع زکات می‌دهند] سپس علی صلوات الله علیه آن را بویید و به مانند جبرئیل به حسن سلام کرد، هنگامی که جام در دست حسن علیه السلام قرار گرفت، جام گفت: بسم الله الرحمن الرحیم «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ ﴿﴾ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ﴿﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ»[1] [در باره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند﴿﴾ از آن خبر بزرگ که در باره آن با هم اختلاف دارند] سپس حسن علیه السلام آن را بویید و مانند جبرئیل به حسین سلام کرد. هنگامی که جام به دست حسین علیه السلام رسید، جام گفت: بسم الله الرحمن الرحیم «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»[2] [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد (و طاعتی اندوزد) برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعا خدا آمرزنده و قدرشناس است] سپس ظرف را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگرداندند و باز دوباره به صحبت آمد و گفت: بسم الله الرحمن الرحیم «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»[3] [خدا نور آسمان‌ها و زمین است] سپس ابن عباس گفت: نمی دانم به اذن خداوند به آسمان بالا رفت یا در زمین ناپدید گشت.[4]

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵)

خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است (۵)

۱) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از حسن بن موسی خشاب، از یکی از رجالش روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» سئوال شد. ایشان فرمودند: بر هر چیزی استیلا یافته است؛ بنابراین هیچ چیز از دیگری به او نزدیکتر نیست.[5]

۱ـ نبأ/ ۱-۳
۲ـ شوری/ ۲۳.
۳ـ نور/ ۳۵.
۴ـ امالی، ج ۱، ص ۳۶۶.
۵ـ کافی، ج ۱، ص ۹۹، ح ۶.

و ابن بابویه حدیثی مشابه این حدیث را از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن یحیی عطار، از سهل بن زیاد، از حسن بن موسی خشّاب، از یکی از یارانش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند[1].

۲) محمد بن یعقوب با همین سند از: سهل از حسن بن محبوب، از محمد بن مارد روایت می کند که گفته است از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» سئوال شد. ایشان پاسخ دادند: از هر چیزی به طور مساوی فاصله دارد، پس هیچ چیز از دیگری به او نزدیکتر نیست[2].

و علی بن ابراهیم این حدیث را از محمد بن ابی عبدالله، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از محمد بن مارد روایت کرده و گفته است: از امام جعفر صادق علیه السلام سئوال شد و سپس شبیه این حدیث را ذکر کرد[3].

ابن بابویه این حدیث را از محمد بن علی ماجیلویه که خدا از او خشنود باد، از محمد بن یحیی عطار، از سهل بن زیاد آدمی، از حسن بن محبوب، از محمد بن مارد روایت می کند: که از امام جعفر صادق علیه السلام سئوال شد... و مانند این حدیث را ذکر می کند[4].

۳) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از عبد الرحمان بن حجاج روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند: خداوند بر هر چیزی استیلاء یافته، بنابراین هیچ چیز از دیگری به او نزدیکتر نیست و هیچ دوری از او دور نمی شود و هیچ نزدیکی به او نزدیک نمی گردد و اوست که بر هر چیزی استیلا یافته است.[5]

ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمان بن حجاج روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام مانند این سئوال را پرسیدم.[6]

۱ـ توحید، ص ۳۱۶، ح ۴.
۲ـ کافی ج ۱، ص ۹۹، ح ۷.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲.
۴ـ توحید، ص ۳۱۵، ح ۱.
۵ـ کافی، ج ۱، ص ۹۹، ح ۸.
۶ـ توحید، ص ۳۱۵، ح ۲.

۴) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نَضْر بن سُوَید، از عاصم بن حمید، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر کس که گمان کند که خداوند از چیزی است یا در چیزی است یا بر روی چیزی است، بی شک کافر شده است. من به ایشان گفتم: این جمله را برای من تفسیر کنید. ایشان فرمودند: منظورم این است که چیزی او را در بر بگیرد و او را نگه دارد و یا این که چیزی نسبت به او قدیم باشد.

و در روایتی دیگر آمده است: هر کس گمان کند که خداوند از چیزی است، او را مُحدَث قرار داده است، و هر کس گمان کند که او در چیزی قرار دارد، او را محدود کرده است و هر کس گمان کند که او بر روی چیزی قرار گرفته، او را سواره پنداشته است.[1]

و همچنین ابن بابویه مثل این حدیث را از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خداوند بر او باد، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حُمید، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است[2].

۵) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد برقی در حدیثی مرفوع روایت می کند که گفت: جاثلیق از امیرالمؤمنین علیه السلام سئوال کرد و به ایشان گفت: در مورد خداوند به من توضیح بده، او عرش را حمل می کند یا عرش او را؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی حمل کننده عرش و آسمان ها و زمین و آن چه در آن دو و میان آنهاست، می باشد و این آیه بیانگر آن است: «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»[3] [همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند و اگر بیفتند، بعد از او هیچ کس آنها را نگاه نمی‌دارد. اوست بردبار آمرزنده].

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۹۹، ح ۹.
۲ـ توحید، ص ۳۱۷، ح ۵، ح ۶.
۳ـ فاطر / ۴۱.

او گفت: حال مرا از آیه «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ»[1] [و عرش پروردگارت را آن روز هشت (فرشته) بر سر خود بر می‌دارند] باخبر ساز، چگونه این امر ممکن است، حال آن که تو گفتی او عرش و آسمان ها و زمین را حمل می کند؟ سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان گفتند: خداوند، عرش را از نورهایی چهارگانه آفریده است: نوری سرخ که سرخی از آن پدید آمده و نوری سبز که سبزی از آن به وجود آمده و نوری زرد که زردی از آن شکل گرفته و نوری سفید که سفیدی از آن هستی یافته است، و آن همان علمی است که خداوند بر (دوش) حمل کنندگان قرار داده است و آن نوری است از عظمت او، و خداوند به واسطه عظمت و نورش قلب مؤمنان را بینا کرده است و با نور و عظمت اوست که نادانان با او به مخالفت برخاستند و با نور و عظمت اوست که تمامی آفریدگانش در آسمان ها و زمین، با اعمال گوناگون و ادیانی که بر آنان مشتبه گردیده، راه و وسیله ای به سوی او می جویند و هر آن چه را که خداوند با نور و عظمت و قدرت خویش حمل می کند، نمی تواند به خود سود یا ضرری رساند و مرگ و زندگی و رستاخیز را برای خود به وجود آورد. پس هر چیز در این دنیا محمول است و خداوند تبارک و تعالی آسمان و زمین را نگه داشته تا از بین نروند و بر آن دو احاطه دارد و او مایه زندگی و نور هر چیزی است و حضرت حق از آن چه که ظالمان می گویند، منزه و بسیار برتر و والاتر است.

او گفت: حال به من بگو که خداوند عز و جل کجاست؟ امیرالمؤمنین فرمودند: او این جا و آن جا و بالا و پایین و دربرگیرنده ما و همراه ماست و چنان که این آیه می گوید: «مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِن ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا»[2] [هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آنهاست و نه میان پنج تن مگر این که او ششمین آنهاست و نه کمتر از این (عدد) و نه بیشتر، مگر این که هر کجا باشند او با آنهاست] بنابراین کرسی احاطه کننده آسمان ها و زمین است و آن چه را که میان آنها و زیر خاک است و اگر چه صدایتان را بلند کنید، بدانید که او سرّ و پنهانی ها را می داند، چنان که خداوند می فرماید: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ

۱ـ حاقة / ۱۷.
۲ـ مجادله / ۷.

يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»[1] [کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ]. و کسانی که عرش را حمل می کنند همان عالمانی هستند که خداوند علمش را بر (دوش) آنان قرار داده است و هر آن چه که در ملکوت خداست، از این چهار چیز خارج نیست و آن ملکوتی است که خداوند آن را به برگزیدگان خود نشان می دهد. همان طور که آن را به ابراهیم خلیل علیه السلام نشان داد و سپس گفت: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»[2] [و این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد] و چگونه حاملان عرش می توانند خدا را حمل کنند، حال آن که با حیات اوست که قلب‌هایشان زنده است و با نور اوست که به شناختش راه می یابند؟![3]

۶) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی روایت می کند که گفته است: ابو قرّه محدّث از من درخواست نمود که او را نزد امام رضا علیه السلام ببرم، پس از ایشان اجازه گرفتم و ایشان به من اجازه دادند. او داخل شد و در مورد حلال و حرام پرسید. سپس به ایشان عرض کرد: آیا شما اذعان می دارید که خداوند محمول است؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: هر محمولی مفعول به است و به دیگری وابسته است و محتاج او می باشد، و محمول از لحاظ لفظی دلالت بر نقص می کند، و حامل فاعل است و از لحاظ لفظ، دلالت بر (فزونی) و مدح می کند. همچنین اگر کسی عبارت های بَر و زیر و بالا و پایین را به کار ببرد، همین معنا را ایفا می کند؛ حال آن که خداوند فرموده است: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»[4] [و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید] و خدا در کتاب‌هایش نگفته است که او محمول است، بلکه فرموده که او در خشکی و دریا (مخلوقاتش) را حمل می کند و آسمان و زمین را نگه داشته است تا از بین نروند و هر آن چه غیر خداوند است، محمول می باشد و هرگز

۱ـ بقره/ ۲۵۵.
۲ـ انعام/ ۷۵.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۱.
۴ـ اعراف/ ۱۸۰.

شنیده نشده که کسی به خداوند و عظمتش ایمان بیاورد و در دعایش بگوید: ای محمول!

ابو قره گفت: خداوند در قرآن می فرماید: «یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَةٌ» [و عرش پروردگارت را آن روز هشت (فرشته) بر سر خود بر می‌دارند] «اَلَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ»[1] [کسانی که عرش (خدا) را حمل می‌کنند] امام رضا علیه السلام پاسخ داد: عرش، خدا نیست. عرش، اسم علم و قدرت می باشد و همه چیز در آن است. آن گاه خداوند حمل آن را به غیر خود و به آفریده ای از آفریده های خود منسوب نموده، چرا که او این چنین آفریده هایش را به بندگی خود وامی دارد و اینان همان حاملان علم اویند و گروهی نیز در اطراف عرش او تسبیح می گویند. اینان عمل کنندگان به علم خدایند و فرشتگانی نیز که اعمال بندگانش را ثبت می کنند و ساکنان زمین را با طواف در اطراف خانه خود، به بندگی وا می دارد و خداوند چنان که خود فرموده است: بر عرش استیلا یافته و عرش و حاملانش و آنانی که بر گرد عرشند را خدا حمل می کند و خداست که آنان را حفاظت می کند و نگه می دارد و قائم بر هر نفس و برتر و مافوق هر چیزی است. لذا گفته نمی شود: ای محمول و ای پایین، چرا که اینها بدون اتصال به کلمات دیگر به کار نمی روند، زیرا در غیر این صورت فساد لفظ و معنی به وجود آید.

ابوقره به ایشان گفت: بنابراین تو این روایت را تکذیب می‌کنی که می‌گوید هرگاه خداوند خشمگین گردد، خشمش آشکار می گردد و فرشتگانی که عرش را حمل می کنند، سنگینی اش را بر دوششان احساس می کنند و به سجده می افتند و هرگاه خشم از بین رفت، عرش سبک می شود و به مکان هایشان بازمی گردند؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: تو به من بگو، آیا خداوند از زمانی که ابلیس را مورد لعنت خود قرار داد، تا کنون از او خشمگین است، و چه وقت از او راضی شده است؟ و آیا به نظر تو، او اکنون هم بر ابلیس و دوستداران و طرفدارانش خشمگین است؟ چگونه جرات می کنی پروردگارت را به تغییر حالت متصف گردانی و بگویی که احوال آفریده ها بر او تأثیر می‌گذارد؟ او پاک و برتر از این است که به همراه نابود شوندگان از بین رود و به مانند آنان دچار تغییر حالت شود

۱ـ غافر / ۷.

و به تبدیل و تحول دچار شود؛ حال آن که آفریده های فرودستش همگی تحت اراده و تدبیر اویند و به او محتاج، و اوست که از غیر خود بی نیاز است.[1]

۷) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی روایت می کند که به ابوالحسن علی بن محمد علیه السلام نوشتم: ای سرورم! خداوند مرا فدای تو گرداند، برایمان روایت شده است که خداوند در جایگاهی پایین تر از عرش قرار دارد و او در آخر هر شب به آسمان دنیا می آید و روایت شده که او در شامگاه روز عرفه پایین می آید و سپس به جایگاهش باز می گردد. بعضی از طرفدارانتان در این باره گفته اند: اگر خدا در نقطه ای باشد، در معرض هوا قرار می گیرد و به ناچار با آن سازگار می گردد و هوا جسم رقیقی است که با هر چیز به اندازه خود سازگار می گردد، حال چگونه هوا می تواند، با این خاصیت، با خداوند عز و جل سازگار گردد؟ آن حضرت علیه السلام در پاسخ به آن نوشت: علم این در نزد خداست و اوست که این شرایط را در بهترین حالت سنجیده است. و بدان اگر او در آسمان دنیا باشد، هیچ فرقی با زمانی که در عرش است، ندارد و همه اشیاء در برابر علم و قدرت و حکومت و احاطه او یکسان هستند.[2]

۸) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل که خدا از او خشنود باد، از عبدالله بن جعفر، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از مُقاتل بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» روایت می کند که ایشان فرمودند: نسبت او با تمامی اشیاء، نسبتی برابر است و هیچ چیز از دیگری به او نزدیکتر نیست.[3]

۹) و ابن بابویه با همین سند از حسن بن محبوب، از حمّاد، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر کس بگوید خداوند عز و جل از چیزی است یا در چیزی است یا بر روی چیزی قرار گرفته، دروغ گفته است.[4]

۱۰) و ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق، که رحمت خداوند بر او باد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۲.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۹۸، ح ۴.
۳ـ توحید، ص ۳۱۷، ح ۷.
۴ـ توحید، ص ۳۱۷، ح ۸.

حسین بن حسن، از پدرش، از حنان بن سدیر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد عرش و کرسی پرسیدم. ایشان فرمودند: همانا عرش را صفت های فراوان و متفاوتی است و در هر جای قرآن که به کار رفته است، صفت مخصوص به خود را دارد. به عنوان مثال، آیه «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»[1] [پروردگار عرش بزرگ است] به معنای پروردگار مُلک عظیم می باشد و عبارت «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی] بدین معناست که بر مُلک استیلا یافته است.[2]

و اگر خدا بخواهد، این حدیث به طور کامل در سوره نمل در ذیل آیه «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» بیان خواهد شد.

۱۱) طبرسی در کتاب احتجاج از هشام بن حکم روایت می کند که یکی از پرسش های زندیقی که نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد، این بود: دلیل وجود آفریننده جهان چیست؟ ایشان فرمودند: وجود افعالی که دلالت می کند سازنده ای آن را ساخته است. آیا وقتی به یک ساختمان بر افراشته شده می نگری، متوجه نمی شوی که آن سازنده ای دارد، هرچند که او را نبینی و مشاهده نکنی؟ زندیق گفت پس او چگونه است؟ ایشان فرمودند: او چیزی است متفاوت با دیگر اشیاء، از این که گفتم او شیء است، می توانی به وجودش پی ببری. او شیء است با حقیقت شیء بودن خود، با این تفاوت که او نه جسم است و نه صورت، نه لمس می شود و نه با حواس پنجگانه درک می گردد، همان طور که اوهام او را درک نمی کنند و گذشت روزگار از او نمی کاهد و زمان در او تغییری ایجاد نمی کند.

سئوال کننده پرسید: بنابراین ما موهومی نمی بینیم که مخلوق نباشد؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: اگر چنین بود که تو می گویی، توحید از ما برداشته می شد، چرا که در این صورت ما مکلف نبودیم که اعتقاد به غیر موهوم داشته باشیم. بلکه ما می گوییم: هر آن چه که با حواس به وهم درآید، درک می گردد و حواس آن را به تصویر می کشد. بنابراین او مخلوق است؛ و چاره ای نیست که وجود آفریننده اشیاء را خارج از این دو جنبه مذموم اثبات کنیم: یکی نفی را (از او بزداییم) چرا که نفی همان ابطال و نیستی است و دیگری تشبیه کردن با ویژگی مخلوقات را؛ چرا که آنها (از چیزهای متفاوت) ترکیب شده اند و شکل

۱ـ نمل / ۲۶.

۲ـ توحید، ص ۳۲۱، ح ۱.

گرفته اند، پس چاره ای نیست که وجود آفریننده را برای وجود مخلوقات اثبات کنیم و بگوییم که آنان برای ساخته شدن، نیازمند او بوده اند و آفریننده آنان، غیر آنان و متفاوت با آنان است. زیرا اگر در ترکیب و تالیف و دیگر صفاتی چون حدوث بعد از عدم و انتقال از کوچکی به بزرگی و از سیاهی به سفیدی و از توانمندی به ضعف و دیگر دگرگونی های موجودات، مثل آنان بود، دیگر نیازی به تفسیر آن نداشتیم؛ چرا که ثابت و موجود بود. آن فرد پرسید: پس تو هنگامی که وجود خدا را اثبات می‌کنی، او را محدود به حدود کرده‌ای؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: من خدا را محدود به حدود نکرده‌ام، بلکه او را اثبات کردم؛ چرا که بین نفی و اثبات، جایگاهی دیگر وجود ندارد.

سئوال کننده پرسید: نظرت راجع به آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چیست؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: خداوند با این آیه خود را وصف کرده است و این چنین او بر عرش استیلا دارد و از آفریده هایش جداست، بی آن که عرش او را حمل کند و یا در برگیرد و یا جایگاه او باشد. بلکه ما می گوییم: او خود حامل عرش و نگه دارنده آن است و دلیلمان همان چیزی است که خدا فرموده : «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ»[1] [کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته]، و ما آن چه را که خداوند خود از عرش و کرسی محقق کرده، اثبات می کنیم، اما قبول نداریم که عرش و کرسی در برگیرنده او باشند و ذات باری تعالی محتاج مکان یا چیزی از میان آفریدگانش باشد؛ بلکه تمامی آفریدگانش محتاج اویند. سئوال کننده پرسید: حال چه تفاوتی است بین این که دستانتان را به آسمان بلند کنید یا به سمت زمین متمایل گردانید؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: این در علم و احاطه و قدرت خداوند یکسان است، اما او به اولیا و بندگانش دستور داده است که دستان خود را به سوی آسمان و به طرف عرش بگیرند. زیرا عرش را معدن رزق و روزی قرار داده است. پس ما به همان چیزی عمل کرده‌ایم که قرآن و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم به آن دستور داده‌اند؛ چرا که آن حضرت می‌فرماید: دستانتان را به سوی خدای عز و جل بالا ببرید؛ و همه فرقه‌های امت اسلام بر این موضوع اتفاق نظر دارند[2].

۱ـ بقره/ ۲۵۵.

۲- احتجاج، ص ۳۳۲

۱۲) طبرسی در احتجاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که زندیقی از ایشان سئوال کرد: در باره خورشید به من بگو، کجا غروب می‌کند؟ آن حضرت علیه السلام در پاسخ فرمود: یکی از علما گفته است: وقتی خورشید غروب می کند و از گنبد آسمان به زیر می آید، فلک آن را همچنان بالا می برد تا به جایگاه طلوعش برساند. یعنی خورشید در چشمه گل آلودی غروب می کند سپس زمین را می شکافد و به مطلع خود باز می گردد. پس در زیر عرش به سجده می‌افتد تا اذن طلوع بگیرد و هر روز نورش با نور جدیدی جایگزین می شود. گفت: کرسی بزرگتر است یا عرش؟ فرمود: به جز عرش، هر چیزی که خدا خلق کرده است در درون کرسی قرار دارد. عرش بزرگتر از آن است که کرسی، آن را احاطه کند. گفت: آیا روز را پیش از شب خلق کرده است؟ فرمود: بله، روز را پیش از شب خلق کرده است، خورشید را پیش از ماه و زمین را پیش از آسمان. زمین را بر پشت ماهی و ماهی را در آب و آب را در دل صخره‌ای توخالی و صخره را بر شانه یک فرشته و فرشته را بر روی خاک و خاک را بر روی باد عقیم و باد را بر روی هوا قرار داد و هوا توسط قدرت (خداوند) کنترل می‌شود و در زیر باد عقیم، چیزی جز هوا و تاریکی وجود ندارد و در ورای آن پهناوری و تنگی و چیزی که به وهم درآید، نیست. سپس خداوند کرسی را خلق کرد و آسمان‌ها و زمین را در درون آن قرار داد. کرسی از هر چیزی که خلق شده است، بزرگتر است. سپس عرش خلق را کرد و آن را بزرگتر از کرسی قرار داد.[۱]

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶)

[آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین و آن چه میان آن دو و آن چه زیر خاک است از آنِ اوست]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن احمد، از ابن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان در باره زمین سئوال کردم که بر چه چیزی قرار گرفته است ؟ فرمود : بر نهنگ. گفتم : نهنگ بر چه چیزی قرار دارد؟ فرمود: بر آب. عرض کردم: آب بر روی چه چیزی

۱- احتجاج، ۳۵۱.

قرار گرفته است؟ فرمود: بر صخره. گفتم : صخره بر چه چیزی استوار شده است ؟ فرمود: بر شاخ گاوی صاف . گفتم : آن گاو بر چه ایستاده است؟ فرمود: بر خاک . گفتم : آن خاک بر چه چیزی قرار دارد ؟ فرمود: بدان و آگاه باش که در این مورد علم علما راه به جایی نبرده است[1].

این روایت را علی بن ابراهیم، از محمد بن ابی عبدالله، از سهل، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابان بن تغلب نیز روایت کرده است که در آن می گوید: من نیز از امام صادق علیه السلام همین سئوال را پرسیدم[2].

۲) علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن مهزیار، از علاء مکفوف، از یکی از یارانش و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره زمین سئوال شد که بر چه چیزی ایستاده است؟ فرمود: بر نهنگ. سپس سؤال کردند : نهنگ بر روی چه چیزی است ؟ فرمود : بر روی آب. آن گاه پرسیدند: آب بر روی چیست ؟ فرمود: بر خاک . سپس پرسیدند : پس این خاک بر چه چیزی قرار گرفته است ؟ فرمود: در این جا علم دانشمندان راه به جایی نمی برد[3].

«وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷)»

[و اگر سخن به آواز گویی، او نهان و نهان‌تر را می‌داند]

۱) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن ابی‌القاسم، از محمد بن علی کوفی، از موسی بن سعدان حناط، از عبدالله بن قاسم ، از عبدالله بن مسکان ، از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى» فرمود: سر آن چیزی است که آن را در قلب خود پوشیده و محفوظ می داری. مراد از اخفی آن چیزی است که به ذهنت خطور می کند، سپس فراموشت می شود[4].

---

۱ - کافی، ج۸، ص۸۹، ح۵۵.
۲ - تفسیر قمی، ج۲ ، ص۳۲.
۳ - تفسیر قمی، ج۲ ، ص۳۲.
۴ - معانی الاخبار، ص۱۴۳، ح۱.

۲) طبرسی: از سیّدین یعنی امام محمد بن باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: سر آن است که در قلب و نفس و خود پنهان می کنی و اخفی آن است که از ذهنت عبور می کند و سپس از یادت می رود[۱].

۳) علی بن ابراهیم: سرّ آن چیزی است که پنهانش می کنی و اخفی آن است که به ذهنت خطور می کند ، آن گاه از یادت می رود[۲]. سپس خداوند متعال داستان موسی علیه السلام را روایت می کند و خبر مربوط به آن را در سوره قصص بازگو خواهیم کرد. ان شاء الله تعالی.

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ (۱۵) فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ (۱۶) وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ (۱۸)

[این منم پروردگار تو، پای‌پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس «طُوی» هستی* و من تو را برگزیده‌ام، پس بدآن چه وحی می‌شود گوش فرا ده * منم، من، خدایی که جز من خدایی نیست، پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار * در حقیقت، قیامت فرارسنده است. می‌خواهم آن را پوشیده دارم، تا هر کسی به موجب آن چه می‌کوشد، جزا یابد * پس هرگز نباید کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس خویش پیروی کرده است، تو را از (ایمان به) آن باز دارد، که هلاک خواهی شد * و ای موسی، در دست راست تو چیست؟»

گفت: «این عصای من است، بر آن تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم، و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی‌آید.»]

۱ – مجمع البیان، ج۷ ، ص۸.
۲ – تفسیر قمی، ج۲ ، ص۳۳.

۱) علی بن ابراهیم در روایتی از ابی جارود از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه « آتیکُمْ مِنْها بِقَبَس» نقل می کند که فرمود: برای شما پاره هایی از آتش می آورم تا در برابر سرمًا خود را گرم کنید. و نیز در باره این آیه «أَوْ أَجِدُ عَلَی النَّارِ هُدیً» می فرماید: به واسطه آتش راهی می جوییم «وَ أَهُشُّ بِها عَلَی غَنَمی» به وسیله آن از درخت برای گوسفندانم برگ می تکانم «وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری» از ترس دیگر توانایی سخن گفتن نداشت، پس سخنش را به این جمله ختم کرد و گفت: « وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری» در این عصا برایم کارهای دیگری نیز هست[1].

۲) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن صفار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: خدای متعال به موسی علیه السلام فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ» چرا که کفش‌های موسی علیه السلام از پوست مردار الاغ بود[2].

۳) و از ابن بابویه از محمد بن نصر بخاری مقری، از ابوعبدالله کوفی فقیه شهر فرغانه با سند متصل به امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدا به موسی علیه السلام «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ » فرمود: یعنی از دوگونه ترس خود دست بردار؛ یکی ترس موسی از مردن همسرش که در حالت وضع حمل او را ترک گفته بود و دیگری ترس از فرعون[3].

۴) از ابن بابویه از محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی مشهور به کرمانی، از ابو عباس احمد بن عیسی وشاء، از احمد بن طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی، از امام حجت علیه السلام در حدیثی طولانی که در ضمن آن مسائل فراوانی آمده، روایت کرده است که می گوید به حضرت حجت علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مرا از فرمان خدای متعال به پیامبرش موسی علیه السلام آگاه کن که به او فرمود: « فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً» چرا که فقهای شیعه و سنی را عقیده بر این

---

۱ - تفسیر قمی، ج۲ ، ص۳۳.
۲ - علل الشرائع، ج۱ ، ص ۸۵، باب ۵۵ ، ح۱.
۳ - علل الشرائع، ج۱ ، ص ۸۵، باب ۵۵ ، ح۱

است که کفش های موسی از پوست و جلد مردار بوده است.آن گاه امام علیه السلام فرمود: هرکس این را گفته، به موسی علیه السلام تهمت زده و او را در پیامبری خویش جاهل و نادان دانسته است. چرا که امر در این باره از دو حال خارج نیست: یا این که نماز موسی با این کفش‌ها جایز نبوده و یا جائز بوده است. اگر نمازش جایز بوده، برای موسی پوشیدن آنها در آن مکان نیز جایز بوده است، اگر آن مکان مقدس نبوده باشد. اگر آن مکان مقدس هم بوده باشد، از نماز، مقدس تر و مطهرتر نیست. اما اگر گزاردن نماز با آن کفش ها جایز نبوده است، پس این باور را در مورد موسی علیه السلام به وجود می‌آورد که او حلال را از حرام تشخیص نمی داده و نسبت به آن چه نماز در آن درست یا نادرست است، علم نداشته است که این هم کفر است. عرض کردم: پس ای مولای من! مرا از تاویل آن آگاه کن .فرمود: همانا موسی علیه السلام با پروردگارش در بیابان مقدس نجوا کرد و گفت: پروردگارا! محبتم را نسبت به خودت پاک و خالص گردانیده‌ام و دلم را از هر چه غیر توست شسته‌ام و این در حالی بود که موسی علیه السلام به خانواده اش مهر و علاقه فراوانی داشت. پس خداوند متعال فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» یعنی دوستی و علاقه خانواده ات را از قلبت بیرون انداز تا محبت تو نسبت به من خالص گردد و قلبت از میل و علاقه به غیر من پاک گردد[1].

۵) علی بن ابراهیم: در باره آیه: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» فرمود: آن کفش ها از پوست مردار الاغ بوده است و نیز در باره آیه: «وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِما يُوحى *إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي» فرمود: اگر نماز را فراموش کردی و سپس به یاد آوردی، پس آن را به جای آور[2].

۶) محمد بن یعقوب ، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد که همگی از قاسم بن عروه از عبیدالله بن زراره و او نیز از پدرش و او از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند: هرگاه نمازی از تو قضا شد و آن را در وقت دیگری به یاد آوردی، پس اگر برای تو یقین حاصل شد که اگر نماز قضا شده را بخوانی هنوز برای اقامه نماز بعدی وقت داری، نخست نماز قضا را به جای آور؛ چرا که خدای متعال می فرماید: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي» اما

---

۱ – کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲ ، ص۴۱۹ ،باب ۴۴ ، ح۲۱.
۲ – تفسیر قمی، ج ۲ ، ص۳۳.

هرگاه یقین داشتی نمازی که از تو فوت شده و می خواهی آن را به جای آوری، با اقامه آن، نماز بعدی را از دست می دهی، نخست با آن نمازی آغاز کن که در وقت آن هستی و سپس نماز دیگر (قضا) را به جای آور[1].

این حدیث را شیخ در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از قاسم بن عروه روایت کرده که بقیه سند و نیز متن آن مانند حدیث پیشین است با این تفاوت که در آخر روایت به جای «و اقم الأخری» عبارت « و اقم للأخری» آمده است[2].

۷) طبرسی: بسیاری از مفسران در معنای آیه گفته اند: معنای آیه این است: که نماز را به جای آور. هر وقت به یاد آوری، نمازی برعهده توست. خواه در وقت آن باشد یا نباشد. طبرسی می گوید: این حدیث از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است[3].

۸) علی بن ابراهیم: در باره این آیه : «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» فرمود: این آیه به صورت «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا من نفسی» نازل شده است. یعنی قیامت فرا می رسد می خواهم آن را از خودم پوشیده دارم . گفتند: قیامت را چگونه از خودش پوشیده می دارد؟ فرمود: قیامت را در وقتی غیر از وقت خودش قرار می دهد[4].

۹) طبرسی: از ابن عباس «أَكَادُ أُخْفِيهَا من نفسی» نقل شده است. همچنین در قرائت پدرم این گونه آمده است. طبرسی گوید: این حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شده است[5].

۱۰) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از عبدالله بن محمد، از منیع بن حجاج بصری، از مجاشع، از معلی، از محمد بن فیض، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: عصای موسی متعلق به آدم علیه السلام بود. سپس به شعیب علیه السلام و سپس به موسی بن عمران علیه السلام رسید و در حال حاضر نیز نزد ماست که در همین گذشته نزدیک نیز آن را دیدم.

---

۱ - کافی ، ج۳ ، ص ۲۹۳، ح ۴.
۲ - تهذیب، ج ۲ ، ص۲۶۸، ح ۱۰۷۰.
۳ - مجمع البیان ، ج۷،ص ۱۳.
۴ - تفسیر قمی،ج ۲، ص۳۳.
۵ - مجمع البیان ، ج۷،ص ۱۳.

آن عصا همچنان سبز و تازه است، گویی آن را به تازگی از درخت کنده باشی. وقتی از آن بخواهی، به حرف می آید. این عصا آماده شده است برای آن که به دست قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف برسد تا همان کاری را کند که موسی علیه السلام با آن کرد. این عصا ترسناک و شگفت انگیز است و آن چه را به دروغ بافته اند در کام خود فرو می بلعد و هر آن چه به آن امر می شود، انجام می دهد. به هر جا رو کند، دروغ های آنان را در کام خود می کشد. دو شعبه از آن گشوده می شود: یکی بر زمین و دیگری بر سقف. طوری که فاصله آن دو شعبه از هم به چهل ذرع می رسد و مانند اژدها هر آن چه به ناحق و دروغ باشد، می بلعد[1].

این حدیث را ابن بابویه روایت کرده و گفته است: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب ...و بقیه متن حدیث و سند آن را ذکر نموده است [2].

همچنین آن را محمد بن حسن صفار در کتابش به نام بصائر، از سلمه بن خطاب روایت کرده است که در آن حدیث نیز همین متن و سند آمده است.[3]

۱۱) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید بن عقده، از محمد بن مفضل بن ابراهیم و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسین بن عبدالمالک و محمد بن احمد بن حسن قطوانی، همگی از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت کرده‌اند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم: عصای موسی از شاخه درخت آس (مورد) از درخت های بهشت بود که وقتی موسی علیه السلام رو به جانب مدین نمود، جبرئیل آن را به او داد . عصای موسی و تابوت آدم علیه السلام هر دو در دریاچه طبریه هستند که نه پوسیده می شوند و نه تغییر شکل می دهند تا این که چون امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، آن دو را بیرون آورد[4].

۱۲) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام

---

۱ - کافی، ج ۱ ، ص ۱۸۰ ، ح ۱.
۲ - کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲ ، ص ۶۱۱، باب ۵۸، ح ۲۷.
۳ - بصائر الدرجات، ص ۱۸۳، باب ۴، ح ۳۶.
۴ - الغیبه، ص ۱۵۷.

جعفر صادق علیه السلام روایت کرد: از امام جعفر صادق علیه السلام شیندم که می فرمود: لوح‌های موسی نزد ماست . عصای موسی نیز نزد ماست . ما وارثان پیامبرانیم[1].

۱۳) و نیز از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از ابو الحسین اسدی، از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: شبی امیرالمؤمنین علیه السلام در دل تاریکی از خانه خارج شد در حالی که می فرمود: همهمه‌ای است و شب تاریک است .ای مردم! امامتان از خانه خارج شد حال آن که پیراهن آدم علیه السلام را برتن، انگشتری سلیمان علیه السلام را به انگشت و عصای موسی علیه السلام را در دست دارد.[2]

۱۴) محمد بن حسن صفار از محمد بن عبدالجبار، از حسین بن حسین لؤلؤی، از ابو الحسین اسدی، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی امیرالمؤمنین علیه السلام شبی بر اصحابش که در مکانی گرد آمده بودند، وارد شد در حالی که می فرمود: همهمه‌ای! همهمه‌ای در شبی تاریک؛ امامتان بر شما وارد شده و حال آن که پیراهن آدم علیه السلام را بر تن و انگشتری سلیمان علیه السلام را در انگشت و عصای موسی علیه السلام را در دست دارد[3].

۱۵) از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین، از ابن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: آیا گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام را نشنیده اید که فرمود: به خدا سوگند که انگشتری سلیمان به تو داده خواهد شد. به خدا سوگند که عصای موسی به تو داده خواهد شد. روایات در این باره فراوانند[4].

۱۶) عمر بن ابراهیم اوسی می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: در آن شبی که مرا به معراج بردند، جبرئیل در جایگاه خود ایستاد و دیگر درود فرشتگان و سخن آنان را نمی شنیدم و به مقام و جایگاهی رسیده بودم که دیگر صدایی به گوش نمی رسید و در نظرم مردگان و زندگان

---

۱ - کافی، ج۱ ، ص۱۸۰.
۲ - کافی ، ج۱، ص۱۸۱، ح۴.
۳ - بصائر الدرجات، ص۱۸۷، باب ۴، ح۵۲.
۴ - بصائر الدرجات، ص۱۸۷، باب ۴، ح۵۱.

یکسان بودند. قلبم به شماره افتاد و اندوهم افزون شد. در این هنگام صدای ندا دهنده‌ای را شنیدم که با صدای علی بن ابی طالب علیه السلام این ندا را سر داد: بایست - ای محمد! - پروردگارت بر تو سلام و درود می فرستد. گفتم: چگونه درود می فرستد و حال آن که او را به درود بر کسی نیاز نیست و چگونه علی علیه السلام به این جایگاه رسیده است؟ پس خداوند متعال فرمود: بخوان ای محمد! « هُوَ الَّذی یُصَلّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّور»[1] [همان است که هم او و هم فرشتگانش بر شما سلام می فرستند تا شما را از ظلمت ها به عالم نور خارج کند] سلام من، همان رحمتم بر تو و امت توست و اما این که صدای علی علیه السلام را شنیدی، پس همانا برادرت موسی بن عمران نیز آن هنگام که به کوه طور رسید و با چشم خود هر آن چه از عظمت [وحی] بود را دید، او را مبهوت نمود و آن چه را که می‌دید، او را از آن چه به او گفته می‌شد، غافل ساخت. پس برترین چیزها در نزد او یعنی عصا، او را از هیبت ذکر خدا غافل نمود. از همین روی به او گفتم: «وَ ما تِلْکَ بِیَمینِکَ یا مُوسی» ای موسی! چه در دست داری؟ و چون برای تو نیز محبوب ترین انسان‌ها علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس تو را با زبان و کلام او خطاب کردیم تا دلت از رعب در امان باشد و آرام گیرد و آن چه را به تو وحی می کنیم، دریابی. همچنین این که موسی گفت: «وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری»، گفته اند که در آن عصا هزار معجزه بوده که در این مقوله جای بیان آنها نیست.

۱۷) علی بن ابراهیم: در روایت ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: در آیه «وَ أَهُشُّ بها عَلی غَنَمی» منظور آن است که با آن برگ‌های درختان را برای گوسفندان می تکانم. «وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری» برای آن است که موسی از شدت بیم و وحشت قادر به ادامه گفتار خود نبود. پس کلامش را با آن خلاصه کرد و گفت: «وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری» یعنی مرا با این عصا نیازهای دیگری نیز هست[2].

۱۸) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: ابلیس ـ که

---

۱ - احزاب/۴۳.

۲ - تفسیر قمی، ج۲، ص۳۳.

نفرین خداوند بر او باد ـ در حالی که موسی به مناجات با پروردگارش مشغول بود، نزد او رفت. پس یکی از ملائکه به ابلیس گفت: وای بر تو، از او چه می خواهی؟ مگر نمی بینی که او به مناجات با پروردگارش مشغول است؟ ابلیس گفت: از او همان چیزی را می خواهم که از پدرش آدم، آن زمان که در بهشت بود، می خواستم. این حدیث به طور مفصل در تفسیر آیه «وَ قَرَّبْناهُ نَجِيًّا» [و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم] از سوره مریم آمده است[1].

وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى (۲۲)

[و دست خود را به پهلویت ببر، سپید بی‌گزند برمی‌آید، [این] معجزه‌ای دیگر است].

۱) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از خلف بن حماد، از مردی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: خداوند تبارک و تعالی به موسی فرمود: «وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»۲[و دست خود را به گریبانت ببر، سپید بی‌گزند برمی‌آید] ـ فرمود: ـ یعنی بی آن که مبتلا به پیسی و برص شده باشد۳. ۲) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: موسی علیه السلام بسیار گندمگون بود، پس دستش را از گریبانش بیرون آورد و دنیا را برایش نورانی و روشن کرد۴.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ

---

۱ - مریم/ ۵۲.
۲ - نمل /۱۲.
۳ - معانی الاخبار، ص۱۷۲، ص۷۲، ح۱.
۴ - تفسیر قمی، ج۲، ص۱۱۷.

أَزْرِي (۳۱) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً (۳۳) وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيراً (۳۵)

[گفت: «پروردگارا، سینه‌ام را گشاده گردان،* و کارم را برای من آسان ساز،* و از زبانم گره بگشای (تا) سخنم را بفهمند * و برای من دستیاری از کسانم قرار ده،* هارون برادرم را،* پشتم را به او استوار کن * و او را شریک کارم گردان، * تا تو را فراوان تسبیح گوییم * و بسیار به یاد تو باشیم * زیرا تو همواره به حال ما بینایی]

۱) محمد بن عباس از محمد بن حسن خثعمی، از عباد بن یعقوب، از علی بن هاشم، از عمر بن حارث، از عمران بن سلیمان، از حصین تغلبی، از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر بالای کوه ثبیر[1] دیدم در حالی که می‌فرمود: ثبیر آگاه باش، ثبیر آگاه باش، پروردگارا! من نیز آن چه را که موسی برادرم از تو درخواست نمود، درخواست دارم؛ این که سینه ام را فراخ گردانی و امور را برای من آسان گردانی، گره از زبانم بگشایی تا کلام مرا بفهمند و برایم جانشین و وزیری از خانواده ام قرار دهی، برادرم علی علیه السلام را حامی و پشتیبان من قرار ده. او را در کارهایم شریک گردان تا بتوانم بسیار تو را تسبیح گفته و تو را فراوان یاد کنم. همانا تو بر ما ناظر و آگاهی[2].

۲) و از طریق مخالفین: حدیثی است که آن را حافظ ابو نعیم با سند خود از روایان خود از ابن عباس نقل کرده است که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی بن ابی طالب علیه السلام و دست مرا گرفت. در آن موقع ما در مکه بودیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار رکعت نماز گزارد. سپس دو دستش را به سمت آسمان بالا برد و فرمود: پروردگارا! همانا پیامبرت موسی بن عمران از تو خواهش کرد و گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي» و من نیز که محمد، دیگر پیامبرت هستم، از تو می خواهم که شرح صدری به من عطا کنی و کارم را برایم آسان گردانی و گره از زبانم بگشایی تا سخنم را بفهمند؛ برایم

۱ - ثبیر از بزرگترین کوههای مکه است « معجم البلدان ، ج۲، ص۷۲ ».
۲ - تأویل الآیات، ج۱،ص۳۱۰ ، ح۲.

وزیری از خاندانم قرار دهی. علی علیه السلام، برادرم را، پشتیبان من قرار بده و او را در کارهایم شریک گردان. ابن عباس می گوید: بلافاصله ندایی شنیدم که می گفت: ای احمد! آن چه خواسته بودی، برآورده شد.

أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي (۳۹)

[که او را در صندوقچه‌ای بگذار، سپس در دریایش افکن تا دریا (رود نیل) او را به کرانه اندازد و دشمن من و دشمن وی، او را برگیرد. و مهری از خودم بر تو افکندم تا زیر نظر من پرورش یابی]

۱) عیاشی از مفضل روایت نموده که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: « فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوى»[1]. حضرت فرمود: منظور از حب، مؤمن است چرا که خداوند فرمود: «وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي» و منظور از نوی، کافر است؛ همان که از حق دوری جسته است و آن را نپذیرفته است[2].

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى (۴۰) وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲)

[آن گاه که خواهر تو می‌رفت و می‌گفت: آیا شما را بر کسی که عهده‌دار او گردد دلالت کنم؟ پس تو را به سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده‌اش روشن شود و غم نخورد، و سپس شخصی را کُشتی و ما تو را از اندوه رهانیدیم، و تو را بارها آزمودیم، و سالی چند در میان اهل «مَدیَن» ماندی، سپس ای موسی! در

۱ - انعام /۹۵.

۲ - تفسیر عیاشی، ج۱، ص۳۷، ح۶۵.

زمان مقدر (و مقتضی) آمدی * و تو را برای خود پروردم .* تو و برادرت معجزه‌های مرا [برای مردم] ببرید و در یاد کردن من سستی مکنید.]

۱) علی بن ابراهیم گوید: «وَ فَتَنّاکَ فُتُوناً» یعنی تو را به خوبی آزمودیم. و آیه:«فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی أَهْلِ مَدْیَنَ» منظور از اهل مدین، نزد شعیب است. و آیه: «وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی» یعنی تو را برای خویش برگزیدم. و عبارت «لا تنیا» در آیه: «اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوکَ بِآیاتِی وَ لا تَنِیا فِی ذِکْرِی» یعنی ضعیف و سست نشوید[۱].

اذْهَبا إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى (۴۳) فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى (۴۴)

[به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته * و با او سختی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد]

۱) شیخ در تهذیب با سند خود از محمّد بن احمد بن یحیی، از هارون بن مسلم، از مَسعَدة بن صَدَقه، نقل کرده است که گفت: پیرمردی از فرزندان عدی بن حاتم از پدرش، از جدش عدی بن حاتم که در جنگ‌های علی علیه السلام حضور داشت برای من روایت کرد که: روزی که علی علیه السلام و معاویه در صفّین با یکدیگر رو در رو شدند. حضرت، صدایش را بلند کرد تا اصحابش بشنوند و فرمود: به خدا قسم، معاویه و یارانش را خواهم کشت. سپس در پایان کلامش با صدای زیر گفت: إن شاء الله تعالی. من نزدیک امام علیه السلام بودم و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بر آن چه می‌گویی قسم یاد می‌کنی و سپس آن را با "إن شاء الله" استثنا می‌کنی! مرادت از این کار چیست؟ امام فرمود: جنگ خدعه و فریب است و این در حالی است که من نزد مؤمنان دروغگو نبوده‌ام. ولی خواستم تا بدین‌گونه یارانم را علیه آنها بشورانم تا سست نشوند و در آنان طمع کنند.

بدان و آگاه باش که تو از این پس از این حربه سود خواهی برد إن شاء الله. بدان که خداوند متعال به موسی علیه السلام در آن هنگام که او را به سوی فرعون گسیل داشت، فرمود: به پیش او بروید « فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» در

---

۱ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳.

حالی که خداوند می‌دانست که فرعون نه متنبّه می‌شود و نه می‌ترسد، ولی می‌خواست تا با آن موسی علیه السلام را به رفتن به سوی فرعون تشویق کند.[1]

این حدیث را کلینی هم از علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم روایت کرده که حدیث از ابتدا تا انتها بر همین سیاق است هر چند در آن تفاوت اندکی است[2]. همچنین آن را علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم با همان سند و متن روایت کرده است[3].

۲) ابن بابویه از ابو محمد بن نُعَیم بن شاذان نیشابوری که خدا از او خشنود باد، از عمویش ابو عبدالله محمّد بن شاذان، از فضل بن شاذان، از محمد بن ابو عُمیر نقل کرده است که: به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم، مرا از منظور این گفته خداوند به موسی و هارون علیه السلام: «اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» آگاه کن. امام فرمود: اما این فرموده خدا: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا» منظور از آن این است او را با کنیه‌اش خطاب کنید و به او بگویید ای اَبا مُصعَب! چرا که نام فرعون ابا مصعب ولید بن مصعب بود. و اما این گفته خدای متعال «يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» برای این است که موسی علیه السلام را بر رفتن به سوی فرعون تحریض کند؛ با آن که خدای متعال به خوبی می‌دانست که فرعون هرگز متنبه نمی‌شود و نمی‌ترسد، مگر آن که عذاب را ببیند. مگر قول خدای متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»[4] [تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند، نیست و من از تسلیم‌شدگانم] پس خداوند ایمان او را نپذیرفت و فرمود: «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»[5] ـ [اکنون، در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تباهکاران بودی][6].

۱- تهذیب، ج ۶، ص ۱۶۳، ح ۲۹۹.
۲- کافی، ج ۷، ص ۴۶۰، ح ۱.
۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۳.
۴ - یونس/ ۹۰
۵ - یونس/ ۹۱
۶ ـ علل الشرائع، ج ۱ ، ص ۸۵، باب ۵۵ ، ح ۱.

۳) از ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی سُکرّی، از محمد بن زکریای جوهری، از جعفر بن محمّد بن عُماره، از پدرش، از سفیان بن سعید، از امام صادق علیه السلام ـ که به خدا قسم همان گونه که از نام مبارکش پیداست، صادق و راستگوست ـ شنیدم که می‌فرمود: ای سفیان! بر توست که تقیه کنی. که این سنت ابراهیم خلیل علیه السلام است و خداوند متعال به موسی و هارون علیه السلام فرمود: «اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» خداوند به آن دو می‌فرماید که او (فرعون) را با کنیه‌اش خطاب کنید و به او بگویید ای ابا مصعب! سفیان می‌گوید کلام امام که به این جا رسید، به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! آیا جایز است خداوند بندگانش را به کاری که معلوم نیست انجام بشود، مأمور کند؟ فرمود: خیر. گفتم: پس چگونه خدای متعال به موسی و هارون علیه السلام فرمود: «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» و حال آن که می‌دانست که فرعون نه متنبه می‌شود و نه می‌ترسد. سپس امام فرمودند: چرا، فرعون هم متنبه شد و هم ترسید، ولی در هنگام دیدن عذاب که دیگر ایمان برای او سودی نداشت. مگر نشنیده‌ای که خدای متعال می‌فرماید: «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَـهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»[۱] [تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند، نیست و من از تسلیم‌شدگانم]. سپس خداوند متعال ایمانش را نپذیرفت و فرمود: «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً» [اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تباهکاران بودی * پس امروز تو را با زره (زرین) خودت به بلندی (ساحل) می‌افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد] امام فرمود: مراد این است که تو را به نجوه‌ای (تپه) از زمین می‌افکنیم تا برای آیندگان، نشانه و عبرتی باشی.[۲]

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰)»

۱ - یونس/ ۹۱

۲- معانی الاخبار، ص ۳۸۵، ح ۲۰.

[گفت: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عَمیره، از ابراهیم بن میمون، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام در باره عبارت «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» سئوال کردم. امام فرمود: نر یا ماده بودن تمام مخلوقات خدا بدون استثنا، از شکلشان شناخته می‌شود.

عرض کردم: معنای «ثُمَّ هَدَى» چیست؟ امام فرمود: خدا آن مخلوق را به سوی نکاح و تزویج جنس مخالفش هدایت کرده است[1].

داستان فرعون و موسی و هارون علیه السلام در دو حدیث امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در سوره‌های شعرا و قصص خواهد آمد ـ ان شاء الله تعالی ـ

«كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ (۵۴)»

[بخورید و دام‌هایتان را بچرانید که قطعا در اینها برای خردمندان نشانه‌هایی است]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از مروان روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ» امام فرمود: به خدا قسم اولی النُّهی ما اهل بیت (صلوات الله علیهم اجمعین) هستیم.

عرض کردم: فدایت شوم: معنای اولی النهی چیست؟ فرمود: آن چه خداوند به وسیله آن پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را از آینده آگاه کرد، از جمله ادعای ابو فلان ـ منظور ابوبکر است ـ نسبت به خلافت و اقدامش برای به دست آوردن خلافت بعد از او (عمر) و سومین نفر پس از آن دو (عثمان) و سپس بنی امیه. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره آینده خبر داد همان طور که خداوند به پیامبرش و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام و علی علیه السلام به ما در باره وضعیت خلافت و حکومت پس از خودش و قرار گرفتن

---

۱ - کافی، ج ۵، ص ۵۶۷، ح ۴۹.

حکومت در دست بنی امیه و دیگران خبر داده است. پس این آیه که خدای متعال در کتابش ذکر کرده است: «إِنَّ فِي ذَلِکَ آيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» همان است که علم همه آن به ما ختم می‌شود. پس ما صبر کردیم بر امر خدا که ما جانشینان و خلیفة الله بر بندگان و مخلوقات او هستیم و خزانه داران دین او که آن را در سینه خود اندوخته و پنهان داشته و آن را از دست دشمنمان پوشیده نگاه می‌داریم، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را پوشیده داشت تا این که پروردگار او را اذن به هجرت و پیکار با مشرکان داد. پس ما هم بر همان راه و روش رسول خداییم تا این که ما را در آشکار کردن دینش با شمشیر اذن دهد و مردم را به سوی آن بخوانیم و آنان را در راه پایان (بازگشت) بزنیم همان گونه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز دعوتش، مردم را فرا خواند[1].

محمد بن عباس، از احمد بن ادریس، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از عمّار بن مروان این حدیث را روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ فِي ذَلِکَ آيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» سئوال کردم و بقیه حدیث را تا پایان آن بر سیاق همین حدیث بیان فرمود.[2] و سعد بن عبدالله قمی از علی بن اسماعیل بن عیسی، از ابو عبدالله محمد بن خالد برقی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از عمار بن مروان این حدیث را روایت کرد و از امام صادق علیه السلام از «إِنَّ فِي ذَلِکَ آيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» سئوال کرده و ایشان نیز فرموده‌اند: به خدا قسم اولی النهی ماییم. و بقیه حدیث را تا پایان بر همین سیاق بیان فرمود[3].

۲) محمد بن عباس، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که در باره آیه «إِنَّ فِي ذَلِکَ آيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» فرمود: ایشان (اولی النهی) همان امامان علیهم السلام از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند که همچون این آیه، آیه‌ای در قرآن در شأن و منزلت آنها نیست.[4]

---

۱ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴.
۲ - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۷.
۳ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۶.
۴ - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۱۹.

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عُمیر و فُضاله، از معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ آيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» روایت کرده است که فرمودند: ما اولی النّهی هستیم.[۱]

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵)»

[از این (زمین) شما را آفریده‌ایم، در آن شما را بازمی‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: روزی عبدالله بن قیس ماصر بر پدرم ـ امام باقر علیه السلام ـ وارد شد... ادامه حدیث. بخشی از این حدیث چنین است. خداوند متعال دو خلق کننده آفریده است و زمانی که اراده‌اش بر خلق مخلوقی قرار گیرد به آنان فرمان می‌دهد از آن خاکی که خداوند در کتابش فرموده: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» برگیرند و نطفه را با آن خاک که قرار است از آن خلق شوند، بیامیزند. البته پس از آن که نطفه را چهل شب در رحم جای داد. وقتی چهار ماه به پایان می‌رسد، خلق کنندگان می‌گویند: پروردگارا! چه چیزی را خلق کنیم؟ آن گاه خداوند آن چه را که اراده او باشد، اعم از نر یا ماده و سیاه یا سفید، فرمان می‌دهد و هر گاه روح از بدن جدا شود (شخص بمیرد)، نطفه، همان گونه که نخست بوده، هر طور که هست از بدن خارج می‌شود و به صورت خرد یا کلان، نر یا ماده، بیرون می‌آید و به همین سبب است که مرده را غسل جنابت می‌دهند.

۲) ابن بابویه، از حسین بن احمد که خداوند او را رحمت کند، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از عبدالرحمان بن حمّاد روایت کرده است که از امام موسی کاظم علیه السلام در باره میت سئوال کردم که چرا آن را غسل جنابت می‌دهند؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی برتر و پاک‌تر از آن است که به دست خود اشیا را خلق کند و برانگیزاند. همانا خداوند دو فرشته حیات بخش

۱ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹.

دارد و هر زمانی که اراده بر خلقت مخلوقی می‌کند، به آنها فرمان می‌دهد تا از همان خاکی که خدای متعال در کتابش فرموده: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» بردارند و آن را با نطفه‌ای که در رحم آرام گرفته، بیامیزند. پس وقتی نطفه با خاک درآمیخت، خلق کنندگان گویند: پروردگارا! چه چیزی را خلق کنیم؟ ـ امام ادامه می‌دهد: ـ خداوند تبارک و تعالی، هر آن چه را که می‌خواهد: اعم از نر یا ماده، مؤمن یا کافر، سیاه یا سفید، بدبخت یا خوشبخت؛ به آن دو فرشته وحی می‌کند و هنگامی که آن مخلوق درگذشت، نطفه‌اش عیناً به آن صورت که در آغاز بوده، از مرده خارج می‌شود نه به صورتی دیگر! از همین روست که میت را غسل جنابت می‌دهند[1].

«قَالَ لَهُم مُّوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى (۶۱)»

[موسی به ساحران گفت: وای بر شما، به خدا دروغ مبندید که شما را به عذابی (سخت) هلاک می‌کند و هر که دروغ بندد، نومید می‌گردد]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: مراد از «يُسْحِتَكُم» یعنی شما را مبتلا می‌سازد[2].

«فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى (۶۸)»

[و موسی در خود بیمی احساس کرد * گفتیم: مترس که تو خود برتری]

۱) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکّل که خداوند از او خشنود باد، از محمّد بن جعفر اسدی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از عبدالله بن احمد شامی، از اسماعیل بن فضل هاشمی نقل کرده که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره موسی بن عمران علیه السلام سئوال کردم که چگونه در آن زمان که ریسمان‌ها و چوب‌های ساحران را دید، در خود ترس و واهمه احساس کرد و حال آن که ابراهیم علیه السلام در حالی که او را در منجنیق گذاردند تا او را به آتش بیفکنند،

۱- علل الشرائع، ج۱، ص۳۴۹، باب ۲۳۸، ح۵.

۲- در نسخه‌ای از تفسیر قمی که در دسترس ماست، این روایت موجود نیست.

ترسی به خویش راه نداد؟ امام علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام زمانی که او را در منجنیق گذاردند، به انوار حُجج الهی که در صُلب او بود، اتکا نمود و حال آن که موسی علیه السلام این چنین نبود. به همین سبب موسی در نفس خود احساس ترس می‌کرد و ابراهیم علیه السلام رسول خدا این چنین نبود[1].

۲) از ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابو قاسم، از احمد بن هلال، از فضل بن دُکین، از مَعمر بن راشد، روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم: فردی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد؛ در حالی که در مقابل ایشان ایستاده بود با چشمانی تیز به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌نگریست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حاجتت چیست ای یهودی؟! پاسخ داد: تو برتری یا موسی بن عمران که خداوند با او گفتگو کرد و بر او تورات نازل کرد و دریا را برای او شکافت و با ابر بر او سایه گستراند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به یهودی فرمود: برای بنده خدا پسندیده نیست که خویش را بستاید، ولی به تو می‌گویم: در آن هنگام که از آدم علیه السلام خطایی سر زد و چون خواست توبه کند، گفت: پروردگارا! از تو می‌خواهم تا به حق محمّد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا ببخشایی. پس خداوند او را بخشود. چون نوح علیه السلام بر کشتی سوار شد و ترسید غرق گردد، عرض کرد: خداوندا! از تو می‌خواهم تا به حق محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مرا از غرق شدن نجات بخشی، پس خداوند نجاتش داد. چون ابراهیم علیه السلام را خواستند در آتش بیفکنند، عرض کرد: خدواندا! از تو می‌خواهم تا به حق محمّد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا از آن نجات دهی؛ پس خداوند آتش را برای او سرد و سلامت کرد و موسی علیه السلام وقتی عصایش را افکند، در خود احساس بیم کرد و عرضه داشت: خداوندا! از تو می‌خواهم تا به حق محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مرا ایمن بداری؛ پس خدای متعال به او فرمود: «لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی». ای یهودی! اگر موسی علیه السلام مرا درک می‌کرد و سپس به من و به نبوتم ایمان نمی‌آورد، ایمانش او را هیچ سودی نمی‌بخشید و نبوتش برایش نفعی نداشت. ای یهودی! مهدی از ذریّه

---

۱ – امالی، ص ۵۲۱، ح ۲.

من است. چون قیام کند، عیسی بن مریم علیه السلام برای یاریش فرود آید، او را بر خود مقدم می‌دارد و پشت سر او نماز می‌خواند.[1]

«کُلُوا مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی وَمَن یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی (۸۱)»

[از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کردیم بخورید، و(لی) در آن زیاده روی مکنید که خشم من بر شما فرود آید و هر کس خشم من بر او فرود آید، قطعا در (ورطه) هلاکت افتاده است]

۱) محمد بن یعقوب از شماری از یاران ما، از احمد بن محمّد برقی، از محمد بن عیسی، از مشرقی حمزة بن مرتفع، از یکی از یاران ما نقل می‌کند که در مجلس امام باقر علیه السلام نشسته بودیم که عمرو بن عبید داخل شد و عرض کرد: فدایت شوم؛ در این فرموده خداوند متعال: «وَمَن یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی» منظور از غضب چیست؟ امام باقر علیه السلام پاسخ دادند: آن، عقاب و کیفر است ای عمرو! اگر کسی گمان کند خداوند از حالتی به حالت دیگر تغییر پیدا می‌کند، او ـ خداوند ـ را به اوصاف مخلوقات متصف کرده است. همانا خدای متعال را چیزی عصبانی نمی‌کند تا او را تغییر دهد.[2]

ابن بابویه در کتاب توحید از پدرش، از احمد بن ادریس، از احمد بن ابو عبدالله، از محمد بن عیسی یقطینی، از مشرقی، از حمزة بن ربیع، از کسی که نام او را برده، روایت کرده است که در مجلس امام باقر علیه السلام بودم که امام حدیثی ایراد کردند شبیه این حدیث با اندک تفاوتی که خللی به معنا وارد نمی‌سازد.[3]

همچنین این روایت در معانی الاخبار با همین سلسله راویان نقل شده است؛ با این تفاوت که در آن چنین آمده است: از مشرقی حمزة بن ربیع... و در پایان

---

۱ - امالی، ص ۵۲۱، ح ۴.
۲ - کافی، ج ۱، ص ۸۶، ح ۵.
۳ - توحید، ص ۱۸۶، ح ۱.

حدیث، به جای «فیغیر» کلمه «و یغیره» آمده است (به همراه واو)، همان طور که در کتاب توحید، چنین آمده است.[1]

۲) مفید در کتاب ارشاد آورده که علما روایت کرده‌اند که عَمرو بن عُبید به نزد امام باقر علیه السلام آمد تا ایشان را با پرسشی بیازماید، پس عرض کرد: فدایت شوم؛ معنای رتق و فتق در این کلام خدای متعال که می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»[2] [آیا کسانی که کفر ورزیدند، ندانستند که آسمان‌ها و زمین، هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم] چیست؟ امام باقر علیه السلام پاسخ دادند: آسمان بسته بود و باران نمی‌بارید و زمین نیز بسته بود و از آن گیاهی نمی‌رویید. در این جا بود که عمرو زبان در کام کشید و راهی برای احتجاج نیافت و رفت. سپس به نزد امام علیه السلام بازگشت و عرض کرد: فدایت شوم؛ مرا از معنای غضب در آیه «وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» آگاه کن؟ امام علیه السلام فرمود: ای عمرو! غضب خدا، عقاب و کیفر اوست و کسی که گمان کند چیزی باعث تغییر در خداوند می‌شود، همانا در حق او کفر ورزیده است.[3]

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى (۸۲)»

[و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر و محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن فضّال، همگی از ابو جمیله، از خالد بن عمّار، از سدیر نقل کرده‌اند که گفت: روزی امام باقر علیه السلام در حالی که ایشان وارد مسجد الحرام می‌شد و من از آن خارج می‌شدم، دست مرا گرفت و رو به کعبه کرد و شنیدم که فرمود: ای سدیر! به مردم فرمان داده شده که به نزد این سنگ‌ها بیایند و به دور آنها طواف کنند؛ سپس نزد ما آیند و ولایت

---

۱ - معانی الاخبار، ص ۱۸، ح ۱.

۲ - انبیا / ۳۰

۳ - ارشاد، ۳۶۵

پذیری خویش را به ما اعلام کنند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی». امام علیه السلام در این موقع دست مبارکش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: مراد از «اهْتَدَی» یعنی به سوی ولایت ما هدایت شوند. سپس ادامه دادند: ای سدیر! بازدارندگان از دین خدا را به تو نشان خواهم داد، در این هنگام به ابوحنیفه و سفیان ثوری که در مسجد، دور هم نشسته بودند نگاه کرد و فرمود: اینانند باز دارندگان از دین خدا که نه آنان را هدایتی از سوی خداست و نه کتابی روشنگر. اگر این خبیث‌ها در خانه خود می‌نشستند و مردم جستجو می‌کردند و کسی را نمی‌یافتند که آنان را از خدای متعال و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاه کند، به نزد ما می‌آمدند تا آنان را از خدای متعال و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر دهیم.[1]

۲) محمّد بن حسن صفار، از محمّد بن عیسی، از صفوان، از یعقوب بن شعیب، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» که ایشان فرمود: منظور کسی است که از ظلم توبه کند و از کفر بازگشته و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس به سوی ولایت ما هدایت شود که در این هنگام با دست به سینه خویش اشاره نمود.[2]

۳) ابن بابویه، از علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابو عبدالله برقی، از پدرش، از جدش احمد بن ابو عبدالله برقی، از پدرش محمّد بن خالد برقی، از سهل بن مَرزُبان فارسی، از محمد بن منصور، از عبدالله بن جعفر، از محمد بن فیض بن مختار، از پدرش، از امام باقر علیه السلام، از امام سجاد علیه السلام، از جدش علیه السلام روایت کرد که فرموده است: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مرکبی سوار بود و علی علیه السلام در رکاب ایشان پیاده می‌رفت. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام علیه السلام فرمود: ای ابا حسن! یا سوار شو یا بازگرد ـ راوی حدیث را ادامه داد تا به این جا رسید ـ به خدا قسم ای علی! به دنیا نیامده‌ای، مگر برای آن که پروردگارت را عبادت کنی و به وسیله تو معالم دین شناخته شود و به واسطه تو پوینده راه به صلاح آید و هر کس از راه تو گمراه

---

۱ - کافی، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۱.
۲ - بصائر الدرجات، ص ۸۹، باب ۱۰، ح ۶.

شود، به گمراهی در افتاده است و آن که به سوی تو و ولایت تو رهنمون نگردد، هرگز به سوی خداوند عزّ وجل هدایت نگردد و این همان کلام پروردگار متعال است که می‌فرماید: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» منظور از هدایت، ولایت توست. این حدیث به تمام و کمال در تفسیر آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ» [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن] از سوره مائده آمده است[1].

۴) علی بن ابراهیم از احمد بن علی، از حسن بن عبدالله، از سندی بن محمّد، از ابان، از حارث بن یحیی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره آیه: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» فرموده است: آیا نمی‌بینید که خداوند چگونه شرطی گذاشته است که نه توبه، نه ایمان و نه عمل صالح به حال انسان سودی نبخشد، مگر آن که هدایت یابد. به خدا قسم، بنده هر قدر هم تلاش کند تا عمل صالحی انجام دهد، از او پذیرفته نیست تا این که هدایت یابد. حارث می‌گوید: عرض کردم: به سوی چه کسی هدایت شود، فدایت شوم؟ امام فرمود: به سوی ما (اهل بیت).[2]

۵) محمد بن عباس، از علی بن عباس بجلی، از عبّاد بن یعقوب، از علی بن هاشم، از جابر بن حرّ، از جابر جُعفی از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» روایت کرده است که فرمود: مراد از هدایت، ولایت ماست.[3]

۶) از محمّد بن عباس، از حسین بن عامر، از محمّد بن حسین، از محمّد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنخّل، از جابر، از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» روایت شده است که فرمودند: ـ منظور از هدایت ـ هدایت به سوی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.[4]

۷) از محمّد بن عباس از محمد بن همّام، از محمّد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجّار، از ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که در

---

۱ - امالی، ص ۳۹۹، ح ۱۳؛ ینابیع الموده، ص ۱۱۰.
۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵.
۳ - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۱۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۵۱۸ ، ۵۱۹
۴- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۱۲.

باره آیه «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» فرمود: مراد از هدایت، هدایت به سوی ولایت ماست .[1]

۸) شیخ در کتاب امالی، از ابو عمر عبدالواحد بن محمّد بن عبدالله بن محمد بن مهدی، از احمد، از حسن بن علی بَزیع، از قاسم بن ضحّاک، از شهر بن حوشَب اخو عوّام، از ابو سعید همدانی، از امام باقر علیه السلام در باره «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً»[2] [مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند] روایت کرده که فرموده است: به خدا قسم، اگر انسانی توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالحی انجام دهد، ولی به سوی ولایت و دوستی و شناخت فضایل ما هدایت نشود، هیچ یک از اعمال او فایده‌ای ندارد.[3]

۹) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از پدرش، از حمّاد بن عیسی ـ تا آن جا که من می‌دانم ـ از یعقوب بن شعیب روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» سئوال کردم که امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم، منظور، هدایت به سوی ولایت ماست؛ آیا نمی‌بینی که خداوند متعال چگونه شرط کرده است؟![4]

۱۰) ابو علی طبرسی: روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: مراد از هدایت، هدایت به سوی ولایت ماست. به خدا قسم، اگر فردی تمام زندگی خویش را به عبادت خدا ما بین «رکن» و «مقام» سپری کند و در حالی که به ولایت ما نگرویده باشد، بمیرد، خداوند او را با صورت به آتش بیاندازد[5]. این حدیث را حاکم ابو قاسم حَسکانی نیز با سند خود روایت کرده است.[6] همچنین عیّاشی در تفسیر خود از چند طریق آن را ذکر نموده است.

۱۱) ابن بابویه از سلیمان، از داود بن کثیر رَقّی نقل کرده است که بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم؛ در این کلام خداوند «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» منظور از هدایت پس از توبه

۱ - تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۲۶.
۲ - مریم / ۶۰
۳ - امالی، ج ۱، ص ۲۶۵.
۴ - محاسن، ص ۱۴۲، ح ۳۵.
۵ - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۵.
۶ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۵۱۸ ، ۵۱۹

و ایمان و عمل صالح چیست؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم، مقصود، شناخت فرد فرد امامان علیهم السلام است.

۱۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عُمَیر، از ابن اُذَینه، از فُضیل، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره «ثُمَّ اهْتَدَى» فرمود: مراد هدایت به سوی ماست.[1]

«قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴)»

[گفت: اینان در پی منند و من ای پروردگارم! به سویت شتافتم تا خشنود شوی]

۱) در «مصباح الشریعه» آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که شیداست، نه به خوراکی اشتها دارد و نه از شراب و نوشیدنی لذّت می‌برد و نه از خوابیدن و استراحت کردن تمتعی می‌جوید و نه با دوستی انس می‌گیرد و نه در خانه‌ای مأوی می‌جوید و نه در جایی آباد سُکنا می‌گزیند و نه جامه‌ای می‌پوشد و نه دلش آرام و قرار می‌گیرد و خدا را روز و شب پرستش می‌کند به این امید که به وصال آن که مشتاق اوست، نایل شود و با زبان شوق با او نجوا کند و آن چه در درون خویش دارد بیان کند؛ همان گونه که خداوند متعال در باره موسی علیه السلام در میعاد با خدایش خبر داده است: «وَعَجِلْتُ إِلَيْکَ رَبِّ لِتَرْضَى».[2]

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَٰلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ (۸۸) أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ

۱ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵.
۲ - مصباح الشریعه، ص ۱۹۶.

إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ (۹۱) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّن تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸)»

[فرمود: در حقیقت، ما قوم تو را پس از (عزیمت) تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت * پس موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت (و) گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما وعده نیکو نداد؟ آیا این مدت بر شما طولانی می‌نمود یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده من مخالفت کردید؟ * گفتند: ما به اختیار خود با تو خلاف وعده نکردیم، ولی از زینت آلات قوم بارهایی سنگین بر دوش داشتیم و آنها را افکندیم و (خود) سامری (هم زینت‌آلاتش را) همین گونه بینداخت * پس برای آنان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد و (او و پیروانش) گفتند: این خدای شما و خدای موسی است و (پیمان خدا را) فراموش کرد * مگر نمی‌بینند که (گوساله) پاسخ سخن آنان را نمی‌دهد و به حالشان سود و زیانی ندارد * و در حقیقت هارون قبلا به آنان گفته بود: ای قوم من! شما به وسیله این (گوساله) مورد آزمایش قرار گرفته‌اید و پروردگار شما (خدای) رحمان است. پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید * گفتند: ما هرگز از پرستش آن دست بر نخواهیم داشت تا موسی به سوی ما بازگردد * (موسی) گفت: ای هارون! وقتی دیدی آنها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد * که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز

زدی؟ * گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه (موی) سرم را. من ترسیدم بگویی: میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداختی و سخنم را مراعات نکردی * (موسی) گفت: ای سامری! منظور تو چه بود؟ * گفت به چیزی که (دیگران) به آن پی نبردند، پی بردم و به قدر مشتی از رد پای فرستاده (خدا جبرئیل) برداشتم و آن را در پیکر (گوساله) انداختم و نفس من برایم چنین فریبکاری کرد * گفت: پس برو که بهره تو در زندگی این باشد که (به هر که نزدیک تو آمد) بگویی: (به من) دست مزنید و تو را موعدی خواهد بود که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد و (اینک) به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر؛ آن را قطعا می‌سوزانیم و خاکسترش می‌کنیم (و) در دریا فرو می‌پاشیم * معبود شما تنها آن خدایی است که جز او معبودی نیست و دانش او همه چیز را در بر گرفته است]

۱) علی بن ابراهیم در باره آیه «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» گفته است: منظور این است که ما آنان را آزمودیم و سامری آنان را به وسیله گوساله‌ای که آنها ـ بنی اسرائیل ـ آن را می‌پرستیدند به گمراهی کشاند و علت آن بود که وقتی خداوند موسی علیه السلام را وعده داد که تا سی روز دیگر تورات و الواح را بر او نازل می‌کند، موسی علیه السلام این مطلب را به آگاهی بنی اسرائیل رساند و رهسپار میقات شد و هارون را جانشین خود در میان قومش قرار داد.

وقتی سی روز سپری شد و موسی علیه السلام به میان بنی اسرائیل بازنگشت، آنها به خشم آمده و خواستند هارون را بکشند. آنها گفتند: موسی علیه السلام به ما دروغ گفته و گریخته است. در این هنگام ابلیس به شکل مردی بر آنها وارد شد و گفت: موسی از دست شما گریخته و هرگز به میانتان باز نخواهد گشت. پس زیورهایتان را برایم گرد آورده تا خدایی برایتان برگزینم که او را پرستش کنید.

روزی که خداوند فرعون و یارانش را غرق کرد، سامری پیش قراول گروه موسی علیه السلام بود و به جبرئیل که بر مرکبی اسب مانند، سوار بود نگاه کرد که هر گاه سُم بر نقطه‌ای از زمین می‌نهاد، آن نقطه به حرکت در می‌آمد. سامری که از برگزیدگان یاران موسی علیه السلام بود، از زیر سُم اسب جبرئیل که در حرکت بود خاک بر گرفت و آن را در کیسه‌ای ریخت که در آن زمان به واسطه آن خاک، بر بنی اسرائیل مباهات می‌کرد. ولی پس از آن که ابلیس بر آنها وارد شد و آنان

گوساله را به خدایی گرفتند، به سامری گفت: آن خاکی که با توست، بیاور. سامری چنین کرد و ابلیس آن را در شکم گوساله ریخت. وقتی چنین کرد گوساله به حرکت درآمد و نعره کشید و بر آن پشم و مو رویید و بنی اسرائیل (با دیدن این صحنه) برای گوساله به سجده افتادند که شمار سجده کنندگان را هفتاد هزار نفر گفته‌اند. هارون همان گونه که خداوند حکایت فرموده، به آنان گفت: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي * قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» که در این حال قصد کشتن هارون کردند، امّا هارون از دست آنان گریخت.

بنی اسرائیل در این حال ماندند تا این که میقات چهل شبانه روزی موسی علیه السلام به سرانجام رسید. چون روز دهم ذی الحجه فرا رسید، خداوند الواح را که حاوی تورات و هر آن چه از احکام سیره‌ها و حکایت گذشتگان بود بر موسی فرو فرستاد. آن گاه خدا به موسی وحی نمود: «إِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» و این که قوم تو گوساله را به خدایی گرفته‌اند و این گوساله، نعره می‌کشد. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! گوساله از آن سامری است ولی صدا و نعره آن از کیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! آن نعره و فریاد از سوی من است؛ چون که دیدم آنها از پرستش من به پرستش گوساله برگشته‌اند، خواستم تا آزمایش آنها را سنگین‌تر کنم. سپس همان گونه که خدا فرموده: «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي»، سپس موسی علیه السلام الواح را فرو نهاد و در حالی که ریش و موی برادرش هارون را گرفته بود، او را به سوی خود می‌کشید «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي» ای هارون! وقتی دیدی آنها گمراه شده‌اند چه چیز مانع تو شد که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سرباز زدی؟ هارون همان که خداوند حکایت فرمود، گفت: «يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي».[1]

۲) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد، از محمد بن احمد شیبانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام که خداوند از او خشنود باد، از محمّد بن ابو عبدالله

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص۳۵.

کوفی اسدی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش نقل کرده که از امام صادق علیه السلام در باره هارون پرسیدم که چرا به موسی علیه السلام گفت: ای پسر مادرم! محاسن و موی سر مرا رها کن و چرا نگفت، ای پسر پدرم؟!

امام علیه السلام پاسخ داد: دشمنی میان برادرانی که پدرشان یکی و مادرشان متفاوت است (بنی علّات)، بیشتر است و حال آن که میان برادرانی که مادرشان یکی است، دشمنی کمتر است، مگر آن که شیطان میان آنها دشمنی اندازد و آنها نیز از شیطان پیروی کنند. بنابراین هارون به برادرش گفت: ای برادری که از مادرم هستی! محاسن و موی سرم را رها کن و نگفت: ای پسر پدرم. چرا که برادرانی که مادرانشان متفاوت است، بعید نیست که دشمنی میانشان باشد، مگر آن که خداوند آنها را از این دشمنی در امان بدارد و حال آن که دشمنی میان برادران با مادر مشترک بعید می‌نماید. راوی گوید: عرض کردم: چرا ـ موسی علیه السلام ـ موی سر و محاسن هارون را گرفته و او را به دنبال خود می‌کشید و حال آن که او ـ هارون ـ در گوساله پرستی بنی اسرائیل گناهی نداشت؟!

امام علیه السلام فرمود: موسی علیه السلام از این رو با هارون چنین کرد که وقتی بنی اسرائیل به گوساله پرستی در افتادند، هارون از آنان مفارقت نجست و خود را به موسی نرساند که اگر چنین می‌کرد، عذاب بر بنی اسرائیل فرو می‌آمد. آیا نمی‌بینی که موسی به او فرمود: «يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي» هارون عرض کرد: اگر چنین می‌کردم، میانشان تفرقه و جدایی می‌افتاد و من نیز بیم داشتم به من بگویی، میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخن مرا مراعات نکردی.[1]

۳) سُلَیم بن قیس هِلالی: اشعث بن قیس گفت: ای پسر ابوطالب! چه چیزی تو را از جنگ و کشیدن شمشیر بر روی قبایل بنی تَیم بن مُرَّه و برادران و بنی عَدی و پس از آنان بنی امیه بازداشت و حال آن که از آن زمان که پا به عراق نهاده‌ای، هر گاه خطبه خوانده‌ای، پیش از فرود آمدن از منبر فرموده‌ای: « به خدا قسم من از مردم بر خودشان اولی و برتر هستم؛ در حالی که از آن زمان که رسول

---

۱ ـ علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۷، باب ۵۸، ح ۱.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم جان به جان آفرین تسلیم فرمود: به من ستم روا داشته‌اند.» پس چه چیزی تو را از جنگیدن با غاصبان حقت، به منظور تظلّم و داد خواهی باز داشته است؟

امام علیه السلام فرمود: ای پسر قیس! حال که گفتی، پس جواب بشنو. نه ترس مرا از شمشیر کشیدن بازداشته و نه ناخشنودی از دیدار پروردگارم و نه این که ندانم آن چه در نزد خداست، برایم از دنیا و و آن چه در آن است، بهتر است، امّا دستور و عهدی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر عهده‌ام نهاده، مرا از کشیدن شمشیر باز داشته است؛ چه آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا از آن چه امت پس از او با من می‌کنند، آگاه نموده است. به هیچ روی علم و یقین من در باره آن چه با من کردند و با چشم خویش به عیان دیدم، نسبت به قبل از آن، بیشتر نشده است؛ بلکه من نسبت به کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیش از آن چه خود دیده‌ام، یقین دارم. به همین جهت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتم: اگر چنین شود، چه بر عهده من می‌نهی؟ فرمود: اگر یارانی یافتی، پس به سوی ایشان روان شو و پیکار کن و اگر نه، پس دست از آنان بشوی و خون خویش محفوظ دار تا آن که برای بر پا داشتن دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داد که مردم مرا تنها خواهند گذاشت و از دیگران پیروی خواهند کرد و به من فرمود که من به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام هستم و امت پس از او، به منزله هارون و پیروانش و نیز گوساله و گوساله پرستان خواهند بود.

چرا که موسی علیه السلام به هارون فرمود: «يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» و این بدان معناست که موسی علیه السلام به هارون، در آن زمان که او را جانشین خود قرار داد، فرمان داد، اگر گمراه شدند و تو یارانی یافتی با آنها پیکار کن. و اگر یارانی نداشتی، دست از آنان بشوی و خون خود را حفظ کن و میان آنها تفرقه نینداز. و هر آینه من بیم داشتم که برادرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من بگوید: چرا میان امت تفرقه انداختی و گفته‌ام را مراعات نکردی؟ و حال آن که به تو سپرده بودم، تا

زمانی که یارانی نیافتی، دست نگه دار و از ریخته شدن خون خودت و اهل بیتت علیهم السلام و شیعیانت جلوگیری کن.

اما پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، مردم به ابوبکر تمایل یافتند، در حالی که من مشغول به غسل و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم و پس از آن به جمع‌آوری قرآن همت گماشتم. پس قسم یاد کردم که هیچ ردایی جز برای نماز بر تن نکنم، تا این که قرآن را در قالب یک کتاب جمع آورم که چنین کردم. آن گاه فاطمه سلام الله علیها را برداشته، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفتم و هیچ یک از رزمندگان بدر و پیشتازان از مهاجرین و انصار را فرو نگذاشتم، مگر آن که آنان را در باره حق خویش، به خدا قسم دادم و ایشان را به نصرت و یاری خویش فرا خواندم و از میان مردم، جز از چهار نفر پاسخ نشنیدم: زبیر، سلمان، ابوذر و مقداد و از اهل بیت خویش کسی را نداشتم که به پشتوانه او به رزم پرداخته و قدرت یابم. حمزه در احد و جعفر نیز در موته به شهادت رسیده بودند و میان دو خَلَف بیمناک و ترسان و ذلیل قرار داشتم: عبّاس و عقیل. این بود که مردم مرا دشمن داشته و بر من چیرگی یافتند. از این رو چیزی گفتم که هارون به برادرش عرض کرد: ای پسر مادرم! مردم مرا ضعیف و خرد پنداشته و چیزی نمانده بود که مرا بکشند. پس هارون برای من الگویی نیک است و در باره پیمانم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حجّت و دلیلی مستحکم است.[1] پیش از این حدیثی در باره آیه «إِن یَکُن مِّنکُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُواْ مِئَتَیْنِ» [اگر از (میان) شما بیست تن شکیبا باشند، بر دویست تن چیره می‌شوند] از سوره انفال بیان گردید که می‌توان به آن رجوع نمود.[2]

۴) به روایت علی بن ابراهیم باز می‌گردیم: بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: «مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنَا وَلَکِنَّا» ما به اختیار خود با تو خلف وعده نکرده‌ایم، «وَلَکِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَاراً مِّن زِینَةِ الْقَوْمِ» یعنی از زیورآلاتشان «فَقَذَفْنَاهَا» ـ فرمود: ـ یعنی خاکی که سامری با خود آورده بود، در شکم گوساله ریختیم. سپس سامری گوساله را بیرون آورد در حالی که گوساله نعره می‌کشید. موسی به سامری گفت: «مَا خَطْبُکَ یَا سَامِرِیُّ» ای سامری منظور تو چه بود؟ سامری گفت: «بَصُرْتُ

۱ - کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۱۱۴.
۲ - آیه ۶۵ و ۶۶ سوره انفال.

بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» یعنی از زیر سم مرکب جبرئیل در دریا چیزی دیدم که آنان ندیدند «فنبذتها» یعنی از آن برداشتم «وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» یعنی به این ترتیب، نفسم آن را برایم زیبا جلوه داد. پس موسی گوساله را برداشت، به آتش کشید و در دریا انداخت. آن گاه به سامری گفت: «فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ» [پس برو که بهره تو در زندگی این باشد که (به هر که نزدیک تو آمد) (بگویی) به (من) دست مزنید] یعنی تا زمانی که تو و نسل تو زنده هستند. این علامتی در میان شماست که بگویید: لا مِساس (به من دست نزنید) تا بدین گونه شناخته شوید که شما از سامریان هستید. این گروه هنوز هم در مصر و شام به "لَا مِسَاسَ" معروفند. آن گاه موسی خواست تا سامری را بکشد؛ ولی خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود: «او را نکُش؛ ـ ای موسی! ـ چرا که او انسان بخشنده‌ای است». موسی علیه السلام به او گفت: «انظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا * إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا».[1]

۵) ابن بابویه از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن مَعبد، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از ایشان پرسیدم: از چند نفر بدنة [شتر] کفایت می کند؟ امام فرمود: از یک نفر. عرض کردم: گاو چطور؟ فرمود: از پنج نفر، اگر از یک سفره تناول کنند. عرض کردم، چگونه است که بدنة از یک نفر کفایت می کند و گاو از پنج نفر؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا آن علّتی که در گاو است در قربانی نیست. کسانی که قوم موسی علیه السلام را امر به گوساله پرستی کردند، پنج تن بودند و آنها اهل یک خانواده بودند که همگی بر سر یک سفره تناول می‌کردند. آنها «ادیبویه»، برادرش «مذویه»، برادرزاده‌اش، دخترش و همسرش بودند. همین‌ها بودند که بنی اسرائیل را به گوساله پرستی فرمان دادند و همین‌ها بودند که آن گاوی را که خدای متعال امر به ذبح کردن آن داده بود، ذبح کردند.[2]

۶) به روایت علی بن ابراهیم باز می‌گردیم: گفته شد، کسانی که گوساله را می‌پرستیدند، نزد موسی علیه السلام انکار کردند که برای او سجده کرده‌اند. پس

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴.

۲ - علل الشرائع، ج ۲، ص۱۴۷، باب ۱۸۴، ح ۱.

موسی علیه السلام دستور داد که گوساله را ریز ریز کرده، در دریا ریزند. سپس به بنی اسرائیل دستور داد همگی از آن آب بنوشند. پس کسانی که برای گوساله سجده کرده بودند، چیزی از ریزه‌های گوساله در آنها پدیدار گردید و این چنین بود که برای موسی علیه السلام مشخص گردید که چه کسانی تخلّف کرده‌اند و چه کسانی در ایمان، ثابت قدم مانده‌اند.[1]

۷) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سعید، از علی بن ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند پیامبری را نفرستاد، مگر آن که در زمانه او دو شیطان او را آزرده و به سختی افکنده‌اند و پس از مرگش تیز مردم را به گمراهی انداخته‌اند. امّا آن پنج پیامبر اولوالعزم عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین. شیاطین زمان این پیامبران عبارت بودند از: شیاطین زمان نوح «فطنطینوس» و «خرام». و شیاطین زمان ابراهیم «مکیل» و «رذام» و شیاطین عصر موسی «سامری» و «مرعقیبا» و شیاطین عصر عیسی «فینواس» و «مریسون» و شیاطین عصر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم «حَبتَر» و «زُرَیق» بودند. این حدیث در تفسیر آیه «و کذلک جعلنا لکل نبی عدواً شیاطین الإنس و الجنّ» [و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم] از سوره انعام آمده است.

يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲) يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳) نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸)

[همان روزی که در صور دمیده می‌شود و در آن روز مجرمان را کبودچشم برمی‌انگیزیم * میان خود به طور پنهانی با یکدیگر می‌گویند، شما (در دنیا) جز ده

---

۱ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷.

(روز بیش) نمانده‌اید * ما داناتریم به آن چه می‌گویند آن گاه که نیک‌آیین‌ترین آنان می‌گوید، جز یک روز بیش نمانده‌اید * و از تو در باره کوه‌ها می‌پرسند، بگو پروردگارم آنها را (در قیامت) ریز ریز خواهد ساخت * پس آنها را پهن و هموار خواهد کرد * نه در آن کژی می‌بینی و نه ناهمواری * در آن روز (همه مردم) داعی (حق) را که هیچ انحرافی در او نیست پیروی می‌کنند و صداها در مقابل (خدای) رحمان خاشع می‌گردد و جز صدایی آهسته نمی‌شنوی]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا» می گوید: چشمانشان کبود شده است به حدی که نمی توانند آن را بچرخانند، و در مورد آیه «يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ» گفته است: در روز قیامت، گناهکاران به آهستگی به یکدیگر می گویند که در دنیا تنها ده روز درنگ نموده اند؛ و خداوند تبارک و تعالی در این باره می گوید: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً» که منظور از «أَعْلَمُ» این است که ما داناترین هستم و «أَعْلَمُ» نیز به درستکارترین افراد میان آنان اشاره می کند که می گویند: «إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا». سپس خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار می دهد و می گوید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا *فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا *لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» او می گوید: منظور از «أَمْتًا» ارتفاع های زمین است و مراد از « عِوَجًا » ناهمواری های زمین و بیشه هاست[1].

۲) همچنین در روایت ابی جارود از علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «قَاعًا صَفْصَفًا» روایت کرده است که ایشان فرموده اند: قاع زمینی است که خاکی ندارد، و صفصاف زمینی است که هیچ نباتی ندارد[2].

۳) همچین از او در مورد آیه: «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ» می گوید که منظور از آن، منادی خداوند می باشد[3].

۴) محمد بن عباس از محمد بن همام بن سهیل، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از ابوالحسن موسی بن جعفر از پدرش علیه السلام روایت می

۱- تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۷ .
۲- تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۱ .
۳- تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۱ .

کند که ایشان فرمودند: از پدرم در مورد آیه «یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لَا عِوَجَ لَهُ» سئوال کردم. ایشان فرمودند که داعی، امیرالمؤمنین علیه السلام است[1].

۵) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو محمد وابشی، از ابو ورد، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: در روز قیامت خداوند مردم را در حالی که پابرهنه و لخت می باشند، در یک سطح همسان جمع می کند و سپس آنان را در صحرای محشر نگه می دارد، تا این که به شدت عرق کنند و نفس هایشان به سختی بیرون آید، آنها پنجاه سال در آن مکان درنگ می کنند، و منظور از آیه «وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» نیز همان است. ایشان فرمودند: سپس منادی ای از جانب عرش ندا می دهد: پیامبر امی کجاست؟ سپس مردم می گویند: صدایت را به ما رساندی، حال اسمش را بگو. سپس ندا می دهد کجاست پیامبر رحمت، کجاست محمد بن عبدالله امی؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جلوی مردم به پیش می آید تا این که به حوضی می رسد که طولش به اندازه فاصله بین «ایله» و «صنعاء» است. سپس بر آن می ایستد و امامتان را صدا می کند و ایشان از میان مردم به جلو می آید و در کنار ایشان می ایستد. سپس به مردم اجازه عبور داده می شود و آنان از حوض عبور می کنند و در آن روز مردم دو دسته اند؛ برخی وارد حوض می شوند و از ورود برخی به آن جلوگیری می شود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می بیند که برخی از دوستداران ما از حوض برگردانده می شوند، به گریه می افتد و می گوید: پروردگارا! شیعیان علی علیه السلام. ایشان ادامه می دهند: سپس خداوند فرشته ای را نزد آن حضرت می فرستد و به او می گوید: چه چیزی تو را به گریه انداخته است، ای محمد؟ آن حضرت پاسخ می دهند: من به خاطر برخی از شیعیان علی می‌گریم، دیدم که آنان به همراه جهنمیان برده شده و از ورود به حوضم منع شدند. سپس فرشته می گوید: خداوند می گوید که ای محمد! آنان را به تو بخشیده ام و به خاطر محبتشان نسبت به تو و عترتت، از گناهان آنها درگذشتم و آنان را به تو و کسی که ولایتش را پذیرفتند، ملحق نمودیم و آنان را در زمره تو قرار دادیم. حال آنان را به حوض خویش وارد

---

۱ - تاویل الآیات ج ۲ ص ۴۱.

کن. امام باقر علیه السلام می فرمایند: و چه مرد و زن گریانی که در آن روز با مشاهده این صحنه ندا می دهند: ای محمد! و در آن روز هر فردی که ولایت ما را پذیرفته باشد و دوستمان بدارد و از دشمنان ما بیزاری بجوید و نفرت داشته باشد، داخل در گروه ما می گردد و با ما می باشد و وارد حوض ما می شود[1].

شیخ مفید در کتاب امالی از ابو عبدالله محمد بن محمد از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه که رحمت خدا بر او باد، از حسین بن محمد بن عامر، از معلی بن محمد بصری، از محمد بن جمهور عمی، از ابو علی حسن بن محبوب، از ابو محمد وابشی، از ابو ورد از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان می فرمایند: در روز قیامت، خداوند مردم را در حالی که پابرهنه و لخت می باشند، در یک سطح یکسان جمع می کند و آنان را در محشر نگه می دارد تا این که به شدت عرق می کنند و نفس هایشان کند می شود... و این حدیث را به همان شکل ادامه می دهد[2]. شیخ مفید در امالی از ابوقاسم جعفر بن محمد بن قولویه که رحمت خدا بر او باد، از حسین بن محمد بن عامر، از معلی بن محمد بصری، از محمد بن جمهور عمی، از ابوعلی حسین بن محبوب، از ابو محمد وابشی، از ابو ورد از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: در روز قیامت خداوند تمامی مردم از اولین و آخرین را در حالی که پابرهنه و لخت می باشند، در یک سطح یکسان جمع می کند، و در صحرای محشر نگه می دارد تا این که به شدت عرق می کنند و نفس هایشان کند می گردد. و این حدیث را تا آخر به همان شکل ادامه می دهد[3]

يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲)

۱- تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۷.
۲- امالی طوسی ج ۱ ص ۶۴.
۳- امالی شیخ مفید ج ۲ ص ۳۷.

[در آن روز شفاعت (به کسی) سود نبخشد مگر کسی را که (خدای) رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید * آن چه را که آنان در پیش دارند و آن چه را که پشت سر گذاشته‌اند می‌داند و حال آن که ایشان بدان دانشی ندارند * و چهره‌ها برای آن (خدای) زنده پاینده خضوع می‌کنند و آن کس که ظلمی بر دوش دارد نومید می‌ماند * و هر کس کارهای شایسته کند در حالی که مؤمن باشد، نه از ستمی می‌هراسد و نه از کاسته شدن (حقش)]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «**يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا**» گفته است که منظور از «**مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ**» اخبار پیامبران گذشته و مراد از «**وَمَا خَلْفَهُمْ**» اخبار قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد[1].

۲) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی روایت می کند که ابوقره محدث از من درخواست کرد که او را نزد ابو الحسن الرضا علیه السلام ببرم و من در این مورد از ایشان اجازه خواستم و به من اجازه دادند و من هم داخل شدم. سپس او از آن حضرت در مورد حلال و حرام و احکام پرسید تا این که به موضوع توحید رسید. او گفت: ما روایت می کنیم که خداوند دیدن و کلام با خود را بین پیامبران تقسیم نموده است و بدین ترتیب بهره صحبت با خود را به موسی داده است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نیز از رویت و دیدن خود بهره مند گردانیده است؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: چه کسی از جانب خداوند به انس و جن پیغام داده که: « لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ »[2] [چشم‌ها او را درنمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد] و «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»[3] [چیزی مانند او نیست] مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست؟ او جواب داد: آری. آن حضرت علیه السلام فرمودند: چگونه فردی از جانب خداوند نزد مردم می آید و به آنان می گوید که او از نزد خدا آمده و آنان را به فرمان او فرا می خواند و می گوید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» سپس می گوید: من او را به چشم خود دیدم و از او آگاهی پیدا کردم و او به شکل انسان است، آیا مردم از این فرد

۱- تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۸.
۲ - انعام/۱۰۳.
۳- شوری/ ۱۱.

شرمشان نمی آید؟ زندیق ها نمی توانند این را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منسوب کنند و مدعی شوند که او از جانب خداوند سخنی آورده و بعد خود به گونه ای دیگر بر خلاف آن حرف زده است.

ابو قره گفت: در جایی دیگر از قرآن آمده است: «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى»[1] [و قطعا بار دیگری هم او را دیده است] امام رضا علیه السلام فرمودند: ادامه آیه مشخص می کند که پیامبر چه دیده است، آن جا که می گوید: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»[2] [آن چه را دل دید انکار(ش) نکرد] منظور آیه این است که دل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن چه را چشمش دید، دروغ نخواند. سپس در ادامه، خداوند از آن چه آن حضرت دیده است، خبر می دهد و می‌فرماید: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»[3] [به راستی که [برخی] از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید]، مشخص است که آیات خداوند متفاوت از ذات اوست، و خداوند فرموده است: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» هنگامی که چشم‌ها او را ببینند، نسبت به او آگاهی حاصل می کنند و به دانش می رسند. سپس ابوقره گفت: آیا روایات را دروغ می خوانی؟ امام رضا در جواب ایشان فرمودند: اگر روایات مخالف قرآن باشند، من آنان را دروغ می خوانم و اجماع تمامی مسلمانان این است که نمی توانیم خداوند را در احاطه دانش خود در بیاوریم و چشم ها او را در نمی یابند، و به مانند او هیچ چیز نیست.[4]

۳) علی بن ابراهیم در مورد «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» می گوید که منظور از آن این است که چهره ها در برابر خداوند ذلیل می گردند.[5]

۴) محمد بن عباس که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن همام از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: شنیدم که فردی از پدرم در مورد آیه «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» پرسید و ایشان پاسخ دادند: در روز قیامت تنها کسی به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و

۱- نجم/ ۱۳.
۲ - نجم/ ۱۱.
۳ - نجم/ ۱۸.
۴ - نجم/ ۱۱.
۵- تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۸.

سلم دست می یابد که خداوند به او توفیق اطاعت از آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را داده و از سخن و کردار وی راضی است و با محبت و دوستی به ایشان زیسته و از دنیا رفته است و خداوند، سخن و عملکرد او را نسبت به آنان پسندیده است. سپس فرمودند: آیه این چنین نازل شده است: «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا لآل محمد» (چهره‌ها برای آن خدای زنده و پاینده، خضوع می‌کنند و هر کس که به آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین ظلم کند، ناامید می‌گردد). سپس آیه: «وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» را تلاوت کردند و گفتند: منظور از آن، کسی است که به محبت آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین ایمان داشته باشد و بدخواه دشمن ایشان باشد[1].

۵) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» فرمود: از کارهایش هیچ چیز کم نخواهد شد و اما منظور از «ظُلْمًا» این است که بر اساس ظلم با او رفتار نخواهد شد[2].

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا

(۱۱۳)

[و این گونه آن را (به صورت) قرآنی عربی نازل کردیم و در آن از انواع هشدارها سخن آوردیم شاید آنان راه تقوا در پیش گیرند یا (این کتاب) پندی تازه برای آنان بیاورد]

۱) علی بن ابراهیم گفته است که منظور از آن حوادثی است که بین حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و سفیانی اتفاق خواهد افتاد[3].

۱- تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۱۸ ح ۱۵.
۲- تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۰.
۳- تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۸.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴)

[پس بلند مرتبه است خدا فرمانروای بر حق. و در (خواندن) قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن و بگو: پروردگارا بر دانشم بیفزای]

۱) علی بن ابراهیم گفته است که هرگاه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن نازل می شد، قبل از پایان نزول آیه و معنا، شروع به خواندن آن می کرد، و به همین خاطر خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» یعنی این که قبل از اتمام وحی، در خواندن آن عجله نکن و «وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا»[۱].

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵)

[و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و(لی آن را) فراموش کرد و برای او عزمی (استوار) نیافتیم]

۱) محمد بن یعقوب از یکی از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مفضل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» روایت می کند که ایشان فرمودند: ما در مورد محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین با آدم پیمان بستیم، اما او آن پیمان را ترک کرد در مورد این که ایشان چنین هستند، عزمی استوار نداشت و پیامبران اولوا العزم بدین خاطر اولو العزم نامیده شده اند که خداوند با آنان در مورد محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیا بعد از او و مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و سیرت او پیمان بست و آنان یقین حاصل کردند که این افراد، این چنین اند و بدان اذعان داشتند[۲].

۱- تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۹.
۲- کافی، ج ۱ ص ۴۴۳ ح ۲۲.

علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مفضل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام نیز به مانند همین روایت را نقل کرده است[1]. ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد عیسی، از علی بن حکم، از مفضل بن صالح، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ» همین حدیث را تا آخر نقل می کند[2].

۲) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم اسحاق که خدا از او خشنود باد، از احمد بن محمد همدانی، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه ثمالی، از ابو جعفر محمد بن باقر علیه السلام روایت می کند: همانا خداوند تبارک و تعالی با آدم پیمان بست که به درخت نزدیک نشود، زمانی که آن موعدی که در علم خداوند مشخص شده بود که آدم از میوه درخت می خورد، فرارسید، آدم پیمانش را فراموش کرد و از آن خورد. منظور از آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» همین است[3].

۳) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از جعفر بن محمد بن عبیدالله، از محمد بن عیسی قمی، از محمد بن سلیمان، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد این آیه می فرمایند که: به خدا قسم آیه این چنین بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است: «و لقد عهدنا إلی آدم من قبلُ ، کلمات فی محمَّد و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من ذرّیّتهم فنَسِی و لم نجد له عزما »[4].

۴) شیخ مفید از حمران بن اعین از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند از پیامبران پیمان گرفت، و فرمود: که آیا من پروردگار شما نیستم، و آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول من و آیا علی علیه السلام امیرمؤمنان نیست؟ آنها گفتند: آری، سپس نبوتشان تایید شد. سپس از پیامبران اولو العزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد رسول من هست و علی امیر مؤمنان می باشد و اوصیای بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین، والیان امر و خزانه

---

۱ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۳۹.
۲ - علل الشرائع ج ۱ ص ۱۴۸ باب ۱۰۱ ح ۱.
۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۰۴، باب ۲۲، ح ۲.
۴ - کافی ج ۱ ص ۳۴۴ ح ۲۳.

داران علم هستند و با مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دینم را یاری می رسانم و دولتم را آشکار می کنم و از دشمنانم انتقام می گیرم و به واسطه او، از سر تمایل یا اجبار مورد پرستش قرار می گیرم. آنها گفتند، اذعان کردیم ای پروردگار ما، و شهادت دادیم. آدم علیه السلام آن را انکار نکرد، اما بدان اعتراف نیز ننمود و چنین شد که برای این پنج نفر، در مورد مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به رایی استوار رسیدند و آدم در اقرار به این امر، عزمی جزم نداشت و آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» به همین امر اشاره دارد[1].

۵) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره آیه شریفه: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ» فرمود: آیه این چنین بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است: کلمات فی محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من ذرّیّتهم. [2]

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶)

[و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس جز ابلیس که سر باز زد، (همه) سجده کردند]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از کسی که از او روایت می کند، از علی بن جعفر روایت می کند که از اباالحسن علیه السلام شنیدم که می فرمایند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دید که تیم و عدی و بنی امیه بر منبر او بالا می روند، دچار دلهره شد و خداوند نیز بدین خاطر آیه ای نازل کرد تا او را دلداری دهد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى» سپس بر او این را الهام نمود: ای محمد! من دستور دادم اما از من اطاعت نشد، حال تو اگر از تو هم در مورد سفارش وصی ات اطاعت نشود، دلتنگ نشو[3].

روایات قصه آدم علیه السلام را در سوره بقره و اعراف بیان نمودیم.

۱- این حدیث را در کتاب های شیخ مفید نیافتیم، و آن ار در کتاب بصائر الدرجات ص ۸۲ باب ۷ ح ۲ پیدا کردیم و این حدیث، پیوستی نیز دارد.
۲- مناقب، ج ۳، ص ۳۲.
۳ - کافی ج ۱ ص ۳۵۳ ح ۷۳ .

وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى (۱۲۲)

[آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت سپس پروردگارش او را برگزید و بر او ببخشود و (وی را) هدایت کرد]

۱) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که خدا از او خشنود باد، و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتّب و علی بن عبد الله وراق که خدا از او خشنود باد، از علی بن ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد برمکی از ابو صلت هروی روایت می کند که گفته است: هنگامی که مأمون صاحب نظران اسلام و دیگر ادیان مثل یهود و نصاری و مجوس و صائبی ها و دیگر نحل را در محضر امام رضا علیه السلام جمع کرد، هر کدام از ایشان که به پا می خواستند و سئوالی را مطرح می نمودند، جوابشان را می داد و ایشان را به سکوت وا می داشت، گویی که سنگی را در دهانش قرار داده باشد. علی بن محمد بن جهم برخاست و رو به سوی آن حضرت کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا معتقد به عصمت پیامبران هستید؟ ایشان گفتند: آری. او گفت: حال در مورد آیه «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» چه می گویید؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: وای بر تو، ای علی! از خدا بترس و کارهای ناشایست را به پیامبران خدا نسبت نده و کتاب خداوند را تاویل به رای مکن؛ چرا که خداوند عز و جل فرموده است: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»[۱] [تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند]. آن حضرت ادامه دادند و گفتند: اما در باره آیه «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» باید گفت: همانا خداوند تبارک و تعالی آدم علیه السلام را حجتی بر روی زمین و جانشینی در میان بندگانش قرار داده است و او را برای بهشت خلق نکرده است. معصیت آدم علیه السلام در بهشت بود نه در زمین و واجب است که او در زمین معصوم باشد تا تقدیر امور خداوند به انجام رسد. بنابراین هنگامی که آدم به زمین فرود آمد و حجت و خلیفه خدا گردید، خداوند او را با این گفته خویش: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» معصوم گردانید. این حدیث، طولانی می باشد[۲].

---

۱ - آل عمران/ ۷.

۲ - عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۷۰ باب ۱۴ ح ۱.

۲) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که خدا از او خشنود باد، از پدرش از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت می کند که گفته است: وارد مجلس مامون شدم و علی بن موسی الرضا علیه السلام را در آن جا دیدم. مامون به او گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا تو نمی گویی که پیامبران معصوم اند؟ آن حضرت فرمودند: آری. مأمون گفت: نظرت راجع به این آیه خداوند عز و جل چیست: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» و در باره آن چه می‌گویی؟ آن حضرت علیه السلام فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی به آدم فرمود: «اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلاَ مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»[1] [خود و همسرت در این باغ سکونت گیر(ید) و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و(لی) به این درخت نزدیک نشوید) و به درخت گندم اشاره نمود «فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ» [که از ستمکاران خواهید بود]، خداوند در جمله ای که به آنها فرمود، از لفظ نخورید استفاده نکرد، (بلکه فرمود: نزدیک نشوید) و آن دو نیز به آن درخت نزدیک نشدند و از آن چیزی نخوردند و از دیگر درخت ها استفاده می کردند تا این که شیطان آنها را وسوسه کرد و گفت: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ»[2] [پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد]، بلکه شما از نزدیک شدن به آن منع نمود، و شما را از خوردن آن باز نداشته است «إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ*وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»[3] [جز [برای] آن که [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید * و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعا از خیرخواهان شما هستم]، آدم و حوا قبل از این هیچ گواهی را ندیده بودند که به خداوند قسم دروغین یاد کند، «فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ»[4] [پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید] و با اطمینان سوگند او به خدا، از آن درخت خوردند، و این در قبل از نبوت آدم علیه السلام بود، و آن گناهی بزرگ نبود تا مستلزم وارد شدن او در آتش گردد، بلکه از گناهان صغیره ای بود که بخشیده می شود و پیامبران در قبل از نزول وحی بر خود، مجاز به انجام آن هستند، اما هنگامی که خداوند او را برگزید و

۱- بقره/ ۳۵.
۲ - اعراف/ ۲۰.
۳ - اعراف/ ۲۰- ۲۱.
۴ - اعراف/۲۲.

پیامبری معصوم قرار داد، هیچ گناه صغیره و کبیره ای مرتکب نشد، همان طور که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» و در جایی دیگر می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»[1] [به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است][2].

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى (۱۲۶) وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷)

[فرمود: همگی از آن (مقام) فرود آیید در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است. پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد، هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت * و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم * می‌گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم؟ * می‌فرماید همان طور که نشانه‌های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می‌شوی * و این گونه هر که را به افراط گراییده و به نشانه‌های پروردگارش نگرویده است سزا می‌دهیم و قطعا شکنجه آخرت سخت‌تر و پایدارتر است]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از سیّاری، از علی بن عبدالله روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» سئوال شد. ایشان پاسخ دادند: منظور کسی است

---

۱ - آل عمران/ ۳۳.

۲ - کافی ج ۱ ص ۳۴۲ ح ۱۰.

که به ائمه صلوات الله علیهم اجمعین ایمان بیاورد و از دستور آنان پیروی کند و از فرمانبرداری ایشان سرپیچی ننماید[1].

۲) و از محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از حسین بن عبد الرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا» سئوال کردم. ایشان فرمودند: منظور از آن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. گفتم: آیه «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» چه معنایی دارد؟ ایشان فرمودند: یعنی این که در دنیا قلبش از دیدن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کور بوده و در قیامت چشمانش از دیدن او نابینا خواهد بود و در قیامت متحیر می گردد و می گوید: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا» ایشان فرمودند: منظور از این آیات، ائمه صلوات الله علیهم اجمعین می باشند «فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى» یعنی تو در دنیا ائمه صلوات الله علیهم اجمعین را رها کردی و امروز در آتش رها می گردی، همان طور که آنان را در دنیا تنها گذاشته بودی و از فرمانشان پیروی نکردی و به حرفشان گوش ندادی. گفت: مراد از «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى» چیست؟ آن حضرت فرمودند: یعنی کسی که در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کسی دیگر را شریک گرداند و به آیات پروردگار ایمان نیاورد و از سر عناد، ائمه صلوات الله علیهم اجمعین را رها کند و راه آنان را دنبال ننماید و ولایت آنان را نپذیرد[2].

۳) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از اباالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: از پدرم در مورد آیه «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» سئوال شد. ایشان پاسخ دادند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای مردم! از هدایت من پیروی کنید تا هدایت شوید و راه یابید، چرا که این هدایت من است و هدایت من همان علی بن ابی طالب علیه السلام است و هر کس در زندگی ام و بعد از مرگم از هدایت او پیروی کند، بی شک از هدایت من پیروی کرده است و هر کس از هدایت من پیروی نماید، از هدایت خداوند پیروی کرده و هر کس از

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱ ص ۱۷۴، باب ۱۵، ح ۱.
۲ - کافی ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۹۲.

هدایت خداوند پیروی نماید، نه گمراه و نه بدبخت می گردد. خداوند عز و جل فرموده: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى * وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» یعنی در دشمنی با محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسراف و زیاده روی کند، «وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى»[1].

۴) عیاشی از حسین بن سعید مکفوف روایت می کند که به آن حضرت علیه السلام نامه نوشته و گفته است: فدایت شوم ای سرورم! منظور از آیه های «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ» و«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» چیست؟ ایشان فرمودند: اما عبارت «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ» بدین معنی است که کسی که به امامت ائمه صلوات الله علیهم اجمعین اعتراف کند و با فرمانبرداری نیکو از آنان، از دستوراتشان پیروی نماید.[2]

۵) سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از مردی، از ابراهیم بن مستنیر، از معاویه بن عمار روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: خداوند عز و جل می فرماید: «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا» ایشان فرمودند: به خدا قسم این آیه مخصوص ناصبی هاست. گفتم: آنها در طول زندگی شان از بی نیازی بیشتری برخوردارند و تا زمان مرگشان نیز این چنین است. ایشان پاسخ دادند: به خدا قسم در زمان رجعت، مدفوع می خورند[3].

۶) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از ابراهیم بن مستنیر، از معاویه بن عمار روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام گفتم که منظور از «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا» چیست؟ ایشان گفتند: به خدا قسم،این آیه مخصوص ناصبی هاست. گفتم: فدایت شوم، آنها در زندگی شان تا زمان مرگ از بی نیازی و رفاه بیشتری برخوردارند، ایشان پاسخ دادند: به خدا قسم آنها در زمان رجعت مدفوع خواهند خورد[4].

---

۱ - تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۲۰ ح ۱۹.
۲ - تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۰۶ ح ۲۱.
۳- مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸.
۴- تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۹ .

و سید معاصر در کتاب رجعت آن را از احمد بن محمد بن عیسی با اسناد به ابراهیم بن مستنیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم... ادامه حدیث.

۷) ابن شهر آشوب از ابو صالح از ابن عباس در مورد آیه «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا» روایت می کند که گفته است منظور از آن این است که هر کس ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را ترک کند خداوند او را از درک هدایت کور و کر خواهد گرداند[۱].

۸) همچنین ابن شهر آشوب از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که منظور از آن «ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام» است. راوی می گوید از ایشان سئوال کردم که «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» یعنی چه؟ ایشان گفتند: یعنی در آخرت بینایی اش و در دنیا قلبش از مشاهد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کور بوده است. ایشان فرمودند که چنین شخصی در قیامت سرگردان است و می گوید: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا» ایشان فرمودند: منظور از آیات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین می باشد، «فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى» یعنی تو در دنیا ائمه علیهم السلام را رها کردی و امروز در آتش رها می گردی همان طور که آنان را در دنیا تنها گذاشته بودی و از فرمانشان پیروی نکردی و به حرفشان گوش ندادی[۲].

۹) شیخ مفید در امالی از ابو عبدالله محمد بن نعمان که رحمت خدا بر او باد، از ابو الحسن علی بن محمد بن حسن کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبدالله بن محمد عثمان، از علی بن محمد بن ابی سعید، از فضیل بن جعد، از ابی اسحاق همدانی، از امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای که ایشان به محمد بن ابی بکر نوشته تا آن را برای اهالی مصر بخواند، روایت می کند:

«ای عبدالله! برای انسانی که گناهانش آمرزیده می شود، بعد از مرگ سخت تر از خود مرگ خواهد بود. پس از تنگی و سختی و تاریکی و تنهایی قبر بترسید. قبر در هر روز می گوید: من خانه دوری ام. من خانه ای از خاکم. من خانه تنهایی

۱- مناقب ج ۳ ص ۹۷؛ شواهد التنزیل ج ۱ ص ۵۲۵.
۲ - مناقب ج ۳ ص ۹۷.

ام. من خانه کرم ها و حیوانات و حشرات هستم. قبر یا باغی از باغ های بهشت است و یا یکی از گودال های جهنم. هرگاه انسان مؤمن دفن گردد، قبر به او می گوید: خوش آمدی، تو از جمله کسانی بودی که دوست داشتم بر پشت من راه بروی، حال که به من سپرده شدی، خواهی دید با تو چگونه رفتار خواهم کرد؛ سپس تا جایی که چشم کار می کند قبر برایش وسیع می شود اما هر گاه انسان کافری در قبر گذاشته می شود، زمین به او می گوید: چه نامیمون و نامبارک بود آمدنت، تو از منفورترین افرادی بودی که بر پشت من راه می رفتی. حال که به من سپرده شدی، خواهی دید با تو چگونه برخورد خواهم کرد. سپس آن را در برمی گیرد تا این که دنده های بدنش به هم می چسبند. همانا زندگی سختی که خداوند، دشمنانش را از آن بر حذر داشته، عذاب قبر است. چرا که بر انسان کافر در قبر نود و نه اژدها مسلط می گردند که گوشتش را می خورند و استخوان‌هایش را می شکنند و تا روز قیامت با او مشغول اند. اگر یکی از آن اژدهاها در زمین بدمد، هیچ گاه چیزی نخواهد رویانید. بدانید ـ ای بندگان خدا ـ که جان های ضعیف و بدن های نرم و نازکتان که بار زیادی را نمی تواند حمل کند، از تحمل این عذاب ناتوان می گردد و اگر می خواهید برای جان‌ها و جسدهایتان از تحمل عذابی که هیچ توانایی و صبری در برابر آن ندارید دل بسوزانید، به انجام کارهایی بپردازید که خداوند دوست می دارد و از کارهایی که در نظر او ناپسند است، دست بکشید[1].

۱۰) در روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در باره این حدیث چنین آمده است: بدانید که زندگی سختی که خداوند در مورد آن فرموده: «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا» همان عذاب قبر است[2].

۱۱) محمد بن یعقوب از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از ابان بن عثمان، از ابی بصیر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می گوید: هر کس که بمیرد در حالی که سالم و ثروتمند بوده و به حج نرفته است، از جمله کسانی می گردد که خداوند در مورد آنها می گوید: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى». گفتم: پاک و منزه است خداوند، او را

---

۱ - امالی ج ۱ ص ۲۴.

۲ - شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۲۲۱.

کور محشور می‌کند؟! ایشان فرمودند: آری، همانا خداوند عز و جل او را از راه راست منحرف می کند[1].

و شیخ در کتاب «تهذیب» از محمد بن یعقوب همین حدیث را با سند و متن روایت می کند با این تفاوت که در آخر حدیث آمده است : «او را از راه بهشت محروم می کند»[2].

۱۲) شیخ در کتاب تهذیب از موسی بن قاسم، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان در مورد مردی که ثروتمند بود و هرگز به حج نرفته بود فرمودند: او از جمله کسانی است که خداوند در موردشان می فرماید:«وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى». راوی می گوید: به ایشان گفتم: پاک و منزه است پروردگار، او را کور محشور می‌کند!! ایشان پاسخ دادند: او را از دیدن راه حق نابینا می گرداند.[3]

۱۳) علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، از فضاله، از معاویه بن عمار روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد فردی ثروتمند که به حج نرفته سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند: به خدا قسم، او از جمله کسانی است که خداوند در مورد ایشان می فرماید: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى». گفتم: پاک و منزه است، خداوند، او را کور محشور می‌کند!! ایشان گفتند: خداوند او را از دیدن راه بهشت کور می گرداند[4].

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ (۱۲۸) وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ (۱۳۰) وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (۱۳۱)

۱ - کافی ج ۴ ص ۲۶۹ ح ۶.
۲ - تهذیب ج ۵، ص ۱۸، ح ۵۱.
۳ - تهذیب ج ۵، ص ۱۸، ح ۵۳.
۴ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹.

[آیا برای هدایتشان کافی نبود که (ببینند) چه نسل‌ها را پیش از آنان نابود کردیم که (اینک آنها) در سراهای ایشان راه می‌روند به راستی برای خردمندان در این (امر) نشانه‌هایی (عبرت‌انگیز)است * و اگر سخنی از پروردگارت پیشی نگرفته و موعدی معین مقرر نشده بود قطعا (عذاب آنها) لازم می‌آمد * پس بر آن چه می‌گویند شکیبا باش و پیش از بر آمدن آفتاب و قبل از فرو شدن آن، با ستایش پروردگارت (او را) تسبیح گوی و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش پرداز، باشد که خشنود گردی * و زنهار به سوی آن چه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم (و فقط) زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگان خود مدوز و (بدان که) روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است *]

۱) علی بن ابراهیم در مورد عبارت «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» می گوید: آیا برایشان تبیین نکرد[۱].

۲) محمد بن عباس که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند عز و جل فرموده است: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ» و ایشان ائمه آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستند، و در قرآن، همانندی برای این آیه وجود ندارد. خداوند در ادامه می فرماید: «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى *فَاصْبِرْ» یعنی ای محمد! خود و فرزندانت صبر کنید بر «عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا». و منظور از سخن آن حضرت که فرمودند: در قرآن همانند آن وجود ندارد، این است که مثل «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ»در قرآن وجود ندارد، یعنی هر جا که در قرآن از پند گرفتن خردمندان صحبت شده است، منظور ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند[۲].

۳) علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر و فضاله، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

۱- تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۱.
۲ - تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۱۹.

لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» فرمود: ما خرمندان هستیم. و در مورد آیه «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا» فرمودند: عذاب بر آنان نازل می کرد، اما خداوند آن را به زمانی دیرتر موکول نمود. و در مورد عبارت «وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» فرمودند: منظور از آن، صبح و شامگاه می باشد.

و امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» فرموده است: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و فرمودند: هر کس که با تسلی های خداوند آرام نگیرد، جانش در اثر حسرت های دنیا تکه تکه می شود و هر کس که چشمش به دنبال مالی باشد که در دست مردم است، اندوهش به درازا می کشد و خشمش برطرف نمی گردد و هر کس پی نبرد که خداوند جز خوراک و نوشیدنی، نعمت های زیادی به او عطا کرده است، عمرش کم می شود و عذابش نزدیک می گردد[1].

۴) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم منظور از «آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ»[2] [در طول شب در سجده و قیام، اطاعت [خدا] می‌کند [و] از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد] چیست؟ ایشان فرمودند: این آیه به نماز شب اشاره دارد. پرسیدم: «وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى» یعنی چه؟ ایشان گفتند: یعنی این که در روز خود را به فرمانبرداری وا دارد، گفتم: منظور از «وَإِدْبَارَ النُّجُومِ»[3] [و در فروشدن ستارگان] چیست؟ ایشان فرمودند: دو رکعت قبل از نماز صبح. گفتم: و «وَأَدْبَارَ السُّجُودِ»[4] بیانگر چیست؟ فرمودند: دو رکعت بعد از مغرب[5].

۵) ابن بابویه از احمد بن حسن قطان، از احمد بن یحیی زکریا قطان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از اسماعیل بن فضل روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ

۱ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۳۹.
۲ - زمر/ ۹.
۳- طور/۴۹.
۴- ق /۴۰.
۵ - کافی، ج ۳، ص ۴۴۴ ح ۱۱

الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» پرسیدم. ایشان پاسخ دادند: بر هر مسلمانی فرض است که قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن ده بار بگوید: لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت، و هو حیّ لا یموت، و هو علی کلّ شیء قدیر» گفتم: : لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت و یحیی. ایشان گفتند: ای مرد، در این که خداوند می میراند و زنده می کند و زنده می کند و می میراند، هیچ شکی نیست، اما همان طور که من می گویم، آن را تکرار کن.[1]

۶) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن این است که آیا برایشان بیان نمی کند. و در مورد عبارت «لَكَانَ لِزَامًا» فرمودند: منظور از (لزام) هلاکت است[2].

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى (۱۳۲) وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳) وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى (۱۳۴) قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى (۱۳۵)

[و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش ما از تو جویای روزی نیستیم. ما به تو روزی می‌دهیم و فرجام (نیک) برای پرهیزگاری است ❋ و گفتند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای برای ما نمی‌آورد؟ آیا دلیل روشن آن چه در صحیفه‌های پیشین است برای آنان نیامده است؟ ❋ و اگر ما آنان را قبل از (آمدن قرآن) به عذابی هلاک می‌کردیم، قطعا می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم ❋

---

۱ - خصال، ص ۴۵۲ ح ۵۸.

۲ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۴۱.

بگو همه در انتظارند. پس در انتظار باشید. زودا که بدانید یاران راه راست کیانند و چه کسی راه‌یافته است]

۱) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مودب، از جعفر بن محمد بن مسرور که خدا از ایشان خشنود باد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریان بن صلت روایت می کند که امام رضا علیه السلام در مرو وارد مجلس مأمون شد، در حالی که در مجلس وی گروهی از علمای خراسان و عراق جمع شده بودند. سخن آغاز شد تا به این جا رسید که مأمون گفت: آیا خداوند عترت را بر سایر مردم برتری نهاده است؟ امام رضا فرمودند: خداوند تبارک و تعالی عترت صلوات الله علیهم اجمعین در آیه های محکم کتابش بر سایر مردم برتری داده است.

مأمون به او گفت: این موضوع در کجای کتاب خداست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: در این آیه ها: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ *ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»[۱] [به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است *فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست]، و در جایی دیگر فرموده است: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا»[۲] بلکه مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند. در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم] و در ادامه این آیه خطاب به سایر مؤمنین می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و رسول و اولی الامر (از شما) اطاعت کنید] و منظور از اولی الامر کسانی هستند که کتاب و حکمت را به ارث برده اند و مردم نسبت به آنها حسد می ورزند، چرا که خداوند می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا»، یعنی فرمانبرداری از افراد برگزیده و پاک، بنابراین منظور از حکومت در این جا همان فرمانبرداری از آنها است.

۱- آل عمران/ ۳۳-۳۴.
۲ - نساء/ ۵۴.

علمای حاضر گفتند: حال به ما بگو: آیا خداوند تبارک و تعالی موضوع «إصطفاء» را در قرآن توضیح داده است؟ ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی این موضوع را در ظاهر قرآن و جدای از باطن در دوازده جا تفسیر نموده است و شروع به ذکر آن دوازده موضع نمود تا این که به دوازدهمی رسید و فرمود: اما دوازدهمین مورد آیه «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» می باشد و خداوند ما را با این ویژگی منحصر ساخته است. چرا که ما را به همراه امت به برپایی نماز امر نموده است و در ادامه به صورت خاص، ما را به انجام آن مکلف نموده است. به همین خاطر بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا نه ماه بعد از نزول این آیه، بعد از هر وعده نماز، به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و می فرمود: وقت نماز است، خدایتان رحمت کند. خداوند ذریه هیچ پیامبری را با چنین کرامتی که به ما عطا کرده و به ما اختصاص داده، مورد عنایت قرار نداده است. سپس مأمون و دیگر دانشمندان گفتند: خداوند شما را (اهل بیت پیامبرتان) را صلوات الله علیهم اجمعین به خاطر این امت جزای نیک بدهد. بی گمان، توضیح و بیان هر آن چه که بر ما مشکل و مبهم گردد، در نزد شما موجود می باشد[1].

۲) محمد بن عباس که رحمت خدا بر او باد، از عبدالعزیز بن یحیی، از محمد بن عبدالرحمن بن سلام، از احمد بن عبدالله بن عیسی بن مصقله قمی، از زراره بن اعین، از ابو جعفر امام باقر از پدرش علی بن حسین علیهم السلام روایت کرده است که ایشان در مورد آیه «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» فرمودند: در مورد علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر روز سحر به در خانه فاطمه سلام الله علیها می آمد و می فرمود: سلام بر شما ای اهل بیت و رحمت و برکات خداوند بر شما باد، وقت نماز است، خدایتان رحمت آورد «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[2] [خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند][3].

۱ - عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۲۰۸، باب ۲۳ ح ۱.
۲- احزاب/ ۳۳.
۳ - تاویل الآیات، ج ۱ ص ۳۲۲ ، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۳۸۱ ح ۵۲۶.

۳) شیخ ورام می گوید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که هرگاه اهل بیت ایشان دچار تنگ دستی و سختی می شد، می فرمود: برخیزید برای گذاردن نماز. و می فرمود: «خداوند تبارک و تعالی مرا به این کار امر نموده است و گفته است: «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُکَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى»[1].

۴) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده که آن را مخصوص اهل بیت خود و سوای دیگر مردم قرار دهد تا این که مردم بدانند که خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در نزد خداوند از جایگاهی برخوردارند که دیگر مردم از آن بی بهر ه اند. چرا که خداوند ابتدا آنان را به همراه دیگر مردم مورد خطاب قرار داد و سپس به صورت خصوصی به آنان امر نمود. هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در هر روز هنگام نماز صبح به خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و می فرمود: سلام و رحمت خداوند بر شما باد. سپس علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین می گفتند: و سلام و رحمت خداوند بر شما باد ای رسول خدا. سپس آن حضرت دو لنگه در را می گرفت و می گفت: موقع نماز است، موقع نماز است، خدایتان رحمت آورد، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» [خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] آن حضرت، از روزی که وارد مدینه شد تا زمانی که از دنیا رفت، پیوسته این چنین می کرد. خادم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابوحمراء گفته است: من شهادت می دهم که آن حضرت این کار را انجام می داد.[2]

۵) علی بن ابراهیم همچنین در مورد آیه «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاةِ» گفته است که منظور از آن امت می باشد، و کلمه «التقوی» در عبارت «وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُکَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» به معنای متقیان می باشد و فعل به جای مفعول

۱ - تنبیه الخواطر، ج ۱ ص ۲۲۲.
۲ - تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۰

گذاشته شده است. اما عبارت «قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا» یعنی به انتظار حادثه ای باشید چرا که «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى»[1].

۶) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: به خدا قسم، ما راهی هستیم که خداوند به پیروی از آن امر کرده است. به خدا سوگند، ما راه راست هستیم و به خدا قسم ما کسانی هستیم که خداوند بندگان را به فرمانبرداری از ایشان امر کرده است. هر کس می خواهد از این جا برگیرد و هر کس می خواهد از آن جا برگیرد؛ به خدا قسم از ما هیچ گریزی نمی یابید (اطاعت از ما اجتناب ناپذیر است).[2]

۷) علی بن ابراهیم، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جابر، از امام باقرعلیه السلام در مورد آیه «قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ ...مَنِ اهْتَدَى» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن راه یابی و هدایت به ولایت ما می باشد[3].

۸) محمد بن عباس از علی بن عبدالله بن راشد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از ابراهیم بن محمد بن میمون، از عبدالکریم بن یعقوب، از جابر روایت می کند که از محمد بن علی باقر علیه السلام در مورد آیه «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند منظور از آن این است : کسی که به ولایت ما راه یافته است[4].

۹) محمد بن عباس از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از اسماعیل بن بشار، از علی بن جعفر حضرمی، از جابر، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» روایت می کند که ایشان فرمودند: علی علیه السلام صاحب راه راست است و منظور از «مَنِ اهْتَدَى» این است که هر کس به ولایت ائمه صلوات الله علیهم اجمعین راه یابد[5].

۱۰) محمد بن عباس از محمد بن هما، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از ابوحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: از پدرم در مورد آیه «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ

۱ -تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۰.
۲ -تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۰.
۳ - ما آن را در تفسیر علی بن ابراهیم که نزد خود داریم، ندیده ایم.
۴- تأویل الآیات ج ۱ ص ۳۲۳ ح ۲۴.
۵ -تأویل الآیات ج ۱ ص ۳۲۳ ح ۲۵.

اهْتَدَى» سئوال کردم. ایشان گفتند: منظور از «الصِّرَاطِ السَّوِيِّ» حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و هر کس که به فرمانبرداری از او راه یابد، هدایت شده است. نظیر این آیه، آیه دیگری است که خداوند در آن می فرماید: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»[1] [به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود] که منظور از راه یافتن در این جا، راه یافتن به ولایت ما می باشد[2].

۱۱) سعد بن عبدالله از معلی بن محمد بصری، از ابوالفضل مدنی، از ابی مریم انصاری، از منهال بن عمرو، از زر بن حبیش روایت می کند که از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شنیدم که ایشان می فرمودند: چون انسان داخل قبر گذاشته می شود، دو فرشته می آیند که نامشان نکیر و منکر است. اولین چیزی که از فرد سئوال می کنند در مورد پروردگارش است، سپس از پیامبرش و بعد از ولی‌اش سئوال می پرسند. اگر جواب داد که رستگار می شود و اگر در جواب آن سرگردان گردد، او را عذاب می کنند. فردی پرسید: حال کسی که پروردگار و پیامبرش را بشناسد اما ولی‌اش را نداند، چگونه است؟ ایشان جواب دادند: چنین شخصی وضعیت پریشانی دارد و نه در زمره این گروه است و نه در زمره آن گروه، «وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»[3] [هر که را خدا در گمراهی‌اش وانهد، هرگز راهی برای [هدایت] او نخواهی یافت] و این چنین هیچ راهی برای او وجود ندارد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال شد، ولیّ ما کیست ای رسول خدا؟ ایشان جواب دادند: ولیّ شما در این زمان علی علیه السلام است و بعد او وصی او می باشد و در هر دوره ای عالمی وجود دارد که خداوند به وسیله او اتمام حجت می کند، تا این که انسان ها به مانند افراد گمراه اقوام پیشین در هنگام رحلت پیامبرانشان، این چنین نگویند: «رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخْزَى» و از نمونه های گمراهی آنان، عدم آگاهی شان به آیات خداوند بود که همان اوصیای او می باشند. سپس خداوند عز و جل این چنین پاسخ آنان را داد: «فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى».

۱- طه/ ۸۲.
۲ - تأویل الآیات ج ۱ ص ۳۲۳ ح ۲۶.
۳- نساء/ ۸۸، ۱۴۳.

انتظار کشیدن آنان این بود که می گفتند: ما قدرت آن را داریم که اوصیا را بشناسیم و بتوانیم امام را تشخیص دهیم. خداوند آنان را با این جمله ملامت می کند، (چرا که ایشان اوصیا را نمی‌شناسند) اوصیا همان صاحبان پل صراط هستند و بر گذرگاه آن ایستاده اند و تنها کسی وارد بهشت می شود که آنان را بشناسند و آنان هم او را بشناسند و فقط فردی وارد آتش می‌شود که آنها را نشناسد و آنها هم او را نشناسند. چرا که آنان عارفان خداوند هستند، و خداوند هنگام گرفتن پیمان از مردم، آنان را به آنها معرفی نموده و ایشان را در کتابش توصیف کرده است. سپس آن حضرت فرمودند: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ»[1] [بر اعراف مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می‌شناسند]، و اینان کسانی هستند که بر اولیا شهادت می دهند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز گواه آنان می گردد و خداوند از مردم برای آنان پیمان فرمانبرداری می گیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از آنان پیمان اطاعت می گیرد، سپس نبوت آن حضرت بر آنان ساری می گردد. مراد از این آیه نیز همین است: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاءِ شَهِيدًا * يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الأَرْضُ وَلاَ يَكْتُمُونَ اللّهَ حَدِيثًا *»[2] [پس چگونه است [حالشان] آن گاه که از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم].[3]

۱۲) ابن شهر آشوب، از اعمش، از ابی صالح، از ابن عباس در مورد آیه «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ» روایت می کند که منظور از آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام است «وَمَنِ اهْتَدَى» نیز همان یاران محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستند.[4]

۱- نساء/ ۴۶.
۲ - نساء /۴۱، ۴۲
۳- مختصر بصائر الدرجات ص ۵۳.
۴ - مناقب ج ۳ ص ۷۳، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۳۸۳ ح ۵۲۷.

سوره انبیاء

سوره انبیاء مکی است و ۱۱۲ آیه دارد و بعد از سوره ابراهیم نازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره انبیاء

۱) ابن بابویه با سندی که در سوره کهف ذکر آن رفت، از حسن، از یحیی بن مساور، از فضیل بن رسان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر کس که از سر عشق به پیامبران، سوره انبیاء را بخواند، به مانند این است که در بهشتهای پر نعمت، همراه تمامی پیامبران بوده است و در دنیا در چشم مردم پر ابهت خواهد بود.[1]

۲) از خواص القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که ایشان فرمودند: هر کس که این سوره را بخواند، خداوند حسابرسی او را آسان خواهد نمود و هر پیامبری که در آن سوره آمده، با او دست خوهد داد و بر او درود خواهند فرستاد. هر کس آن را بر روی پوست آهویی بنویسد و آن را در گردن خود بیاندازد و بخوابد، زمانی که از خواب بر می خیزد، قلبش به اذن خدا در اثر شگفتی هایی که در خواب دیده آرام می گیرد.[2]

۳) و از امام صادق علیه السلام روایت شده است: هر کس آن را بر روی پوست آهویی بنویسد و آن را بر کمر خود ببندد و بخوابد، هنگامی که بیدار می شود، آن نوشته از روی کمرش برداشته می شود (به برکت این نوشته، مشکلات و عوارض و بیماری از میان او رخت می‌بندد). این توصیه برای بیماران و هر کس که در اثر فکر و ترس یا بیماری نمی تواند بخوابد، مناسب است. چرا که به اذن خداوند شفا می یابد.

۱- ثواب الاعمال ص ۱۰۸.
۲- مجمع البیان ج ۷ ص ۷۰.

تفسیر سوره انبیاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ (۱) مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲)

[برای مردم (وقت) حسابشان نزدیک شده است و آنان در بی‌خبری رویگردانند * هیچ پند تازه‌ای از پروردگارشان نیامد مگر این که بازی‌کنان آن را شنیدند]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ» می گوید: منظور این است که قیامت و حساب و کتاب نزدیک است. سپس با کنایه به قریش می گوید، «مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ» و این ناشی از سرگرمی و مشغول شدن آنان (از امور اخروی) می باشد[1].

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳) قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴) بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (۵) مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (۶)

۱- تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۲.

[در حالي که دل‌هايشان مشغول است و آنان که ستم کردند پنهاني به نجوا برخاستند که آيا اين (مرد)جز بشري مانند شماست؟ آيا ديده و دانسته به سوي سحر مي‌رويد * (پيامبر) گفت: پروردگارم (هر) گفتار(ی) را در آسمان و زمين مي‌داند و اوست شنواي دانا * بلکه گفتند: خواب‌هاي شوريده است (نه) بلکه آن را بربافته، بلکه او شاعری است پس همان گونه که براي پيشينيان هم عرضه شد بايد براي ما نشانه‌اي بياورد (* قبل از آنان (نيز مردم) هيچ شهري که آن را نابود کرديم (به آيات ما) ايمان نياوردند. پس آيا اينان (به معجزه) ايمان مي‌آورند]

۱) محمد بن عباس از محمد بن قاسم، از احمد بن محمد سياری، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن علی، از علی بن حماد ازدی، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر عليه السلام عليه السلام در مورد آيه «وَأَسَرُّواْ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ» روايت می کند که ايشان فرمودند: منظور کسانی هستند که در حق خاندان محمد صلوات الله عليهم اجمعين ظلم کردند[۱].

۲) محمد بن يعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر عليه السلام روايت می کند که ايشان فرمودند: منظور خداوند، آن دشمنی و ظلمی است که نسبت به خاندانت در دل خويش قرار داده اند، و مراد از آيه «وَأَسَرُّواْ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ» نيز همين است[۲].

۳) علی بن ابراهيم در مورد آيه «أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ» می گويد که منظور آن اين است که آيا نزد محمد صلی الله عليه و آله و سلم می رويد حال آن که (به گمان شما) او ساحر است، سپس در ادامه می فرمايد ای محمد! به آنها بگو: «رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاء وَالأَرْضِ» يعنی آن چه در آسمان و زمين گفته می شود. سپس خداوند سخن قريش را نقل می کند که می گويند: «بَلْ قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ بَلِ افْتَرَاهُ» يعنی اين چيزی که محمد ما را از آن می آگاهاند، در خواب می بيند. و بعضی از آنان گفتند که در مورد آن افترا می کند يعنی دروغ می گويد. بعضی ديگر گفتند: «بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الأَوَّلُونَ»، سپس

۱- تاويل الآيات ج ۱ ص ۳۲۴ ح ۱.
۲- کافی ج ۸ ص ۳۷۹ ح ۵۷۴.

خداوند جوابشان را می دهد و می فرماید: «**مَا آمَنَتْ قَبْلَهُم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ**» منظور خداوند این است که چگونه ایمان می آورند در حالیّ که گذشتگان به نشانه های خداوند ایمان نیاوردند تا این که به هلاکت رسیدند[1].

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷)[و پیش از تو (نیز) جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم. اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی بپرسید]

۱) علی بن ابراهیم می گوید: خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین همان اهل ذکرند[2].

۲) او در ادامه می گوید: محمد بن جعفر از عبدالله بن محمد، از ابو داود سلیمان بن سفیان، از ثعلبه، از زراره روایت می کند که از امام باقر علیه السلام سئوال کردم که منظور از آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: به خدا قسم، آن به ما اشاره دارد. سپس گفتم: پس باید از شما سئوال شود؟ ایشان فرمودند: آری. گفتم: و ما سئوال کنندگان هستیم؟ ایشان گفتند: آری. گفتم : پس بر ما واجب است که از شما سئوال بپرسیم؟ ایشان فرمودند: آری. گفتم: و شما هم باید پاسخ سئوال هایمان را بدهید؟ ایشان گفتند: نه. این به ما بستگی دارد، اگر خواستیم جواب می دهیم و اگر نخواستیم، پاسخ نمی دهیم. سپس این آیه را تلاوت نمودند: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ[3]» [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی‌شمار ببخش یا نگاه دار] [4]

۳) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته روایت می کند که از امام علی علیه السلام در مورد آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» سئوال پرسیدم و ایشان پاسخ دادند: ما اهل ذکر هستیم[5].

---

۱ - تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۲.
۲ - تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۲.
۳- ص/ ۳۹
۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص۴۲
۵- تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۲۴ ح ۲؛ ینابیع الموده، ص ۱۱۹.

۴) و از محمد بن عباس، از سلیمان زراری، از محمد بن خالد طیالسی، از علاء بن رزین قلاء، از محمد بن مسلم روایت می کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: همانا بعضی از ما گمان می کنند که مراد از آیه «فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» یهود و نصاری می باشند؟ ایشان گفتند: بدین ترتیب آنها شما را به دینشان فرا می خوانند. سپس می گوید: ایشان با دستشان به سینه شان اشاره کردند و گفتند: ما اهل ذکر هستیم، و از ما باید سئوال شود. کلمه ذکر دو معنی دارد: یکی به معنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، چرا که در این آیه «ذِکْراً * رَّسُولًا»[1] از ایشان تحت عنوان ذکر یاد شده، و در جایی دیگر به معنای قرآن آمده است، مثل «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»[2] [بی‌تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعا نگهبان آن خواهیم بود]، و ایشان صلوات الله علیهم هم اهل قرآن هستند و هم اهل و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم[3].

و روایات فراوانی در این مورد در سوره نحل آمده است، و می توان به آن جا رجوع کرد.

لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰)

در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است. آیا نمی‌اندیشید (۱۰)

۱) محمد بن عباس، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود نجار، از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه «لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن، فرمانبرداری از امام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. یکی از عالمان در مورد معنای این آیه گفته است: آن چه چیزی که موجب پند و شرافت و عزت

---

۱ - طلاق/ ۱۰،۱۱.

۲ - حجر/ ۹.

۳ - تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۲۴ ح ۳.

شما می شود، فرمانبرداری از امام به حق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد[1].

وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ (١١) فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ (١٢) لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ (١٣) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (١٤) فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ (١٥)

[و چه بسیار شهرها را که (مردمش) ستمکار بودند در هم شکستیم و پس از آنها قومی دیگر پدید آوردیم * پس چون عذاب ما را احساس کردند، به ناگاه از آن می‌گریختند * هان! مگریزید و به سوی آن چه در آن متنعم بودید و (به سوی) سراهایتان بازگردید. باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید * گفتند: ای وای بر ما که ما واقعا ستمگر بودیم * سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را درو‌شده، بی‌جان گردانیدیم]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از بدر بن خلیل اسدی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که در مورد آیه «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ *لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ» می فرماید: هرگاه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به پاخیزد و به سمت بنی امیه در شام به حرکت آید، آنها به روم فرار می کنند و روم به آنها می گوید: به شما اجازه ورود نمی دهیم، مگر این که نصرانی گردید. سپس آنها صلیب بر گردن می آویزند و داخل روم می شوند. هنگامی که یاران قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به آنها می رسند، درخواست امان و صلح می کنند و یاران امام علیه السلام به اهل روم می گویند: ما این کار را نمی کنیم، مگر زمانی که آن افرادی را که از ما در نزد خود دارید به ما بازگردانید. آنها بنی امیه را به ایشان باز می گردانند، و مراد از آیه «لَا تَرْكُضُوا

۱ - تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۲۵ ح ۵.

وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ» نیز همین است. سپس از آنها درخواست گنج هایی را می کنند که از آن آگاهی دارند، آنها می گویند: « یاوَیْلَنَا إِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ *فَمَا زَالَت تِّلْکَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِیدًا خَامِدِینَ» یعنی با شمشیر، آنان را به مانند علف های دروشده و بی جان می گردانیم[1].

۲) محمد بن عباس، از علی بن عبدالله بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از اسماعیل بن بشار، از علی بن جعفر حضرمی، از جابر روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد تفسیر آیه « فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا یَرْکُضُونَ» پرسیدم. ایشان پاسخ دادند: این در هنگام قیام قائم عجل الله فرجه الشریف است[2].

۳) و از محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از منصور، از اسماعیل بن جابر، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا» روایت می کند که ایشان فرمودند: این در زمان قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است، «إِذَا هُم مِّنْهَا یَرْکُضُونَ». ایشان فرمودند: منظور این است که از گنج هایی که جمع کرده بودند، می گریزند «قَالُوا یَا وَیْلَنَا إِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ *فَمَا زَالَت تِّلْکَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِیدًا» یعنی با شمشیر آنان را درو می کنیم و مراد از «خَامِدِینَ» این است که هیچ چشمی برای پلک زدن برایشان باقی نمی ماند[3].

۴) عیاشی از عبدالاعلی حلبی روایت می کند که امام باقر علیه السلام در حدیثی که در آن از خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن می راند، روایت می کنند: من می بینم که آنها ـ قائم و یارانش ـ با گروهی به تعداد سیصد و ده و اندی نفر از نجف کوفه به حرکت می آیند و گویی قلب‌هایشان تکه هایی از آهن است و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او قرار دارند و تمامی مکان هایی را که به مسافت یک ماه در جلو و عقب او قرار دارند، ترس بر می دارد و خداوند او را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری می رساند، تا این که از نجف خارج می شود. او به یاران خود می گوید: در این شب عبادت کنید و آنها نیز هر کدام به رکوع و سجده و تضرع در برابر خداوند مشغول می شوند و در

۱ - کافی ج ۸ ص ۵۱ ح ۱۵.
۲- تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۲۶ ح ۶.
۳- تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۲۶ ح ۷.

هنگام صبح می گوید: از سمت راه نخیله (درخت خرما) حرکت می کنیم، و در کوفه سپاهی مجهز وجود دارد. گفتم: این سپاه مجهز چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: به خدا قسم، آنان مسیر نخیله را در پیش می گیرند تا این که به مسجد حضرت ابراهیم علیه السلام می رسند و در آن دو رکعت نماز می خوانند و در آن هنگام برخی از پیروان مرجئه کوفه و سپاه سفیانی به سمت آنها بیرون می آیند. پس به یارانش می فرماید: بگذارید تعقیبتان کنند. و سپس به آنان می فرماید: بر آنان هجوم آورید. امام باقر علیه السلام در ادامه فرمودند: به خدا سوگند، هیچ کدامشان نمی تواند از خندق بگذرد. سپس وارد کوفه می شود و در آن روز تمامی مؤمنان در آن جمع اند و یا آرزوی بودن در آن جا را دارند، و این گفته امام علی علیه السلام است. سپس به یارانش می گوید: بروید و آن طاغی را بیابید. سپس او را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا می خواند و سفیانی با حالت تسلیم به او قول بیعت می دهد. سپس بنی کلب که دایی های او می باشند، به او می گویند: این چه کاری بود که انجام دادی؟ به خدا قسم ما بر انجام این کار با تو بیعت نمی کنیم. او می گوید: چه کار کنم؟ آنان به او می گویند: با او رو در رو شو. سپس قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به او می گوید: حواس خود را جمع کن، چرا که من به تو رسیده‌ام و با تو خواهم جنگید. صبح هنگام به جنگ با آنها می پردازد و خداوند آنان را در برابرش خوار می گرداند و سفیانی را اسیر می گیرد و او را می برد و با دست خود ذبح می کند.

سپس سپاهی سواره را به روم گسیل می دارد و بقیه بنی امیه را می ترساند. هنگامی که به روم می رسند می گویند: هم کیشان ما را که در سرزمین شماست، خارج کنید. آنها از انجام این کار خودداری می کنند، و می گویند: به خدا قسم این کار را نخواهیم کرد. سپس آنها می گویند: به خدا قسم اگر به ما فرمان داده شود، با شما خواهیم جنگید. سپس به سمت رئیس خود می روند و کلامشان را بر او عرضه می کنند، و او هم می گوید: بروید و هم کیشانشان را به آنها تحویل دهید، چرا که اینها دلیل محکمی آورده اند. و آیه «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ ‌*لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ» نیز به همین مطلب اشاره دارد، و می گوید برگردید تا در مورد گنج هایی که پنهان

نموده اید، از شما سئوال شود، «یاوَیْلَنَا إِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ ۞فَمَا زَالَت تِّلْکَ دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیداً خَامِدِینَ» یعنی از هیچ اثری از آنان باقی نمی ماند[1].

و این حدیث طولانی است و در تفسیر آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لاَ تَکُونَ فِتْنَةٌ»[2] [با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند] از سوره انفال، تمامی آن را عرضه نموده ایم.

و در حدیثی نیز در همین مورد در سوره انعام در ذیل تفسیر«فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُکِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ أَبْوَابَ کُلِّ شَیْءٍ» [چون آن چه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند درهای هر چیزی (از نعمت‌ها) را بر آنان گشودیم] ارایه نمودیم[3].

۵) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن عیسی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن غالب اسدی، از پدرش، از سعید بن مسیب روایت می کند که علی بن حسین علیه السلام هر جمعه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را موعظه می کرد و آنان را به زهد و کارهای اخروی تشویق می نمود و برخی از جمله هایش حفظ و نوشته شده است. او یک روز مشغول موعظه مردم بود که به این جا رسید: خداوند در کتابش شما را از آن چه با اقوام ظالم ساکن قری کرده است، آگاهانیده است؛ آن جا که می فرماید: «وَکَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْیَةٍ کَانَتْ ظَالِمَةً» و منظور از قریه، اهالی آن هستند چرا که خداوند در ادامه می گوید: «وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِینَ»، خداوند در ادامه آیه می گوید: «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا یَرْکُضُونَ» یعنی از آن می گریزند، و به آنان می گوید: «لَا تَرْکُضُوا وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْأَلُونَ» و هنگامی که عذاب بر آنان نازل می شود می گویند: «یاوَیْلَنَا إِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ ۞فَمَا زَالَت تِّلْکَ دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیداً خَامِدِینَ» و به خدا سوگند، این موعظه و هشداری برای شماست، اگر که پند بگیرید و بترسید.

۱- تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۶۳ ح ۴۹.
۲ - سوره انفال، آیه ۳۹.
۳ - ذیل تفسیر آیه های ۴۴-۴۵

سپس به گفته های خداوند در کتابش در مورد گناهکاران و معصیت کاران بازگشت و فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: «وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّکَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ[1]» [و اگر شمه‌ای از عذاب پروردگارت به آنان برسد خواهند گفت: ای وای بر ما که ستمکار بودیم]. و اگر بگویید که منظور خداوند از این آیات، مشرکان بوده است، چگونه می توانید این عقیده را بپذیرید در حالی که در جایی دیگر می گوید: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ[2]» [و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهیم؛ پس هیچ کس (در) چیزی ستم نمی‌بیند و اگر (عمل) هموزن دانه خردلی باشد آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم] بدانید ای بندگان خدا که برای مشرکان ترازو نصب نمی گردد و دیوانی (امان نامه) برایشان پخش نمی شود، بلکه گروه گروه به جهنم می روند و همانا نصب ترازو و پخش دیوان برای مسلمانان است. پس ای بندگان خدا، از خداوند بترسید.[3]

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّاتَّخَذْنَاهُ مِن لَّدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸)

[و آسمان و زمین و آن چه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم ٭ اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم، قطعاً آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم ٭ بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکند و به ناگاه آن نابود می‌گردد وای بر شما از آن چه وصف می‌کنید]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از یونس بن یعقوب، از عبد الاعلی روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد موسیقی پرسیدم و گفتم: آنها گمان می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و

---

۱ - انبیاء/ ۴۶.
۲ - انبیاء/ ۴۷.
۳ - کافی، ج ۸، ص ۷۲، ح ۲۹.

آله و سلم اجازه داده که بگوییم: جیناکم جیناکم، حَیّونا حَیّونا نحیّیکم (ما نزد شما آمده ایم، نزد شما آمده ایم و بر ما درود بفرستید و بر ما درود بفرستید تا بر شما درود فرستیم). ایشان فرمودند: دروغ می گویند، همانا خداوند می گوید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿لَوْ أَرَدْنَا أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّاتَّخَذْنَاهُ مِن لَّدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» سپس فرمودند: وای بر فلانی به خاطر آن چه که وصف می کند. و منظور از آن مردی بود که در مجلس حضور نداشت[1].

۲) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از یونس بن عبدالرحمان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر باطلی که در برابر حق به پا خیزد، حق بر آن غلبه می کند، و آیه «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» بیانگر همین مطلب است[2].

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی، از یعقوب بن یزید، از مردی، از حکم بن مسکین، از ایوب بن حر بیاع هروی روایت می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: ای ایوب! هیچ انسانی نیست مگر این که حق در او وارد می شود و قلبش را می شکافد، حال او می خواهد قبول کند یا آن را ترک کند و این سخن خداوند است که در کتابش آمده است: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ»[3].

وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹) يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲۰)

[و هر که در آسمان‌ها و زمین است برای اوست و کسانی که نزد اویند از پرستش وی تکبر نمی‌ورزند و درمانده نمی‌شوند ❊ شبانه روز بی‌آن که سستی ورزند نیایش می‌کنند]

---

۱ – کافی ، ج ۶ ص ۴۳۳ ، ح ۱۲.

۲– محاسن ، ص ۲۲۶ ، ح ۱۵۲.

۳– محاسن ، ص ۲۷۶ ، ح ۳۹۱.

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ» می گوید که منظور از این آیه فرشتگان هستند که «لَا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا یَسْتَحْسِرُونَ» و عبارت «لَا یَسْتَحْسِرُونَ» یعنی (از عبادت) سست و ضعیف نمی گردند[۱].

۲) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن موسی وراق، از یونس بن عبدالرحمان، از داود بن فرقد عطار روایت می کند که یکی از یاران ما از من پرسید: مرا از فرشتگان مطلع کن؟ آیا آنها می خوابند؟ گفتم: نمی دانم. او گفت: خداوند عز و جل می فرماید: «یُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ». سپس گفت: آیا نمی خواهی از امام جعفر صادق علیه السلام در این مورد سخنی تازه برایت بگویم؟ گفتم: آری. او گفت: از ایشان در این مورد سئوال شد و ایشان پاسخ دادند: هر زنده ای می خوابد، مگر خداوند تبارک و تعالی. فرشتگان نیز می خوابند. گفتم: خداوند می فرماید: «یُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»؟ او گفت: نفس کشیدن های ایشان، تسبیح خداوند می باشد.[۲]

۳) ابن بابویه از حسن بن علی، از پدرش علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد صادق، علیهم السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند عز و جل می فرماید: «وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ» یعنی فرشتگان که «لَا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا یَسْتَحْسِرُونَ * یُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» و خداوند تبارک و تعالی در جایی دیگر در مورد فرشتگان می گوید: « وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» [و گفتند: [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده، منزه است او بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند * آن چه فراروی آنان و آن چه پشت سرشان است می‌داند و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند و خود از بیم او هراسانند[۳،۴]]

۱ - تفسیر قمی ، ج ، ۲ ص ۴۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲ ، ص ۶۰۴ ، باب ۵۸ ، ح ۸.

۳ - انبیاء/ ۲۶-۲۷.

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ (۲۳)

[اگر در آنها (زمین و آسمان) جز خدا خدایانی (دیگر) وجود داشت، قطعا (زمین و آسمان) تباه می‌شد پس منزه است خدا پروردگار عرش، از آن چه وصف می‌کنند ❊ در آن چه (خدا) انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد و(لی) آنان (انسان-ها) سئوال خواهند شد]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از عباس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم در حدیث زندیقی که نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد، روایت می کند که ایشان به او فرمودند: سخن تو که مدعی هستی خدا دو تا است، از دو حالت خارج نیست؛ یا دو تا خدای قوی و قدیم هستند و یا ضعیف می باشند و یا یکی قوی و دیگری ضعیف می باشد. اگر هر دوی آنان قوی هستند، چرا یکی از آنها دیگری را کنار نمی زند و خود تدبیر امر را به تنهایی در دست نمی گیرد؟ و اگر بپنداری که یکی از آنها قوی است و دیگری ضعیف، ناتوانی خدای دومی ثابت می شود که خدا همان طور که ما می گوییم یکی است. اگر بگویی که خدا دو تا است؛ یا باید از هر نظر با هم همسان باشند و یا از هر جنبه ای با هم متفاوت باشند؛ در هر صورت، هنگامی که می بینیم انسان ها با نظم و ترتیب آفریده شده اند و آسمان در حرکت است و تدبیر امر یکی است، و شب و روز و خورشید و ماه هر یک کارشان را به درستی انجام می دهند، این درستی امور و تدابیر و یکپارچگی آنها بر این دلالت می کنند که مدبر امور یکی است. و همچنین ادعای دو خدایی، مستلزم این است که بین آنها شکافی باشد تا دو تا باشند و در این صورت شکاف بین آنها خود خدای سومی می گردد که از قدیم با آنها بوده و این امر مقتضی سه خدایی است و در عقیده سه خدایی نیز همان موضوع شکافی را که در دوخدایی بود، وجود دارد و بین آنها نیز شکافی است که از آن پنج خدا می سازد. به همین ترتیب عدد به سمت بی نهایت می رود و زیادتر می شود. هشام می گوید: یکی از سئوال های زندیق این بود که دلیل بر وجود خدا

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج ۱ ص ۲۳۴، باب ۲۷، ح۱.

چیست؟ امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: وجود افعال انجام شده (پیدایش) دلالت بر این می کند که سازنده ای آنها را به وجود آورده است. آیا نمی بینی که هرگاه به ساختمانی بزرگ می نگری، به این فکر می کنی که آن، سازنده ای دارد، هرچند که سازنده آن را نمی بینی و مشاهده نمی کنی؟ او گفت: او (سازنده) کیست؟ ایشان فرمودند: چیزی بر خلاف اشیاء دیگر، سعی کن از گفته ام معنایی درک کنی. او شئ است به معنای حقیقی شیء بودن، با این تفاوت که او نه جسم است و نه صورت است و نه حس و لمس می شود. با حواس پنج گانه نیز درک نمی گردد. وهم او را درک نمی کند و روزگار نیز از او نمی کاهد و زمان‌ها نیز تغییری در او ایجاد نمی نماید[1].

۲) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم روایت می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: دلیل این که خدا یکی است، چیست؟ ایشان جواب دادند: پیوستگی تدابیر و کمال آفرینش، همان طور که خود خدا نیز بدان اشاره می کند: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا[2]»

۳) علی بن ابراهیم می گوید: خداوند در این آیه، بت پرستی را رد می کند و با بندگانش اتمام حجت می نماید، و می گوید: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ[3]».

۴) ابن بابویه از عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، از ابوالحسن احمد بن عبدالله بن حمزه شعرانی عماری، از فرزند عمار بن یاسر، از ابو محمد عبیدالله بن یحیی بن عبد الباقی اذنی در اذنه، از علی بن حسن معانی، از عبدالله بن یزید، از یحیی بن عقبه بن ابی عیزار، از محمد بن حجار، از یزید بن اصم روایت می کند که فردی از عمر بن خطاب سئوال کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! تفسیر سبحان الله چیست؟ او گفت: در پشت این دیوار مردی است که برای پرسیدن سئوال داناتراست و زمانی که سکوت کرده است تو سئوالت را بپرس. مرد داخل شد و

۱ - کافی، ج ۱، ص ۶۳ ح ۵.
۲ - توحید ص ۲۵۰ ح ۲.
۳ - تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۳.

دید که او علی بن ابی طالب علیه السلام است و گفت: ای اباالحسن! تفسیر سبحان الله چیست؟ ایشان فرمودند: آن عبارت از بزرگداشت و پاکداشت خداوند عز و جل است از آن چه مشرکان در مورد او می گویند و هرگاه که بنده ای آن را بگوید، همه فرشتگان بر او درود می فرستند[1].

و در مورد سبحان الله احادیث زیادی را در ذیل تفسیر آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ» بیان داشته ایم[2].

۵) و از ابن بابویه، از محمد بن حسن بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از علی بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، از ابراهیم ابن عمر یمانی، از ابی طفیل، از ابی جعفر، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عز و جل عرش را در چهار مرحله خلق کرد و قبل از آن تنها سه چیز آفریده بود، هوا و قلم و نور را، سپس از آن را از نورهای مختلفی به وجود آورد، و از جمله آن نورها، نور سبز است که رنگ‌های سبز و زرد و سرخ و سفید از آن پدید آمده است و نور سفید، نور تمامی نورهاست که روشنایی صبح نیز از آن گرفته شده است.

سپس عرش را هفتاد طبقه گرداند. استحکام هر طبقه ای از عرش، به مانند استحکام ابتدای عرش تا پایین ترین مکان آن می باشد و در هر طبقه ای فرشتگانی تسبیح خدای عز و جل را می گویند و با آواهایی متفاوت و زبان‌هایی مختلف به تقدیس او می پردازند و اگر به یکی از آن زبان‌ها اجازه داده شود تا صدایش را به قسمت پایین خود برساند، کوه ها و شهر ها و دژها نابود می شوند و دریاها منفجر می گردند و هر آن چه در پایین آن فرشته قرار دارد، هلاک می شود. عرش هشت ستون دارد و هر ستونی را تعدادی بی شمار از فرشته که عددشان را تنها خدا می داند، حمل می کنند و در شب و روز خدا را تسبیح می گویند و از این کار خسته نمی شوند و اگر به اندازه یک چشم به هم زدن، احساسی از آن چه بالای عرش است، به چیزی منتقل شود، او احساس جبروت و

---

۱ - معانی الاخبار ص ۹ ح ۳.

۲ - ذیل تفسیر آیه ۱۰۸ سوره یوسف.

کبریا و عظمت و پاکی و رحمت علم خداوند را در می یابد و هیچ گفته ای بالاتر از این وجود ندارد[1].

۶) از ابن بابویه از علی بن احمد بن عمران دقاق که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از پدرش، از حنان بن سدیر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد عرش و کرسی سئوال کردم و ایشان شروع به سخن نمودند تا این که به این جا رسیدند: و از جمله نمونه های اختلاف صفات عرش این آیه است «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» و منظور از عرش در این جا عرش وحدانیت است، چرا که عده ای همان طور که گفتم شرک ورزیدند. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «رَبِّ الْعَرْشِ» یعنی پروردگار وحدانیت «عَمَّا يَصِفُونَ» چرا که گروهی او را به داشتن دست منسوب نموده اند و گفته اند که دستان خدا بسته است. عده ای دیگر برای او پا ساخته و گفتند: خداوند پایش را بر صخره بیت المقدس گذاشته و از آن جا به آسمان رفته است. گروهی او را به داشتن انگشت منسوب نموده اند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: من سردی انگشتانش را بر قلبم احساس نمودم.

به خاطر ساختن چنین صفت‌هایی برای خداوند، در قرآن چنین آمده است: «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» یعنی خداوند، صاحب مثال‌های اعلی و بالاتر از آن چه اینان بدو منسوب کرده اند می باشد و خداوند مثال‌های برتری دارد که هیچ کس مشابه آن را دارا نیست. آن ذات پاک، نه وصف می شود و نه در وهم می گنجد و آن همان مثال های اعلی اوست. کسانی که از جانب خداوند از فایده های علم بهره مند نشده اند، پروردگارشان را با مثال‌هایی ناچیز وصف نموده اند و ندانسته او را با صفات خود متصف گرداندند. به همین خاطر خداوند می فرماید: « وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلًا » [2] [و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است]. بنابراین، خداوند هیچ مثل و شبیه و همانندی ندارد و او مختص به اسماء حسنی است که تنها مخصوص اوست و کسی دیگر از آن برخوردار نیست و این همان صفاتی است که خداوند در کتابش بیان نموده است، و گفته است: «وَلِلَّهِ الأَسْمَاء

۱ - توحید ص ۳۲۴ ح ۱.
۲ - اسراء/ ۸۵.

الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَآئِهِ»[1] [نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نام‌های او به کژی می‌گرایند رها کنید] یعنی کسانی را که از روی نادانی در مورد نام‌های او منحرف می گردند، رها کنید، چرا که کسی که بدون آگاهی در اسامی خداوند به انحراف می رود، در واقع شرک ورزیده است، حال آن که خود نمی داند و مرتکب کفر می شود در حالی که گمان می کند، کار نیکی را انجام می دهد. به همین خاطر خداوند در جایی دیگر می فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ »[2] [و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز این که (با او چیزی را) شریک می‌گیرند]، بنابراین، اینان کسانی هستند که بدون آگاهی در مورد اسامی خداوند به گمراهی می روند و آن را در جای مناسبش نمی گذارند.

ای حنان! همانا خداوند تبارک و تعالی دستور داده که عده ای ولی او قرار داده شوند و اینان کسانی هستند که فضیلت خاصی بدانان بخشیده و آنان را به صفاتی مختص گردانده که دیگران را از آن بی بهره ساخته است. سپس محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد و او را به اذن خود راهنما قرار داد تا این که پیامبر از دنیا رفت و بعد از آن حضرت، وصی او بر اساس ظاهر علمش، راهنما و هدایتگر مردم به سوی چیزهایی گشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان فرا می خواند و بعد از وی نیز این مسئولیت به ائمه راشدین صلوات الله علیهم اجمعین محول گردید[3]. و در این باره سخن زیاد است که اگر خدا بخواهد آن را در ذیل آیه «هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» [او پروردگار عرش بزرگ است] از سوره نمل بررسی خواهیم کرد[4].

أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُّعْرِضُونَ (۲۴)

---

۱ - اعراف /۱۸۰.

۲- یوسف/ ۱۰۶.

۳ - توحید، ص ۳۲۳ ح ۱.

۴ - ذیل تفسیر آیه ۲۶ این سوره.

[آیا به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند؟ بگو برهانتان را بیاورید. این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده (نه) بلکه بیشترشان حق را نمی‌شناسند و در نتیجه از آن روی گردانند]

۱) علی بن ابراهیم: در مورد عبارت: «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» می فرماید که یعنی حجت خویش را بیاورید «هَذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ» یعنی خبر من و «وَ ذِكْرُ مَن قَبْلِي» خبر افراد قبل از من می باشد.[۱]

۲) طبرسی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: منظور از «ذِكْرُ مَن مَّعِيَ» این است که ذکر هر کس که همراه اوست و هر آن چه موجود است و «ذکر من قبلی» یعنی هر آن چه موجود بوده است.[۲]

۳) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از آقای ما ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه «هَذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از ذکر کسی که همراه من است، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد و ذکر افراد قبل از من نیز پیامبران و اوصیای پیشین صلوات الله علیهم اجمعین می باشند.[۳]

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸)

[و گفتند (خدای) رحمان فرزندی اختیار کرده، منزه است او بلکه (فرشتگان) بندگانی ارجمندند ❊ که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند ❊ آن چه فراروی آنان و آن چه پشت سرشان است می‌داند و جز برای کسی که (خدا) رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند و خود از بیم او هراسانند]

---

۱ - تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۳.

۲- مجمع البیان، ج ۷ ص ۸۰

۳- تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۹.

۱) علی بن ابراهیم می گوید: این حرف نصرانی ها و یهودی هاست که گروه اولی معتقد بودند مسیح فرزند خداست و یهودی ها هم معتقد بودند که عُزیر فرزند خدا می باشد و در مورد ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هر چه دلشان خواست گفتند و خداوند از سر امتناع و مناعت از این سخن ها فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُکْرَمُونَ» یعنی کسانی که آنان گمان می کنند فرزندان خدا بوده اند، بندگانی مخلص می باشند و جواب کسانی که چنین گمانی می کنند، در سوره زمر آمده است؛ آن جا که می فرماید: «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً لَاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ»[1] [اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعا از (میان) آن چه خلق می‌کند، آن چه را می‌خواست برمی‌گزید][2].

۲) محمد بن عباس از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از پدرش، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از ابو سفاتج، از جابر جعفی روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَداً سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ» و با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ»[3].

۳) ابن بابویه از حسن بن علی، از پدرش علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش رضا، علی بن موسی، از پدرش موسی بن جعفر از پدرش صادق، جعفر بن محمد صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که خداوند در مورد فرشتگان می فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ﴿ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى و هُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» و این را در حدیثی طولانی بیان می کند که اسناد آن در ذیل آیه «وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ» از سوره بقره گذشت[4].

---

۱ - زمر/ ۴.
۲ - تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۳
۳ - تاویل الآیات ، ج ۱، ص ۳۲۳ باب ۲۷ ح ۱.
۴ - در ذیل تفسیر آیه ۱۰۲ سوره بقره.

۴) و از ابن بابویه از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از علی بن موسی الرضا، از پدرش، از پدرانش از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: هر کس که به حوض من ایمان نداشته باشد، او را داخل در آن نمی کنم، و هر کس که به شفاعت من ایمان نیاورد، خداوند شفاعت مرا نصیب او نمی کند. همانا (شفاعت من) مخصوص افرادی از امت من است که گناهان کبیره انجام داده اند، اما نیکوکاران امتم شامل شفاعت من نمی شوند. حسین بن خالد گفته است: به امام رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم، معنای آیه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» چیست؟ ایشان پاسخ دادند: یعنی فقط شفاعت کسانی را می کنند که خداوند از دینش راضی بوده باشد.[1]

۵) از ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که خدا از او خشنود باد، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر روایت شده است که از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمود: تنها کافران و منکران و گمراهان و مشرکان تا ابد در آتش قرار می گیرند، و هر مؤمنی که از گناهان کبیره اجتناب کند، در مورد گناهان صغیره از او سؤال نمی شود، چرا که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا[2]» [اگر از گناهان بزرگی که از آن(ها) نهی شده‌اید دوری گزینید، بدی‌های شما را از شما می زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند درمی‌آوریم]. سپس ایشان ادامه دادند: پدرم از پدرانش از امام علی علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شنیده که می فرمود: همانا شفاعت من مخصوص کسانی از امتم می باشد که مرتکب گناهان کبیره شده اند، اما نیکوکاران امتم شامل آن نمی شوند. ابن ابی عمیر می گوید: من به ایشان گفتم: ای فرزند رسول خدا، چگونه شفاعت مخصوص افرادی است که مرتکب گناهان کبیره شده اند، حال آن که خداوند در قرآن می گوید: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» و هر کس که مرتکب گناه کبیره شود، خداوند از او راضی نخواهد بود؟

---

۱ - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱ ص ۱۲۴ ح ۳۵.

۲ - نساء/ ۳۱.

ایشان پاسخ دادند: ای ابا احمد! هر مؤمنی که مرتکب گناهی می شود، بعد از ارتکاب آن را بد می انگارد و پشیمان می شود و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: پشیمانی برای توبه کافی است. و همچنین امام علی علیه السلام فرمودند: هر کس که نیکی اش او را خوشحال سازد و بدی اش او را دلتنگ کند، او مؤمن است. بنابراین، هر کس که به خاطر گناهی که کرده، احساس پشیمانی نکند، مؤمن نیست، و شفاعت برایش واجب نمی گردد و از جمله ظالمان قرار می گیرد که خداوند در قرآن در مورد آنها می فرماید: «مَا لِلظَّالمینَ مِن حَمیمٍ وَ لا شَفیعٍ یُطاعُ» [1][برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد].

سپس گفتم: ای فرزند رسول خدا! چگونه کسی که از گناهی که انجام می‌دهد، احساس پشیمانی نمی کند، مؤمن نیست؟ ایشان پاسخ دادند: ای ابا احمد! کسی که گناه کبیره ای انجام می دهد، از آن جایی که می داند به خاطر آن عقوبت خواهد شد، از انجام آن پشیمان می شود و هرگاه هم که پشیمان شود، توبه کار و مستحق شفاعت می باشد و اگر که از انجام آن پشیمان نشود، بر آن اصرار می ورزد و چنین شخصی بخشیده نمی شود؛ چرا که او به عقوبت گناهی که انجام می دهد، ایمان ندارد و اگر به آن ایمان داشت، پشیمان می شد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: هیچ گناه کبیره ای با استغفار باقی نمی ماند و گناهان صغیره نیز با اصرار بر آن، تبدیل به کبیره می شوند. اما عبارت «وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی» همانا شفاعت کنندگان، تنها شفاعت کسانی را می کنند که خداوند از دینشان خوشنود باشد و دین به معنای اقرار به پاداش نیکی و عقوبت بدی ها می باشد و هر کس که خداوند از دینش خشنود باشد، به خاطر آگاهی از این که در قیامت به خاطر انجام گناهان مجازات می شود، از انجام آن پشیمان می گردد.»[2]

وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹)

[و هر کس از آنان بگوید من (نیز) جز او خدایی هستم، او را به دوزخ کیفر می‌دهیم (آری) سزای ستمکاران را این گونه می‌دهیم]

---

۱ - غافر/ ۱۸.

۲ - توحید، ص ۴۰۷،ح ۶.

۱) علي بن ابراهيم مى گويد: منظور از آن كسى است كه گمان مى كند كه امام است، حال آن كه اين طور نيست[۱].

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰)

[آيا كسانى كه كفر ورزيدند ندانستند كه آسمان‌ها و زمين هر دو به هم پيوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختيم و هر چيز زنده‌اى را از آب پديد آورديم آيا (باز هم) ايمان نمى‌آورند]

۱) محمد بن يعقوب از محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از حسين بن سعيد، از محمد بن داود، از محمد بن عطيه روايت مى كند كه شخصى از علماى شام نزد امام باقر عليه السلام آمد و گفت: اى ابا جعفر! من آمده ام تا سئوالى از تو بپرسم كه نتوانستم كسى را براى توضيح آن پيدا كنم و آن را از سه گروه از مردم پرسيدم، اما جواب هر كدام با ديگرى متفاوت بود. امام باقر به او فرمود: سئوالت چيست؟ او گفت: من مى خواهم بدانم، اولين چيزى كه خداوند آفريده، چه بوده است؟ عده اى به من گفتند: تقدير بوده است و بعضى گفتند: قلم بوده و برخى گفتند كه روح بوده است. امام باقر عليه السلام فرمودند: آنها چيز ارزشمندى نگفتند. خداوند تبارک و تعالى بوده است و هيچ چيز همراه او نبوده است؛ عزتمندى بوده كه هيچ كس قبل از عزتش وجود نداشته است. و اين مراد از آيه: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ[۲]» [منزه است پروردگار تو، پروردگار شكوهمند از آن چه وصف مى‌كنند] و آفريدگار قبل از آفريدگان وجود داشته است و اگر اولين چيزى كه از ميان آفريدگانش خلق نموده است، يک شئ از شئ ديگرى باشد، در اين صورت، آن شئ اولى غير قابل انفصال از خداوند مى باشد و چنين مى شود كه خداوند هميشه همراه شئ بوده و نسبت به آن قديم نبوده است. اما اين چنين نيست، بلكه او در زمانى بوده كه هيچ چيز جز او نبوده و او آن شئ را كه همه

۱- تفسير قمى، ج ۲ ص ۴۳.
۲ - صافات/ ۱۸۰.

اشیاء را از آن آفریده، نیز خلق نموده است. این شئ همان آب است که همه اشیاء را از آن خلق کرد و نسب هر چیزی را به آب بازگرداند و برای خود آب، هیچ نسبی قرار نداد که از آن نشأت گرفته باشد. و باد را از آب آفرید و سپس آن را بر آب مسلط گرداند و باد، سطح آب را شکافت تا این که از آن مقداری از کف که مورد اراده خدا بوده، به خروش آید و خداوند از آن کف، زمینی سفید و پاک و بدون شکاف و حفره و پستی و بلندی و درخت را خلق نمود و سپس آن را پیچاند و بر روی آب قرار داد و بعد آتش را از آب خلق نمود و آتش، سطح آب را شکافت تا این که از آن دودی به اندازه ای که خداوند اراده نمود، بلند شود. سپس از آن دود آسمانی صاف و پاک و بدون هیچ شکاف و حفره ای خلق نمود، و این تفسیر آیه «السَّمَاء بَنَاهَا ❁ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا ❁ وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا»[1] [آسمانی که (او) آن را برپا کرده است ❁ سقفش را برافراشت و آن را (به اندازه معین) درست کرد ❁ و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید] می باشد. ایشان فرمودند: نه خورشید و نه ماه و نه ستاره ای و نه ابری داشت و سپس آن را در هم پیچید و بر روی زمین قرار داد و سپس بین این دو نوع آفرینش، تناسب ایجاد نمود و آسمان را قبل از زمین بلند نمود، و این مراد از آیه «وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا[2]» [و پس از آن زمین را با غلتانیدن گسترد] نیز همین است؛ یعنی آن را گستراند.

سپس آن شامی به ایشان گفت: ای ابا جعفر! آیه «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» را چگونه تفسیر می کنی؟ امام باقر علیه السلام به او فرمود: شاید گمان می کنی که آن دو به هم چسبیده و متصل بودند، و سپس از هم جدا شدند؟ او گفت: آری. امام باقر علیه السلام فرمودند: از پروردگارت طلب استغفار کن، چرا که عبارت «كَانَتَا رَتْقًا» بدین معنا است که آسمان شکافی نداشت و نمی توانست باران بباراند و زمین نیز شکافی نداشت تا دانه ای برویاند و هنگامی که خداوند این عالم را خلق کرد و در آن چهارپایان متفاوت پراکند، آسمان را با باران و زمین را نیز با گیاهان شکافت. سپس آن شامی

۱ - نازعات/ ۲۸-۲۹
۲ - نازعات/ ۳۰

به ایشان گفت: گواهی می دهم که تو از فرزندان پیامبران هستی و علم تو به مانند علم ایشان است[1].

۲) همچنین از محمد بن یعقوب از یکی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابی حمزه ثابت بن دینار ثمالی، از ابی منصور، از ابی ربیع روایت می کند که به همراه امام باقر علیه السلام در سالی که هشام بن عبدالملک به حج رفته بود، به حج رفتیم. همراه هشام، نافع غلام عمر بن خطاب نیز بود. نافع به امام باقر علیه السلام نگاه کرد که در گوشه مسجد نشسته است و مردم دور او جمع شده اند. سپس گفت: ای امیرالمؤمنین! این فردی که مردم دور او جمع شده اند، کیست؟ او گفت: ای پیامبر کوفیان است، او محمد بن علی است. او گفت: من می روم و سئوال‌هایی از او می پرسم که پاسخ آن را تنها پیامبر یا فرزند پیامبر و یا وصی او می داند.

هشام گفت: برو و از او بپرس، شاید که او را خراب کنی و به خجالت واداری. نافع رفت تا این که به آنها رسید؛ سپس بالای سر امام باقر علیه السلام ایستاد و گفت: ای محمد بن علی! من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده ام و حلال و حرام آن را شناختم و اکنون آمده ام سئوال هایی از تو بپرسم که تنها پیامبر یا وصی و یا فرزند او می تواند پاسخ دهد. او می گوید که امام باقر علیه السلام سرش را بالا برد. سپس فرمود: هر چه می خواهی و به نظرت می رسد بپرس. او سئوال هایش را ذکر کرد و امام نیز آنها را یکی یکی پاسخ می داد، و از جمله سئوال هایی که از آن حضرت پرسید این آیه شریفه بود که می فرماید: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» .

آن حضرت علیه السلام پاسخ داد: همانا خداوند تبارک و تعالی در حالی آدم را به زمین فرستاد که آسمان بدون شکاف بود و بارانی نمی بارانید و زمین نیز به همین ترتیب هیچ شکافی نداشت و گیاهی نمی رویانید. هنگامی که خداوند توبه آدم علیه السلام را قبول کرد، به آسمان دستور داد که ابرهایش ببارد، و سپس دستور داد که شدت بارندگی را بیشتر کند و بعد از آن به زمین گفت که درخت

---

۱ - کافی، ج ۸، ص ۹۴ ح ۶۷.

برویاند و میوه بدهد و از دل خود چشمه هایی بجوشاند، و این عبارت بود از ایجاد شکاف در آسمان و زمین . سپس نافع گفت: راست گفتی ای فرزند رسول خدا[۱].

و این حدیث را به طور کامل در سوره اعراف در ذیل آیه «وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ» [و دوزخیان بهشتیان را آواز می‌دهند که از آن آب یا از آن چه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید] بیان شده است[۲].

۳) علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابی بکر حضرمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هشام بن عبد الملک به قصد حج خارج شد، در حالی که ابرش کلبی نیز با او بود. آن دو امام جعفر صادق علیه السلام را در مسجد دیدند و هشام به ابرش گفت: این مرد را می شناسی؟ او گفت: نه. هشام گفت: این همان کسی است که شیعیان به خاطر فراوانی علمش او را پیامبر می خوانند. سپس ابرش گفت: من از او سئوال هایی می پرسم که تنها پیامبر و یا وصی او می توانند پاسخ گویند. هشام گفت: دوست دارم که این کار را انجام دهی. سپس ابرش نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفت و گفت: ای ابا عبدالله! مرا در مورد آیه «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» آگاه کن و بگو شکاف زمین و آسمان چگونه و با چه چیزی بوده است؟

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: ای ابرش! خداوند همان طور که خود وصف کرده است، عرش بر روی آب است و آب نیز بر روی هواست و هوا نیز نامحدود است، و در آن روز غیر از این ها چیز دیگری خلق نشده بود، و آب در آن روز شیرین و گوارا بود. هنگامی که خداوند اراده کرد که زمین را بیافریند، به بادها دستور داد که به شدت به آب بوزند تا این که تبدیل به امواج گردد، و سپس کف کند و فرونشیند و تبدیل به یک کف واحد شود، و خداوند آن کف را در مکان کنونی کعبه جمع نمود و کوهی از کف ساخت، و بعد زمین از از زیر آن گستراند، و به همین خاطر در قرآن می گوید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا[۳]» [در حقیقت نخستین خانه‌ای که برای (عبادت) مردم نهاده شده، همان است که در

۱ - کافی، ج ۸، ص ۱۲۰ ح ۹۳.
۲ - ذیل تفسیر آیه ۴۶-۵۰
۳ - آل عمران/ ۹۶

مکه است]. سپس خداوند تبارک و تعالی به اندازه ای که خود اراده نموده بود، (از کار) دست کشید و هنگامی که خواست که آسمان ها را بیافریند، به بادها دستور داد که به دریاها بوزند تا این که آن را مملو از کف کنند و در اثر این کار، از دریا موج و کفی خارج گردید که از وسط آن دودی بدون آتش بیرون می آمد و از آن دود، آسمان را خلق کرد و در آن برج ها و ستارگان و جایگاه خورشید و ماه را مشخص نمود و آنها را در آسمان به حرکت در آورد. آسمان، سبز بود و رنگی همچون آب سبز داشت و زمین نیز خاکستری و به رنگ آب گوارا بود و هیچ کدام از آن دو هیچ منفذی نداشتند و زمین هیچ شکافی برای رویاندن نداشت و آسمان نیز بر آن نمی بارید که بروید. سپس خداوند عز و جل آسمان را با باران، و زمین را با گیاه رویاند، و آیه «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» نیز بیانگر همین مطلب است. سپس ابرش گفت: به خدا قسم تا به حال کسی این چنین سخنانی به من نگفته است. دوباره به من بازگو کن. امام آن مطالب را دوباره برایش بازگو کرد و ابرش که ملحد بود گفت: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و گواهی می دهم که تو فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم می باشی. و این مطلب را سه بار تکرار کرد.[1]

۴) شیخ مفید در کتاب اختصاص از عبدالرحمن بن ابراهیم، از حسین بن مهران، از حسین بن عبدالله، از پدرش، از جدش، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که ایشان فرمودند: یک یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمد و گفت: ای محمد! تو ادعا می کنی که فرستاده خدا هستی و او بر تو وحی نموده، همان طور که قبلا بر موسی بن عمران وحی نموده بود؟ آن حضرت فرمودند: آری، من سرور فرزندان آدم هستم و قصد فخر فروشی ندارم. من خاتم پیامبران و امام پرهیزگاران و فرستاده پروردگار جهانیان می باشم. یهودی گفت: ای محمد! تو به سوی عرب یا عجم یا به سوی ما فرستاده شدی؟ آن حضرت پاسخ دادند: من فرستاده خداوند به سوی تمامی مردم هستم. آن یهودی در مورد برخی مسائل از ایشان پرسید و آن حضرت پاسخ همه آن را دادند و بعد از پاسخگویی هر مسأله ای، یهودی به آن

۱ – تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۴.

حضرت می گفت: راست گفتی. و یکی از سئوال‌های او این بود: از فضیلت خویش بر پیامبران و فضیلت خاندانت بر مردم برایمان بازگو کن.

سپس آن حضرت صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: اما فضیلت من بر پیامبران این است که تمامی پیامبران برای قوم خود فرستاده شده اند، اما رسالت من به تأخیر افتاد تا در روز قیامت شفاعت امتم را کنم. اما فضیلت عشیره و اهل بیتم و خاندانم به مانند فضیلت آب بر تمامی اشیاء است و با آب است که هر چیزی زنده و باقی می ماند، همان طور که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» ، و با دوست داشتن (ولایت) اهل بیت و عشیره و خاندانم صلوات الله علیهم اجمعین، دین کامل می شود. یهودی گفت: راست گفتی ای محمد[1].

۵) عبدالله بن جعفر حمیری از حسین بن علوان روایت می کند که نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که فردی آمد و از ایشان در مورد طعم آب سئوال کرد. مردم گمان می کردند که او زندیق است و امام شروع به نگاه کردن به قد و بالای او انداخت و فرمود: وای بر تو، طعم آب همان طعم زندگی است، همانا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»[2].

۶) طبرسی از عیاشی از حسین بن علوان روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد طعم آب سئوال شد و ایشان فرمودند: از سر علم آموزی بپرس و نه از سر لجبازی و به قصد خطا گرفتن از بقیه؛ طعم آب همان طعم زندگی است، خداوند سبحان می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»[3].

۷) مفید در ارشاد می گوید: عالمان روایت می کنند که عمرو بن عُبید بر محمد بن علی بن حسین (امام باقر) علیه السلام وارد شد که او را با سئوالی مورد آزمایش قرار دهد. او به ایشان گفت: فدایت شوم، معنی آیه «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» چیست؟ و منظور از فتق و رتق (شکافتن آسمان و زمین) چه می باشد؟ امام باقر علیه السلام به او فرمودند: آسمان

۱ - اختصاص، ص ۳۳.
۲ - قرب الاسناد، ص ۵۵.
۳- مجمع البیان، ج ۷ ص ۸۲.

بسته بود و هیچ شکافی نداشت و زمین نیز هیچ منفذی نداشت و گیاهی از خود بیرون نمی داد. عمرو ساکت ماند و هیچ سخنی نداشت تا بگوید. پس به امام گفت: فدایت شوم، مرا از این آیه خداوند، آگاه ساز «وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى[1]» [و هر کس خشم من بر او فرود آید قطعا در (ورطه) هلاکت افتاده است]، خشم خداوند چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: ای عمرو! خشم خداوند عبارتست از عقوبت او و هر کس گمان کند که چیزی می تواند (حالت) خداوند را دگرگون کند، کافر شده است.[2]

طبرسی در احتجاج روایت می کند که عمرو بن عبید بر محمد بن علی امام باقر علیه السلام وارد شد تا با طرح سئوالی او را امتحان کند و سپس همین حدیث را عینا روایت می کند.[3]

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳) وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ (۳۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵)

[و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و(لی) آنان از (مطالعه در) نشانه‌های آن اعراض می‌کنند * و اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است. هر کدام از این دو در مداری (معین) شناورند * و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی (در دنیا) قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی، آنان جاویدانند؟ * هر نفسی چشنده مرگ است و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود و به سوی ما بازگردانیده می‌شوید]

---

۱ - طه/ ۸۱.

۲ - ارشاد، ص ۲۶۵.

۳ - احتجاج، ص ۳۲۶.

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَجَعَلْنَا السَّمَاء سَقْفًا مَّحْفُوظًا» می گوید که منظور این است که برای محافظت از شیاطین این کار را انجام دادیم تا استراق سمع نکنند. اما آیه «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ» ، هنگامی که خداوند پیامبرش را از آن چه اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین در بعد از مرگ او بدان گرفتار می شوند و نیز ادعای خلافت از جانب دیگران آگاه کرد، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم غمگین شدند و خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ * كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» یعنی شما را می آزماییم «وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» پس این آیه به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم اعلام کرد که هر نفسی ناگزیر از دنیا خواهد رفت.

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام جنازه ای را تشییع می کرد و دید که مردی می خندد. ایشان با دیدن این صحنه گفتند: (ما چنان رفتار می کنیم که) گویی مرگ در دنیا برای کسانی جز ما نوشته شده و تقدیر الهی بر افرادی غیر از ما واجب گشته است و گویا کسانی را که تشییع می کنیم، مسافرانی هستند که بعد از مدتی نزد ما باز می گردند. ما جسدهایشان را در قبر می‌گذاریم و میراث آنان را می خوریم و گویی که بعد از آنان جاویدان خواهیم بود. هر امر پند دهنده ای را فراموش کردیم و تمامی آفات را از خود بروز می دهیم. ای مردم! خوشا به حال کسی که عیبش او را از عیوب دیگران بازداشته است و بدون هیچ نقصی از خود تواضع به خرج می دهد و با اهل فقه و رحمت، نشست و برخاست می کند و با ناتوانان و مسکینان می آمیزد و از مالی که بدون گناه و نافرمانی آن را جمع کرده است، می بخشد. ای مردم! خوشا به حال کسی که نفسش خوار گشته و درآمدش پاکیزه است و درونش پاک و اخلاقش نیکو می باشد و اضافی مالش را می بخشد و از زیاده روی در سخن خویش، جلوگیری می کند و شرش را از مردم دور نموده است و سنت، همه وجودش را فرا گرفته و به بدعت بی توجهی کرده است. ای مردم! خوشا به حال کسی که به خانه نشسته (خود را مکلف به خانواده اش نموده

است) و از اندک روزی اش می خورد و بر گناهش می گرید و از نفسش در سختی است و مردم از دست او در آسایش اند[1].

۲) ابن بابویه از پدرش از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حفص بن قرط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می فرماید: هر کس که گمان برد که خداوند تبارک و تعالی به بدی و کارهای ناروا فرمان می دهد، بر خدا دروغ بسته است و هر کس که گمان برد که خیر و شر بدون مشیت خداوند است، خداوند را از حوزه قدرت خود خارج کرده است و هر کس که بپندارد معاصی بدون نیروی خداوند است، به خداوند، نسبت دروغ داده است و هر کس که بر خداوند دروغ بندد، خداوند، او را در آتش می افکند[2]. در آیه «وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» منظور از خیر و شر، سلامتی و بیماری است.

۳) طبرسی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که یک بار امیرالمؤمنین علیه السلام مریض شد. برادرانش به دیدارش آمدند و گفتند: حالت چگونه است ای امیرالمؤمنین؟ ایشان فرمودند: شر. آنها گفتند: از کسی چون تو این کلام بعید است. ایشان پاسخ دادند: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» و منظور از خیر، سلامتی و گشایش است و منظور از شر، بیماری و فقر است[3].

خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷)

[انسان از شتاب آفریده شده است به زودی آیاتم را به شما نشان می‌دهم. پس (عذاب را) به شتاب از من مخواهید]

۱ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۴۵.

۲ - توحید، ص ۳۵۹ ح ۲.

۳ - مجمع البیان، ج ۷ ص ۸۵.

۱) علی بن ابراهیم: فرمود: هنگامی که خداوند، روح خویش را در آدم دمید و از دو پای او شروع کرد تا به زانوهای او رسید، انسان خواست که برخیزد، اما نتوانست. سپس خداوند فرمود: «خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ[1]».

۲) طبرسی می گوید که منظور از این آیه، آدمْ است که (در هنگام آفریده شدن) خواست بلند شود... و همین حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند.

و حدیث هشام از امام جعفر صادق علیه السلام [2] در این زمینه در ذیل آیه «وَكَانَ الإِنسَانُ عَجُولًا» [و انسان همواره شتابزده است] گذشت[3].

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (۴۴)

[نه] بلکه اینها و پدرانشان را برخوردار کردیم تا عمرشان به درازا کشید. آیا نمی‌بینند که ما می‌آییم و زمین را از جوانب آن فرو می‌کاهیم. آیا باز هم آنان پیروزند (۴۴)

روایات مربوط به این آیه در سوره رعد گذشت.

وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶) وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷)

[و اگر شمه‌ای از عذاب پروردگارت به آنان برسد خواهند گفت: ای وای بر ما که ستمکار بودیم * و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهیم. پس هیچ کس

---

۱ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۴۵.

۲ - مجمع البیان، ج ۷ ص ۸۷.

۳ - ذیل تفسیر آیه های ۹-۱۱ سوره اسراء.

(در) چیزی ستم نمی‌بیند و اگر (عمل) هموزن دانه خردلی باشد آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از عبدالله غالب اسدی، از پدرش، از سعید بن مسیب، از علی بن حسین علیه السلام در حدیثی که مردم را در آن پند می دهد، روایت کرده است که آن حضرت در آن حدیث گفتند: سپس قول خداوند در قران متوجه گناهکاران می شود و می فرماید: «وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» ای مردم! اگر بگویید که منظور خداوند از این آیه مشرکان بوده است، چگونه این آیه شریفه را توجیه می کنید: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ».

«بدانید ای بندگان خدا که برای مشرکان ترازویی نصب نمی گردد، و دیوانی (امان نامه) برای ایشان پخش نمی شود، بلکه آنها گروه گروه به جهنم برده می شوند و نصب ترازو و پخش نامه اعمال مخصوص مسلمانان است. پس ای بندگان خدا، تقوای او را پیشه کنید.»[1]

و این حدیث را به صورت کامل در ذیل تفسیر آیه «وَ كَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» [و چه بسیار شهرها را که (مردمش) ستمکار بودند در هم شکستیم و پس از آنها قومی دیگر پدید آوردیم.[2]]

۲) محمد بن یعقوب از یکی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابراهیم همدانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» می فرماید: منظور از آن انبیا و اوصیا می باشند[3].

۳) ابن بابویه از احمد بن محمد بن حسن قطان، از عبدالرحمان بن محمد حسینی، از ابو جعفر احمد بن عیسی بن ابی مریم بلخی، از محمد بن احمد بن

۱ - کافی، ج ۸ ص ۷۲ ح ۲۹.
۲ - ذیل تفسیر آیه ۱۱- ۱۵ همین سوره.
۳ - کافی، ج ۱ ص ۳۴۷ ح ۳۶.

عبدالله بن زیاد عرزمی، از علی بن حاتم منقری، از هشام بن سالم روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» پرسیدم. ایشان پاسخ دادند: ایشان انبیا و اوصیا می باشند[1].

۴) ابن شهرآشوب از ابن دراج از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن، پیامبران و ائمه اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین هستند[2].

۵) بُرسی روایت می کند که ابن عباس گفته است که منظور از موازین در آیه شریفه « وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ » پیامبران و اولیا می باشند[3].

۶) طبرسی در احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتگوی آن حضرت با یک زندیق روایت می کند که آن حضرت در جواب سئوالات زندیق فرمودند: و اما آیه «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» همان ترازوی عدل است که انسان ها در روز قیامت بر اساس آن حسابرسی می شوند و خداوند با آن، حق انسان ها را از یکدیگر می گیرد و پاداش کارهایشان را می دهد و انتقام ستمدیدگان را از ظالمان می گیرد. و معنی آیه «فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ»[4] [هر کس میزان‌های (عمل) او گران باشد] آنان و آیه «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ»[5] [و هر کس میزان‌های (عمل) او سبک باشد] کمی و فراوانی حساب و کتاب می باشد و مردم در آن روز جایگاه ها و طبقه هایی دارند: برخی از آنها حساب و کتابی آسان دارند و شادمان به سوی اهلشان بازمی گردند و برخی بدون حساب وارد بهشت می شوند، چرا که آنها به چیزی از امور دنیا، آلوده و آغشته نشده اند و حساب در آن جا برای کسی است که در دنیا به آنها آلوده شده باشد. حسابرسی برخی به ظرافت گودی هسته خرما و لایه نازک رویی آن است و سپس به سمت عذاب جهنم سوزان می روند و برخی از آنان، امامان کفر و رهبران گمراهی هستند. خداوند

۱ – معانی الاخبار، ص ۳۱ ح ۱.
۲ – مناقب، ج ۲ ص ۱۵۱.
۳ – مشارق انوار الیقین، ص ۶۳.
۴ – اعراف/ ۸.
۵ – اعراف/ ۹.

برای ایشان ارزشی قائل نمی شود و به آنان اهمیتی نمی دهد؛ چرا که آنها به امر و نهی او توجهی نکرده بودند. بنابراین آنان برای همیشه در جهنم می مانند و آتش، صورت‌هایشان را می سوزاند و در میان آتش، ناراحت (و عبوس) می باشند[1].

۷) همچنین در کتاب احتجاج در یک حدیث، فردی از امام جعفر صادق علیه السلام می پرسد و می گوید: آیا اعمال ما وزن می شود، ایشان جواب می دهند: نه، اعمال ما جسم نیست و منظور از وزن، ویژگی اعمال انسان هاست. بی گمان، کسی نیاز دارد که اشیاء را وزن کند که عدد آن را نداند و نسبت به سنگینی و سبکی آن ناآگاه باشد، حال آن که هیچ چیز از خداوند تبارک و تعالی پنهان نیست. او پرسید پس معنای ترازو (میزان) چیست؟ ایشان پاسخ دادند: «عدالت». ایشان گفتند: پس معنای آن در عبارت «فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ»[2] [و هر کس میزان‌های (عمل) او سنگین باشد] چیست؟ آن حضرت گفتند: هر کسی که عمل او برتر باشد[3].

۸) اوسی عمر بن ابراهیم از ابن عباس روایت می کند که گفته است: خداوند تمامی انسان‌ها را در یک سطح یکسان جمع می کند و زمین را می گستراند و به اندازه مقدار کنونی آن به وسعتش می افزاید و در حالی که انسان ها ایستاده اند، ناگهان از بالای سر خود صدای سقوط یک چیز را احساس می کنند. سپس سرشان را بالا می گیرند و می بینند که آسمان شکافته شده است و فرشتگان پایین آمده اند و می گویند: آیا پروردگار ما در میان شماست؟ و تعداد آنان از تعداد افراد زمین بیشتر است. سپس می گویند: او خواهد آمد. سپس آسمان برای بار دوم شکافته می شود و فرشتگان بیشتری از آن چه ذکر کردیم فرود می آیند. سپس انسان ها به سمت آنان می آیند و می گویند: آیا پرودگار ما در میان شماست؟ آنها پاسخ می دهند: خداوند بزرگوار و بلند مرتبه خواهد آمد.

و حدیث را ادامه می دهد تا به این قسمت می رسد: در آن هنگام ساق را کنار می زنند و قلب ها به تپش می افتند و چشم ها خیره می گردد و منادی خداوند آفریننده و بخشاینده جاودانگی ندا می دهد: ای انسان‌ها! امروز خواهید دانست که چه کسانی بخشنده هستند. کجایند کسانی که در هر حالتی خدا را حمد

۱- احتجاج، ص ۲۴۴.
۲ - اعراف/ ۸.
۳ - احتجاج، ص ۳۵۱.

می گفتند؟ گروهی اندک به پا می خیزند و بدون حساب و کتاب وارد بهشت می شوند. سپس منادی دومی ندا می دهد: کجایند کسانی که هیچ تجارت و فروشی آنان را از یاد خدا غافل نمی نمود؟ سپس گروه اندکی به پا می خیزند و بدون حساب و کتاب وارد بهشت می شوند. سپس منادی سومی به پا می خیزد و می گوید: کجایند کسانی که پهلوهایشان از بسترها کنده می شد و از سر ترس و طمع پروردگار خویش را می خواندند و از آن چه به آنان عطا می کردیم، می بخشیدند؟ عده ای اندک به پا می خیزند و بدون حساب و کتاب وارد بهشت می شوند.

سپس گردنی سیاه از آتش بیرون می آید که دو چشم دارد که با آن دو می نگرد و یک زبان دارد که با آن حرف می زند. او بر بالای سر مردم می آید و با صدایی صحبت می کند که همه صدای او را می شنوند. او می گوید: ای انسان ها! من امروز مسئول رسیدگی به انسان هایی هستم که گمان می کردند که به همراه خداوند، اله دیگری نیز هست. سپس آنان را از میان صف ها بر می چیند و به درون جهنم می اندازد، همان طور که پرندگان دانه های پراکنده بر روی زمین را بر می چینند. سپس خارج می شود و ندا می دهد: من امروزه مسئول رسیدگی به صورتگران (تمثالگران و نقاشان) هستم. سپس آنان را بر می دارد و داخل در آتش می اندازد و بعد از آن خارج می شود و می گوید: من امروز مسئول افرادی شده ام که می گفتند: خداوند زن و فرزند دارد. سپس آنان را داخل در آتش می اندازد. بعد از این که بهشتیان به بهشت و جهنمیان به جهنم رفتند، میزان ها آویزان می گردد و نصب می شود و نامه ها پراکنده می گردد و پروردگار جهانیان برای فیصله دادن (حکم) بین انسان ها تجلی می یابد.

۹) شیخ ابوعبدالله محمد بن نعمان مفید در شرح خویش بر اعتقادات شیخ ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی می گوید: ترازوها همان ایجاد موازنه بین اعمال و قرار دادن هر پاداشی در جای خود، و دادن تمامی حق و حقوق افراد به آنها می باشد. بنابراین موضوع آن طور که طرفداران حشویه پنداشته اند نیست و در قیامت ترازوهایی به مانند ترازوهای دنیا وجود ندارد که دو کفه داشته باشد، چرا که اعمال عَرَض هستند و عرض را نمی توان وزن کرد و بر اساس مجاز است که به سبکی و سنگینی وصف شده اند. مراد از سنگینی آن، فراوانی و شایستگی

کسب می باشد و منظور از سبکی آن نیز اعمالی است که ارزشش کم است و شایستگی ثواب فراوان را ندارد.

مراد از آن حدیث مأثور که این تعبیر در آن وارد شده است: امیرالمؤمنین و دیگر امامان نسل ایشان صلوات الله علیهم اجمعین، ترازوهای روز قیامت هستند؛ این است که آنان تعدیل کننده و بیانگر اعمالی هستند که قابل پاداش و ثواب است (ائمه و ولایت ایشان ملاک و میزان استحقاق پاداش است) و آنانند که بر اساس واجب و از سر عدالت، قضاوت می کنند. آن چه شیخ مفید که رحمت خدا بر او باد، فرموده است، درست می باشد.

۱۰) علی بن ابراهیم در مورد «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» می گوید که منظور از آن مجازات افراد است و آیه «وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» بیانگر این است که ما جزای آن مقدار کم را خواهیم داد و فعل «أَتَيْنَا» ممدود و به صورت «آتَيْنَا» خوانده می شود[1].

و اگر خدا بخواهد، در مورد محشر، احادیث فراوانی را در پایان سوره زمر و دیگر سوره ها ذکر خواهیم کرد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳) قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۵۴) قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶) وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷) فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸) قَالُوا مَن فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰) قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱) قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَىٰ

۱ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۴۵.

أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنطِقُونَ (۶۵) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (۶۶) أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷) قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰) وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱)

و در حقیقت پیش از آن به ابراهیم رشد (فکری)اش را دادیم و ما به (شایستگی) او دانا بودیم * آن گاه که به پدر خود و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند * گفتند: پدران خود را پرستندگان آنها یافتیم * گفت: قطعا شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید * گفتند: آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از شوخی‌کنندگانی؟ * گفت: (نه) بلکه پروردگارتان پروردگار آسمان‌ها و زمین است، همان کسی که آنها را پدید آورده است و من بر این (واقعیت) از گواهانم * و سوگند به خدا که پس از آن که پشت کردید و رفتید، قطعا در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد * گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین (معامله‌ای) کرده که او واقعا از ستمکاران است * پس آنها را جز بزرگترشان را ریز ریز کرده باشد که ایشان به سراغ آن بروند *گفتند: شنیدیم جوانی از آنها (به بدی) یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود * گفتند: پس او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، باشد که آنان شهادت دهند * گفتند: ای ابراهیم آیا تو با خدایان ما چنین کردی * گفت: (نه) بلکه آن را این بزرگترشان کرده است. اگر سخن می‌گویند از آنها بپرسید * پس به خود آمده و (به یکدیگر) گفتند: در حقیقت شما ستمکارید * سپس سرافکنده شدند (و گفتند): قطعا دانسته‌ای که اینها سخن نمی‌گویند * گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رساند * اف بر شما و بر آن چه غیر از خدا می‌پرستید. مگر نمی‌اندیشید؟ * گفتند: اگر کاری می‌کنید او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید * گفتیم: ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش * و خواستند به او نیرنگی بزنند و(لی) آنان را زیانکارترین (مردم) قرار دادیم * و او و لوط را [برای رفتن] به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهاده بودیم رهانیدیم]

۱) علی ابن ابراهیم می گوید که خداوند در ادامه آیات، سخن ابراهیم و پدرش را حکایت می کند و می گوید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ» تا به آن جا که می گوید: « بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ». او می گوید، ابراهیم آنان را از بت پرستی نهی نمود و به خاطر این کار به آنان اعتراض کرد و آنان نیز از آن دست نکشیدند، تا این که یکی از اعیاد آنان فرا رسید و نمرود و تمامی مردم سرزمینش به عیدگاهشان رفتند اما ابراهیم دوست نداشت که به همراه آنان خارج شود و به همین خاطر مسئولیت بت خانه را بدو سپردند. هنگامی که همگی آنان رفتند، او مقداری غذا داخل بت خانه آورد و آن را به تک تک بت ها نزدیک می کرد و می گفت: بخور و حرف بزن؛ و اگر جوابش را نمی داد، تبر را بر می داشت و دست و پایش را می شکست تا این که این کار را با تمامی بت ها انجام داد و در پایان، تبر را در گردن آن بت بزرگی که در بالاترین مکان آن بت خانه بود، قرار داد.

هنگامی که پادشاه و دیگران از مراسم عید بازگشتند، دیدند که تمامی بت ها شکسته شده است و گفتند: «قَالُوا مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ *قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» و او فرزند آزر است. سپس ابراهیم را نزد فرعون آوردند و نمرود به آزر گفت: تو به من خیانت کردی و این فرزند را از من پنهان نمودی؟ او گفت: ای پادشاه! این کار مادرش بود و گفتم که او برای انجام این کار، دلیل خود را دارد. سپس نمرود مادر ابراهیم را فراخواند و به او گفت: چه چیز تو را بر این واداشت که فرزندت را از من پنهان کنی تا در نهایت این کار را با بت های ما انجام دهد؟ او گفت: ای پادشاه! این به خاطر توجه من به رعیت تو بود. او گفت: چطور؟ مادر ابراهیم گفت: دیدم که فرزندان رعیت خود را می کشی و با این کار نسل رعیت تو منقطع می گشت و با خود گفتم که اگر این فرزند، آن شخصی باشد که نمرود دنبال آن است، آن را بدو می سپارم و او هم دست از کشتن فرزندان مردم بر می دارد و اگر این چنین نباشد، فرزندمان برایمان باقی می ماند و تو اکنون به او دست یافتی و تصمیم با خودت است و از کشتن فرزندان مردم دست بردار. فرعون نیز نظرش را بخردانه و عاقلانه خواند و سپس به ابراهیم گفت: ای ابراهیم! «مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا» ؟ او گفت: «فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ».

امام صادق علیه السلام در این مورد فرمودند: به خدا قسم، نه این کار را بت بزرگ انجام داده بود و نه ابراهیم دروغ گفته بود. سئوال شد: چطور ممکن است؟

ایشان فرمودند: ابراهیم علیه السلام فرمود که این کار را بت بزرگ انجام داده است اگر حرف بزند و اگر حرف نزند، او هیچ کاری را انجام نداده است. سپس نمرود با قومش در مورد ابراهیم مشورت کرد و آنها به او گفتند: «حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ» و امام صادق علیه السلام در این مورد فرمودند: فرعون ابراهیم و یارانش حلال زاده نبودند، چرا که آنها به نمرود گفتند: «حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ» اما فرعون موسی و یارانش حلال زاده بودند، چرا که وقتی فرعون با یارانش در مورد موسی رایزنی کرد، آنها گفتند: «قَالُوا أَرْجِهِ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ» [1] [گفتند: او و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست * تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند.]

سپس ابراهیم را زندانی کرد و دستور داد که برای سوزاندن او هیزم جمع کنند، تا این که روزی که قرار بود ابراهیم را در آتش بیاندازد، فرا رسید. نمرود و سپاهیانش ظاهر شدند. و برای نمرود بنایی ساخته شده بود تا این که ابراهیم را و چگونگی سوختن او را ببیند. در این حین ابلیس آمد و منجنیق را گرفت. چرا که کسی قادر نبود به آتش نزدیک شود و حتی اگر پرنده ای از بالای آن می گذشت، می سوخت. سپس ابراهیم را در منجنیق قرار دادند و پدرش آمد و او را سیلی زد و به او گفت: از مرام و عقیده ات برگرد.

و خداوند، فرشتگانی را به آسمان دنیا فرستاد و هیچ چیزی نبود که برای ابراهیم درخواست کمک نکرده باشد. زمین گفت: خداوندا! بر روی من کسی جز او نیست که تو را بپرستد، آیا باید سوزانده شود؟ و فرشتگان گفتند: پروردگارا! خلیل تو ابراهیم باید بسوزد؟ سپس خداوند تبارک و تعالی گفت: اگر خودش مرا بخواند، او را کفایت می کنم. جبرئیل گفت: ای پروردگار من! بر روی زمین کسی جز خلیل تو ابراهیم نیست که تو را بپرستد، آیا دشمنش را بر او مسلط گرداندی تا او را بسوزاند؟ خداوند به او گفت: ساکت باش، این حرف را بنده ای مثل تو می زند که از فنا شدن می ترسد. او بنده من است و اگر بخواهم او را کمک می کنم و اگر مرا بخواند اجابت می کنم.

---

۱ - شعراء / ۳۶-۳۷.

سپس ابراهیم با اخلاص پروردگارش را خواند: «یا الله ، یا واحد ، یا صَمد، یا مَن لَمْ یلِد و لم یُولَد و لم یکُن له کُفُواً أحد، نَجّنی من النار برحمَتِک». ایشان می فرماید: سپس در حالی که در منجنیق بود، جبرئیل در هوا او را دیدار کرد و گفت: ای ابراهیم! آیا به من نیاز داری؟ ابراهیم گفت: به تو نه، اما به پروردگارم، آری. سپس جبرئیل انگشتری را به ابراهیم داد که روی آن نوشته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، ألجأتُ ظهری الی الله، و اسندتُ أمری الی الله ، و فوضتُ أمری الی الله» هیچ معبودی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه وآله و سلم رسول اوست، و من به خدا پناه می آورم و کارم را به او وا می گذارم و امر خویش را به او موکول می کنم. سپس خداوند به آتش فرمود: «کُونِی بَرْدًا» و دندان‌های ابراهیم علیه السلام از سرما به لرزه افتاد، تا این که گفت: « وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ ».

و جبرئیل پایین آمد و نشست و در آتش با او صحبت کرد. نمرود به او نگاه کرد و گفت: هر کس می خواهد معبودی برگزیند، باید به مانند ابراهیم انتخاب کند. سپس یکی از یاران سرشناس نمرود گفت: من ارده کرده ام که آتش، ابراهیم را نسوزاند. سپس نمرود چوبی از آتش در آورد و آن مرد را سوزاند. پس لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و به همراه او به شام هجرت نمود. نمرود به ابراهیم نگریست که در باغی سرسبز در آتش به سر می برد و پیرمردی با او صحبت می کند. آن گاه به آزر گفت: چه قدر پسرت برای خدایش عزیز است! امام علیه السلام در ادامه روایت فرمودند: مارمولک داشت آتش ابراهیم علیه السلام را فوت می کرد و قورباغه آب می آورد تا آن را خاموش گرداند. و هنگامی که خداوند به آتش گفت: «كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا» آتش، سه روز در دنیا کار نکرد. (چیزی را نمی سوزاند) سپس خداوند در ادامه حکایت می فرماید: «وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ» و همچنین می گوید: «وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ» که منظور از آن، سرزمین شام و اطراف کوفه و کوثی ربا[1] می باشد[2].

۱- کوثی در عراق در دو محل قرار دارد: کوثی طریق و کوثی ربا که صحنه به آتش افکندن ابراهیم علیه السلام در آن جا بوده است. این دو کوثی، دو روستا می باشند که بین آنان تپه هایی وجود دارد که از خاکستر آتشی که نمرود برای سوزاندن موسی برافروخته است، به وجود آمده است. «مراصد الاطلاع، ج ۳ ص ۱۱۸۵»

۲ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۴۶.

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد ابن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حجر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: ابراهیم با قومش مخالفت کرد و اله های آنان را مورد سرزنش قرار داد تا این که نزد فرعون رفت و با او مجادله نمود و گفت: «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ[1]» [پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند]. نمرود گفت: «أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ»[2] [من (هم) زنده می‌کنم و (هم) می‌میرانم]. ابراهیم گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ[3]» [خدا(ی من) خورشید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآور.] پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند]. امام باقر علیه السلام می فرمایند: ابراهیم از اله های آنان خرده گرفت و «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»[4] [پس نظری به ستارگان افکند * و گفت من کسالت دارم]، امام باقرعلیه السلام فرموده اند: به خدا قسم نه بیمار بود و نه دروغ گفت.

هنگامی که به او پشت کردند و به مراسم عید خود رهسپار شدند، ابراهیم با تبری به سوی اله های آنان آمد و همه آنها را جز بزرگترینشان شکست و سپس تبر را بر گردن او آویزان نمود. سپس به نزد خدایان خود بازگشتند و دیدند که چه بلایی سر آنان آمده است و گفتند: به خدا قسم، کسی به آنها گستاخی ننموده و کسی آنان را نشکسته، مگر جوانی که از آنها عیب جویی می کرد و از آنان بیزاری می جست. برای او کشتنی سخت تر از آتش نیافتند و به همین خاطر برایش هیزم جمع آوری نمودند و آن را مرتب کردند تا این که روز سوزاندن فرا رسید. در آن هنگام نمرود که برایش بنایی برپا کرده بودند تا منظره آتش گرفتن ابراهیم را ببیند، به همراه سربازانش وارد شد. ابراهیم را در منجنیق گذاشتند و زمین گفت: پروردگارا! جز او کسی بر پشت من نیست تا تو را عبادت کند، آیا باید در آتش بسوزد؟ خداوند فرمود: هرگاه مرا بخواند، من او را کفایت می کنم[5].

---

۱ - بقره / ۲۵۸.
۲ - بقره / ۲۵۸.
۳ - بقره / ۲۵۸.
۴ - صافات/ ۸۸ ، ۸۹.
۵ - کافی، ج ۸ ص ۳۶۸ ح ۵۵۹.

۳) ابان از محمد بن مروان، از فردی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: دعای ابراهیم علیه السلام در آن روز عبارت بود از : «یا أحد ، یا أحد ، یا أحد ، یا صَمد، یا صَمد، یا مَن لم یَلد و لم یُولد، و لم یکن له کُفواً أحد». سپس گفت: به خدا توکل نمودم. سپس پروردگار متعال فرمود: من تو را کفایت کردم و آن گاه به آتش دستور داد «کُونِي بَرْدًا» و با گفتن این عبارت، دندان های ابراهیم شروع به لرزیدن نمود تا این که خداوند فرمود: «وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ». و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و به همراه ابراهیم در آتش نشست و شروع به صحبت نمود. نمرود گفت: هر کس می خواهد خدایی برگزیند، باید خدایی مثل خدای ابراهیم را انتخاب کند. سپس یکی از افراد صاحب مقام نمرود گفت: من اراده کرده ام که آتش او را نسوزاند. نمرود نیز تکه ای آتش گرفت و به سمتش کشانید و او را سوزاند، و بعد از این ماجرا، لوط به او ایمان آورد و همراه او و ساره به شام مهاجرت نمود[1].

۴) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل که خدا از او خشنود باد، از محمد بن جعفر اسدی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از عبدالله بن احمد شامی، از اسماعیل بن فضل هاشمی روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد موسی بن عمران علیه السلام سئوال کردم که چگونه موسی علیه السلام با مشاهده تکان خوردن عصاهای آنان به شکل مارهایی احساس ترس کرد، اما ابراهیم هنگامی که در منجنیق گذاشته شد و به آتش پرتاب شد، هیچ ترسی به خود راه نداد؟ ایشان پاسخ دادند: هنگامی که ابراهیم علیه السلام در منجنیق گذاشته شد و به سوی آتش پرتاب شد، به انوار حجت های خداوند عز و جل که در پشت او قرار داشت، تکیه داده بود، اما موسی علیه السلام این چنین نبود. به همین خاطر احساس ترس نمود و ابراهیم علیه السلام هیچ ترسی در درون احساس نکرد[2].

۵) و از ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی قاسم، از احمد بن هلال، از فضل بن دُکین، از معمر بن راشد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند:

---

۱ - کافی، ج ۸ ص ۳۶۹ ح ۵۵۹.
۲ - امالی صدوق، ص ۵۲۱ ح ۲.

زمانی که ابراهیم در آتش انداخته شد، گفت: خداوندا! به حق محمد و خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین از تو می خواهم که مرا از آتش نجات بدهی، و خداوند نیز آتش را برایش سرد و سالم گرداند[1].

۶) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که خدا از او خشنود باد، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد ابن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی که در آن از آزمایش هایی که خداوند با کلماتی بر ابراهیم اجرا نمود و او آن را انجام داد، یاد کرده است، روایت می کند: و از جمله این آزمایش ها شجاعت است که روزگار با این آیه پرده از آن برداشت «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ‌*قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ *قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ *قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ *قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ *وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ *فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» و دیگری مقاومت یک فرد در برابر هزاران هزار از دشمنان خداست که خود نهایت شجاعت است[2].

۷) شیخ مفید در امالی خود از ابو عبدالله حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبدالله محمد بن وهبان هنائی بصری، از احمد بن ابراهیم بن احمد، از ابو محمد حسن بن علی بن عبدالکریم زعفرانی، از احمد بن محمد بن خالد برقی ابو جعفر، از پدرش، از محمد بن عمیر، از هشام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: نمرود جایگاهی داشت که از آنجا بر آتش مسلط بود. بعد از سه روز او و آزر به آن جا آمدند تا ابراهیم را ببینند. ناگهان دیدند که پیرمردی در باغی سرسبز با او صحبت می کند. نمرود با مشاهده این صحنه به آزر گفت: ای آزر! چقدر فرزندت برای پروردگارش عزیز است، و بعد به ابراهیم گفت: از من دور شو و در سرزمین من باقی نمان[3].

---

۱ - امالی صدوق، ص ۱۱۱ ح ۴.
۲ - معانی الاخبار، ص ۱۲۶ ح ۱.
۳ - امالی، ج ۲ ص ۲۷۳.

۸) عمر بن ابراهیم اوسی روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به جبرئیل علیه السلام گفت: ای جبرئیل! آیا تو با این توانایی و نیرویت، تا به حال ناتوان گشته ای، یعنی تا به حال دچار خستگی و مشقت شده ای؟ او گفت: آري، ای محمد، این امر سه بار برای من اتفاق افتاده است: روزی که ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، خداوند تبارک و تعالی به من امر کرد که او را بگیرم و سوگند به عزت و عظمتش یاد کرد که اگر او زودتر از تو وارد آتش شود، اسمت را از دفتر فرشتگان پاک می کنم، و من هم به سرعت به سوی او رفتم، و او را بین آتش و هوا دریافتم، و گفتم ای ابراهیم: آیا نیازی داری؟ او گفت: آری، ولی به خداوند، نه به تو. و مورد دوم زمانی بود که به ابراهیم امر شد که فرزندش اسماعیل را ذبح کند و خداوند به من دستور داد که او را دریابم و به عزت و عظمتش سوگند یاد کرد که اگر چاقو را بر حلقش بگذارد، اسمت را از دفتر فرشتگان پاک خواهم نمود. سپس به سرعت پایین آمدم و چاقو را برعکس گرداندم و آن را در دستش در جهت مخالف قرار دادم و فدیه ذبح اسماعیل را به او دادم. سوم زمانی که یوسف در چاه انداخته شد. در آن زمان خداوند به من دستور داد که او را دریابم و به عزت و عظمتش سوگند یاد کرد که اگر قبل از رسیدنت به ته چاه برسد، اسمت را از دفتر فرشتگان پاک خواهم نمود. سپس به سرعت نزد او رفتم و او را در فضا گرفتم و بر روی صخره ای که در ته چاه بود نشاندم و او را به سلامت بر آن فرود آوردم و در اثر این کار دچار خستگی شدم. چاه نیز جایگاه مارها و افعی ها بود. هنگامی که آنها بدین امر پی بردند، هر یک از آنها به دیگری گفت: مبادا که حرکت کنی، همانا پیامبری گرامی نزد ما آمده و در ساحت ما جای گرفته است. و هیچ یک از آنان جز افعی ها از منزلگاه خود خارج نشدند. افعی ها خواستند که یوسف را نیش بزنند، اما من بر سر آنان فریادی زدم که گوششان را تا روز قیامت کر کرد.

۹) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم از پدرش و همگی از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حسن بن عماره، از نعیم قضاعی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: یک روز صبح، ابراهیم علیه السلام بیدار شد و در محاسن خویش یک

موی سپید دید، و گفت: حمد مر خدای جهانیان است که مرا به این جا رساند و من به اندازه یک چشم به هم زدن از او سرپیچی نکردم[1].

۱۰) و از محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از حسن بن صیقل روایت شده است که به امام صادق علیه السلام گفتم: ما از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن یوسف علیه السلام «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»[2] [ای کاروانیان قطعا شما دزد هستید] روایت می کنیم که ایشان فرمودند: به خدا قسم، نه آنها سرقت کردند و نه یوسف دروغ گفت. و در مورد این گفته ابراهیم علیه السلام: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ» را نیز روایت می کنیم که ایشان فرمودند: به خدا قسم نه آنها (بتها) این کار را کردند و نه ابراهیم دروغ گفت. امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: نظرتان راجع به آن چیست؟ ای صیقل! جواب دادم: ما نظری جز پذیرش آن نداریم.

صیقل می گوید، ایشان ادامه دادند و گفتند: همانا خداوند دو چیز را دوست دارد و از دو چیز بدش می آید: دو امر دوست داشتنی خداوند، خطر در بین دو صف جنگ، و دروغ به قصد اصلاح می باشد و از خطر کردن در راه ها و دروغ گفتن برای هدفی جز ایجاد اصلاح بدش می آید. همانا ابراهیم علیه السلام وقتی گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ»، این حرف را به منظور اصلاح و نشان دادن این که آنان (بت‌ها) قادر به انجام چنین کاری نیستند، گفته است، و همچنین یوسف نیز قصد اصلاح داشته است[3].

۱۱) محمد از ابی علی اشعری از محمد بن عبدالجبار، از حجال، از ثعلبه، از معمر بن عمرو، از عطاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: انسانی که به قصد اصلاح دروغ گفته، مرتکب آن نشده است. سپس این آیه را تلاوت کرد: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا

۱ - کافی، ج ۸ ص ۳۹۱ ح ۵۸۸.
۲ - یوسف / ۷۰.
۳ - کافی، ج ۲ ص ۲۵۵ ح ۱۷.

فَسْئَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ». سپس فرمود: به خدا قسم آنها (بت‌ها) این کار را انجام ندادند و ابراهیم نیز دروغ نگفته است[1].

۱۲) ابن بابویه از پدرش از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابی اسحاق ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید، از فردی از یاران ما روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْئَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ» از داستان ابراهیم پرسیدم. ایشان پاسخ دادند: بزرگ بتان این کار را نکرد و ابراهیم علیه السلام نیز دروغ نگفت. گفتم: چطور ممکن است؟ ایشان فرمودند: ابراهیم علیه السلام گفت: «فَسْئَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ»، یعنی اگر آنان به سخن آمدند، پس بت بزرگ این کار را انجام داده است، و اگر به سخن نیامدند، بت بزرگ چنین کاری نکرده است. آنها سخنی نگفتند و سخن ابراهیم نیز راست درآمد[2].

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲)

[و اسحاق و یعقوب را (به عنوان نعمتی) افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم]

۱) علی بن ابراهیم: منظور، فرزندِ فرزند است که همان یعقوب می باشد[3].

۲) ابن بابویه از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از عیسی بن محمد، از علی بن مهزیار، از احمد بن محمد بزنطی، از یحیی بن عمران، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» روایت می کند که ایشان فرمودند: فرزند فرزند، همان نعمت اضافی است[4].

۱ - کافی، ج ۲ ص ۲۵۶ ح ۲۲.
۲ - معانی الاخبار ص ۲۰۹ ح ۱.
۳ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۴۸.
۴- معانی الاخبار، ص ۲۲۴.

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳)

[و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند]

۱) ابن بابویه از ابو مفضل که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن علی بن شاذان بن خباب ازدی خلال در کوفه، از حسن بن محمد بن عبدالواحد، از حسن بن حسین عرنی، از یحیی بن یعلی اسلمی، از عمر بن موسی وجیهی، از زید بن علی علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: نزد پدرم علی بن حسین علیه السلام بودم که جابر بن عبدالله انصاری نزد او آمد و داشت با ایشان صحبت می کرد که برادرم محمد از یکی از حجره ها خارج شد. سپس جابر به او خیره شد و گفت: ای پسر! بیا. او آمد و جابر به او گفت: پشت کن، او پشت کرد. سپس جابر گفت: شمایلی به مانند شمایل رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم داری، ای پسر جان! اسمت چیست؟ ایشان فرمودند: «محمد». او گفت: فرزند کی هستی؟ او گفت: فرزند علی بن حسین بن ابی طالب علیه السلام. جابر گفت: بنابراین اسمت باقر است و شروع به بوسیدن سر و دستش نمود. سپس گفت: ای محمد! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو سلام می رساند. آن گاه محمد گفت: و درود بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و همچنین درود بر تو ای جابر! به خاطر کاری که انجام دادی.

سپس به جایگاه نمازش بازگشت و شروع به صحبت با پدرم نمود و گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به من فرمودند: ای جابر! اگر روزگار فرزندم محمد را درک کردی، از جانب من به او سلام برسان. بدان که او هم اسم من و شبیه ترین انسان نسبت به من است. علمش به مانند علم من است و حکمش نیز به سان حکم من می باشد. هفت نفر از فرزندانش امین و معصوم می باشند؛ آنان امامانی پاک هستند و هفتمین آنان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که زمین را از عدل و داد پر می کند، همان طور که انباشته از ظلم شده بود. سپس

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم این آیه را تلاوت نمودند: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»[1].

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحه بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا ما دو نوع امام در قرآن داریم: یکی کسانی هستند که «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» و با فرمان خداوند هدایت می کنند، نه با فرمان خودشان، و فرمان و حکم خداوند را مقدم بر فرمان و حکم خود قرار می دهند. نوع دوم کسانی هستند که «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ »[2] [و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند] و فرمان و حکم خود را بر فرمان و حکم خداوند مقدم می کنند و برخلاف آن چه در کتاب خدا هست، بر اساس هوی و هوس خود عمل می کنند»[3].

و این حدیث را شیخ مفید در امالی از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از جعفر، از پدرش صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که ایشان فرموده اند: «ما در قرآن دو نوع امام داریم» و حدیث را با مقداری تغییر اندک در الفاظ، و بدون این که خللی در معنا وارد کند، ذکر می کند[4].

۳) محمد بن عباس از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن حسن، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از ابی جعفر علیه السلام در مورد آیه «و جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن امامانی است که از نسل فاطمه سلام الله علیها می باشند و خداوند با دمیدن روح در سینه هایشان به آنان وحی می کند و در ادامه، اموری را ذکر می کند که از رهگذر آن، آنان را اکرام نموده است، یعنی «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»[5].

۱ - کفایة الاثر، ص ۲۹۷.
۲ - قصص / ۴۱.
۳ - کافی، ج ۱ ص ۱۶۸ ح ۲.
۴ - اختصاص، ص ۲۱.
۵ - تاویل الآیات، ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۱۲.

وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ (۷۴)

و به لوط حکمت و دانش عطا کردیم و او را از آن شهری که [مردمش] کارهای پلید [جنسی] می‌کردند نجات دادیم به راستی آنها گروه بد و منحرفی بودند (۷۴)

۱) علی بن ابراهیم گفته است که آنها (قوم لوط) با مردان آمیزش جنسی می کردند[۱].حکایات قوم لوط را در سوره هود و حجر بیان نمودیم و اگر خدا بخواهد حکایت‌های دیگری از آن را در سوره صافات و دیگر سوره ها تقدیم می کنیم.

وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (۷۹)

[و داود و سلیمان را (یاد کن) هنگامی که در باره آن کشتزار که گوسفندان مردم شب‌هنگام در آن چریده بودند داوری می‌کردند و (ما) شاهد داوری آنان بودیم * پس آن (داوری) را به سلیمان فهماندیم و به هر یک (از آن دو) حکمت و دانش عطا کردیم و کوه‌ها را با داود و پرندگان به نیایش واداشتیم و ما کننده [این کار] بودیم]

۱) محمد بن یعقوب از یکی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یکی از یاران ما، از معلی ابن عثمان، از ابی بصیر روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ» روایت می کند که ایشان فرمودند: کلمه نفش فقط بیانگر چریدن چهارپایان در شب می باشد و فرد کشاورز باید آن را در روز حفظ کند و فرد مالدار وظیفه ندارد که در روز مراقب چهارپایانش باشد، بلکه در روز آنان را می چراند و خوراک می دهد و هر چه که در روز فساد کنند، بر عهده آنان (مالدار)

۱- تفسیر قمی، ج ۲ ص ۴۸.

نیست. همان طور که فرد مالدار باید چهارپایانش را به هنگام شب، از رفتن در کشتزار مردم منع کند. هر فسادی که آنان در شب به بار بیاورند، بر عهده آنان است، و این همان نفش است یعنی فساد گوسفندان در چریدن شبانه. داود علیه السلام حکم کرد که گوسفندان به فردی که کشتزارش خراب شده بود، تعلق گیرد، اما قضاوت سلیمان این بود که صاحب گوسفندان شیر و پشم (رسل و ثله) آن سال آنان را به صاحب زمین بدهد[1].

و همچنین شیخ طوسی این حدیث را در کتاب تهذیب از حسین بن سعید با بقیه سند و متن روایت می کند، با این تفاوت که معلی بن عثمان از ابی بصیر روایت می کند. در این حدیث، چنین آمده است: همانا چراندن و روزی دادن آنها در روز انجام می شود، و هر فسادی که به بار بیاورد، نه بر عهده آن است و نه بر عهده صاحبش[2].

۲) همچنین از محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عبدالله بن بحر، از ابن مسکان، از ابی بصیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: منظور از «وَ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ» چیست؟ و آیا زمانی که در مورد آن کشتزار حکم صادر نمودند، یک قضیه مطرح بود؟ ایشان فرمودند: این حکمی است که خداوند قبل از داود علیه السلام به همه پیامبران وحی نمود، تا این که نوبت به او رسید؛ و آن این است که هر گوسفندی که شب هنگام به کشتزار کشاورزی برود، گوسفندان باید به مالک زمین داده شود و نفش فقط بر چریدن در شب دلالت می کند و فرد کشاورز باید در روز از زمینش محافظت کند و فرد گوسفنددار نیز باید در شب از گوسفندانش نگهداری کند، و چنان شد که داود بر اساس حکم پیامبران پیشین نظر داد و خداوند به سلیمان علیه السلام وحی کرد: هر گوسفندی که شب هنگام در کشتزار کشاورزی برود، تنها مالی که در شکم گوسفندان است، به مالک کشتزار تخصیص می یابد و بعد از سلیمان

---

۱ - کافی، ج ۵ ص ۳۰۱ ح ۲.
۲ - تهذیب، ج ۷ ص ۲۲۴ ح ۹۸۲.

سنت این چنین گردید، و این منظور از آیه «وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» بود، و چنان شد که هریک از این دو پیامبر بر اساس حکم خداوند نظر دادند[1].

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی، از یکی از یارانمان، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از جمیل بن دراج، از زراره از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ» روایت می کند که ایشان فرمودند: آنها حکم صادر نکردند، داشتند مناظره می نمودند که «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»[2].

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از عبدالله بن یحیی، از ابن مسکان، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: در میان بنی اسرائیل فردی بود که تاکستانی داشت و گوسفندان شخص دیگری از بنی اسرائیل شب هنگام وارد آن جا شده بود و تمامی تاک ها را جویده و از بین برده بود. صاحب تاکستان نزد داود علیه السلام آمد و از دست صاحب گوسفندان، در پیشگاه او دادخواهی نمود. داود علیه السلام گفت: نزد سلیمان بروید تا بین شما حکم نماید. آن دو نزد سلیمان علیه السلام رفتند و او به آنها گفت: اگر گوسفندان تنه و شاخه ها را خورده اند، صاحب گوسفند باید گوسفندان و آن چه را که در شکم دارند، به صاحب تاکستان بدهد، و اگر تنها شاخه ها را خورده اند و به ساقه کاری نداشته اند، صاحب گوسفند باید فرزندان گوسفندانش را به صاحب تاکستان بپردازد. قضاوت داود علیه السلام چنین بود. او با این کار می خواست به بنی اسرائیل بفهماند که بعد از او، سلیمان وصی او خواهد بود و حکم آن دو مخالف هم نبود، چرا که اگر این چنین بود، خداوند می فرمود: کنّا لِحکمِهما شاهِدین [ما شاهد قضاوت آن دو بودیم][3].

۵) طبرسی گفته است: آن، تاکستانی بود که خوشه هایش درآمده بود و داود علیه السلام نیز در مورد آن حکم نمود که گوسفندان به صاحب تاکستان تعلق گیرد. سپس سلیمان علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! این حکم را تغییر بده. داود گفت: پس حکم چیست؟ او پاسخ داد: باید تاکستان به صاحب گوسفندان تحویل داده شود تا آن را به حالت سابقش برگرداند و گوسفندان به صاحب تاکستان داده شود

۱ - کافی، ج ۵ ص ۳۰۲ ح ۳.
۲ - محاسن، ص ۲۷۷ ح ۳۹۷.
۳ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۴۸.

تا از آن بهره ببرد تا زمانی که تاکستان به حالت اولیه اش بازگردد. پس از این مدت، هر یک از آن دو، باید اموال طرف مقابل را بازگرداند. او همچنین گفته است که این حدیث از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است[1].

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِّن بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰)

[و به (داود) فن زره (سازی) آموختیم تا شما را از (خطرات) جنگتان حفظ کند پس آیا شما سپاسگزارید]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ» روایت می کند که منظور از آن زره می باشد تا «لِتُحْصِنَكُم مِّن بَأْسِكُمْ»[2].

۲) شیخ مفید در کتاب تهذیب از احمد بن ابی عبدالله، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند عز و جل به داود علیه اسلام وحی کرد: اگر از مال بیت المال نخوری و با دستان خود کار کنی، تو بنده خوبی هستی. سپس داود علیه السلام چهل صبح به گریه افتاد و خداوند نیز به آهن دستور داد که برای داود نرم گردد. چنین شد که خداوند آهن را برای داود نرم گرداند. او در هر روز زره ای می ساخت و آن را به هزار درهم می فروخت. او سیصد و شصت زره ساخت و به سیصد و شصت هزار درهم فروخت و خود را از مال بیت المال بی نیاز کرد[3].

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱)

[و برای سلیمان تندباد را (رام کردیم) که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم جریان می‌یافت و ما به هر چیزی دانا بودیم]

۱- مجمع البیان، ج ۷ ص ۱۰۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۲ ص ۴۸.

۳ - تهذیب، ج ۶ ص ۳۲۶ ح ۸۹۶

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً» می گوید: منظور از آن، بادی است که از هر سمتی به جریان می افتاد، و مراد از «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» بیت المقدس و شام است[۱].

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ (۸۴)

[پس (دعای) او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان (مجددا) به وی عطا کردیم (تا) رحمتی از جانب ما و عبرتی برای عبادت‌کنندگان (باشد)]

۱) محمد بن یعقوب از یحیی بن عمران، از هارون بن خارجه، از ابی بصیر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد تفسیر آیه: «وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ» پرسیدم و گفتم: چگونه خداوند علاوه بر فرزندانش، افرادی دیگری همانند آنان را به او برگرداند؟ ایشان پاسخ دادند: آن دسته از فرزندانش که قبل از آن بلا و گرفتاری مرده بودند، به علاوه آن دسته از افراد خانواده اش را که پیش از آن بلا به مرگ طبیعی مرده بودند، زنده گرداند. اینان همانند افرادی بودند که در آن روز هلاک شدند و خداوند، آنان را دوباره به دنیا آورد[۲].

۲) علی بن ابراهیم از محمد بن جعفر، از محمد بن عیسی، از حسن بن علی فضال، از عبدالله بن بکیر و دیگران، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان در مورد آیه «وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ» فرمودند: خداوند آن دسته از خانواده اش را که قبل از گرفتاری مرده بودند، به علاوه کسانی که در دوره گرفتاری ایوب مرده بودند، زنده کرد[۳].

و اگر خدا بخواهد، حکایاتی در مورد قصه ایوب در سوره ص ذکر خواهد شد.

---

۱ - تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۸.
۲- کافی، ج ۸ ص ۲۵۲ ح ۳۵۴.
۳- تفسیر قمی، ج ۲ ص ۴۸.

وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷)

[و ذوالنون را (یاد کن) آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم تا در (دل) تاریکی‌ها ندا درداد که معبودی جز تو نیست. منزهی تو راستی که من از ستمکاران بودم]

۱) علی بن ابراهیم گفته است که منظور از آن، یونس علیه السلام است، و «وَ ذَا النُّونِ» صاحب ماهی[۱].

۲) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که خدا از او خشنود باد، از پدرش از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم، از امام رضا علیه السلام در حدیثی که مأمون از ایشان در باره عصمت پیامبران پرسید، روایت می کند که ایشان در پاسخ مأمون گفتند: آری، پیامبران معصومند. مأمون گفت: این آیه را برایم توضیح بده: «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ». امام رضا علیه السلام فرمودند: او یونس بن متی علیه السلام است که با خشم به سمت قومش رفت. عبارت «فَظَنَّ» در این جا به معنای یقین کرد، می باشد. بنابراین یقین کرد که «أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ» یعنی روزی اش را بر او تنگ نمی کنیم، و معنای آن، به مانند این آیه است که می گوید: «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ»[۲] [و اما چون وی را می‌آزماید و روزی‌اش را بر او تنگ می‌گرداند] در این هنگام «فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ» یعنی در تاریکی های شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی ندا داد که «أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و این به خاطر ترک چنین عبادتی است که در این جا و در شکم ماهی مرا برای انجام آن آزاد گذاشتی. سپس خداوند به او پاسخ گفت و فرمود: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ❊ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»[۳] [و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود ❊ قطعا تا روزی که

۱- تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۹.

۲ - فجر ۱۶.

۳ - صافات / ۱۴۳-۱۴۴.

برانگیخته می‌شوند در شکم آن (ماهی) می‌ماند]». مأمون گفت: آفرین بر تو، ای ابا حسن.[1]

۳) و از ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که خدا از او خشنود باد، و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام و علی بن عبدالله وراق که خدا از او خشنود باد، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از قاسم بن محمد برمکی، از ابو صلت هروی، از امام رضا علیه السلام در حدیثی که پاسخ علی بن محمد بن جهم را در مورد عصمت پیامبران می دهد، روایت می کند، که او به ایشان فرمود: ای فرزند رسول خدا! آیا به عصمت پیامبران معتقدی؟ امام فرمودند: آری، حال آن چه را میدانی، مطرح کن. او شروع به خواندن این آیه نمود تا به این جا رسید: «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ ». امام رضا علیه السلام فرمودند: اما در آیه «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ» «ظَنَّ» به معنای یقین کرد می باشد؛ یعنی او یقین کرد که خداوند روزی اش را بر او تنگ نمی گرداند. آیا آیه «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»[2] [و اما چون وی را می‌آزماید و روزی‌اش را بر او تنگ می‌گرداند، می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است] را نشنیدی که به معنای تنگ گرداندن روزی می باشد، و اگر یونس شک می کرد که خداوند قادر، در برابر او توانا نیست، بی شک کافر می گشت».[3]

۴) علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، از عبد الله بن سیار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم یک شب در خانه امّ سلمه بود و برای یک لحظه او پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را در بستر نیافت و ترس و واهمه ای زنانه او را در برگرفت و در گوشه و کنار خانه به دنبال پیامبر به راه افتاد، تا این که به او رسید و ایشان را در گوشه ای از خانه یافت که دستانش را بالا برده است و می گرید و می گوید: خدایا چیزهای نیکویی که تا به حال به من دادی، از من نگیر، و حتی به اندازه یک چشم به هم زدن مرا به خودم وامگذار، خداوندا! هیچ دشمن و حسودی را نسبت

۱- عیون اخبار رضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۷۹ باب ۱۵ ح ۱.
۲ - فجر / ۱۶.
۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۷۰ باب ۱۴ ح ۱.

به (حال) من شاد نگردان. خداوندا! از تو می خواهم که هیچ گاه مرا به بدی هایی که مرا از آن نجات دادی، بازنگردانی.

سپس ام سلمه شروع کرد به گریه کردن، تا این که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم متوجه گریه او شد و برگشت و فرمود: چه چیز تو را به گریه واداشته است ای ام سلمه؟ او گفت: پدر و مادرم فدایت شوند، چرا گریه نکنم حال آن که تو با این جایگاهی که در محضر خداوند داری و با وجود این که خداوند تمامی گناهان پیش و پس تو را آمرزیده، از او می خواهی که دشمنی را از (حال) تو شاد نگرداند و به اندازه یک چشم به هم زدنی تو را به خود وانگذارد و تو را به بدی هایی که تو را از آن رهانیده، بازنگرداند و خوبی هایی که به تو بخشیده، از تو نگیرد؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: ای ام سلمه! چه چیزی وضعیت مرا تضمین می کند؟ خداوند به اندازه یک چشم به هم زدن، یونس بن متی را به خود واگذاشت و آن کار از او سر زد»[1].

۵) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا» می گوید: یعنی از کارهای قومش خشمگین بود، و عبارت «فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ» به معنای این است که: گمان کرد که به خاطر کارش عقوبت نمی شود»[2].

۶) محمد بن یعقوب از احمد بن محمد عاصمی، از علی بن حسن تیمُلی، از عمرو بن عثمان از ابی جمیله از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فردی از خراسان در ربذه نزد ایشان آمد و گفت: فدایت شوم، خدا به من فرزندی عطا نکرده است. امام به ایشان فرمودند: هنگامی که به دیارت برگشتی و به خانه ات رفتی و خواستی نزد همسرت بروی، آیه: «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» را سه بار بخوان؛ آن گاه اگر خدا بخواهد، صاحب فرزند خواهی شد[3].

۱ - تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۹.
۲- تفسیر قمی ج ۲ ص ۴۹.
۳ - کافی، ج ۶ ص ۱۰ ح ۱۰.

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (۸۹) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (۹۰)

[و زکریا را (یاد کن) هنگامی که پروردگار خود را خواند، پروردگارا مرا تنها مگذار و تو بهترین ارث برندگانی * پس (دعای) او را اجابت نمودیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته (و آماده حمل) کردیم زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می‌نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند]

۱) در روایت علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» گفته است: زنش حیض نمی شد، اما بعد از این، این چنین شد[۱].

۲) ابن بابویه در امالی اش از احمد بن حسن قطان از محمد بن سعید بن ابی شحمه، از ابو محمد عبدالله بن هاشم قنانی بغدادی، از احمد بن صالح، از حسان بن عبدالله واسطی، از عبدالله بن لهیعه، از ابی قبیل، از عبدالله بن عمر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: از نمونه های زهد یحیی این است که او یک بار به بیت المقدس رفت و به احبار و راهبان زاهد نگاه کرد که لباس هایی از مو و کلاهی از پشم به تن دارند و گلویشان را چاک داده اند و زنجیرهایی در آن فرو کرده اند و آن را به دیوارهای مسجد بسته اند. هنگامی که آن را دید، نزد مادرش آمد و به او گفت: ای مادرم! برایم لباسی از مو و کلاهی از پشم بباف تا به بیت المقدس بروم و به همراه دیگر راهبان و احبار به پرستش خدا بپردازم. مادرش به او گفت: صبر کن تا این که پیامبر خدا بیاید تا در این مورد از او اجازه بگیرم.

هنگامی که زکریا علیه السلام به خانه آمد، او را از گفته یحیی باخبر ساخت و او نیز به یحیی گفت: ای پسرکم! چه چیز تو را به این امر فرا می خواند، تو هنوز

۱ – تفسیر قمی، ج ۲ ص ۵۰.

بچه هستي؟ يحيى به زكريا گفت: اى پدر، آيا نديدى كه مرگ، كودكان كم سن و سال تر از من را مورد هدف قرار دهد؟ زكريا فرمود: آرى. سپس به مادرش گفت: لباسى از مو و كلاهى از پشم برايم بدوز. او نيز اين كار را انجام داد و يحيى لباس را پوشيد و كلاه را نيز به سرش گذاشت و به بيت المقدس رفت و به همراه ديگر احبار، شروع به عبادت خداوند نمود تا جايى كه لباس بافته شده از موى، پوستش را زخمى نمود.

روزى متوجه كه خيلى لاغر شده است و به همين خاطر به گريه افتاد و خداوند عز و جل به او الهام نمود كه اى يحيى! آيا از لاغر شدن جسمت مى گريى! قسم به عزت و عظمتم، اگر يک لحظه آتش جهنم را ببينى، به جاى لباسى از مو لباسى آهنى مى پوشيدى. سپس يحيى به گريه افتاد به حدى كه اشک‌ها در گوشت گونه هايش خوردگى ايجاد نمودند و دندان‌هاى كنارى اش نمايان گشت. اين خبر به مادرش رسيد و نزد يحيى آمد و زكريا عليه السلام نيز به صومعه آمد و تمامى راهبان نزد او جمع شدند و او را از خوردگى گوشت گونه زكريا عليه السلام با خبر نمودند. او گفت: چيزى از اين بابت احساس نكرده ام. سپس زكريا گفت: پسرم! چه چيز تو را بر اين كار واداشته است و حال آن كه من از پروردگار خواستم تا تو را به من ببخشد تا نور چشم من باشى. يحيى گفت: اى پدر! تو خود مرا به انجام اين كار دستور دادى. زكريا گفت: كى من چنين چيزى گفتم؟ او در جواب پدر گفت: مگر تو اين حرف را نگفتى: بين بهشت و دوزخ گردنه اى است كه تنها افرادى كه از ترس خدا مى گريند از آن مى گذرند؟ زكريا گفت: آرى، حال تلاش كن و ادامه بده؛ موضوع تو با من فرق مى كند.

سپس يحيى بلند شد و لباسش را تكان داد و مادرش او را در بغل گرفت و گفت: اى پسرم! آيا اجازه مى دهى كه دو تكه نمد برايت بسازم تا دندان‌هايت را بپوشاند و اشک‌هايت را پاک كند. او گفت: هر كار كه مى خواهى انجام بده. پس دو تكه نمد برايش ساخت تا دندان‌هايش را بپوشاند و اشک‌هايش را پاک كند. سپس شروع كرد به گريه كردن تا اين كه از اشک خيس شد. سپس ساعد هايش را از لباس بيرون آورد و نمد ها را فشار داد. اشک‌هاى جمع شده در آن از بين انگشتانش جارى شد. زكريا با مشاهده فرزندش و اشک‌هايى كه مى ريزد، سرش

را به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! این فرزندم می باشد و این هم اشکهایش. و تو نیز مهربان ترین مهربانانی.

زکریا علیه السلام هر وقت می خواست بنی اسرائیل را پند دهد، به اطراف نگاه می کرد و اگر یحیی را می دید، از بهشت و جهنم چیزی نمی گفت. روزی شروع به ایراد موعظه برای بنی اسرائیل نمود و یحیی نیز در حالی که سرش را با عبایی پوشانده بود، جلو آمد و در میان مردم نشست. زکریا به اطراف نگاهی انداخت و یحیی علیه السلام را ندید و شروع به صحبت نمود و گفت: حبیب من، جبرئیل علیه السلام از خداوند برایم نقل کرده که در جهنم کوهی است که به آن سکران می گویند و در پای آن کوه، وادی ای است که به خاطر غضب خداوند تبارک و تعالی (آن جا) غضبان نامیده شده است. در آن وادی چاهی است که عمق آن به اندازه هزار سال است، و در آن چاه تابوت هایی از آتش است و در آن تابوت ها، صندوق ها و لباس ها و غل و زنجیرهایی آتشین قرار دارد.

سپس یحیی علیه السلام سرش را بالا گرفت و گفت: امان از غفلت و فراموشی ما از غضبان. سپس بی هدف به راه افتاد و زکریا علیه السلام نیز از جایش بلند شد و نزد مادر یحیی رفت و به او گفت: ای مادر یحیی! برو و یحیی را پیدا کن، چرا که می ترسم زمانی آن را پیدا کنیم که مرده باشد. سپس مادر بلند شد و به دنبال او به راه افتاد تا این که از کنار دو جوان بنی اسرائیل گذر کرد و آنها به او گفتند: ای مادر یحیی! کجا می روی؟ او گفت: به دنبال فرزندم یحیی می روم؛ در برابرش از آتش صحبت شده و او هم بی هدف به راه افتاده است.

آن دو جوان به همراه مادر یحیی به راه افتادند تا این که به یک چوپان رسیدند و به او گفتند: ای چوپان! آیا جوانی را با این مشخصات دیده ای؟ او گفت: حتما به دنبال یحیی بن زکریا هستید؟ او گفت: آری ای فرزندم، در برابرش از آتش سخن گفته شده و او هم سر به بیابان نهاده است. چوپان گفت: همین چند لحظه پیش در فلان گردنه از کنار او رد شدم، در حالی که پاهایش خیس آب بود و نگاهش را به آسمان دوخته بود و می گفت: قسم به عزتت ای سرورم! به خدا آب سرد نمی نوشم تا این که جایگاه خود را در نظر تو بدانم.

سپس مادرش به راه افتاد و هنگامی که یحیی را دید، به او نزدیک شد و سرش را در بغل گرفت و او را سوگند می داد تا همراهش به خانه بیاید. یحیی نیز

همراه مادرش به راه افتاد تا این که به منزل رسید. سپس مادرش به او گفت: آیا می خواهی لباس دوخته شده از مویت را در بیاوری و لباسی پشمی بپوشی، چرا که این نرم تر است؟ او این کار را انجام داد و مادرش برایش عدس مهیا کرد. او آن را خورد و خوابید و غرق در خواب شد، به حدی که برای نماز بیدار نشد. در خواب به او الهام شد: ای یحیی بن زکریا! آیا می خواهی منزل و همنشینی جز منزل و همنشینی من را برگزینی؟ با شنیدن این سخن به سرعت از خواب بیدار شد، و گفت: پروردگارا! از خطایم درگذر. خداوندا! به عظمتت قسم که سایه ای به جز سایه بیت المقدس اختیار نمی کنم. و به مادرش گفت: لباسی از مو به من بده، من مطمئن شدم که شما دو نفر مرا به هلاکت می اندازید. مادرش رفت و لباس را برایش آورد و او آن را گرفت و زکریا علیه السلام به او گفت: ای مادر یحیی! او را رها کن. همانا پرده قلب فرزندمان باز شده است و از زندگی هیچ سودی نمی برد. سپس یحیی بلند شد و لباس را پوشید و کلاه را بر سر گذاشت و به بیت المقدس رفت و به همراه راهبان شروع به پرستش خدا نمود تا این که به جایگاهی رسید که باید می رسید[1].

۳) سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود، سخن امام علی علیه السلام به معاویه را ذکر می کند. آن حضرت در این حدیث به معاویه فرمودند: ای معاویه! ما خاندانی هستیم که خداوند، برایمان آخرت را بر دنیا ترجیح داده است، و نخواسته که دنیا را به عنوان پاداش ما برگزینند. تو و وزیرت و همراهِ حقیرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدید که می فرمود: هرگاه فرزندان ابی العاص به سی عدد برسند، کتاب خداوند را مایه درآمد (یا مایه فساد) می گیرند، بندگانش را خادم خود قرار می دهند و اموال دنیا را بین خود به گردش در می آورند. ای معاویه! همانا پیامبر خدا زکریا، با اره به دو نیم شد. و قوم یحیی بن زکریا، او را در حالی که آنان را به خداوند دعوت می کرد، به قتل رساندند و این به خاطر خواری دنیا در چشم پروردگار می باشد. همانا پیروان شیطان با پیروان خدای رحمان در جنگ می باشند و خداوند خود در کتابش فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم

---

۱ - امالی، ص ۳۳ ح ۲.

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»[1] [کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و دادگستران را به قتل می‌رسانند، آنان را از عذابی دردناک خبر ده]. ای معاویه! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده است که امت او محاسنم را به خونم آغشته می کنند و من به شهادت خواهم رسید، و امتش بعد از من ادامه می یابد. و تو از سر دشمنی، فرزندم حسن علیه السلام را با سم می کشی؛ و فرزندت، فرزندم حسین علیه السلام را می کشد، و بعد از آن زنازاده ای بر سر کار می آید[2].

۴) ابن بابویه از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی روایت می کند که شیطان به پرجمعیت ترین مجالس بنی اسرائیل سر می زد و در مورد مریم علیه السلام سخن می گفت و به او و زکریا علیه السلام تهمت می زد تا شر به پا کند و نسبت زنا به زکریا بدهد. زکریا علیه السلام با مشاهده این صحنه فرار کرد و افراد نادان و شریر قومش به دنبال او به راه افتادند و او داخل وادی ای سر سبز شد، تا این که او را در برگرفتند. در این هنگام تنه درختی برای او باز شد و آن حضرت وارد آن شد و درخت او را پوشاند. ابلیس نیز که به همراه آنان به دنبال آن حضرت به راه افتاده بود، به درختی رسید که زکریا علیه السلام داخل آن شده بود. پس درخت را از پایین تا بالا با وجب اندازه گرفت تا این که دستش را بر جایگاه قلب زکریا علیه السلام قرار داد و به آنان دستور داد که آن را اره کنند و آن را دو نیم گردانند و از وسط نصف کنند. آنها بعد از انجام این کار رفتند و زکریا را به حال خود واگذاشتند. هنگامی که ابلیس کارش را انجام داد، از منظرشان پنهان شد و این آخرین باری بود که او را دیدند. از طرف دیگر، هیچ دردی از اره به زکریا علیه السلام نرسید. سپس خداوند عز و جل فرشتگان را فرستاد و زکریا را غسل دادند و سه روز قبل از این که او را دفن کنند، بر او نماز گزاردند. این چنین است که پیامبران تغییر نمی کنند و خاک، جسدشان را نمی خورد و این چنین است که پس از سه روز بر جنازه شان نماز گزارده می شود و سپس دفن می شوند[3].

۱ - آل عمران/ ۲۱.

۲ - کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۸۱.

۳- کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۸۱.

۵) علي بن ابراهيم از پدرش، از نضر بن سويد، از يحيى حلبي، از هارون بن خارجه، از امام جعفر صادق عليه السلام در حديث بخت نصر و كشته شدن بنى اسرائيل به دست او، روايت مى كند كه ايشان فرمودند: هنگامى كه بخت نصر به بيت المقدس رسيد، به كوهى از خاک در وسط شهر نگاه كرد كه از وسطش خون مى جوشيد و هرگاه بر روى آن خاک مى ريختند، باز هم از آن خون بيرون مى آمد. او گفت: اين چيست؟ آنها گفتند: اين خون پيامبرى است كه از جانب خدا آمده بود و بنى اسرائيل او را كشتند و خونش اكنون مى جوشد و چون بر روى آن خاک مى ريزيم، باز هم خون مى جوشد و بيرون مى آيد. بخت نصر گفت: من تا آخر عمر بنى اسرائيل را مى كشم تا اين خون بايستد.

آن خون، خون يحيى بن زكريا عليه السلام بود. در زمان او پادشاهى ستمگر زندگى مى كرد كه با زنان بنى اسرائيل زنا مى كرد. يک بار از كنار يحيى بن زكريا عليه السلام گذر كرد و يحيى به او گفت: از خدا بترس اى پادشاه! اين كار برايت حلال نيست. زنى از آنانى كه پادشاه با او زنا مى كرد، در حالتى كه مست بود به شاه گفت: اى شاه! اين مرد را بكش. او نيز دستور داد كه سر يحيى را برايش بياورند. سر يحيى در تشتى نزد او آورده شد، در حالى كه با او سخن مى گفت و تكرار مى كرد: اى مرد! از خدا بترس! اين كار برايت حلال نيست. سپس خون از تشت بالا رفت تا اين كه داخل زمين رفت و پيوسته از آن مكان خون مى جوشيد و ساكن نگشت.

بين كشته شدن يحيى و آمدن بخت نصر صد سال فاصله بود. بخت نصر، پيوسته آنان (قوم يحيى) را مى كشت. او به هر روستايى كه داخل مى شد، مردان و زنان و كودكان و حيوانات را مى كشت. خون يحيى پيوسته از آن مكان مى جوشيد و آرام نمى گرفت تا اين كه همه آنان را نابود كرد و گفت: آيا كسى در اين شهر باقى مانده است؟ گفتند: آرى، پيرزنى در فلان جا زندگى مى كند. او فردى را به دنبال آن پيرزن فرستاد تا گردن او را بزنند و او اين كار را انجام داد. در اين هنگام، خون از فوران كردن بازايستاد. آن پيرزن آخرين كسى بود كه از قوم يحيى باقى مانده بود[1].

۱- تفسير قمى، ج ۱ ص ۹۶.

و این حدیث طولانی است و آن را به طور کامل در ذیل آیه «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» [یا چون آن کس که به شهری که بام‌هایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد] ذکر کردیم[1].

۶) ابن شهر آشوب از حسن بن علی علیه السلام در مورد وفات پدرش روایت می کند: روح آن حضرت (یعنی روح امام علی بن ابی طالب علیه السلام) در شبی به آسمان صعود کرد که روح یحیی بن زکریا علیه السلام به آسمان عروج نموده بود[2].

۷) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» گفته است که منظور این است که از سر امید و ترس خداوند را می خوانند.

۸) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن موسی نوفلی، از علی بن داود، از مردی از فرزندان ربیعه بن عبد مناف روایت می کند که هنگامی که علی علیه السلام برای جنگ و مبارزه با عمرو رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستش را بالا گرفت و فرمود: خداوندا! تو عبیده بن حارث را در روز بدر و حمزه را در روز احد از من گرفتی، و این علی است، خدایا مرا تنها نگذار و تو بهترین وارثان هستی[3].

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ (۹۱) إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳) فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (۹۴)

[و آن (زن را یاد کن) که خود را پاکدامن نگاه داشت و از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم * این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما پس مرا بپرستید * و(لی) دینشان را میان خود پاره پاره کردند. همه به سوی ما بازمی‌گردند * پس هر که کارهای شایسته

۱ - ذیل تفسیر آیه ۲۵۹ از این سوره.
۲ - مناقب، ج ۳ ص ۳۱۳.
۳ - تاویل الآیات، ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۱۳.

انجام دهد و مؤمن (هم) باشد، برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود و ماییم که به سود او ثبت می‌کنیم]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» گفته است که منظور از آن، مریم علیه السلام است که انسانی به او نگاه نکرده بود، و منظور از «نَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا» بادی است که خلق شده است؛ یعنی مراد از «مِن رُّوحِنَا»، من أمرنا ـ از جانب ما ـ است. و عبارت «فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ» یعنی این که تلاش او باطل و بیهوده نمی گردد[1].

وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۹۵)

[و بر (مردم) شهری که آن را هلاک کرده‌ایم بازگشتشان (به دنیا) حرام است]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان، از ابی بصیر و محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق و امام باقر علیهما السلام روایت می کنند که ایشان فرمودند: مردم هر روستایی را که خداوند عذاب کند، در زمان رجعت باز نمی گردند و این آیه از بزرگترین نشانه های اثبات رجعت می باشد. چرا که هیچ مسلمانی منکر این نیست که همگی مردم در روز قیامت بازمی گردند، چه هلاک شده باشند یا نشده باشند. و عبارت «لَا يَرْجِعُونَ» نیز مربوط به زمان رجعت می باشد، یعنی آنها در قیامت باز می گردند تا وارد آتش جهنم شوند[2].

۲) یکی از معاصرین در کتابی که در مورد رجعت نوشته، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» روایت می کند: مردم هر روستایی را که خداوند آنان را با عذاب، هلاک نموده است، در قیامت بر می گردند؛ ولی در زمان رجعت باز نمی گردند، هر چند که ایمان خالصی داشته باشند. اما دیگران که با عذاب هلاک نشده اند، هر چند که کاملاً کافر بوده باشند، در زمان رجعت بر می گردند.

۱- تفسیر قمی، ج ۲ ص ۵۰.

۲ - تفسیر قمی ج ۲ ص ۵۰.

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ (۹۶)

[تا وقتی که یاجوج و ماجوج (راهشان) گشوده شود و آنها از هر پشته‌ای بتازند]

۱) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر در حدیث ذوالقرنین که ذکر آن در سوره کهف گذشت، روایت می کند: در آخرالزمان و پیش از روز قیامت، آن سد منهدم می شود و یاجوج و ماجوج به دنیا می آیند و مردم را می خورند، و آیه «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ» نیز بیانگر همین مطلب است.[۱]

۲) علی بن ابراهیم می گوید: در آخرالزمان یاجوج و ماجوج به دنیا می آیند و مردم را می خورند،[۲] و در مورد آن دو، در سوره کهف صحبت کردیم.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (۹۸) لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱) لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲) لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳)

[در حقیقت، شما و آن چه غیر از خدا می‌پرستید هیزم دوزخید. شما در آن وارد خواهید شد * اگر اینها خدایانی (واقعی) بودند در آن وارد نمی‌شدند و حال آن که جملگی در آن ماندگارند * برای آنها در آنجا ناله‌ای زار است و در آن جا (چیزی) نمی‌شنوند * بی‌گمان کسانی که قبلا از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است از آن (آتش) دور داشته خواهند شد * صدای آن را نمی‌شنوند و آنان

۱ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۱۵.
۲- تفسیر قمی، ج ۲ ص ۵۰.

در میان آن چه دل‌هایشان بخواهد جاودانند * دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی‌کند و فرشتگان از آنها استقبال می‌کنند (و به آنان می‌گویند) این همان روزی است که به شما وعده می‌دادند]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ * لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ * لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ» می گوید: در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: هنگامی که این آیه نازل شد، اهالی مکه به خاطر آن به شدت افسرده شدند. پس عبدالله بن زبعری[1] نزد آنان آمد و گفت: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را گفته است؟ آنها گفتند: آری. او گفت: اگر خود به این اعتراف نماید با او مجادله می کنم. آن دو در یک جا جمع شدند و عبدالله بن زبعری گفت: ای محمد! آیا این آیه ای که خواندی، در مورد ما و خدایان ماست یا در مورد امت های پیشین و خدایان ایشان است؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هم در مورد شما و خدایانتان است و هم در مورد امت های پیشین و خدایان ایشان. مگر آن که را که خداوند استثنا نماید.

سپس ابن زبعری گفت: در مجادله بر تو غلبه خواهم نمود. آیا از عیسی به نیکی یاد نکردی، حال آن که می دانی که نصرانیان عیسی و مادرش را می پرستند و علاوه براین، گروهی از مردم، فرشتگان را مورد پرستش قرار می دهند؟ بنابراین اینها نیز به همراه دیگرخدایان، وارد جهنم می شوند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نه. و قریشیان شروع به هیاهو و خندیدن کردند و گفتند: ابن زبعری تو را شکست داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سخنتان باطل است. آیا من نگفتم، مگر کسانی که خداوند آنان را استثناء نموده است؟ این عین سخن خداست که می گوید: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ

---

۱ - ابو سعد، عبدالله بن زبعری بن قیس سهمی قرشی از شاعران قریش در زمان جاهلیت می باشد. او نسبت به مسلمانان بسیار سختگیر بود، تا این که مکه فتح شد و به نجران گریخت. سپس حسان در مورد او ابیاتی را سرود. هنگامی که این ابیات به او رسید به مکه بازگشت و اسلام آورد و عذرخواهی نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مدح کرد و پیامبر نیز حله ای به او بخشید. «اعلام زرکلی، ج ۴ ص ۸۷».

خَالِدُونَ». علی بن ابراهیم همچنین در مورد عبارت «حَصَبُ جَهَنَّمَ» می گوید: در آن پرتاب می شوند. او همچنین در مورد آیه «أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» می گوید که منظور از آن، فرشتگان و عیسی بن مریم علیه السلام می باشد[1].

۲) و همچنین علی بن ابراهیم معتقد است که آیه «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»، آیه «وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا»[2] [و هیچ کس از شما نیست مگر (این که) در آن وارد می‌گردد] را نسخ می کند[3].

۳) عبدالله بن جعفر حمیری از مسعده بن زیاد، از جعفر، از پدرش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند در روز قیامت اشیائی را مثل خورشید و ماه و ...که به جای او در دنیا مورد پرستش قرار گرفته اند، جمع می آورد. سپس از هر انسانی، در باره آن چه می پرستیده، سئوال می کند و او می گوید: پروردگارا! ما آنان را برای نزدیک شدن به تو می پرستیدیم. سپس خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان می گوید: آنها را و هر چه را که می پرستیدند ببرید و به آتش اندازید، به جز کسانی را که استثنا نمودم. چرا که آنان از آتش دور نگه داشته می شوند[4].

۴) محمد بن عباس از ابو جعفر حسن بن علی بن ولید فسوی، از نعمان بن بشیر روایت می کند که شبی نزد امام علی بن ابی طالب علیه السلام نشسته بودیم و صحبت می کردیم که این آیه را خواند: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» سپس فرمود: من از جمله ایشان هستم. نماز اقامه شد و بلند شد و در حالی که با خود آیه «لا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ» را زمزمه می کرد وارد مسجد شد و سپس تکبیر نماز را گفت[5].

و نیز این حدیث را صاحب کشف الغمه از نعمان بن بشیر روایت کرده و متن آن را عینا ذکر نموده است[6].

۱- تفسیر قمی ج ۲ ص ۵۰.
۲ - مریم / ۷۱.
۳ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۵۱.
۴- قرب الاسناد، ص ۴۱.
۵- تفسیر بیضاوی، ج ۳ ح ۱۲۸؛ روح المعانی ج۱۷ ص ۹۷.
۶- کشف الغمة، ج ۱ ص ۳۲۰.

۵) و همچنین از محمد بن عباس از ابراهیم بن محمد بن سهل نیشابوری، از ربیع بن بزیع، از عبدالله بن عمر روایت می کند که فردی از بنی تیم به نام حسان بن راضیه، به عبدالله بن عمر گفت: ای اباعبدالرحمان! من دو نفر را دیدم که از علی علیه السلام و عثمان یاد نمودند و از آنان بدگویی کردند. سپس ابن عمر گفت: اگر آن دو را لعنت کرده باشند، خداوند بر آنان لعنت می فرستد. سپس گفت: وای بر شما ای اهالی عراق، چگونه فردی را که خانه اش با خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این قدر فاصله داشت، دشنام می دهید؟ و با دستش به خانه علی علیه السلام در مسجد اشاره می کرد. سپس گفت: قسم به پروردگار این حریم، او از جمله کسانی است که در خیر و نیکی از ما پیشی گرفته اند. منظور عبدالله بن عمر، علی بن ابی طالب علیه السلام بود[1].

۶) ابن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه، از جمیل بن دراج، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند در روز قیامت شیعیان ما را با وجود گناهان و عیب‌های ایشان، روسفید و درخشان بر می انگیزاند و عیب‌هایشان را می پوشاند و مکان های گذر را برایشان آسان می سازد و سختی ها را از آنان می زداید و آنان را سوار بر شترانی از یاقوت می کند که افسارهایی از نور دارند و در بهشت با آن به گردش می پردازند و برایشان سفره هایی چیده می شود و پیوسته از آن میل می کنند؛ حال آن که دیگر مردم مشغول حسابرسی هستند، و آیه «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَى أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ❁لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ» بیانگر همین مطلب می باشد»[2].

۷) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابو عبدالله امام جعفر بن محمد، از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر روی منبرش به من فرمود: ای علی! همانا خداوند به تو دوستی مسکینان و ناتوانان را بخشیده است و تو از این که آنان را برادر خود برگزیدی راضی هستی و آنان نیز از این که تو را

۱- تاویل الآیات، ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۱۵.
۲- تاویل الآیات، ج ۱ ص ۳۳ ح ۱۶.

امام خود انتخاب نموده اند، خشنود می باشند. حال خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و در مورد تو به راستی سخن گوید و وای به حال کسی که کینه ات را به دل بگیرد و بر تو دروغ ببندد. ای علی! تو عَلَم هدایت این امت هستی؛ هرکس تو را دوست بدارد، رستگار می شود و هر کس کینه ات را به دل گیرد، نابود می گردد. ای علی! من شهر علمم و تو در آنی. آیا می توان جز از طریق در، وارد یک شهر شد؟ ای علی! تمامی دوستداران تو، توبه کار و پایدار می باشند و لباس هایی کهنه به تن دارند و اگر سوگندی بر خداوند یاد کنند، خداوند آن را اجابت می کند. ای علی! برادرانت همگی پاک و مطهر و دانا هستند و به خاطر تو دوست می دارند و کینه به دل می گیرند. آنها در نزد مردم حقیرند، اما جایگاهی والا در نزد خداوند دارند. ای علی! دوستدارانت در فردوس، همسایگان خداوند می باشند و به آن چه از پیش انجام داده اند، افسوس نمی خورند. ای علی! من دوست دوستانت و دشمن دشمنانت می باشم. ای علی! هرکس که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، و هر کس که تو را ناپسند بدارد، مرا ناپسند داشته است. ای علی! برادرانت لبانی خشک دارند که رهبانیت را از چهره هایشان در می یابی. ای علی! برادرانت در سه موضع خوشحال می باشند: هنگام خارج شدن روح از جسمشان، که من و تو شاهد آن خواهیم بود، و هنگام بازخواست در قبر و هنگام حادثه عظیم و بزرگ (قیامت) و هنگام عبور از پل صراط که در مورد ایمان انسان ها از آنان سئوال می شود، اما آنان (دشمنانت) نمی توانند جوابی بدهند. ای علی! جنگ با تو به سان جنگ با من است و دوستی و صلح با تو به مانند دوستی با من می باشد، و جنگ با من جنگ با خدا و دوستی من نیز دوستی با خدا است. پس هر کس با تو صلح پیشه کند، گویی با من مسالمت نموده و هر کس با من با مسالمت برخورد کند، گویی با خداوند، این رفتار را کرده است. ای علی! به برادرانت مژده بده که خداوند از آنان خشنود شده است؛ چرا که تو را رهبر آنان برگزیده و آنان تو را ولی خود انتخاب نموده اند. ای علی! تو امیر مؤمنان و سرآمد خوش سیمایان عزیز و شریفی. ای علی! شیعیانت برگزیدگان منند و اگر تو و شیعیانت نبودید، دینی برای خداوند تبارک و تعالی برقرار نمی گشت و اگر افرادی

از شما بر روی زمین نمی بودند، آسمان، بارانی فرو نمی ریخت. ای علی! برای تو گنجی است در بهشت و تو ذو القرنین[1] بهشت هستی و شیعیان تو با عنوان حزب خداوند شناخته می شوند. ای علی! تو و شیعیانت بر اساس عدل رفتار می کنید و برگزیدگان خداوند از میان بندگانش می باشید. ای علی! من اولین کسی هستم که خاک از سرم زدوده می شود (و از قبر بیرون می آیم) و تو در آن لحظه همراه من خواهی بود، و بعد از آن، دیگران از قبر بیرون می آیند.

ای علی! تو و شیعیانت بر حوض، هر که را که بخواهید می نوشانید و هر که را ناپسند بدارید، از آن محروم می کنید و شمایان در روز ترس بزرگ، در زیر سایه عرش خدای رحمان خواهید بود؛ مردم هراسان و اندوهگین می گردند و شما هیچ دلهره و اندوهی ندارید، و این آیه در مورد شما نازل شده است: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَى أُوْلَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» و این آیه: «لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ». ای علی! تو و شیعیانت در آن جایگاه مورد درخواست دیگران واقع می شوید و در بهشت ها از نعمت برخوردار می گردید. ای علی! همانا فرشتگان و نگهبانان بهشت مشتاق دیدار شما هستند و حمل کنندگان عرش و فرشتگان مقرب به شکلی خصوصی برایتان دعا می کنند و از خداوند برای دوستدارانتان درخواست بخشش می نمایند و با آمدن فردی از شما نزد آنان خوشحال می گردند، همان طور که خانواده یک فرد با بازگشتن او بعد از مدت زمانی طولانی خوشحال می شوند. ای علی! کارهای شیعیانت در هر جمعه بر من عرضه می شود، و من نیز با کارهای نیکویی که از آنها به من می رسد، خوشحال می شوم. ای علی! یاد تو در تورات و انجیل می باشد و از شیعیانت، قبل از این که به دنیا بیایند، به نیکی یاد شده است. حال با وجود علمت از تورات و انجیل و با وجود آگاهی ای که خداوند در شناخت کتاب های آسمانی به تو داده، از اهل انجیل و اهل کتاب در مورد «الیا» بپرس تا تو را از او باخبر سازند. همانا معتقدان به انجیل، الیا را گرامی می دارند و حال آن که او و شیعیان او را نمی شناسند و از آنان تنها بر اساس آن چه در کتاب‌هایشان خوانده اند، آگاهی دارند. ای علی! همانا یاد یاران تو در آسمان بزرگتر و برتر از به نیکی یاد کردن زمینیان

---

۱ – ممکن است به دو نشانه شمشیری که در روز خندق و قبل شهادت بر سر آن حضرت وارد آمده، اشاره داشته باشد. مترجمان

از آنان است، پس باید با آن خوشحال باشند و تلاششان را بیشتر کنند. ای علی! همانا روح شیعیانت در هنگام خواب و مرگ به آسمان می رود، و فرشتگان از سر شوق و به خاطر منزلت آنان در نزد خداوند عز و جل بدان می نگرند، همان طور که مردم به هلال ماه نگاه می کنند.

ای علی! به یارانت که تو را می شناسند و از کارهایی که دشمنانتان انجام می دهند، اجتناب می ورزند، بگو که هیچ روز و شبی نیست که رحمت خداوند آنان را در برنگیرد، پس باید از پلیدی ها دوری کنند. ای علی! خداوند خشمگین می گردد نسبت به کسی که کینه آنان را به دل بگیرد و از آنان و تو تبری جوید و شما را به دیگری عوض کند و به دشمنتان متمایل شود و تو و شیعیانت را واگذارد و گمراهان را برای دوستی انتخاب نماید و دشمنی با تو و شیعیان تو را سر لوحه کار خود قرار دهد و اهل بیت تو صلوات الله علیهم اجمعین و دوستداران و یاری کنندگان و مریدان و کسانی را که جان و مالشان را در راهتان خرج کرده اند، ناپسند بدارد. ای علی! سلام مرا به آنان برسان؛ کسانی که من هیچ کدامشان را ندیده ام و آنان نیز مرا ندیده اند و می دانم که آنان برادران من خواهند بود و مشتاق دیدارشان خواهم بود. پس آنها باید علم من را به کسانی که در قرن های بعد از من می آیند برسانند و باید به ریسمان الهی چنگ بزنند و بدان پناه برند و با سرسختی تلاش نمایند. چرا که ما آنان را از هدایت به گمراهی نمی کشانیم. و نیز به آنان بگو که خدای عز و جل از آنان راضی است و او در برابر فرشتگانش بدانان فخر می فروشد و در هر روز جمعه با رحمت خویش بدانان می نگرد و به فرشتگان امر می کند که برایشان طلب آمرزش نمایند.

ای علی! دست نکش از یاری کسانی که وقتی مطلع می شوند و می شنوند که من تو را دوست دارم، به خاطر دوستی من نسبت به تو، دوستدار تو می گردند و با آن، خود را به خداوند عز و جل نزدیک می گردانند و دوستی خالصشان را نثار تو می کنند و تو را بر پدران و برادران و فرزندان ترجیح می دهند و راه تو را انتخاب می نمایند، حال آن که در راه ما دچار سختی های فراوانی می گردند و در این حال، جز از یاری رساندن به ما و فدا کردن جان در راه ما کاری انجام نمی دهند و این با وجود آزار و اذیت و سخنان ناروا و درد و رنجی است که در اثر انجام این کارها بدان گرفتار می گردند. بنابراین، نسبت به آنها مهربان باش و به

آنان خشنود باش، چرا که خداوند تبارک و تعالی با علم خود آنان را از میان همه مردم برگزیده است و آنان را از خاک ما آفریده است و راز ما را در سینه شان قرار داده و دل‌های آنان را به شناخت حق ما همراه کرده است. سینه هایشان را گشاده کرده و آنان را چنگ زنندگان به ریسمانمان قرار داده است و با وجود این که نعمت های دنیایی از آنان زائل می شود، حاضر نمی شوند دشمن ما را بر ما ترجیح دهند، و خداوند یاری شان کرده و آنان را به راه راست کشانده و آنها به آن پناه برده اند. حال آن که دیگر مردم در گمراهی به سر می برند و در خواسته های خود پریشانند و از دیدن دلایل و حجت هایی که از نزد خداوند آمده است کورند، به طوری که در خشم خداوند، صبح را به شب و شب را به صبح می رسانند. اما شیعیان تو بر راه حق و راستی هستند و با دشمنانشان دوستی نمی کنند. نه دنیا از آنان است و نه آنان از دنیا. آنان چراغ های تاریکی اند، آنها چراغ های تاریکی اند.[1]

۸) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از عمرو بن ابی شیبه روایت می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که بی مقدمه فرمود: همانا هرگاه اراده کند که آفریدگانش را آشکار کند و آنان را برای انجام امری گریز ناپذیر، جمع نماید، به یک منادی دستور می دهد تا انسان‌ها و جنیان را در کمتر از یک چشم به هم زدن جمع کند. سپس به آسمان دنیا دستور می دهد که پایین بیاید و در پشت سر مردم قرار بگیرد. به آسمان دوم نیز که دو برابر آسمان اولی است و جلوی آن قرار دارد، فرمان می دهد که فرود آید. هنگامی که اهالی آسمان دنیا آن را می بینند، می گویند: پروردگار ما آمد. آنها می گویند: او ـ یعنی امرش ـ می آید و خداوند به همین ترتیب همه آسمان‌ها را فرود می آورد و هر یک در پشت دیگری قرار می گیرد و هر کدام دو برابر آسمان بعدی می باشند. سپس امر خداوند در سایه هایی از ابر به همراه فرشتگان فرود می آید و در خصوص آن قضاوت می شود و همه کارها به خداوند باز می گردد. سپس خداوند به یک منادی امر می کند: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»[2] [ای گروه جنیان و انسیان! اگر

---

۱ - امالی صدوق، ص ۴۵ ح ۲.

۲ - الرحمن/ ۳۳.

می‌توانید، از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن) تسلطی رخنه نمی‌کنید].

راوی روایت می کند که ایشان شروع به گریه کردند تا این که ساکت شدند. سپس از ایشان پرسیدم: ای ابا جعفر! جانم به فدایت، در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان ایشان کجا قرار دارند؟ ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و شیعیانشان بر روی تپه هایی از مشک ناب، بر روی منبرهایی از نور قرار دارند و در این هنگام مردم اندوهگین و مضطرب می گردند، اما آنان دچار هیچ اندوه و اضطرابی نمی شوند. سپس این آیه را تلاوت نمود: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» [1] [هر کس نیکی به میان آورد پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمنند] به خدا قسم منظور از حسنه در این آیه، ولایت علی علیه السلام می باشد. سپس ایشان ادامه دادند: «لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» [2].

۹) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن دراج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: هر کس در تابستان یا زمستان لباسی به برادرش ببخشد، این حقی بر گردن خدا می گردد تا او را از لباس های بهشتی بهره مند سازد، و سکرات مرگ را بر او آسان کند و قبرش را برایش وسیع سازد، و آن گاه که از قبرش بر می خیزد، فرشتگان را در حالی دیدار کند که بدو بشارت می دهند، و این بیانگر آیه «وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» [3].

۱۰) محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از ابی جمیله، از عمرو بن رشید، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان در حدیثی فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا علی علیه السلام و شیعیانش در روز قیامت بر روی تپه هایی از مشک ناب قرار می گیرند. همه مردم، اندوهگین و مضطرب می شوند، اما آنان دچار هیچ اضطراب و اندوهی نمی گردند، و مراد از آیه شریفه: «لَا

---

۱ - نمل / ۸۹.
۲ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۵۱.
۳ - کافی، ج ۲ ص ۱۶۳ ح ۱.

يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» همین می باشد[1].

۱۱) ابن بابویه: پدرم که رحمت خدا بر او باد، برای من نقل کرد که: سعد بن عبد الله در حدیثی مرفوع از ابی بصیر، از ابی عبدالله، از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السلام حدیثی طولانی روایت کرده است که مشابه آن چه حسن بن راشد از امام صادق علیه السلام نقل کرد، می باشد و اختلاف اندکی با آن دارد. در این حدیث آمده است: ای علی! تو و شیعیانت برپاکنندگان عدالت و برگزیدگان خداوند از میان بندگانش هستید. ای علی! من اولین کسی هستم که خاک از سرم زدوده می شود (و از قبر برمی خیزم) و تو نیز به همراه من خواهی بود. بعد از من و تو بقیه بندگان خدا از قبر برمی خیزند. ای علی! تو و شیعیانت بر روی حوض قرار می گیرید و هر که را که بخواهید می نوشانید و هر که را ناپسند بدارید، محروم می کنید و شما در روز ترس و اضطراب بزرگ، در زیر سایه عرش، ایمن خواهید بود و مردم مضطرب و اندوهگین می شوند و شما دچار هیچ اضطراب و اندوهی نمی شوید. این آیه در مورد شما نازل شده است: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ». ای علی! تو و شیعیانت در موقف مورد درخواست قرار می گیرید (همه برای شفاعت به دنبال شما هستند) و در بهشت از نعمت برخوردار می گردید... و حدیث را تا آخر آن روایت می کند.

و ابن بابویه می گوید که حدیث ذکر شده از حسن بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب امالی ذکر شده است[2] و حدیث ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب فضائل الشیعه آمده است.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۰۴)

۱ - تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۳ ح ۱۷.

۲ - امالی ص ۴۵۰ ح ۲.

[روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نامه‌ها در می‌پیچیم، همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهده ما که ما انجام دهنده آنیم]

۱) حسین بن سعید در کتاب زهد از محمد بن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از زراره روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که ایشان می فرمود: به همراه هر انسانی دو فرشته هست که هر آن چه را که از دهان خویش خارج می کند، می نویسند و سپس آن را به دو فرشته ای که بالاتر از آنان قرار دارند، تحویل می دهند و آنان نیز تمامی نیکی و بدی های آنها را ثبت می کنند و آن چه را که در قالب نیکی و بدی نمی گنجد، کنار می گذارند[۱]. اگر خدا بخواهد، در سوره (ق) روایت هایی در این زمینه بیان خواهیم داشت.

۲) و همچنین از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از حسین بن موسی، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: در آسمان فرشته ای است که به او اسماعیل می گویند و ناظر کار سیصد هزار فرشته دیگر است که هر کدام ناظر بر کار صد هزار می باشند. آنها آمار کارهای بندگان را می گیرند. در ابتدای سال، خداوند فرشته ای را نزد آنان می فرستد که به او سجل می گویند. او از تمامی نوشته هایشان نسخه برداری می کند و منظور از آیه: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» نیز همین است[۲].

۳) علی بن ابراهیم می گوید: «سجل» اسم فرشته ای است که نامه ها را در هم می پیچد و جمع می کند. مفهوم عبارت «نَطْوِيهَا» این است که آن را از بین می بریم و سپس آسمان تبدیل به دود و زمین تبدیل به آتش می گردد[۳].

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ (۱۰۶)

---

۱ - الزهد، ص ۵۳ ح ۱۴۱.
۲- الزهد، ص ۵۴ ح ۱۴۵.
۳ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۵۲.

[و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد * به راستی در این (امور) برای مردم عبادت پیشه، ابلاغی (حقیقی) است]

۱) محمد بن یعقوب از محمد، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند، که از ایشان در مورد آیه: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ» پرسیدم و گفتم که منظور از زبور و ذکر در این آیه چیست؟ ایشان فرمودند: ذکر در نزد خداست، و زبور همان کتابی است که بر داود نازل شده است و هر کتابی که نازل شده است در نزد اهل علم که ما می باشیم، موجود می باشد[1].

۲) محمد بن عباس از احمد بن محمد، از احمد بن حسین، از پدرش از حسین بن مخارق، از ابی ورد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آیه «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین می باشد[2].

۳) محمد بن عباس، از محمد بن علی، از پدرش نقل کرده است که او از پدرش، از علی بن حکم، از سفیان بن ابراهیم جریری، از ابو صادق روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» پرسیدم و ایشان فرمودند: منظور از آن ما هستیم. باز پرسیدم منظور از «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ» چه کسانی هستند؟ ایشان پاسخ دادند: آنها شیعیان ما هستند[3].

۴) و از محمد بن عباس، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی ابن داود، از ابی حسن موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین و کسانی که از سیره آنان پیروی نموده اند، می باشند و منظور از زمین نیز زمین بهشت است[4].

---

۱ - کافی، ج ۱ ص ۱۷۶ ح ۶.
۲ - تاویل الآیات، ج ۱ ص ۳۳۲ ح ۲۰.
۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۲ ح ۲۰.
۴- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۲ ح ۲۱.

۵) و از محمد بن عباس، از احمد بن محمد، از احمد بن حسن، از پدرش، از حسین بن محمد بن عبدالله بن حسن، از پدرش از امام باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: منظور از عبارت «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» یاران مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر الزمان می باشد[1].

۶) علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته است که همه کتاب‌های آسمانی، ذکر می باشند و منظور از «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و یارانش می باشند[2].

۷) طبرسی می گوید که امام باقر علیه السلام در مورد این آیه فرمودند: منظور از آن، مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر الزمان می باشد[3].

۸) علی بن ابراهیم گفته است: در زبور، حماسه ها و ستایش و بزرگداشت و دعا می باشد[4].

قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

[گفت: پروردگارا (خودت) به حق داوری کن و به رغم آن چه وصف می‌کنید، پروردگار ما همان بخشایشگر دستگیر است]

۱) علی بن ابراهیم می گوید: معنای آیه این است که برای کفار دعا نکنید، و منظور از حق در این جا، انتقام از ظالمان می باشد. مضمون این آیه در سوره آل عمران نیز وجود دارد، آن جا که می فرماید: « لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ[5]» [هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست‌یا [خدا] بر آنان می‌بخشاید یا عذابشان می‌کند زیرا آنان ستمکارند[6]].

۱- تأویل الآیاتف ج ۱، ص ۳۳۲ ح ۲۲.
۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۲ ؛ ینابیع المودة، ص ۴۲۵.
۳- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۰.
۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۲.
۵- آل عمران/ ۱۲۸.
۶ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۵۲.

سوره حج

سوره حج، مدنی است جز آیه های ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ آن که در بین مکه و مدینه نازل شده است. تعداد آیه های آن ۷۸ آیه است و بعد از سوره نور نازل شده است.

فضلیت و ثواب قرائت سوره حج

۱) ابن بابویه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر کس که سوره حج را در هر سه روز یک بار بخواند، در همان سال به خانه خدا می رود و اگر در طول سفرش بمیرد، وارد بهشت می شود. پرسیدم اگر مخالف ما باشد؟ ایشان گفتند: از برخی گناهانی که در آن می باشد، کاسته می شود[1].

۲) از ویژگی های این سوره این است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمودند: هر کس این سوره را بخواند، به تعداد کسانی که در گذشته و آینده حج می کنند، برای او نیکی نوشته می شود و هر کس که آن را در پوست آهویی بنویسد و در یک کشتی قرار دهد، باد از هر سمت و سویی به کشتی می وزد و از هر طرف آن را مورد هدف قرار می دهد و کشتی و سرنشینان آن را در بر می گیرد و موجب هلاکت و نابودیشان می شود و هیچ کس از آن نجات پیدا نمی کند و جایز نیست که جز در مورد ظالمان و راهزنان و دشمنان نوشته شود.

۳) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرموده اند: هر کس که این سوره را بر روی پوست آهویی بنویسد و آن را در سطح یک کشتی قرار دهد، باد از هر طرف به سمت آن می وزد و کشتی را از جایش حرکت می دهد و هیچ کس در آن سالم نمی ماند و اگر بر روی کاغذی نوشته و بعد پاک شود و سپس در جایگاه یک حاکم ظالم قرار داده شود، به اذن خداوند، حکومتش از بین می رود.

---

۱ - ثواب الاعمال، ص ۱۳۷.

تفسیر سوره حج

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (١) يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللهِ شَدِيدٌ (٢) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (٣) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (٤) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (٥)».

[ای مردم! از پروردگار خود پروا کنید، چرا که زلزله رستاخیز امری هولناک است. * روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد (از ترس) فرو می‌گذارد و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد و مردم را مست می‌بینی و حال آن که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است. * و برخی از مردم در باره خدا بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند. * بر (شیطان) مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می‌سازد و به عذاب آتشش می‌کشاند. * ای مردم! اگر در باره برانگیخته شدن در

شکّید، پس (بدانید) که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آن گاه از مضغه، دارای خلقت کامل و (احیاناً) خلقت ناقص، تا قدرت خود را بر شما روشن گردانیم و آن چه را اراده می‌کنیم، تا مدتی معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم، آن گاه شما را (به صورت) کودک برون می‌آوریم، سپس (حیات شما را ادامه می‌دهیم) تا به حد رشدتان برسید و برخی از شما زودرس می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن (بسی چیزها) چیزی نمی‌داند. و زمین را خشکیده می‌بینی و (لی) چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع رستنی‌های نیکو می‌رویاند. *]

۱) شیخ صدوق در امالی خود می نویسد: ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان که رحمت خداوند بر او باد، از ابوالحسن علی بن محمد بن حبیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبدالله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابی سعید، از فضیل بن جعد، از ابو اسحاق همدانی روایت کرده است که هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام محمد بن ابوبکر را به ولایت مصر منصوب نمود به او چنین نوشت و دستور داد که آن را برای اهل مصر هم بخواند. در این حدیث چنین آمده است:

ای بندگان خدا! بدانید که روزهای بعد از برانگیخته شدن، سخت‌تر از روزهای قبر است. روزی که کودکان پیر می‌گردند و بزرگان بی‌هوش و سرگردان می‌شوند، جنین‌ها ساقط شوند، زنان شیر ده از شیر دادن کودک خود غفلت می‌کنند. آن روزی است که بر مردم سخت می‌گیرد و چهره درهم می‌کشد. آن روزی است که شرش همه جا را فرا می‌گیرد. ترس آن روز به اندازه‌ای است که فرشتگان را به هراس می‌آورد، در حالی که گناهی مرتکب نشده‌اند. درندگان قوی هیکل و خشن نیز از ترس آن روز به وحشت می‌افتند و کوه‌های استوار و زمین‌های پهن و آرام هم در آن روز به لرزه می‌افتند و آسمان از هم شکافته می‌گردد و سست گشته و تغییر می‌کند و همچون چرم گلگون می‌شود.

کوه‌هایی که سخت و محکم و استوار بودند، مانند سراب به حرکت در می‌آیند و در صور دمیده می شود. پس همه آنهایی که در آسمان‌ها و زمین باشند، مدهوش می‌گردند، مگر کسانی که مورد عنایت خداوند قرار گیرند.

پس آنهایی که نافرمانی خدا را می‌کنند و با گوش و چشم و زبان و دست و پا و شرمگاه و شکم گناه می‌کنند، اگر مورد بخشایش و رحمت خداوند واقع نشوند، در آن روز چه حالی خواهند داشت؟ زیرا که این گونه افراد به جای دیگری رهسپار می‌شوند؛ به جهنمی پر از آتش که عمق آن بسیار زیاد است و حرارت آن هم طاقت فرسا. نوشیدنی آن خونابه است و عذاب آن از نوعی جدید و گرزهای آن آهنین است. عذابش کاهش نمی‌یابد و ساکنان آن هم نمی‌میرند. خانه‌ای است که در آن رحمت نیست و دعا و خواسته‌ای هم از آنان قبول نمی‌شود. ای بندگان خداوند! بدانید که با همه اینها، خداوند به وسیله رحمت خود، بندگان را از عجز و ناتوانی محافظت می‌کند، بهشتی که پهنای آن مانند زمین و آسمان است برای پرهیزگاران آماده شده است. در آن بهشت هرگز شری نیست، خواسته‌ها در آن جا همیشه وجود دارند، هرگز کسی از لذت‌های آن دلزده نمی‌شود. آنهایی که در بهشت کنار هم جمع شده‌اند، هرگز از هم پراکنده نمی‌گردند. ساکنان بهشت در همسایگی خداوند قرار گرفته‌اند و خدمت‌گذاران جوان با بشقاب‌های طلایی که در آن میوه و گیاهان خوشبو است، از آنان پذیرایی می‌کنند.[1]

در تفسیر آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» [نیکی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برند][2] همین حدیث با اضافاتی بیان شد.

۲) و همو از حسین بن عبید الله، از علی بن محمد علوی، از حسن بن علی بن صالح صوفی خزاز، از احمد بن حسن حسینی، از علی، از پدرش محمد بن علی بن موسی علیه السلام، از پدرش علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: به امام صادق علیه السلام عرض شد: مرگ را برایمان توصیف کن. حضرت فرمود: مرگ برای مؤمن مانند خوشبوترین عطری است که آن را می‌بوید و از بوی آن سرخوش می‌شود و خستگی و درد از او برطرف می‌گردد و مرگ برای کافر همچون گزش مارها و نیش عقربهاست و بدتر از این است.[3]

۱ـ امالی طوسی ج ۲ ، ص ۲۴.
۲ـ در تفسیر آیه ۱۱۴ سوره هود.
۳ـ امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۶۵ .

۳) و همو از حسین بن عبدالله، از علی بن محمد علوی، از محمد بن موسی رقی، از علی بن محمد بی ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از پدرش، از ابان غلام زید بن علی، از عاصم بن بهدله، از شریح قاضی روایت نموده است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که یاران خود را اندرز می داد به آنان چنین فرمود:

منتظر فرا رسیدن اجل‌ها باشید و با کردار نیکو برای آن مهیا باشید. به ذخائر دنیا روی نیاورید که آرزوهای فریبنده شما را در بر می‌گیرد. دنیا فریبنده و کشنده است. حیله‌گری می‌کند و انسان را به غرور وامی‌دارد و سحرآمیز است. نهرهایش درخشان و میوه‌هایش رسیده، ظاهرش شادی و باطنش فریب است. با دندان‌های مرگ شما را می‌خورد و با مصیبت‌ها نابودتان می‌کند. آنان در این دنیا فرزندان مرگ را اختیار کرده‌اند و زینت دنیا را برگزیده و در پی جاه و مقام آن هستند. این مردم بسیار نادان هستند و این نادانان چه کسانی هستند؟ کسانی که به لذت‌های دنیا حریص و به خوشی‌های آن دلخوش کرده‌اند و گمان دارند که از مکر آن ایمن هستند. این دنیا شما را دچار مصیبت‌ها و حیله‌های خود نمود و با تیرهای مرگ شما را نشانه گرفت و ارواح شما را از بدن‌هایتان خارج می‌سازد. در حالی که که شما برای دنیا مال جمع می‌کنید و برای مردن زاده می‌شوید و به سوی گورها برده می‌شوید و بالین خود را بر خاک می‌نهید و به کرم‌ها تحویل داده می‌شوید و برای حسابرسی برانگیخته می‌گردید. ای زیرکان و صاحب نظران و صاحبان درک و آگاهی، جان دادن پدرهایتان را به یاد آورید. گویی که به زودی جان‌هایتان گرفته می‌شود و بدن‌هایتان عریان می‌گردد و میراث‌هایتان تقسیم می‌گردد. پس ای صاحب نعمت و جلال و شکوه! تو به سر منزل آشفته و خاک آلوده خواهی رفت و بر روی گونه‌ات در قبرت خوابانده می‌شوی. در منزلی که دیدار کنندگانش کم هستند و خدمتگزاران آن بی‌میل و رغبت هستند. تا این که گورها از هم شکافته شود و تو برای روز قیامت برانگیخته شوی. اگر پایان کارت با خوشبختی باشد، به سرور و شادی می‌رسی و پادشاهی خواهی بود که دستوراتش مورد اطاعت است و از هرگونه خوف و هراسی ایمن هستی. نوجوانانی که همچون دانه های نقره درخشان هستند، با جام‌هایی از شراب گوارا که نوشیدن آن لذت بخش است، از شما پذیرایی می‌کنند. بهشتیان در بهشت از ناز و نعمت برخوردارند و دوزخیان در

دوزخ عذاب می‌گردند. اینان در پرنیانِ نازک و دیبای ستبر می‌خرامند و آنان در دوزخ و آتش زیر و رو می‌شوند. بر سر بهشتیان مشک و عبیر می‌پاشند، ولی بر سر دوزخیان با گرز آتشین می‌کوبند. بهشتیان با حوریان در حجله، هم آغوش هستند ولی دوزخیان، طوق‌های آتشین در گردن دارند. در دل او ترسی است که پزشکان را درمانده کرده است و دردی دارد که درمان پذیر نیست. ای کسی که تسلیم کرم‌ها شده و به آنان تقدیم می‌گردی! از آن چه که می‌شنوی و می‌بینی عبرت گیر. به چشمانت بگو که از لذت خواب کناره گیرد و دائم گریان بوده و اشک‌های پیاپی ریزد. خانه تو قبر است؛ خانه دلهره‌ها و نابودی. ای بی‌حیاء! سرانجام تو مرگ است. ای که در غفلت هستی و هر روز به رنگی در می‌آیی! از کسی که اهل اندرز و شناخت است، بشنو. روز قیامت روز عرضه اعمال و حساب و کتاب و بخشش و عقاب است. روزی است که کردار بندگان در آن مورد بررسی قرار گرفته و تمامی گناهان مورد محاسبه قرار می‌گیرد . روزی است که حدقه‌های چشم ذوب می‌گردد و زنان باردار، آن چه را که در شکم دارند، به زمین می‌نهند و میان دوستان جدایی می‌افتد و در این هول و هراس، عقل‌های خردمندان سرگردان می‌مانند. هنگامی که زمین بعد از این همه آبادانی که داشته دگرگون گردد و بندگان را بعد از زیبایی‌ها و طراوتی که داشته‌اند، دگرگون سازند و معادن پنهانی، بارهای گران خود را بیرون می‌ریزد و آن چه را که در خود دارد به خداوند عرضه می‌کند. روزی است که هیچ تلاشی سودمند نیست. هنگامی که هول و هراس شدید را ملاحظه کنند، سست گردند. مجرمان از چهره‌شان شناخته می‌شوند و برای مردم مشخص می‌شوند و گورها بعد از زمان های طولانی شکافته می‌شوند و جان‌ها تسلیم خداوند گردند و از آخرت پرده برداشته شود و اخبار آن برای بندگان آشکار گردد و زمین سخت کوبیده شود و برای امر پروردگارش گسترده و هموار گردد و کسانی که آنها برمی‌انگیزانند، با قاطعیت به سوی خداوند کشانده می‌شوند و بندگان به سوی محشر هجوم آورند و مجرمان به عقب رانده شوند. ای انسان، وای بر تو! کار، بسیار بسیار جدی است و بندگان یکی پس از دیگری برای حساب و کتاب آورده می‌شوند و در حالی که فرشتگان همگی صف به صف ایستاده‌اند. دستور پروردگارت می‌رسد و خداوند از جزء جزء اعمال بندگانش سئوال می‌کند. آنان را در حالی که عریان هستند و چشم‌هایشان را پایین افکنده‌اند، به محشر می‌آورند.

در برابر ایشان حسابرسی و در پشت سرشان جهنم قرار دارد. صدای زوزه آن را می‌شنوند و شعله های آتش را می‌بینند و هیچ یاوری و دوستی نمی‌یابند که آنان را از این خواری نجات دهد. به سرعت به سوی محشر می‌دوند و سوق داده می‌شوند و آسمان‌ها به دست قدرت خداوند همچون طومار در هم پیچیده می‌شوند و دل‌های بندگان در صراط، هراسان است و گمان می‌کنند که از آن جا جان سالم بدر نمی برند و به آنان اجازه سخن گفتن داده نمی‌شود و هیچ عذر و بهانه‌ای هم از آنها پذیرفته نیست. بر دهان‌هاشان مهر زده شده و دستان و پاهاشان به سخن وا داشته می‌شوند تا از کردار خود بگویند و آن ساعت چه سخت و ناگوار است. در دل‌ها چه غم و اندوهی ایجاد می‌کند هنگامی که میان دو گروه جدایی افتد. گروهی در بهشت در آیند و گروهی دیگر به جهنم روند. وقتی که روز قیامت فرا رسد، قرار کنندگان باید از چنین سرنوشتی فرار کنند و برای چنین روزی باید اعمال خود را اندوخته نمایند.[1]

۴) علی ابن ابراهیم: در حالی که امام علیه السلام همه مردم را مورد خطاب قرار می‌داد، در مورد معنای این آیه چنین فرمود: «یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» یعنی حیران می‌مانند و غفلت می کنند «وَ تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها» یعنی هر زنی در هنگام زلزله قیامت، باردار باشد و بمیرد، در روز قیامت وضع حمل می‌کند. «وَ تَرَى النَّاسَ سُكارى» یعنی عقل‌های آنان از شدت خوف و هراس سرگردان است و آنها حیران هستند. «وَ ما هُمْ بِسُكارى وَ لكِنَّ عَذابَ اللَّهِ شَدِيدٌ». امام علیه السلام فرمود: منظور از «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» یعنی مخاصمه می‌کند. «وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطانٍ مَرِيدٍ» مرید به معنای خبیث است. سپس خداوند عز و جل دهریان را مورد خطاب قرار داده و برای آنان چنین استدلال می‌کند: «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ» یعنی اگر در تردید به سر می‌برید «فَإِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» فرمود: مخلّقة به وقتی اطلاق می‌شود که به خون تبدیل شود و مقصود از غیر مخلقة هم سقط شدن است[2].

۱ـ امالي طوسی، ج ۲، ص ۲۶۵ .
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۳.

۵) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلام بن مستنیر روایت نموده که او گفت: از امام محمد باقر علیه السلام در باره آین آیه پرسیدم: «مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ » حضرت فرمود: مخلقة همان ذر هستند که خداوند آنان را در صلّب آدم علیه السلام آفرید و از آنان پیمان گرفت. سپس آنان را در صلب‌های مردان و رحم‌های زنان جاری ساخت و آنها همانهایی هستند که به دنیا می‌آیند تا در باره آن پیمان مورد پرسش قرار گیرند. اما عبارت «غیر مخلقة» به معنای کسانی است که وقتی خداوند تبارک و تعالی، ذر را آفرید و از آنان پیمان گرفت، اینان را در صلب آدم علیه السلام نیافرید و آنها نطفه‌هایی هستند که بیرون رحم ریخته می‌شوند و جنین‌هایی هستند که قبل از دمیده شدن روح، سقط می‌گردند و زندگی و بقا نصیب آنان نمی‌شود[1].

۶) علی بن ابراهیم گوید: در روایت ابی جارود از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت در معنای «لِنُبَيِّنَ لَكُمْ» فرمود: همان طور در رحم‌ها بودید «وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ» که سقط نمی‌شوند[2].

﴿وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵) ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ (۷) وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ (۸) ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (۹)﴾.

[و برخی از شما زودرس می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد، به گونه‌ای که پس از دانستن (بسی چیزها) چیزی نمی‌داند. و زمین را خشکیده می‌بینی ولی چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۱۱، ح.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۳.

نوع (رستنی‌های) نیکو می‌رویاند. * این(قدرت نمایی‌ها) بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و هم اوست که بر هر چیزی تواناست. * و هم آن که رستاخیز آمدنی است و شکی در آن نیست و در حقیقت، خداست که کسانی را که در گورهایند برمی‌انگیزد. * و از میان مردم کسی است که در باره خدا بدون هیچ دانش و بی‌هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می‌پردازد، * آن هم از سر نخوت، تا (مردم را) از راه خدا گمراه کند. در این دنیا برای او رسوایی است، و در روز رستاخیز او را عذاب آتش سوزان می‌چشانیم. *]

۱) علی بن ابراهیم از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از عباس، از ابن ابی نجران، از محمد بن قاسم، از علی بن مغیره، از ابی عبدالله امام جعفر صادق، از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت نموده که حضرت فرمود: هرگاه بنده به صد سالگی رسد، آن هنگام، ارذل عمر است[1].

۲) علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند برای برانگیختن و زنده کردن مردگان، مثالی ذکر کرده و فرموده است: «وَ تَرَى الأرضَ هَامِدَةً» یعنی خشک و مرده «فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» یعنی نیکو. «ذَالِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَ أَنَّ السَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ». و این آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ» در مورد ابوجهل نازل شده است. «ثَانِيَ عِطْفِهِ» یعنی از حق روی برگرداند «لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» تا از راه خداوند و راه ایمان منحرف کند[2].

۳) شرف الدین نجفی گوید: تأویل این آیه در باطن تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده است. او از حماد بن عیسی نقل می‌کند که گفت: یکی از یاران ما حدیثی را که سندش را به امام علی علیه السلام می‌رساند، برایم نقل کرد و گفت: در آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» مقصود، همان اولی است که در آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به رهبری مردم منصوب کرد، (به نشانه

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۳.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۴

نخوت و غرور) پهلوی خود را به طرف دومی کرد و آن دو گفتند: به خدا قسم که در این مورد هرگز به او وفا نخواهیم کرد[1].

«ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۰)»

[این کیفر به سزای چیزهایی است که دست‌های تو پیش فرستاده است و گرنه خدا به بندگان خود بیدادگر نیست].

۱) طبرسی در احتجاج حدیثی را که سندش را به امام هادی علیه السلام می‌رساند، آورده است که حضرت فرمود: اما جبر، عقیده کسانی است که می‌گویند خداوند بندگان را به گناه وادار نموده و بعد هم آنان را به خاطر آن گناهان مجازات می‌کند و هرکس چنین عقیده‌ای داشته باشد، به خداوند ظلم کرده و او را دروغگو دانسته است و این سخن خداوند را رد نموده است که فرمود: «وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً»[2] [و پروردگارت به کسی ستم روا نمی دارد] حضرت در باره این آیه هم چنین فرمود: «ذَالِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» پس هرکس گمان برد که او ناچار است که گناه کند، گناه خود را به خداوند نسبت داده و در مورد عظمت خداوند ظلم روا داشته است و هرکس به پروردگارش ظلم روا دارد، کتاب او را تکذیب نموده است و هرکس که کتاب خدا را تکذیب کند، به اجماع امت، گرفتار کفر شده است[3].

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۲)»

[و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال (و بدون عمل) می‌پرستد. پس اگر خیری به او برسد، بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد،

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۱.
۲ـ کهف/ ۴۹.
۳ـ احتجاج، ص ۴۵۱.

روی برتابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار* به جای خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه سودش می‌دهد. این است همان گمراهی دور و دراز].

۱) علی بن ابراهیم در مورد معنای این آیه گفته است: «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْف» یعنی در شک باشد[۱].

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن بکیر، از ضریس، از امام صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت در مورد این آیه «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْف» فرمود: این آیه در مورد آن مرد و سپس در مورد پیروان او نازل شده است. من از ایشان پرسیدم: آیا هرکس که به جای شما کسی را به رهبری و امامت منصوب کند، از جمله کسانی است که خدا را در شک پرستش کرده است؟ فرمود: آری و ممکن است که [کفر] محض باشد[۲].

۳) همو از علی بن ابراهیم و از پدرش، از ابوعمیر، از عمیر بن اذینه، از فضیل و زراره، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلَی حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ» چنین روایت نموده است: زراره گوید: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم. حضرت فرمود: آنان عده‌ای هستند که خدا را پرستش می‌کنند و از پرستش غیر خدا هم دور هستند اما در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیامی که آورده است در شک و تردید هستند. از اسلام دم زدند و به یگانگی خداوند و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله شهادت دادند و به قرآن هم اقرار نمودند در حالی که در مورد محمد صلی الله علیه و آله و پیامی که آورده است، شک و تردید دارند و در مورد خداوند تردیدی ندارند. خداوند عز و جل می فرماید: «وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلَی حَرْف» یعنی در حالی که به محمد صلی الله علیه و آله پیامی که آورده تردید دارند. «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ» یعنی اگر در مورد بدن و مالش و فرزندانش خیری به او رسد، « اطْمَأَنَّ بِهِ» و بدان راضی می‌گردد «أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» یعنی اگر در بدن و مالش به بلایی دچار گردد، بد گمان شده و دوست ندارد که همچنان به اعتقاد به محمد باقی بماند، بلکه از عقیده خود برگشته و به تردید

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۴ .
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۲۹۲، ح ۴.

می‌افتد و به دشمنی با خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و انکار پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامی که آورده، روی می‌آورند[1].

۴) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از زراره روایت نموده که گفت:از امام باقر علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» حضرت فرمود: آنان عده‌ای هستند که به یگانگی خداوند اقرار کردند و از پرستش غیر خدا دوری گزیدند و از شرک بیرون شدند و به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیامی که آورده ایمان نیاوردند. به نزد پیامبر آمدند و گفتند: می بینیم اگر اموال ما افزایش پیدا کرد و خود و فرزندانمان عافیت یافتیم، آن وقت مشخص می‌شود که او راستگو است و او پیامبر خداست و اگر هم غیر از این شد، آن وقت در باره‌اش فکر می‌کنیم. خداوند عز و جل می‌فرماید: «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ» یعنی اگر در دنیا عافیت یافت. «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» یعنی اگر در جان و مالش بلایی به او رسد. «انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» یعنی به واسطه شک و تردید، به شرک بازگشتند. «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ . يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ» حضرت فرمود: یعنی به شرک بازگشته و مشرک می‌گردد و برخی از آنان محمد صلی الله علیه و آله را شناخته و ایمان در دل‌های آنان راه می‌یابد و ایمان آورده و به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله اقرار می‌کنند و از حالت شک و تردید به ایمان می‌روند و برخی دیگر هم بر شک خود باقی می‌مانند و برخی هم به شرک باز می گردند[2].

او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از زراره همانند این حدیث را روایت کرده است.

۵) علی بن ابراهیم از پدرش، از یحیی بن عمران، از یونس، از حماد، از ابن طیار روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه در مورد عده‌ای نازل شده است که به یگانگی خداوند ایمان آورده و از عبادت غیر خدا، دوری گزیدند و از شرک بیرون شدند ولی به رسالت محمد صلی الله علیه و آله اقرار نکردند. پس اینان کسانی هستند که خدا را در حالی پرستش می‌کنند که به محمد صلی الله علیه

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۲.

و آله و پیامی که آورده تردید دارند. پس آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: می‌بینیم اگر اموالمان افزایش یافت و خود و فرزندانمان عافیت یافتیم، آن وقت برایمان معلوم می‌شود که او راست می‌گوید و او پیامبر خداوند است ولی اگر غیر از این باشد، آن وقت فکر دیگری خواهیم کرد. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ . يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لا يَضُرُّهُ وَمَا لا يَنْفَعُهُ» یعنی بار دیگر مشرک می‌گردد و غیر خدا را خوانده و پرستش می‌کند و برخی از آنان به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله اقرار نموده و ایمان در دل‌های آنان راه می‌یابد و مؤمن گشته و پیامبر را تصدیق می‌کنند و از حالت شک به ایمان منتقل می‌شود و برخی هم بر شک خود باقی می‌مانند و برخی هم به شرک باز می‌گردند[1].

«يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ (۱۳)».

[کسی را می‌خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است. وه چه بد مولایی و چه بد دمسازی!]

۱) در کتاب مصباح الشریعه آمده است: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بهترین وعظ و پند این است که گفتار از محدوده راستی خارج نگردد و عمل نیز از محدوده اخلاص بیرون نرود. زیرا مَثَل نصیحت کننده و نصیحت شونده مَثَل بیدار و خواب است. پس هرکس از خواب و غفلت و سرپیچی و عصیان بیدار گردد، شایسته است که دیگران را نیز از آن خواب بیدار سازد. اما کسی که در بیابان‌های تجاوز و عصیان گام نهاده و در چراگاه‌های گمراهی و بی حیایی ره می‌سپارد و به دنبال آوازه و ریاکاری و شهرت و مردم فریبی است و در میان بندگان، لباس شایستگان را به تن نموده و طوری سخن می‌گوید که گویی باطنی نیک و آباد دارد، ولی در حقیقت، باطن او خراب است، چنین کسی در ظلمت و وحشت فریفته شدن به ستایش مردم فرو رفته و تاریکی طمع او را در برگرفته است. پس او چقدر با

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۴.

هوا پرستی نابود گشته و مردم را با گفتارهای خود گمراه نموده است! خداوند عز و جل در باره چنین شخصی می‌فرماید: «لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ».

اما کسی که خداوند او را با نور تأیید و حسن توفیق خود نگه داشته و دل او را از آلودگی‌ها پاک نموده است، چنین کسی به ماهیت سخن توجه دارد و نه به گوینده آن. حکیمان گفته‌اند: حکمت را بیاموزید هرچند از دهان دیوانگان بیرون آمده باشد. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: اگر واقعاً به دنبال بهره بردن هستید، با کسانی نشست و برخاست کنید که علاوه برگفتارشان، دیدارشان هم شما را به یاد خداوند اندازد و با کسانی که از نظر ظاهر با شما همانند هستند، ولی از نظر باطن با شما تفاوت دارند، همنشینی نکنید. زیرا چنین کسی ادعای چیزی را دارد که خود از آن بی بهره است. اگر کسی را یافتی که این سه خصلت در او بود، دیدار و همنشینی با او را هرچند به مدت یک ساعت، مغتنم بشمار. زیرا که برکت آن در دین و قلب و عبادت‌های تو تأثیر گذار است و اگر کسی را یافتی که گفتارش با کردارش در تعارض نباشد و کردارش با راستگویی او تعارض نداشته باشد و راستگویی او هم با رضایت خداوند در تعارض نباشد، پس در همنشینی با چنین کسی احترام او را نگه دار و منتظر رحمت و برکت باش و به هوش باش که حجت بر تو تمام شده است و مواظب وقت او باش تا او را رنجور نسازی که زیان می کنی و با این دیده به او بنگر که خداوند، او را مورد فضل و عنایت خود قرار داده و او را خاص خود کرده و گرامی داشته است[1].

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (١٤) مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ (١٥) وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ (١٦) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (١٧) أَلَمْ تَرَ أَنَّ

۱ـ مصباح الشريعة، ص ۱۶۰.

اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۱۸)،

[به راستی خداوند مؤمنان و آنان را که اعمال شایسته انجام دادند، وارد باغهایی می کند که در آنها رودها جاری است. همانا خداوند آنچه را بخواهد انجام می دهد * هر که می‌پندارد که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد، (بگو) تا طنابی به سوی سقف کشد (و خود را حلق‌آویز کند)؛ سپس (آن را) بِبُرَد. آن گاه بنگرد که آیا نیرنگش چیزی را که مایه خشم او شده از میان خواهد برد؟ * و بدین گونه قرآن را (به صورت) آیاتی روشنگر نازل کردیم، و خداست که هر که را بخواهد راه می‌نماید * کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئی‌ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد، زیرا خدا بر هر چیزی گواه است. * آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمان‌ها و هر کس در زمین است، و خورشید و ماه و تمام ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند؟ و بسیاری‌اند که عذاب بر آنان واجب شده است. و هر که را خدا خوار کند، او را گرامی دارنده‌ای نیست، چرا که خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد]

۱) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم از پدرش ـ ابو جعفر امام باقر علیه السلام ـ نقل کرده است که حضرت فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارم به من وعده یاری داده است که مرا به وسیله فرشتگانش یاری دهد و به وسیله همه آنها و مخصوصا از میان خاندانم، به وسیله برادرم علی علیه السلام مرا یاری دهد. این مسئله که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در یاری دادن به نحو ویژه ذکر نمود، بر مردم گران آمد و این مسئله خشم آنان را برانگیخت. پس خداوند عز و جل این آیه را نازل نمود: «مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ» حضرت فرمود: یعنی باید

طنابی به گردن انداخته و آن را به سقف خانه خود بیاویزد و آن را بکشد تا اینکه خفه شده و بمیرد. پس بنگرد که آیا حیله او خشمش را از بین می برد[1]؟

۲) علی بن ابراهیم: در معنای این آیه فرموده است: کلمه ظنّ در قرآن به دو معنا آمده است: یکی به معنای یقین و دیگری به معنای شک و تردید. که در این جا به معنای شک و تردید است. یعنی تردید دارد که خداوند در دنیا و آخرت او را پاداش نخواهد داد. «فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ» یعنی میان خود و خداوند راهنمایی قرار دهد و دلیل اینکه در این جا کلمه سبب به معنای راهنما آمده این آیه است: «وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً فَأَتْبَعَ سَبَباً»[2] [و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم. پس او راهنمایی را دنبال کرد]. که در این جا سبب به معنای راهنما آمده است. «ثُمَّ لْيَقْطَعْ» یعنی تشخیص دهد. همان طور که در این آیه «وَ قَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَماً»[3] [و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امّتی بودند تقسیم کردیم] کلمه قطع به معنای تشخیص و تمییز دادن آمده است. «ثُمَّ لْيَقْطَعْ» یعنی تشخیص دهد. «فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ» یعنی چاره سازی او. دلیل بر این که کلمه کید به معنای چاره سازی آمده، این آیه است: « كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ»[4] [و این گونه برای یوسف چاره سازی نمودیم]. یعنی برای او چاره سازی نمودیم تا برادر خود را پیش خود نگه دارد و نیز آن جا که از زبان فرعون می‌گوید: « فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ»[5] [یعنی تمام راهکارهای خود را مهیا سازید]. فرمود: وقتی انسان برای خود راهنمایی قرار داد و تشخیص داد، آن گاه آن راهنما وی را به سوی خداوند رهنمون می‌سازد. اما علمای عامه در مورد این آیه گفته‌اند: هر کس فرموده خداوند را باور نکند، باید ریسمانی به سقف بیاوزد و خود را حلق آویز کند تا خفه شود. سپس خداوند عز و جل عظمت و نعمت‌های خود را یاد آور شده و می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ» یعنی ای محمد! آیا نمی دانستی که «أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ » شجر

۱ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۲ .
۲ـ کهف/ ۸۴- ۸۵.
۳ـ اعراف/ ۶۰.
۴ـ یوسف/ ۷۶.
۵ـ طه/ ۶۴.

کلمه‌ای است مفرد که بر جمع دلالت دارد. «وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»[1].

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و عده‌ای از یاران ما، از سهل بن زیاد و همگی از محمد بن عیسی، از یونس، از ابی صباح کنانی، از اصبغ بن نباته روایت نموده که امام علی علیه السلام فرمود: خورشید، سیصد و شصت برج دارد که هر برج از آن برج‌ها مانند جزیره‌ای از جزایر عرب است و هر روز بر یکی از آن برج‌ها فرود می‌آید و چون غروب کند، به نزدیک عرش می‌رود و تا فردا همچنان در سجده است. سپس به جایگاهی که از آن طلوع می‌کند، باز گردانده می‌شود و دو فرشته همراه آن هستند که صدا می‌زنند. روی خورشید به طرف اهل آسمان و پشت آن به سوی اهل زمین است که اگر روی آن به سوی اهل زمین باشد، زمین و هر آن کس که بر روی زمین است، از شدت گرمای آن می‌سوزد و معنای سجده کردن آن هم همان است که خداوند فرمود: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ»[2].

۴) شیخ مفید در کتاب اختصاص، از محمد بن احمد علوی، از احمد بن زیاد، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از ابی صباح کنانی روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ» حضرت فرمود: خورشید در هر شبانه روز چهار بار سجده می کند. اولین سجده زمانی است که در طرف افق قرار می‌گیرد. هنگامی که فلک از زمین خارج می‌شود و آن همان زمانی است که سفیدی را قبل از طلوع فجر در آسمان می‌بینی. گفتم: آری، جانم به قربانت. فرمود: آن فجر کاذب است. زیرا خورشید در حالی که در گوشه افق است و در حال سجده است، خارج می‌شود و چون از سجده خود برخیزد، آن وقت، فجر طلوع کرده و وقت نماز صبح می‌شود. اما سجده دوم، زمانی است که خورشید در وسط آسمان قرار می‌گیرد و روز بالا می‌آید و در این زمان، خورشید قبل از این که از

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۴.
۲ـ کافی، ج ۸، ص ۱۵۷، ح ۱۴۸.

وسط آسمان کنار رود و هنگامی که در برابر عرش قرار می‌گیرد به سجده می‌افتد و هنگامی که از سجده خود برمی‌خیزد، از وسط آسمان کنار می‌رود و وقت نماز عصر فرا می‌رسد. اما سجده سوم: زمانی است که خورشید از افق ناپدید می‌شود و به سجده می‌افتد و هنگامی که از سجده بر می‌خیزد، شب به پایان می‌رسد؛ همان طور که وقتی آن از وسط آسمان به کنار می‌رود، وقت عصر فرا می‌رسد که پایان روز می‌باشد.[1]

مولف گوید: من به این حدیث با همین متن رسیده ام و خداوند سبحان بهتر می‌داند. در سوره یونس ذیل آیه «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً»[2] [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد]، حدیث ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله را در باره سجده خورشید و ماه و ملائکه موکلین را بیان کردیم.

«هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ (۱۹) يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰) وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ (۲۱) كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۲۲)».

[این دو گروه، دشمنان یکدیگرند که در باره پروردگارشان با هم ستیزه می‌کنند و کسانی که کفر ورزیدند، جامه‌هایی از آتش برایشان بریده شده است و از بالای سرشان آب جوشان ریخته می‌شود. * آن چه در شکم آنهاست با پوست (بدن) شان بدان گداخته می‌گردد.* و برای (وارد کردن ضربت بر سر) آنان گُرزهایی آهنین است. * هر بار بخواهند از (شدت) غم، از آن بیرون روند در آن باز گردانیده می‌شوند (که هان) بچشید عذاب آتش سوزان را.]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت در مورد این آیه «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا» فرمود:

۱ـ اختصاص، ص ۲۱۳.

۲ـ یونس / ۵.

یعنی کسانی که به ولایت علی علیه السلام کفر ورزیدند «قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ»[1].

۲) ابن بابویه از ابو محمد عمار بن حسین اسروشنی[2]، از علی بن محمد بن عصمه، از احمد بن محمد بن طبری در مکه، از ابوالحسن بن ابی شجاع بجلی، از جعفر بن عبیدالله بن محمد بن حنفی، از یحیی بن هاشم، از محمد بن جابر، از صدقه بن سعید، از نضر بن مالک روایت نموده که او گفت: به امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کردم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله! در باره این آیه برایم بگو: «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ». حضرت فرمود: ما و بنی امیه در باره پروردگارمان به ستیزه پرداختیم. ما گفتیم که خداوند عز و جل راست گفته است. ولی بنی امیه گفتند که خداوند دروغ گفته است. پس ما و آنها در روز قیامت دشمنان یکدیگر هستیم[3].

۳) محمد بن عباس از ابراهیم بن عبدالله بن مسلم، از حجاج بن منهال و او به اسناد خود، از قیس بن سعد بن عباده، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده است که فرمود: من اولین کسی هستم که در پیشگاه خداوند برای دادخواهی حاضر می‌شوم. قیس گوید: این آیه در باره اینها نازل شده است «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» و آنها کسانی هستند که در روز بدر به مبارزه برخاستند که عبارتند از علی علیه السلام و حمزه و عبیده و شیبه و عتبه و ولید[4].

۴) شیخ صدوق در امالی خود می نویسد: محمد بن محمد از ابوحفص عمر بن محمد، از ابوبکر احمد بن اسماعیل بن هامان، از پدرش، از مسلم، از عروه بن خالد، از سلیمان تمیمی، از ابی مِجلَز، از قیس بن سعد بن عباده روایت نموده که او گفت: از امام علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود: من اولین کسی هستم که در روز قیامت برای دادخواهی به پیشگاه خداوند رحمان تبارک و تعالی حاضر می شوم[5].

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۵۱.

۲ـ منسوب به اسروشنه، شهری در ورای سمرقند در مقابل سیحون. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۷۷».

۳ـ خصال، ص ۴۲، ح ۳۵.

۴ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۴ ، ح ۳.

۵ـ امالی، ج ۱، ص ۸۳ ، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۸۱.

۵) در کتاب کشف الغمه در حدیثی از مسلم و بخاری آمده است که آیه: «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» در باره علی علیه السلام و حمزه و عبیده بن حارث نازل شده است که در روز بدر با مشرکینی چون عتبه و شیبه که فرزندان ربیعه بودند و ولید بن عتبه به مبارزه پرداختند[1].

۶) علی بن ابراهیم: امام علیه السلام در معنای این آیه فرمود: مقصود، ما و بنی امیه هستیم. ما گفتیم: خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم راست گفته است ولی بنی امیه گفتند: خداوند و رسولش دروغ گفته‌اند. «فَالَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی بنی امیه « قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَار .... حَدِيد » یعنی آتش آنان را فرا می‌گیرد تا این که لب پایینی آنها آویزان می‌شود و تا ناف آنان می‌رسد و لب بالایی آنها هم کشیده می‌شود تا این که به وسط سر آنان می‌رسد. «وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ» یعنی عمودهای آهنین که به آنان زده می‌شوند[2].

۷) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابی بصیر روایت نموده که او گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! مرا از عذاب خداوند بترسان که سنگدل شده‌ام. حضرت فرمود: ای ابا محمد! برای یک زندگی طولانی آماده شو. زیرا که جبرئیل علیه السلام در حالی که ناراحت بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. در صورتی که پیش از این، وقتی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمد، خنده بر لب داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! چرا امروز ناراحت نزد من آمده ای؟ گفت: ای محمد! شعله ور شدن آتش آغاز گردید. فرمود: چگونه، ای جبرئیل؟ گفت: ای محمّد! خدای عزّ و جلّ به آتش فرمان داد، پس هزار سال بر آتش دمیده شد تا سفید شد. سپس هزار سال بر آن دمیده شد تا سرخ شد. آن گاه هزار سال بر آتش دمیده شد تا سیاه گشت، سیاه تاریک و ظلمانی. اگر قطره‌ای از ضریع (خوارک اهل دوزخ) در شراب اهل دنیا بریزد، همه از بوی تعفّن آن می‌میرند و اگر تنها یک حلقه از زنجیری که طولش هفتاد ذراع است در دنیا گذاشته شود، از حرارتش دنیا ذوب می‌شود و اگر جامه‌ای از جامه‌های دوزخیان بین آسمان و

۱ـ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۱۳، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۲۳، ح ۳۰۳۳.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۵.

زمین آویزان گردد، از بو و حرارت آن همه اهل دنیا می‌میرند. امام باقر علیه السّلام فرمود: آن گاه پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله گریست و جبرئیل نیز گریست.

سپس خداوند فرشته‌ای را به سوی آن دو فرستاد که به آن دو بگوید: پروردگارتان به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: همانا هر دوی شما در امان هستید از این که گناهی مرتکب شوید که من به سبب آن شما را عقاب کنم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بعد از این دیگر جبرئیل را متبسّم و خندان ندید. سپس فرمود: اهل آتش، آتش را بزرگ می‌شمارند و اهل بهشت، بهشت و نعمت الهی را.

وقتی اهل جهنم به جهنم وارد شوند، مسیر هفتاد ساله را در آن سقوط می کنند و هرگاه خود را به بالای جهنم برسانند، با گرزها و پتک‌های آهنین بر سرشان کوبیده می شود و به پایین جهنم باز گردانده می‌شوند و این حال آنان است و همان گفته خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعيدُوا فيها وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَريقِ» آن گاه پوست بدنشان به غیر از پوستی که بر آنان بود تبدیل می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! همین قدر برایت کافی است؟ عرض کردم: برایم کافی است، برایم کافی است[1].

۸) شیخ مفید در کتاب امالی آورده است: ابوالقاسم جعفر بن محمد که رحمت خداوند بر او باد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابی عمیر، از عمر بن اذینه روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: سلمان که درود خداوند بر او باد، از بازار آهنگران در کوفه گذر نمود و چشمش به جوانی افتاد که بیهوش افتاده است و مردم در اطراف او جمع شده‌اند. به سلمان گفتند: ای ابا عبداللّه! این جوان غش کرده، چه خوب است دعایی در گوش او بخوانی. سلمان به وی نزدیک شد، تا چشم جوان به او افتاد به هوش آمد و گفت: ابا عبداللّه! آن چه این مردم می‌گویند در من نیست؛ اما چون گذارم بر این آهنگران افتاد و دیدم که پتک می‌کوبند، یاد سخن خدای متعال افتادم که فرموده: «وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَديدٍ» و از ترس عقاب خدای متعال هوش از سرم پرید. سلمان او را به برادری پذیرفت و شیرینی محبّت وی در راه خدای متعال در

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۵.

دلش افتاد و همیشه با او بود تا این که آن جوان بیمار گشت. سلمان نزد او آمد و کنار سرش نشست و او در حال جان دادن بود. سلمان گفت: ای فرشته مرگ! با برادرم به نرمی و مدارا رفتار کن. ملک الموت گفت: ای ابا عبدالله! من با هر مؤمنی به ملایمت و نرمی رفتار می‌کنم[1].

۹) ابن طاوس در کتاب «الدروع الواقیة» آورده است: ابو جعفر احمد بن قمی در کتاب «زهد النبی» صلی الله علیه و آله آورده است که جبرئیل در هنگام زوال با حالت رنگ پریده و در ساعتی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد که پیش از این در چنین ساعتی نزد حضرت نیامده بود و پیش از این حضرت صدای آمدن او را می‌شنید، اما این بار نشنید. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای جبرئیل! چه شده است که در ساعتی نزد من آمدی که پیش از این در چنین ساعتی نمی‌آمدی و می‌بینم که رنگ از صورتت پریده است. پیش از این صدای آمدن تو را می‌شنیدم، اما این بار نشنیدم؟ جبرئیل گفت: من هنگامی آمدم که خداوند دستور داد تا دمنده‌های آتش، بر آتش نهاده شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادرم جبرئیل! از آتش برایم بگو، آن زمان که خداوند آن را آفرید. جبرئیل گفت: خداوند پاک، هزار سال آن را بر افروخت تا این که سرخ شد. سپس هزار سال دیگر بر افروخت تا این که سفید شد و بعد هم هزار سال دیگر آن را بر افروخت تا این که سیاه شد. پس آن آتشی سیاه و تار است که زغال آن روشنایی ندارد و شعله‌های آن هم خاموشی ندارد. قسم به کسی که تو را به حق فرستاده است، اگر کسی داخل جهنم برده شود و بعد هم از آن بیرون آورده شود و مردم به او بنگرند، چون ببینند که چه سر بر او آمده، تمام مردم زمین هلاک می‌گردند. اگر یک ذراع از زنجیری که خداوند در کتابش از آن سخن گفته، بر روی تمام کوه‌های دنیا گذاشته شود، تمام این کوه‌ها ذوب می‌شود و اگر مردم زمین به یکی از نوزده نگهبان آتش نگاه کنند، در همان لحظه نگاه کردن می‌میرند. اگر لباسی از لباس‌های اهل جهنم به زمین آورده شود، تمام اهل زمین از بوی گند آن خواهند مرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله سر را به زیر انداخت و شروع به گریستن کرد و جبرئیل نیز چنین کرد.

۱ـ امالی مفید، ص ۱۳۶.

فرشته‌ای از آسمان آنان را ندا داد که ای جبرئیل و ای محمد صلی الله علیه و آله، خداوند به شما ایمنی داد از این که نافرمانی او کنید و او شما را عذاب نماید.

۱۰) و نیز ابن طاوس در کتاب الدروع الواقیه آورده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: قسم به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست، اگر یک قطره از زقوم (خوراک اهل جهنم) بر کوه‌های زمین بیفتد، تا پایین ترین نقطه هفت زمین فرو می رود و کوه‌ها تاب آن را ندارند. پس چگونه است حال کسی که زقوم، خوراک اوست؟ قسم به کسی که جانم در دست اوست، اگر یک قطره از غسلین (خون آبه) بر کوه‌های زمین بچکد، تا پایین‌ترین نقطه زمین هفتم فرو می‌رود و کوه‌ها تاب آن را ندارند. پس چگونه است حال کسی که نوشیدنی‌اش این خون آبه باشد و قسم به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در دست اوست، اگر یک گرز از آن گرزهایی که خداوند در کتاب خود ذکر نموده، بر کوه‌های زمین نهاده شود، تا پایین‌ترین نقطه هفت زمین فرو می‌رود و کوه‌ها تاب آن را ندارند. پس چگونه است حال کسی که در روز قیامت در آتش با آن پتک‌ها بر سرش می‌کوبند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۲۳)﴾

[خداوند کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، در باغ‌هایی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است؛ آنان با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می‌شوند؛ و در آن جا لباس‌هایشان از حریر است].

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو بصیر روایت نموده که او گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله! جانم به قربانت، مرا به بهشت مشتاق گردان. حضرت فرمود: ای ابا محمد! کمترین حد نسیم بهشت چنان است که بوی خوش آن به دل‌های اهل بهشت، در روزی که نفس کشیدن به پایان رسد و راه نفس بسته شود (روز مرگ) از مسافت هزار ساله ـ بر مبنای سال‌های این دنیا ـ می‌رسد و کم منزلت ترین اهل بهشت چنان است که اگر تمام جن و انس هم میهمان او شوند، او می‌تواند از همه با غذا و

نوشیدنی پذیرایی کند و چیزی هم از دارایی او کاسته نمی‌شود و ساده‌ترین منزلت اهل بهشت چنان است که چون وارد بهشت شود، سه باغ برایش ظاهر می‌گردد. وقتی که در پایین‌ترین آن باغ‌ها وارد شود، تا آن مقداری که خدا بخواهد، همسران و خدمتکاران و نیز رودخانه‌ها و میوه‌ها را می‌بیند و چشمانش روشن و دلش شاد می‌گردد. وقتی که خداوند را سپاس گفته و ستایش کرد، به او گفته می‌شود: سرت را بالا بگیر و به باغ دوم بنگر. چرا در این باغ چیزهایی هست که در دیگری نیست. در این هنگام او می‌گوید: پروردگارا! همین را به من بده. خداوند به او می‌فرماید: اگر این را به تو بدهم، باز هم باغ دیگری می‌طلبی. او می‌گوید: خداوندا! همین را می‌خواهم، همین را. وقتی که به آن باغ وارد می‌شود، سپاس و ستایش خداوند را به جای می‌آورد. پس گفته می‌شود: برای او دری به سوی بهشت بگشایید و به او گفته می‌شود: سرت را بالا بگیر. ناگهان او می‌بیند که دری از درهای بهشت جاویدان به رویش گشوده شده است و در آن چندین برابر نعمت‌هایی که پیش از این از آن برخوردار بوده است را می‌بیند. وقتی که خوشحالی‌اش چندین برابر می‌شود، می‌گوید: خداوندا! ستایش بی‌پایان مخصوص توست که با بخشیدن بهشت ها بر من منت نهادی و مرا از آتش نجات دادی.

ابو بصیر گوید: در این هنگام من گریستم و به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت، بیشتر برایم بگو. حضرت فرمود: ای ابا محمد! در بهشت نهری است که در کناره‌های آن کنیزانی روییده است. هرگاه مؤمن از کنار کنیزی عبور کند و از آن خوشش آید، آن را از جایش می‌کَنَد و خداوند به جایش کنیز دیگری می‌رویاند. عرض کردم: جانم به قربانت، بیشتر برایم بگو. فرمود: مؤمن با هشتصد باکره و چهار هزار زن بیوه و با دو تن از حوریان چشم درشت ازدواج می کند. پرسیدم: فدایت گردم، هشتصد باکره؟ فرمود: آری و هرچند که با آنان همبستر می‌شود، باز هم آنان باکره می‌مانند. پرسیدم: فدایت گردم، حوریان چشم درشت از چه چیزی آفریده شده‌اند؟ فرمود: از خاک نورانی بهشت آفریده شده‌اند و مغز ساق پای آنان از پشت هفتاد پوشش نیز نمایان است. جگر مؤمن، آیینه حوریه است و جگر حوریه، آیینه مؤمن است.

پرسیدم: فدایت گردم، آیا آنان سخنی دارند که با بهشتیان بگویند؟ فرمود: آری، آنان بهشتیان را با سخنی مورد خطاب قرار می‌دهند که کسی همانند آن و

گواراتر از آن را نشنیده است. پرسیدم: کلام آنان چیست؟ فرمود: با صدای نرم و شیوا می‌گویند: ما جاودانه‌ایم و مرگ نداریم. ما شاداب هستیم و پژمرده نمی‌شویم و ما ماندگاریم و نمی‌رویم. ما خشنود هستیم و خشمگین نمی‌شویم. خوشا به حال کسی که برای ما آفریده شده است و خوشا به حال کسی که ما برای او خلق شده‌ایم و ما کسانی هستیم که اگر سر یکی از ما در آسمان آویزان شود، نورش چشم‌ها را خیره خواهد کرد[1].

پس تفسیر این دو آیه، پاسخی است برای کسانی که آفرینش بهشت و جهنم را انکار می‌کنند.

و ان شاء الله در تفسیر آیه: «هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَه»[2] [بیایید و کتابم را بخوانید]، و آیات دیگر، وصف بهشت و حورالعین نیز خواهد آمد. که از آن جمله این آیه از سوره مریم است که تفسیر آن گذشت: «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقینَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً»[3] [روزی که پرهیزگاران را به سوی خدای رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم].

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ (۲۴)»

[و به گفتار پاک هدایت می‌شوند و به سوی راه خدای ستوده هدایت می‌گردند]

۱) احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از راوی، از ابو علی، از ضریس کناسی روایت نموده که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ». حضرت فرمود: به خدا قسم، مقصود، همین امر ولایت است که شما به آن اعتقاد دارید[4].

۲) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام روایت نموده است که حضرت در باره این آیه: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۶.
۲ـ به تفسیر آیات ۱۹ – ۲۳ سوره حاقة رجوع شود.
۳ـ به تفسیر آیات ۷۳-۹۸ سوره مریم رجوع شود
۴ـ کافی، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۷۱ ؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۹۴، ح ۵۴۴۶

صِراطِ الْحَمِيدِ» فرمود: مقصود این آیه، جعفر و حمزه و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار هستند که به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام هدایت شدند[1].

ابن شهرآشوب همین حدیث را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است[2].

۳) علی ابن ابراهیم در معنای «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» گفته است: یعنی به توحید و اخلاص هدایت شدند و در باره این عبارت «وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» گفته است: یعنی به ولایت رهنمون شدند[3].

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ (۲۵)﴾

[بی‌گمان، کسانی که کافر شدند و از راه خدا و مسجدالحرام ـ که آن را برای مردم، اعم از مقیم در آنجا و بادیه‌نشین، یکسان قرار داده‌ایم ـ جلوگیری می‌کنند]

۱) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در مورد قریش نازل شده است. آن زمان که پیامبر صلی الله علیه و آله را از مکه راندند[4].

۲) محمد بن یعقوب گوید: برخی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن علی بن حکم، از حسین بن ابی علاء روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: معاویه اولین کسی بود که در مکه بر در خانه خود، دو لنگه در نصب کرد و حاجیان خانه خدا را از حقی که خداوند برای آنان مقرر داشته محروم کرد. حق حاجیان را خداوند در این آیه معین کرده است: «سَواءً الْعاكِفُ فيهِ وَ الْبادِ». و مردم هر وقت به مکه می‌آمدند، آن که از بادیه می‌آمد در خانه کسی که مقیم مکه بود، میهمان می‌شد تا این که حج خود را تمام کند و معاویه صاحب همانند زنجیری است که خداوند فرمود: «ثُمَّ في سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ . إِنَّهُ كانَ لا

۱ـ محاسن، ص ۱۶۹، ح۱۳۳

۲ـ مناقب، ج ۳، ص ۹۶

۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۷

۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۷.

يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»[1] [پس در زنجيرى كه درازى آن هفتاد گز است وى را در بند كشيد. چرا كه او به خداى بزرگ ايمان نمى‌آورد]. و معاويه فرعون اين امت بود[2].

۳) و همو از حسين بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از ابان بن عثمان، از يحيى بن ابى علاء، از امام صادق عليه السلام، از پدر بزرگوارش روايت كرده است كه فرمود: خانه‌هاى مكه در نداشت و مردم سرزمين‌هاى ديگر با شتران خود مى‌آمدند و در آن خانه‌ها مسكن مى‌گزيدند و معاويه اولين كسى بود كه براى خانه‌هاى مكه، دروازه قرار داد[3].

۴) شيخ با سند خود از يعقوب بن زيد، از ابن ابى عمير، از حفص بن بخترى روايت كرده است كه امام صادق عليه السلام اين آيه را ذكر نمود: «سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ» و فرمود: هيچ خانه‌اى در مكه، دَرْ نداشت و اولين كسى كه دو لنگه در بر درب خانه خود نصب كرد، معاويه بن ابى سفيان بود و براى كسى شايسته نيست كه حاجيان را از خانه‌هاى مكه و منزلگاه‌هاى آن محروم سازد[4].

۵) و همو به سند خود از يعقوب بن يزيد، از ابن ابى‌عمير، از حفص بن بخترى روايت كرده است كه امام صادق عليه السلام فرمود: براى ساكنان مكه شايسته نيست كه بر خانه‌هاى خود در نصب كنند. تا اين كه حاجيان تا سپرى كردن حج شان، به خانه‌هاى آنان درآيند[5].

۶) ابن بابويه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن احمد و عبدالله پسران محمد بن عيسى، از محمد بن ابى عمير، از حماد بن عثمان ناب، از عبيدالله بن على حلبى روايت كرده است كه او گفت: از امام صادق عليه السلام در باره اين آيه پرسيدم: «سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ» حضرت فرمود: شايسته نبود كه بر خانه‌هاى مكه در گذاشته شود، زيرا حاجيان حق دارند كه با صاحب خانه در يک خانه در آيند تا زمانى كه اعمال حج خود را به جاى آورند. و اولين كسى كه بر خانه‌هاى مكه در قرار داد، معاويه بود[6].

۱ـ حاقه/ ۳۲-۳۳
۲ـ كافى، ج ۴، ص ۲۴۳، ح ۱.
۳ـ كافى، ج ۴، ص ۲۴۴، ح ۲.
۴ـ تهذيب، ج ۵، ص ۴۲۰، ح ۱۴۵۸.
۵ـ تهذيب، ج۵ ص۴۶۳، ح ۱۶۱۵.
۶ـ علل الشرائع، ج ۲، ص ۹۹، باب ۱۳۵، ح ۱.

۷) حمیری عبدالله بن جعفر با سند خود از جعفر، از پدرش، از امام علی علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت اجاره دادن خانه‌های مکه را مکروه می‌دانست و این آیه را تلاوت می‌نمود: «سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ»[1].

۸) و همو به سند خود از جعفر، از پدرش، از امام علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل مکه را از اجاره دادن خانه‌هایشان و نیز از این که بر خانه‌های خود دروازه قرار دهند نهی نمود و این آیه را تلاوت نمود: «سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ». او گوید: ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام این مسئله را رعایت نمودند تا این که زمان معاویه فرا رسید[2].

۹) علی بن جعفر در کتاب مسائل خود از برادرش امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: برای هیچ یک از ساکنان مکه شایسته نیست که نگذارند حاجیان در قسمتی از خانه‌های آنان فرود آیند.

«وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۵)»

[هر که بخواهد در آنجا به ستم از حق منحرف شود، او را از عذابی دردناک می‌چشانیم].

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همگی از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار روایت کرده است که او گفت: امام صادق علیه السلام در مسجد الحرام بودند، محضر مبارکشان عرض شد: پرنده شکاری روی بام کعبه نشسته و هر کبوتری از کبوتران حرم که از آن حوالی پرواز می‌کند را زده و صید می‌کند، تکلیف چیست؟ حضرت فرمودند: برایش دام بگذارید و آن را بکشید که در حرم خدا به الحاد و کجروی برخاسته است[3].

۲) و همو از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار نقل می‌کند که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ». حضرت

۱ـ قرب الاسناد، ص ۶۵.
۲ـ قرب الاسناد، ص ۵۲.
۳ـ کافی، ج ۴، ص ۲۲۷، ح ۱.

فرمود: هر ظلمی الحاد و کجروی است. زدن خادم بدون این که جرمی را مرتکب شده باشد، از آن جمله است[1].

۳) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابی صباح کنانی نقل کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ». حضرت فرمود: منظور، هر ستمی است که انسان در مکه به خود روا دارد، چه این که دزدی کند و یا به دیگری ستم روا دارد، یا به هر شکلی ستم روا دارد، در نظر من این گونه ستم‌ها، الحاد و کجروی است. به همین سبب آن حضرت از سکونت در محدوده حرم پرهیز می‌کرد[2].

۴) و همو با سند خود از ابن محبوب، از ابی ولاده و دیگر یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت نموده‌اند که آن حضرت در باره این آیه: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ» فرمود: هرکس در آن جا غیر از خداوند عز و جل را پرستش کند و یا ولایت غیر از اولیای الهی را قبول کند، چنین کسی به ستم از راه خدا منحرف شده است و بر خداوند رواست که او را از عذاب دردناک بچشاند[3].

۵) و همو از حسین بن محمد، حدیثی را که سندش را به عبدالرحمن بن کثیر رسانده روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ». حضرت فرمود: این آیه در باره کسانی نازل شده که وارد کعبه شدند و بر کفر و انکار خود نسبت بآن چه در باره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، با یک دیگر پیمان بستند. پس در کعبه به وسیله ستمی که نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جانشین او روا داشتند، دچار الحاد و کجروی شدند. خداوند تبارک و تعالی ستمگران را از رحمت خود دور کند[4].

۶) ابن بابویه از پدرش، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از ابی صباح کنانی نقل کرده است که از امام

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۲۲۷، ح ۲.
۲ـ کافی، ج ۴، ص ۲۲۷، ح ۳.
۳ـ کافی، ج ۷، ص ۳۳۷، ح ۵۳۳.
۴ـ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۴۴.

صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ». حضرت فرمود: هر نوع ظلم و ستمی که انسان در مکه به خود روا دارد مانند دزدی و یا ستم به دیگری و یا هر نوع ستمی دیگر، به نظر من الحاد و کجروی است. او گوید: به همین سبب امام صادق علیه السلام از سکونت در محدوده حرم نهی می‌کرد[1].

۷) شیخ با سند خود از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی نقل کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ». حضرت فرمود: هر نوع ستمی، الحاد و کجروی است. حتیٰ اگر خادم خود را به ناحق بزنی، بیم آن دارم که این کار نیز الحاد باشد. به همین سبب فقهاء سکونت در مکه را مکروه می‌دانستند[2].

۸) علی بن ابراهیم در معنای این آیه گفته است: این آیه در مورد کسانی نازل شده است که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام کجروی می‌کنند و به او ستم روا می‌دارند[3].

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶)»

[(به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند؛ و به او گفتیم:) چیزی را همتای من قرار مده! و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان (از آلودگی بت‌ها و از هر گونه آلودگی) پاک ساز]

۱) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره این آیه

۱ـ علل الشرائع، ج ۲، ۱۵۳ باب ۱۹۶، ح ۱.
۲ـ تهذیب، ج ۵، ص ۴۲۰، ح ۱۴۵۷.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۷.

فرمود: «وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» مقصود از اینها خاندان محمد صلی الله علیه و آله است[1]. در این باره روایاتی در تفسیر سوره بقره بیان شد.

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷)»

[و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور تا زایران پیاده و سوار بر هر شتر لاغری ـ که از هر راه دوری می‌آیند ـ به سوی تو روی آورند]

۱) در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: مقصود از ضامر، شتران لاغر است. و این گونه نیز خوانده شده است: «يَأْتُونَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (فعل یأتین به صورت یأتون خوانده شده است). فرمود: هنگامی که ابراهیم چنین دستوری را دریافت نمود، عرض کرد: خداوندا! صدای من به گوش مردم نمی‌رسد. اما خدا به او فرمود: تو اعلام کن و من به گوش آنها می‌رسانم. ابراهیم بر محل مقام که در آن روز به خانه کعبه چسپیده بود، بر آمد و مقام، او را چنان بالا برد که گویی از کوه‌ها نیز بلندتر است. پس ابراهیم انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرد و صدا زد : ای مردم! بر شما واجب شده است که به حج خانه کعبه بیایید، پس دعوت پروردگارتان را اجابت کنید. و مردم از آن سوی دریاهای هفتگانه و از مشرق و مغرب و از تمام نواحی زمین و از پشت پدران و رحم مادران به دعوت او پاسخ دادند: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ. آیا نمی‌بینید که از هر طرف لبیک گویان می‌آیند؟ و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می‌کنند، از کسانی هستند که در آن روز دعوت خداوند را اجابت کردند و این است سخن خداوند که فرمود: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ»[2] [در آن، نشانه‌های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است]. مقصود فراخوان حج است که ابراهیم بر بالای مقام سرداد.

علی بن ابراهیم گوید: اساف و نائله مرد و زنی بودند که در خانه کعبه زنا کردند و خداوند آنان را مسخ نموده و به سنگ تبدیل نمود و قریش آن دو را به عنوان بت می‌پرستیدند. این دو بت همچنان مورد پرستش بودند تا این که مکه فتح شد. پس پیرزنی با موهای جو گندمی در حالی که بر صورت خود چنگ می‌زد و

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۵، ح ۷.
۲ـ آل عمران /۹۷.

مرگ می‌طلبید، از آن جا خارج شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این زن، نائله است و از این که در سرزمین شما مورد پرستش قرار گیرد، ناامید شده است[1].

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همگی از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ده سال در مدینه اقامت نمود و حج نگزارد. سپس خداوند این آیه را بر او نازل کرد: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» پس به مؤذنان فرمود که با صدای بلند فریاد کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله امسال به حج می‌رود. این خبر به گوش ساکنان مدینه و ساکنان منطقه عوالی و نیز به گوش بادیه نشین‌ها نیز رسید. مردم برای مراسم حج رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند. آنان آمده بودند تا ببینند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه دستوری می‌دهد تا از دستورش پیروی کنند و ببینند که حضرت چه اعمالی انجام می‌دهد که آنان هم انجام دهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیست و ششم ذی العقده برای حج حرکت نمود. چون به منطقه ذوالحلیفه[2] (مسجد شجره) رسیدند، وقت زوال شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل نمود و به راه افتاد تا این که به مسجدی که در کنار شجره (درخت) بود ، رسید. نماز ظهر را در آنجا به جای آورد و قصد حج افراد نمود و به راه افتاد تا این که به اولین عَلَم (یا اولین چشم انداز) منطقه بیداء[3] رسید و مردم در دو سوی ایشان به صف شدند. حضرت به نیت حج افراد لبیک گفت و شصت و شش و یا شصت و چهار قربانی با خود برد. تا این که در چهارم ذی الحجة به مکه رسید. هفت بار دور خانه خدا طواف کرد. آن گاه در پشت مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز خواند و بعد به طرف حجر الاسود آمده و استلام نمود (بر آن دست کشید و آن را بوسید) در حالی که در اولین طواف خود نیز استلام نموده بود. سپس فرمود: همانا «صفا» و«مروه» از شعائر(و

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۸.

۲ـ نام قریه‌ای است که با مدینه شش یا هفت میل فاصله دارد و میقات اهل مدینه از آنجا شروع می‌شد.

۳ـ سرزمین صافی است که میان مکه و مدینه قرار دارد. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۳».

نشانه‌های) خداست و من از آنجا شروع می‌کنم که خداوند شروع نمود. مسلمانان گمان می‌کردند که سعی میان صفا و مروه بدعتی است که مشرکان بنیان گذاشته بودند. پس خداوند متعال این آیه را نازل نمود: «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما»[1] [در حقیقت، صفا و مروه از شعایر خداست (که یادآور اوست)؛ پس هر که خانه خدا را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد]. سپس به طرف کوه صفا رفته و بالای کوه رفت و رو به رکن یمانی نمود و به اندازه‌ای دعا نمود که یک نفر می‌تواند سوره بقره را با ترتیل بخواند. سپس به سوی مروه پایین آمد و همان گونه که بر صفا ایستاده بود، بر مروه نیز ایستاد و بار دیگر به صفا بازگشت و آنجا ایستاد و باز هم به سوی مروه آمد تا این که سعی خود را به پایان رساند. وقتی که سعی خود را به پایان رساند، بر کوه مروه رو به سوی مردم کرد و پس از سپاس و ثنای خداوند فرمود: این جبرئیل است - و با دست به پشت سر خود اشاره نمود - که من دستور می‌دهد که به شما دستور دهم که هر کس قربانی با خود نیاورده، از احرام خارج شود و اگر خودم هم قربانی با خود نمی‌آوردم، همان را انجام می دادم که شما را به آن امر نمودم. ولی من قربانی با خود آورده‌ام. ولی برای کسی که قربانی با خود آورد، جایز نیست تا زمانی که قربانی به قربانگاه نرسیده، از احرام خارج شود. امام صادق علیه السلام فرمود: مردی در میان آن جمع گفت: آیا ما در حالی بیرون رویم که آب غسل جنابت از موهای سرمان بچکد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدان که تو هرگز به این فرمان ایمان نمی‌آوری. سراقه بن مالک بن جعشم کنانی گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آن گونه دینمان را به ما تعلیم بده که گویی همین امروز خلق شده‌ایم. این دستوری که فرمودی برای امسال است و یا برای سال‌های آینده؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه برای همیشه و تا روز قیامت است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتان دست خود را در میان انگشتان دست دیگر قرار داد و فرمود: عمره در حج داخل شد تا روز قیامت.

۱ـ بقره / ۱۵۸.

امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام از جانب یمن به سوی مکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و نزد فاطمه سلام الله علیها رفت و دید که او از احرام خارج شده و بوی خوش استعمال نموده و لباس رنگین به تن کرده است. پرسید: این چه کاری است؟ فاطمه سلام الله علیها جواب داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما چنین دستور داد. علی علیه السلام برای بررسی این امر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! فاطمه را دیدم که از احرام خارج شده و لباس رنگین به تن کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من به مردم چنین دستوری دادم و تو ای علی! به چه نیتی احرام بستی؟ عرض کرد: به همان نیت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیت کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانند من بر احرام خود باقی بمان و تو در قربانی من شریک هستی.

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش در مکه، در بطحاء فرود آمدند و به خانه‌ها نرفتند. چون روز ترویه فرا رسید، در هنگام زوال خورشید، به مردم دستور داد که غسل کنند و نیت احرام حج کنند و این سخن خداوند متعال است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد : «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ ـ ابیکم ـ إِبْراهیم»[1] [از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید]. پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش در حالی که نیت احرام نموده بودند به راه افتادند تا به منا رسیدند. نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و نیز نماز صبح را در آنجا به جا آوردند. تا این که روز شد و مردم نیز با آن حضرت بودند. قریش از مزدلفه به صورت دسته جمعی باز می‌گشتند و ممانعت می‌کردند که مردم دیگر از آنجا باز گردند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتاد، قریش امید داشت که از همان جایی بازگردد که آنها بازگشتند. در این هنگام خداوند این آیه را نازل نمود: «ثُمَّ أَفیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ»[2] [پس، از همان جا که مردم روانه شدند، شما نیز روانه شوید و از خداوند آمرزش خواهید] و مقصود جایی است که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و کسانی که بعد از آنها بودند، از آن جا روانه شدند. چون قریش دید که خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جا گذشت، گویی

۱ـ آل عمران/ ۹۵.
۲ـ بقره/ ۱۹۹.

مسلمانان احساس کردند که قریش انتظار داشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از همان جایی که آنها حرکت می‌کنند، به راه افتد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه خود ادامه داد تا این که به نَمِره رسید و آن منطقه‌ای است در عرفه و روبروی اراک. آن گاه خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر پا داشته شد و مردم هم چادرهای شان را در آن جا بر پا کردند.

چون ظهر شد، پیامبر صلی الله علیه و آله که غسل کرده و از تلبیه فارغ شده بود، از خیمه بیرون آمد در حالی که قریش نیز همراه ایشان بودند، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد نمره رسید. آن گاه به وعظ و امر و نهی مردم پرداخت. سپس با یک اذان و دو اقامه، نماز ظهر و عصر را به جای آورد و سپس به موقف رفته و در آن جا توقف نمود. مردم می خواستند که در کنار ناقه پیامبر صلی الله علیه و آله بایستند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله شتر را دور کرد و فرمود: همه این منطقه موقف است. و با دست خویش به موقف اشاره نمود و مردم هم پراکنده شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله همین کار را در مزدلفه انجام داد. مردم نیز تا غروب آفتاب در عرفه ماندند. آن گاه به سوی مشعر الحرام به راه افتادند. پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به سکون و آرامش فرمان داد. تا این که به مزدلفه یا همان مشعر الحرام رسیدند و در آنجا نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه، به جای آورده و در آنجا وقوف نموده تا این که نماز صبح را نیز بر پا داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله افراد ناتوان از بنی هاشم را شبآنگاه به منا فرستاد. و به آنان فرمود که مبادا تا آفتاب طلوع نکرده، جمره عقبه را رمی کنند. چون آفتاب برآمد، پیامبر صلی الله علیه و آله از مشعر الحرام به سوی منا به راه افتاده و جمره عقبه را رمی کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله شصت و چهار یا شصت و شش قربانی با خود آورده بود و علی علیه السلام نیز سی و چهار یا سی و شش قربانی با خود آورده بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شصت و شش رأس و علی علیه السلام سی و چهار رأس قربانی کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد تا از هر قربانی تکه گوشتی گرفته و در دیگ انداخته و بپزند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از آن تناول کردند و آب آن غذا را سرکشیدند. و از پوست و زین و قلاده های قربانی‌ها چیزی به قصابان نبخشیده، بلکه آنها را به عنوان صدقه دادند.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله حلق کرد (سر خود را تراشید) و به طواف خانه کعبه رفت و باز به منی بازگشت و تا روز سوم از آخرین روز از ایام تشریق در آنجا (منی) ماند و آن گاه جمره‌های سه گانه را رمی نمود. و در ظهر روز دوازدهم ذی الحجه از منی به راه افتاد تا به ابطح رسید. عائشه به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! همسرانت با یک حج و عمره باز می‌گردند و من فقط با یک حج؟ پس پیامبر صلی الله علیه و آله در ابطح ماند و عبدالرحمان بن ابی بکر (برادر عایشه) را با او به تنعیم (میقاتی در نزدیکی مکه) فرستاد و به نیت عمره، محرم شد. آن گاه رهسپار مسجد الحرام گردید و به طواف بیت الله پرداخت و در نزدیکی مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز طواف گزارد و بین صفا و مروه سعی کرد و به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله در همان روز بار سفر بست و چون پیش از این از منی به مسجد الحرام رفته و طواف حج را انجام داده بود، به مسجد الحرام وارد نشد و بار دیگر طواف نکرد. پیامبر صلی الله علیه و آله برای ادای حج از شمال مکه و از گذرگاه مردم مدینه وارد مکه شده و از جنوب مکه از راه ذی طُوَی از مکه خارج شد.[1]

۳) ابن بابویه گفت: پدرم که خداوند از او خشنود باد، از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبدالله بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبیدالله بن علی حلبی روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا تلبیه، جعل و تشریع شده است؟ حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جل به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی نمود: «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا» پس ابراهیم علیه السلام ندا داد و با صدای بلند مردم را دعوت نمود، مردم نیز از هر راه دوری اجابتش کرده و لبیک گویان به سوی او شتافتند[2]

لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللهِ فِی أَیّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلَی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعامِ فَکُلُوا مِنْها وَأَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِیرَ(۲۸)،

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۲۴۵، ح ۴.
۲ـ علل الشرایع، ص ۱۲۰، باب ۱۵۷، ح ۱.

[تا شاهد منافع خویش باشند و نام خدا را در روزهای معلومی بر دام‌های زبان بسته‌ای که روزی آنان کرده است ببرند. پس، از آنها بخورید و به درمانده مستمند بخورانید]

۱) محمد بن یعقوب از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ابو مغرا، از سلمه بن محرز روایت کرده است که (به امام صادق علیه السلام) گفت: درود و رحمت خداوند بر شما باد، اگر شما جان خود را از تب و تاب سفر و محمل معاف می‌کردید، برای حفظ سلامتی شما بهتر بود[۱]. امام صادق علیه السلام فرمود: من دوست دارم در آن جا که فیض الهی نثار می‌شود، حاضر باشم. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» هیچ کس در منی حاضر نمی‌شود، جز این که خداوند به او فیض و نفع می‌رساند. شما شیعیان در حالی که آمرزیده شده‌اید، به خانه‌های خود بازمی‌گردید، (ولی نفع دیگران این است که) با امنیّت در مال و خاندان به خانه‌های خود بازمی‌گردند[۲].

۲) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه «وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» فرمود: مقصود، انسان زمین گیری است که نمی‌تواند از حالت زمین گیری‌اش خارج شود.

۳) و همو از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از ابن خالد، از عبدالله ابن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ»[۳] [صدقات، تنها به تهیدستان و بینوایان اختصاص دارد] حضرت فرمود: فقیر کسی است که از مردم گدایی نمی‌کند و مسکین کسی است که نسبت به فقیر نیازمندتر باشد و بائس هم به کسی گویند که از همه نیازمندتر باشد. پس چیزی که خداوند بر تو واجب نموده، ادای آن به صورت علنی از ادای پنهانی‌اش بهتر است. ولی اگر بخشش از جانب خود انسان باشد، پنهان کردن آن بهتر است و اگر مردی زکات مال خود را بر دوش

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۲۶۳، ح ۴۶.
۲ـ کافی، ج ۴، ص ۴۶، ح ۴.
۳ـ توبه/ ۶۰.

خود حمل کند و آن را میان نیازمندان تقسیم کند، این کارش بسیار پسندیده و زیباست[1].

۴) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان، از معاویه بن عمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: بائس، همان فقیر است[2].

۵) شیخ طوسی در کتاب تهذیب به سند خود از موسی بن قاسم، از نخعی، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: بائس، همان فقیر است[3].

۶) و همو به سند خود از عباس بن معروف و علی بن سندی، همگی از حماد بن عیسی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره این آیه: «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» فرمود: مقصود ده روز اول ذی الحجّه است. حضرت در باره این آیه فرمود: «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فی أَيّامٍ مَعْدُودات»[4] [و خدا را در روزهایی معیّن یاد کنید] مقصود ایام تشریق (روز عید نحر و سه روز بعد از عید قربان) است[5].

۷) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن الولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی روایت کرده است که شنیدم که امام صادق علیه السلام در باره این آیه فرمود: «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» مقصود ایام عشر (ده روز اول ذی الحجة) است.[6]

۸) و همو با همین سند از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از ابوالصباح روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه فرمود: «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» فرمود که مقصود، ایام تشریق است[7].

۱ـ کافی، ج ۳، ص ۵۰۱، ح ۱۶.
۲ـ کافی، ج ۴، ص ۵۰۰، ح ۶.
۳ـ تهذیب، ج ۵، ص ۲۲۳، ح ۷۵۱.
۴ـ بقره /۲۰۳.
۵ـ تهذیب، ج ۵، ص ۴۸۷، ح۱۷۳۶.
۶ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۶، ح ۱.
۷ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۷، ح ۲.

۹) و همو از پدرش، از محمد بن احمد بن علی بن صلت، از عبدالله بن صلت، از یونس بن عبدالرحمان، از مفضل بن صالح، از زید شحام روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ»[1] [و خدا را در روزهایی معیّن یاد کنید] فرمود: معلومات و معدودات به یک معنا هستند و مقصود، همان ایام تشریق است[2].

«ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹)»

[سپس باید آلودگی خود را بزدایند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گِرد آن خانه کهن (کعبه) طواف به جای آورند]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شادان، از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر، همگی از معاویه بن عمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره حج کامل فرمود: از فخر فروشی پرهیز کن و تقوایی را پیشه کن که تو را از گناهان بازدارد. چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ». امام صادق علیه السلام فرمود: از جمله تفث (آلودگی‌ها) این است که در حالت احرام سخن زشت بر زبان جاری کنی. پس چون وارد مکه شدی و به دور خانه خداوند طواف نمودی و سخن نیک بر زبان جاری نمودی، همان کفاره است[3].

۲) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابی صباح کنانی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود، تراشیدن موی سر و آن چه در پوست انسان است، می‌باشد[4].

۱ـ بقره /۲۰۳.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۷، ح ۳.
۳ـ کافی، ج ۴، ص ۳۳۷، ح ۱.
۴ـ کافی، ج ۴، ص ۵۰۳، ح ۸.

۳) و همو به سند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که امام رضا علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُم» فرمود: مقصود، کوتاه کردن ناخن و دور کردن لباس چرکین و لباس احرام است[1].

۴) و همو از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از چندین تن از ابان، از ابوبصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود، کاری است که از انسان در حالت احرام سرزده است و چون او داخل مکه شد و سخن نیک گفت، این کفاره رفتاری است که از او سرزده است[2].

۵) و همو از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از یکی از یارانش، از حماد بن عثمان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»، فرمود: مقصود، طواف نساء است[3].

۶) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابان بن عثمان، از راوی نقل کرده است که او گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چرا خانه کعبه بیت عتیق نامیده شده است؟ حضرت فرمود: زیرا که خانه‌ای است آزاد و رها از مردم و کسی مالک آن نیست[4].

۷) و همو از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از حسین بن علی بن مروان، از چندی از یاران ما، از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که او گفت: از امام باقر علیه السلام در مسجد الحرام پرسیدم: چرا خداوند کعبه را بیت عتیق نامید؟ حضرت فرمود: زیرا خداوند هیچ خانه‌ای در روی زمین قرار نداده، مگر این که صاحبی دارد و افرادی در آن ساکن هستند؛ اما این خانه (کعبه) استثناست و تنها صاحب آن خداوند عز و جل است و این خانه آزاد است. سپس فرمود: خداوند عز و جل آن را پیش از آفرینش زمین خلق نمود و بعد از آفرینش کعبه، زمین را خلق کرد و از زیر کعبه زمین را گسترانید[5].

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۵۰۳، ح ۱۲.
۲ـ کافی، ج ۴، ص ۵۴۳، ح ۱۵.
۳ـ کافی، ج ۴، ص ۵۱۳، ح ۲.
۴ـ کافی، ج ۴، ص ۱۸۹، ح ۶.
۵ـ کافی، ج ۴، ص ۱۸۹، ح ۵.

۸) و همو از تنی چند از یاران ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که در باره این آیه «وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»، فرمود: مقصود، طواف واجب و طواف نساء است[۱].

۹) و همو از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از داود بن نعمان، از ابی عبیده روایت کرده است که او گفت: امام باقر علیه السلام در مکه مردم را می‌دید که اعمال حج انجام می‌دهند، فرمود: اعمالی مانند اعمال دوران جاهلیت. هان! به خدا سوگند که آنان به چنین کاری امر نشده اند. آنان به چیزی جز این امر نشده اند که آلودگی‌های خود را بزدایند و نذرهای خود را وفا کنند و نزد ما آمده و ولایت خود را بر ما اظهار نموده و برای یاری ما اعلام آمادگی نمایند[۲].

۱۰) شیخ طوسی به سند خود از حسین بن سعید، از حماد، از ربعی، از محمد بن مسلم، از یکی از صادقین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره این آیه: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود، عدم استعمال بوی خوش است[۳].

۱۱) ابن بابویه در کتاب الفقیه به سند خود از ابوبصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود از تفث (آلودگی) رفتاری است که از انسان در حالت احرام سر زده است. پس وقتی وارد مکه شد و طواف کرد و سخن نیک گفت، این کفاره آن رفتاری است که از او سر زده است[۴].

۱۲) و همو به سند خود از ذریح محاربی روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود از تفث، دیدار امام علیه السلام است[۵].

۱۳) و همو با سند خود از عبدالله بن سنان نقل می‌کند که او گفت: نزد امام صادق علیه السلام رفته و به ایشان عرض کردم: فدایت گردم، معنای این آیه چیست؟ «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ». حضرت فرمود: کوتاه کردن سبیل و کوتاه کردن ناخن

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۱۸۹، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۲.
۳ـ تهذیب، ج ۴، ص ۲۹۸، ح ۱۰۱۰.
۴ـ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۱۴۳۱.
۵ـ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۱۴۳۲.

و امثال اینها. گفتم: فدایت گردم، ذریح محاربی حدیثی را از شما برایم نقل نمود که شما فرموده بودید: مقصود از «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» دیدار امام است و مقصود از «وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ»، آن گونه اعمال است. حضرت فرمود: ذریح راست گفته و شما هم راست می‌گویید. قرآن ظاهری دارد و باطنی و کیست که بتواند مانند ذریح برداشت دقیق و درست از آیات داشته باشد و باطن آن را هم بفهمد؟[1]

۱۴) و همو از پدرش، از محمد بن یحیی عطار، از سهل بن زیاد آدمی، از علی بن سلمان، از زیاد قندی، از عبدالله بن سنان، از ذریح محاربی نقل کرده است که او گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند متعال در کتاب خود دستوری داده است که دوست دارم نسبت به آن آگاه شوم. حضرت فرمود: چه دستوری؟ گفتم: این آیه: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ». حضرت فرمود: «لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» دیدار امام است. «وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ»، همان اعمال حج است.

عبدالله بن سنان گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رفته و عرض کردم: این آیه به چه معناست: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ»؟ حضرت فرمود: کوتاه کردن سبیل و کوتاه کردن ناخن و امثال اینها. گفتم: فدایت گردم، ذریح محاربی حدیثی را از شما برایم نقل کرد که شما فرموده بودید: مقصود از «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» دیدار امام است و مقصود از «وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ»، آن اعمال است. حضرت فرمود: ذریح راست گفته و شما هم راست می‌گویید. قرآن ظاهری دارد و باطنی و کیست که بتواند مانند ذریح برداشت دقیق و درست از آیات داشته باشد و باطن آن را هم بفهمد؟[2]

۱۵) و همو از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ربعی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه فرموده است: مقصود از «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» کوتاه کردن سبیل و ناخن‌هاست[3].

۱۶) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین، از نضر بن سوید، از ابن سنان روایت کرده است که به امام صادق

۱ـ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۱۴۳۷.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۳۴۰، ح ۱۰.
۳ـ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۱۴۳۳.

علیه السلام عرض نمودم که این آیه به چه معناست: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» فرمود: مقصود تراشیدن موی سر و آن چه بر پوست انسان است[1].

۱۷) و همو با سند خود در کتاب «الفقیه» از زراره، از حمران روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود از تفث، پرهیز از استعمال بوی خوش است و هرگاه اعمال حج را به پایان برد، بوی خوش برایش حلال می‌شود[2].

۱۸) و همو از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضاله، از ابان، از زراره، از حمران روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» فرمود: مقصود از تفث، پرهیز از استعمال بوی خوش است و هرگاه اعمال حج را به پایان برد، بوی خوش برایش حلال می‌شود[3].

۱۹) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده است که امام ابوالحسن علیه السلام در باره این آیه «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» فرمود: مقصود از تفث، کوتاه کردن ناخن‌ها و دور کردن جامه‌های چرکین و احرام است[4].

۲۰) و همو از مظفر بن جفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از ابراهیم بن علی، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن عمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود، تمالیدن روغن بر موهای سر است. به گونه‌ای که موها خشک و ژولیده گردد و از جمله تفث، این است که انسان سخن زشتی بگوید و چون داخل مکه شد و گرداگرد خانه خدا طواف نمود و سخن نیک گفت. این کفاره آن سخن زشتی است که گفته است[5].

۲۱) و همو از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از حمدویه، از محمد بن عبدالحمید، از ابی جمیله، از عمر بن حنظله روایت

۱ـ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۱۴۳۴.
۲ـ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۱۴۳۵.
۳ـ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۴، ح ۱۰۵۱.
۴ـ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص۲۹۰، ح ۱۴۳۶.
۵ـ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، ح ۹۷۴.

کرده است که : از امام صادق علیه السلام در باره معنای تفث، سئوال نمودم. حضرت فرمود: مقصود، روغن نزدن به موهای سر است[1].

۲۲) و همو از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره معنای تفث، پرسیدم. حضرت فرمود: تراشیدن موی سر و موهایی است که بر بدن انسان رسته است[2].

۲۳) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا خانه خدا، بیت عتیق نامیده شده است. حضرت فرمود: خداوند عز و جل حجر الاسود را از بهشت برای آدم فرستاد و خانه خدا، مرواریدی سفید و درخشان بود. خداوند آن را به آسمان برد و پایه‌های آن باقی ماند که در محاذات و مقابل خانه‌ای که به آسمان برده شده، قرار داشت. هر روز هفتاد هزار فرشته درون آن می‌رفتند و هرگز بر نمی‌گشتند. پس خداوند به ابراهیم و اسماعیل علیه السلام دستور داد تا خانه کعبه را بر روی همین پایه‌های باقیمانده بنا نمایند و به این علت خانه خدا عتیق نامیده شده است که از غرق شدن آزاد (در امان) است[3].

۲۴) و همو از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن ادریس، همگی از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران، از حسن بن علی، از مروان بن مسلم، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در مسجد الحرام از امام صادق علیه السلام سئوال نمودم: به چه علت خداوند خانه کعبه را عتیق نامیده است؟ حضرت فرمود: هیچ خانه‌ای نیست که خداوند در روی زمین قرار داده باشد، مگر این که آن خانه صاحبی دارد و افرادی در آن ساکن هستند. اما خانه کعبه استثناست. کسی در آن ساکن نیست و صاحبی جز خداوند ندارد و آن حرم الهی

۱ـ معانی الاخبار، ص ۳۳۹، ح ۶.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۳۳۹، ح ۷.
۳ـ علل الشرائع، ص ۱۰۲، ح ۱.

است. و نیز فرمود: خداوند پیش از آفرینش مخلوقات این خانه را خلق نمود و زمین را بعد از کعبه خلق کرد و از زیر کعبه گسترانید[۱].

۲۵) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش حماد، از ابان بن عثمان، از راوی نقل کرده است که او گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چرا خانه کعبه بیت عتیق نامیده شده است؟ حضرت فرمود: زیرا که آن خانه‌ای است که از تملک مردم آزاد است و هیچ کسی مالک آن نیست[۲].

۲۶) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حسن طویل، از عبدالله بن مغیره، از ذریح بن یزید محاربی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال در زمان نوح تمام زمین به جز کعبه را غرق آب نمود و در آن روز، آن خانه عتیق نامیده شد؛ چرا که در آن روز از غرق شدن رها گشت. پرسیدم: آیا خداوند آن خانه را به آسمان بالا برد؟ فرمود: نه، بلکه آب به آن نرسید و آن خانه در ارتفاعی بالاتر از آب قرار گرفت[۳].

۲۷) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از علی بن نعمان، از سعید اعرج روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: به این علت خانه کعبه بیت العتیق نامیده شده است که از غرق شدن آزاد گشت و در این رهایی از غرق شدن، حرم نیز با آن خانه همراه است و آب از آن بازداشته شده است[۴].

۲۸) محمد بن عباس از احمد بن هوذه با سند خود از عبدالله بن سنان، از ذریح محاربی نقل می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از این آیه چیست؟ «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» فرمود: دیدار با امام است[۵].

۲۹) و نیز روایت شده است که امام صادق علیه السلام به مردمی نگاه می‌کرد که در حال طواف بودند. آن گاه فرمود: طوافی همچون طواف جاهلیت. هان! به خدا سوگند که آنان به چنین کاری امر نشده اند، بلکه به آنان امر شده است که گرداگرد این سنگ‌ها طواف کنند و بعد از آن به سوی ما بیایند و مودت خود را

۱ـ علل الشرائع، ص ۱۰۲، ح ۲.
۲ـ علل الشرائع، ص ۱۰۲، ح ۳.
۳ـ علل الشرائع، ص ۱۰۳، ح ۵.
۴ـ علل الشرائع، ص ۱۰۲، ح ۴.
۵ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۸.

نسبت به ما اظهار نموده و برای یاری از ما اعلام آمادگی کنند. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» و فرمود: مقصود از تفث، ژولیده بودن موهای سر است و مقصود از نذر، دیدار با امام علیه السلام است[1].

«ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ ... (۳۰)»

[این است (آن چه مقرر شده) و هر کس مقررات خدا را بزرگ دارد، آن برای او نزد پروردگارش بهتر است، و برای شما دام‌ها حلال شده است، مگر آن چه بر شما خوانده می‌شود].

۱) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه «وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ» فرمود: سه حرمت است که واجب است و هرکس حرمتی از این سه حرمت را بشکند، به خداوند شرک ورزیده است. اول، شکستن حرمت خداوند در بیت الحرام است و دوم، کنار گذاشتن کتاب خداوند و عمل به غیر آن است و سوم، بریدن از واجباتی است که خداوند واجب نموده است و اطاعت و مودت ما از جمله آن واجبات است[2].

«... فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰)»

[پس، از پلیدیِ بت‌ها دوری کنید، و از گفتار باطل اجتناب ورزید].

۱) محمد بن یعقوب از عده‌ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از سماعه بن مهران، از ابو بصیر روایت نموده که از امام

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۹.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص، ۳۳۶، ح ۱۰.

صادق علیه السلام در باره آیه پرسیدم: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، حضرت فرمود: مقصود، غناء است[1].

۲) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از درست، از زید شحام روایت نموده که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، حضرت فرمود: مقصود از «الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ» شطرنج است و مقصود از «قَوْلَ الزُّورِ» غناء است[2].

۳) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانش روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، فرمود: مقصود از «الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ» شطرنج است و مقصود از « قَوْلَ الزُّورِ» غناء است[3].

۴) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه روایت نموده که زراره گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ». حضرت فرمود: فطرت حنیفیه (مستقیم و بی‌انحراف) است که خدا مردم را بر آن آفریده و در آفرینش خداوند هیچ تغییر و دگرگونی راه ندارد. فرمود: خدا مردم را بر معرفت خود آفریده[4].

۵) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از حسین بن اشکیب، از محمد بن سری، از حسین بن سعید، از ابو محمد بن ابوعمیر، از علی بن ابو حمزه، از عبدالله اعلی روایت می‌کند که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، فرمود: مقصود از «الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ» شطرنج است و مقصود از «قَوْلَ الزُّورِ» غناء است. و در باره این آیه پرسیدم: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۴۳۱، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۶، ص ۴۳۵، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۶، ص ۴۳۶، ح ۷.
۴ـ کافی ج ۲ ص ۱۰ ح ۴.

يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ»[1] [و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند]. حضرت فرمود: غناء از آن جمله است[2].

۶) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی خزاز، از حماد بن عثمان روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره «قَوْلَ الزُّورِ» (گفتار باطل) پرسیدم. حضرت فرمود: این که انسان به کسی که آواز می‌خواند، آفرین بگوید، نیز شامل گفتار باطل می‌شود[3].

۷) و همو از پدرش، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره نقل می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره حنیفیه در این آیه: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» پرسیدم. حضرت فرمود: حنیفیه (مستقیم و به دور از انحراف)، همان فطرت است[4].

۸) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم و محمد بن حسین بن ابی خطاب و یعقوب بن یزید، از ابن ابی‌عمیر، از ابن اذینه، از زراره روایت می‌کند که او گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» و این که حنیفیه چیست، سؤال پرسیدم. حضرت فرمود: همان فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده است. در آفرینش خداوند هیچ تغییر و دگرگونی راه ندارد. و فرمود: خداوند انسان‌ها را بر توحید آفرید[5].

۹) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از «الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» شطرنج است و مقصود از «قَوْلَ الزُّورِ» غناء است و «حُنَفَاءَ» به معنای پاکان است و «فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» به معنای جایی دور دست است[6].

۱ـ لقمان /۶.
۲ـ معانی الاخبار ص۳۴۹ ح۱.
۳ ـ معانی الاخبار ص۳۴۹ ح۲.
۴ـ معانی الاخبار ص۳۴۹ ح۱.
۵ـ توحید، ص۳۳۰، ح ۹.
۶ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۸.

۱۰) شیخ در کتاب امالی به سند خود در باره این آیه «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، آورده است که حضرت فرمود: مقصود از «الرِّجْس» شطرنج است و مقصود از «قَوْلَ الزُّورِ» غناء است[1].

مولف گوید: در کتاب امالی پیش از این حدیث، حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

«ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲)»

[این است(مناسک حج)! و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌هاست]

۱) علی بن ابراهیم گوید: مقصود، بزرگداشت شتران قربانی و مرغوبیت آنهاست[2].

۲) محمد بن یعقوب از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از برخی یارانش روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: پاداش، زمانی دو برابر می‌شود که قربانی کوچکتر از شتر و گاو فربه باشد و هرگاه قربانی همان شتر و یا گاو فربه باشد، پاداش دو چندان نمی‌شود. زیرا که این بزرگترین چیزی است که می‌تواند باشد. خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»[3].

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳)»

[برای شما در آن دام‌ها تا مدتی معین سودهایی است، سپس جایگاه (قربانی‌کردن آنها و سایر فرایض) در خانه کهن است]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابوصباح کنانی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى» فرمود: اگر نیاز به این داشته باشد که شتر قربانی را سوار شود، بی آن که آزاری بر آن وارد کند، می تواند

۱ـ امالی، ج ۱، ص ۳۰۰.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۹.
۳ـ کافی، ج ۴، ص ۳۹۵، ح ۵.

شتر قربانی را سوار شود و اگر شتر قربانی شیر داشته باشد، بی‌آن که پستان آن را به کلی خالی کند، می تواند مقداری شیر آن را بدوشد[1].

۲) ابن بابویه در کتاب الفقیه با سند خود روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: در باره این آیه: «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» فرمود: اگر نیاز به این داشته باشد که شتر قربانی را سوار شود، بی آن که آزاری بر آن وارد کند، می‌تواند شتر قربانی را سوار شود و اگر شتر قربانی شیر داشته باشد، بی‌آن که پستان آن را به کلی خالی کند، مقداری از آن را بدوشد[2].

۳) علی بن ابراهیم گوید: فرد محرم می‌تواند از جایی که احرام می‌بندد، به شرطی که به شتر قربانی آزاری نرساند، بر آن سوار شود و اگر آن قربانی شیر داشته باشد، می‌تواند تا روز قربانی از شیر بهره مند شود و این است مقصود سخن خداوند که فرمود: «ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ»[3].

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (۳۴) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۳۵)».

[و برای هر امتی مناسکی قرار دادیم، تا نام خدا را بر دام‌های زبان‌بسته‌ای که روزی آنها گردانیده یاد کنند. پس (بدانید که) خدای شما خدایی یگانه است، پس به فرمان او گردن نهید. و فروتنان را بشارت ده. همانان که چون نام خدا یاد شود، دل‌هایشان خشیت یابد و آنان که بر هر چه برسرشان آید صبر پیشه‌گانند و برپا دارندگان نمازند، و از آن چه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند]

۱) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت نموده که حضرت فرمود: از پدر

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۴۹۲، ح ۱.
۲ـ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱۴۹۳.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۹.

بزرگوارم در باره این آیه پرسیدم: «وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِين» پدرم در جواب فرمود: این آیه مخصوصا در باره ما نازل شده است[1].

۲) علی بن ابراهیم در باره این آیه: «وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِين» گفته است: مراد، عبادت کنندگان است[2].

﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِّن شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶)﴾

[و شتران فربه را برای شما از جمله شعایر خدا قرار دادیم: در آنها برای شما خیر است. پس نام خدا را بر آنها ـ در حالی که برپای ایستاده‌اند ـ ببرید و چون به پهلو درغلتیدند از آنها بخورید و به تنگدست (سائل) و به بینوای غیر سائل بخورانید. این گونه آنها را برای شما رام کردیم، امید که شکرگزار باشید]

۱) محمد بن یعقوب از علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن سنان روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه : «فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ»، فرمود: این هنگامی است که برای نحر زده شوند که دو دستش از میان سم تا زانو بسته گردد و «وجوب جنوبشان» وقتی است که به زمین افتند (کنایه از این که جانشان از بدن خارج شود).[3]

۲) و همو از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از چندین تن، از ابان بن عثمان، از عبد الرحمان بن ابی عبدالله روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه :«فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» فرمود: یعنی هنگامی که بر روی زمین افتد. «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» فرمود: قانع کسی است که به آن چه که به او می‌دهی راضی باشد، ناراحت نگردد و رو ترش نکند و از روی خشم، دهان خود را کج نکند. معتر به کسی گفته می‌شود که پیش تو می‌آید تا چیزی به او بدهی[4].

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۱۱.
۲ ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۹.
۳ـ کافی، ج ۴، ص ۴۹۷، ح ۱.
۴ـ کافی، ج ۴ ، ص ۴۹۹، ح ۲.

۳) و همو از علی ابن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان، از معاویه بن عمار، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» فرمود: قانع کسی است که به آن چه که به او می‌دهی قناعت کند و معتر هم کسی است که خود را در معرض دید تو قرار می‌دهد تا چیزی به او بدهی و سائل هم کسی است که با دستانش گدایی می‌کند و بائس همان فقیر است[۱].

۴) و همو از تنی چند از یاران ما، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از غلام امام صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت: ابوالحسن اول، امام موسی بن جعفر علیه السلام را دیدم که شتری خواستند که آن را پی کنند. وقتی که قصاب‌ها آن شتر را نحر کردند و شتر بر زمین افتاد، مقداری از سَنام (کوهان) آن را آشکار کردند. حضرت فرمود: آن را ببرید و از آن بخورید که خداوند عز و جل می‌فرماید: «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا»[۲].

۵) شیخ به سند خود از موسی بن قاسم، از نخعی، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه قربانی را ذبح و یا نحر نمودی، خودت از آن بخور و به دیگران نیز بخوران؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید:«فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ». حضرت فرمود: قانع کسی است که به آن چه که به او می‌دهی قناعت کند و معتر کسی است که خود را در معرض دید تو قرار می‌دهد تا چیزی به او بدهی و سائل هم کسی است که با دستان خود طلب می‌کند و بائس همان فقیر است[۳].

۶) و همو به سند خود از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمیر، از سیف تمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: سعد بن ملک برای حج گزاردن آمده بود که پدرم را دید و از ایشان پرسید: من قربانی با خود آورده‌ام، چگونه عمل کنم؟ پدرم به او فرمود: یک سوم گوشت قربانی را به خانواده‌ات بده و یک سوم دیگر را به قانع و معتر و یک سوم دیگر را به مسکین بده. پرسیدم: آیا مسکین همان گدا است؟ فرمود: آری. و نیز فرمود: قانع کسی است که به مقداری

۱ـ کافی ج ۴، ص ۵۰۰، ح ۶.
۲ـ کافی، ج ۴، ص ۵۰۱، ح ۹.
۳ـ تهذیب، ج ۵، ص ۲۲۳، ح ۷۵۱.

که به او داده‌ای و بیشتر از آن قناعت دارد و معتر نیز شایستگی بیشتر از آن را دارد. زیرا که او از قانعی که خود را در معرض دید تو قرار می‌دهد ولی گدایی نمی‌کند، غنی‌تر است[۱].

۷) ابن بابویه از محمد بن حسین بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمان بن ابی عبدالله روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» فرمود: یعنی هنگامی که بر روی زمین افتد. «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» فرمود: قانع کسی است که به آن چه که به او می‌دهی راضی باشد، ناراحت نگردد و رو ترش نکند و از روی خشم تف نکند. معتر به کسی گفته می‌شود که پیش تو می‌آید تا خوراکی به او بدهی[۲].

۸) و همو به همین سند از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از صفوان، از سیف تمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: سعد بن ملک برای حج گزاردن آمده بود که پدرم را دید و از ایشان پرسید: من قربانی با خود آورده‌ام، چگونه عمل کنم؟ پدرم به او فرمود: یک سوم گوشت قربانی را به خانواده‌ات بده و یک سوم دیگر را به قانع و یک سوم دیگر را به مسکین بده. پرسیدم: آیا مسکین همان گدا است؟ فرمود: آری. و نیز فرمود: قانع کسی است که به مقداری که به او داده‌ای و بیشتر از آن قناعت دارد و معتر نیز کسی است که خود را در معرض دید تو قرار می‌دهد ولی چیزی از تو طلب نمی‌کند[۳].

۹) علی بن ابراهیم گوید: قانع کسی است که از تو می‌خواهد که چیزی به او بدهی و معتر کسی است که خود را در معرض دید تو قرار می‌دهد تا چیزی به او بدهی ولی گدایی نمی‌کند[۴].

۱ـ تهذیب، ج ۵، ص ۲۲۳، ح ۷۵۳.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۲۰۸، ح ۱.
۳ ـ معانی الاخبار، ص ۲۰۸، ح ۲.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۹.

«لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷)».

[هرگز گوشت‌های آنها و خون‌هایشان به خدا نخواهد رسید، ولی این تقوای شماست که به او می‌رسد. این گونه خداوند آنها را برای شما رام کرد، تا خدا را به پاس آن که شما را هدایت نموده، به بزرگی یاد کنید، و نیکوکاران را مژده ده.]

۱) علی بن ابراهیم گوید: یعنی اگر شخصی که قربانی می‌کند، تقوا را رعایت نکند، آن قربانی به خداوند نمی‌رسد و خداوند تنها از پرهیزگاران قبول می کند[1].

۲) علی بن ابراهیم گوید: در ایام تشریق، تکبیر در نماز، در منی پس از پانزده نماز است و در شهرهای دیگر پس از ده نماز[2].

۳) محمد بن یعقوب از علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودات»[3] [خدا را در روزهای معین یاد کنید]، فرمود: مقصود از روزهای معین، همان ایام تشریق است. امام در ادامه این حدیث می‌فرماید: و تکبیر به این نحو است: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»[4].

۴) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از محمد بن مسلم روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودات»[5] [خدا را در روزهای معین یاد کنید]. حضرت فرمود: تکبیر در روزهای تشریق (یازده، دوازده و سیزده ذی الحجة) است که از نماز ظهر روز عید قربان شروع شده و تا نماز صبح روز سوم ادامه دارد و در سایر شهرها (غیر از منا) ده نماز است و چون اولین قافله حاجیان (برای بازگشت) به راه

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۹.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۹.
۳ـ بقره /۲۰۳.
۴ـ کافی، ج ۴، ص ۵۱۶، ح ۳.
۵ ـ بقره /۲۰۳.

افتند، مردم سایر شهرها به تکبیر گفتن خود پایان می دهند. ولی هرکس در منا مانده و نماز ظهر و عصر را در آن جا اقامه کند، باید تکبیر را بگوید[1].

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸)﴾

[قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند، زیرا خدا هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد].

۱) محمد بن عباس از محمد بن حسن بن علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا». فرمود: مقصود از ایمان آورندگان، ما هستیم و هرچه را که شیعیان ما شایع کنند [اسرار ما را فاش کنند]، خداوند از ما دفاع می‌کند[2].

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ... (۴۰)﴾

[به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت (جهاد) داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند، و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست.* همان کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. (آنها گناهی نداشتند) جز این که می‌گفتند: پروردگار ما خداست].

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از ابوجعفر احوال، از سلام بن مستنیر روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه : «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» فرمود: این آیه در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و جعفر و حمزه نازل شده و در مورد امام حسین علیه السلام نیز جاری شده است[3].

۱ـ اصول کافی، ج ۴، ص ۵۱۶، ح ۱.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۱۲.
۳ـ کافی ، ج ۸، ص ۳۳۷، ح ۵۳۴.

۲) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از موسی بن جعفر، از پدرش، از جد بزرگوارش علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: این آیه مخصوصا در باره خاندان محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» سپس حضرت ادامه این آیه را تا «وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ»[1] [و فرجام تمام کارها از آنِ خداوند است] تلاوت نمود[2].

۳) و همو از حسین بن عامر، از محمد بن عیسی بن عبید، از صفوان بن یحیی، از حکیم بن حناط، از ضریس روایت نموده که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: مقصود آیه :«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»، امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.[3]

۴) و همو از حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی، از یونس، از مثنی حناط، از عبدالله بن عجلان روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» فرمود: این آیه در مورد قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف و یاران او نازل شده است[4].

۵) و همو از عبدالعزیز بن یحیی، از محمد بن عبدالرحمن، از مفضل، از جعفر بن حسین کوفی، از محمد بن زید غلام امام باقر علیه السلام، از پدرش نقل کرده است که او گفت: از مولایم امام باقر علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ». حضرت فرمود: این آیه در باره علی و حمزه و جعفر علیهم السلام نازل شده و سپس در مورد امام حسین علیه السلام نیز جاری گشته است[5].

۶) و همو از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش بزرگوارش روایت نموده که آن حضرت در باره این آیه: «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ» فرمود: این آیه در خصوص ما و

۱ـ حج /۴۱.
۲ـ کافی، ج ۸ ص ۳۳۷، ح ۵۳۴.
۳ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۱۵.
۴ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۱۶.
۵ ـ تأویل الآیات، ج ۱ ،ص ۳۳۹، ح ۱۷ ؛ شواهد التنزیل، ج۱، ص ۳۹۹، ح ۵۵۲.

در باره امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او علیهم السلام نازل شده و نیز این آیه در مورد آن چه در باره فاطمه سلام الله علیها مرتکب شده اند، نازل شده است[۱].

۷) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از صفوان بن یحیی، از حکیم حناط، از ضریس، از ابو خالد کابلی روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود آیه: «أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ» در باره علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است[۲].

۸) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: این آیه در باره مهاجرین نازل شده و در مورد خاندان محمد صلی الله علیه و آله که از دیارشان رانده شده و رعب و ترس بر آنان تحمیل شده، جاری شده است[۳].

۹) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در باره علی علیه السلام و جعفر و حمزه نازل شده است و این آیه: «الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ» در باره امام حسین علیه السلام است که یزید خواست که افرادی او را به شام بیاورند و آن حضرت به سوی کوفه گریخت و در سرزمین طف به شهادت رسید[۴].

۱۰) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن مسکان روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ» فرمود: عامه (اهل سنت) می‌گویند که این آیه در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است. آن زمان که قریش ایشان را از مکه اخراج کردند. اما مقصود این آیه، قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف است. آن زمان که به خونخواهی حسین علیه السلام قیام می کند و این سخن قائم علیه السلام است که می‌فرماید: ما اولیای دم و خواهان دیه هستیم. سپس حضرت در باره عبادت امامان علیه السلام و روش آنان این آیه را تلاوت نمود: «الَّذینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ»[۵-۱] [همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۹، ح ۱۸.
۲ـ کامل الزیارات، ص ۱۳۵، باب ۱۸، ح ۴.
۳ـ مجمع البیان، ج ۷، ص۱۵۶.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۹.
۵ـ حج / ۴۱.

برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وامی‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند، و فرجام همه کارها از آن خداست]. که در این باره، در تفسیر این آیه: «إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُم»[2] [در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را خریده است] که در سوره برائت آمده، سخن گفته شد.

«... وَلَوْلا دَفْعُ اللّٰهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَواتٌ وَمَساجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيراً وَلَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰)».

[و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که (دین) او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است]

۱) طبرسی گوید: امام صادق علیه السلام کلمه «صُلُوات» را به ضم صاد و لام خوانده و آن را به حصارها و دیوارهای محکم تفسیر نموده است[3].

۲) محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حجر بن زائده، از حمران روایت نموده که از امام باقر علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: « وَ لَوْ لا دَفْعُ اللّٰهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثيراً»، حضرت فرمود: مردمی نیکوکار بودند که از بیم این که مبادا مردم بدکار، دین آنها را به تباهی بکشد، از جمع آنها کناره گیری کردند و خداوند به وسیله این قوم بدکار، شر کفار را از مردم نیکوکار باز داشت، بدون این که اجری به آنان (مردم بدکار) برسد و در میان ما نیز همانند آنها وجود دارد[4].

۳) و همو از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از ابوالحسن موسی بن جعفر، از پدر بزرگوارش روایت نموده که آن حضرت در باره

---

۱ ـ تفسیر قمی، ج ۲،ص ۵۹.
۲ـ توبه / ۱۱۱.
۳ـ جوامع الجامع ، ص ۳۰۱.
۴ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۰، ح۱۹ .

این آیه: «وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثيراً»، فرمود: آنانْ امامان هدایتگر هستند که اگر نبود که آنان صبر داشتند و منتظر امری بودند که از جانب خداوند برایشان می‌آید، همگی کشته می‌شدند. خداوند عز و جل می فرماید: «وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزيزٌ»[1]

شرف الدین نجفی گوید: در مورد تأویل اول که فرمود: آنان مردمی نیکوکار بودند که از بیم این که مبادا مردم بدکار، آنها را فاسد کنند، از جمع آنها کناره گیری کردند؛ یعنی مبادا دین آنها را فاسد گردانند. به همین سبب از آنها کناره گیری کردند و خداوند دستان مردم بدکار را از مردم نیکوکار باز می‌دارد و این که فرمود: در میان ما نیز همانند آنها هستند، قوم نیکوکار همان امامان هدایتگر هستند و قوم بدکار نیز مخالفان آنها هستند و خداوند دستان مخالفان را از امامان باز می‌دارد و سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است. اما معنای تأویل دومی که فرمود: آنان امامان هستند، معنایش چنین است که خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع می کند. پس در این جا کسانی که مورد حمایت قرار می گیرند و ظلم از آنها دفع می شود، امامان هستند و کسانی که دفع می‌شوند، همان ستمکاران هستند و این که فرمود: اگر نبود که آنان صبر پیشه می کنند و در انتظار امری هستند که از جانب خداوند می‌آید، همگی کشته می شدند، معنایش این است که اگر نبود که آنان بر آزار و اذیت‌ها صبر می‌کردند و انتظار می‌کشیدند که به امر خداوند، فرج آل محمد صلی الله علیه و آله فرا برسد و حضرت قائم علیه السلام ظهور کند، همان طور که چندتایی با شمشیر قیام کردند، همگی آنها با شمشیر قیام می‌کردند و قیام آنها موجب کشته شدن آنها می‌شد و اگر همگی کشته می‌شدند، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و نماز خانه‌ها و مساجد ویران می‌شدند.

صوامع همان صومعه‌ها است که مکان‌های عبادت مسیحیان است که اغلب در کوه‌ها قرار دارد و کنیسه‌ها در روستاها است و مقصود از صلوات، مکان‌هایی است که در آنجا نماز خوانده می‌شود که هم مسلمانان و هم یهودیان چنین مکان‌هایی دارند. مکان عبادت یهود، کنیسه است و مکان عبادت مسلمانان، مسجد است. پس

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۲۰ ؛ ینابیع المودة ص ۷۰

اگر همه امامان کشته شوند، این مکان‌ها نیز ویران می‌گردد و ویرانی این مکان‌ها نیز باعث تعطیل شدن ادیان سه گانه یعنی شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد صلی الله علیه و آله است. چرا که شریعت و دین تنها با وجود کتاب پابرجاست و کتاب نیز نیاز به تأویل دارد و تأویل آن را تنها خداوند و راسخین در علم می‌دانند و راسخین در علم همان امامان علیهم السلام هستند که تأویل کتاب موسی و کتاب عیسی و کتاب محمد صلی الله علیه و آله را می‌دانند و شاهد این ادعا، سخن امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود: اگر جایگاهی برای من قرار دهند، میان اهل تورات براساس توراتشان، میان اهل انجیل بر اساس انجیلشان و میان اهل فرقان بر اساس فرقان داوری می‌کردم تا این که این کتاب‌ها خود به سخن در آیند و بگویند: راست گفت. و این که فرمود: «هم الاعلام» اعلام به نشانه‌هایی گفته می‌شود که انسان را به جایگاه امن هدایت کند. پس برترین درود و گرامی داشت خداوند بر آنان باد و چون خداوند دید که آنها صبر پیشه می کنند، به آنها وعده یاری داد و فرمود: «وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» یعنی کسانی که دین او را یاری می کنند «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ» در حکمرانی خود «عَزِيزٌ» در عظمت و بزرگی شأن او.

مولف گوید: پیش از این نیز بیان کردیم که محمد بن عباس به سند خود از عیسی بن داود، از موسی بن جعفر، از پدرش، از جد بزرگوارش علیه السلام نقل کرده است که آیه: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» تا این که می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» مخصوصا در باره خاندان محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است.

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ (۴۲) وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴)».

[همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وامی‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند، و فرجام همه کارها از آنِ خداست * و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً پیش از آنان قوم نوح و عاد و ثمود نیز به تکذیب پرداختند * و (نیز) قوم ابراهیم و قوم لوط * و اهل مَدْیَن و موسی تکذیب شد، پس کافران را مهلت دادم، سپس (گریبان) آنها را گرفتم. (نگر) عذاب من چگونه بود؟]

۱) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش، از پدرانش نقل کرده است که در باره این آیه: «**الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ**» فرمود: مقصود، ما هستیم[1].

۲) و همو از احمد بن محمد، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از عمرو بن ثابت، از عبدالله بن حسن بن حسن، از مادرش، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره این آیه: «**الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ**» فرمود: این آیه در باره ما اهل بیت نازل شده است[2].

۳) و همو از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: روزی در مسجد نزد پدرم بودم که مردی آمد و در مقابل ایشان ایستاد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیه‌ای در قرآن مرا عاجز نموده است. تفسیر آن را از جابر بن یزید پرسیدم. او مرا حضور شما راهنمایی کرد. پدرم فرمود: آن آیه کدام است؟ آن مرد جواب داد: «**الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ**». پدرم فرمود: بله، این آیه در باره ما نازل شده است و جریان چنین است. فلانی و فلانی و گروهی که با آنها بودند - پدرم نام این عده را ذکر کرد ـ خدمت پیامبر آمده و پرسیدند: خلافت بعد از شما به چه کسی خواهد رسید؟ به خدا سوگند، اگر به یکی از خویشاوندان شما برسد ما بر جان خود بیمناکیم. اگر به دیگری برسد، شاید آن

۱ـ تأویل الآیات، ج ۳، ص ۳۴۲، ح ۲۲.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۳، ص ۳۴۲، ح ۲۳.

دیگری از آنها به ما مهربان‌تر باشند. پیامبر صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد و فرمود: به خدا قسم، اگر به خدا و پیامبر ایمان داشته باشید، هرگز آنان را دشمن نمی‌دارید. زیرا که دشمنی با آنها دشمنی با من است و دشمنی با من، کفر به خداوند است. آن گاه شما از مرگم به من خبر می دهید. به خدا سوگند، اگر خداوند به آنها در زمین قدرت دهد، نماز را به پای می دارند و زکات می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر را عملی می‌سازند. خداوند دماغ کسانی را که با من و خاندانم دشمنی دارند، به خاک می‌مالد. در این هنگام بود که خداوند این آیه را نازل نمود: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ» ولی مردم آن را نپذیرفتند. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ ثَمُودُ، وَ قَوْمُ إِبْراهِيمَ، وَ قَوْمُ لُوطٍ، وَ أَصْحابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسى فَأَمْلَيْتُ لِلْكافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ»[1].

۴) و همو از محمد بن حسین بن حمید، از جعفر بن عبدالله، از کثیر بن عیاش، از ابی الجارود روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ»، فرمود: این آیه اختصاص به آل محمّد علیهم السلام دارد. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و اصحابش که خداوند آنها را مالک شرق و غرب می‌گرداند و دین را به وسیله او بر تمام ادیان پیروز می‌نماید و باطل و دین‌های ساختگی را به وسیله او و یارانش از میان بر می‌دارد؛ (همان طور که پیش از ظهور او سفاهت و نادانی، حق و حقیقت را از میان برده بود). و عدالت آن گونه گسترش می‌یابد که اثری از ظلم باقی نمی‌ماند. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و سرانجام کارها به دست خداوند است[2].

۵) و همو از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از موسی بن جعفر، از پدرش، از جدش علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: این آیه مخصوصا در باره خاندان محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۲۴.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۲۵.

دیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰه» سپس حضرت این آیه را با عبارت «وَ لِلّٰهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ» تلاوت نمود[1].

۶) علی بن ابراهیم گوید: در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام آمده است که آیه «الَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ...» در مورد خاندان محمد علیهم السلام و مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و یارانش نازل شده است که خداوند آنان را مالک شرق و غرب زمین می‌گرداند و به وسیله او و یارانش دین خود را پیروز گردانده و بدعت‌ها و دین‌های باطل را از بین می‌برد؛ (همان طور که پیش از ظهور او، سفاهت و نادانی حق و حقیقت را می زداید). تا آن جا که هیچ نشانه‌ای از ستم و بیدادگری دیده نمی‌شود و آنان امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند[2].

«فَکَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ أَهْلَکْناها وَ هِیَ ظالِمَةٌ فَهِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِیدٍ (۴۵)»

[و چه بسیار شهرها را ـ که ستمکار بودند ـ هلاکشان کردیم و اینک آن شهرها سقف‌هایش فرو ریخته است، و چه بسیار چاه‌های متروک و کوشک‌های افراشته را]

۱) علی بن ابراهیم گوید: در آیه: «فَکَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ أَهْلَکْناها وَ هِیَ ظالِمَةٌ فَهِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها» عروش به معنای سقف خانه و گوشه و اطراف آن است و عبارت «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِیدٍ» مثلی است که در مورد خاندان محمد صلی الله علیه و آله جاری است و «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ» چاهی که از آن آب گرفته می‌شود و مقصود، امامی است که در غیبت به سر می‌برد و تا وقت ظهورش از او علم اخذ نمی‌شود و «وَ قَصْرٍ مَشِیدٍ» به معنای کاخ افراشته است و این مثلی در مورد امام علی علیه السلام و امامان علیهم السلام و فضائل ایشان است که سراسر دنیا را فراگرفته است و بر دنیا مسلط است و هرچند که سعی می‌کنند آن را دور کنند، اما

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۱۴.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۲.

باز هم بر دنیا چیره است و این است معنای سخن خداوند که فرمود: «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّه»[1] [تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند].

و شاعر در این باره شعری سروده است با این مضمون:

چاهی فروگذارده شده و کاخی استوار و آسمان خراش، مثَل زیبنده‌ای است برای آل محمّد علیهم السلام. قصر، عزّت و بزرگواری آنان است که هیچ کس به آن دست نیابد و چاه، دانش آنان می‌باشد که هرگز پایان ندارد[2].

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن حسن، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بجلی، از علی بن جعفر، از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام در باره این سخن خداوند تعالی: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشیدٍ» روایت کرده است که فرمود: چاه‌های متروک، امامی است که ساکت است و کاخ افراشته، امام ناطق است[3].

۳) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس لیثی، از احمد بن محمد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش، از ابراهیم بن زیاد روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشیدٍ» ، فرمود: مقصود از چاه متروکه، امام ساکت است و مقصود از کاخ افراشته نیز امام ناطق است[4].

۴) و همو از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی، از علی بن سندی، از محمد بن عمرو، از برخی از اصحاب ما، از نصر بن قابوس روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشیدٍ» ، حضرت فرمود: مقصود از چاه متروکه، امام ساکت است و مقصود از کاخ افراشته نیز امام ناطق است[5].

۵) و همو از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش اسحاق بن محمد، از محمد بن حسن بن شمون، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از عبدالله بن قاسم بطل، از صالح بن سهل روایت کرده است که او

۱ـ توبه /۳۳ ؛ فتح /۲۸ ؛ صف/۹.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۹ و ۶۲.
۳ـ کافی ، ج ۱، ص ۳۵۳ ، ح ۷۵.
۴ـ معانی الاخبار، ص ۱۱۱ ، ح ۱.
۵ـ معانی الاخبار، ص ۱۱۱ ، ح ۲.

گفت: مقصود از عبارت «قَصْرٍ مَشیدٍ» امیرالمؤمنین علیه السلام است و مقصود از «بِئْرٍ مُعَطَّلَة» فاطمه و فرزندانش هستند که از حاکمیت به دور مانده اند. محمد بن حسن بن خالد اشعری ملقب به شنبوله، ابیاتی با این مضمون سروده است:

چاهی فروگذارده شده و کاخی استوار و آسمان خراش، مثَل زیبنده‌ای است برای آل محمّد علیهم السلام. قصر، عزّت و بزرگواری آنان است که هیچ کس به آن دست نیابد و چاه، دانش آنان می‌باشد که هرگز پایان ندارد[1].

۶) سعد بن عبدالله از علی بن اسماعیل بن عیسی، از محمد بن عمرو بن سعد زیات، از برخی یارانش، از نصر بن قابوس روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیات پرسیدم: «وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ * وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ *وَ فاكِهَةٍ كَثيرَةٍ * لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ»[2] [و سایه‌ای پایدار * و آبی ریزان * و میوه‌ای فراوان * نه بریده و نه ممنوع]. حضرت فرمود: ای نصر! به خدا قسم، مقصود آیه آن چیزی نیست که مردم می‌پندارند. بلکه مقصود، امام علیه السلام است و علمی که از او می‌تراود. راوی گوید: از ایشان در باره این آیه پرسیدم: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ»، حضرت فرمود: مقصود از چاه متروکه، امام ساکت است و مقصودً از کاخً افراشته نیز امام ناطق است[3].

۷) محمد بن عباس از حسین بن عامر، از محمد بن حسین، از ربیع بن محمد، از صالح بن سهل روایت نموده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: در آیه: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ»، مقصود از «بِئْرٍ مُعَطَّلَة» فاطمه سلام الله علیها و فرزندانش هستند که از حاکمیت به دور مانده اند[4].

۸) ابن شهر آشوب روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ»، فرمود: مقصود از کاخ بر افراشته، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مقصود از چاه متروکه، علی علیه السلام است[5].

۹) علی بن جعفر گوید: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: مقصود از چاه متروکه، امام ساکت است و مقصود از کاخ برافراشته، امام ناطق است[6].

۱ـ معانی الاخبار، ص ۱۱۱، ح ۳.
۲ـ واقعه/ ۳۰-۳۳.
۳ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۷.
۴ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۲۶.
۵ـ مناقب، ج ۳، ح ۸۸.

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ (۴۶)﴾

[آیا در زمین گردش نکرده‌اند]

۱) طبرسی در مجمع البیان در ذیل این آیه «أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» به نقل از ابن عباس، می‌گوید: یعنی ای محمد! آیا قوم تو در سرزمین یمن و شام گردش نکرده‌اند؟[۲]

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۴۶)﴾

[در حقیقت، چشم‌ها کور نیست، لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است]

۱) سیوطی در کتاب الدر المنثور در حدیثی مرفوع از عبدالله بن جراد نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نابینا آن کسی نیست که چشمش کور باشد، بلکه نابینا کسی است که بصیرتش کور باشد[۳].

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۴۷)﴾

[و از تو با شتاب تقاضای عذاب می‌کنند، با آن که هرگز خدا وعده‌اش را خلاف نمی کند، و در حقیقت، یک روز (از قیامت) نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آن چه می‌شمرید]

۱) علی بن ابراهیم گوید: شأن نزول این آیه این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مشرکان خبر داد که عذاب آنها خواهد رسید. آنان پرسیدند: پس کجاست این عذاب؟ خواستار این شدند که عذاب زودتر فرا برسد و خداوند این آیه را نازل نمود: «وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»[۴].

۲) شیخ در کتاب امالی به نقل از محمد بن محمّد بن نعمان، از ابوالحسن احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از پدرش، از محمد بن حسن صفار، از علی بن محمد

۱ـ مناقب، ج۳، ص ۸۸.
۲ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۶۰.
۳ـ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۲.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۲.

قاسانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه کسی از شما چنین اراده کند که از خداوند چیزی نخواهد، مگر این که خداوند خواسته او را اجابت نماید، باید از تمام مردم ناامید شود و تنها به خداوند عز و جل امید داشته باشد. اگر خداوند در دل بنده‌اش چنین اخلاصی یابد، آن بنده هر چیزی که از خداوند بخواهد، به او می‌دهد. هان، پیش از این که مورد حساب و کتاب قرار بگیرید، خود را مورد حسابرسی قرار دهید که در قیامت پنجاه توقفگاه هست که هر توقفی برابر با پنجاه سال شماست. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «فی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسینَ أَلْفَ سَنَة»[1] [در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است][2]

این حدیث را محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن محمد، جمیعاً از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه کسی از شما بخواهد که هر خواسته‌ای از خداوند داشته باشد، خداوند خواسته او را برآورده سازد، و بعد بقیه حدیث را ذکر می‌کند ولی در این روایت این عبارت آمده است «مقداره الف سنة» یعنی مقدار آن روز، هزار سال است و سپس بقیه آیه را تا پایان تلاوت نمود. و در این باب، ان شاء الله در تفسیر این آیه از سوره معارج «فی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسینَ أَلْفَ سَنَة» مطالبی را بیان خواهیم کرد.

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از امامان علیه السلام نقل کرده است که خداوند عز و جل حضرت عیسی علیه السلام را موعظه نمود که بخش‌هایی از آن چنین است: ای عیسی! به سوی من بازگرد که برای من سخت نیست که گناهی را ببخشم و من بخشنده ترین بخشندگان هستم. تا از عمر خود مهلت داری برای خودت کار کن، پیش از آن که دیگر نتوانی برای خودت کاری بکنی. مرا برای روزی پرستش کن که همانند هزار سالی است که شما شمارش می‌کنید و در آن روز حسنه را چند برابر پاداش می‌دهم و در آن روز بدی، صاحب خود را گرفتار می‌کند[3].

۱ـ معارج/ ۴.
۲ـ امالی، ج ۱، ص ۳۴.
۳ـ کافی، ج ۸، ص ۱۳۱، ح ۱۰۳.

«فَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَريمٌ (۵۰) وَ الَّذينَ سَعَوْا في آياتِنا مُعاجِزينَ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَحيمِ (۵۱)».

[پس آنان که گرويده و كارهای شايسته كرده‌اند، آمرزش و روزی نيكو برای ايشان خواهد بود * و كسانی كه در (تخطئه) آيات ما می‌كوشند (و به خيال خود) عاجز كنندگان ما هستند، آنان اهل دوزخند]

۱) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعيل علوی، از عيسی بن داود، از امام موسی كاظم عليه السلام، از پدرش بزرگوارش عليه السلام روايت می‌كند كه آن حضرت در باره اين آيه: «فَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَريمٌ» فرمود: مقصود از عبارت « فَالَّذينَ آمَنُوا...» خاندان محمد صلی الله عليه و آله هستند و كسانی كه رشته دوستی از آل محمد صلی الله عليه و آله بريده-اند و در تلاش هستند كه آنها را عاجز گردانند، اهل دوزخ هستند. حضرت فرمود: آنان چهار نفر هستند: يک تميمی و يک عدوی و دو اموی.[۱]

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ إِلاّ إِذا تَمَنّى أَلْقَى الشَّيْطانُ في أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللهُ آياتِهِ وَ اللهُ عَليمٌ حَكيمٌ (۵۲) لِيَجْعَلَ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ فِتْنَةً لِلَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظّالِمينَ لَفي شِقاقٍ بَعيدٍ (۵۳) وَ لِيَعْلَمَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللهَ لَهادِ الَّذينَ آمَنُوا إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (۵۴) وَ لا يَزالُ الَّذينَ كَفَرُوا في مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتّى تَأْتِيَهُمُ السّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذابُ يَوْمٍ عَقيمٍ (۵۵)».

[و پيش از تو نيز هيچ رسول و پيامبری را نفرستاديم جز اين كه هر گاه چيزی تلاوت می‌نمود، شيطان در تلاوتش القای شبهه می‌كرد. پس خدا آن چه را شيطان القا می‌كرد محو می‌گردانيد، سپس خدا آيات خود را استوار می‌ساخت، و خدا دانای حكيم است. * تا آن چه را كه شيطان القا می‌كند، برای كسانی كه در

۱ـ تأويل الآيات، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۲۹.

دل‌هایشان بیماری است و (نیز) برای سنگدلان آزمایشی گرداند، و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند * و تا آنان که دانش یافته‌اند بدانند که این (قرآن) حق است و از جانب پروردگار توست. و بدان ایمان آورند و دل‌هایشان برای او خاضع گردد. و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، به سوی راهی راست راهبر است.* ولی کسانی که کفر ورزیده‌اند، همواره از آن در تردیدند، تا بناگاه قیامت برای آنان فرا رسد، یا عذاب روزی بدفرجام به سراغشان بیاید]

۱) علی بن ابراهیم گوید: علمای اهل سنت روایت کردند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام در نماز بود و سوره نجم را تلاوت می‌نمود و قریش به تلاوت او گوش می‌دادند. زمانی که به این آیه رسید «أ فَرَأَیْتُمُ اللاَّتَ وَ الْعُزّی وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخْری»[1] [به من خبر دهید آیا بت‌های لات و عزّی و منات که سوّمین آنهاست (دختران خدا هستند)] شیطان بر زبانش این جملات را جاری کرد: فإنّها لِلغَرانیق الأولی* و انَّ شَفاعتهنّ لَتُرجَی (آنها جوانان سفید روی و زیبای نخستین هستند و از آنها امید شفاعت می‌رود). قریش خوشحال شدند و سجده کردند و در میان این قوم، ولید بن مغیره مخزومی که فردی پیر بود، مشتی ریگ برداشت و در حالی که ایستاده بود، پیشانیش را بر آن گذاشت. در این هنگام قریش گفتند: محمد به شفاعت لات و عزی اعتراف کرده است. پیامبر فرمود: جبرئیل نازل شد و به او خطاب فرمود: چیزی را خوانده‌ای که بر تو نازل نکرده‌ام، و این آیه را بر او نازل کرد: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ».

اما علمای شیعه از امام صادق صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه و آله به تنگ دستی دچار شد. پس به نزد یکی از انصار آمد و به او گفت: آیا غذایی داری؟ جواب داد: بله، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. و برای او بزغاله‌ای ذبح کرده و آن را کباب نمود. وقتی آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آرزو کرد که کاش علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نیز با او بودند. پس ابوبکر و عمر آمدند و به دنبال آنها علی علیه السلام آمد و خداوند در این خصوص این آیه را نازل کرد :«وَ ما

۱ـ نجم/ ۱۹-۲۰.

أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ» و هیچ کسی که فرشته با وی سخن بگوید را نفرستادیم «إِلَّا إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» یعنی فلانی و فلانی «فَيَنْسَخُ اللَّهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ» یعنی زمانی که علی علیه السلام بعد از آنها آمد «ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آياتِهِ» یعنی با یاری علی علیه السلام.

بعد از اندک زمانی فرمود: «لِيَجْعَلَ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ فِتْنَةً» منظور فلانی و فلانی استَ «لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» یعنی تردید «وَ الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقاقٍ بَعِيدٍ * وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» منظور امام هدایتگر، علی علیه السلام است. سپس فرمود: «وَ لا يَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ» یعنی در مورد امیر المؤمنین علیه السلام تردید دارند «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ» فرمود: عقیم یعنی روزی که همانند آن هیچ گاه نبوده است.[1]

۲) محمد بن عباس از محمد بن حسن، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در خصوص آیه: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ» چنین فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت گرسنه شد، به نزد فردی از انصار رفت. او برای حضرت، بزغاله‌ای ذبح کرد و خوشه کال و تازه‌ای از خرما چید. رسول خدا صلی الله علیه و آله آرزو کرد که کاش علی علیه السلام با او بود و فرمود: الان مردی از بهشتیان وارد می‌شود. ابتدا ابوبکر، آن گاه عمر و سپس عثمان و علی علیه السلام آمدند. در این هنگام این آیه نازل شد: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آياتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».[2]

۳) همو از جعفر بن محمد حسنی، از ادریس بن زیاد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از زیاد بن سوقه، از حکم بن عتیبه روایت نموده که امام سجاد علیه السلام به من فرمود: حضرت فرمود: ای حکم! آیا می‌دانی آیه‌ای که علی بن ابی طالب علیه السلام به واسطه آن قاتل خود را شناخت و به واسطه آن کارهای بزرگی را که با مردم از آن سخن می‌گفت را شناخت، کدام آیه است؟ گفتم: نه به

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۰.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۳۳.

خدا سوگند، ای فرزند رسول خدا. آن آیه را برایم بگویید. حضرت فرمود: این آیه است: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ» و «لا محدّث» . پرسیدم: پس علی علیه السلام محدث بود؟ فرمود: بله، هر امامی از ما اهل بیت محدّث است[1].

۴) و همو از حسین بن عامر، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از صفوان بن یحیی، از داود بن فرقد، از حارث بن مغیره نصری، از حکم بن عتیبه روایت می‌کند که مولایم امام سجاد علیه السلام به من فرمود: تمامی دانش علی علیه السلام در یک آیه است و عمران بن اعین رفت که از علی علیه السلام بپرسد ولی علی علیه السلام درگذشته بود. عمران به امام باقر علیه السلام عرض کرد: حَکَم از امام سجاد علیه السلام برایمان روایت کرده که ایشان فرموده: تمامی دانش علی علیه السلام در یک آیه است؟ امام باقرعلیه السلام پرسید: نمی‌دانی آن آیه کدام است؟ پاسخ دادم: نه. فرمود: این آیه است: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ» و هیچ کسی که فرشته با وی سخن بگوید را نفرستادیم. سپس حضرت منزلت «رسول» و «نبیّ» و «محدَّث» ـ صلوات الله علیهم اجمعین - را بیان نمود[2].

۵) همو از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از قاسم بن عروه، از برید عجلی روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره «رسول» و «نبیّ» و «محدَّث» پرسیدم. حضرت فرمود: «رسول» کسی است که فرشتگان نزد او می‌آیند و به چشم خود آنها را می‌بیند، پیام و رسالت خداوند به او می‌رسد و «نبیّ» کسی است که حقایق را مطابق با واقعیت در خواب دریافت می‌کند و «محدَّث» کسی است که صدا و سخن فرشته‌ها را می‌شنود، اما چیزی (صورت فرشته را) نمی‌بیند، بلکه صدا به گوشش رسیده و در قلب او نقش می‌بندد[3].

۶) محمد بن حسن صفار از حسن بن علی، از عُبیس بن هشام، از کَرّام بن عَمرو خثعمی، از عبدالله بن ابی یَعفور روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا سخن فرشته در قلب علی علیه السلام فرو می‌رفت یا در سینه و گوشش نقش می‌بست؟ فرمود: علی علیه السلام کسی بود که فرشته با وی سخن می‌گفت. عبدالله گفت: هنگامی که اصرار ورزیدم، امام فرمود: علی علیه

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۳۰.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۳۱.
۳ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۳۲.

السلام کسی است که در روز بنی قُریظه و بنی نضیر جبرئیل در سمت راستش و میکائیل در سمت چپ او بوده و با او سخن می‌گفتند[1].

۷) و همو از علی بن اسماعیل، از صَفوان بن یحیی، از حارث بن مُغیره، از حُمران، از حکم بن عُتیبه، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علم علی علیه السلام در آیه‌ای از قرآن است. حکم گوید: اما امام آن آیه را از ما مخفی نگه داشت. حُمران گوید: ما جلساتی تشکیل می‌دادیم و در آیات قرآن تحقیق می‌نمودیم تا آن آیه را پیدا کنیم اما موفق نشدیم. تا این که به خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم. به او عرض کردم: حکم بن عتیبه از امام سجاد علیه السلام برایمان روایت کرده که: علم علی علیه السلام در آیه‌ای از قرآن است و آن آیه را پنهان کرده‌اند.

امام فرمود: ای حمران! بخوان. پس خواندم: «وَمَا أَرسَلنَا مِن قَبلِكَ مِن رَّسول وَ لاَ نَبِيٍّ» بعد امام باقر علیه السلام فرمود: ما هیچ رسول و پیامبر و کسی که فرشته با او سخن بگوید را نفرستادیم، مگر این که... پرسیدم: آیا علی علیه السلام کسی بود که فرشته با او سخن می‌گفت؟ فرمود: بله. پس من نزد یاران خود بازگشتم و گفتم: آن چه را که حکم از ما پنهان می‌داشت، یافتم. امام باقر علیه السلام به من فرمود: علی علیه السلام کسی است که فرشته با او سخن می‌گفت. یاران به من گفتند: کاری از پیش نبرده‌ای. چرا از حضرت نپرسیدی که چه کسی با او سخن می‌گفت؟ بعد از آن من نزد امام باقر علیه السلام آمدم، پرسیدم: آیا نفرمودی که علی علیه السلام مُحدَّث بود؟ فرمود: بله.گفتم: چه کسی با او سخن می‌گفت؟ فرمود: فرشته با او سخن می‌گفت. حمران گوید: به حضرت عرض کردم: آیا به یاران خود بگویم که او نبیّ یا رسول است؟ امام فرمود: نه، بلکه به آنان بگو: مثَل او مثل آسف همراه سلیمان، و هارون همراه موسی است و مثل او مثل ذی القرنین است[2].

۱ـ بصائر الدرجات، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۲.
۲ـ بصائر الدرجات، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۱۰-۱۱

۸) و همو از یعقوب بن یزید، از محمد بن اسماعیل بن بزیع نقل نموده که او گفت: از امام علی علیه السلام شنیدم که فرمود: امامان صلوات الله علیهم اجمعین دانشمندان راستگو و فهمیدگانی هستند که فرشته با آنها سخن می‌گوید[1].

۹) و همو از ابوطالب، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت کرده است که او گفت: من با ابو بصیر و محمد بن عِمران در مکه زندگی می‌کردیم. محمد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گفت: ما دوازده نفر هستیم که فرشته با ما سخن می گوید. پس از آن ابو بصیر گفت: تو را به خدا سوگند، واقعاً از امام صادق علیه السلام شنیدی؟ و یک بار یا دو بار او را سوگند داد که او آن را از امام شنیده است. بعد ابو بصیر گفت: من نیز شنیده‌ام که همین مطلب را امام باقر علیه السلام می‌گویند[2].

۱۰) و همو از عبدالله بن محمد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از احمد بن محمد ثقفی، از احمد بن یونس حجّال، از ایوب بن حسن روایت کرده است که قتاده چنین قرائت می‌کرد: «وَمَا أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسول وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدّث»[3].

۱۱) و نیز او از علی بن اسماعیل، از صفوان، ازٌ حارث بن مغیره، از حُمران نقل کرده است که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مگر نه این است که شما به من فرمودید که علی علیه السلام محدث بود؟ فرمود: بله، من همین مطلب را گفتم. پرسیدم: چه کسی با او سخن می‌گفت؟ فرمود: فرشته با او سخن می‌گفت. عرض کردم: پس بگویم رسول و یا نبی است؟ فرمود: نه، بلکه مثل او مثل یار سلیمان و یار موسی است و مثل او مثل ذی القرنین است. آیا نشنیده‌ای که از علی علیه السلام در باره ذو القرنین سؤال شد که آیا او پیامبر بوده است؟ امام علی علیه السلام در جواب فرمود: نه، بلکه بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت و خداوند نیز او را دوست داشت و او برای رضای خداوند خیرخواهی می‌کرد و خداوند نیز برای او خیرخواهی و او را نصیحت می‌کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: پس علی علیه السلام نیز همانند اوست[4].

۱ـ بصائر الدرجات، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱.
۲ـ بصائر الدرجات، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۲.
۳ـ بصائر الدرجات، ص ۳۰۳، ح ۸.
۴ـ بصائر الدرجات، ص ۳۴۱، ح ۶.

۱۲) و همو از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره، از حمران روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام محدث بود. گفتم: پس نبی بود؟ حضرت دست خود را به نشانه نفی تکان داد و فرمود: او مانند دوست سلیمان و دوست موسی و یا مانند ذی القرنین بود. آیا نشنیده‌اید که او فرموده است: در میان شما هم همانند او هست[۱]؟

۱۳) محمد بن یعقوب از برخی از اصحابش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون، از زراره روایت نموده که: از امام باقر علیه السلام در باره آیه : «وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا»[۲] [و او فرستاده‌ای پیامبر بود] پرسیدم که رسول کیست و نبی کیست؟ فرمود: نبی کسی است که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود اما فرشته را نمی‌بیند و رسول آن است که صدا را می‌شنود و در خواب می‌بیند و فرشته را می‌بیند. پرسیدم: مرتبه امام چیست؟ فرمود: صدا را می‌شنود اما فرشته را نه در خواب و نه در بیداری نمی‌بیند. سپس این آیه را تلاوت نمود: «وَمَا أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ» و لا محدّث.[۳]

۱۴) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار روایت کرده است که حسن بن عباس معروفی به امام رضا علیه السلام نوشت: فدایت گردم، به من بگویید تفاوت میان رسول و نبی و امام چیست؟ امام علیه السلام در جواب نوشت و یا فرمود: تفاوت میان رسول و نبی و امام این است که رسول کسی است که جبرئیل بر او نازل می‌شود و او جبرئیل را می‌بیند و سخن او را می‌شنود و وحی بر او نازل می‌شود و گاهی هم در خواب می‌بیند، مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلام و نبی کسی است که گاهی سخن را می‌شنود و گاهی شخص را می‌بیند و سخن را نمی‌شنود و امام کسی است که سخن را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند.[۴]

۱۵) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب روایت کرده است که احول گفت: از امام باقر علیه السلام در باره رسول و نبی و محدث

۱ـ بصائر الدرجات، ص ۳۴۰، ح ۲.
۲ـ مریم /۵۱ و ۵۴.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۱.
۴ـ کافی، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۲.

پرسیدم. آن حضرت فرمود: رسول آن است که جبرئیل پیش او می‌آید. پس او جبرئیل را می‌بیند و با او سخن می‌گوید. این رسول است و اما نبی کسی است که در خواب می‌بیند مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلام و مانند آن چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله اسباب نبوت را قبل از وحی در خواب می‌دید. تا این که جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند رسالت را برای او آورد و هنگامی که نبوت برای او فراهم شد و جبرئیل از جانب خداوند رسالت را برایش آورد، جبرئیل نزد او می‌آمد و با او رو در رو سخن می‌گفت. برخی از انبیاء، نبوت برایش فراهم می‌شود و در خوابش می‌بیند و روح نزدش آمده و با او سخن می‌گوید، بدون این که در بیداری او را ببیند. اما محدث کسی است که با او سخن گفته می‌شود و او می‌شنود ولی نه در بیداری و نه در خواب او را نمی‌بیند[1].

۱۶) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجال، از قاسم بن محمد، از عبید بن زراره روایت کرده است که: امام باقر علیه السلام کسی را نزد زراره فرستاد تا او به حکم بن عتیبه بگوید که جانشینان محمد ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ محدَّث هستند[2].

۱۷) محمد از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زیاد بن سوقه، از حکم بن عتیبه روایت نموده که: روزی نزد امام سجاد علیه السلام رفتم. آن حضرت فرمود: ای حکم! آیا می‌دانی آیه‌ای که علی بن ابی طالب علیه السلام به واسطه آن قاتل خود را شناخت و به واسطه آن کارهای بزرگی را که با مردم از آن سخن می‌گفت را شناخت، کدام آیه است؟ حکم گوید: با خود گفتم: به درستی که بر علمی از علوم امام سجاد علیه السلام آگاهی یافتم که به واسطه آن بر کارهای بزرگ آگاه گردم. پس گفتم: نه، به خدا سوگند، آن را نمی‌دانم. ـ او می‌گوید: ـ آن گاه گفتم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا آن آیه را به من می‌گویی؟ فرمود: به خدا سوگند که آن آیه این است: «وَمَا أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسُولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ» و لا محدّث. و علی بن ابی طالب علیه السلام محدث بود. مردی که عبدالله بن زید نام داشت و برادر مادری علی بود، با لحنی انکار آمیز گفت: سبحان الله، او محدث بود؟ امام باقر علیه السلام به سوی ما رو نمود و فرمود: هان،

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۳.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۱.

به خدا سوگند که پسر مادرت آن را می‌دانست. راوی گوید: چون چنین گفت، آن مرد ساکت شد. آن گاه فرمود: این آیه‌ای است که ابو الخطاب در باره‌اش به نابودی گرفتار آمد و معنای محدث و نبی را نفهمید[1].

۱۸) و همو از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از محمد بن اسماعیل روایت نموده که از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: امامان صلوات الله علیهم اجمعین دانشمندان راستگو، فهمیدگان و محدث هستند[2].

۱۹) و همو از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که: در حضور امام صادق علیه السلام از محدث سخن به میان آمد. آن حضرت فرمود: محدث کسی است که صدا را می‌شنود ولی هاتف را نمی‌بیند. گفتم: فدایت گردم، چگونه می‌فهمد که آن صدای فرشته است؟ فرمود: به واسطهٔ آرامش و وقاری که به او داده می‌شود، در می‌یابد که آن صدای فرشته است[3].

۲۰) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره، از حمران بن اعین روایت کرده است که: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام محدث بود. من به سوی یاران خود خارج شدم و به آنان گفتم: سخن عجیبی برایتان دارم. گفتند: آن چیست؟ گفتم: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: علی علیه السلام محدث بود. گفتند کاری از پیش نبرده‌ای. چرا نپرسیدی که چه کسی با او سخن می‌گفت؟ پس من نزد امام باقر علیه السلام بازگشتم و گفتم: من آن چه را که برای گفتی، به یاران خود گفتم. آنان گفتند: کاری از پیش نبرده‌ای. چرا نپرسیدی که چه کسی با او سخن می‌گفت؟ امام باقر علیه السلام به من فرمود: فرشته‌ای با او سخن می‌گفت. گفتم: می‌گویید که او پیامبر بود؟ آن حضرت دست خود را این گونه (به علامت نه گفتن) تکان داد و فرمود: یا مانند یاور سلیمان یا مانند یاور موسی و یا مانند ذی

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۲.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۳.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۴.

القرنین. آیا این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شما نرسیده است که فرمود: در میان شما فردی مانند او (ذو القرنین) است[1].

۲۱) و همو از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن حسان، از ابن فضال، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن مسلم، از برید، از ابی جعفر روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَمَا أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسول وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدَث» عرض کردم : فدایت گردم، این قرائت ما نیست. بفرمایید که رسول و نبی و محدث کیست؟ امام علیه السلام فرمود: رسول کسی است که فرشته نزد او حاضر می‌شود و یا او سخن می‌گوید و نبی کسی است که در عالم خواب می‌بیند و گاهی نبوت و رسالت برای یک نفر جمع می‌شود و محدث کسی است که صدا را می‌شنود و صورت را نمی‌بیند. گفتم : خدایت به سلامت دارد. چگونه می‌داند آن چه که در خواب دیده حق است و فرشته به او گفته است؟ فرمود: خداوند به او توفیق می‌دهد که آن را بداند. خداوند با کتاب شما به فرستادن کتاب‌های آسمانی پایان داده و با پیامبر شما، فرستادن پیامبران را ختم نموده است[2].

۲۲) احمد بن محمد بن عیسی از پدرش و محمد بن خالد برقی و عباس بن معروف، از قاسم بن عروه، از برید بن معاویه عجلی روایت کرده است که او گفت: از امام باقر علیه السلام در باره رسول و نبی و محدث سؤال کردم. حضرت فرمود: رسول کسی است که فرشتگان نزد او می‌آیند و او آنان را می بیند و فرشتگان پیام الهی را به او ابلاغ می‌کنند و نبی کسی است که در خواب می‌بیند و در خواب عین واقعیت را می‌بیند و محدث کسی است که سخن فرشتگان را می‌شنود و سخن فرشتگان در گوش و قلب او نقش می بندد[3].

۲۳) احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون، از زراره روایت نموده که امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا»[4] [و او فرستاده‌ای پیامبر بود] پرسیدم که رسول کیست و نبی کیست؟

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۵.
۲ـ کافی، ج ۱،ص ۱۳۵، ح ۴.
۳ـ اختصاص، ص ۳۲۸.
۴ـ مریم/۵۱ و ۵۴.

فرمود: نبی کسی است که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود اما فرشته را نمی‌بیند و رسول آن است که صدا را می‌شنود و فرشته را هم می‌بیند و با او سخن می‌گوید. پرسیدم: مرتبه امام چیست؟ فرمود: صدا را می‌شنود اما فرشته را نه در خواب و نه در بیداری نمی‌بیند. سپس این آیه را تلاوت نمود: «وَمَا أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدّث»[1].

۲۴) هیثم بن ابی مسروق و ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مهران روایت نموده که حسن بن عباس معروفی به امام رضا علیه السلام نوشت: فدایت گردم، به من بگویید تفاوت میان رسول و نبی و امام چیست؟ امام علیه السلام در جواب نوشت و یا فرمود: تفاوت میان رسول و نبی و امام این است که رسول کسی است که جبرئیل بر او نازل می‌شود و او جبرئیل را می‌بیند و با او سخن می‌گوید و سخن او را می‌شنود و وحی بر او نازل می‌شود و گاهی هم در خواب می‌بیند، مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلام و نبی کسی است که گاهی سخن را می‌شنود و گاهی شخص را می‌بیند و سخن را نمی‌شنود و امام کسی است که سخن را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند[2].

۲۵) ابراهیم بن محمد ثقفی از اسماعیل بن بشار، از علی بن جعفر حضرمی، از زراره بن اعین روایت می‌کند که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «وَمَا أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدّث»، حضرت فرمود: رسول کسی است که جبرئیل در پیش چشمانش حاضر می‌شود و با او سخن می‌گوید و او جبرئیل را می‌بیند، همان طور که انسان دوست خود را می‌بیند. اما نبی است که در عالم رؤیا به او وحی می‌شود، مانند رؤیای حضرت ابراهیم و مانند رؤیاهای حضرت محمد صلی الله علیه و آله. و برخی از پیامبران هستند که هم رسالت را دارند و هم نبوت را. اما محدث کسی است که صدای فرشته را می‌شنود ولی نه در خواب و نه در بیداری، خود فرشته را نمی‌بیند[3].

۲۶) و همو از اسماعیل بن بشار، از علی بن جعفر حضرمی، از سلیم بن قیاس شامی روایت نموده که او شنیده است که علی علیه السلام چنین می‌فرمود: من و

۱ـ اختصاص، ص ۳۲۸.
۲ـ اختصاص، ص ۳۲۸ .
۳ـ اختصاص، ص ۳۲۹.

فرزندان من که جانشینانم هستند، همگی هدایت یافته و محدث هستیم. قیاس بن شامی گوید: من پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! جانشینان تو چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن و حسین و علی بن حسین - راوی گوید: امام سجاد علیه السلام در آن زمان شیرخواره بود - و بعد از او هشت امامی که یکی پس از دیگری به امامت می‌رسند. آنان کسانی هستند که خداوند به آنها سوگند یاد نموده و فرموده است: «وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ»[1] [سوگند به پدر و فرزندش] که مقصود از والد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مقصود از عبارت «وَ ما وَلَدَ» همان امامان و اوصیا صلوات الله علیهم اجمعین هستند. پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! آیا امکان دارد که در یک زمان دو امام، امامت داشته باشند؟ فرمود: نه، مگر این که یکی از آنها تا زمان وفات امام اول سکوت نماید.

سلیم شامی گوید: از محمد بن ابی بکر سئوالی پرسیدم و گفتم: آیا علی علیه السلام محدث بود؟ گفت: بله. گفتم: آیا فرشتگان با امامان هم سخن می‌گویند؟ گفت: مگر این آیه را نخوانده‌ای: «وَمَا أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدَثٍ»؟ گفتم: پس امیرالمؤمنین علیه السلام محدث بود؟ گفت: بله، و فاطمه سلام الله علیها هم محدثه بود ولی پیامبر نبود[2].

۲۷) ابن شهرآشوب گوید: قرائت ابن عباس چنین است: «وَمَا أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدَثٍ»[3].

۲۸) سلیم گوید: شنیدم که محمد بن ابی‌بکر چنین قرائت می‌کرد: «وَمَا أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدَثٍ»، گفتم: مگر فرشتگان با کسی غیر از انبیا هم سخن می‌گویند؟ گفت: بله. حضرت مریم پیامبر نبود، ولی فرشته با او سخن می گفت و مادر موسی نیز محدثه بود، ولی پیامبر نبود و ساره، فرشتگان را دید که به او در مورد اسحاق و بعد از او در مورد یعقوب بشارت می‌دادند در حالی که ساره هم پیامبر نبود و حضرت فاطمه سلام الله علیها هم محدثه بود و پیامبر نبود[4].

۱ــ بلد/ ۳.
۲ــ اختصاص، ص ۳۲۹.
۳ــ مناقب، ج ۳، ص ۳۳۶.
۴ــ مناقب، ج ۳، ص ۳۳۶.

۲۹) طبرسی در احتجاج می‌نویسد: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل با این آیه به پیامبرش صلی الله علیه و آله خطاب می‌کند که بعد از او، دشمنش در مورد کتابش چه خواهد کرد: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُول وَ لا نَبِیٍّ إِلاَّ إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیاتِهِ» هیچ پیامبری نبوده است که آرزو کرده باشد تا خدا نفاق، نافرمانی و دگرگونی را تا سرای جاویدان از قومش دور کند، مگر این که شیطان به سبب عداوتی که با پیامبر دارد، در غیاب آن پیامبر، بدگویی از آن پیامبر و عیب جویی از او را در آن کتاب القاء می‌کند. ولی خداوند متعال آن را از دل‌های مؤمنین می‌زداید و دل‌های مؤمنین القائات شیطان را قبول نمی‌کنند و غیر از دل‌های منافقین و جاهلین کسی به آن گوش نمی‌دهد و خداوند آیات خود را محکم می‌کند و دوستداران خود را از گمراهی و تعدی و پیروی اهل کفر و طغیان نگاه می‌دارد. کسانی که خداوند نخواسته است آنان را مانند چهار پایان قرار دهد و نخواسته مانند کسانی قرار دهد که در باره‌شان فرموده است: « بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبیلاً»[۱] [بلکه از چهارپایان نیز گمراه تر هستند][۲].

«وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ (۵۷) وَ الَّذینَ هاجَرُوا فی سَبیلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقینَ (۵۸) لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلیمٌ حَلیمٌ (۵۹)».

[و کسانی که کفر ورزیده و نشانه‌های ما را دروغ پنداشته‌اند، برای آنان عذابی خفّت‌آور خواهد بود * و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده، و آن گاه کشته شده یا مرده‌اند، قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد * و راستی این خداست که بهترین روزی‌دهندگان است * آنان را به جایگاهی که آن را می‌پسندند درخواهد آورد، و شک نیست که خداوند دانایی بردبار است]

۱) علی بن ابراهیم در ذیل این آیه: «وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا» آورده است: کسانی که به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او صلوات الله

۱ـ فرقان / ۴۴.
۲ـ احتجاج، ص ۲۵۷.

علیهم اجمعین ایمان نیاورده‌اند «فَأُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ». بعد از این مطلب، خداوند در باره پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او که مهاجرت کردند، سخن گفته و فرموده است: «وَ الَّذینَ هاجَرُوا فی سَبیلِ اللّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللّهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرّازِقینَ* لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللّهَ لَعَلیمٌ حَلیمٌ»[1].

۲) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از موسی بن جعفر، از پدر بزرگوارش روایت کرده است که این آیه: «وَ الَّذینَ هاجَرُوا فی سَبیلِ اللّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللّهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرّازِقینَ* لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللّهَ لَعَلیمٌ حَلیمٌ»، مخصوصاً در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است[2].

«ذلِکَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۶۰)»

[آری چنین است، و هر کس نظیر آن چه بر او عقوبت رفته است دست به عقوبت زند، سپس مورد ستم قرار گیرد، قطعاً خدا او را یاری خواهد کرد، چرا که خدا بخشایشگر و آمرزنده است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: مقصود، رسول خدا صلی الله علیه و آله است، آن زمان که قریش او را از مکه اخراج کردند و او به غار گریخت و قریش در جستجوی او بر آمدند تا او را به قتل برسانند و خداوند آنان را در روز بدر مورد عقاب قرار داد و عتبه و شیبه و ولید و ابوجهل و حنظله بن ابی سفیان و برخی دیگر کشته شدند. ولی بعد از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار حق شتافت، کفار به خونخواهی آنان بر آمدند که در نتیجه امام حسین علیه السلام و خاندان محمد صلی الله علیه و آله از روی جور و ستم به شهادت رسیدند و این همان واقعیتی است که یزید نیز با استشهاد به شعر زیر آن را پذیرفته است:

ای کاش پدران من که در جنگ بدر شرکت داشتند، اکنون بودند و می‌دیدند

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۱.

۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۳۵.

که خزرجیان از ضربت شمشیر می‌نالند.

کاش پدران من بودند که شادی و سرور می‌کردند و می‌گفتند: ای یزید! دست مریزاد.

از خندف[1] نیستم، اگر از خاندان احمد، انتقام رفتارهایی را که در حق پدرانمان روا داشتند، نگیرم.

بزرگی از بزرگان آنها را کشتیم، و صحنه‌ای که در نبرد بدر گذشت را به تعادل بازگرداندیم.

و شاعری دیگر گفته‌ای دارد با این مضمون:

شیخ به من چنین وصیت کرد و من از خواسته شیخ پیروی کردم.

و نیز می گوید:

در حالی که سر امام حسین علیه السلام را از این سو به آن سو می‌گرداند، می‌گفت: ای کاش بزرگان ما که در گذشته‌اند، اکنون حاضر بودند. تا امروز را با روز بدر قیاس می‌کردند و می‌دیدند که کار امروز ما با روز بدر هم وزن و برابر است.

خداوند متعال فرمود: «مَنْ عاقَبَ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله «بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ» یعنی آن زمان که خواستند او را به قتل برسانند « ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ» یعنی خداوند به وسیله قائم خاندان محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر خود را یاری می‌کند.[2]

۲) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش نقل کرده است که فرمود: از پدرم امام محمد باقر علیه السلام می‌شنیدم که ایشان بسیار این آیه را تلاوت می‌کردند. گفتم: پدرجان، جانم به قربانت، گمان می‌کنم که این آیه مخصوصا در باره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است؟ پدرم فرمود: بله[3].

۱ـ خِندِف: لقب لیلی بنت حلوان بن عمران بن قضاعة، همسر الیاس بن مضر بن نزار است. به او افتخار می‌کنند چرا که او کسی است که نسب قریش به او منتهی می‌شود. « محیط المحیط، ماده خندف»

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۱.

۳ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۳۶.

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنسَكاً هُمْ ناسِكُوهُ فَلا يُنازِعُنَّكَ فِي الأَمْرِ وَادْعُ إِلى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلى هُدىً مُسْتَقِيمٍ (٦٧) وَإِنْ جادَلُوكَ فَقُلِ اللهُ أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ (٦٨) اللهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (٦٩) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماءِ وَالأَرْضِ إِنَّ ذلِكَ فِي كِتابٍ إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ (٧٠)﴾

[برای هر امتی مناسکی قرار دادیم که آنها بدان عمل می‌کنند، پس نباید در این امر با تو به ستیزه برخیزند، به راه پروردگارت دعوت کن، زیرا تو بر راهی راست قرار داری * و اگر با تو مجادله کردند، بگو: خدا به آن چه می‌کنید داناتر است * خدا روز قیامت در مورد آن چه با یکدیگر در آن اختلاف می‌کردید، داوری خواهد کرد * آیا ندانسته‌ای که خداوند آن چه را در آسمان و زمین است می‌داند؟ اینها (همه) در کتابی (مندرج) است. قطعاً این بر خدا آسان است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً هُمْ ناسِكُوهُ» یعنی مذهب و روشی قرار دادیم که به آن عمل می‌کنند. «فَلا یُنازِعُنَّکَ فِی الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلی رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُسْتَقیم وَ إِنْ جادَلُوکَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بما تَعْمَلُونَ * اللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَة فیما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ * أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماءِ وَ الْأَرْض إِنَّ ذلِکَ فی کِتابٍ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیرٌ»[۱].

۲) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدر بزرگوارش روایت نموده که آن حضرت فرمود: هنگامی که این آیه نازل شد: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً هُمْ ناسِكُوهُ»، پیامبر مسلمانان را جمع نموده و فرمود: ای گروه مهاجرین و انصار! خداوند متعال می‌فرماید: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً هُمْ ناسِكُوهُ» منسک همان امام است که برای هر امتی بعد از پیامبرشان تا آمدن پیامبر دیگر، رهبری مردم را به عهده دارد. باید توجه داشته باشید که اطاعت از امام و پیروی از او، همان دین است و منسک همان است. آن امام علی بن ابی طالب علیه السلام است که رهبر و امام شما بعد از من است. من شما را به پیروی از او فرا می‌خوانم که او در راه مستقیم است. مردم از شنیدن سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در شگفت شدند و از جای حرکت کردند

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۲.

و گفتند: به خدا قسم، بر سر رهبری امت او پیکار می‌کنیم. هرگز به اطاعت از او تن در نمی‌دهیم، هرچند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شیفته او باشد.

در این هنگام خداوند متعال این آیات را نازل نمود: «وَ ادْعُ إِلى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلى هُدىً مُسْتَقيمٍ * وَ إِنْ جادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ * اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فيما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ * أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ ذلِكَ في كِتابٍ إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسيرٌ»[1].

«وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ تَعْرِفُ في وُجُوهِ الَّذينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آياتِنا قُلْ أَ فَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذينَ كَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصيرُ (۷۲)»

[و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، در چهره کسانی که کفر ورزیده‌اند اثر انکار را تشخیص می‌دهی؛ چیزی نمانده که بر کسانی که آیات ما را بر ایشان تلاوت می‌کنند حمله‌ور شوند. بگو: آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؟ همان آتش است که خدا آن را به کسانی که کفر ورزیده‌اند وعده داده، و چه بد سرانجامی است.]

۱) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ تَعْرِفُ في وُجُوهِ الَّذينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آياتِنا»، فرمود: هرگاه آیه‌ای از قرآن در باره وجوب اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام و یا در فضیلت ایشان و یا در مورد خاندان او نازل می‌شد، آن عده از مردم، به شدت خشمگین می‌شدند و ناراحت می‌گشتند، به طوری که گاهی تصمیم‌های خطرناک می‌گرفتند. در باره خود پیغمبر نیز در لیلة العقبه شدت خشم و کینه و حسادت خود را به کار بردند تا این که این آیه نازل شد[2].

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۳۷.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۳۸.

«يا أَيُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ (۷۳)»

[ای مردم! مَثَلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز حتی مگسی نمی‌آفرینند، هر چند برای آفریدن آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند]

۱) علی بن ابراهیم گوید: خداوند برای قریش و ملحدینی که چیزی غیر از خدا را پرستش می‌کنند، دلیل می‌آورد و می‌فرماید: «یا أَیُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ» یعنی بت‌ها را «لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ» یعنی مگس[1].

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از یکی از اصحابش، از عباس بن عامر، از احمد بن رزق غُمشانی، از عبدالرحمان بن اشل بیّاع انماط روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: قریش بر بت‌های خود در اطراف کعبه مشک و عنبر می‌مالیدند. یغوث روبروی درب کعبه قرار داشت و یعوق در سمت راست کعبه بود و نسر هم در سمت چپ کعبه. هرگاه که قریش وارد می‌شدند، در مقابل یغوث به علامت سجده به خاک می‌افتادند و خم نمی‌شدند و بعد روی خود را به طرف یعوق نموده و بعد هم به روی خود را به طرف نسر می‌کردند و آن گاه این شعار را سر می‌دادند: «لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک، الا شریک هو لک، تملکه و ما ملک». پس خداوند مگسی سبز رنگ که چهار بال داشت را فرستاد و آن مگس همه آن مشک و عنبر را خورد و خداوند این آیه را نازل کرد: «یا أَیُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ»[2].

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۲.
۲ـ کافی، ج ۴، ص ۵۴۲، ح ۱۱.

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ(۷۵)»

[خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردم. بی‌گمان خدا شنوای بیناست]

۱) علی بن ابراهیم گوید: یعنی گزینش می‌کند و رسولان گزینش شده از میان فرشتگان، عبارتند از جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت و رسولان گزینش شده از میان مردم هم عبارتند از : پیامبران، و جانشینان آنها و از میان پیامبران هم حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله گزینش شده‌اند و از میان این پیامبران اولو العزم، محمد صلی الله علیه و آله گزینش شده است و از میان اوصیا و جانشینان هم امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان صلوات الله علیهم اجمعین گزینش شده‌اند. این آیه تأویل دیگری غیر از این نیز دارد[۱].

۲) طبرسی در کتاب احتجاج نقل می‌کند که امام علی علیه السلام در جواب زندیقی چنین فرمود: تأویل آیه: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»[۲] [خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند] و نیز آیه «يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ»[۳] [فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد] و «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا»[۴] [فرستادگان ما جان او را می‌گیرند؛] و «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»[۵] [فرشتگان(مرگ) روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند] و «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»[۶] [همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می‌گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند]، ای زندیق، تأویل این آیات چنین است که شأن و عظمت خداوند والاتر و بزرگ‌تر از این است که این امور را خود انجام دهد و فعل فرستادگان و فرشتگان فعل خداوند است؛ چرا که به امر او کار می‌کنند. پس خداوند عز و جل از میان فرشتگان، چندین فرشته را برگزید تا رسولان و سفیرانی میان او و بندگان باشند و این فرشتگان همانهایی هستند که خداوند در باره آنها فرمود: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۲.
۲ـ زمر / ۴۲.
۳ـ سجده /۱۱.
۴ـ انعام / ۶۱.
۵ـ نحل /۳۲.
۶ـ نحل / ۲۸.

الْمَلائِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاسِ». هرکس اهل بندگی و عبادت بوده باشد، فرشتگان رحمت قبض روح او را بر عهده می‌گیرند و هرکس اهل گناه و معصیت بوده باشد، فرشتگان نقمت او را قبض روح می کنند و فرشتگانی از فرشتگان رحمت و نقمت تحت امر ملک الموت هستند و به دستور او انجام وظیفه می‌کنند و کار آنها کار اوست و هر کاری که انجام می‌دهند، به ملک الموت مربوط می شود؛ چرا که کار آنها، کار ملک الموت است و کار ملک الموت کار خداوند است؛ زیرا که در نهایت اوست که جان‌ها را به وسیله هرکس که بخواهد، می‌ستاند و اوست که بخشش می‌کند و دریغ می‌نماید و به وسیله هرکس که بخواهد، بندگان را پاداش می‌دهد و یا عقاب می‌کند و فعل گمارندگان او، فعل خود اوست. همان طور که فرموده است: «ما تَشاؤُنَ إلاَّ أنْ یَشاءَ اللّٰهُ»[1] [و آنان اراده چیزی نمی‌کنند، مگر این که خداوند اراده کند][2].

۳) ابن بابویه از ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد اسواری، از ابو یوسف احمد بن محمد بن قیس شجری مذکر، از ابوعمرو و عمرو بن حفص، از ابو محمد عبدالله بن محمد ابن اسد بغدادی، از حسین بن ابراهیم ابو علی، از یحیی بن سعید بصیری، از جریح، از عطاء، از عبید بن عمیر لیثی، از ابوذر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی فرمود: تعداد پیامبران، صد و بیست و چهار هزار پیامبر است. گفتم: و چه تعداد از آنان پیامبران مرسل هستند؟ فرمود: شمارشان زیاد است؛ تعدادشان به سیصد و سیزده تن می رسد[3].

ان شاء الله در تفسیر این آیه : «إنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولی * صُحُفِ إبْراهیمَ وَ مُوسی» [این، در کتاب‌های نخستین آمده است * در کتاب‌های ابراهیم و موسی] در سوره اعلی، این حدیث به طور کامل ذکر خواهد شد.

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) وَ جاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ

۱ـ تکویر /۲۹.
۲ـ احتجاج، ص ۲۴۷ .
۳ـ خصال، ص ۵۲۳، ح ۱۳.

مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید * و در راه خدا چنان که حق جهاد (در راه) اوست جهاد کنید، اوست که شما را (برای خود) برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است، او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید و در این (قرآن نیز همین مطلب آمده است) تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری].

۱) علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند امامان را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» تا این که می‌فرماید: «وَ فِي هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ» مخاطب در این عبارات امامان هستند. «وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ» یعنی شما ای امامان، گواه بر مؤمنان و مردم باشید[1].

۲) شیخ به سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از احمد بن حسن، از حسین، از حسن، از زرعة، از سماعه روایت نموده که در باره رکوع و سجود پرسیدم که آیا در قرآن آمده است؟ پاسخ داد: بله. این آیه: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا» پرسیدم: کیفیت رکوع و سجود چگونه است؟ فرمود: سه بار تسبیح گفتن در رکوع کفایت می‌کند یعنی سه مرتبه می‌گویی: سبحان الله، ولی هرکس توانایی آن را دارد که رکوع و سجودش را طولانی کند، باید تا هر مقدار که می‌تواند طولانی کند و در رکوع و سجود، تسبیح و تحمید و تمجید خدای را گفته و دعا و تضرع نماید، زیرا نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگارش زمانی است که در سجده است. اما اگر کسی پیش نماز باشد و مردم به او اقتدا کنند، شایسته نیست

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۲.

که رکوع و سجود را طولانی سازد. زیرا که در میان نمازگزاران افراد ضعیف و ناتوان و نیز کسانی که کار دارند، هستند. هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم نماز می‌خواند، سبک و کوتاه نماز می خواند[1].

۳) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عائذ، از عمر بن اذینه، از برید عجلی روایت کرده است که او گفت: از حضرت در باره این آیه پرسیدم: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ» فرمود: این آیه مخصوصا در مورد ماست. «هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» در کتاب‌های پیشین. «وَ فِي هذا» یعنی در قرآن «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر آن چه از جانب خداوند تبارک و تعالی به ما ابلاغ کرده است، گواه بر ماست و ما گواهانی بر مردم هستیم. پس هرکس ما را تصدیق کند، ما در روز قیامت او را تصدیق می‌کنیم و هرکس ما را تکذیب نماید، در روز قیامت او را تکذیب می‌کنیم[2].

۴) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید عجلی روایت نموده که او گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جاهِدُوا فِي اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ». حضرت فرمود: مقصود این آیه، ما هستیم و آن برگزیدگان ما هستیم و خداوند تبارک و تعالی در دین حرجی قرار نداده است و حرج سخت‌تر از تنگنا است. «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ» فرمود: این آیه مخصوصا در مورد ماست. «هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ» او ما را مسلمان نامیده است «مِنْ قَبْلُ» در کتاب‌های پیشین. «وَ فِي هذا» یعنی در قرآن «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر آن چه از جانب خداوند تبارک و تعالی به ما ابلاغ کرده است، گواه بر ماست و ما گواهانی بر مردم هستیم. پس هرکس ما را تصدیق کند، ما در روز قیامت او را تصدیق می‌کنیم و هرکس ما را تکذیب نماید، در روز قیامت او را تکذیب می‌کنیم[3].

۱ـ تهذیب، ج ۲، ص ۷۷، ح ۲۸۷.
۲ـ کافی، ج ۱، ۱۴۶، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۱، ۱۴۷، ح ۴.

۵) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از سلیم بن قیس هلالی روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی ما را پاک گردانده و از پلیدی‌ها بازداشته و گواهانی بر بندگانش و حجت خود در زمینش قرار داده است. او ما را با قرآن قرار داده و قرآن را با ما قرار داده است که ما از قرآن جدا نمی‌شویم و قرآن نیز از ما جدا نشدنی است[۱].

۶) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا»، فرمود: در این آیه خداوند شما را به رکوع و سجود و پرستش خداوند دستور داده و آن را بر شما واجب گردانده است. اما مقصود از فعل خیر (انجام کار نیک)، پیروی از امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. «وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُم» ای شیعیان آل محمد، «وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» یعنی تنگنایی «مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ».

ای خاندان محمد! ای کسانی که خداوند مسلمانان را به شما سپرد و فرمانبرداری از شما را بر آنان واجب گرداند. «وَ تَکُونُوا» شما «شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ» در مورد این که با شما قطع رحم کردند و حق شما را تباه ساختند و کتاب خدا را پاره پاره کردند و حکومت دیگران را با حکومت شما برابر دانستند، صبر کنید و پایدار باشید «فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» ای خاندان محمد و اهل بیت او، «هُوَ مَوْلاکُمْ» خداوند مولای شما و مولای شیعیان شماست «فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصِیرُ»[۲]

۷) عبدالله بن جعفر حمیری از مسعده بن زیاد، از جعفر، از پدرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از جمله چیزهایی که خداوند به امت من عطا نموده و به وسیله آن، امتم را بر سایر امت‌ها برتری بخشیده، سه خصلت است که آنها را به کسی جز به پیامبر عطا نکرده است. هرگاه خداوند

۱ـ کافی، ج ۱، ۱۴۷، ح ۵.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۴۱.

تبارک و تعالی پیامبری مبعوث می‌نمود، به او می‌فرمود: در دین خود کوشا باش و بر تو سختگیری نشده است و خداوند تبارک و تعالی این خصلت را به امت من بخشید، آن جا که فرمود: «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» یعنی سختی و هرگاه خداوند پیامبری مبعوث می‌کرد، به او می‌فرمود: اگر مسأله‌ای که مایه پسند تو نیست، مایه اندوه تو گشت، مرا بخوان که من دعای تو را استجابت می‌کنم و خداوند این خصلت را به امت من هم بخشید، آن جا که فرمود: « اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُم»[1] [مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم] و هرگاه پیامبری مبعوث می‌کرد، او را گواه بر قومش قرار می‌داد و خداوند تبارک و تعالی امت مرا گواه بر خلق خود قرار داده است. آن جا که می‌فرماید: «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ»[2].

۸) احمد بن محمد بن خالد برقی از ابن محبوب، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبيكُمْ إِبْراهيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِنْ قَبْلُ وَ في هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ»، فرمود: این آیه در باره نماز و زکات و روزه و کارهای نیک است و اگر بندگان به ولایت خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله و صاحبان امر از اهل بیت ما، پای بند باشند، اعمال آنان مورد قبول قرار می‌گیرد[3].

۹) سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود حدیثی را از امام علی علیه السلام نقل نموده است که حضرت تعدادی از صحابه را سوگند می‌دهد. حدیث چنین است: علی علیه السلام فرمود: شما را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا نمی‌دانید که خداوند در سوره حج این آیات را نازل نمود: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبيكُمْ إِبْراهيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِنْ قَبْلُ وَ في هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ» بعد از

۱ـ غافر / ۶۰.

۲ـ قرب الاسناد، ص ۴۱.

۳ـ محاسن، ص۱۶۶، ح ۱۲۴.

نزول این آیات سلمان برخاست و پرسید: ای رسول خدا! آنها که تو بر ایشان گواه هستی و ایشان بر خلق خداوند گواه هستد و خداوند آنان را برگزیده و در دین سختی بر ایشان قرار نداده و آنان بر آیین پدرشان ابراهیم هستند، آنها چه کسانی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینها سیزده نفر هستند: من و برادرم علی و یازده تن دیگر از فرزندان علی. همگی گفتند: خداوندا! این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم[1].

۱۰) علی بن ابراهیم گوید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبیکُمْ إِبْراهیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ» این آیات مخصوصا در باره خاندان محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است. « هذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ» یعنی پیامبر بر خاندان محمد صلی الله علیه و آله گواه است. «وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ» یعنی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، خاندان محمد صلی الله علیه و آله بر مردم گواه هستند. قرآن از قول حضرت عیسی می‌فرماید: «وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیداً ما دُمْتُ فیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقیبَ عَلَیْهِم»[2] [و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم؛ پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی] یعنی گواه برآنان بودی. «وَ أَنْتَ عَلى کُلِّ شَیْءٍ شَهید»[3] [و تو بر هر چیز گواهی.] و خداوند بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، خود، بر این امت، گواهانی از خاندان او قرار داده است و این تا زمانی است که یکی از آنها بر روی زمین باشد. هرگاه که آنها از بین رفتند، تمام ساکنان کره زمین هلاک می‌گردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند ستارگان را مایه امنیت اهل آسمان قرار داده و اهل بیت مرا مایه امنیت و آرامش برای اهل زمین قرار داده است[4].

۱ـ کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۱۷۴.
۲ـ مائده / ۱۱۷.
۳ـ مائده / ۱۱۷.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۲.

سوره مؤمنون

سوره مؤمنون مکی است. ۱۱۸ آیه دارد و بعد از سوره انبیاء نازل شده است

فضلیت و ثواب قرائت سوره مؤمنون

۱) ابن بابویه به سند خود حدیثی را از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هرکس سوره مؤمنون را قرائت کند، خداوند او را عاقبت به خیر می گرداند. اگر در هر جمعه بر خواندن این سوره، مداومت کند، جایگاه او در بهشت برین و در جوار پیامبران و فرستادگان الهی است[۱].

۲) در کتاب خواص القرآن روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که آن حضرت فرمود: هرکس این سوره را بخواند، فرشتگان، بشارت روح و ریحان (آسایش و امنیت) و بشارت چیزی را می دهند که در هنگام مرگ، مایه روشنی چشم او می گردد[۲].

۳) و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هرکس این سوره را نوشته و آن را بر بازوی میگسار بیاویزد، آن شخص از می نفرت پیدا می کند و هرگز به آن نزدیک نمي شود. و در روایتی دیگر آمده است: هرگز می و شراب به فکرش خطور نمی کند[۳].

۴) امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس این سوره را شبانگاه بر پارچه ای سفید نوشته و آن را بر شرابخوار بیاویزد، دیگر شراب نمي نوشد و به اذن خداوند، از شراب متنفر گردد.

۱ـ ثواب الاعمال ، ص ۱۰۸.
۲ـ ثواب الاعمال ، ص ۱۰۸.
۳ـ ثواب الاعمال ، ص ۱۰۸.

تفسیر سوره مؤمنون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (١) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (٢) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (٣) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (٤) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (٥) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (٦) فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (٧) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (٨) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (٩) أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (١٠) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (١١)».

[به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهوده روی گرداننند، و آنان که زکات می‌پردازند، و کسانی که پاکدامنند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هر که فراتر از این جُوید، آنان از حد درگذرندگانند. و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند، و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند، آنانند که خود وارثانند، همانان که بهشت را به ارث می‌برند و در آنجا جاودان می‌مانند]

۱) محمد بن عباس از محمد بن هشام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر علیه السلام و ایشان از پدر خود امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کنند که این آیات: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ.... الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم، امام علی،

حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است[۱].

۲) سعد بن عبدالله از حسن بن علی بن نعمان، از پدرش، از عبدالله بن مسکان، از کامل تمار، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: ای کامل! آیا می دانی معنای این سخن خداوند چیست: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»؟ پاسخ دادم: أفلحوا یعنی رستگار شدند و به بهشت وارد شدند. فرمود: «قد أفلح المسلّمون، إن المسلّمين(با تشدید لام) هم النجباء» یعنی همانا تسلیم شدگان، رستگار گشتند، تسلیم شدگان همان برگزیدگان هستند.

و راوی دیگری به این حدیث این مطلب را افزوده است که: امام صادق علیه السلام آیه: «رُبَما يَوَدُّ الَّذينَ كَفَرُوا لَوْ كانُوا مُسَلِّمينَ»[۲] [چه بسا کسانی که کفر ورزیدند، آرزو کنند که ای کاش از تسلیم شدگان بودند] را با تشدید لام قرائت کرده است[۳].

۳) و همو از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از سلمه بن حیان، از ابو صباح کنانی روایت نموده است که او گفت: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم آن حضرت عبارت «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» را سه بار تکرار کردند و من نیز آن را سه بار تکرار کردم. سپس حضرت فرمود: همانا تسلیم شدگان (المسلّمين) همان برگزیدگان در روز قیامت هستند و آنها یاوران برگزیدگان هستند[۴].

۴) و نیز او از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی و منصور بن یونس، از بشیر دَهّان، از کامل تمار، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: آیا می‌دانی منظور از مؤمنان در آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» چه کسانی هستند؟ پاسخ دادم: شما بهتر می دانید. فرمود: «قد أفلح المسلّمون، إن المسلّمين هم النُجَباء»[۵] (با تشدید لام). یعنی همانا تسلیم شدگان رستگار گشتند، تسلیم شدگان همان برگزیدگان هستند.

۱ـ تأویل الآیات ج۱ ص ۳۵۲ ح۱.
۲ـ سوره حجر آیه ۲.
۳ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۱
۴ـ مختصر بصائر الدرجات ص۷۵.
۵ـ مختصر بصائر الدرجات ص۷۵.

۵) و نیز او از احمد بن محمد بن عیسی و دیگران، از کسی، از حسین بن احمد منقری، از یونس بن ظبیان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت بسیار به من می فرمود: تسلیم امر الهی باش تا ایمن گردی. به او عرض کردم: تفسیر این آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» چیست؟ فرمود تفسیرش این است که همانا تسلیم شدگان، رستگار گشتند؛ تسلیم شدگان همان برگزیدگان هستند[1].

۶) احمد بن محمد بن خالد برقی از محمد بن عبدالحمید کوفی، از حماد بن عیسی و منصور بن یونس بزرج، از بشیر دهان، از کامل تمار و او از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: آیا می دانی مراد از مؤمنان در این آیه چه کسانی هستند: « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»؟ گفتم: شما نسبت به آن از من داناترید. سپس فرمود که همانا تسلیم شدگان رستگار گشتند، تسلیم شدگان همان برگزیدگان هستند و مؤمن، غریب است. مؤمن، غریب است. آن گاه فرمود: خوشا به حال غریبان[2].

۷) و همو از پدرش از علی بن نعمان، از عبدالله بن مسکان، از کامل تمار و او از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: ای کامل! مؤمن، غریب است، مؤمن غریب است. سپس فرمود: آیا می‌دانی مقصود از این آیه چیست: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»؟ گفتم: بدین معناست که رستگار شدند و به فوز رسیدند و وارد بهشت شدند. فرمود: یعنی همانا تسلیم شدگان رستگار گشتند. تسلیم شدگان همان برگزیدگان هستند[3].

۸) و نیز او از پدرش از قاسم بن محمد جوهری، از سلمه بن حیان، از ابو صباح کنانی، از امام صادق علیه السلام شبیه همین روایت آورده است، با این اختلاف که در این روایت، فرموده امام بدین شکل است: ای ابو صباح! تسلیم شدگان [امر ولایت] همان برگزیدگان روز قیامت هستند، آنها همان یاوران برگزیدگان هستند[4].

۹) شیخ در کتاب مجالس خود نقل می کند که امام جعفر صادق علیه السلام از پدران گرامی شان صلوات الله علیهم اجمعین چنین روایت نمود: عباس بن عبد

۱ـ مختصر بصائر الدرجات ص ۹۱.
۲ـ محاسن ص ۲۷۱ ح ۳۶۶.
۳ـ محاسن ص ۲۷۲ ح ۳۶۷.
۴ـ محاسن ص ۲۷۲ ح ۳۶۸.

المطلب و یزید بن قعنب در مکانی روبروی خانه کعبه، در جمع هاشمیان و قبیله عبد العزی نشسته بودند که فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شد.آن روز، روزی بود که نه ماه دوران بارداری ایشان تکمیل شده بود. در مقابل خانه خدا ایستاده بود که درد زایمان به سراغ او آمد. در این هنگام فاطمه رو به سوی آسمان کرد و گفت: خداوندا! من به تو و به آن چه که پیامبرت از سوی تو آورده و به همه پیامبرانت و به همه کتب آسمانی ایمان دارم. من سخن جدم ابراهیم را تصدیق می کنم؛ همو که خانه ات را بنا کرد. از تو می خواهم به حق این خانه و کسی که آن را بنا کرد و به حق کودکی که در شکم دارم و با من سخن می گوید و همدم من است ـ و من یقین دارم که او یکی از آیات و نشانه های توست ـ این وضع حمل را بر من آسان گردانی.

عباس بن عبدالمطلب و یزید بن قعنب می گویند: هنگامی که فاطمه بنت اسد سخن گفت و دعا کرد، دیدیم که شکافی در پشت خانه کعبه ایجاد شد و فاطمه از آن شکاف وارد خانه کعبه شد و از دید ما پنهان شد. سپس دوباره به اذن خداوند یکتا دیوار به حالت اول خود بازگشت و شکاف از بین رفت. پس از آن هر چه سعی کردیم در را باز کنیم تا یکی از زنان به کمک او برود موفق نشدیم. در این هنگام بود که دانستیم این یک امر الهی است. فاطمه سه روز در خانه کعبه ماند و این ماجرا در بین همه اهالی مکه پخش شد و زنها در کوی و برزن و در خانه های خود از آن سخن می گفتند.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پس از سه روز مجددا همان شکاف باز شد و فاطمه در حالی که علی علیه السلام را در آغوش داشت از داخل خانه بیرون آمد. سپس گفت: ای مردم! خداوند عز و جل از بین خلق خود مرا برگزیده و مرا بر زنان برگزیده قبل از خودم برتری داده است. همانا خداوند، آسیه دختر مزاحم را برگزید. او پنهانی خداوند را در جایی که خداوند دوست داشت فقط در مواقع اضطراری پرستیده شود، عبادت می کرد. او همچنین خداوند مریم دختر عمران را برگزید و تولد عیسی بر او آسان گشت. او در بیابانی، تنه نخل خشکیده را تکان داد و از آن خرمای تازه برایش فرو ریخت. و خداوند متعال مرا برگزید و بر آن دو و بر تمامی زنان قبل از خودم برتری داد؛ چرا که من فرزند خود را در بیت عتیق (خانه کهن) او به دنیا آوردم و به مدت سه روز در آن جا ماندم و از میوه ها و

غذاهای بهشتی تناول کردم. هنگامی که فرزند خود را در دست داشتم و خواستم از آنجا خارج شوم، ندایی آسمانی به گوشم رسید که می گفت: ای فاطمه! نام او را علی بگذار. چرا که من بزرگ و بلکه بزرگترین هستم و او را از قدرت خود و شکوه و عزت خود و عدل و داد خود آفریدم و نام او را از نام خود برگرفتم و او را مؤدب به ادب خود کردم و او اولین کسی است که بر بالای خانه من اذان می گوید و بت ها را می شکند و آنها را به زمین می زند و مرا بزرگ می دارد و تکریم می کند و نوای لا إله إلا الله را همه جا سر می دهد و پس از حبیب من و پیامبرم و برگزیده خلقم محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فرستاده و وصی من است، اوست امام و راهبر. پس خوشا به حال دوستداران و یاری دهندگان او و وای بر کسی که از فرمانش سرپیچی کند و او را خوار گرداند و حق او را انکار کند.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که ابوطالب او را دید خشنود گشت و علی علیه السلام به او فرمود: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای پدر. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد در این هنگام علی علیه السلام تکانی خورد و به روی او لبخندی زد و فرمود: درود و رحمت خداوند بر تو باد ای پیامبر خدا .سپس به اذن خداوند به سخن در آمد و این آیات را تلاوت کرد: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ...». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنها به واسطه تو رستگار شدند و تمام آیات را قرائت کرد تا آنجا که می فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به خدا سوگند که امیر آنها تویی و علم خود را در خدمت آنها قرار می‌دهی و آنان از علم تو بهره می گیرند و به خدا سوگند که تو راهنمای آنهایی و آنها به واسطه توست که راه خود را می یابند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرمودند: به نزد عمویش حمزه برو و بشارت تولدش را به او بده. فاطمه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد، اگر من بروم، چه کسی به کودک غذا خواهد داد؟ پیامبر فرمود: من خود او را سیر خواهم کرد. فاطمه پرسید: شما یا رسول الله؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: بله. و زبان خود را در دهان علی علیه السلام

گذاشت. در این هنگام دوازده چشمه از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جوشید و به این مناسبت آن روز، روز ترویه نامگذاری شد.

هنگامی که فاطمه بازگشت، نوری را دید که از علی علیه السلام به سمت آسمان بالا می رفت. فاطمه علی را در قنداقه پیچید، اما علی قنداقه را پاره کرد. سپس او را دوبار در لابلای پارچه پیچید، اما باز هم کودک پارچه را باز کرد. فاطمه همین طور تعداد پارچه ها را افزایش می‌داد و هر بار کودک قنداقه را پاره می‌کرد تا این که تعداد پارچه ها به شش عدد رسید و یک لای آن هم از چرم بود، اما باز هم کودک آن را به اذن خداوند باز کرد و گفت : مادر دست مرا مبند؛ چرا که من نیاز دارم که با دست خود به درگاه خداوند دعا کنم. در این هنگام ابو طالب گفت: این کودک در آینده صاحب شان و مقام خواهد شد.

فردای آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نزد فاطمه آمد، هنگامی که چشم علی علیه السلام به پیامبر افتاد به او سلام کرد و به رویش خندید و به او اشاره کرد که مرا در آغوش گیر و از آن چه که دیروز به من نوشاندی دوباره بنوشان. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در آغوش گرفت. سپس فاطمه گفت: به خدای کعبه سوگند که علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شناخت. امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید از این گفته فاطمه بود که روز عرفه را عرفه نامیدند. یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شناخت.

در روز سوم تولد علی علیه السلام که مصادف بود با دهم ذی حجه، ابوطالب همه مردم را فرا خواند و آنها را به میهمانی که به مناسبت تولد علی علیه السلام برگزار کرده بود دعوت کرد. او برای این میهمانی سیصد شتر و هزار رأس گاو و گوسفند را سر برید و میهمانی بزرگی برگزار کرد و گفت: ای مردم، هر کس می خواهد که از غذای فرزندم بخورد، بیاید. بیایید و هفت بار دور خانه خدا بگردید سپس داخل شوید و به فرزندم سلام بگویید. همانا خداوند او را بزرگ داشته است. و به خاطر این کار ابوطالب بود که روز نحر، روز بزرگی گردید[1].

۱ـ امالی طوسی ج۲ ص۳۱۷.

ابن شهر آشوب این حدیث را به اختصار از حسن بن محبوب از امام صادق علیه السلام نقل می کند و حدیث را این گونه به پایان می برد: «ابوطالب میهمانی برگزار کرد و گفت بیایید و هفت بار دور خانه خدا بگردید و به فرزندم سلام کنید. مردم هم این چنین کردند و این امر یک سنت شد[1].

۱۰) علی بن ابراهیم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند بهشت را آفرید، به او فرمود: سخن بگو و بهشت گفت : «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ». و ادامه داد منظوراز این آیه : «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» فرو بستن چشم در نماز و توجه کامل به آن است و منظور از لغو در این آیه :«الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» غنا و طرب و لهو و لعب است. «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» و امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه فرمودند: هر کس حتی به اندازه یک قیراط از زکات خود را نپردازد، نه مؤمن است و نه مسلمان[2].

۱۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس، از علی، از ابن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند که فرمود: هر کس به اندازه قیراطی از زکات خود را نپردازد، نه مؤمن است و نه مسلمان و و خداوند در باره او می فرماید: «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ»[3] [خداوندا مرا به جایی که بودم، بازگردان تا شاید کار شایسته ای انجام دهم] و در روایت دیگری آمده که از چنین بنده ای، نماز هم پذیرفته نیست[4]. و ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت را به سند خود از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است[5].

۱۲) و نیز او از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه روایت نموده که گفت: روزی سفیان توری به خدمت امام صادق علیه السلام رسید و دید که لباس سفیدی به تن دارد که از شدت شفافیت، گویی همچون لایه ای است که در زیر پوست تخم مرغ قرار دارد. به امام عرض کرد: این لباس از لباس-های شما نیست (شما چنین لباس‌هایی را نمی‌پوشید). امام علیه السلام به او فرمود:

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب ج۲ ص۱۷۴.

۲ـ تفسیر قمی ج۲ ص۶۴.

۳ـ مؤمنون آیات ۹۹-۱۰۰

۴ـ کافی ج۳ ص۵۰۳ ح۳.

۵ـ من لایحضره الفقیه، ج۲ ص۷ ح۳.

به چیزهایی که می گویم گوش کن و آن را درک کن که اگر بر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتی و بر بدعت از این دنیا نرفتی، این سخن من هم برای دنیایت مفید است و هم برای آخرتت. برایت می گویم که زمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دوران قحطی و خشکسالی به سر می بردند. اما اکنون که دنیا روی آورده، پس سزاوارترین مردم به استفاده از آن، نیکوکاران زمان هستند نه بدکاران، مؤمنانند نه منافقان و مسلمانانند نه کفار. ای ثوری! چه چیزی را انکار می‌کنی؟ به خدا سوگند، با وجود آن چه در من ملاحظه می‌کنی، از آن زمان که عقل رس شدم (به تکلیف رسیدم) هیچ صبح و شامی بر من نگذشته که خدا در مال من حقی داشته و دستور داده باشد آن را در محلی قرار بدهم و من طبق فرمان حق عمل نکرده باشم[1].

۱۳) علی بن ابراهیم گوید: منظور از «ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ» در این آیه: «وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُم فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ» کنیزان هستند. حد و حدود ازدواج موقت هم مثل قوانین مربوط به کنیزان است[2].

۱۴) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عباس بن موسی، از اسحق، از ابوساره نقل می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد ازدواج موقت سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند: حلال است. فقط با زن پاکدامن ازدواج کن چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ». پس فرج خود را نزد کسی که او را امین مالت نمی دانی به امانت مگذار[3].

۱۵) علی بن ابراهیم در مورد این آیه : «فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ» می گوید: هر کس از این حدود تجاوز کند، از حدود الهی پا را فراتر گذاشته است. منظور از محافظت بر نماز در این آیه: «وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ» مراقبت بر وقت و حدود نماز است[4].

۱ـ کافی ج۵ ص۴۵۳.
۲ـ تفسیر قمی ج۲ص۶۴.
۳ـ کافی ج۵ ص ۴۵۳ ح ۲.
۴ـ تفسیر قمی ج ۲ ص۶۴.

۱۶) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حماد بن عیسی، از حریز، از فضیل نقل می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خداوند متعال پرسیدم : «اَلَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ»[1] [کسانی که همیشه در نمازند]. حضرت فرمود: منظور نماز نافله است[2].

شبیه همین روایت را شیخ در تهذیب به سند خود از احمد بن محمد، از حماد، از حریز، از فضیل آورده است که او گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم... بقیه حدیث همانند حدیث پیشین است[3].

۱۷) ابن بابویه از محمد بن عمر حافظ، از حسن بن عبدالله تمیمی، از پدرش از امام رضا، از امام موسی کاظم، از امام جعفر صادق، از امام باقر، از امام زین العابدین، از امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کند که فرمود: این آیه: «وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»[4] [و سبقت‌گیرندگان مقدّمند؛ آنان همان مقرّبان خداوند هستند] در مورد من نازل شده است[5].

۱۸) علی بن ابراهیم از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند برای هر یک از مخلوقات خود خانه ای در بهشت و خانه ای را در جهنم بنا کرده است .پس هنگامی که بهشتیان به بهشت و جهنمیان به جهنم در می‌آیند، منادی ندا می‌دهد: ای اهالی بهشت! پیش بیایید و بنگرید. آنها می آیند و به دوزخ می نگرند. سپس جایگاه‌هایشان به آنان نشان داده می شود. و بعد از آن به ایشان گفته می شود: اینها منازلی است که اگر نافرمانی خدا را می کردید، به آن منازل می رفتید؛ یعنی به جهنم می رفتید. حضرت فرمود: اگر قرار باشد کسی از خوشحالی بمیرد، اهل بهشت در آن روز به خاطر عذابی که از آنها برطرف شده، از خوشحالی می میرند . سپس منادی ندا می‌دهد: ای اهل آتش! سرهای خود را بالا بگیرید. آنها سر خود را بالا می گیرند و به جایگاه خود در بهشت و نعمت‌های آن می‌نگرند. سپس به

۱ـ معارج/ ۲۳.
۲ـ کافی ج۳ ص۲۶۹ ح ۱۲.
۳ـ تهذیب ج۲ ص۲۴۰ ح ۹۵۱.
۴ـ واقعه/ ۱۰ -۱۱
۵ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام ج۲ ص۷۰ ح۲۸۸.

آنها می‌گویند: این منازلی است که اگر خدا را اطاعت می‌کردید، به آن وارد می شدید. حضرت فرمود: اگر قرار باشد که کسی به واسطه اندوه بمیرد، جهنمیان باید از حزن بمیرند. پس این گونه می‌شود که هر کدام از دو گروه بهشتیان و جهنمیان در منزلگاه خود جای می گیرند و این است معنای سخن خداوند که فرمود: «أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فیها خالِدُون»[1].

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲)

[و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم].

۱) علی بن ابراهیم می گوید : سلاله، گزیده (سرگل) غذا و نوشیدنی است که تبدیل به نطفه می‌شود و اصل نطفه از سلاله است و سلاله، گزیده غذا و نوشیدنی است و غذا از اصل گِل است و این است معنای «مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِین»[2].

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴)

[سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آن گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آن گاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم، بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم، آن گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است].

۱) علی بن ابراهیم در مورد این آیه می گوید «ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فی قَرار مَکین»: منظور از قرار مکین، رحم مادر است «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ

۱ـ تفسیر قمی ج ۲ ص ۶۴.

۲ـ تفسیر قمی ج ۲ ص ۶۵.

أَحْسَنُ الْخالِقِينَ» و این دگرگون شدن از حالی به حال دیگر است. نطفه پس از چهل روز که در رحم می ماند، به علقه یا همان خون بسته شده تبدیل می شود[1].

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: نطفه چهل روز در رحم باقی می ماند و آن گاه به خون بسته تبدیل می شود و بعد از چهل روز دیگر به مضغه (پاره گوشت) تبدیل می شود و چهل روز بعد که چهار ماه کامل سپری می شود، خداوند دو فرشته خلق کننده را برمی‌انگیزد. آنها می گویند: پروردگارا! چه می آفرینی؟ مذکر یا مؤنث؟ پس در این باره به آن دو امر می شود. سپس می پرسند: آیا او را شقاوتمند می آفرینی یا سعادتمند؟ پس در این باره نیز به آنها امر می شود. سپس می گویند: خداوندا! مرگش چگونه است؟ رزق و روزیش به چه شکل است؟ و همه چیز را در مورد او از خدا می پرسند - و حضرت تعدادی از این موارد را ذکر نمود ـ سپس عهدنامه ای را بین دو چشمانش می نویسند. هنگامی که خداوند مدت توقف او را در رحم مادر به پایان رساند، فرشته ای را مبعوث می گرداند و او را چنان از رحم مادر می راند که کودک از رحم مادر خارج می‌شود و چیزی از عهدنامه را به یاد ندارد.

حسن بن جهم می گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: با این حال آیا جایز است که به درگاه خدا دعا کنیم که جنین پسر را دختر و یا دختر را به پسر تبدیل نماید؟ امام فرمود: خداوند هر چه را که بخواهد، انجام می‌دهد[2].

۳) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از ابن محبوب، از ابن رئاب، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هرگاه که خداوند بخواهد نطفه ای را که در صلب آدم از او پیمان گرفته و یا این که در مورد آن برایش بدا حاصل می شود، خلق کند و آن را در رحم زن قرار دهد، مرد را برای آمیزش آماده می کند و به رحم وحی می کند که در خود را بگشا تا آفرینش من و قضا و قدر نافذم در تو راه یابد. رحم، راه خود را باز می کند و نطفه به رحم می‌رسد. چهل روز که در آنجا می ماند تبدیل به لخته خون

۱ـ تفسیر قمی ج۲ ص۶۵.
۲ـ کافی ج۶ ص۱۳ ح ۳.

می‌شود و چهل روز بعد، پاره گوشت و پس از آن به گوشتی تبدیل می‌شود که دارای رگ‌های در هم فرو رفته است.

سپس خداوند دو فرشته آفرینشگر را مبعوث می‌کند و آن دو، آن چه را که خداوند اراده می فرماید، در ارحام می آفرینند. آن دو از دهان زن وارد شکم او می‌شوند و از آن جا به رحم می‌روند. جنین، روحی را که از صلب مرد و رحم زن به او منتقل شده را دارد. آن دو فرشته، روح حیات و بقا را در پیکر جنین می دمند و برای او به اذن خداوند متعال، گوش و چشم و تمامی اعضا و جوارح و احشا را خلق می کنند. سپس خداوند به این دو فرشته وحی می کند: قضا و قدر و امر حتمی مرا بر او بنویسید و هر آن چه را که می نویسید، برای من در آن بدا هست. آن دو می گویند خداوندا چه بنویسیم؟ خداوند به آنها وحی می‌کند که سر خود را به سمت سر مادر بالا بگیرید، آن دو سرهای خود را بالا می گیرند وقتی که لوح با پیشانی مادر تماس پیدا می کند، دو فرشته در آن لوح، صورت کودک، زینتش را، مدت زندگیش، عهد نامه اش، خوشبختی و بدبختی اش و هر چیزی که به او مربوط می‌شود را می بینند. در این هنگام یکی از آن دو، این چیزها را بر دیگری املا می‌کند و او آنها را می نویسد و این شرط را هم می نویسند: در تمامی این موارد، برای خداوند بدا هست. سپس نوشته را مهر می زنند و آن را در پیشانی جنین قرار می دهند و کودک را در شکم مادر می ایستانند. حضرت فرمود: و چه بسا که جنین کرنش می کند و واژگون می شود و این مسئله فقط برای سرکشان و عصیانگران اتفاق می افتد.

هنگامی که موقع ولادت کودک می‌رسد - خواه نه ماه تمام باشد یا کمتر - خداوند عز و جل به رحم وحی می‌کند که راه خود را باز کن تا مخلوقم به زمینم راه یابد و امرم در مورد او اجرا شود؛ همانا زمان خروج او فرا رسیده است. رحم راه جنین را باز می کند و خداوند فرشته ای را به نام زاجر مبعوث می کند که کودک را چنان می‌راند که کودک می ترسد و واژگون می‌شود و پاهایش بالای سرش قرار می گیرد و سرش در پایین شکم قرار می گیرد تا وضع حمل هم برای مادر و هم برای کودک آسان شود. اگر زایمان و خروج نوزاد سخت شود، فرشته

زاجر بار دیگر کودک را می ترساند و کودک می ترسد و گریه کنان و هراسان به زمین می افتد[1].

۴) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیلف از ابو حمزه روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد آفرینش سئوال کردم و ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی هنگامی که مخلوقات را از گل آفرید، آنها را از فیض خود بهره مند ساخت. مسلمان را جدا نموده و او را سعادتمند گردانید و کافر را تیره روز کرد. هنگامی که نطفه بسته می‌شود، فرشتگان آن را تحویل می گیرند و صورتگری می‌کنند. سپس می گویند: خداوندا! آیا این کودک مذکر است یا مونث؟ و خداوند هر یک را که بخواهد می گوید. آن دو می گویند: آفرین بر بهترین آفرینندگان. سپس نطفه در شکم مادر قرار داده می‌شود و در طی نُه روز با گوشت و خون مادر پیوند می خورد.

رحم سه قفل دارد : قفلی در بالای آن که در بالای سمت راست ناف قرار می گیرد، قفلی که وسط آن است و قفل دیگر که پایین رحم است. پس از نه روز جنین در قفل بالایی قرار می‌گیرد و به مدت سه ماه در آن جا باقی می ماند این همان زمانی است که مادر دچار بدحالی و تهوع می‌شود. سپس به قفل وسط می آید و سه ماه نیز در آنجا توقف می‌کند. در این هنگام همه رگ‌های جنین در ناف اوست و از همین طریق آب و غذا به او می رسد. سپس جنین به قفل پایین می آید و سه ماه هم آنجا می ماند که جمعا نه ماه می‌شود. سپس درد زایمان به سراغ مادر می آید و هر بار که این درد به سراغ مادر می آید، به خاطر رگی است که از ناف جنین قطع می‌شود. دست جنین بر روی نافش است تا این که به دنیا می آید و دستان او آزاد است و از این به بعد از راه دهان تغذیه می کند[2].

۵) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل و یا از کسی غیر او روایت می‌کند که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم آیا ممکن است که مرد برای زن باردار دعا کند تا خداوند فرزند او را پسری سالم گرداند؟ فرمود: او به مدت چهار ماه می تواند دعا کند، چرا که جنین، چهل شب، نطفه و چهل شب، خون بسته و چهل شب، پاره گوشت است که

۱ـ کافی ج۶ ص۱۳ ح۴.
۲ـ کافی، ج۶ ص۱۳ ح ۵.

جمعا چهار ماه می‌شود. پس از آن خداوند دو فرشته آفرینشگر را مبعوث می‌کند و آنها می‌پرسند: خدایا چه می آفرینی، مذکر یا مونث؟ شقاوتمند یا سعادتمند؟ جواب خود را دریافت می‌کنند. باز می پرسند: خداوندا رزق و روزی او چیست؟ چگونه می میرد و چه مدت در این دنیا زندگی می‌کند؟ همه اینها را می نویسند و بین دو چشمان او قرار می دهند و مادامی که جنین در شکم مادر است به آن نگاه می کند. هنگامی که زمان خروج کودک نزدیک می‌شود، خداوند فرشته ای را مبعوث می کند و آن فرشته کودک را بانگ می زند و سپس جنین از شکم مادر خارج می‌شود و هیچ چیزی از آن میثاق نامه را به خاطر ندارد[1].

۶) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن محبوب، از ابن رئاب، از زراره بن اعین نقل می کند که گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که نطفه در رحم قرار می‌گیرد، چهل روز در آن جا می ماند و چهل روز بعدی به صورت خون بسته می‌شود و چهل روز بعدی به صورت پاره گوشت. سپس خداوند دو فرشته آفرینشگر را مبعوث می کند و به آنها می فرماید: همان گونه که خدا اراده کرده است، او را مذکر یا مؤنث بیافرینید و صورتگری اش کنید و طول عمرش را و رزق و روزی اش را و مرگش را و سعادت و شقاوتش را بنویسید و میثاقی را که خداوند در عالم ذر از او گرفت، بین دو چشمانش بنگارید و آن را در پیشانیش قرار دهید. هنگامی که زمان خروجش از شکم مادر نزدیک می‌شود، خداوند فرشته ای به نام زاجر را مبعوث می کند که کودک را بانگ می زند و کودک بسیار می ترسد و عهدنامه را فراموش می کند و در حالی که از فریاد فرشته گریه می کند، بر زمین می افتد[2].

۷) و همو از تعدادی از صحابه، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمون، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از مسمع، از امام باقر علیه السلام و ایشان از امام علی علیه السلام روایت کرده است که دیه جنین، صد دینار است و آن حضرت منی مرد را تا رسیدن به مرحله جنینی، پنج قسمت دانست. اگر جنین باشد و هنوز روح در آن دمیده نشده باشد، دیه صد دینار است؛ چرا که خداوند انسان را از سلاله آفرید و سلاله همان نطفه است و تا این جا یک مرحله است. سپس به علقه

۱ـ کافی، ج ۶ ص ۱۶ ح ۶.
۲ـ کافی، ج ۶، ص ۱۶، ح ۷.

(لخته خون) تبدیل می‌شود. اکنون دیگر جنین به مرحله دوم رسیده است. سپس مرحله مضغه (پاره گوشت) است که در این جا جنین به مرحله سوم رسیده است. پس از آن استخوان‌ها تشکیل می‌شود و جنین به مرحله چهارم می رسد. در مرحله بعد استخوان‌ها از گوشت پوشیده می شوند. در این هنگام است که پنج مرحله تکمیل می‌شود و دیه اش صد دینار است.

این دیه صد دینار هم به پنج قسمت تقسیم می‌شود: یک پنجم آن (بیست دینار) متعلق به نطفه، دو پنجم (چهل دینار) متعلق به علقه، سه پنجم (شصت دینار) متعلق به مضغه، چهار پنجم (هشتاد دینار) متعلق به استخوانها است و هنگامی که گوشت، استخوان را بپوشاند دیه صد دینار کامل می شود. هنگامی که روح در آن دمیده شود، اگر فرزند پسر باشد، دیه به هزار دینار افزایش می یابد و اگر فرزند دختر باشد، دیه پانصد دینار است. اگر زن بارداری کشته شود که در جنین او روح دمیده شده است، و آن جنین سقط نشده و معلوم نیست آیا آن جنین پسر است یا دختر، و معلوم نشود که بعد از مرگ مادرش مرده و یا قبل از آن، در این صورت، دیه آن جنین عبارت است از نیمی از دیه پسر و نیمی از دیه دختر. و دیه مادر هم، دیه کامل یک زن است. و این بود شش جزء از [احکام مربوط به دیه] جنین[1].

۸) علی بن ابراهیم گوید: جنین شش مرحله و دگرگونی را پشت سر می گذراند که هر مرحله و دگرگونی، دیه مخصوص به خود را دارد. دیه نطفه بیست دینار است و دیه علقه، چهل دینار است و دیه مضغه شصت دینار است و دیه جنین که استخوان او شکل گرفته است، هشتاد دینار است و وقتی که استخوان او با گوشت پوشانده شود، دیه اش صد دینار است تا زمانی که متولد نشده است و چون متولد شود و گریه کند، دیه اش دیه یک انسان کامل است[2].

۹) علی بن ابراهیم گوید: پدرم از سلمان بن خالد روایت کرده که او گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! اگر در نطفه سقط شده یک قطره خون باشد، (چه مقدار دیه تعلق می‌گیرد)؟ فرمود: برای یک قطره، یک دهم دیه نطفه است؛ پس دیه آن قطره، بیست و دو دینار می شود. گفتم: اگر دو قطره باشد؟ فرمود: بیست و چهار دینار. گفتم: اگر سه قطره

۱ـ کافی ، ج۷ ، ص۳۴۲ ،ح۱.
۲ـ تفسیر قمی ، ج۲ ، ص۶۵.

باشد؟ فرمود: بیست و شش دینار. گفتم: اگر چهار قطره باشد؟ فرمود بیست و هشت دینار و دیه پنج قطره، سی دینار است. و هر چه بیش از نیم باشد، حسابش بر همین منوال است. تا این که به علقه تبدیل شود که دیه آن چهل دینار است. پرسیدم: اگر نطفه خون آلود خارج شود، حکم آن چیست؟ فرمود: اگر خون پاک باشد علقه است و چهل دینار دیه دارد، ولی اگر خون سیاه باشد که از خون داخل رحم است، دیه ای بر او نیست و تعزیر دارد. ابو شبل پرسید: اگر در علقه چیزی شبیه رگ‌ها و یا گوشت باشد، چه حکمی دارد؟ فرمود: دیه آن یک دهم ، یعنی چهل و دو دینار است. ابوشبل گفت: یک دهم از چهل دینار که چهار دینار می شود؟ فرمود: نه، مقصودم ، یک دهم از دیه مضغه است؛ زیرا که یک دهم آن رفته است (سقط شده است). و هر قدر که جنین مرحله بیشتری از رشد را طی کند، دیه اش نیز بیشتر می شود تا این که برسد به شصت دینار.

عرض کردم: اگر در مضغه چیزی شبیه به گره‌ای از استخوان دیده شود چه؟ فرمود: آن استخوان است که در ابتدا و آغاز امر، دیه آن چهار دینار، است و هر چه زیاد شود، دیه آن نیز چهار دینار، چهار دینار زیادتر می شود تا این که برسد به هشتاد دینار. پرسیدم: اگر گوشت روی استخوان را پوشاند، چه حکمی دارد؟ فرمود: همان طور دیه اش زیادتر می شود تا این که برسد به صد دینار. پرسیدم: اگر کسی ضربه ای بزند و کودک سقط شود، و معلوم نگردد که زنده بوده یا نه (روح در او دمیده شده یا نه) چه حکمی دارد؟ فرمود: هیهات، هیهات، ای ابا شبل! چون جنین به چهار ماهگی خود برسد، روح زندگی در او دمیده می شود و دیه دارد[1].

۱۰) علی بن ابراهیم گوید: ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در تفسیر آیه: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ» فرمود: مقصود دمیده شدن روح در جنین است[2].

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲ ، ص۶۵.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲ ، ص۶۶.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷) وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ (۱۸) فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹) وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ (۲۰)

[به راستی ما بالای سر شما هفت راه آسمانی آفریدیم و از کار آفرینش غافل نبوده‌ایم. (۱۷) و از آسمان، آبی به اندازه معین فرود آوردیم، و آن را در زمین جای دادیم، و ما برای از بین بردن آن مسلماً تواناییم. (۱۸) پس برای شما به وسیله آن، باغ‌هایی از درختان خرما و انگور پدیدار کردیم که در آنها برای شما میوه‌های فراوان است و از آنها می‌خورید. (۱۹) و از طور سینا درختی برمی‌آید که روغن و نان خورشی برای خورندگان است. (۲۰)].

۱) علی بن ابراهیم گوید: در آیه «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ» مقصود، آسمان ها است[۱].

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از نوفلی، از یعقوبی، از عیسی بن عبدالله، از سلیمان بن جعفر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ» فرمود: مقصود، آب عقیق است[۲].

۳) علی بن ابراهیم گوید : درخت مورد نظر در این آیه : «وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ» درخت زیتون است و نمادیست برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام[۳].

۴) ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آب نازله از آسمان در این آیه «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ» همان رودها، چشمه ها و چاه ها هستند[۴].

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۶.
۲ـ کافی، ج ۶، ص ۳۹۱، ح ۴.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۶، ص ۶۶.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۶.

۵) و همچنین فرمود: در این آیه : «وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناءَ» طور به معنای کوه است و سیناء به معنای درخت. و درختی که نان و خورش است برای خورندگان، زیتون است[۱].

۶) ابن بابویه از محمد بن علی بن بشار قزوینی، از مظفر بن احمد ابو الفرج قزوینی، از محمد بن جعفر اسدی کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که گفت: کوهی که موسی بر روی آن قرار داشت به این دلیل طور سینا نام گرفت که درخت زیتون بر روی آن بود. هر کوهی که گیاه و درخت سودمندی بر روی آن روییده باشد طور سینا یا طور سینین نام می گیرد. کوهی که گیاه یا درخت سودمندی بر آن نباشد طور نامیده می شود و به آن طور سینا یا طور سینین گفته نمی شود[۲].

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

[و بر آنها و بر کشتی‌ها سوار می‌شوید.]

۱) علی بن ابراهیم در مورد این آیه می گوید: «و عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ»، یعنی کشتی‌ها[۳].

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳)

[و به یقین نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس [به آنان] گفت: «ای قوم من، خدا را بپرستید. شما را جز او خدایی نیست. مگر پروا ندارید؟]

در این آیه اخبار نوح نبی آمده است که پیش از این در سوره هود ذکر شد. برای اطلاعات بیشتر به سوره هود مراجعه کنید و ان شاء الله پس از این هم در جای دیگری می‌آید.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۶.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۶.
۳ـ علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۶، ح ۱.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٤١) ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ (٤٢) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (٤٣) ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (٤٤)

[پس فریاد مرگبار آنان را به حق فرو گرفت، و آنها را چون خاشاکی که بر آب افتد، گردانیدیم. دور باد (از رحمت خدا) گروه ستمکاران. * آن گاه پس از آنان نسل‌های دیگری پدید آوردیم. * هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه باز پس می‌ماند. * باز فرستادگان خود را پیاپی روانه کردیم. هر بار برای (هدایت) امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند پس (ما امت‌های سرکش را) یکی پس از دیگری آوردیم و آنها را مایه عبرت (و زبانزد مردم) گردانیدیم. دور باد (از رحمت خدا) مردمی که ایمان نمی‌آورند.]

۱) علی بن ابراهیم از ابو جارود روایت کرده است که امام معصوم علیه السلام در باره این آیه : «فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً» فرمود: غثاء یعنی گیاه خشکیده و خاشاک است و این آیه: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا» یعنی در پی یکدیگر. (یعنی پیامبران را یکی پس از دیگری مبعوث کردیم).

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (٥٠) يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (٥١) وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (٥٢)

[و پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و دارای آب زلال بود جای دادیم. * ای پیامبران، از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید، که من به آن چه انجام می‌دهید دانایم. * و در حقیقت، این امت شماست که امتی یگانه است، و من پروردگار شمایم پس، از من پروا دارید*]

۱) ابن بابویه از علی بن احمد بن موسای دقاق، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از

یحیی بن ابوالقاسم روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ آیَةً» فرمود: یعنی عیسی را حجت و دلیل قرار دادیم[1].

۲) و همو از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر ابن محمد بن مسعود، از پدرش، از حسین بن اشکیب، از عبدالرحمن بن حماد، از احمد بن حسن، از صدقة بن حنان، از مهران بن ابو نصر، از یعقوب بن شعیب، از سعد اسکاف روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد این آیه: «وَ آوَیْناهُما إِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ» فرمود: منظور از ربوة، کوفة است، و مقصود از قرار، مسجد کوفهٔ و مقصودٌ از معینٌ، فرات است[2].

۳) شیخ طوسی با سند خود از ابوالقاسم جعفر بن محمد، از علی بن حسین بن موسی، از علی بن حکم، از سلیمان بن نهیک روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ آوَیْناهُما إِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ» فرمود: مقصود از ربوه، نجف کوفه و مقصود از معین، فرات است[3].

۴) همین خبر را ابوالقاسم جعفر بن قولویه در «کامل الزیارات» از علی بن حسین بن موسی از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن حکم، از سلیمان بن نهیک روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ آوَیْناهُما إِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ» فرمود: ربوه، نجف کوفه است و معین، فرات است[4].

۵) علی بن ابراهیم گوید : ربوه، حیره است و ذات قرار و معین کوفه است. سپس خداوند متعال پیامبران را مخاطب قرار می دهد و می فرماید: «یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً... أُمَّةً واحِدَةً» که منظور از امة واحدة، طریقه و شیوه واحد است[5].

۶) شیخ در کتاب «مجالس» از احمد بن عبدون، از ابن زبیر، از علی بن حسن بن فضال، از عباس، از علی بن معمر خزاز، از مردی، از جعفی، نقل می‌کند: روزی نزد امام صادق علیه السلام بودیم که شخصی گفت: خدایا من از تو روزی

۱ـ کمال الدین و تمام النعمة، ص۳۰.
۲ـ معانی الاخبار، ص۳۷۳، ح۱.
۳ـ تهذیب ج۶، ص۳۸، ح۷۹.
۴ـ کامل الزیارات، ص ۱۰۷ باب ۱۳، ح۵.
۵ـ تفسیر قمی، ج۲ ؛ ص۶۷.

پاک و طیب درخواست می‌کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: هیهات، هیهات، این سخن را نگو؛ چرا که رزق طیب، خوراک پیامبران است. از خداوند بخواه رزقی به تو بدهد که روز قیامت تو را به خاطر آن عذاب نکند. خداوند می فرماید: «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً»[1].

۷) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد، از امام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: امام باقر علیه السلام به مردی که این عبارت : «اللهم إنی أسألک من رزقک الحلال» [خدایا! من از تو رزق حلالت را طلب می‌کنم] را می‌گفت نگاه کرد و فرمود : تو از خداوند خوراک پیامبرانش را خواستی. باید بگویی خداوندا از تو رزق و روزی فراوان و نیکو می خواهم[2].

۸) و از خود او، از تعدادی از صحابه، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل شده است که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم ، از خدا بخواه که رزق و روزی حلال به من عطا گرداند. امام علیه السلام فرمود : آیا می‌دانی حلال چیست؟ پاسخ دادم : آن چه ما می‌دانیم، حلال یعنی درآمد پاک. حضرت فرمود: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: حلال، غذای خواص و برگزیدگان است. اما تو از خدا بخواه که از روزی فراوان خود به تو عطا کند[3].

۹) محمد بن عباس، از احمد بن محمد، از احمد بن حسین، از پدرش، از حصین بن مخارق، از ابو ورد و ابو جارود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که مراد از این آیه : «وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً» اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین هستند[4].

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳) فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ (۵۴) أَيَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ (۵۵) نُسارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْراتِ بَلْ لا

۱ـ امالی، ج۲، ص۲۹۱.
۲ـ کافی ج۲، ص۲۰۲، ح۸.
۳ـ کافی ج۵، ص۸۹، ح۱.
۴ـ تأویل الآیات، ج۱، ص۳۵۲، ح۲.

يَشْعُرُونَ (٥٦) إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (٥٧) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (٥٨) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (٥٩) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (٦٠) أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (٦١)»

[تا کار (دین) شان را میان خود قطعه قطعه کردند و دسته دسته شدند: هر دسته‌ای به آن چه نزدشان بود، دل خوش کردند. * پس آنها را در ورطه گمراهی‌شان تا چندی واگذار. * آیا می‌پندارند که آن چه از مال و پسران که بدیشان مدد می‌دهیم، * از آن روی است که می‌خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ نه، بلکه نمی‌فهمند. * در حقیقت، کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند * و کسانی که به نشانه‌های پروردگارشان ایمان می‌آورند * و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌آورند * و کسانی که آن چه را دادند در راه خدا می‌دهند، در حالی که دل‌هایشان ترسان است و می‌دانند که به سوی پروردگارشان بازخواهند گشت * آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و آنانند که در انجام آنها سبقت می‌جویند]

١) علی بن ابراهیم: در مورد این آیه: «كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» فرمود: هر آن کس که برای خود دینی را برگزیده، به همان خرسند است. سپس خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را مخاطب قرار می دهد و می فرماید: ای محمد! «فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ» آنان را در مستی و شک خویش تا چندی واگذار. ای محمد، «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ» از آن روی است که می‌خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ «بَلْ لا يَشْعُرُونَ» بلکه نمی‌فهمند که این برای آنان شری است. سپس خداوند کسانی را ذکر می‌کند که برای آنها خیر می خواهد و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ... يُؤْتُونَ ما آتَوْا» یعنی از اطاعت و بندگی است که «قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» یعنی دل‌هایشان ترسان است. و عبارت «أَنَّهُمْ إِلى رَبِّهِمْ راجِعُونَ أُولئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» به این آیه: «أَ يَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ نُسارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْراتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ» عطف می‌شود[1].

١ـ تفسیر قمی، ج ٢، ص ۶٧.

۲) علی بن ابراهیم می گوید: در روایت ابو جارود از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: مراد خداوند در این آیه : «أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» علی بن ابی طالب علیه السلام است که هیچ کس بر او پیشی نگرفت[1]. و همین روایت را ابن شهر آشوب از ابو جارود از امام صادق علیه السلام نقل می کند[2].

۳) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن إسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر و ایشان از پدر خود امام صادق صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کند که فرمود: این آیات: «إِنَّ الَّذِینَ هُمْ مِنْ خَشْیَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا یُشْرِکُونَ وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» در شأن امام علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت نازل شده است[3].

۴) احمد بن محمد بن خالد برقی از حسن بن علی بن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی روایت نموده که امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: «الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» فرمود : اینان کسانی هستند که اعمال خویش را به انجام می‌رسانند، در حالی که آگاهند که پاداش آن اعمال را خواهند یافت[4].

۵) و از او، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: اعمال خویش را به انجام می‌رسانند در حالی که می‌دانند که بر این کارشان پاداش داده می‌شوند[5].

۶) محمد بن یعقوب از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از وهیب، از ابو بصیر نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه سئوال کردم: «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» حضرت فرمود: منظور خوف و رجای آنهاست؛ از این می‌ترسند که اگر خداوند را اطاعت نکنند، اعمالشان مورد قبول

۱ـ تفسیر قمی، ج۲، ص۶۷.
۲ـ مناقب شهرآشوب، ج۲، ص۱۱۶.
۳ـ تأویل الآیات، ج۱، ص۳۵۳، ح۴.
۴ـ محاسن، ص۲۴۷، ح۲۵۲ و ص۲۴۹، ح۲۵۶.
۵ـ محاسن، ص۲۴۷، ذیل ح۲۵۲.

خداوند واقع نشود و بسوی خودشان بازگردد و امید دارند که خداوند از آنها بپذیرد[1].

۷) و از او، از علی بن إبراهیم از پدرش و علی بن محمد، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: تا می‌توانید ناشناخته باقی بمانید. چه زیانی به حال تو دارد اگر مردم تو را ستایش نکنند در حالی که در نزد خداوند ستوده هستی؟ اگر مردم تو را نکوهش کنند، چه زیانی به حال تو دارد؟ امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: دو کس از خیر دنیا بهره مند می‌شوند: اول، کسی است که کارهای نیک او روز به روز در دنیا افزون می‌گردد و دوم، کسی‌که عمل زشت خود را با توبه جبران می‌کند. و کی توبه او پذیرفته می‌شود؟ به خدا سوگند اگر آنقدر در سجده بماند که گردنش قطع شود، خداوند توبه او را نمی پذیرد؛ مگر این که به ولایت ما قائل باشد.

همانا کسانی‌که که حق ما را شناخته اند و به واسطه ما امید ثواب و پاداش را دارند و به اندک غذای روزانه و به لباسی که ستر عورت کند و سقفی که سایبان او باشد، اکتفا کرده اند و با این حال خائف و ترسان هستند و دوست دارند که بهره آنها از دنیا همین باشد، و خداوند عز و جل نیز ایشان را چنین توصیف می‌کند:

« الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ». منظور از آن چه که آورده اند در این آیه چیست؟ اطاعت کردن از خداوند به همراه محبت و ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین. با این حال آنها از این می‌ترسند که طاعتشان پذیرفته نشود. و به خدا سوگند که ترس آنها ناشی از تردیدشان در دین نیست، بلکه از آن می‌ترسند که در دوستی ما و پیروی از ما کوتاهی کرده باشند. سپس فرمود: اگر می‌توانی از خانه ات بیرون نرو و اگر رفتی مراقب باش غیبت نکنی، دروغ نگویی، حسد نورزی، ریا نکنی، و در امر دین به خود سستی راه ندهی. خانه مسلمان برای او چه خوب عبادتگاهی است. در آن جا می‌تواند چشم و زبان و روح و پاکدامنی خود را حفظ کند. هر آن کس که نعمت خدا را در دل احساس کرد قبل از آن که شکر آن را به زبان آورد، از سوی خداوند عز و جل سزاوار فزونی نعمت می‌گردد و هر کس بپندارد که بر دیگری فضل و برتری دارد، چنین شخصی دچار غرور شده است. به

۱ـ کافی، ج۸، ص۲۲۹، ح۲۹۴.

ایشان گفتم: چنین فردی وقتی ببیند کسی گناهکار است احساس می کند که به خاطر بی گناهیش بر وی برتری دارد. امام علیه السلام فرمود : هیهات، هیهات، چه بسا خداوند گناهان او را ببخشد و حساب تو را سخت گیرد. آیا داستان موسی علیه السلام و جادوگران را نخوانده ای؟ سپس فرمود :چه فراوانند انسان هایی که به نعمت های خداوند مغرور شده اند و انسان هایی که خداوند با پرده پوشی، سنت استدراج را در مورد آنان پیاده می‌کند و کسانی که به ستایش‌های دیگران در حق خود فریفته می شوند. هر فردی از امت ما که حق ما را بشناسد و به جا آورد، امید به نجاتش دارم به جز سه نفر: حاکم ظالم، پیرو هوی و هوس و کسی که آشکارا به فسق می‌پردازد. سپس حضرت این آیه را تلاوت کرد: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»[1] [بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا(نیز) شما را دوست بدارد] و فرمود: ای حفص! محبت، از ترس برتر است. به خدا سوگند که خداوند دوستدار دنیا و کسی را که ولایت ما را در دل ندارد دوست نمی دارد و هر کس که حق ما را شناخت و ما را دوست داشت، خداوند تبارک و تعالی را دوست داشته است.

در این هنگام مردی گریست. پس امام علیه السلام فرمود : گریه می‌کنی؟ اگر تمامی اهل آسمان‌ها و زمین جمع شوند و ملتمسانه از خدا بخواهند که تو را از عذاب جهنم نجات دهد و به بهشت وارد گرداند، شفاعت آنها در حق تو هیچ فایده ای نخواهد داشت. سپس فرمود: ای حفص! دُم باش ولی سر نباش. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس که خداترس باشد، کم سخن می گوید. و ادامه داد: روزی موسی علیه السلام در حال موعظه یاران خود بود که مردی برخاست و پیراهن خود را پاره کرد. در این هنگام خداوند متعال به موسی وحی کرد که ای موسی! به او بگو پیراهن خود را چاک مده و به جای آن قلبت را برایم بگشای. و همچنین فرمود : موسی علیه السلام از کنار یکی از یاران خود که در حال سجده بود گذشت. در راه بازگشت، باز هم آن مرد را در همان حال یافت و به او گفت : اگر گره کارت به دست من باز می‌شد، حتما مشکلت را حل می‌کردم. پس خداوند متعال به او وحی کرد: اگر آنقدر در حال سجده باقی بماند که گردنش

۱ـ آل عمران/۳۱.

قطع شود، توبه اش را نمی پذیرم، مگر این که از آن چه که من کراهت دارم دست بکشد و به سراغ آن چه که من دوست می‌دارم برود[1].

۸) و همچنین از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که می فرمود: اگر می توانی کاری کنی که کسی تو را نشناسد، این کار را بکن و نباید برایت مهم باشد که مردم مدح و ثنای تو را بگویند ـ و سخن حضرت ادامه یافت تا این که فرمود: ـ بلکه آنها از این می‌ترسند که مبادا در محبت نسبت به ما و در اطاعت از ما کوتاهی کرده باشند[2].

۹) حسین بن سعید در کتاب «زهد» از قاسم از علی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام معنای این آیه را پرسیدم: «وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ». حضرت فرمود: به خاطر خوف و رجایی که دارند، می‌ترسند که اگر طاعت خداوند را به جا نیاورند اعمالشان مورد قبول واقع نگردد و به سوی خودشان بازگردد و خداوند بر هر چیزی تواناست و آنان امید دارند که اعمالشان پذیرفته شود[3].

۱۰) همین روایت را مفید در کتاب امالی از احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن حسن بن ولید قمی، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از قاسم بن محمد، از علی این گونه روایت می کند: از امام صادق علیه السلام معنای این آیه را پرسیدم: «وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» فرمود: به دلیل خوف و رجایی که دارند، می‌ترسند که اگر از فرمان خداوند اطاعت نکنند، اعمالشان بسوی خودشان بازگردد و به پذیرش اعمال خود امیدوارند[4].

۱۱) حسین بن سعید از فضاله، از ابومغرا، از ابو بصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» فرمود: اعمال او هم همانند دیگر مردم است، اما خوف و رجا دارد[5].

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۱۲۸، ح ۹۸.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۳۳۰، ح ۱۵.
۳ـ زهد، ص ۲۴، ح ۵۳.
۴ـ امالی مفید، ص ۱۹۶، ح ۲۸.
۵ـ زهد، ص ۲۴، ح ۵۴.

۱۲) و از او، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر و نضر، از عاصم روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» فرمود: عمل می‌کنند و می‌دانند که بر آن پاداش داده می‌شوند[1].

وَلا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ (۶۲)

[و هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم، و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از حسن بن محمد، از علی بن محمد قاسانی، از علی بن اسباط نقل می‌کند که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره استطاعت پرسیدم. آن حضرت فرمود: استطاعت بنده بعد از چهار خصلت حاصل می‌شود: این که راهش باز باشد، تندرست باشد، اعضایش سالم باشند، سببی از خداوند به او برسد. گفتم : فدایت گردم. این مطلب را برایم توضیح دهید. فرمود: بعد از این که بنده راهش باز و تندرست و اعضایش سالم باشد، بخواهد که زنا کند، زنی را پیدا نمی‌کند. سپس زنی را پیدا می‌کند و در این هنگام یا نفس خود را باز می‌دارد و از آن کار خودداری می‌کند؛ مانند حضرت یوسف علیه السلام و یا این که بین او و اراده‌اش باز گذاشته می‌شود (تسلیم خواست خود می‌شود) و زنا می‌کند. پس زناکار نامیده می‌شود و او [در صورت خودداری از گناه] به اجبار فرمانبرداری نکرده است و [در صورت ارتکاب هم] بر خداوند غالب نگشته است[2].

۲) و از او از محمد بن یحیی و علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از علی بن حکم و عبد الله بن یزید، از یکی از اهالی بصره نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره استطاعت پرسیدم. آن حضرت فرمود: آیا می‌توانی کاری را انجام دهی که نبوده است؟ گفت: نه. فرمود: آیا می‌توانی از کاری که صورت گرفته است، خودداری کنی؟ گفت: نه . امام صادق علیه السلام فرمود: پس چه زمانی می‌توانی؟ گفت: نمی‌دانم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بندگان را آفرید و در آنها ابزار توانگری را قرار داد سپس کار را به آنها واگذار نکرد. پس آنان زمانی

۱ـ زهد، ص۲۴، ح۵۵.
۲ـ کافی، ج۱، ص۱۲۲، ح۱.

که کاری را انجام می‌دهند، هنگام کار و همراه با کار، توانایی انجام آن را دارند. و هرگاه کاری را در ملک خداوند انجام ندهند، برای انجام کاری که انجام نداده اند، توانایی ندارند. زیرا خداوند عز و جل تواناتر از آن است که کسی در ملک او با وی مخالفت ورزد. آن مرد گفت: پس مردم مجبور هستند؟ فرمود: اگر مجبور می‌بودند، معذور بودند. گفت: پس خداوند به آنان تفویض نموده است؟ فرمود: نه. گفت: پس حال آنان چیست؟ فرمود: خداوند کار آنها را دانست، پس ابزار آن کار را در وجود آنان قرار داد. پس هرگاه آنان کاری را انجام دهند، همراه با انجام آن کار، استطاعت دارند. مرد بصری گفت: گواهی می‌دهم که حق همین است و شما خاندان نبوت و رسالت هستید[1].

۳) و از او، از محمد بن ابو عبدالله، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از صالح نیلی نقل شده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا بندگان هم از استطاعت سهمی دارند؟ امام علیه السلام فرمود: هرگاه کاری را انجام دهند، به واسطه استطاعتی که خداوند در وجود آنها قرار داده است، استطاعت دارند. گفتم: آن استطاعت چیست؟ فرمود: وسیله است. مانند زنا کار که چون زنا کند، در حین زنا برای زنا استطاعت دارد و اگر او زنا را ترک کند و زنا نکند، در هنگام ترک، برای ترک زنا استطاعت دارد. آن گاه فرمود: پیش از آن کار، نه کم و نه زیاد، استطاعت ندارد. اما هنگام انجام آن کار و یا ترک آن، استطاعت دارد. گفتم: پس چرا خداوند زناکار را مجازات می‌کند؟ فرمود: به سبب حجت رسا و اعضایی که در بدن آنها قرار داده است. خداوند هیچ کسی را بر ارتکاب معصیت مجبور نساخته است. همان طور که برای کسی با اراده حتمی کفر را نخواسته است. اما هنگامی که کفر ورزید، در اراده خداوند بود که کفر ورزد و نیز در اراده و علم خداست که کافران به سوی خوبی نروند. گفتم: خداوند از آنان خواسته است که کفر ورزند؟ فرمود: این را نمی‌گویم. بلکه می گویم: خداوند دانست که آنان کافر می‌شوند و پس به جهت علمی که نسبت به آنان داشت، برای آنان کفر را اراده کرد. اما این اراده حتمی نیست، بلکه اراده اختیار است[2].

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۲.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۳.

۴) و از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از یکی از صحابه، از عبید بن زراره، از حمزة بن حمران روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام راجع به استطاعت سئوال کردم و ایشان جوابی نداد. پس بار دیگر خدمت ایشان رفتم و گفتم: خدایت به سلامت بدارد. چیزی (تردیدی) در باره استطاعت در دلم افتاده است که تنها چیزی که از شما بشنوم آن را خارج می‌سازد. فرمود: پس آن چه که در دل داری به تو زیانی نمی‌رساند. گفتم : خداوند شما را به سلامت بدارد. من می‌گویم خداوند بندگان را نسبت به آن چه که استطاعت ندارند، مکلف نساخته است. و آنها را نسبت به آن چه که خارج از طاقت و توان آنهاست، مکلف نساخته است و مردم هم چیزی از آن را جز با اراده و مشیت و قضاء و قدر خداوند انجام نمی‌دهند. امام علیه السلام فرمود: این دین خداوند است که من و پدرانم صلوات الله علیهم اجمعین بر آن هستیم. و یا این که چیزی همانند این مطلب را فرمود[1].

۵) ابن بابویه از احمد بن محمد بن یحیای عطار، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از حریز بن عبدالله، از امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: نه چیز از امت من برداشته شده است: خطا، فراموشی، آن چه که بدان وادار شوند، آن چه که طاقت آن را ندارند، آن چه که نمی‌دانند، آن چه که چاره ای جز آن نداشته باشند، حسد، فال بد زدن، اندیشه وسوسه آور در باره آفرینش تا زمانی که به زبان آورده نشود[2].

۶) و هم از او، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن ابو عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: خداوند بار هیچ کاری را بر دوش هیچ بنده ای نگذاشته و آنان را از هیچ کاری نهی نکرده است، مگر این که استطاعت آن را به آنها داده است و سپس آنان را امر و نهی کرده است و بنده هیچ عملی را انجام نمی‌دهد و

۱ـ کافی، ج۲،ص۱۲۴، ح۴.
۲ـ خصال، ص۴۱۷ ، ح۹.

هیچ عملی را ترک نمی‌کند، مگر این که قبل از امر و نهی و انجام یا ترک عمل و پیش از قبض و بسط، خداوند این استطاعت را به او داده است[1].

۷) و نیز از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: هیچ قبض و بسطی در مورد بنده صورت نمی‌گیرد، مگر این که خداوند پیش از آن توانایی‌اش را به بنده داده باشد[2].

۸) و از او، از ابی، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از ابو شعیب محاملی و صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از ابو بصیر نقل شده است که روزی عده ای در محضر امام صادق علیه السلام در باره کارها و حرکات گفتگو می‌کردند. حضرت فرمود: استطاعت قبل از انجام کار می آید. خداوند به هیچ قبض و بسطی دستور نداده است، مگر این که بنده برای آن کار، استطاعت و توانایی دارد[3].

۹) و نیز از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبد حمید و محمد بن حسین بن ابو خطاب، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از یکی از اصحاب روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بنده هیچ عملی را انجام نمی‌دهد و هیچ حرکتی از او سر نمی‌زند، مگر این که خداوند استطاعت آن را به او داده است و همواره تکلیف، پس از استطاعت می‌آید و بنده به کاری مکلف نمی‌شود، مگر آن که استطاعت آن را داشته باشد[4].

﴿بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (۶۳) حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ (۶۴) لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ

۱ـ توحید، ص۳۵۱، ح۱۹.
۲ـ توحید، ص۳۵۲، ح۲۰.
۳ـ توحید، ص۳۵۲، ح۲۱.
۴ـ توحید، ص۳۵۱، ح۱۸.

(۶۵)قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُونَ (۶۶)مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (۶۷)أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (۶۸)أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ (۶۹)أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۰)وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم مُّعْرِضُونَ (۷۱)أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۷۲)وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۷۳)وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ (۷۴)»

[بلکه دل‌های آنان از این حقیقت در غفلت است، و آنان غیر از این گناهان، کردارهایی دیگر دارند که به انجام آن مبادرت می‌ورزند. * تا وقتی خوشگذرانان آنها را به عذاب گرفتار ساختیم، به ناگاه به زاری درمی‌آیند. * امروز زاری مکنید که قطعاً شما از جانب ما یاری نخواهید شد. * در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می‌شد و شما بودید که همواره به قهقرا می‌رفتید. * در حالی که از پذیرفتن آن تکبر می‌ورزیدید و شب هنگام (در محافل خود) بدگویی می‌کردید. * آیا در (عظمت) این سخن نیندیشیده‌اند، یا چیزی برای آنان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده است؟ * یا پیامبر خود را درست نشناخته و لذا به انکار او پرداخته‌اند؟ * یا می‌گویند او جنونی دارد؟ (نه،) بلکه او حق را برای ایشان آورده ولی بیشترشان حقیقت را خوش ندارند. * و اگر حق از هوس‌های آنها پیروی می‌کرد، قطعاً آسمان‌ها و زمین و هر که در آنهاست تباه می‌شد. (نه!) بلکه یادنامه‌شان را به آنان داده‌ایم، ولی آنها از (پیروی) یادنامه خود روی‌گرداننـد. * یا از ایشان مزدی مطالبه می‌کنی؟ و مزد پروردگارت بهتر است، و اوست که بهترین روزی‌دهندگان است. * و در حقیقت، این تویی که جداً آنها را به راه راست می‌خوانی. * و به راستی کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه درست سخت منحرفند]

۱) علی بن ابراهیم می گوید: آیه :«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ» یعنی از قرآن غافلند. «وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ» یعنی آن چه قبل از خلقت ایشان در

لوح، برایشان ثبت شده است، همان اعمالی است که آنان انجام می‌دهند. یعنی آنها عامل آن اعمال مکتوب هستند. علی بن ابراهیم گوید: «وَ لَدَيْنا كِتابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ» یعنی به زبان شما به حق شهادت می‌دهد. «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هذا» یعنی آنها به گفته پیامبران شک دارند. و «حَتَّى إِذا أَخَذْنا مُتْرَفِيهِمْ» یعنی بزرگان آنها را گرفتار عذاب کنیم، «بِالْعَذابِ إِذا هُمْ يَجْأَرُونَ» یعنی ناله های سوزناک سرمی‌دهند. خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید: «لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ ... مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِراً تَهْجُرُونَ» یعنی آن را داستانی پنداشتید که به درد سرگرمی شبانه می‌خورد و از آن فاصله گرفتید. این آیه: «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ» یعنی آیا می‌گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیوانه است؟ خداوند به آنها پاسخ می‌دهد: «بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ».

و در این آیه: «وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ» منظور از حق، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علی علیه السلام است. و دلیل آن هم این آیه است که فرمود: « قَدْ جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ»[1] [پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حق را از جانب پروردگارتان آورده است]. یعنی ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام را آورده است. و آیه: «وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ»[2] [از تو می‌پرسند: آیا او (علی) حق است؟ بگو: آری، به پروردگارم سوگند، قطعاً حق است...] یعنی: ای محمد، اهل مکه در باره علی علیه السلام از تو سئوال می‌کنند که آیا او امام است؟ به آنان بگو: بله به خدا سوگند که او امام است. امثال این مطلب فراوان آمده است و دلیل این‌که می گوییم منظور از حق، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام است، آیه ۷۱ [که در بالا آمده] است که مضمون آن چنین است: اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علی علیه السلام از قریش تبعیت کنند، آسمان‌ها و زمین و هر آن چه که در آنهاست تباه می‌شود. فساد آسمان به این است که باران نبارد و تباهی زمین به این است که گیاهی در آن نروید و این شرایط موجب تباهی انسان می‌شود. و این آیه: «وَ إِنَّكَ

۱ـ نساء / ۱۷۰.

۲ـ یونس/۵۳.

لَتَدْعُوهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» یعنی به سوی ولایت امیرالمؤمنین. «وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ» یعنی از امام روی گردانند[1].

۲) محمد بن عباس از احمد بن فضل اهوازی، از بکر بن محمد بن ابراهیم غلام خلیل، از زید بن موسی، از پدرش موسی، از پدرش، از امام صادق از پدرشان امام محمد باقر، از پدرشان امام زین العابدین، از پدرشان امام حسین، از علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کند آن حضرت در تفسیراین آیه: «وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ» فرمود: یعنی از ولایت ما اهل بیت روی گردان هستند[2].

۳) و همو از علی بن عباس، از جعفر رمانی، از حسین بن علوان، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از امام علی علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در تفسیر این آیه: «وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ»، یعنی از ولایت ما اهل بیت روی گردان هستند[3].

۴) ابن شهر آشوب از خصائص، به سند خود از اصبغ، از امام علی علیه السلام روایت کرده و این حدیث در کتاب‌های ما از جابر از امام باقر علیه السلام نقل شده است که صراط در این آیه: «وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ» ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است[4].

۵) از طریق اهل سنت نیز در معنای این آیه روایت شده است که مقصود از صراط، راه و روش محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان اوست[5].

«وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ * حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۶)»

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۷.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۶.
۳ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۷.
۴ـ مناقب، ج ۳، ص ۷۳.
۵ـ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۱۳.

[و به راستی ایشان را به عذاب گرفتار کردیم ولی نسبت به پروردگارشان فروتنی نکردند و به زاری درنیامدند * تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم، به ناگاه ایشان در آن حال نومید شدند]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام پیرامون این آیه سئوال کردم: «فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ» و امام فرمود: استکانه همان خضوع است و تضرع به معنای بالا بردن دست‌ها و زاری و التماس کردن با دست-های رو به آسمان است[1].

۲) و از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم نقل شده است که از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ» امام فرمود: استکانه همان خضوع است و تضرع به معنای بالا بردن دست‌ها و خواهش کردن با دستان رو به آسمان است[2].

۳) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب خزاز، از محمد بن مسلم روایت می کند که امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: «فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ» فرمود: تضرع همان بالا بردن دست‌هاست[3].

۴) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که استکانه به معنای دعا، و تضرع به معنای بالا بردن دست‌ها در نماز است[4].

۵) و علی بن ابراهیم به روایت از ابو جارود از قول امام صادق علیه السلام معنای این آیه را «أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَراجُ رَبِّكَ خَيْرٌ»[5]. [یا از ایشان مزدی مطالبه می‌کنی؟ و مزد پروردگارت بهتر است] این گونه نقل می کند: آیا از آنها پاداشی می خواهی؟ جزای پروردگارت بهتر است «وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ». [و اوست که بهترین

۱ـ کافی، ج۲، ص۳۴۸، ح۱.
۲ـ کافی، ج۲، ص۳۴۹، ح۶.
۳ـ معانی الاخبار، ص۳۶۹، ح۱.
۴ـ مجمع البیان، ج۷، ص۲۰۲.
۵ـ مؤمنون/۷۲

روزی‌دهندگان است]. و «وَ لَقَدْ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ»، مقصود، گرسنگی، ترس و کشته شدن است. «حَتَّى إِذا فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً ذا عَذابٍ شَدِيدٍ إِذا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ» به معنای ناامید است[1].

۶) سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخّل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که مراد خداوند در این آیه: «حَتَّى إِذا فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً ذا عَذابٍ شَدِيدٍ» علی بن ابی طالب علیه السلام است، وقتی که رجعت صورت می گیرد و ایشان به دنیا باز می گردند[2].

۷) طبرسی نیز از امام باقر علیه السلام روایت می کند که مقصود این آیه، در رجعت است[3].

قالُوا أَ إِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲) لَقَدْ وُعِدْنا نَحْنُ وَ آباؤُنا هذا مِنْ قَبْلُ إِنْ هذا إِلاّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۸۳) قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيها إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُلْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (۸۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۸۷) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لا يُجارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُلْ فَأَنّى تُسْحَرُونَ (۸۹) بَلْ أَتَيْناهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (۹۰) مَا اتَّخَذَ اللّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يَصِفُونَ (۹۱)

[گفتند: «آیا چون بمیریم و خاک و استخوان شویم، آیا واقعاً باز ما زنده خواهیم شد؟* درست همین را قبلاً به ما و پدرانمان وعده دادند. این جز افسانه‌های پیشینیان (چیزی) نیست.»* بگو: «اگر می‌دانید (بگویید) زمین و هر که در آن است به چه کسی تعلق دارد؟»* خواهند گفت: «به خدا.» بگو: «پس آیا

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۹.

۲ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷.

۳ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۰۲.

عبرت نمی‌گیرید؟» * بگو: «پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟» خواهند گفت: «خدا.» بگو: «آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟» * بگو: «فرمانروایی هر چیزی به دست کیست؟ و اگر می‌دانید (کیست آن که) او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود؟» * خواهند گفت: «خدا.» بگو: «پس چگونه دستخوش افسون شده‌اید؟» * (نه!) بلکه حقیقت را برایشان آوردیم، و قطعاً آنان دروغگویند. * خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی (دیگر) نیست، و اگر جز این بود، قطعاً هر خدایی آن چه را آفریده (بود) با خود می‌برد، و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوّق می‌جستند. منزه است خدا از آن چه وصف می‌کنند]

۱) علی بن ابراهیم می گوید: سپس خداوند متعال سخن دهریون را باز گو می کند که چنین می گویند: «قالُوا أَ إِذا مِتْنا وَ كُنَّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ... أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ» یعنی داستان‌های نخستین. خداوند پاسخ آنها را این گونه می دهد: «بَلْ أَتَيْناهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ». در ادامه سخن، خداوند پاسخی هم به پیروان ثنویه[1] می دهد، همان‌هایی که معتقد به وجود دو خدا هستند: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ». خداوند می فرماید: اگر آن طور که شما می پندارید، دو خدا وجود داشت، قطعا دچار اختلاف می شدند، یکی خلق می کرد و دیگری نمی کرد، یکی می خواست و دیگری نمی خواست و هر یک سعی می کرد بر دیگری غلبه کند. اگر یکی اراده می کرد انسانی بیافریند و دیگری خلق چهارپایی را اراده می کرد، انسان و چهارپایی در قالب واحدی آفریده می شد که چنین چیزی در جهان خلقت موجود نیست. پس حال که چنین فرضی محال است و باطل، درمی یابیم که آفرینش و تدبیر هستی به دست یک خدای واحد است و ثبات و قوام یافتن هر یک از ارکان هستی به وسیله رکن دیگر، بهترین دلیل است برای اثبات احدیت خداوند. و این است معنای این سخن خداوند متعال: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ... لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ ... سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ»[2].

۱ـ ایشان کسانی هستند که به دو چیز ازلی اعتقاد دارند. به اعتقاد آنها نور و ظلمت ازلی و قدیم هستند. «الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۲۴».

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۸.

عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَتَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ (۹۲)

[دانای نهان و آشکار، و برتر است از آن چه با او شریک می گردانند.]

۱) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از یکی از اصحابش روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ» فرمود: غیب یعنی چیزی که اصلا نبوده است. و شهادة یعنی آن چه که خلق شده است[۱].

قُلْ رَبِّ إِمّا تُرِيَنِّي ما يُوعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظّالِمِينَ (۹۴) وَ إِنّا عَلى أَنْ نُرِيَكَ ما نَعِدُهُمْ لَقادِرُونَ (۹۵)،

[بگو: «پروردگارا، اگر آن چه را که [از عذاب] به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی،* پروردگارا، پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده.* و به راستی که ما تواناییم که آن چه را به آنان وعده داده‌ایم بر تو بنمایانیم]

۱) محمد بن عباس از علی بن عباس، از حسن بن محمد، از عباس بن ابان عامری، از عبدالغفار به سند خود از عبدالله بن عباس از جابر بن عبدالله نقل می کند که جابر گفت: من نزدیکترین صحابه به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودم. وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع در منا بود، از او شنیدیم که می فرمود: به یقین می‌دانم که شما پس از من کافر خواهید گشت و گردن یکدیگر را می زنید و به خدا سوگند که اگر چنین کنید، مرا در لشکری خواهید دید که با شما می‌جنگد. سپس حضرت به پشت سر خود نگاه کرد و دوباره رویش را به سمت ما کرد و فرمود: یا علی را، یا علی را، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمود که جبرئیل به او اشاره کرده است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بار دیگر این عبارت را تکرار نمود و دیدیم که جبرئیل به او گفته است و این آیه نازل شد: «قُلْ رَبِّ إِمّا تُرِيَنِّي ما يُوعَدُونَ رَبِّ فَلا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظّالِمِينَ وَ إِنّا عَلى أَنْ نُرِيَكَ ما نَعِدُهُمْ لَقادِرُونَ»[۲]

۱ـ معانی الاخبار، ص۱۴۶، ح۱.

۲ـ تأویل الآیات، ج۱ ، ص۳۵۵ ، ح۸

«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ (۹۶)»

[بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از معاویة بن وهب و او از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: از روزی که خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث گردانید تا روزی که روح ایشان را به عالم ملکوت برد، حضرت از روی فروتنی در برابر خداوند متعال، هیچ گاه در حال تکیه دادن چیزی نخورد و در هیچ مجلسی، فردی که کنار ایشان بود، زانوهای حضرت را ندید و با هر کس که دست می داد، زودتر از طرف مقابل دستش را از دست او جدا نمی کرد و هیچ گاه بدی را با بدی پاسخ نداد؛ چرا که به سخن خداوند عمل می کرد که فرموده است: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ». هیچ گاه سائلی را ناامید بازنگرداند، اگر چیزی داشت به او می داد و اگر چیزی در بساط نداشت می فرمود: خداوند عطا خواهد کرد و هرگز به حساب خدا نبخشید، مگر آن که خداوند آن را پذیرفت و تأیید کرد. و اگر بهشت را هم به کسی می‌بخشید، خداوند آن را می‌پذیرفت و تأیید می‌کرد.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: پس از او برادرش علی علیه السلام ـ سوگند به آن که جان او را ستاند ـ تا هنگام خروج از دنیا هرگز حرام نخورد، و به خدا سوگند اگر دو مسئله برای او پیش می‌آمد که هر دو طاعت از خداوند عزّ و جلّ بود، او کار سخت تر و جانفرساتر را بر می گزید. به خدا سوگند که او در راه خدا هزار بنده را آزاد کرد و در این راه از فرط زحمت، دستانش پینه بست. به خدا سوگند که پس از او هیچ کس توان انجام کارهایش را نداشت و به خدا سوگند که هر مشکلی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش می آمد، آن حضرت از روی اطمینانی که به علی علیه السلام داشت او را برای حلّ آن پیش می‌فرستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با پرچم خود او را به نبرد می‌فرستاد و جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ به همراه او می‌جنگیدند و او از جنگی باز نمی‌گشت، مگر آن که خداوند عزّ و جلّ، به واسطه او فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان می کرد[1].

۱ـ کافی، ج۸، ص۱۶۴، ح ۱۷۵.

۲) و از او، از تعدادی از اصحابش، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حماد بن عثمان، از زید بن حسن، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرمود: حضرت علی علیه السلام در غذا و رفتار خود شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود. او خود نان و روغن می خورد و به مردم نان و گوشت می‌داد. حضرت آب و هیزم به خانه می آورد و فاطمه سلام الله علیها در خانه گندم را آسیاب می کرد و خمیر می کرد و نان می پخت و دوخت و دوز می کرد. فاطمه سلام الله علیها خوش سیماترین مردم بود و گونه هایش مثل دو گل سرخ بود، درود خداوند بر او و بر پدرش و بر شوهرش و بر فرزندان پاکش باد[1].

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۹۷)

[و بگو: «پروردگارا، از وسوسه‌های شیطان‌ها به تو پناه می‌برم]

۱) علی بن ابراهیم گوید: منظور، وسوسه های شیطان است که در دل خطور می کند[2].

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا (۱۰۰)

[تا آن گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: «پروردگارا! مرا بازگردانید * شاید من در آن چه وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم. نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس، از علی بن ابی حمزة، از ابو بصیر و او از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هر کس به اندازه یک قیراط از زکات مال خود را نپردازد، مؤمن و

۱ـ کافی، ج ۸، ص۱۶۵، ح۱۷۶.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص۶۸.

مسلمان نیست. و مصداق این سخن خداوند متعال است: «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ»[1].

۲) و از او، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: روزی شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس که از دادن زکات خودداری کند، در هنگام مرگ درخواست بازگشت به دنیا را خواهد داشت. همان طورکه در این سخن خداوند متعال آمده است: «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ»[2].

و ابن بابویه این دو حدیث را در کتاب الفقیه به سند خود از ابو بصیر، از قول امام صادق علیه السلام آورده است[3].

۳) ابن بابویه از علی بن حاتم قزوینی، از علی بن حسین نحوی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش محمد بن خالد، از ابو ایوب سلیمان بن مقبل مدینی، از امام موسی بن جعفر و ایشان از پدرشان، امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کنند که فرمود: هنگامی که کافری از دنیا می رود، هفتاد هزار فرشته دوزخبان او را تا قبرش همراهی می کنند و او با صدایی که همه موجودات به جز انس و جن آن را می شنوند، همراهان خود را سوگند می دهد و می گوید: اگر بتوانم بار دیگر به دنیا برگردم، از مؤمنان خواهم بود و ادامه می دهد: «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ» در این هنگام دوزخبانان می گویند: «کَلّا إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها»[4].

۴) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه در باره کسی نازل شده است که خمس و زکات مال خود را نمی پردازد[5].

۵) سپس علی بن ابراهیم از پدرش، از خالد، از حماد، از حریز، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هر فرد ثروتمند و سیم و زر اندوزی که از پرداخت خمس و زکات مال خود اجتناب کند، خداوند در روز قیامت او را در زمینی بی آب و علف و خالی از سکنه حبس می کند و حیوان وحشی ای را به

۱ـ کافی، ج۳، ص۵۰۳، ح۳.
۲ـ کافی، ج۳، ص۵۰۴، ح۱۱.
۳ـ من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۷، ح۲۱ و ۱۸ و ۱۹.
۴ـ امالی صدوق ص ۲۳۹/ ۱۲.
۵ـ تفسیر قمی، ج۲، ص۶۹.

جان او می اندازد که همواره به او حمله می کند. هنگامی که این فرد دانست که هیچ راه فراری از چنگ این حیوان ندارد، دست خود را جلوی حیوان می گیرد و حیوان دست او را همچون تربی گاز می گیرد. و هر ثروتمند دارای شتر، گاو یا گوسفندی که خمس و زکات مال خود را نپردازد، خداوند روز قیامت او را در زمینی بی آب و علف و خالی از سکنه می اندازد و حیوان‌های شاخدار او را شاخ می زنند و حیوانات سمدار با سم به او می زنند. و هر فرد ثروتمندی که نخلستان، تاکستان و یا زمین‌های کشاورزی داشته باشد و زکات آن را نپردازد، خداوند در روز قیامت، آن زمین را تا هفت زمین بالا برده و به همراه جانوران کشتزارش همچون طوقی بر گردن او می آویزد.[1]

«وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (١٠٠) فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلا يَتَساءَلُونَ (١٠١) فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (١٠٢) وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خالِدُونَ (١٠٣) تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النّارُ وَهُمْ فِيها كالِحُونَ (١٠٤)»

[و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد * پس آن گاه که در صور دمیده شود، دیگر آن روز میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد، و از حال یکدیگر نمی‌پرسند * پس کسانی که کفه میزان اعمال آنان سنگین باشد، ایشان رستگارانند * و کسانی که کفّه میزان اعمالشان سبک باشد، آنان به خویشتن زیان زده و همیشه در جهنم می‌مانند * آتش چهره آنها را می‌سوزاند، و آنان در آنجا ترش‌رویند]

۱) علی بن ابراهیم در مورد این آیه: «وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» می گوید: برزخ به معنای میان دو چیز است و منظور از آن، ثواب و عقاب ما بین دنیا و آخرت است و این آیه پاسخی است به کسانی که منکر ثواب و عقاب قبل از روز قیامت بوده اند. امام صادق علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند، از تنها چیزی که از آن بر شما می ترسم، برزخ است. چرا که در روز قیامت که گشایش

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص۶۹.

کارتان به دست ماست، خود شفاعت شما را می کنیم. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: قبر یا باغی از باغ‌های بهشت، و یا گودالی از گودال‌های آتش جهنم است[1].

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد، از عبدالرحمن بن حماد، از عمر بن یزید نقل می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: شنیدم که می فرمودید: همه دوستداران و شیعیان ما با هرگونه اعمالی که داشته باشند، در بهشت هستند؟ فرمود: بله، درست می گویی، به خدا سوگند که همگی در بهشت جای دارند.

راوی می گوید: گفتم: فدایت شوم، کسانی که گناهان بسیار و بزرگ دارند چه؟ فرمود: در روز قیامت همه شما با شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا علی بن ابی طالب علیه السلام وارد بهشت می شوید. اما به خدا سوگند که من در مورد شما از برزخ می ترسم. پرسیدم: برزخ چیست؟ فرمود: از زمان مرگ تا روز قیامت. قبر همان برزخ است[2].

۳) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله قاسم بن محمد سلیمان بن داود، از عبد الرزاق، از معمر، از زهری و او از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که فرمود: سخت ترین اوقات برای انسان سه وقت است: اول وقتی که فرشته مرگ را می بیند، دوم وقتی که از قبر برمی خیزد و سوم وقتی است که در پیشگاه خداوند متعال قرار می گیرد که یا به سوی بهشت می رود یا به جهنم.

سپس فرمود: ای انسان! اگر در هنگام مرگ نجات یافتی، نجات یافته هستی، وگرنه هلاک می گردی و اگر هنگامی که در قبر گذاشته می شوی نجات یافتی، رهیده ای وگرنه هلاک می شوی و اگر هنگامی که مردم از پل صراط می گذرند نجات یافتی، از نجات یافتگانی، در غیر این صورت از هلاک شدگان هستی و اگر در روزی که مردم در پیشگاه خداوند متعال حاضر می شوند، نجات یافتی، نجات پیدا می کنی وگرنه هلاک می گردی. سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» و فرمود: برزخ همان قبر است و مردگان در قبر زندگی

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۹.
۲ـ کافی، ج ۳، ص ۲۴۲، ح ۳.

سختی دارند و گودال قبر یا باغی از باغ‌های بهشت و یا گودالی از گودال‌های آتش جهنم است.

سپس به یکی از مردان حاضر در مجلس رو کرد و به او فرمود: خداوند می داند که چه کسی بهشتی است و چه کسی به جهنم می رود. تو کدامشان هستی و کدام یک سرای توست؟[1]

۴) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه: «فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ» پاسخی است به کسانی که به اصل و نسب خود افتخار می کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: تنها ملاک سنجش شما در روز قیامت، اعمال شماست، چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عرب بودن به این نیست که پدر انسان عرب باشد، بلکه این یک لهجه و زبان است؛ هر کس به آن زبان صحبت کند عرب است. شما همه از آدم به وجود آمده‌اید و آدم از خاک است و به خدا سوگند، بنده حبشی که مطیع خداوند باشد، در نزد خداوند از بزرگ قریشی که از فرمان خدا سر باز زند، عزیزتر و گرامی تر است و گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست. چرا که خداوند متعال می فرماید: «فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ»[2].

۵) ابن بابویه از ابو محمد جعفر بن نعیم شاذانی، از احمد بن ادریس، از ابراهیم بن هاشم، از ابراهیم بن محمد همدانی، از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به پسران عبدالمطلب فرمود: بگویید اعمالتان چگونه است، از حسب و نسب خود نزد من سخن نگویید. خداوند متعال فرموده است: « فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ ... خالِدُونَ»[3].

۶) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در مسند فاطمه سلام الله علیها از ابوالحسین، از پدرش، از ابن همام، از سعدان بن مسلم، از جهم بن ابی جهمه روایت کرده است که از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند تبارک و تعالی روح انسان را دو هزار سال قبل از جسم او آفرید. پس کسانی که روحشان

۱ـ خصال، ص۱۱۹ ، ح۱۰۸.
۲ـ تفسیر قمی، ج۲ ، ص ۶۹.
۳ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص۲۶۰ ،ح ۷ ، باب ۵۸

در آسمان با همدیگر آشنا گشته اند، در زمین نیز همدیگر را می شناسند و کسانی که در آسمان همدیگر را نشناخته اند، در زمین نیز نمی شناسند و هنگامی که قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، برادر دینی از انسان ارث می برد نه برادری که از پدر و مادر انسان زاده شده است. و این است معنای سخن خداوند که فرمود: «فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ»[1].

۷) علی بن ابراهیم می گوید: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ» یعنی ترازوی عملش با اعمال نیک سنگین گردد «فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». «وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ» یعنی کفه اعمال نیکش سبک باشد، «فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خالِدُونَ»[2].

۸) طبرسی در احتجاج نقل می کند که شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا اعمال سنجیده نمی شوند؟ امام پاسخ داد: خیر. عمل از جنس ماده نیست، بلکه صفت آن چیزی است که (انسان‌ها) انجام داده‌اند. و کسی به وزن کردن چیزی احتیاج دارد که وزن و مقدار آن و سبکی و سنگینی اش را نداند، در حالی که چیزی بر خداوند متعال پوشیده نیست. او پرسید: پس معنای میزان چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد: عدالت. پرسید: معنای این آیه چیست: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ» امام علیه السلام فرمود: یعنی هر کس که اعمال نیک او [از گناهانش] بیشتر باشد[3].

در تفسیر آیه: «نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ» [ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم] در سوره انبیا روایات زیادی در این باب بیان شد[4].

۹) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم، از امام صادق، از امام باقر صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که راجع به این آیه از ایشان سئوال کردم: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» فرمود: این آیه در شأن ما اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است[5].

۱۰) زمخشری در «ربیع الابرار» از خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد این آیه: «وَ هُمْ فِيها كالِحُونَ» چنین نقل می کند: آتش او را کباب

۱ـ دلائل الامامة، ص۲۵۶.
۲ـ تفسیر قمی، ج۲، ص۷۰.
۳ـ احتجاج، ص۳۵۱.
۴ـ تأویل الآیات، ج۱، ص۳۵۶، ح۹.
۵ـ در تفسیر آیه ۴۷ همین سوره بیان شد.

می کند به گونه ای که لب بالا تا وسط سر جمع می شود و لب پایین تا نزدیک ناف کشیده می شود[1].

۱۱) علی بن ابراهیم می گوید: «تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ» به این معناست که شعله آتش آنها در بر می گیرد و می سوزاند و «وَ هُمْ فِیها کالِحُونَ» یعنی در حالی که دهان هایشان باز است، چهره هایشان سرخ تیره مایل به سیاه است[2].

۱۲) محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت از کعب الاحبار روایت می کند که می گفت: هنگامی که روز قیامت فرا می رسد، مردم در چهار دسته محشور می شوند: دسته‌ای سواره اند و دسته‌ای پیاده، دسته ای با چهره بر روی زمین افتاده اند و دسته دیگر کر و گنگ و کورند، نه تعقل می کنند و نه سخن می گویند و نه به آنان اجازه داده می شود که عذری بیاورند. اینان همان کسانی هستند که آتش چهره هاشان را می سوزاند و در آن جا ترش رویند. از او پرسیدند: ای کعب! این کسانی که به روی افتاده محشور می شوند و این احوال را دارند، چه کسانی هستند؟ کعب پاسخ داد: گمراهان و از دین برگشتگان و پیمان شکنان هستند که برای خود بد اعمالی از پیش فرستاده اند. آن هنگام خدا را در حالی ملاقات کنند که با خلیفه شان و جانشین پیامبرشان و عالم و بزرگشان و فاضلشان و پرچمدارشان و صاحب حوض کوثر و کسی که مایه امیدشان است در جنگ بودند. او کسی است که نمی توان نادیده اش گرفت و حجتی است که هر کس از آن روی برگرداند، به تباهی کشیده می شود و در آتش جای می گیرد. به خدای کعبه سوگند که این شخص علی علیه السلام است. داناترین آنهاست و زودتر از همه اسلام آورد و بردبارتر از همه است. تعجب می کنم از کسانی که دیگری را بر علی علیه السلام ترجیح می دهند. و امام مهدی قائم منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است که جهان را دگرگون می کند و این چیزی است که عیسی هم به مسیحیان روم و چین گفته بود. قائم منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است و شباهتش در ویژگی‌های ظاهری و اخلاقی، از همه مردم به عیسی بن مریم بیشتر است. خداوند متعال هر آن چه را که به پیامبران داده است، به او نیز می دهد و چه بسا بیشتر بدهد و او را برتری می دهد. قائم منتظر عجل

۱ـ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۰.

الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است، غیبتی همانند غیبت یوسف دارد و رجعتی همانند رجعت عیسی بن مریم. پس از دوران غیبت، همراه با طلوع ستاره سرخ، و ویران شدن ری، خسوف بغداد، خروج سفیانی و جنگ فرزند عبس با جوانان ارمنستان و آذربایجان ظهور می کند واین جنگی است که کشته های بسیاری می دهد و هر کس شمشیر تزیین شده‌ای دارد و پرچم های سیاه در اهتزازند و همراه با این جنگ، مرگ سرخ و طاعون سیاه هم فرا می رسد[1].

«أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (١٠٥) قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (١٠٦) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (١٠٧) قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ (١٠٨)».

[آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و (همواره) آن را مورد تکذیب قرار نمی‌دادید؟ * می گویند: «پروردگارا، شقاوت ما بر ما چیره شد و ما مردمی گمراه بودیم.» * پروردگارا، ما را از اینجا بیرون بر، پس اگر بازهم به بدی برگشتیم، در آن صورت ستمگر خواهیم بود * می‌فرماید: « (بروید) در آن گم شوید و با من سخن مگویید.»]

۱) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر، از پدرش، از امام باقر علیهما السلام نقل می کند که در تفسیر این آیه: «أَ لَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ» چنین فرمود: در مورد علی علیه السلام است «فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ»[2].

۲) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در مورد این آیه: «قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا» فرمود: اعمالشان مایه بدبختی آنها شد[3].

۱ـ الغیبه، ص۹۵.
۲ـ تأویل الآیات ، ج۱ ، ص۳۵۶ ، ح۱۰.
۳ـ توحید، ص۳۵۶ ، ح۲.

۳) علی بن ابراهیم در مورد این آیه: «غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا» می گوید: هنگامی که آخرت را دیدند، متوجه شدند که شقاوت برای آنها نوشته شده است، اما زمانی دانستند که به حال آنان هیچ سودی نداشت. در این هنگام گفتند: «رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ» و خداوند در پاسخ آنان فرمود: «اخْسَؤُا فِيها وَ لا تُكَلِّمُونِ». به من این گونه خبر رسیده - و خداوند در این مورد داناتر است ـ که آنها هفتاد سال در پی یکدیگر می روند تا به قعر جهنم می رسند[1].

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ (۱۱۱)

[من هم امروز به پاس آن که صبر کردند، بدانان پاداش دادم. آری، ایشانند که رستگاراانند]

۱) ابن شهر آشوب از سفیان ثوری، از منصور، از ابراهیم، از علقمه بن مسعود نقل می کند که در این آیه: «إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِما صَبَرُوا» مراد، صبر فاطمه و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین بر طاعت خداوند و بر گرسنگی و فقر است. و ایشان برای رضای خداوند بر بلاهای این دنیا صبر کردند و رستگار شدند[2].

قالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (۱۱۲) قالُوا لَبِثْنا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعادِّينَ (۱۱۳) قالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴) أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ (۱۱۵) فَتَعالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶) وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّما حِسابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ (۱۱۷) وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۱۸)

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۱۰.
۲ـ مناقب، ج ۲، ص ۱۲۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۵۶۶.

[می‌فرماید: «چه مدت به عدد سال‌ها در زمین ماندید؟» * می گویند: «یک روز یا پاره‌ای از یک روز ماندیم. از شمارگران (خود) بپرس.» * می‌فرماید: «جز اندکی درنگ نکردید، کاش شما می‌دانستید.»

آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و این که شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟ * پس والاست خدا، فرمانروای بر حق، خدایی جز او نیست. (اوست) پروردگار عرش گرانمایه. * و هر کس با خدا معبود دیگری بخواند، که برای آن برهانی نخواهد داشت، حسابش فقط با پروردگارش می‌باشد، در حقیقت، کافران رستگار نمی‌شوند. * و بگو: «پروردگارا! ببخشای و رحمت کن که تو بهترین بخشایندگانی].

۱) علی بن ابراهیم در مورد این آیه: «قالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قالُوا لَبِثْنا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعادِّينَ» می گوید: منظور این است که از فرشتگانی که روزها را می شمارند و ساعات و اعمالی را که در آن ساعات انجام می دهیم می نویسند، بپرس. پس خداوند در جواب آنها می گوید: ای محمد! به آنها بگو: «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ». و این آیه: «وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ» بدین معناست که آنان برای این کار خود هیچ دلیلی ندارند «فَإِنَّما حِسابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ وَ قُلْ» ای محمد «رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»[1].

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۰.

سوره نور

سوره نور مدنی است. ۶۴ آیه دارد و بعد از سوره حشر نازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره نور

۱. ابن بابویه با سند پیشینش در فضیلت سوره کهف، از حسن، از ابی عبدالله مؤمن، از ابن مسکان، از امام صادق علیه السلام که فرمود: با تلاوت سوره نور اموال خود را از تلف و دامان خود را از ننگ بی‌عفتی حفظ کنید و زنانتان را با آن [در پرتو دستوراتش] از انحرافات مصون دارید که هر کس قرائت این سوره را در هر روز یا شب ادامه دهد، احدی از خانواده او هرگز تا پایان عمر بدی نخواهد دید و هرگاه بمیرد هفتاد هزار فرشته او را در حالی که همگی برایش دعا و استغفار می کنند تا قبرش تشییع می کنند.[1]

۲. در کتاب خواص القران از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که : کسی که سوره نور را بخواند خداوند به عدد هر زن و مرد با ایمانی ده حسنه به عنوان پاداش به او خواهد داد .

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سوره نور را بنویسد و در بستری که در آن می خوابد، قرار دهد هرگز محتلم نخواهد شد و اگر آن را [بر ظرفی] با آب زمزم بنویسد و بنوشد، از آمیزش جنسی ناتوان خواهد شد و شهوتش حرکت نخواهد کرد.

۴. امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوره نور را بنویسد و در پوشش یا بستر خوابش قرار دهد، محتلم نخواهد شد و اگر با آب زمزم بنویسد، دیگر قدرت بر آمیزش جنسی نخواهد داشت و [یا] اگر آمیزش کند لذت کاملی نخواهد برد و نیروی جنسی اش ضعیف و ناتوان خواهد بود.

---

۱ . ثواب الاعمال، ص ۱۳۸

تفسیر سوره نور

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲).

[(این) سوره‌ای است که آن را نازل و آن را فرض گردانیدیم و در آن آیاتی روشن فرو فرستادیم؛ باشد که شما پند پذیرید * به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، در (کار) دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند]

۱) محمّد بن یعقوب: از علی بن محمد، از یکی از یارانش، از آدم بن اسحاق از عبد الرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمّد بن سالم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: سوره نور، بعد از سوره نساء نازل شده است و مویّد این مسئله آیه ای است که خدای متعال در سوره نساء فرموده است: «وَاللاَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىَ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً»[۱] [و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود (مسلمانان) بر آنان گواه گیرید. پس

۱ـ نساء/۱۵.

اگر شهادت دادند آنان (=زنان) را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد] و مراد از «سبیل» همان حکمی است که خدای متعال در سوره نور آورده است «سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ».[1]

۲) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از محمّد بن یحیی، از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که در باره آیه «وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» فرمود: مراد از دین الله، اقامه حدود است. و در مورد این گفته خدای متعال: «وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: یعنی طایفه یک نفر است ـ آن گاه گوید: ـ از صاحب حدّ خواسته نمی‌شود که سوگند خورد.[2]

۳) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا» روایت کرده است که منظور از «عذابهما» تازیانه زدن به زن و مرد زناکار است و مراد از «طائفة من المؤمنین» این است که مردم به هنگام اجرای حدّ بر زناکاران، گردهم آیند.[3]

۴) طبرسی در معنی طائفة از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که: کمترین آن یک مرد است.[4]

«الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ(۳)

[مرد زناکار جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و زن زناکار جز مرد زناکار یا مشرک را به زنی نگیرد و بر مؤمنان این (امر) حرام گردیده است]

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۲۷، ح ۱.
۲ـ تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۵۰، ح ۶۰۲.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۱.
۴ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۲۰.

۱) محمّد بن یعقوب از گروهی از اصحاب ما از سهل بن زیاد، از احمد بن محمّد بن ابو نصر، از داود بن سرحان، از زراره روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره «الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» پرسیدم که ایشان فرمود: منظور زنان و مردانی هستند که مشهور و شناخته شده به زنا هستند و همه، آنان را به چنین شأنی می‌شناسند و مردم امروزه در چنین منزلتی هستند. یعنی هر کس حد زنا بر او جاری شده باشد یا متهم به زنا باشد، سزاوار نیست کسی با او ازدواج کند، مگر این که بداند او توبه کرده است.[1]

۲) محمد بن یعقوب از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن اسماعیل، از محمد بن فُضیل، از ابو صبّاح کنانی نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره «الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» سئوال کردم و ایشان فرمودند: منظور زنان و مردانی هستند که به زنا مشهور و معروف گشته‌اند و همه، آنان را با چنین شأنی می‌شناسند و مردم امروزه در چنین منزلتی هستند و نباید با کسی که حد زنا بر او جاری شده و یا به آن مشهور گشته، ازدواج کرد؛ مگر این که بداند او توبه کرده است.[2]

۳) محمّد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمّد، از حسن بن علی، از ابان بن عثمان، از محمّد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام در باره «الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» آورده که امام علیه السلام فرمود: منظور مردان و زنانی هستند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشهور به زنا بوده‌اند و خدای متعال از این مردان و زنان بر حذر داشته است و مردم امروزه در چنین منزلتی هستند و کسی که مشهور به زنا باشد یا بر او حد جاری شده باشد با او ازدواج نکنید، مگر این که بدانید توبه کرده است.[3]

۴) محمّد بن یعقوب از حمید بن زیاد، از حسن بن محمّد بن سَماعه، از احمد بن حسن میثمی، از ابان، از حکم بن حکیم، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» روایت کرده که امام علیه السلام فرموده است:

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۳۵۴، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۳۵۴، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۵،ص ۳۵۵، ح ۳.

منظور زنای آشکار است. آن گاه فرمود: اگر کسی زنا کند و بعد از آن توبه کند، می‌تواند هر گونه که بخواهد ازدواج کند.[1]

۵) محمد بن یعقوب از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن اسماعیل، روایت کرده است که شخصی از امام رضا علیه السلام در حالی که من حرف آنها را می‌شنیدم در باره مردی می‌پرسید که زنی را متعه کرده بود و با او شرط می‌کرد که از او فرزند نمی‌خواهد و بعد از آن، زن فرزندی به دنیا آورد که آن مرد به شدت انکار کرد که آن بچه فرزند اوست، امام از باب بزرگ دانستن موضوع پرسیدند: آیا آن را انکار می‌کند؟ آن گاه سئوال کننده پرسید: اگر مرد، زن را متهم کند چطور؟ آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود: سزاوار تو نیست که جز با زن مؤمن یا مسلمان ازدواج کنی چرا که خداوند متعال می‌فرماید: «الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ».[2]

شیخ هم در تهذیب با سند از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن اسماعیل بن بَزیع نقل کرده که مردی از امام رضا علیه السلام در حالی که من آنجا بودم پرسید... و حدیث را بر همین سیاق نقل کرد.[3]

۶) طبرسی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: آنان مردان و زنانی هستند که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زنا مشهور بوده‌اند و خداوند متعال از ازدواج با آنان نهی کرده است و مردم امروزه در چنین منزلتی هستند؛ پس با کسی که به زنا مشهور است و بر او حد جاری شده است ازدواج نکنید، مگر این که بدانید توبه کرده است.[4]

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۴﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۵﴾﴾.

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۶.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۴۵۴، ح ۳.
۳ـ تهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹، ح ۱۱۵۷.
۴ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۲۰.

[و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ گاه شهادتی از آنها نپذیرید و اینانند که خود فاسقند * مگر کسانی که بعد از آن (بهتان) توبه کرده و به صلاح آمده باشند که خدا البته آمرزنده مهربان است]

۱) محمّد بن یعقوب: از برخی از صحابه ما، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمن بن ابو نجران، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امام در باره مردی که مرد دیگری را متهم به زنا کند، فرمود: بر اساس کتاب خدای متعال و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید تازیانه بخورد. وی گوید: نیز از امام صادق علیه السلام در باره مردی که کنیز کم سنی را متهم به زنا کند پرسیدم که ایشان در جواب فرمود: تازیانه نمی‌خورد، مگر آن که کنیز به بلوغ رسیده یا در شرف بالغ شدن باشد.[1]

۲) محمّد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام در باره زنی که به مردی تهمت زنا زده باشد پرسیدم که فرمود: هشتاد تازیانه بر او جاری شود.[2]

۳) محمّد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از یونس، از زُرعه، از سَماعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: از ایشان در باره شاهدانی که شهادت دروغ می‌دهند سئوال کردم که امام فرمود: هر وقت که باشد بر آنان حد جاری می‌شود و این بر عهده امام است و در بین مردم گردانده می‌شوند تا مردم آنها را بشناسند. اما در باره آیه: «**وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا**» عرض کردم که: چگونه می‌توان فهمید که توبه کرده است؟ گفت: در انظار مردم به دروغ خود اعتراف کند تا این که تازیانه بر او جاری شود و از خدای خود استغفار کند و اگر چنین کند، توبه‌اش آشکار گشته است.[3]

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از حمّاد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: کسی که به دیگری اتهام زنا بزند، هشتاد تازیانه بر او جاری شود و دیگر شهادت او پذیرفته نمی‌شود، مگر آن که توبه کند یا به دروغ خویش

۱ـ کافی، ج ۷، ص ۲۰۵، ح ۳.
۲ـ کافی، ج ۷، ص ۲۰۵، ح ۴.
۳ـ کافی، ج ۷، ص ۲۴۱، ح ۷.

اعتراف نماید و اگر سه نفر به نفع او شهادت داده و یکی ابا کند(از شهادت دادن امتناع کند)، بر آن سه نفر حد تازیانه جاری گردد و شهادتشان پذیرفته نمی‌شود تا این که هر چهار نفر بگویند: ما دیدیم که او دخول کرده همچون دخول میله در سرمه دان و هر کس علیه خود شهادت دهد که مرتکب زنا شده از او پذیرفته نیست تا این که چهار بار شهادت خود را تکرار کند.[1]

۵) محمّد بن یعقوب از پدرش، از عبدالرحمن ابن ابو نجران، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و به ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! من مرتکب زنا شده‌ام، پس مرا پاک کن. امیرالمؤمنین به او گفت: آیا در تو اثری از دیوانگی است؟ گفت: نه. گفت قرآن قرائت می‌کنی؟ گفت: آری. گفت تو از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از مُزَینَه یا جُهَینَه هستم. گفت: برو تا در مورد تو سئوال کنم. امیر مؤمنان در مورد او سئوال کرد. و در جواب او گفتند: ای امیر مؤمنان! او مردی از نظر عقلی سالم است و مسلمان نیز می‌باشد. سپس نزد امیر مؤمنان برگشت و عرض کرد: ای امیر مؤمنان من مرتکب زنا شده‌ام، من را پاک کن، گفت: وای بر تو، آیا تو همسر داری؟ گفت: آری.

گفت: در نزد او به سر می‌بردی یا از او دور بوده‌ای؟ گفت: در نزد او به سر می‌بردم. گفت: برو تا به کارت رسیدگی کنم. برای سومین بار نزد او آمد و مسئله خود را بازگو کرد و امیر مؤمنان علیه السلام نیز همچون گذشته به او جواب داد تا این که رفت و برای چهارمین بار به امیر مؤمنان علیه السلام مراجعه کرد و عرض کرد: من مرتکب زنا شدم، من را پاک کنید. امیر مؤمنان علیه السلام دستور داد تا او را حبس کنند و آن گاه، مردم را فرا خواند و به آنان فرمود: بر این مرد باید حد خدا جاری شود و هر کدام از شما به صورت ناشناخته به گونه‌ای که همدیگر را نشناسید خارج شوید و همراه خود سنگ بردارید.

فردای آن روز، هنگام سپیده دم، امیر مؤمنان علیه السلام او را بیرون آورد و دو رکعت نماز به جای آورد، سپس گودالی حفر کرد و او را در آن قرار داد و به مردم گفت: ای مردم! این حق الله است و کسی که چنین حقی از خداوند بر گردنش

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۲.

باشد نباید سنگ بزند و باید از این کار منصرف شود. چرا که کسی که مستحق این است که بر او حد جاری شود، نمی‌تواند مجری حدود الهی باشد. پس امیر مؤمنان علیه السلام سنگی برگرفت و چهار بار تکبیر گفت و آن را پرتاب کرد و بعد از او حسن علیه السلام و سپس حسین علیه السلام هر یک چنین کردند. وقتی آن مرد جان داد امیر مؤمنان علیه السلام او را بیرون آورد بر او نماز خواند و به خاک سپرد. مردم خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: آیا غسلش نمی‌دهی؟ حضرت علیه السلام در جواب فرمودند: او به وسیله چیزی غسل داده شد که تا روز قیامت پاک خواهد ماند. سپس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس مرتکب این کار پلید شود، باید توبه کند چرا که به خدا سوگند، هر آینه توبه و بازگشت به سوی خداوند در نهان بهتر از آن است که انسان، خویش را رسوا نموده و آبروی خود را ببرد.[1]

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۶) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۷) وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۸) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۹)﴾

[و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند، هر یک از آنان (باید) چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعا از راستگویان است * و (گواهی در دفعه) پنجم این است که (شوهر بگوید): لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد * و از (زن) کیفر ساقط می‌شود در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که (شوهر) او جدا از دروغگویان است * و (گواهی) پنجم آن که، خشم خدا بر او باد اگر (شوهرش) از راستگویان باشد]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده است: در حالی که من حاضر بودم، عَبّاد بصری

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۲.

از امام صادق علیه السلام سئوال کرد: مرد باید چگونه با همسرش لِعان کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: مردی مسلمان به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! اگر مردی وارد خانه شود و زنش را ببیند که با مردی در بستر است و با او مقاربت می‌کند، چه کار کند؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن مرد روی برگرداند و او رفت. و خود آن مرد کسی بود که از ناحیه زنش به این مسئله دچار آمده بود. امام علیه السلام ادامه داد: از جانب خداوند بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باب حکم این مسئله وحی شد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال آن مرد فرستاد و به او فرمود: تو همان هستی که مردی را با زنت دیده‌ای؟ گفت: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: برو و همسرت را نزد من بیاور، چرا که خداوند حکم مسئله تو و همسرت را نازل کرده است.

گفت: پس آن مرد، همسرش را حاضر کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دو را نگه داشت و سپس به آن مرد فرمود: چهار بار شهادت بده که در آن چه به همسرت نسبت داده‌ای راستگو هستی. پس آن مرد شهادت داد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن مرد فرمود: از خداوند بترس، چرا که هر آینه نفرین خدا سخت است و سپس به او فرمود: برای پنجمین بار شهادت ده که اگر دروغگو باشی لعنت و نفرین خدا بر تو باد. پس آن مرد شهادت داد. آن گاه دستور داده او را ببرند. پس او را از آنجا دور ساختند.

بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن زن فرمود: چهار بار شهادت بده که شوهرت در آن چه به تو بسته است دروغ می‌گوید و آن زن شهادت داد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن زن فرمود: خویشتندار باش. آن گاه او را پند و موعظه کرد و فرمود: از خداوند بترس چرا که خشم خدا سخت است. سپس به او فرمود: برای پنجمین بار شهادت بده که خشم خداوند بر تو باد اگر همسرت در آن چه به تو نسبت داده از راستگویان باشد و آن زن شهادت داد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن دو را از هم جدا کرد و فرمود: هرگز دیگر با هم ازدواج نکنید بعد از که به لعن و نفرین (لعان) یکدیگر پرداختید.[1]

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۱۶۳، ح ۴.

ابن بابویه در من لایحضره الفقیه[1] و شیخ طوسی در تهذیب[2] با سند خود از حسن بن محبوب، از عبدالرحمن بن حجاج این حدیث را روایت کرده‌اند که وی گفت: عبّاد بصری از امام صادق علیه السلام سئوال کرد... تا آخر حدیث.

۲) محمّد بن یعقوب به نقل از چند تن از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمّد بن ابو نصر، از مُثنّی، از زراره روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ» سئوال شد و ایشان فرمود: منظور مردی است که به همسر خود تهمت زنا بزند و بعد از این اتهام، اگر اعتراف کند که دروغ گفته است، بر او حد جاری می‌شود و زنش به او بازگردانده می‌شود. اما اگر نگوید که دروغ گفته است، باید چهار بار به خدا شهادت دهد که او از راستگویان است و بار پنجم شهادت دهد و بگوید، اگر از دروغگویان باشد، لعنت و نفرین خدا بر او باد. و اگر زن در این صورت بخواهد مجازاتی را که سنگسار کردن است از خود دور کند، باید چهار بار شهادت دهد که همسرش از دروغگویان است و بار پنجم شهادت دهد که لعنت خدا بر او باد در صورتی که همسرش از راستگویان بوده باشد و اگر این کار را نکند سنگسار می‌شود. اگر این شهادت را بر زبان جاری کند، دیگر نباید بر او حد جاری شود و در این صورت زن بر شوهرش تا قیامت حرام است. عرض کردم: حال اگر این زن و مرد از هم جدا شوند و زن، صاحب فرزند باشد و آن فرزند فوت کند، حکم چگونه است؟ حضرت علیه السلام فرمودند: مادرش از او ارث می‌برد و اگر مادر مرد، دایی‌ها از او ارث می‌برند و هر کس بگوید او زنا زاده است، خود، حدّ تازیانه می‌خورد. عرض کردم: اگر مرد اقرار کند که بچه، فرزند اوست، آیا فرزند به او برگردانده می‌شود؟ فرمود: نه چنین نیست، او از پسر ارث نمی‌برد، امّا پسر از او ارث می‌برد.[3]

۳) محمّد بن یعقوب از علی، از پدرش، از ابن ابو نصر، از جمیل، از محمّد بن مسلم روایت کرده که از امام باقر علیه السلام در باره زن و مردی که همدیگر را (در باره تهمت زنا) لعن می‌کنند پرسیدم که چه کنند؟ امام علیه السلام فرمود: امام

۱ــ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۴۹، ح ۱۶۷۱.
۲ــ تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۱۸۴، ح ۶۴۴.
۳ــ کافی، ج ۶، ص ۱۶۲، ح ۳.

(قاضی) پشت به قبله می‌نشیند و آن دو را در برابر خود روبروی قبله می‌نشاند و ابتدا از مرد آغاز می‌کند و سپس نوبت به زن می‌رسد. کسی که باید رجم شود، از پشت سر سنگسار می‌شود و از روبرو سنگسار نمی‌شود، چرا که سنگ و تازیانه نباید به صورت برخورد کند، بلکه باید بر بدن و تمام اعضای بدن زده شود.[1]

۴) محمّد بن یعقوب : به نقل از احمد بن محمّد بن ابو نصر، روایت کرده که از امام رضا علیه السلام سئوال کردم: خداوند تو را خیر دهد، ملاعنه چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: امام پشت به قبله می‌نشیند و مرد را سمت راست و زن را سمت چپ خود می‌نشاند.[2]

۵) علی بن ابراهیم: روایت کرده است که شأن نزول این آیه در لعن کردن است و علّت آن بوده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه تبوک بازگشت، عُویمر بن ساعده عجلانی که از انصار بود به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض کرد: ای رسول خدا، زن من با شَریک بن سَمْحاء زنا کرده و از او باردار شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او روی برگرداند و او دوباره سخن خود را تکرار نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز دوباره روی برگرداند. او چهار مرتبه این کار را تکرار کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه او شد و آیه لِعان بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد و با مردم نماز عصر را به جای آورد و به عویمر فرمود: همسرت را نزد من بیاور که خداوند در خصوص شما آیه‌ای نازل کرده است. پس عویمر نزد همسرش آمده، به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را فرا خوانده است و همسر عویمر که نزد عشیره‌اش زنی شریف بود به مسجد آمد، در حالی که گروهی از قومش او را همراهی کردند. پس هنگامی که وارد مسجد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عویمر فرمود: به طرف منبر بیایید و یکدیگر را لعن کنید. عویمر عرض کرد: چگونه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جلو بیا و بگو: خدا را گواه می‌گیرم که من در آن چه به زنم نسبت داده‌ام راست می‌گویم. عویمر جلو آمد و شهادت داد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۱۶۵، ح ۱۰.
۲ـ کافی، ج ۶، ص ۱۶۵، ح ۱۱.

فرمود: شهادتت را تکرار کن. او هم تکرار کرد و به همین صورت چهار بار شهادت خود را تکرار نمود. پس آن حضرت برای پنجمین بار به او فرمود: اگر در آن چه به زنت نسبت داده‌ای دروغ گفته باشی، خداوند تو را لعنت کند. پس عویمر برای پنجمین بار گفت که اگر در آن چه به زنش نسبت داده است دروغگو باشد، خداوند او را لعنت کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر دروغ گفته باشی مورد لعن و نفرت خداوند قرار می‌گیری. پس به او فرمود: دور شو. و عویمر از آنجا دور شد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همسر عویمر فرمود: همان طور که عویمر شهادت داد، تو هم شهادت بده، در غیر این صورت حدود الهی را بر تو جاری می‌سازم. او نگاهی به قومش انداخت و گفت: در این شامگاه موجب رسوایی و روسیاهی قوم نمی‌شوم. پس نزدیک منبر شد و گفت: خدا را گواه می‌گیرم که عویمر بن ساعده در آن چه به من نسبت داده از دروغگویان است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: شهادتت را تکرار کن پس او شهادت خود را به همین صورت چهار بار تکرار نمود تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بعد از آن به او فرمود: بار پنجم بگو که خداوند تو را لعنت کند اگر او در آن چه به تو نسبت داده است از راستگویان باشد. زن نیز چنین کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وای بر تو، اگر در شهادت خود دروغ گفته باشی، موجب عذاب تو خواهد بود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شوهر آن زن فرمود: برو که او برای همیشه بر تو حرام است.

آن گاه عرض کرد: ای رسول خدا! پس مالی که به او داده‌ام چه می‌شود؟ فرمود: اگر دروغ گفته باشی که آن مال از تو نیست و اگر راست گفته باشی نیز آن مال برای زن است، زیرا از او لذت برده‌ای.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر این زن بچه‌ای آورد که پاهایش نحیف، چشمانش کم سو و موهایش مجعّد و پر چروک باشد، بچه زنازاده است و اگر این زن بچه‌ای آورد که سفید چهره و بور باشد، حلال زاده است. پس گویند: اگر زن، بچه را زنا زاده به دنیا آورد، دیگر برای شوهرش حلال نخواهد بود. و اگر بچه‌ای به دنیا آورد، پدرش از او ارث نمی‌برد و میراثش متعلق

به مادر است و اگر بچه، بی مادر باشد، پس میراث او برای دایی‌های اوست و اگر کسی او را تهمت زنا زادگی زند، حدّ قذف کننده بر او جاری شود.[1]

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱۰)﴾.

[و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و این که خدا توبه پذیر سنجیده‌کار است، (رسوا می‌شدید)]

۱) عیاشی از زراره از امام باقر علیه السلام و حُمران از امام صادق علیه السلام در باره «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» روایت کرده است که فرمود: مراد از فضل الله همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و منظور از «رحمته» ولایت ائمه علیهم السلام است.[2]

۲) از محمّد بن فُضَیل از امام رضا علیه السلام در باره «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» نقل شده است که فرمود: فضل، همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و منظور از رحمت، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[3]

۳) عیاشی از محمّد بن فُضَیل و او از امام مهدی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از رحمت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منظور از فضل، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[4]

۴) ابن شهر آشوب از ابن عباس و محمّد بن مجاهد در باره «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» روایت کرده است که فضل خداوند، علی علیه السلام و رحمت او فاطمه سلام الله علیها است.[5]

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱)﴾.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۳.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۲۰۷.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۲۰۸.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۲۰۹.
۵ـ مناقب، ج ۳، ص ۹۹.

[در حقیقت، کسانی که آن بهتان (داستان افک) را (در میان) آوردند، دسته‌ای از شما بودند. آن (تهمت) را شری برای خود تصور مکنید؛ بلکه برای شما در آن مصلحتی (بوده) است. برای هر مردی از آنان (که در این کار دست داشته) همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است، عذابی سخت خواهد داشت]

۱) علی بن ابراهیم: عامّه (اهل سنّت) روایت کرده‌اند که این آیه در باره عایشه و تهمتی که در غزوه بنی مُصطَلِق از سوی خزاعه به او زده شد، نازل شده و امّا خاصّه (شیعه) روایت کرده‌اند که این آیه در باره ماریه قبطیه نازل شده که عایشه او را متّهم به زنا کرده بود.[۱]

۲) سپس علی بن ابراهیم: از محمّد بن جعفر، از محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عبدالله بن بُکَیر، از زراره روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: وقتی ابراهیم فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار اندوهگین شد. عایشه گفت: چه چیزی باعث شده تا این گونه ناراحت شوی؟ ابراهیم که فرزند جُریح است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که این حرف را شنید، علی علیه السلام را فرستاد تا جُریح را به قتل برساند. علی علیه السلام شمشیر خود را برداشت و به سوی او شتافت. جُریح قبطی در باغی بود. علی علیه السلام در باغ را زد. جُریح آمد که در را باز کند. وقتی دید چهره علی علیه السلام خشمناک است، بازگشت و در را باز نکرد و علی علیه السلام از دیوار وارد باغ شد و او را دنبال کرد. جُریح که پا به فرار گذاشته بود، از سر ترس به بالای درخت خرمایی پناه برد و علی علیه السلام هم به دنبال او از درخت بالا رفت و هنگامی که به جریح نزدیک شد، او خود را از بالای درخت به پایین انداخت و عورت او نمایان شد و مشخص شد در او نه نشان مردانگی و نه نشان زنانگی است. در این حال بود که علی علیه السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت و عرض کرد: ای رسول خدا، وقتی مرا در پی مأموریت می‌فرستی، آیا همچون میخ گداخته نهاده در پشم باشم یا این که تحقیق کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تحقیق کن.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۵.

حضرت علیه السلام عرضه داشت: سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخت، جریح را نه نشان از مردانگی است و نه نشان از زنانگی. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپاس خدایی را که شر و بدی را از ما اهل بیت دور می‌گرداند.[1]

۳) از علی بن ابراهیم نقل است که گفت: در روایتی از عبدالله بن موسی، از احمد بن رشید، از مروان بن مسلم، از عبدالله بن بُکیر نقل شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور به قتل قبطی داد، در حالی که می‌دانست عایشه به او دروغ بسته یا این که این مسئله را نمی‌دانست و خداوند با دور اندیشی علی علیه السلام، قتل را از او دور گردانید؟ حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این را می‌دانست و اگر قصد کشتن او را داشت، علی علیه السلام باز نمی‌گشت مگر این که او را می‌کشت. اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این کار را کرد تا عایشه از گناه خود باز گردد. اما او بازنگشت و کشته شدن مردی مسلمان به خاطر دروغ او بر او گران نیامد.[2]

۴) ابن بابویه، از پدرش و محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، و آن دو از سعد بن عبدالله، از محمّد بن حسین ابو خطّاب، از حکم بن مسکین ثَقَفی، از ابو جارود، از هشام ابو ساسان، از ابو طارق سَرّاج، از عامر بن واثله، از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث سوگند خوردن پنج نفری که در شورا بودند، روایت کرده است که آن حضرت علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا هیچ می‌دانید که عایشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ابراهیم فرزند تو نیست، او فرزند فلان مرد قبطی است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی برو و او را بکش. پس من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: ای رسول خدا! اگر مرا در پی مأموریت می‌فرستی، آیا همچون میخ گداخته نهاده در پشم باشم یا این که تأمل و تحقیق کنم؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه، بلکه تحقیق کن. من رفتم، وقتی من را دید به دیوار تکیه داد و خود را در باغ انداخت و من نیز در پی او رفتم، از نخلی بالا رفت و من نیز در پی او بالا

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۵.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹۴.

رفتم. وقتی مرا دید که بالا می‌آیم، شلوارش را افکند و ناگاه پی بردم او را نشانه مردانگی نیست. از این رو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده، ایشان را مطلع ساختم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپاس خدایی را که شرّ و بدی را از ما اهل بیت دور گردانید. حاضران در شورا گفتند: نه، این ماجرا را نشنیده بودیم. پس علی علیه السلام فرمود: خدایا تو خود شاهد باش.[1]

۵) حسین بن حمدان خصیبی با سند خود از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت علیه السلام به گروهی از شیعیانش که در محضرش بودند، فرمود: آیا از تهمتی که به ماریه قبطی در باره فرزندش ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زدند، آگاهید؟ گفتند: ای سرور ما! تو آگاهتری و ما را آگاه کن. آن حضرت علیه السلام فرمود: مُقَوقَس، ماریه را به جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهدا کرد و رسول خدا او را به عنوان همسر خود برگزید. ماریه را خادمی خواجه بود به نام جُریح و هر دو در اسلام و ایمان جایگاهی رفیع داشتند، ماریه مهر و محبّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به دست آورد و همسران وی نسبت به او حسادت کردند و از این رو عایشه و حفصه نزد پدرانشان رفته، از مهر و محبتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق ماریه داشت و او را بر آنها ترجیح می‌داد شکایت بردند. تا این که عایشه و حفصه و پدرانشان دستخوش وسوسه‌های شیطانی شدند که ماریه را تهمت زنند که او از جریح، ابراهیم را باردار شده است در حالی که گمان نمی‌کردند که جُریح خواجه است. پدران عایشه و حفصه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد نشسته بود آمده و کنار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و گفتند: بر ما حلال نیست و ما را نرسد که خیانتی را که در حق تو شده پنهان داریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه می‌گویید؟! گفتند: جریح با ماریه، عملی قبیح و بزرگ مرتکب شده و او به واسطه جُریح باردار شده، نه به واسطه تو. چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خشم کبود شد و به خاطر گفته سنگین آن دو مبهوت گردیده و فرمود: وای بر شما، چه می‌گویید؟ گفتند: ای رسول خدا! ما جریح و ماریه را تا مشربه‌اش ـ مرادشان از مشربه، اتاق ماریه بود ـ که جریح با او

۱ـ خصال، ص ۵۶۳، ح ۳۱.

به مزاح و بازی مشغول است و از او چیزی طلب می‌کند که مردان از زنانشان طلب دارند، تعقیب کرده‌ایم. پس به دنبال جریح بفرست و در این صورت، بی گمان او را در چنین وضعی خواهی دید؛ آن گاه حکم الهی را در باره او اجرا کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به سوی علی علیه السلام کرد و فرمود: برخیز ـ برادرم!ـ و با ذوالفقارت برو تا به اتاق ماریه برسی و همان طور که او و جریح را همان گونه که این دو می‌گویند، دیدی، آن دو را از دم شمشیرت بگذران.

علی علیه السلام از جا برخاست، شمشیر را در غلاف کرد و زیر جامه‌اش گرفت. وقتی خواست از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برود، رو به ایشان نمود و عرض کرد: ای رسول خدا! در آن چه به من امر فرموده‌ای همچون آهن گداخته در پشم باشم یا همچون حاضری که می‌بیند آن چه را غایب نمی‌بیند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی جانم به فدایت، بلکه همچون حاضری باش که می‌بیند آن چه را غایب نمی‌بیند. علی علیه السلام در حالی که شمشیر در دست داشت حرکت کرد تا از دیوار حجره ماریه بالا رفت. ماریه در میان حجره نشسته و جریح که همراه او بود، آداب و رسوم پادشاهان را به او می‌آموخت و به او می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگ و گرامی دار و درخواست او را پاسخ گوی. و به همین صورت سخن می‌گفت تا این که متوجّه حضور امیر مؤمنان علیه السلام شد که شمشیر از نیام بر کشید. جریح که این صحنه را دید هراسناک شد و از درخت خرمایی که در مشربه بود بالا رفت و امیر مؤمنان علیه السلام داخل مشربه شد. در این هنگام باد لباس جریح را کنار زد. ناگهان مشخص شد که او خادمی خواجه است، امیر مؤمنان به او فرمود: ای جُریح پایین بیا. او عرض کرد: ای امیر مؤمنان! آیا جانم در امان است؟ حضرت فرمود: بله تو در امان هستی. جریح پایین آمد و امیر مؤمنان علیه السلام دست او را گرفت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد و فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جریح خادمی مخنّث (خواجه) است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورتش را به سمت دیوار برگرداند و فرمود: ای جریح! خودت را به آن دو ـ نفرین خدا بر آن دو باد ـ بنمایان تا دروغ و رسوایی آنان و گستاخی‌شان علیه خدا و رسولش برملا شود. جُریح لباس خویش را کنار زد و مشخص شد که جُریح خادمی مخنّث است، آن دو به دامن

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتادند و گفتند: ای رسول خدا توبه ما را بپذیر و برای ما طلب آمرزش کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا توبه‌تان را نپذیرد. با این گستاخی، طلب آمرزش من برای شما سودی ندارد. پس خدا این دو آیه را در شأن آن دو نازل فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»[1] [2]

مؤلف گوید: داستان جُریح و فرستادن امیرالمؤمنین علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای کشتن او را سید مرتضی در کتاب «الغُرَر و الدُرَر»[3] آورده است و آن چه را نیاز به تفسیر داشته، در خبر تفسیر کرده است و این نشان آن است که این حدیث از اخبار مشهور است و ان شاء الله در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»[4] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و (بعد) از آن چه کرده‌اید، پشیمان شوید] خواهد آمد که شأن نزول آن همین مسئله بوده است.

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵)﴾

[آن گاه که آن (بهتان) را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با زبان‌های خود چیزی را که بدان علم نداشتید، می‌گفتید و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است، با این که آن (امر) نزد خدا بس بزرگ بود]

۱) ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام در وصیت به فرزندش محمّد بن حنفیه فرمود: ای پسرم! آن چه را نمی‌دانی مگو و نیز تمام آن چه را می‌دانی به زبان مران، چرا که خداوند متعال بر اعضا و

۱ــ نور/۲۳،۲۴.

۲ــ الهدایة الکبری، ص ۲۹۷.

۳ــ امالی مرتضی، ج ۱، ص ۷۷.

۴ــ حجرات/۶.

اندام تو واجباتی قرار داده که در آخرت از تو باز خواست کرده و در باره آنها از تو سئوال خواهد کرد. و در باره این اعضا تذکر و هشدار داد و آنها را به حال خود رها نکرد و فرمود: «وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَـئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»[1] [و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد]. و خدای متعال فرمود: «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ» آن گاه اعضای بدن انسان را به عبادت و طاعت خویش فرا خواند و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»[2] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید] و این فریضه‌ای است جامع که بر اعضای بدن انسان واجب شده است و خدای متعال فرمود: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»[3] [و مساجد ویژه خداست. پس هیچ کس را با خدا مخوانید] منظور از مساجد، صورت، دو دست، دو زانو و دو انگشت ابهام است و نیز خدای متعال فرمود: «وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ»[4] [و (شما) از این که مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند (گناهانتان را) پوشیده نمی‌داشتید؛ لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آن چه را که می‌کنید، نمی‌داند] [5].

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹)».

[کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پر درد خواهد بود و خدا(ست که) می‌داند و شما نمی‌دانید]

۱ـ اسراء/ ۳۶.

۲ـ حج/ ۷۷.

۳ـ جن/ ۱۸

۴ـ فصلت/ ۲۲

۵ـ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۱۶۲۷.

۱) محمّد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عُمَیر، از یکی از اصحابش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که در باره مؤمنی آن چه را چشمانش دیده و گوش‌هایش شنیده به زبان رانَد، پس او از جمله کسانی است که خداوند عزّ وجل در باره آنان فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».[۱]

۲) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابن ابو یعفور، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: هر کس به زن یا مرد مؤمنی بهتان بزند بدون این که گناهی مرتکب شده باشد، خداوند او را در گِل خَبال بر می‌انگیزد تا این که نسبت به آن چه گفته، دست کشد. عرض کردم: منظور از گل خَبال چیست؟ امام علیه السلام فرمود: چرکی است که از شرمگاه زنان فاحشه بیرون آید.[۲]

۳) محمّد بن یعقوب: با سند از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جَبَله، از محمّد بن فُضَیل، از امام رضا علیه السلام، روایت کرده که به ایشان عرض کردم: در باره یکی از دوستانم به من مطلبی رسیده که آن را زشت می‌دانم از او در آن باره سئوال کنم و آن را منکر می‌شود در حالی که از افرادی مطمئن در باره او به من خبر رسیده است. آن امام علیه السلام فرمود: ای محمد! در باره برادرت، گوش و چشم خویش را باور مکن و اگر پنجاه نفر برای تو قسم یاد کردند و حرفی به تو زدند، پس سخن دوستت را باور کن، اما سخن آنان را باور نکن و چیزی را که باعث رسوایی او شود و آبروی او را ببرد، ترویج مکن؛ چرا که در این صورت از آن دسته افراد خواهی بود که خداوند در قرآن در باره آنان می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».[۳]

۴) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام، روایت کرده که فرمود: مؤمن باید هفتاد گناه کبیره برادر مؤمنش را بپوشاند.[۴]

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۲۶۶، ح ۲.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۲۶۶، ح ۵.
۳ـ کافی، ج ۸، ص ۱۴۷، ح ۱۲۵.
۴ـ کافی، ج ۲، ص ۱۶۵، ح ۸.

۵) ابن بابویه از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمّد بن حسن صفّار، از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابو عُمیر، از محمّد بن حُمران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس آن چه را با دو چشم و گوشش از برادر مؤمنش دیده و شنیده، بر زبان جاری کند از جمله کسانی است که خداوند عزّ وجل در باره او فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».[1]

۶) ابن بابویه از محمّد بن موسی بن متوکّل، از عبدالله ابن جعفر حِمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبدالرحمان بن سَیّابه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: از موارد غیبت آن است که آن چه را در باره برادرت بگویی که خداوند پوشیده نگهداشته است و بهتان آن است که در حق برادرت چیزی بگویی که در او نیست.[2]

۷) علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابو عُمَیر، از هشام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس در باره مؤمنی، آن چه را که چشمانش دیده و گوشش شنیده بر زبان جاری کند، از کسانی است که خداوند در باره آنها فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».[3]

۸) شیخ مفید در اختصاص: از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: در کتاب علی علیه السلام دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر فرمود: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، هرگز به مؤمنی خیر دنیا و آخرت داده نشده، مگر این که نسبت به خداوند عزّ وجل خوش گمان بوده و از غیبت کردن مؤمنی دست کشیده باشد؛ و به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند که او مؤمنی را بعد از توبه و طلب مغفرت عذاب نمی‌کند، مگر آن که نسبت به خداوند عزّ و جل بد گمان بوده و در پی مؤمنی غیبت کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کسی در باره مؤمنی آن چه را چشمانش دیده و گوش‌هایش شنیده، بیان کند، از جمله کسانی است که خداوند عزّ و جل در

۱ـ امالی صدوق، ص ۲۷۶، ح ۱۶.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۱۸۴، ح ۱.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۶.

مورد آنها فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ».[1]

وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ أَن يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۲۲) إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲۳) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵) الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶)

[و سرمایه‌داران و فراخ دولتان شما نباید از دادن (مال) به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید و خدا آمرزنده مهربان است * بی گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر (از همه جا) و با ایمان نسبت زنا می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و برای آنها عذابی سخت خواهد بود * در روزی که زبان و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آنان برای آن چه انجام می‌دادند، شهادت می‌دهند * آن روز خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می‌دهد و خواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است * زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک برای زنان پاک. اینان از آن چه در باره ایشان می‌گویند بر کنارند. برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود]

۱) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود نقل کرده که امام باقر علیه السلام در باره سخن خداوند متعال: «وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ السَّعَةِ أَن يُؤْتُوا أُولِي

۱ـ اختصاص، ص ۲۲۷.

الْقُرْبَى» فرموده که مراد از اولی القربی، نزدیکان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند «وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا» مراد آن است که: برخی از شما عده‌ای دیگر را ببخشند و اگر چنین کنند، رحمت خداوند شامل حالشان می‌شود، خداوند می‌فرماید: «أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». و در باره سخن خداوند متعال «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» می‌فرماید: منظور از غافلات، زنانی هستند که از کارهای زشت بی خبر و به دور هستند. و این روایت در گذشته در باره کسی که این آیه «إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ»[1] [در حقیقت کسانی که آن بهتان (داستان افک) را (در میان) آوردند دسته‌ای از شما بودند] در باره او نازل گردید، ذکر شده است. «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ» امام علیه السلام می‌فرماید: زنانِ پلید زشت گفتار و زشت کردار برای مردان پلید زشت گفتار و زشت کردارند که ملازم یکدیگر بوده و سخن دیگران در باره آنها قابل باور است، و مردان و زنان نیکو گفتار و نیکو کردار برای زنان نیکو گفتار و نیکو کردارند.[2]

۲) طبرسی گفته است: در معنای این آیه، اقوالی گفته شده است ـ تا این که به این نکته می‌رسد:ـ سوم: زنان پلید و بدکار از آن مردان پلید و بد کارند و مردان پلید و بد کار از آن زنان پلید و بد کارند. زنان پاک دامن از آن مردان پاک‌دامن هستند و مردان پاک‌دامن از آن زنان پاک‌دامن هستند. از ابو مسلم و جُبّائی، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرموده‌اند: این آیه مانند سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: «الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً»[3] و عده‌ای از مردم خواستند تا با زنان زنا کار ازدواج کنند که خداوند متعال از این کارشان نهی فرمود و آن را برای ایشان زشت شمرد.[4]

۱ـ نور/۱۱.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۶.
۳ـ نور/۳.
۴ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۲۰.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۲۹)».

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست داخل مشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام گویید. این برای شما بهتر است، باشد که پند گیرید * و اگر کسی را در آن نیافتید، پس داخل آن مشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر به شما گفته شد: برگردید، برگردید که آن برای شما سزاوارتر است و خدا به آن چه انجام می‌دهید، داناست * بر شما گناهی نیست که به خانه‌های غیر مسکونی که در آنها برای شما استفاده‌ای است، داخل شوید و خدا آن چه را آشکار و آن چه را پنهان می‌دارید می‌داند]

۱) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که خداوند او را رحمت کند، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، و محسن بن احمد، از ابان احمر، از عبدالرحمن بن ابو عبدالله روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خداوند که می‌فرماید: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا»، سئوال کردم و ایشان فرمودند: استئناس یعنی در را کوبیدن و سلام کردن.[۱]

۲) علی بن ابراهیم: استئناس همان اجازه خواستن است. آن گاه گفت: علی بن حسین، از احمد بن ابو عبدالله، از پدرش، از ابان، از عبدالرحمن بن ابو عبدالله، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: استئناس، همان کوبیدن در و سلام کردن است.[۲]

۳) علی بن ابراهیم: سپس خداوند اجازه صادر می‌کند و می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» که امام صادق علیه

۱ـ معانی الاخبار، ص ۱۶۳، ح ۱

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۶

السلام در باره «بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَة» می‌فرماید: مراد گرمابه‌ها، دکّان‌ها و آسیاب‌ها است که می‌توانی بدون اذن در آنها داخل شوی.[۱]

«قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ... (۳۱)»

[به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند که این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ زیرا خدا به آن چه می کنند آگاه است * و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند، مگر آن چه که طبعاً از آن پیداست و باید روسری خود را بر گردن خویش (فرو) اندازند و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان (همکیش) خود آشکار نکنند]

۱) محمّد بن یعقوب از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از علیّ بن حکم، از سیف بن عُمَیره، از سَعد اِسکاف، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جوانی از انصار در مدینه با زنی روبرو شد. در آن زمان، زنان از پشت گوش‌هایشان نقاب می‌زدند. جوان به آن زن که از روبرو می‌آمد نگاه می‌کرد و هنگامی که زن از پیش روی او گذشت نیز همچنان به او چشم دوخته بود. در این هنگام وارد کوچه‌ای به نام بنی فلان شده، از پشت به آن زن نگاه می‌کرد که در این حال استخوان یا شیشه‌ای که از دیوار بیرون آمده بود، صورتش را شکافت، وقتی زن رفت، آن جوان دید که خون بر سینه و لباسش ریخته، با خود گفت: به خدا

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷.

سوگند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته و ایشان را در جریان می‌گذارم. چون به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: چه شده است؟ جوان، حضرت را در جریان امر گذاشت، جبرئیل این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود «قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ».[1]

۲) محمّد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام در حدیثی نقل کرده است که امام فرمود: خداوند واجب کرده که انسان به آن چه خدا بر او حرام کرده است، نگاه نکند و از آن چه برای او حلال نیست، روی برگرداند و این همان عمل اوست که ناشی از ایمان است. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ». مراد آن است که: خداوند مردان مؤمن را از نگاه کردن به عورت خود و برادرانشان نهی کرده و همین طور از آنان خواسته که اجازه ندهند که به عورت آنان نگاه شود و فرموده: «وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» خداوند در این آیه به زنان دستور داده تا به عورت یکدیگر نگاه نکنند و عورت خود را پوشیده نگاه دارند تا دیگران عورت آنان را نبینند. آن حضرت فرموده که در همه جای قرآن، منظور از حفظ فرج، حفظ کردن خود از زنا است جز این آیه که منظور حفظ کردن از نگاه است.[2]

۳) محمّد بن یعقوب: از شماری از اصحاب ما از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن محبوب، از جمیل بن درّاج، از فضیل بن یسار، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا ساعد زنان جزیی از زینت است آن طور که خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ»؟ آن حضرت علیه السلام در جواب فرمودند: بله، پایین‌تر از روسری و پایین‌تر از دست بند، جزء زینت است.[3]

۴) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از مَرْوک بن عُبید، از یکی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۱، ح ۵.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰، ح ۱.
۳ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۰، ح ۱.

امام علیه السلام پرسیدم برای مرد نامحرم چه قسمت‌هایی از بدن زن نامحرم، حلال است که ببیند؟ امام فرمود: صورت، پاها و دو کف دست.[1]

۵) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمدّ بن عیسی، از محمّد بن خالد، و حسین بن سعید، از قاسم بن عروه، از عبدالله بن بُکیر، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»، فرمود: منظور از زینت ظاهر، سورمه و انگشتر است.[2]

۶) محمّد بن یعقوب: از حسین بن محمّد، از احمد بن اسحاق، از سَعدان بن مسلم، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که از آن حضرت در باره سخن خداوند که می‌فرماید: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»، پرسید و ایشان در جواب فرمودند: منظور انگشتر و النگو است.[3]

۷) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابو عُمیر، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در هر آیه از قرآن که نام فَرج آمده، مراد از آن زنا است به جز این آیه که مراد، نگاه کردن است. از این رو، برای مرد مؤمن، حلال نیست که به عورت مرد دیگری بنگرد و همین طور برای زن، حلال نیست که به عورت زن دیگری نگاه کند.[4]

۸) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت در باره آیه «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ» فرموده است: منظور از زینت‌های ظاهر، لباس، سورمه، انگشتر، حنای دست و دست بند است. زینت بر سه قسم است: یکی زینتی که برای مردم است، دیگری برای محرم و سومی برای همسر است، اما زینت‌هایی که برای مردم است را بیان نمودیم و امّا زینت برای محرم، جای گردن بند و بالاتر از آن، جای النگو تا پایین‌تر از آن و جای خلخال تا پایین‌تر از آن است، و امّا زینت زن برای همسر، تمام بدن اوست.[5]

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۱، ح ۲.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۱، ح ۳.
۳ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۱، ح ۴.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷
۵ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷

...أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ... (۳۱)

[یا کنیزانشان یا خدمتکاران مرد که (از زن) بی‌نیازند]

۱) محمد بن یعقوب: از شماری از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از ابراهیم بن ابو بلاد و یحیی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم، از معاویة بن عمار روایت کرد که نزدیک به سی نفر نزد امام صادق علیه السلام بودیم که پدرم بر او وارد و امام صادق علیه السلام به او خوش آمد گفت و او را نزد خود نشاند و مدتی طولانی با او صحبت می‌کرد. پس امام صادق علیه السلام فرمود: اگر اجازه دهید پدر معاویه کاری دارد. پس ما برخاستیم، پدرم به من گفت: ای معاویه تو نرو، پس من برگشتم، و آن حضرت علیه السلام فرمود: این، پسر تو است؟ عرض کرد: آری، و او گمان می‌کند که مردم مدینه عملی را مرتکب می‌شوند که برای آنان حلال نیست. آن حضرت علیه السلام فرمود: آن چه عملی است؟ عرض کردم: زنان قریشی و هاشمی بر اسب سوار می‌شوند، دست بر سر غلامان سیاه می‌مالند، و دست بر گردن آنان می‌اندازند. امام صادق علیه السلام فرمود: فرزندم، آیا قرآن خوانده‌ای، عرض کردم: آری، آن حضرت علیه السلام فرمود: این آیه را بخوان «لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ» ـ تا این که به این جای آیه رسید ـ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا»[۱] [بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان (همکیش) و بردگانشان گناهی نیست (که دیده شوند) و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است] سپس فرمود: ای پسرم! مانعی ندارد که غلام، مو و ساق پای مالک خود را ببیند.[۲]
این آیه ان شاء الله در سوره احزاب خواهد آمد.

۲) محمّد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابو عُمیر، از معاویة بن عَمّار، روایت کرده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر غلامان، مو و ساق پای زنانی را که مالک آنانند، ببینند چه حکمی دارد؟ فرمود: عیبی ندارد.[۳]

۱ـ احزاب/ ۵۵.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۵۳۱، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۵، ص ۵۳۱، ح ۳.

۳) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن محبوب، از یونس بن عمّار و یونس بن یعقوب، همگی از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: جایز نیست که غلامی به جایی از بدن زنی که مالک او است نگاه کند مگر آن که به غیرعمد به موی او نگاه کند در روایتی دیگر آمده، اگر مورد اطمینان باشد، اشکالی نیست که به موی او نگاه کند.[۱]

۴) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از عبدالله و احمد پسران محمّد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمان بن ابو عبدالله، روایت کرد: از امام صادق علیه السلام در باره غلامی که موی مالک خود را ببیند پرسیدم. فرمود: اشکالی ندارد[۲].

۵) محمّد بن یعقوب: از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و ابو علی اشعری، از محمّد بن عبدالجبّار، از صفوان بنی یحیی، از ابن مُسکان، از زراره روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام در مورد سخن خداوند که می‌فرماید: «أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» تا آخر آیه پرسیدم و آن حضرت علیه السلام فرمود: مراد، کم خردی است که شهوت به زنان ندارد.[۳]

۶) محمّد بن یعقوب: از حُمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از چند تن، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمن فرزند امام صادق علیه السلام، روایت کرده است که از ایشان در باره «أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» پرسیدم، ایشان فرمودند: مراد، کم خردِ صاحب ولیّ است که تمایل به زنان ندارد.[۴]

۷) محمّد بن یعقوب: از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از جعفر بن محمّد اشعری، از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، و او از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که: در مدینه دو مرد بودند یکی به نام هیت و دیگری به نام مانع. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرف آنها را می‌شنید، به مردی گفتند: ـ ان شاء الله ـ وقتی طائف را فتح کردید نزد دختر غیلان ثقفی برو چرا که او زنی

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۵۳۱، ح ۴.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۱.
۳ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۱.
۴ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۲.

بذله‌گو، درشت چشم، زیبا رو، کمر باریک و سفید دندان است. هر گاه می‌نشیند، به یک سو مایل می‌شود و چون زبان به سخن گشاید گویی ترانه سر می‌دهد، از روبرو با چهار چیز می آید و با هشت چیز پشت می کند و می رود، میان پاهایش چیزی چون پیاله (شراب) است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گمان نمی‌کنم از مردانی باشید که نسبت به زنان شهوت چندانی ندارند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: که آنان را به جایی به نام عرایا[1] بردند تا از زنان دور باشند. این دو در روزهای جمعه برای معامله به بازار می آمدند.[2]

۸) شیخ طوسی در تهذیب به سند از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از او سئوال کردم، منظور از «أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» چیست؟ آن حضرت در جواب فرمودند: کم خردی که تمایلی به زنان ندارد.[3]

۹) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مُسکان، از زُراره، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» پرسیدم ایشان در جواب فرمودند: منظور کم خردی است که نسبت به زنان بی میل است.[4]

۱۰) ابن بابویه از محمّد بن حسن، از احمد بن ولید که خداوند او را رحمت کند، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از حسن بن علی وَشّاء، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره «التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» پرسیدم و ایشان در جواب فرمودند: انسان بی‌خرد و صاحب سرپرستی است که به زنان میل و شهوت ندارد.[5]

۱۱) علی بن ابراهیم گوید، مراد از «غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ» مرد فرتوتی است که او را نیازی به زنان نباشد و کودکی است که عورت زنان را تشخیص ندهد.[6]

۱ـ عرایا: نام قلعه‌ای در مدینه است« مرآة العقول، ج ۲۰، ص ۳۵۱».
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۳.
۳ـ تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۶۸، ح ۱۸۷۳.
۴ـ معانی الاخبار، ص ۱۶۱، ح ۱.
۵ـ معانی الاخبار، ص ۱۶۲، ح ۲.
۶ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷.

﴿...أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)﴾.

[یا کودکانی که بر عورت‌های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند، آشکار نکنند و پاهای خود را (به گونه‌ای به زمین) نکوبند تا آن چه از زینتشان نهفته می‌دارند معلوم گردد. ای مؤمنان! همگی (از مرد و زن) به درگاه خدا توبه کنید. امید که رستگار شوید]

۱) علی بن ابراهیم گوید: مراد از «لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ» این است که زنان پای خود را به یکدیگر نزنند تا صدای خلخال از آن برآید.[۱]

﴿وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲)﴾.

[بی همسران خود و غلامان و کنیزان درستکارتان را همسر دهید. اگر تنگدستند، خداوند آنان را از فضل خویش بی نیاز خواهد کرد و خدا گشایشگر داناست]

۱) علی بن ابراهیم: در عصر جاهلی یا ایامی (زنان بی شوهر) ازدواج نمی‌کردند، پس خداوند دستور داد تا مسلمانان با آنها ازدواج کنند. سپس علی بن ابراهیم گوید: منظورر از «أَيِّم» زن بی‌شوهر (بیوه) است![۲]

۲) محمّد بن یعقوب: از شماری از اصحاب ما، از احمد بن ابو عبدالله؛ از ابو عبدالله جامورانی، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از محمد بن یوسف تمیمی، از محمد پسر امام صادق علیه السلام از پدرش و او از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس از ترس فقر ازدواج نکند، نسبت به خداوند بد گمان شده است؛ چرا که خدای متعال فرموده است: «إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ».[۳]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷.
۳ـ کافی، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۵.

۳) از محمّد بن علی، از حَمدویه بن عِمران، از ابن ابو لیلی، روایت شده است: عاصم بن حُمَید گفته است: نزد امام صادق علیه السلام بودم و مردی به نزد ایشان آمد و نیاز خود را بر وی عرضه کرد. آن حضرت او را به ازدواج دستور داد. وی گوید: نیاز او شدیدتر شد و نزد امام صادق علیه السلام آمد و ایشان از حال او پرسید. خدمت آن حضرت علیه السلام عرض کرد: نیاز من شدیدتر شده است. فرمود: پس جدا شو. بار دیگر به نزد امام علیه السلام آمد و امام علیه السلام حال او را جویا شد. عرض کرد: به مال و ثروت رسیده و وضعم خوب شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: تو را به دو فرمان دستور دادم که خدا بدانها امر فرموده است. یکی آن که خدای متعال فرمود: «وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ» تا «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» و دیگر آن که فرموده است: «وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلاً مِّن سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا»[۱]-[۲] [و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند، خداوند هر یک را از گشایش خود بی‌نیاز گرداند و خدا همواره گشایشگر حکیم است].

۴) ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه: محمّد بن ابو عُمیر، از حَریز، از ولید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: اگر کسی از بیم تهیدستی، ازدواج را ترک گوید به خدای متعال بد گمان شده است، زیرا خدای متعال می‌فرماید: «إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ».[۳]

«وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ اللهُ مِن فَضْلِهِ..(۳۳)»

[و کسانی که (وسیله) زناشویی نمی‌یابند باید عفت ورزند تا خدا آنان را از فضل خویش بی نیاز گرداند]

۱) محمّد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از یکی از اصحابش، از صفوان بن یحیی، از معاویة بن وَهْب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره

۱ـ نساء/۱۳۰.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۳۳۱، ح ۶.
۳ـ من لا یحضره الفقیه ج ۳، ص ۲۴۳، ح ۱.

قول خداوند متعال: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» فرمود: ازدواج کنند تا خداوند، آنان را از فضل خویش بی نیاز گرداند.[1]

...وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ...(۳۳)،

[و از میان غلامانتان، کسانی که در صددند با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند، اگر در آنان خیری (و توانایی پرداخت مال) می‌یابید، قرار باز خرید آنها را بنویسید]

۱) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از صفوان بن یحیی، از عَلاء بن رزین، از محمّد بن مسلم، از یکی از امامین باقر یا صادق علیهما السلام روایت نموده که از ایشان در باره «وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»، پرسیدم و امام علیه السلام فرمود: یعنی آن چه را نیت داشته‌ای برای او بنویسی، نه آن که بگویی پنج هزار می‌نویسم و به او هزار می‌دهم. ولی نگاه کن به نیت خود، آن چه نیّت داشته‌ای به او بدهی، همان را بده. آن گاه در باره «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» سئوال کردم که امام علیه السلام فرمود: مراد از خیر آن است که که اگر بدانی او را مالی است.[2]

۲) محمّد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عُمیر، از حمّاد، از حَلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره آن چه برده تقاضای مکاتبه کرده و بخشی از آن را پرداخته است فرمود: مردم شرط نمی‌گذاشتند و امروزه شرط می‌گذارند، و مسلمانان اگر شرط گذارند، به شرط خویش عمل کنند، همان طور که برای او شرط شد که اگر (برده) ناتوان گردید، به بردگی بازگردد و اگر شرط نشد، باز نگردد. و در باره «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» فرمود: مراد از خیر، داشتن دارایی و مال است.[3]

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۳۳۱، ح ۷؛ در نسخه چاپ اعلمی که مبنای این ترجمه قرار دارد، عبارت: «قال: يتزوجوا حتى يغنيهم الله من فضله» جا افتاده بود که با مراجعه به دیگر نسخه‌ها به آن افزوده شد (مترجمان)

۲ـ کافی، ج ۶، ص ۱۸۶، ح ۷.

۳ـ کافی، ج ۶، ص ۱۸۷، ح ۹.

۳) محمّد بن یعقوب: از ابوعلی اشعری، از محمّد بن عبدالجبّار، از صَفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از حَلَبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خداوند «فَکَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً» فرمود: اگر دیدید و دانستید که مال و دین دارند.[۱]

۴) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمد بن سنان، از علاء بن فُضیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره سخن خداوند «فَکَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِی آتَاکُمْ»، فرمود: یعنی از بدهکار، بخشی از آن را که نمی‌خواستی از آن کم کنی به او تخفیف ده و بیش از آن چه در نیّت تو بوده، زیاد مگردان. گفتم: به چه مقدار؟ گفت: امام باقر از برده‌اش مبلغ هزار تا از شش هزار تا کم کرد.[۲] ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه با سند خود از محمد بن سنان، از علاء بن فضیل، از امام صادق علیه السلام نیز این حدیث را روایت کرده است.[۳]

۵) شیخ طوسی در تهذیب: با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابو عُمیر، از حمّاد، از حَلَبی، از امام صادق علیه السلام در باره برده مکاتبه شده‌ای که بخشی از اقساط خود را پرداخته است، روایت کرده است که فرمود: مردم شرط نمی‌گذاشتند و امروزه شرط می‌گذارند و مسلمانان اگر شرط گذارند، به شرط خویش عمل کنند. پس اگر برای او شرط شد که اگر (برده) ناتوان گردید، باز گردد و اگر شرط نشد، باز نگردد، باید همین گونه باشد. امام علیه السلام در باره «فَکَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً» فرمود: یعنی با آنان مکاتبه[۴] کنید، اگر دانستید که آنان را مالی است.[۵]

۶) شیخ طوسی در تهذیب: با سند خود از حسین بن سعید، از صَفوان، از ابن مُسکان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَکَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً» روایت کرده است که فرمود: اگر دانستید که او را مال و دین است.[۶]

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۱۸۶، ح ۱۰.
۲ـ کافی، ج ۶، ص ۱۸۹، ح ۱۷.
۳ـ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۷۳، ح ۱.
۴ـ مکاتبه آن است که برده، بهای آزادی خود را بر اساس توافقنامه ای که بین او و صاحبش نوشته می‌شود، به صورت اقساط می‌پردازد و با پرداخت آخرین قسط، آزاد می‌شود (مترجمان).
۵ـ تهذیب، ج ۸، ص ۲۶۸، ح ۹۷۵.
۶ـ تهذیب، ج ۸، ص ۲۷۰، ح ۹۸۴.

۷) از شیخ طوسی در تهذیب: با سند خود از حسین بن سعید، از صفوان، از عَلاء، و حمّاد از حَریز، و همگی از محمّد بن مسلم، از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت شده است که از ایشان در باره «وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»، پرسیدم و ایشان فرمود: آن چه را نیت داشته‌ای برای او بنویسی، نه آن که بگویی پنج هزار می‌نویسم و او را هزار می‌دهم، ولی به نیت خود بنگر، آن چه نیّت داشته‌ای به او بدهی، همان ده.[1]

۸) ابن بابویه در من لایحضره الفقیه: از عَلاء، از محمّد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام در باره «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» روایت کرده است که فرمود: خیر آن است که شهادت دهد هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست، و او را شغلی باشد که بدان ارتزاق کند یا او را حرفه‌ای باشد.[2]

۹) ابن بابویه با سند خود از قاسم بن سلیمان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی: «وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ» پرسیدم و امام علیه السلام فرمود: از پدرم ـ امام باقر علیه السلام ـ شنیدم که می‌فرمود: نباید برای او آن گونه که در نظر داشته بنویسد، آن گاه بر آن بیفزاید و سپس از آن بکاهد؛ بلکه از آن چه که نیت داشته برای او بنویسد (تخفیف بدهد) و کمتر بنویسد.[3]

...وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۳۳)

[و کنیزان خود را برای دستیابی متاع ناپایدار زندگی دنیا مجبور به خود فروشی نکنید اگر خودشان می‌خواهند پاک بمانند! و هر کس آنهارا (بر این کار) اجبار کند، (سپس پشیمان گردد،) خداوند بعد از این اجبار آنها غفور و رحیم است! (توبه کنید و بازگردید، تا خدا شما را ببخشد!)]

۱ـ تهذیب، ج ۸، ص ۲۷۱، ح ۹۸۶.
۲ـ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۷۸، ح ۲۷۸.
۳ـ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۷۸، ح ۲۸۰.

۱) علی بن ابراهیم گوید: اعراب و قریش کنیزکان خود را می‌خریدند و بر آنان مالیات سنگین می‌بستند و به آنان می‌گفتند: بروید و زنا کنید و در آمد کسب کنید. امّا خدای متعال آنان را از این عمل بازداشت و فرمود: «وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» تا این جای گفته حق تعالی «غَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی اگر در انجام آن فعل مجبور بوده‌اند، خداوند آنان را مؤاخذه نمی‌کند.[1]

۲) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که امام علیه السلام فرمود: این آیه توسط آیه «فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ»[2]-[3] [اگر مرتکب فحشا شدند، پس بر آنان نیمی از عذاب (مجازات) زنان آزاد است].

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵)﴾

[خدا نور آسمان‌ها و زمین است؛ مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه‌ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد؛ روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست]

۱) محمّد بن یعقوب: از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از یعقوب ابن یزید، از عباس بن هلال روایت کرده از امام رضا علیه السلام در باره آیه: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، سئوال کردم و امام علیه السلام در جواب فرمودند: هادٍ لأهل السماوات و هادٍ لأهل الارض؛ یعنی خداوند، هدایت کننده آسمانیان و زمینیان

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۸.
۲ـ نساء/۲۵.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۸.

است. در روایت برقوقی آمده است: هدی من فی السماوات و هدی من فی الارض یعنی هدایتی است برای کسی که در آسمان است و کسی که در زمین است[1].

ابن بابویه هم در کتاب توحید[2] و معانی الاخبار[3] این را روایت کرده که پدرم از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از عباس بن هلال نقل کرده که من نیز از امام رضا علیه السلام چنین سئوالی کردم.

۲) محمّد بن یعقوب؛ از علی بن محمّد، و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمّد بن حسن شمّون، از عبدالله بن عبدالرحمان اصمّ، از عبدالله بن قاسم، از صالح بن سهل همدانی، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» فرموده است که مراد حضرت فاطمه سلام الله علیها و مراد از «فِيهَا مِصْبَاحٌ» حسن علیه السلام و مراد از «مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» حسین علیه السلام و مراد از «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» فاطمه سلام الله علیهاً است که در بین زنان دنیا ستاره‌ای درخشان است و آیه «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» اشاره به حضرت ابراهیم علیه السلام است «زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» منظور آن است که نه یهودی است و نه نصرانی و آیه «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» اشاره به آن است که نزدیک است علم از آن بجوشد «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ»: امامی از پی امام دیگر، «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» خداوند هر که را بخواهد به سوی امامان علیهم السلام رهنمون می‌سازد «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ».

از امام علیه السلام در مورد «أَوْ كَظُلُمَاتٍ»؟ پرسیدم که در جواب فرمودند: منظور اولی و یاران اوست و در «يَغْشَاهُ مَوْجٌ» سومی مد نظر است و آیه «مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ» به دومی اشاره دارد، «بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» منظور معاویه ـ لعنت خدا بر او باد ـ و فتنه‌های بنی‌امیه است، «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ» مراد مؤمنی است که به فتنه آنها دچار آمده است «لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً» یعنی هر کس را که خداوند برای او امامی از فرزندان فاطمه سلام الله علیها

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۸۹، ح ۴.

۲ـ توحید، ص ۱۵۵، ح ۱.

۳ـ معانی الاخبار، ص ۱۵، ح ۶.

قرار ندهد «فَمَا لَهُ مِن نُورٍ»[1] [برای او هیچ نوری نیست] یعنی او را در قیامت نیز امام و رهبری نباشد.[2]

۳) محمّد بن یعقوب: از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علمِ خویش را نزد وصی خود گذاشت و این همان سخن خدای متعال است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ» که می‌فرماید: من هدایتگر آسمان‌ها و زمینم، و مَثَل علمی که به او عطا نمودم (و آن نور من است که به آن راه می‌جویند)، مَثَل مشکاتی است که در آن چراغی دیگر است و این مشکات قلب محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است و چراغ، همان نوری است که در آن علم وجود دارد.

و خداوند در آیه «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» می‌فرماید: من قصد دارم جان تو را بگیرم. پس علمی را که از آن بهره‌مند هستی، نزد وصیّ خود بگذار؛ همان طور که چراغ در شیشه گذارده می‌شود: «كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» پس آنها را از فضل و برتری وصی آگاه کن، «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» ریشه و اصل این درخت مبارک، ابراهیم علیه السلام است و این سخن خداوند عزّ و جل است که می‌فرماید: «رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ»[3] [رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد. بی‌گمان او ستوده‌ای بزرگوار است]، و این همان سخن خداوند عزّ و جل که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ۞ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»[4] [به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است ۞ فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست] آیه «لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» به این مسئله اشاره دارد که شما یهودی نیستید که به طرف مغرب نماز گزارید و مسیحی نیستید که به سمت مشرق نماز به پا دارید؛ بلکه شما پیرو دین ابراهیم علیه السلام هستید و خداوند متعال می‌فرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ

۱ـ نور/ ۴۰.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۵.
۳ـ هود/ ۷۳.
۴ـ آل عمران/ ۳۳، ۳۴.

يَهُودِيًّا وَلاَ نَصْرَانِيًّا وَلَكِن كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»[1] [ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود].

خداوند متعال در آیه: «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُور يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء» می‌فرماید: مَثَل فرزندان شما که از شما زاده می‌شوند مَثَل روغنی است که از زیتون گرفته می‌شود که نزدیک است روغن آن بی آتش، شعله گیرد و خداوند در «نُّورٌ عَلَى نُور يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء» می‌فرماید: نزدیک است که به زبان نبوت سخن گویند؛ اگر چه نبوت و پیامبری بر آنان نازل نشده است.[2]

۴) ابن بابویه از ابراهیم بن هارون بن هیتی در مدینة السلام، از محمد بن احمد بن ابی ثَلج، از حسین بن ایوب، از محمد بن غالب، از علی بن حسین، از حسن بن ایوب، از حسین بن سلیمان، از محمّد بن مروان ذهلیّ، از فُضیل بن یسار، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» پرسیدم و ایشان در جواب فرمودند: خداوند عزّ و جلّ همین گونه است. در مورد «مَثَلَ نُورِهِ» پرسیدم فرمود: مراد محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم «كَمِشْكَاةٍ»؟ فرمود: سینه محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم «فِيهَا مِصْبَاحٌ» فرمود: در آن نور علم است؛ یعنی همان نبوت. گفتم «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ»؟ فرمود: علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که به سوی علی علیه السلام جاری گشت، گفتم «كَأَنَّهَا» فرمود: چرا كَأَنَّهَا می‌خوانی؟ عرض کردم: جانم فدایت پس چگونه بخوانم؟ فرمود: «کأنه کوکب درّیّ» عرض کردم: «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونِةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» فرمود: مراد، علی بن ابو طالب علیه السلام است که نه یهودی است و نه نصرانی. گفتم: «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ» فرمود: نزدیک است که علم از دهان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خارج شود قبل از آن که در باره آن زبان بگشاید. گفتم: «نُّورٌ عَلَى نُورٍ» فرمود: امامی در پی امام دیگر.[3]

۱ـ آل عمران/۶۷.

۲ـ کافی، ج ۸، ص ۳۸۰، ح ۵۷۴.

۳ـ توحید، ص ۱۵۷، ح ۳.

۵) ابن بابویه از ابراهیم بن هارون هیتی، از محمد بن احمد بن ابو ثلج، از جعفر بن محمد بن حسن زُهری، از احمد بن صبیح، از ظَریف بن ناصح، از عیسی بن راشد، از محمد بن علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که در باره «کَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ» فرمود: مشکاة، نور علم است در سینه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم. در باره «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» فرمود: زُجَاجَة: سینه علی علیه السلام است که علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سینه علی علیه السلام جاری گشته است. در باره «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» فرمود: منظور نور علم است؛ و در باره «لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» فرمود: یعنی نه یهودی است و نه مسیحی.

در باره «كَادَ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» فرمود: نزدیک است که عالم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل از آن که از او سئوال شود، زبان به علم گشاید. در باره «نُورٌ عَلَى نُورٍ» فرمود: منظور امامی بعد از امامی دیگر از خاندان محمد است که برخوردار از نورِ علم و حکمت است و از آدم علیه السلام تا قیامت استمرار دارد.[1]

۶) ابن بابویه از علی بن عبدالله وراق، از سعد بن عبدالله، از محمّد بن حسین بن ابو خطّاب، از محمّد بن ابو اسلم جَبلی، از خطّاب بن عُمَر، از مُصعَب بن عبدالله که همگی اهل کوفه‌اند، از جابر بن یزید، از امام صادق علیه السلام، در باره «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» روایت کرده که فرمود: مشکاة سینه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که در آن چراغی قرار گرفته و آن چراغ علم است که در شیشه‌ای قرار گرفته و شیشه همان امیر مؤمنان علیه السلام است که علم نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نزد اوست.[2]

۷) ابن بابویه به صورت مُرسل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان در باره سخن خداوند عزّ وجل که می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» سئوال کردند و آن حضرت علیه السلام فرمودند: این آیه مَثلی است که خداوند آن را برای ما به کار برده است.[3]

۱ـ توحید، ص ۱۵۸، ح ۴.
۲ـ توحید، ص ۱۵۹، ح۵.
۳ـ توحید، ص ۱۵۷، ح ۲.

۸) علی بن ابراهیم، محمّد بن همّام، از جعفر بن محمّد، از محمد بن حسین صائغ، از حسن بن علی، از صالح بن سهل همدانی، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شیندم که در باره: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» می‌فرمود: «مِشْكَاةٍ» فاطمه سلام الله علیها است: «فِيهَا مِصْبَاحٌ» المصباح: حسن و حسین علیهما السلام‌اند «فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» گویی فاطمه سلام الله علیها ستاره‌ای درخشان دُر بین زنان زمین است، «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» از شجره ابراهیم علیه السلام نور می‌گیرد و برافروخته می‌شود «لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» یعنی نه یهودی است و نه مسیحی، «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» نزدیک است که چشمه‌های علم از آن بجوشد، «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ» مراد از نورٌ علی نور، امامی بعد از امامی دیگر است، «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» یعنی خداوند هدایت می‌کند به سوی ائمه علیهم السلام؛ هر کس را که بخواهد او را وارد نور ولایت آنها بگرداند «يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»[1]

۹) علی بن ابراهیم: از حُمَید بن زیاد، از محمّد بن حسن، از محمّد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام صادق، از پدرش علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرموده: خداوند متعال با نور خویش آغاز کرد، «مَثَلُ نُورِهِ» مَثَل هدایت خداوند است در قلب انسان مؤمن «كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ» مشکاة درون انسان مؤمن است و قندیل: قلب انسان مؤمن است و مصباح نوری است که خداوند در قلب مؤمن انداخته است. در باره «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» فرمود: درخت همان مؤمن است، «زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» این درختٌ بر کوهی هموار استوار گشته که نه شرق دارد و نه غرب که اگر خورشید طلوع کند بر آن طلوع می‌کند و اگر غروب کند بر آن غروب می‌کند. «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ»: نزدیک است نوری که خداوند در قلب مؤمن قرار داده درخشش گیرد، اگر چه سخن نگفته باشد «نُورٌ عَلَى نُورٍ» یعنی واجب در پس واجب و سنّت در پی سنتی دیگر «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» خداوند به واجبات و سنت‌های خود، هر کسی را که بخواهد هدایت می‌فرماید «و يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» و این مثلی است که خداوند آن را برای مؤمن زده است و سپس فرمود: انسان مؤمن در پنج

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۸.

نور حرکت می‌کند: ورودی آن نور و خروجی آن نور است، علم او نور و کلام او نور و بازگشتش در روز قیامت به سوی بهشت نور است. به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای سرورم! فدایت شوم، آنان می‌گویند: مانند نور خدا؟ آن حضرت فرمود: سبحان الله! خداوند از این صفات منزه است! خدا شبیه و نظیری نیست، خدا خود فرموده است: «لاَ تَضْرِبُواْ لِلَّهِ الأَمْثَالَ»[1-2] [برای خدا مَثَل نزنید].

۱۰) ابن بابویه از پدرش، از عبدالله بن جندب، روایت کرده که به امام رضا علیه السلام نامه‌ای نوشتم و نظر ایشان را در خصوص این آیه جویا شدم و ایشان در جواب نوشتند: بدان که محمد صلی الله علیه و آله و سلم امین خداوند در میان خلقش بود و هنگامی که جان به جان آفرین تسلیم کرد، ما اهل بیت، وارثان او بودیم. پس ما امینان خداوند در زمین هستیم و ما آگاه به مرگ‌ها، مصیبت‌ها، انساب عرب و خاستگاه اسلام هستیم و هر گروهی که دیگران را هدایت یا گمراه می‌سازند، ما رهبران و فرماندهان و عاملان آن را می‌شناسیم. ما وقتی کسی را ببینیم، حقیقت ایمان یا نفاق او را در می‌یابیم. هر آینه اسم شیعیان ما و پدرانشان نوشته شده و خداوند از ما و آنها پیمان گرفته است. آنها به آنجا که ما وارد شده‌ایم، وارد می‌شوند و کسی جز ما و آنان تا روز قیامت بر دین و آیین اسلام استوار نیست. ما دست به دامان پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم شده‌ایم و او دست به دامان پروردگارش و دامان، نور است و شیعیان ما نیز دست به دامان ما شده‌اند. هر کسی از ما جدا شود، هلاک گردد و هر کس از ما پیروی کند، نجات یابد و جدا شونده از ما و انکار کننده ولایت ما کافر است و آن که از ما و دوستان ما پیروی کند، مؤمن است. دوستی ما به دل کافر راه نمی‌یابد و مؤمن نسبت به ما کینه‌ای به دل ندارد.

هر کس بمیرد در حالی که ما را دوست داشته باشد، خداوند بر خود حق می‌داند که او را با ما برانگیزد. برای هر که از ما پیروی کند، نور هستیم و مایه هدایت برای هر که از ما هدایت بجوید. هر کس از ما نباشد، از اسلام بهره‌ای نبرده است. خداوند به وسیله ما دین را آغاز کرد و به واسطه ما، آن را به پایان می‌رساند. به وسیله ما است که خداوند شما را از آن چه در زمین می‌روید، اطعام می‌کند و به

۱ـ نحل/۷۴.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۹.

واسطه ماست که باران را از آسمان فرو می‌ریزد. به وسیله ماست که خداوند شما را از غرق شدن در دریا و فرو رفتن در زمین باز می‌دارد و به واسطه ما است که خداوند در زندگی و در قبر و رستاخیز و در صراط و وقت حسابرسی و ورود به بهشت به شما سود می‌رساند.

مثل ما در کتاب خدا همچون چراغدانی است که چراغدان در قندیل قرار گرفته است و ما همان چراغدانیم که چراغی در آن است و این چراغ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» این چراغ از وجود پاک آن حضرت است «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ زَيْتُونِةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» یعنی نه ناشناس و نه بی‌اصل وُ نسب است «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ» که مراد همان قرآن است. «نُورٌ عَلَى نُورٍ» یعنی امامی در پی امامی دیگر. «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» مراد از نور همان علی علیه السلام است و خداوند هر که را دوست بدارد، به ولایت ما هدایت می‌کند و خداوند بر خود واجب دانسته که دوستدار ما را نورانی چهره و با برهان آشکار و حجّت ظاهر برانگیزد و همچنین دوستداران پرهیزکار ما را با صدیقین و شهدا و صالحین محشور بگرداند، که آنان نیکو دوستانی هستند. پس شهیدان ما را بر دیگر شهدا ده درجه برتری است و شهیدان شیعه ما نیز بر دیگر شهیدان نه درجه برتری دارند.

ماییم نجیب زادگان و ماییم فرزندان انبیاء و ماییم فرزندان اوصیا و ماییم که در کتاب خدا از خواص بندگانیم و ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دیگر مردم سزاوارتریم و ماییم که خدا دین خود را برای ما وضع کرد و در کتابش فرمود: «شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» [از (احکام) دین آن چه را که به نوح در باره آن سفارش کرد برای شما تشریع کرد و آن چه را به تو وحی کردیم] ای محمّد «وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ» [در باره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم] دانسته‌ایم و آن چه را دانسته‌ایم، ابلاغ نموده‌ایم. دانش ایشان در ما به ودیعت نهاده شده و ماییم وارثان پیامبران و وارثان صاحبان علم و وارثان پیامبران اولو العزم «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» [که دین را برپا دارید] همان گونه که خدای متعال فرموده است «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ» [در دین دچار تفرقه نشوید، گران است بر مشرکان آن چه که ایشان را به سوی آن فرا

می‌خوانی] مراد از مشرک کسی است که به ولایت علی علیه السلام شرک ورزد، «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» [به سوی آن فرا می‌خوانی] مراد از آن چه آنان را به آن دعوت می‌کنی ای محمد، ولایت علی علیه السلام است، «يَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ»[1] [خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی‌گزیند] یعنی کسی که در ولایت علی علیه السلام دعوت تو را استجابت کند، این در حالی است که تو با کتابی هدایتگر مبعوث شده‌ای؛ پس در آن بیندیش و به درک آن نایل شو، که شفای دل‌ها در این قرآن است.[2]

۱۱) محمد بن عباس، از جعفر بن محمّد حسنی، از ادریس بن زیاد حنّاط، از ابو عبدالله احمد بن عبدالله خراسانی، از یزید بن ابراهیم، از حبیب نباجی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش از امام سجّاد علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: مَثَل ما در کتاب خداوند همانند چراغدانی است و ما همان چراغدان هستیم که این چراغدان در آن چراغی است و این چراغ در شیشه‌ای است، این شیشه همان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است «كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» که مراد علی علیه السلام است، در مورد آیه شریف «زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ» فرموده که خداوند هر کسی را دوست بدارد به ولایت ما هدایت می‌کند.[3]

۱۲) محمّد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمّد بن عیسی، از یونس ابن عبد الرحمان، از اصحاب ما روایت کرده است که امام هادی علیه السلام به عبدالله بن جُندُب، نوشت: امام سجاد علیه السلام فرموده است: مَثَل ما در کتاب مانند چراغدانی در قندیل است و ما همان چراغدان هستیم «فِيهَا مِصْبَاحٌ» که در آن چراغی است و آن چراغ محمد صلی الله علیه و آله و سلم است «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» آن چراغ در شیشه‌ای است که ما همان شیشه‌ایم که از درخت مبارک زیتون یعنی علی علیه السلام نور می‌گیرد. «لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» که نه بی اصل و نسب و نه ناشناس است «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ» که نور همان قرآن است «عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

۱ـ شوری/۱۳.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۹.

۳ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۵۹، ح ۵.

لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» مراد آن است که خدا عالم است به این که هر کسی را دوست بدارد، به ولایت ما هدایت می‌کند.[1]

۱۳) محمّد بن عباس، از عباس بن محمّد بن حسین بن ابو خطاب زیّات، از پدرش از موسی بن سَعدان، از عبدالله بن قاسم، با سند از صالح بن سهل همدانی، روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» فرموده: مصباح همان حسن علیه السلام و «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» منظور از زجاجه (شیشه) همان حسین علیه السلام، «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» کوکب درّی یعنی فاطمه علیها السلام که مانند ستاره‌ای است درخشان در میان زنان اهل بهشت «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» که از درختی مبارک یعنی ابراهیم علیه السلام شعله می‌گیرد «زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» که آن نه یهودی است و نه مسیحی «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» که نزدیک است علم از چشمه آن به جوشش درآید «لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٍ» مراد از نورٌ علی نور، امامی در پی امامی دیگر است. «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» یعنی خداوند هر که را بخواهد به سوی امامان علیهم السلام رهنمون می‌سازد «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».[2]

۱۴) شیخ مفید در اختصاص: از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخّل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت در باره آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ» فرموده که منظور محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است «فِيهَا مِصْبَاحٌ» که مصباح همان علم است و «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» که مراد از زجاجة (شیشه) همان امیر مؤمنان علیه السلام که حامل علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.[3]

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۵۹، ح ۶.
۲ـ اختصاص، ص ۲۷۸.
۳ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۵۰.

۱۵) طبرسی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: ما به منزله چراغدان و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم چون چراغ است که «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاء» یعنی خداوند هر که را دوست بدارد به ولایت ما هدایت می‌کند.[۱]

۱۶) از اهل سنت: ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب در حدیثی مرفوع از علی بن جعفر روایت کرده که از ابوالحسن علیه السلام در مورد آیه شریفه «کَمِشْکَاةٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ» پرسیدم که آن حضرت فرمود: مشکاة (چراغدان) فاطمه سلّام الله علیها و مصباح (چراغ) حسن و حسین علیهما السلام هستند. و در «الزُّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» منظور از زجاجة (شیشه) فاطمه سلام الله علیها است که در میان زنان جهان، ستاره‌ای درخشان است. وی در باره آیه شریفه «یُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَکَةٍ» فرمود: درخت مبارک، همان ابراهیم علیه السلام است که «لَّا شَرْقِیَّةٍ وَلَا غَرْبِیَّةٍ» یعنی ابراهیم علیه السلام نه یهودی است و نه مسیحی. و در باره «یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ» فرمود: نزدیک است که علم از آن به زبان آید و تکلم کند. و در باره «لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَی نُورٍ»، فرمود که مراد امامی در پی امامی دیگر است که «یهدی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاء» خداوند هر که را بخواهد به ولایت ما رهنمون می‌کند.

۱۷) جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که به مسجد کوفه وارد شدم و امیر مؤمنان علیه السلام را دیدم که با انگشت در حال نوشتن است و لبخند بر لب دارد. عرض کردم: ای امیر مؤمنان! به چه می‌خندی؟ فرمودند: در شگفتم از کسی که این آیه را می‌خواند و آن را آن گونه که بایسته است نمی‌فهمد. خدمت ایشان عرض کردم: کدام آیه؟ فرمودند: سخن خداوند متعال که می‌فرمایند «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکَاةٍ» در این آیه منظور از مشکاة محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است و «فِیهَا مِصْبَاحٌ» مصباح خود من هستم و « فِی زُجَاجَةٍ» شیشه در این آیه حسن و حسین علیهما السلام هستند، «کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» و کوکب درّی اشاره به علی بن حسین علیه السلام دارد و «یُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَکَةٍ» محمّد بن علی علیه السلام و «زَیْتُونِةٍ» جعفر بن محمّد علیه السلام، «لَّا شَرْقِیَّةٍ» موسی بن جعفر علیه السلام، «وَلَا غَرْبِیَّةٍ» علی بن موسی علیه السلام «یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ» محمد بن علی علیه السلام «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» علی بن محمد «نُورٌ عَلَی نُورٍ» حسن بن علی

۱ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۳، ح ۳۶۱.

علیه السلام «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاءُ» قائم آل محمد علیه السلام است «وَیَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ».

«فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷) لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸)».

[در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که (قدر و منزلت) آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود در آن (خانه)ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند * مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود، می‌هراسند * تا خدا بهتر از آن چه انجام می‌دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و خدا (ست که) هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد]

۱) علی بن ابراهیم، در آخر روایت عبدالله بن جُندُب، در نامه‌ای که به امام هادی علیه السلام نوشته، و در آیه قبل یعنی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تا آخر بدان اشاره شد و بیان گردید که آن آیه در باره اهل بیت علیهم السلام است، گفته است: دلیل این که آیه مزبور در باره اهل بیت علیهم السلام است، این فرموده خداوند تبارک و تعالی است: «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ * لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ».[1]

۲) آن گاه علی بن ابراهیم: از محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از قاسم بن ربیع، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان از مُنخَّل، از جابر، از امام

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۰.

محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان در باره «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا» فرموده است: این خانه‌ها، خانه‌های انبیا است که خانه علی علیه السلام نیز یکی از آن است.[1]

۳) محمّد بن یعقوب: از گروهی از اصحاب ما، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از کسی که نام او را برده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابو لیلی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت علیه السلام فرمود: شما نمی‌توانید صالح باشید، مگر این که بشناسید و نمی‌شناسید، مگر این که باور کنید و باور نمی‌کنید، مگر این که تسلیم باشید. چهار دروازه است که نخستین آنها جز با آخرین آنها سودی نبخشد (مراد خلفای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است) یاران آن سه به گمراهی در افتادند و به نهایت سرگشته شدند. جز این نیست که خداوند تبارک و تعالی فقط عمل صالح را می‌پذیرد و چیزی جز وفای به عهد و پیمان را نمی‌پذیرد. پس هر کس به شرطی که با خدای متعال بسته وفادار بماند و به آن چه در عهد با خدا بسته عمل کند، آن چه را که نزد خداست می‌یابد و خداوند هم وعده‌ای را که داده کامل می‌کند. خدای تبارک و تعالی بندگان را از راه‌های هدایت خبر داده و در این راه‌ها برای آنها روشنی قرار داده و آنان را آگاه کرده است که چگونه راه هدایت را طی کنند، پس فرمود: «و إنّی لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی»[2] [و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود] و فرمود: «انّما یتقبّل اللهُ من المتقین»[3] [خداوند تنها از تقوا پیشگان می‌پذیرد] پس هر کس در آن چه خدا به او دستور داده، تقوای الهی پیشه کند، خداوند را دیدار می‌کند در حالی که به آن چه محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده، ایمان آورده است.

هیهات هیهات، که قومی پیش از آن که راه به هدایت جویند، مردند و گمان بردند که ایمان آورده و حال آن شرک ورزیده و خود نمی‌دانند، به راستی آن کس که خانه‌ها را از دروازه‌هایشان وارد شود هدایت یافته و آن کس که چنین نکند راه شقاوت و نابودی طی نموده است، پس آن که از طاعت اولی الامر دست کشیده، نه

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۹.

۲ـ طه/۸۲.

۳ـ مائده/۲۷.

از خدا و نه از رسولش صلی الله علیه و آله و سلم فرمان نبرده است و این همان اقرار و اعتراف به چیزی است که از جانب خدای عزّ و جل فرو فرستاده شده است، در هر مسجدی زینت خویش به همراه برید و به دنبال خانه‌هایی باشید که خداوند اِذن فرموده که برافراشته گردند و نام او در آن برده شود، پس به راستی، خدا شما را آگاه نموده که آنان «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ».

بی‌شک خداوند، پیامبران را برای امر خویش برگزید، آن گاه ایشان را که تصدیق کننده و مؤمن به امر او بودند، در راه انذارها و هشدارهای خویش انتخاب نمود و فرمود: «وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»[1] [و هیچ امتی نبوده، مگر این که در آن هشدار دهنده‌ای گذشته است.] آن کس که به جهالت در افتاد، گمراه شد و آن کس که نیک نگریست و اندیشید، راه هدایت جست، خدای متعال می‌فرماید: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»[2] [در حقیقت چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است] پس چگونه راه هدایت می‌جوید آن که کور است و چطور می‌بیند آن کس که تدبّر نکند؟ از فرستاده خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام تبعیت کنید و به آن چه خدا فرستاده، اقرار نموده و رهرو طریق هدایت باشید، چرا که آنان نشانه‌های امانت و تقوایند، و بدانید اگر کسی عیسی بن مریم علیه السلام را منکر گردیده و به پیامبران دیگر ایمان آورد، به واقع ایمان نیاورده است، با برگرفتن مشعل هدایت راه را کوتاه کنید و از پس حجاب‌ها، آثار را بجویید تا کار دینتان را به کمال رسانده و به خدا و پروردگارتان ایمان آورید.[3]

۴) محمد بن یعقوب: از شماری از اصحابمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه ثُمالی، روایت کرده است که گفت: در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که مردی جلو آمد و سلام کرد. گفت: تو کیستی ای عبد خدا؟ گفتم: مردی هستم از اهل کوفه، تو را چه حاجت است؟ گفت: آیا امام باقر علیه السلام را می‌شناسی؟ گفتم: آری، تو را با او

۱ـ فاطر/۲۴.
۲ـ حج/۴۶.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۶.

چه حاجت است؟ گفت: برای او چهل سئوال فراهم آورده‌ام تا از او پرسش کنم، آن چه حق بوده، برگرفته‌ام و آن چه باطل بوده ترک گفته‌ام.

ابو حمزه گفت: به او گفتم: آیا آن چه را که بین حق و باطل است می‌شناسی؟ گفت: آری. گفتم: اگر ما بین حق و باطل را می‌دانی، پس تو را چه نیاز به آن است؟ گفت: ای اهل کوفه! شما قومی هستید که نتوان شما را تحمّل کرد. اگر امام محمد باقر علیه السلام را دیدی مرا خبر کن. همین که سخنش به پایان رسید، امام محمد باقر علیه السلام آمد در حالی که مردم خراسان و دیگران گرد او جمع شده بودند و از ایشان در باره مناسک حج می‌پرسیدند. پس رفت تا این که بر جایش نشست و آن مرد هم در نزدیکی او نشست. ابو حمزه گفت: من نیز در جایی نشستم که صحبت‌ها را می‌شنیدم در حالی که جماعت زیادی دور امام را گرفته بودند. هنگامی که امام علیه السلام نیازشان را برآورد و رفتند، آن حضرت علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: من قتادة بن بصری هستم. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا شما از فقهای اهل بصره هستید؟ گفت: آری.

امام باقر علیه السلام به او فرمود: ای قتاده وای بر تو، بدان که خداوند از میان آفریدگانش عده‌ای را آفرید تا حجت او باشند در میان مردم که اینها مایه استواری زمین و به پا دارندگان امر خدا و در علم الهی اهل فضل‌اند که آنان را پیش از آفرینش خلق در جانب راست عرش خویش به عنوان سایه سار برگزید.

ابو حمزه گوید: قتاده برای مدتی طولانی ساکت شد، سپس عرض کرد: خداوند تو را خیر دهد، به خدا سوگند که در محضر فقیهان و در برابر ابن عباس حضور یافته‌ام اما آن گونه که در نزد تو قلبم به تپش افتاده، در نزد آنها چنین نشده است. امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو، آیا می‌دانی کجا هستی؟ تو در جایی نشسته‌ای که خداوند متعال در باره آنان می‌فرماید: «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ» و اکنون تو این جا هستی و ما نیز همان‌ها هستیم. قتاده به آن حضرت علیه السلام عرض کرد: به خدا سوگند که راست گفتی، خداوند مرا فدای تو گرداند و به خدا سوگند، آن خانه‌ها خانه‌های ساخته شده از سنگ و گل نیست.

قتاده گفت: مرا از پنیر خبر ده. ابو حمزه گوید: امام باقر علیه السلام لبخندی زد و سپس فرمود: سئوال‌هایت به این جا کشیده شد! قتاده گفت: من نسبت به آن علم ندارم. امام فرمود: اشکالی ندارد. قتاده گفت: شاید مایه پنیر آن از معده حیوان مرده تشکیل شده باشد.[1] آن حضرت فرمودند: عیبی ندارد، این که می‌گویی، عاری از رگ و خون و استخوان است و از بین سرگین و خون خارج می‌شود. سپس فرمود: این ماده گرفته شده از معده بره مرده، همانند مرغی مرده است که از آن تخم مرغی خارج شده باشد؛ آیا این تخم مرغ قابل خوردن است؟ قتاده عرض کرد: نه، و به خوردن آن حکم نمی‌کنم. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چرا؟ قتاده گفت: چرا که آن از مردار است. آن حضرت فرمودند: اگر آن تخم مرغ را در زیر مرغی گذارند تا این که جوجه‌ای از آن به وجود آید، آیا آن را می‌خوری؟ ابن قتاده گفت: آری. آن حضرت فرمود: پس چه چیز، آن تخم مرغ را بر تو حرام کرده، اما مرغ را برایت حلال کرده است؟ سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: همین که می‌گویی همچون تخم مرغ است. پس مایه پنیر را از بازار مسلمین تهیه کن و از دست اهل نماز بگیر و در باره آن سئوال مکن، مگر آن که کسی در باره آن به تو چیزی گوید.[2]

۵) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، از اسباط بن سالم، روایت کرده که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و از ما در باره عمر بن مسلم پرسید که چه می‌کند؟ عرض کردم: خوب است و کار نیکو می‌کند، امّا تجارت را رها کرده است. امام صادق علیه السلام سه بار فرمود: کار شیطان است. آیا او نمی‌داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کاروانی را که از جانب شام می‌آمد، خریداری نمود و با بخشی از آن قرض خود را ادا نمود و اضافه آن را در میان نزدیکان تقسیم کرد؟ خدای متعال می‌فرماید «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» قصه سرایان گویند: این قوم تجارت نمی‌کردند، دروغ گفته‌اند،

۱ـ اِنفَحَة: بخشی از معده گوساله یا بره و یا غیر آن است و نیز به ماده خاصی گفته می‌شود که از بخش داخلی معده چنین حیواناتی به دست می‌آید و در آن خمیری است که به عنوان مایه پنیر از آن استفاده می‌شود «المعجم الوسیط، ماده نفح».

۲ـ کافی، ج ۶، ص ۲۵۶، ح ۱.

ولی آنان نماز را در وقت خودش ترک نمی‌گفتند، این بهتر از کسی است که در نماز حاضر می‌شود و تجارت نمی‌کند.[1]

۶) محمد بن یعقوب: از شماری از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از حسین بن بشّار، از شخصی، روایت کرده که در باره سخن خداوند: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» گفته است: آنها همان تاجرانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد خداوند عزّ و جل باز نمی‌دارد و آن گاه که وقت نماز رسد، حق خداوند را در بر پا کردن نماز ادا می‌کنند.[2]

۷) محمد بن یعقوب: از حُمید بن زیاد، از ابو عبّاس عُبیدالله بن احمد دهقان، از علی بن حسن طاطری، از محمّد بن زیاد بیّاع سابری، از ابان، از ابو بصیر روایت کرده که در خدمت امام صادق علیه السلام: در باره آیه شریفه «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ» سئوال کردم و آن حضرت فرمودند: منظور خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.[3]

۸) محمد بن عباس از منذر بن محمّد قابوسی، از پدرش، از عمویش، از پدرش، از ابان بن تَغلب، از نُفَیع بن حارث، از انس بن مالک، از بُرَیده روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیه شریفه: «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» را قرائت کرد. در این هنگام مردی برخاست و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: منظور از این خانه‌ها کدام خانه‌ها است؟ فرمود: منظور خانه‌های انبیا است. در این هنگام ابوبکر برخاست و در حالی که به خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام اشاره می‌کرد گفت: آیا این خانه جزو آن خانه‌ها است. آن حضرت فرمود: بله، و از بهترین آنهاست.[4]

۹) از محمد بن عباس: از محمّد بن حسن بن علیّ، از پدرش، از محمّد بن عبدالحمید، از محمد بن فُضَیل، روایت کرده که از ابا الحسن علیه السلام در باره آیه

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۷۵، ح۸.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۲۱.
۳ـ کافی، ج ۸، ص ۳۳۱، ح ۵۱۰.
۴ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۶۲، ح ۸. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۰، ح ۵۶۷ و ۵۶۸. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳. روح المعانی، ج ۱۸ ص ۱۷۴.

شریفه «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ»[1] سئوال کردم. آن حضرت علیه السلام فرمودند: منظور خانه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و سپس خانه‌های علی علیه السلام از آنهاست.

۱۰) محمّد بن عباس: از محمد بن همّام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر، از پدرش علیه السلام روایت کرده که منظور خداوند در آیه شریفه «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»، خانه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، خانه علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، حمزه و جعفر صلوات الله علیهم است. عرض کردم: منظور از «بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» چیست؟ فرمود: نماز سر وقت. آن گاه خداوند متعال آنان را این گونه وصف کرد: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِیتَاءِ الزَّکَاةِ یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» امام علیه السلام فرمود: آنان مردانی هستند که خداوند آنان را با دیگران در نیامیخته است سپس آن حضرت علیه السلام به آیه «لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَیَزِیدَهُم مِّن فَضْلِهِ» اشاره کرد و فرمود: مراد، مودّت و دوستی و اطاعت واجبی است که خداوند به آنان اختصاص داده و جایگاهشان را بهشت قرار داده است «وَاللَّهُ یَرْزُقُ مَن یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ».[2]

۱۱) شیخ برسی از ابن عباس روایت کرده است که: در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که قاری این آیه را خواند: «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»، پس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: منظور کدام خانه‌ها است؟ آن حضرت فرمود: خانه انبیا و با دست به خانه دخترش حضرت فاطمه سلام الله علیها اشاره کرد.

۱۲) علی بن عیسی در کشف الغمة: از أنس و بریده روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع کرد به خواندن آیه «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِیتَاءِ الزَّکَاةِ یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیهِ

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱،ص ۳۶۲، ح ۹.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۶۲، ح ۱۰.

الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ». در این حین مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این خانه‌ها کدام خانه‌ها هستند؟ پیامبر فرمود: خانه‌های انبیا. آن گاه ابوبکر پرسید: ای پیامبر خدا! آیا خانه فاطمه سلام الله علیها و علی علیه السلام هم جزء این خانه‌هاست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری و از مهم‌ترین این خانه‌هاست.[1]

۱۳) ابن شهر آشوب: از تفسیر مجاهد، و ابو یوسف یعقوب بن سفیان روایت کرده که ابن عباس در باره آیه شریفه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا»[2] [و چون داد و ستد یا سرگرمی‌ای ببینند، به سوی آن روی آور می‌شوند و تو را در حالی که ایستاده‌ای ترک می‌کنند] گفته است: دِحیه کلبی روز جمعه از شام آمد و با خود خوار و بار همراه داشت و در کنار احجار زیت فرود آمد و به طبل کوبید تا مرم را از آمدنش آگاه کند. مردم که باخبر شدند به سوی او شتافتند جز علی، حسن، حسین و فاطمه صلوات الله علیهم و سلمان و ابوذر و مقداد و صهیب. مردم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که بر روی منبر در حال ایراد خطبه بود، ترک کردند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند روز جمعه به مسجد من نگریست و اگر این هشت نفر که در مسجد نشسته‌اند، حاضر نمی‌بودند، مدینه با مردمانش در آتش می‌سوختند و مردم آن همچون قوم لوط سنگباران می‌شدند و در شأن این چند نفر، آیه نازل شد: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ»[3].

۱۴) از طریق مخالفین: ثعلبی در تفسیر آیه «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» در حدیثی مرفوع از انس بن مالک نقل کرده است که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت نمودند. مردی بلند شد و از ایشان پرسید: منظور کدام خانه‌ها است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خانه‌های انبیا. بعد از آن ابوبکر برخاست وگفت: ای رسول خدا، خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام هم جزء این خانه‌ها است؟ حضرت فرمود: بله، و از بهترین آنهاست.

۱ـ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲ـ جمعه/۱۱.

۳ـ مناقب شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۴۶.

۱۵) طبرسی در معنای این آیه از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است: آنان گروهی هستند که چون وقت نماز رسد، تجارت را رها کنند و به سمت نماز روند و اینان اجرشان بیشتر از کسانی است که تجارت می‌کنند.[1]

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹)﴾

[و کسانی که کفر ورزیدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می‌پندارد تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا زودشمار است]

۱) علی ابن ابراهیم: خداوند برای اعمال کسانی که با علی علیه السلام و فرزندانش یعنی ائمه اطهار علیه السلام سر نزاع داشتند مَثلی زد و فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ» سراب آن چیز است که در بیابان از دور بدرخشد و گویی آب است و در حقیقت چیزی نیست و هنگامی که تشنه به سراغ آن آید، چیزی نمی‌یابد و القیعة: به بیابان صاف و هموار گفته می‌شود.[2]

۲) شرف الدین نجفی: از عمرو بن شِمر، از جابر بن یزید، روایت کرده است که از امام محمد باقر در باره این آیه سئوال کردم و آن حضرت علیه السلام فرمود: منظور از «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» بنی امیّه هستند و در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی: «أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً» فرمود: منظور از ظمآن نعثل (عثمان) است، پس آنها را می‌بَرد و به ایشان می‌گوید: من شما را به آب می‌رسانم «حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ».[3]

۳) ابن شهر آشوب: پادشاه روم به معاویه نامه نوشت و از او در باب چند خصلت سئوال کرد. از آن جمله از او خواست تا در باره «هیچ چیز» او را آگاه کند. معاویه در جواب دادن به او متحیر ماند، پس عمرو بن عاص گفت: اسبی

۱ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۵۴.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۱.

۳ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۶۳، ح ۱۲.

تندرو و چابک را برای فروش به اردوگاه علی علیه السلام بفرست، و هنگامی که از سوار کار پرسیدند قیمت اسب چقدر است؟ او بگوید: هیچ چیز و شاید از این راه بتوان جواب سؤال را پیدا کرد. آن مأمور به اردوگاه امام علی علیه السلام آمد. هنگامی علی علیه السلام بر او گذشت که قنبر نیز همراه او بود. به قنبر فرمود: ای قنبر! با او معامله کن. پس قنبر گفت: اسبت را به چند می‌فروشی؟ گفت: هیچ چیز. آن حضرت علیه السلام فرمود: ای قنبر، اسب را از او بخر. مرد فروشنده گفت: بهای اسب را که هیچ چیز است بر من عطا کن. پس علی علیه السلام دست او را گرفت و به صحرا برد و سراب را به او نشان داد و فرمود: این سراب است که هیچ چیز است و فرمود: برو و او را خبر ده. آن مرد خطاب به علی علیه السلام گفت: بر چه اساس این نظر را دادی؟ آن حضرت فرمود: آیا نشنیده‌ای که خداوند متعال در قرآن می‌فرمایند: «يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاء حَتَّى إِذَا جَاءهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا»[1].

۴) شیخ مفید در اختصاص: از سماعه نقل کرده که مردی از ابو حنیفه در خصوص «چیز» و «هیچ چیز» سئوال کرد و همچنین از کارهایی که خداوند، چیزی جز آن‌ها را نمی‌پذیرد. ابو حنیفه او را از معنای چیز خبر داد، اما از جواب دادن به این که هیچ چیز چیست، ناتوان ماند، پس به سئوال کننده گفت: این قاطر را نزد امام رافضی‌ها (امام صادق علیه السلام) ببر و به بهای «هیچ چیز» به او بفروش. پس آن مرد لگام قاطر را گرفت و آن را نزد امام جعفر صادق علیه السلام برد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: در فروش این قاطر نظر ابو حنیفه را جویا شو. آن مرد گفت: ابو حنیفه مرا به فروش آن امر کرده است. امام علیه السلام فرمود: چند می‌فروشی؟ آن مرد گفت: هیچ چیز. امام علیه السلام فرمود: چه می‌گویی؟ گفت: حق را می‌گویم. امام علیه السلام فرمود: آن را به بهای هیچ چیز خریدم. پس به غلامش دستور داد که قاطر را به آغل ببرد. راوی گوید: محمد بن حسن ساعتی برای گرفتن بهای قاطر منتظر ماند. هنگامی که دید امام علیه السلام در پرداختن قیمت قاطر تعلّل می‌ورزد، گفت: جانم به فدایت، آیا بهای قاطر را نمی‌پردازی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: وعده ما فردا صبح. پس آن مرد به سوی ابو حنیفه بازگشت و او را خبردار کرد و او از این خبر شاد شده و از آن

۱- مناقب شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۸۲.

راضی گشت. صبح که شد، ابو حنیفه نزد امام صادق علیه السلام آمد. آن حضرت علیه السلام فرمود: آمده‌ای که هیچ چیز را که بهای قاطر است بگیری؟ گفت: آری، آن حضرت فرمود: آیا بهای آن هیچ چیز است؟ ابو حنیفه گفت: بله، پس امام صادق علیه السلام بر قاطر سوار شد و ابو حنیفه هم بر مرکبی سوار شد و با هم به صحرا رفتند. هنگامی که خورشید بالا آمد، امام صادق علیه السلام به سراب که همچون آب، روان بود نگاه کرد و فرمود: ای ابو حنیفه! آن چه که بر شن‌ها جاری است چیست؟ ابو حنیفه گفت: ای فرزند رسول خدا! آن چه می‌گویی آب است، هنگامی که به شن‌زار رسیدند، دیدند آن چه که به مانند آب می‌نمود، به تدریج دور شد. پس امام صادق علیه السلام فرمود: بهای قاطر را بگیر، خداوند متعال فرموده است: «کَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ» ابو حنیفه افسرده و اندوهگین نزد یارانش رفت و یارانش به او گفتند: ای ابو حنیفه تو را چه شده؟ گفت: قاطری که ده هزار درهم می‌ارزید، از دستم رفت.[1]

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ (۴۰)

[یا (کارهایشان) مانند تاریکی‌هایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می‌پوشاند (و) روی آن موجی (دیگر) است (و) بالای آن ابری است. تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هر گاه (غرقه) دستش را بیرون آورد، به زحمت آن را می‌بیند و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نخواهد بود]

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبدالله بن عبدالرحمان اصمّ، از عبدالله بن قاسم، از صالح بن سهل هَمدانی، روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ»؟ فرمود: که منظور، اولی و یار اوست و در «يَغْشَاهُ مَوْجٌ» موج، همان سومی است «مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» در تفسیر این آیه حضرت فرمودند: منظور،

۱ـ اختصاص، ص ۱۹۰.

معاویه لعین و فتنه‌هایی است که بنی امیه به پا کردند و «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ» منظور مؤمنی است که در تاریکی فتنه‌های بنی امیه قرار گرفته است و «لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً» اشاره به امامی است از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیها؛ و در این قسمت از آیه: «فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» منظور از نور، امام در روز قیامت است[1].

۲) علی بن ابراهیم: از محمد بن همّام، از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن حسین صائغ، از حسن بن علیّ، از صالح بن سَهْل، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود منظور از «أَوْ كَظُلُمَاتٍ» فلانی و فلانی است و «فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ» اشاره به نعثل (عثمان) دارد و منظور از «مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ» همان طلحه و زبیر هستند و «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» اشاره به معاویه و یزید و فتنه‌های بنی امیه دارد و منظور از «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ» مؤمنی است که به تاریکی فتنه بنی امیه گرفتار آمده است و «لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً» اشاره به امامی از فرزندان فاطمه علیها السلام است و منظور از «فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» امامی است که در قیامت با نور خویش گام برمی‌دارد؛ همان طور که خداوند متعال فرموده است: «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»[2] [نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است] و مؤمنان در روز قیامت نورشان از پیشاپیش آنان، و سمت راستشان روان است تا این که در خانه‌های بهشتی فرود آیند.[3]

۳) از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از حَریز، از حکم و حُمران، روایت شده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ» سئوال کردم. آن حضرت علیه السلام فرمودند: مراد از آن «فلانی و فلانی» است و «يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ» اصحاب جمل، صفین و نهروان است و «مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» منظور بنی امیه است و «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ» منظور همان امیر مؤمنان علیه السلام است که در تاریکی‌های بنی امیه قرار گرفته و «لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا» اشاره به این مسئله دارد که هر گاه امیر مؤمنان علیه السلام زبان به سخنان حکمت آمیز گشاید، کسی سخنان او را نمی‌پذیرد، مگر آن که ولایت و

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۵.
۲ـ تحریم/۸.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۱.

امامت او را پذیرفته باشد و منظور «وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا» آن است که هر کس را که خداوند متعال در دنیا برای او امامی قرار نداده باشد. «فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» در آخرت نیز امامی نیست که او را راهنمایی کند تا به تبعیت از او به بهشت راه یابد.[1]

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱)﴾

[آیا ندانسته‌ای که هر که (و هر چه) در آسمان‌ها و زمین است، برای خدا تسبیح می‌گویند و پرندگان (نیز) در حالی که در آسمان پر گشوده‌اند (تسبیح او می‌گویند)؟ همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند و خدا به آن چه می‌کنند، داناست]

۱) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اوْرمه، از احمد بن حسن میثمی، از ابو حسن شعیری، از سعد بن طرْف، از اَصبَغ بن نُباته روایت کرده که ابن کوّاء نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند در کتاب خدای متعال آیه‌ای است که باعث شده در دینم به شک و شبهه دچار شوم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود، مادرت به عَزایت بنشیند، آن کدام آیه است؟ ابن کوّاء خدمت امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد، آنجا که خداوند عزّ و جل می‌فرماید: «وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ».

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای ابن کوّاء! خداوند متعال فرشتگان را در صورت‌های مختلفی آفرید، و همانا خدای متعال را فرشته‌ای است که به صورت خروس می‌باشد که صدایی گرفته و رنگی خاکستر دارد. پنجه‌هایش تا اعماق طبقه هفتم زمین فرو رفته و تاج سرش زیر عرش خم شده است. این فرشته را دو بال است یکی از جنس آتش که تا خاور و دیگری از جنس برف تا باختر کشیده است. چون هنگام نماز رسد، بر پنجه‌های خود ایستاده، گردن خویش از زیر عرش برافراشته، چون خروس‌های خانگی بال‌های خویش بر هم می‌زند. نه آن بال

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۶۵، ح ۱۵.

آتشین، بال برفی را آب می‌کند و نه آن بال برفی، بال آتشین را ذوب کند. پس ندا در می‌دهد: أشهد أن لا إله الاّ الله، وحده لا شریک لَه، و أشهَد أنْ محمّداً سیّد النبیّین و أنّ وصیَّهَ سیّد الوصیین، و أنّ الله سُبّوحٌ قُدُّوس، ربُّ الملائکة و الروح. آن امام علیه السلام فرمود: چون خروس‌های خانگی این صدا را بشنوند بال‌های خویش بر هم می‌زنند و سخن او را جواب گویند و این همان آیه شریفه «وَالطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ» است در باره خروس‌های زمین.[1]

۲) ابن بابویه از ابو حسن علی بن احمد اسواری، از مکّی بن احمد بن سعدویه بَردَعی، از عَدِیّ بن احمد بن عبد الباقی، از ابو عُمیر در شهر أذنه، یکی از شهرهای انطاکیه، از ابو حسن محمّد بن احمد بن بُراء، از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش از وهب، از ابن عباس، از نبیّ مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا خداوند را خروسی است که پاهایش تا طبقه هفتم زیرین زمین فرو رفته و سرش در کنار عرش و گردنش را زیر عرش خم می‌کند، و فرشته‌ای از فرشتگان که خدای متعال او را آفرید در حالی که پاهایش در طبقه هفتم زیرین زمین قرار دارد که به اندازه کرات خاکی بالا آمده تا جایی که از زمین خارج شده تا اوج آسمان بالا می‌رود تا شاخش به عرش می‌رسد در حالی که می‌گوید: پروردگار من، تو پاک و منزه هستی.

این خروس را دو بال است که چون آنها را باز کند به مشرق و مغرب می‌رسد و از آن گذر کند و چون شب به آخر رسد، بال‌های خویش بگسترد و آنها را به هم زند و بانگ تسبیح برآورده و می‌گوید: سبحانَ الله الملکِ القُدّوس، سبحانَ الکبیر المتعالِ القُدّوس، لا إله إلّا هُوَ الحیّ القیّوم، و چون چنین کند، خروس‌های زمینی نیز تسبیح خدا گویند و بال‌های خویش به هم زنند و بانگ برآورند و چون که آن خروس آسمانی ساکت شود، خروس‌های زمینی نیز ساکت شوند و چون سحر نزدیک شود، بال‌های خویش بگسترد و از مشرق و مغرب فراتر رود و آنها را به هم زند، بانگ تسبیح برآورد، می‌گوید: سبحانَ الله العَظیم، سبحانَ الله العزیز القهّار، سبحان الله ذی العرش المجید، سبحان الله ربّ العرش الرفیع. و هنگامی که چنین کند، خروس‌های زمینی نیز تسبیح گویند. و چون خروس آسمانی به حرکت افتد،

۱ـ توحید، ص ۲۸۲، ح ۱۰.

خروس‌های زمینی نیز به تکاپو افتند و با تسبیح و تقدیس خداوند عزّ و جل، ندای او را جواب دهند. این خروس آسمانی را پرهایی سفید است به نهایت سفیدی، که مثل آن را ندیده‌ام و او را کرکی سبز است در زیر پر سفیدش، که در نهایت سبزی است و من شبیه آن را ندیده‌ام و همواره مرا آرزوی دیدن پر آن خروس است.[1]

۳) از ابن بابویه، با همین سند از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند: همانا خداوند را فرشته‌ای است که نیمی از بدنش آتش و نیمی دیگر برف است. نه آن نیمه آتشین نیمه برفی را آب می‌کند و نه آن نیمه برفی، نیمه آتشین را خاموش می‌کند. این فرشته در حالی که ایستاده است با صدایی بلند بانگ برمی‌آورد: **سبحان الله الذی کفّ حرّ هذه النّار، فلا تذیب هذا الثلج، و کفّ برد هذا الثلج، فلا یطفئ حرّ هذه النّار، اللّهم یا مؤلّفاً بین الثّلج و النّار، الّف بین قلوب عبادک المؤمنین علی طاعتک** [پاک و منزه است خدایی که گرمای این آتش را باز داشت که برف را آب کند و سردی برف را باز داشت که گرمای آتش را به سردی مبدّل سازد، پس ای خدایی که آتش و برف را الفت بخشیده‌ای، میان دل‌های بندگان مؤمنت در طاعت و بندگی خودت الفت عنایت فرما.[2]

۴) از ابن بابویه، با همین سند از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: همانا خداوند متعال را فرشته‌هایی است که ذره ذره وجودشان خداوند متعال را با نغمه‌های گوناگون تسبیح می‌گویند؛ از گریه و خشیت خدای عز و جلّ، نه سر به سوی آسمان بلند کنند و نه سر به زیر اندازید.[3]

۵) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از سیّاری، از عبدالله بن حمّاد، از جمیل بن دَرّاج، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام سئوال کردم: آیا در آسمان دریا وجود دارد؟ امام فرمود: آری، پدرم از پدرش و ایشان از جدّش برایم روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در هفت آسمان دریاهایی است که عمق یکی از آنها به اندازه مسیر پانصد سال است که در آنها فرشته‌هایی است که از زمان خلقتشان بر پا ایستاده و آب تا زانوهایشان بالا آمده است. هیچ فرشته‌ای در بین آنها نیست،

۱ـ توحید، ص ۲۷۹، ح ۴.
۲ـ توحید، ص ۲۸۰، ح ۵.
۳ـ توحید، ص ۲۸۰، ح ۶.

مگر این که او را هزار و چهار صد بال است و روی هر بال، چهار صورت است و در هر صورتی چهار زبان. بال و صورت و زبان و دهان این فرشتگان آن گونه خدا را تسبیح می‌گویند که به مانند آن تسبیحی نیست.[1]

۶) علی بن ابراهیم، از پدرش، از یکی از اصحابش در حدیثی مرفوع از اَصبغ بن نُباته، روایت کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند را فرشته‌ای است در صورت خروسی خاکستری که پنجه‌هایش در طبقه هفتم زیرین زمین و تاج سرش در زیر عرش قرار دارد. این خروس دو بال دارد که یکی از آتش و در مشرق و دیگری از برف و در مغرب قرار دارد و هر گاه وقت نماز رسد، بر پنجه‌هایش می‌ایستد و تاجش را از زیر عرش بالا می‌آورد. سپس دو بالش را به هم نزدیک ساخته، آنها را همانند خروس‌های خانگی شما به هم می‌زند، بی آن که بال برفی، آتش را خاموش و یا بال آتشین، برف را آب کند. آن گاه با صدایی بلند بانگ برمی‌آورد: أشْهَدُ أنْ لا إله إلّا الله، وَحْدَه لاشریک له، و أشهد أنّ محمّداً عبدُه و رسولُهُ خاتم النبیّین و أنّ وصیَّه خیرُ الوصیّین، سُبّوحٌ قُدُّوسٌ، ربُّ الملائِکة و الروحِ. در این حال هر خروس زمینی او را جواب گوید و این است منظور خداوند عزّ و جل از آیه شریفه: «وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ».[2]

۷) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از صدّیق بن عبدالله، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده: هیچ پرنده یا حیوان وحشی در خشکی یا آب صید نشود، مگر این که حق تسبیح گفتن را به جا نیاورده باشد.[3]

۸) محمد بن یعقوب: از احمد بن محمد، از علی بن حسن، از علی بن نُعمان، از اسحاق روایت کرده که از کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده بود برای من روایت کرد که آن حضرت علیه السلام فرمود: هیچ مالی در خشکی یا دریا از بین نمی‌رود، مگر این که زکات آن مال را نپرداخته باشند و هیچ پرنده‌ای صید نمی‌شود مگر این که حق تسبیح گفتن را ادا نکرده باشد.[4]

۱ـ توحید، ص ۲۸۱، ح ۹.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۲.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۲.
۴ـ کافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۵.

۹) از محمد بن یعقوب: از ابو عبدالله عاصِمی، از علیّ بن حسن میثمی، از علیّ بن اسباط، از پدرش اسباط بن سالم، از سالم غلام ابان روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ پرنده‌ای شکار نمی‌شود، مگر این که تسبیح را رها کرده باشد و هیچ مالی از بین نمی‌رود، مگر این که زکات آن مال پرداخت نشده باشد.[۱]

در عظمت و جلال خداوند متعال

۱) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریّا، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بُهلول، از نَصْر بن مُزاحم مِنقَریّ، از عَمرو بن سَعد، از أبی مِخنَف لوط بن یحیی، از ابو منصور، از زید بن وَهْب روایت کرده است که در باره قدرت خدای متعال از امیر مؤمنان علیه السلام سئوال شد و آن حضرت بر پا ایستاد. و حمد و ثنای خدا کرد و خطبه‌ای این چنین ایراد فرمود: همانا خداوند را فرشتگانی است که اگر یکی از آنها بر زمین فرود آید، به واسطه تنومندی و بال‌های بسیارش در زمین نگنجد، برخی از آن فرشتگانند که چون جن و انس گرد هم آیند تا او را وصف کنند، وصف کردن او نتوانند، به واسطه فاصله بسیار بین مفاصلش و زیبایی ترکیب چهره‌اش؛ و چگونه آنان را توان وصف فرشتگانی باشد که بین شانه و نرمی گوششان هفتصد سال فاصله است؟ برخی از این فرشتگانند که با یکی از بال‌های خویش افق را بپوشانند، چه رسد به سایر اندام بزرگ و با عظمت ایشان و گروهی از فرشتگانند که آسمان‌ها تا میانه آنان باشد، و گروهی از فرشتگانند که پایشان بی آن که تکیه‌گاهی داشته باشد در آسمان زیرین است و زمین های (هفت گانه) تا زانوان آنان است. گروهی از فرشتگانند که اگر همه آبها در حفره انگشت ابهامشان ریخته شود، آن را در خود جای دهد و برخی از فرشتگانند که اگر کشتی‌ها در اشک چشمانشان انداخته شوند، تا روزگار باقی است در آن روان می‌شوند، پس آفرین بر خدا، بهترین آفریدگاران.

۱ـ کافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۸.

در باره پرده‌ها از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدند و ایشان فرمود: اولین پرده‌ها هفت تاست و قطر هر یک به اندازه مسیر پانصد سال است و میان هر پرده‌ای پانصد سال فاصله است. پرده دوم، هفتاد پرده است که بین هر یک، فاصله پانصد ساله است که طول آن پانصد سال است و برای هر پرده‌ای هفتاد هزار فرشته است که قدرت هر یک به اندازه قدرت جن و انس است. برخی از این پرده‌ها نور، برخی تاریکی، برخی آتش، برخی دود، برخی ابر، برخی آذرخش ، برخی باران، برخی تندر، برخی نور، برخی شن، برخی کوه، برخی گرد و غبار، برخی آب و برخی دیگر رودهایند و هر یک از اینها پرده‌هایی متفاوتند که قطر هر پرده، مسیر هفتاد هزار سال است. آن گاه سرا پرده‌های جلال است که عدد آن به هفتاد می‌رسد که در هر سرا پرده، هفتاد هزار فرشته است و فاصله بین هر سرا پرده، مسیر پانصد سال است. آن گاه سرا پرده عزّت است، سپس سرا پرده کبریاء، سپس سرا پرده عظمت، سپس سرا پرده قُدس بعد از آن سرا پرده جبروت و سپس سرا پرده فخر و بعد از آن نور سپید و تابان و سپس سرا پرده یگانگی و وحدانیت است که آن مسیر هفتصد هزار سال است و بعد از حجاب اعلی قرار دارد. سخن امام علی علیه السلام که پایان پذیرفت و ساکت ماند، عمر به ایشان عرض کرد: ای ابو الحسن! زنده نباشم روزی که تو را نبینم[1].

۲) ابن بابویه از احمد بن محمّد بن یحیی عطّار، از پدرش از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورَمه، از زیاد قندی، از دُرُست، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: خداوند را فرشته‌ای است که میان نرمی گوش تا گردنش به اندازه پانصد سال است که پرنده‌ای پرواز کند.[2]

۳) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد عیسی، از حسن بن علی، از یونس بن یعقوب، از عمرو بن مروان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال را فرشتگانی است که نیمی از بدنشان از یخ و نیمی دیگر از آتش است که می‌گویند: ای کسی که سرما و گرما را در کنار هم جمع آورده‌ای، قلب‌های ما را بر طاعت و بندگی خودت استوار بدار.[3]

۱ـ توحید، ص ۲۷۷، ح ۳.
۲ـ توحید، ص ۲۸۱، ح ۸.
۳ـ توحید، ص ۲۸۲، ح ۱۱.

۴) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمّد اصبهانی، از سلیمان بن داود مِنقَری، از حَفْص بن غیاث نخعی، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: حاملان عرش هشت فرشته‌اند که هر یک را هشت چشم است و هر چشمی با دنیا برابری می‌کند.[۱]

۵) حدیثی مفصّل از کعب روایت شده که در آن در نزد معاویه از ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کرامات و نشانه‌های ولادت آن حضرت یاد می‌کند. کعب در این حدیث می‌گوید: در شب ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد هزار کاخ از یاقوت سرخ و هفتاد هزار کاخ دیگر از مروارید تازه ساخته شد. گویند که اینها کاخ‌های ولادت هستند.

و آن گاه بهشت‌ها (به واسطه میلاد حضرتش) آراسته شد و به آن گفته شد: به خود ببال و آراسته و زیبا شو؛ چرا که پیامبر اولیایت به دنیا آمده است. پس بهشت در آن روز خندید و تا روز قیامت خندان خواهد ماند. به من خبر رسیده که نهنگی از نهنگان دریا به نام طموس که بزرگ نهنگان است، در شادی میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وجد و جنبش درآمد. این نهنگ را هفتصد هزار دم است که بر پشت آن هفتصد هزار گاو یکی بزرگتر از دیگری راه می‌روند که هر گاوی هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز دارد. این نهنگ وجود آنها را احساس نمی‌کند و اگر خداوند عزّ و جل این نهنگ را ثابت نمی‌گردانید، زمین را زیر و رو می‌کرد. ابن فارسی این حدیث را در روضة الواعظین روایت کرده است.[۲]

۶) برسی روایت کرده: که در باره سلیمان پیامبر علیه السلام آورده‌اند که در غذای یک روزش هفتصد و بیست صاع نمک داشت. روزی یکی از جانوران دریایی سر از دریا بیرون آورد و به سلیمان علیه السلام گفت: ای سلیمان! امروز از من پذیرایی کن. پس سلیمان دستور داد تا غذای یک ماهش را برای او جمع کنند و هنگامی که این غذا بر ساحل دریا گرد آورده شد، همچون کوهی بزرگ گشت، و آن نهنگ سر از دریا بیرون آورد و غذا را بلعید و گفت: ای سلیمان! غذای کامل امروزم کجاست، این که بخشی از غذای روزانه من است؟ سلیمان در شگفت ماند و به او گفت: آیا در دریا جانداری به مانند تو وجود دارد؟ گفت: آری هزار جاندار

۱ـ خصال، ص ۴۰۷، ح ۴.
۲ـ روضة الواعظین، ص ۷۸.

مثل من در دریا هست، پس سلیمان فرمود: پاک و منزه است خداوندی که مالکی بزرگ و مقتدر است و آن چه را که نمی‌دانید می‌آفریند.[1]

۷) آن گاه برسی گوید: نعمت خداوندی گسترده و وسیع است و خداوند به داود علیه السلام فرمود: ای داود! به عزّت و جلالم سوگند، اگر اهل آسمان‌ها و زمین به من امید می‌داشتند و به هر یک به اندازه هفتاد دنیای شما ارزانی می‌داشتم، این نبود مگر به اندازه سوزنی که در دریا فرو برده و آن را بیرون آورد، پس چگونه ممکن است کاری که من عهده‌دار و قیّم آن هستم به کاستی و نقصان گراید؟[2]

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳)»

[آیا ندانسته‌ای که خدا(ست که) ابر را به آرامی می‌راند سپس میان (اجزاء) آن پیوند می‌دهد، آن گاه آن را متراکم می‌سازد، پس دانه‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید؟ و (خداست که) از آسمان از کوه‌هایی (از ابر یخ‌زده) که در آنجاست، تگرگی فرو می‌ریزد و هر که را بخواهد، بدان گزند می‌رساند و آن را از هر که بخواهد، باز می‌دارد. نزدیک است روشنی برقش چشم‌ها را ببرد]

۱) علی بن ابراهیم، در باره سخن خداوند: **«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا»** می‌گوید: منظور آن است که ابر را از زمین بر می‌انگیزد **«ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ»** یعنی هنگامی که غلیظ و متراکم شود، خداوند فرشته‌ای از باد را می‌فرستد تا آن را بچکاند و آب باران از آن فرو ریزد که این همان عبارت **«فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ»** است که اشاره به باران دارد.[3]

۲) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی آسمان آغاز به

۱ـ مشارق انوار الیقین، ص ۴۱.
۲ـ مشارق انوار الیقین، ص ۴۲.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۲.

باریدن می‌کرد، علی علیه السلام زیر باران می‌رفت و تا سر و ریش و لباسش خیس شود. به ایشان گفتند: ای امیر مؤمنان! بر سر خود پوششی بگذار. امام در جواب می‌فرمود: این آب تازه از عرش باریده است، سپس شروع می‌کرد به سخن گفتن و می‌فرمود: زیر عرش، دریایی از آب است که روزی حیوانات به وسیله آن می‌روید و اگر خدای متعال بخواهد از رحمت خویش برای آنها چیزی روزی دهد، به آن وحی می‌کند و هر آن چه بخواهد باران می‌بارد، از آسمانی به آسمانی دیگر تا این که به آسمان دنیا می‌رسد ـ آن گونه که گمان می‌کنم ـ باران را در ابر که حکم آلک را دارد می‌ریزد. سپس به باد وحی می‌شود که آن را بکوب و مانند آب ذوب کن. پس آن را به این جا و آن جا ببر و سپس مدتی طولانی بر آنان فرو ریز، پس باران نیز به همان گونه که خدا امر فرموده، بر آنان قطره قطره می‌بارد و هر قطره‌ای که فرو می‌ریزد، همراه آن فرشته‌ای است که آن قطره را در جای خود قرار می‌دهد و هر قطره بارانی که از آسمان فرو می‌ریزد، شماره آن مشخص و وزن آن معلوم است، مگر باران طوفان نوح که در آن آبی فراوان و سیل‌آسا، بی آن که وزن و شماره آن مشخص باشد، فرو ریخت.[1]

۳) از محمد بن یعقوب، با سند قبلی روایت شده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: پدرم به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام و ایشان به نقل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برایم روایت کرد که ایشان فرمود: خداوند ابر را آلک باران گردانید تا تگرگ را ذوب کند و به آب مبدّل شود. برای این که اگر به چیزی برخورد کرد به آن آسیب نرساند. بارش‌هایی که به صورت تگرگ و صاعقه می‌بینید عذابی است از سوی خداوند متعال که هر کس را از میان بندگانش بخواهد به آن مبتلا می‌کند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به باران و هلال ماه اشاره نکنید؛ چرا که خداوند از این کار ناخشنود می‌شود.[2] عبدالله بن جعفر حمیری در قرب الإسناد با سند سعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام این را نقل کرده است.[3]

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۲۳۹، ح ۳۲۶.
۲ـ کافی، ج ۸، ص ۲۴۰، ح ۳۲۶.
۳ـ قرب الإسناد، ص ۳۵.

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَّاءٍ فَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(۴۵)».

[و خداست كه هر جنبنده‌ای را (ابتدا) از آبی آفرید. پس پاره‌ای از آنها بر روی شكم راه می‌روند و پاره‌ای از آنها بر روی دو پا و بعضی از آنها بر روی چهار (پا) راه می‌روند. خدا هر چه بخواهد می‌آفریند. در حقيقت خدا بر هر چيزی تواناست]

۱) علی بن ابراهيم: در باره «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ» گويد: منظور ماء (آب)، مياه (آبها) است. در تفسير «فَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» گفته: كسانی كه روی دو پا راه می‌روند، همان انسان‌ها هستند و كسانی كه روی شكم راه می‌روند، مارها هستند و كسانی كه روی چهار پا راه می‌روند، چهار پايان هستند. امام صادق عليه السلام فرمود: و پاره‌ای از آنها بيشتر از چهار پا دارند.[۱] طبرسی هم اين تفسير را در مجمع البيان از امام كاظم عليه السلام نقل كرده است[۲].

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ (۴۸) وَإِن يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲)».

[و می‌گويند به خدا و پيامبر (او) گرويديم و اطاعت كرديم آن گاه دسته‌ای از ايشان پس از اين (اقرار) روی برمی‌گردانند و آنان مؤمن نيستند * و چون به سوی خدا و پيامبر او خوانده شوند تا ميان آنان داوری كند، به ناگاه دسته‌ای از

۱ـ تفسير قمی، ج ۲، ص ۸۲.
۲ـ مجمع البيان، ج ۷، ص ۲۶۰.

آنها روی برمی‌تابند * و اگر حق به جانب ایشان باشد، به حال اطاعت به سوی او می‌آیند * آیا در دل‌هایشان بیماری است یا شک دارند یا از آن می‌ترسند که خدا و فرستاده‌اش بر آنان ستم ورزند؟ (نه) بلکه خودشان ستمکارند * گفتار مؤمنان وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند، تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم. اینانند که رستگارند * و کسی که خدا و فرستاده او را فرمان برد و از خدا بترسد و از او پروا کند. آنانند که خود کامیابند]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابی عمیر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام، روایت کرد که فرمود: شأن نزول این آیه در باره امیر مؤمنان علیه السلام و عثمان است و ماجرا از این قرار است که بین امیر مؤمنان علیه السلام و عثمان بر سر باغی اختلافی در گرفت. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا راضی می‌شوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به داوری بگیریم؟ عبدالرحمان بن عوف به عثمان گفت: داوری را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبرید؛ چرا که او به نفع علی داوری می‌کند. ابن شیبه یهودی را به داوری بگیرید. عثمان به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: من فقط به داوری ابن شیبه راضی می‌شوم. ابن شیبه گفت: آیا شما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را امانتدار وحی می‌دانید در حالی که او را در داوری کردن متهم می‌کنید! پس خدا به پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم چنین وحی کرد: «**وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُم مُعْرِضُونَ * وَإِن يَكُن لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**»، سپس خداوند به امیر مؤمنان علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «**إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ**»[1].

۲) محمد بن عباس، از محمد بن قاسم بن عُبید، از جعفر بن عبدالله محمّدی، از احمد بن اسماعیل، از عبّاس بن عبدالرّحمن، از سلیمان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده که هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، به علی علیه السلام و عثمان زمینی داد. بالای زمین از آن عثمان و پایین

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۱۸.

زمین از آنِ علی علیه السلام شد. علی علیه السلام به عثمان گفت: زمین من فقط با زمین تو به کار آید، پس یا تو زمینت را به من بفروش و یا زمین من را بخر. عثمان به او گفت: من زمین را به تو می‌فروشم. پس علی علیه السلام زمین او را خرید. یارانش به او گفتند: چه کار کردی؟ آیا زمینت را به علی علیه السلام فروختی! اگر تو آب را بر زمین او می‌بستی، چیزی نمی‌رویاند تا این که مجبور می‌شد زمینش را آن چنان که تو می‌خواستی به تو بفروشد.

راوی گوید: عثمان نزد علی علیه السلام آمد و به او گفت: فروش زمینم را جایز نمی‌دانم. پس به او گفت: فروختی و راضی شدی و حق بازگشت از معامله را نداری. عثمان گفت: کسی را بین من و خودت قاضی قرار ده. علی علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را قاضی قرار می‌دهم. عثمان گفت: او پسر عموی توست. کسی دیگر را پیشنهاد کن. علی علیه السلام فرمود: کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به قضاوت نمی‌گیرم در حالی که او شاهد معامله ما بوده است! عثمان از این پیشنهاد سرباز زد. پس خداوند به همین مناسبت، این آیات را نازل فرمود.[1]

۳) محمد بن عباس، از محمد بن حسین بن حُمَید، از جعفر بن عبدالله محمّدی، از کثیر بن عیّاش، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام، روایت کرده است که در باره آیه «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ» فرمود: این آیه در باره مردی نازل شد که از امام علی علیه السلام زمینی خرید. سپس آن مرد پشیمان شد و دوستانش نیز او را پشیمان کردند. آن مرد به علی علیه السلام گفت: مرا احتیاجی به این زمین نیست. امام علی علیه السلام به او فرمود: با رضایت خویش آن را خریده‌ای. پس بیا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برویم و او را به داوری بگیریم. دوستانش به او گفتند: داوری را نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مبر. پس آن مرد گفت: بیا نزد ابوبکر یا عمر، هر کدام که خواستی برویم. علی علیه السلام فرمود: نه، به خدا سوگند من جز به قضاوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بین من و خودت

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۳

راضی نمی‌شوم. پس خدای متعال هم به همین مناسبت این آیات را نازل فرمود: «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».[1]

۴) طبرسی: از امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که این آیه اشاره به امیر مؤمنان علی علیه السلام دارد. طبرسی گوید: بلخی حکایت کرده که بین علی علیه السلام و عثمان بر سر زمینی که عثمان از علی علیه السلام خریده بود، نزاعی بود. زیرا از این زمین سنگ‌هایی بیرون آمده بود. عثمان خواست که به بهانه این عیب، زمین را باز پس دهد. حضرت علی علیه السلام نپذیرفت و به او فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بین خودمان داور قرار دهیم. حکم بن ابو عاص به عثمان گفت: اگر داوری را نزد پسر عمویش ببرد، به سود او حکم می‌کند پس تو این داوری را نپذیر، که این آیات به همین مناسبت نازل شد. این حدیث یا حدیثی قریب به همین مضمون از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است.[2]

۵) از طریق مخالفین: از ابن عباس روایت شده که این آیه در باره امام علی علیه السلام و مردی از قریش که زمینی از او خریده بود، نازل شده است.

۶) سُدّی: در تفسیر این آیه گفته است: این آیه در باره عثمان بن عفّان نازل شد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی نضیر را فتح کرد و اموال آنها را تقسیم نمود. عثمان به علی علیه السلام گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برو و فلان زمین را از او درخواست کن. اگر زمین را به تو داد، من شریک تو هستم و می‌آیم و آن را از او درخواست می‌کنم و اگر زمین را به من داد، تو شریک من هستی. ابتدا عثمان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد. پس زمین را به او داد و علی علیه السلام به او فرمود: مرا شریک خود کن. عثمان از این امر سر باز زد و علی علیه السلام به او فرمود: رسول خدا

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۱۹.
۲ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۳.

صلی الله علیه و آله و سلم را بین من و خودت داور قرار می‌دهم. او از این که نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بروند ابا کرد و از او سئوال شد: چرا همراه او نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌روی؟ عثمان گفت: او پسر عموی علی علیه السلام است و می‌ترسم به سود او حکم کند. در پی همین جریان این آیه نازل شد: «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» وقتی خبر به عثمان رسید که چنین آیه‌ای نازل شده است، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به حق امام علی علیه السلام در شریک بودن او اعتراف کرد و او را شریک خود کرد.

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۵۳)﴾

[و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی بی شک (برای جهاد) بیرون خواهند آمد. بگو: سوگند مخورید؛ اطاعتی پسندیده (بهتر است) که خدا به آن چه می‌کنید داناست]

۱) ابن بابویه، از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی عطّار، از محمّد بن حسین بن ابو خطّاب، از صفوان بن یحیی، از مَندَل، از بکّار بن ابوبکر، از عبدالله بن عجلان، روایت کرده است که در نزد امام صادق علیه السلام از قیام حضرت قائم علیه السلام یاد کردیم و به ایشان عرض کردم: چگونه می‌توانیم به این مسئله علم پیدا کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: یکی از شما صبح می‌کند در حالی که صحیفه‌ای زیر سَر اوست که بر آن نوشته شده: طاعةٌ معروفةٌ (طاعتی پسندیده).[۱]

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۵۴)﴾

۱ـ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۴، ح ۲۲.

[بگو خدا و پیامبر را اطاعت کنید. پس اگر پشت نمودید، (بدانید که) بر عهده اوست آن چه تکلیف شده و بر عهده شماست آن چه موظف هستید و اگر اطاعتش کنید، راه خواهید یافت و بر فرستاده (خدا) جز ابلاغ آشکار (ماموریتی) نیست]

۱) علی بن ابراهیم، در تفسیر آیه شریفه «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ» گفته آن چه بر عهده نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است نبوت می‌باشد و آن چه بر دوش شماست، طاعت و فرمانبرداری می‌باشد. پس خداوند، ائمه علیهم السلام را مورد خطاب قرار داده و به آنها وعده می‌دهد که بعد از آن که مورد ظلم واقع شدند و حقشان غصب شد، آنان را در زمین به حکومت می‌رساند.[1]

۲) محمد بن عباس، از محمد بن همّام، از محمّد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجّار، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش علیه السلام، نقل کرده که در باره آیه شریفه «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ» فرموده: آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن تکلیف شده، شنیدن، طاعت، امانتداری و صبر است و در باره «وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ» فرموده است: آن چه بر عهده شماست، پیمان‌هایی است که خداوند متعال در مورد امام علی علیه السلام از شما گرفته و آن چه در قرآن برایتان تبیین نموده، لزوم فرمانبرداری از اوست. و منظور از «وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» این است که اگر از علی علیه السلام پیروی کنید، راه خواهید یافت و «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ». آیه این گونه نازل گشت.[2]

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵)»

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۳.

۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۲۰.

[خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین (خود) قرار دهد. همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین (خود) قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند (تا) مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند]

۱) علی بن ابراهیم: این همان تأویل بعد از تنزیل است که به آن اشاره کردیم و معطوف است بر آیه شریفه «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ».[۱-۲]

۲) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلّی بن محمّد، از وشّاء، از عبدالله بن سنان، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» پرسیدم که امام علیه السلام فرمود: مراد از آیه، ائمه علیهم السلام هستند.[۳]

۳) از محمد بن یعقوب: از حسین بن محمّد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمّد، از ابی مسعود، از جعفری روایت کرده که از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: ائمه علیهم السلام جانشینان خداوند متعال بر روی زمین‌اند.[۴]

۴) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمّد بن سعید بن عُقده، از احمد بن یوسف بن یعقوب جُعفی ابوحسن، از کتابش روایت کرده، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش و وُهیب از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده، در مورد آیه شریفه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» که فرموده است، این آیه در باره حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشریف و یارانش نازل شده است.[۵]

۱ـ نور/۳۷.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۳.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۱۵۰، ح ۳.
۴ـ کافی، ج ۱، ص ۱۴۹، ح ۱.
۵ـ الغیبة، ص ۱۶۰، ینابیع المودة، ص ۴۲۶.

۵) از محمد بن یعقوب: از محمد بن همّام، جعفر بن محمد بن محمد بن مالک فزاری کوفی، از محمد بن احمد، از محمد بن سنان، از یونس بن ظِبیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند متعال در شب جمعه فرشته‌ای را به آسمان دنیا می‌فرستد و هر گاه سپیده بدمد، این فرشته روی عرش بر فراز کعبه می‌نشیند و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم، علی، حسن، و حسین صلوات الله علیهم منبرهایی از نور قرار می‌دهد که از آنها بالا می‌روند و فرشتگان، انبیا و مؤمنان گرد آنها جمع می‌شوند و درهای آسمان گشوده می‌گردد و آن گاه که وقت زوال شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: پروردگارا! این همان وعده گاهی است که در کتابت وعده فرمودی. این همان آیه است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» سپس فرشتگان و انبیا همین سخن را تکرار کنند و آن گاه محمّد و علی و حسن و حسین علیهم السلام به سجده افتند و گویند: پروردگار خشمگین باش که حرمت تو پایمال و برگزیدگانت کشته شدند و بندگان صالحت را خوار و ذلیل کردند؛ پس خداوند آن چه را بخواهد انجام دهد و آن روزی معین است.[1]

۶) محمد بن عباس: از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از وشّاء، از عبدالله بن سنان، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خداوند که می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» پرسیدم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: منظور ظهور حضرت قائم علیه السلام است.[2]

۷) ابن بابویه، از ابو مُفضّل محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب شیبانی که رحمت خدا بر او باد، از ابو مُزاحم موسی بن عبدالله بن یحیی بن خاقان قاری بغداد، از ابوبکر محمّد عبدالله بن ابراهیم شافعی، از محمد بن حمّاد بن ماهان دباغ ابو جعفر، از عیسی بن ابراهیم، از حارث بن نَبهان، از عتبة بن یقظان، از ابو سعید، از مکحول، از واثلة بن اسقَع بن ابو قِرصافه، از جابر بن عبدالله انصاری، روایت کرده که گفت: جندل بن جُناده یهودی از خیبر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد

۱ـ الغيبة، ص ۲۱۷.
۲ـ تاويل الآيات، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۲۱.

و عرض کرد: ای محمد! از آن چه که برای خدا نیست و نزد خدا نیست و خدا از آن خبر ندارد، من را خبر ده. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن چه که برای خدا نیست شریک است و آن چه نزد خدا نیست ظلم کردن در حق بندگان است و اما آن چه خدا نمی‌داند، سخن شماست ـ ای جماعت یهود ـ که می‌گویید عُزیر فرزند خداست و خداوند برای خود فرزندی نمی‌شناسند. پس جندل که این را شنید گفت: أشهد أن لا إله الّا الله، و أنّک رسولُ الله حقّاً. سپس گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! من دیشب در خواب موسی بن عمران علیه السلام را دیدم که به من فرمود: ای جندل! به دست محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسلام بیاور و به اوصیای بعد از او تمسک جوی، و من اسلام آوردم و خداوند آن را روزی من کرد. اکنون مرا از اوصیای بعد از خودت آگاه کن تا من به آنها متمسک شوم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جندل! اوصیای پس از من به اندازه نقیبان و بزرگان بنی اسرائیل هستند. جندل گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن طور که من در تورات دیده‌ام، تعداد آنها دوازده نفر بوده است. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بله، امامان بعد از من هم دوازده نفر هستند. جندل گفت: ای رسول خدا، همه آنها در یک زمان خواهند آمد؟ آن حضرت فرمود: نه، بلکه هر کدام به ترتیب جانشین دیگری می‌شود و تو فقط سه نفر از آنها را خواهی دید.

جندل عرض کرد: پس نام آنها را برایم بگو. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بله! تو پس از من سرور اوصیا، وارث انبیا و پدر ائمه علیهم السلام علی بن ابی‌طالب را و بعد از او فرزندش حسن علیه السلام و سپس حسین علیه السلام را درک خواهی کرد. پس بعد از من از آنها پیروی کن و مبادا فریفته نادانی نادانان شوی و آن گاه که وقت ولادت علی بن حسین، زین العابدین فرا رسد، خداوند مرگ تو را برساند و آخرین توشه‌ای که از دنیا خواهی خورد، شیری است که می‌نوشی.

جندل گفت: ای رسول خدا! من هم در تورات این گونه یافتم: إلیا یقطو شُبّر و شُبَیر، اسامی آنها را نمی‌دانستم. بعد از حسین علیه السلام چه کسانی به امامت خواهند رسید و اسم آنها چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه نفر هستند از صلب امام حسین علیه السلام و مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف هم

از آنهاست. وقتی مدت امامت حسین علیه السلام به پایان رسد، فرزندش علی، ملقب به زین العابدین امامت می‌کند و بعد از پایان دوره علی علیه السلام، فرزندش محمد ملقّب به باقر امام خواهد شد و وقتی مدت امامت محمد به پایان رسد، فرزندش جعفر ملقّب به صادق به امامت خواهد رسید و وقتی مدت امامت جعفر به پایان رسد، فرزندش موسی ملقّب به کاظم امامت می‌کند و وقتی که امامت موسی به پایان رسد، فرزندش علی ملقّب به رضا به امامت خواهد رسید و وقتی مدت امامت علی به پایان رسد، فرزندش محمد ملقّب به زکی به امامت خواهد رسید و وقتی مدت امامت محمد به پایان رسد، فرزندش علی ملقّب به نقی امام خواهد شد و وقتی مدت امامت علی به پایان رسید، فرزندش حسن ملقّب به امین به امامت خواهد رسید سپس امام‌شان از نظرها غایب شود. جندل عرض کرد: ای رسول خدا! آن که غایب می‌شود همان حسن علیه السلام است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نه، بلکه فرزندش حجّت از نظرها غایب خواهد شد. جندل گفت: ای رسول خدا، اسم او چیست؟ فرمود: نامش برده نمی شود تا هنگامی که ظهور کند. جندل گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما ذکر او را در تورات یافته‌ایم و موسی بن عمران تو و اوصیایت را به ما بشارت داده است.

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه شریفه را تلاوت کرد: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» جندل گفت: ای رسول خدا! از چه چیزی می‌ترسند؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جندل! در زمان هر یک از این ائمه، سلطانی است که دست به اذیت و آزار آنان می‌زند و هنگامی که خداوند در خروج قائم ما عجّل الله تعالی فرجه الشریف تعجیل کند، آن حضرت زمین را همان طور که پر از ظلم و ستم شده است، پر از عدل و داد خواهد کرد. سپس فرمود: خوشا به حال آنان که در دوران غیبتش صبر پیشه کنند، خوشا به حال آنان که بر راه روشن امامان ثابت قدم بمانند. آنان کسانی هستند که خداوند در کتابش این گونه آنان را وصف کرده است: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»[1] [آنان که به غیب ایمان می‌آورند] «أُوْلَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ

۱ـ بقره/۳.

آلا إنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»[1] [اینانند حزب خدا آری حزب خداست که رستگارانند] ابن اسقع روایت کرده که بعد از آن، جندل تا زمان امام حسین علیه السلام زیست سپس به طائف رفت و نُعَیم بن ابی قیس برای من روایت کرده که در طائف بر جندل وارد شدم در حالی که او ناتوان شده بود و پیاله‌ای از شیر خواست تا بنوشد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این چنین به من گفت که آخرین توشه‌ای که از دنیا می‌گیرم شیری است که می‌نوشم. جندل بعد از نوشیدن شیر، جان به جان آفرین تسلیم نمود و در مکانی که به کوراء معروف است، به خاک سپرده شد[2].

۸) ابن بابویه، گفته که محمد بن علی بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی، از ابو عباس احمد بن عیسی وشّاء بغدادی، از احمد بن طاهر، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از علی بن حارث، از سعید بن منصور جَواشی، از احمد بن علی بدیلی، از پدرش، از سدیر صیرفی روایت کرده است: من و مفضَّل بن عُمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب بر سرورمان امام صادق علیه السلام وارد شدیم و او را دیدیم در حالی که بر خاک نشسته بود و ردایی خیبری طوق‌دار و بدون گردن، و آستین کوتاه بر تن دارد و همانند زن مصیبت زده‌ای که بچه خود را از دست داده باشد و با دلی سوزان که خون و اندوه گونه‌هایش را تغییر داده و اشک در چشمانش حلقه زده بود می‌گفت: ای سرور من! با غیبتت، خواب از چشمانم ربوده و بستر بر من تنگ کرده و آرامش قلب را از من ستانده‌ای. ای سرور من! غیبتت، مصیبت‌های مرا همیشگی ساخته. از دست دادن یکی بعد از دیگری، جمع و عدد ما را به دست فنا سپرده است و پس اشکی را نمی‌یابم که در کاسه چشمم خشک گردد و ناله‌ای را نمی‌یابم که از سینه‌ام رخت بندد؛ همان مصیبت‌های پی در پی و رنج‌های گذشته‌ای که سخت‌ترین و فجیع‌ترین این مصائب گذشته و آنها که خواهد آمد، هم اکنون در برابر چشمانم قد برافراشته است و نیز بلایا و گرفتاری‌هایی که با خشم تو در آمیخته و با غضبت عجین شده است.

سدیر گفت: از حیرت، عقل از سرمان پرید از و از بی‌تابی، از آن حادثه هولناک و مصیبت وحشتناک، قلبمان پاره پاره گشت و گمان بردیم آن حضرت

۱ـ مجادله/۲۲.

۲ـ کفایة الاثر، ص ۵۶.

علیه السلام در اثر واقعه ناگواری که بر او نازل شده، ذکر خدا می‌گوید. گفتیم: ای بهترین انسان‌ها! خداوند چشمانت را گریان نکند، چه حادثه‌ای چشمانت را اشکبار و اشکان تو را ریزان نموده است و آن چه چیزی است که تو را این چنین به سوگواری نشانده است؟! ـ روایت کرده که امام صادق علیه السلام آهی سوزناک کشید که در اثر آن شکمش برآمد و ترسش بیشتر گشت و فرمود: ـ وای بر شما باد، امروز صبح در کتاب جَفر نگریستم و آن کتابی است مشتمل بر علم مرگ و مصائب و علم آن چه که بوده و خواهد بود تا روز قیامت، و خداوند آن علم را مخصوص محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و ائمه پس از او علیهم السلام گردانیده است. در این کتاب زمان ولادت غائب‌مان و غیبت او، کندی و درنگ او، و طول عمر او، و رنج مؤمنان در آن زمان، ظهور شک در دل‌هایشان از طولانی شدن غیبت و ارتداد بسیاری از دین و کندن طناب اسلام از گردن را می‌دیدم که خداوند متعال در این خصوص فرمود: «وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»[1] [و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم] و منظور وَلایت است و به همین خاطر است که شفقت مرا در بر گرفته و اندوه به من چیره شده است.

گفتیم: ای فرزند رسول خدا! با شریک کردن ما در آن چه در این باره می‌دانی، ما را مورد لطف و فضل خویش قرار ده. پس آن حضرت علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی سه چیز را که برای رسولانش رقم زده بود، برای حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشریف نیز رقم زد: ولادتش را همچون موسی علیه السلام مقدر فرمود و غیبتش را همچون عیسی علیه السلام و کندی و درنگ او را همچون نوح مقدّر نمود و عمر بنده صالح یعنی خضر را دلیلی بر عمر طولانی او گردانیده است. پس گفتیم: ای فرزند رسول خدا! جلوه‌های این معانی را به ما بنمایان. امام علیه السلام فرمود: اما شباهت ولادت او به ولادت موسی علیه السلام این گونه است که فرعون وقتی آگاه شد که نابودی فرمانروایی‌اش به دست موسی علیه السلام است، دستور داد تا کاهنان را فرا خوانند و نسب او را بیابند. وقتی فهمید که او از بنی اسرائیل است، شروع کرد به دریدن شکم زنان باردار بنی اسرائیل تا این که بیست هزار و اندی نوزاد را کشت و به واسطه حراست الهی از

۱ـ اسراء/ ۱۳.

موسی، فرعون نتوانست به او دست یابد. بنی امیه و بنی عباس هم مانند فرعون، وقتی فهمیدند که نابودی حکومت‌شان بدست قائم ماست، با ما به دشمنی پرداختند و شمشیرهای خود را به خون آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم آغشتند و نسل‌کشی کردند، به این امید که بتوانند قائم علیه السلام را بکشند؛ اما غافل از این که خداوند امر خویش را برای ظالمان آشکار نمی‌کند و نورش را تمام می‌کند، حتی اگر مشرکان نسبت به آن بیزار باشند. اما در مورد شباهت غیبت او با عیسی باید گفت که یهودیان و مسیحیان همگی بر این اتفاق نظر داشتند که عیسی علیه السلام کشته شده است و خداوند ادعای آنان را تکذیب کرد آن جا که فرمود: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَـكِن شُبِّهَ لَهُمْ»[1] [آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد]. غیبت حضرت قائم علیه السلام هم همین گونه است؛ چرا که امت به خاطر طولانی شدنش آن را انکار خواهند کرد و برخی بی دلیل گویند: او به دنیا نیامده است؛ و دیگری می‌گوید: او به دنیا آمده و مرده است و دیگری وجود او را رد می‌کند و چنین می‌گوید: یازدهمین امام ما نازا بوده و گوینده منحرف دیگری می‌گوید: او سیزدهمین امام یا بعد از آن است و دیگری از فرمان خدا سرپیچی کند و گوید: روح حضرت قائم علیه السلام در جسم انسان دیگری به سخن درخواهد آمد. اما در باره تاخیر در نزول عذاب بر قوم نوح باید گفت، هنگامی که نوح از خداوند خواست که از آسمان بر قومش عذاب فرستد، خداوند متعال جبرئیل علیه السلام را با هفت دانه نبات(گیاه) فرستاد. جبرئیل نزد نوح علیه السلام آمد و فرمود: ای نبی خدا! همانا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: اینها آفریده‌ها و بندگان من هستند و من آنها را با صاعقه نابود نمی‌کنم، مگر بعد از این که در دعوت پافشاری کردی و بر آنان اتمام حجت نمودی. دوباره در دعوت آنان به حق تلاش نما که به خاطر این کار تو را پاداش دهم. این دانه‌ها را بکار که در رویيدن و رسیدن آن هنگامی که میوه دهد، برای تو گشایش و نجات حاصل شود و مؤمنانی را که از پیروان تو هستند به این خبر بشارت ده. پس هنگامی که این درختان روییدند و مستحکم شدند و ساقه و شاخه دادند و میوه به بار آوردند و بعد از مدتی طولانی که خرمای آن رسید، از خدای متعال خواست که وعده‌اش را

۱ــ نساء/۱۵۷.

محقق سازد. پس خداوند به نوح علیه السلام دستور داد تا دانه‌های آن درختان را بکارد و دوباره صبر و تلاش را پیشه خود سازد و بر قوم خود اتمام حجت کند. نوح نیز پیروانش را از این مسئله باخبر کرد که سیصد نفر از آنها از دینشان برگشتند و گفتند اگر آن چه نوح ادعا می‌کند حق بود، خدای او به وعده‌اش وفا می‌کرد.

خداوند پیوسته و مکرر به نوح علیه السلام دستور می‌داد تا هفت مرتبه این دانه‌ها را بکارد، پس مؤمنان همین طور یکی بعد از دیگری از دین خدا برمی‌گشتند تا این که فقط هفتاد و چند نفر بر دین خود استوار ماندند و خداوند تبارک و تعالی وحی کرد: ای نوح! اکنون صبح در جلوی چشمانت از شب پرده بر می‌دارد. هنگامی که حق، اصل خویش را آشکار سازد و با مرتدّ شدن بد طینتان، صفای ایمان از تاریکی شناخته شود. اگر من آنان را که کفر ورزیده‌اند، هلاک کنم و مؤمنانی را که مرتدّ شده‌اند، زنده نگه دارم، در وعده گذشته خود به مؤمنانی که خالصانه یکتاپرست شدند و به ریسمان نبوّت تو چنگ زدند و به وعده‌ای که بر اساس آن، مؤمنان را در زمین به خلافت می‌رسانم و دین آنان را قوّت می‌بخشم و ترسشان را به آرامش و امنیت مبدّل می‌سازم تا با رفتن شک از دلشان خالصانه مرا عبادت کنند، وفادار نخواهم بود و چگونه می‌توانم کسانی را در زمین به خلافت رسانم و دینشان را قوت بخشم و ترسشان را به آرامش مبدّل سازم در حالی که می‌دانم از دین برگشتگانی هستند که یقینی سست و سرشتی زشت و درونی پلید دارند که در اثر نفاق ورزیدن و گمراهی است. اگر این از دین برگشتگان، وقتی که دشمنان مؤمنان را هلاک کنم، بویی از رایحه حکومتی که به مؤمنان عطا شده استشمام کنند، از رایحه صفات این حکومت می‌بوییدند و نفاق درونشان استوار می‌گردید و ریسمان گمراهی دل‌هایشان ابدی می‌گشت و با برادرانشان آشکارا دشمنی می‌کردند و برای کسب ریاست با آنان به جنگ بر می‌خاستند و در میدان امر و نهی کردن، یکه‌تاز بودند. چگونه می‌توان با وجود فتنه انگیزی‌ها و جنگ افروزی‌ها به دین قوت بخشید و آن را در بین مؤمنان رواج داد؟ نه، هرگز که چنین

نیست. این جاست که خداوند متعال می‌فرماید: «وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنَا»[1] [و زیر نظر ما و (به) وحی ما کشتی را بساز].

امام صادق علیه السلام فرمود: ظهور حضرت قائم علیه السلام نیز همین گونه است، چرا که روزگار غیبت او آنقدر طولانی شود تا حق آشکار شود و ایمان از تیرگی باز شناخته شود و این وقتی میسر گردد که شیعیان بد سرشت و پلیدی که ترس از نفاق آنان می‌رود ـ هر گاه احساس کنند در عهد قائم علیه السلام به حکومت رسند و قدرت گیرند و به آرامش و امنیت رسند ـ مرتد گردند. مُفضّل گفت: عرض کردم ای فرزند رسول خدا! ناصبی‌ها بر این باورند که این آیه در شأن ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام نازل شده است؟ پس حضرت فرمود: خداوند ناصبی‌ها را هدایت نکند، چه هنگام دین مورد رضای خدا و رسولش توانسته در زمان یکی از اینها بین مردم امنیت برقرار نموده و ترس را از دل امّت بزداید و شک را از سینه‌هاشان برکَند؟ و نیز در زمان علی علیه‌السلام؛ با وجود ارتداد مسلمانان و آشوب‌ها و جنگ‌هایی که بین آنها و کفّار بالا می‌گیرد. و سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا»[2] [تا هنگامی که فرستادگان (ما) نومید شدند و (مردم) پنداشتند که به آنان واقعا دروغ گفته شده، یاری ما به آنان رسید].

اما در مورد عبد صالح، حضرت خضر که خداوند او را نه به خاطر نبوّتی که برای او مقدّر فرمود، طول عمر داد و نه به خاطر کتاب که بر او نازل کند و نه به خاطر شریعتی که شریعت قبل از خود را با آن نسخ کند و نه به خاطر امامتی که بندگانش را به اقتدای آن الزام کند و نه به واسطه طاعتی که آن را به خاطر او واجب گرداند، بلکه از آن جا که خداوند به واسطه علم ازلی خود می‌دانست، اگر عمر حضرت قائم را در دوران غیبت طولانی گرداند، بندگانش آن را انکار می‌کنند، عمر بنده صالحش خضر را طولانی گردانید تا استدلالی برای طولانی شدن عمر آن حضرت باشد و بدین وسیله حجت را بر دشمنان تمام کند و مردم در مقابل خدا عذر و بهانه‌ای نداشته باشند.[3]

۱ـ هود/۳۷.

۲ـ یوسف/۱۱۰.

۳ـ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۵۰.

۹) سید معاصر در کتابی که در باره رجعت نوشته، از محمد بن حسن بن عبدالله اَطروش کوفی، از ابو عبدالله جعفر بن محمد بلخی، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از عبدالرّحمن نبی ابو نجوان، از عاصم بن حُمید، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی یکتای بی همتاست که یگانگی‌اش مانند ندارد، آن گاه خدای متعال کلمه‌ای گفت که آن کلمه به نور مبدّل گشت. سپس از آن نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را آفرید و من و خاندانم را از او آفرید. سپس خداوند کلمه‌ای فرمود که آن کلمه به روح مبدّل گشت و خداوند او را در آن نور قرار داد و آن را در بدن‌های ما جای داد، پس ما روح و کلمات و نشانه‌های خداییم. پس خدا به واسطه ما حجت خویش را بر خلقش تمام گرداند. ما پیوسته در سایه ساری سبز بودیم؛ آن جا که نه خورشیدی، نه ماهی، نه شب و روزی است و نه چشمی که پلک زند. در آن جا او را می‌پرستیدیم و تقدیس می‌کردیم و تسبیح می‌گفتیم و این قبل از آن بود که چیزی آفریده شود. خدا از انبیا پیمان ایمان و یاری ما را گرفت و این همان قول خداوند است: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»[1] [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آن چه را با شماست، تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید] یعنی حتماً به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورید و وصی او را یاری کنید و آنان همگی مرا یاری خواهند کرد.

خداوند از من و محمد صلی الله علیه و آله و سلم عهد گرفت که همدیگر را یاری کنیم، پس من محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کردم و در رکاب او جنگیدم، دشمنش را از پای درآوردم و به آن عهدی که خداوند از من گرفته بود وفا نمودم و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کردم، هیچ یک از انبیا الهی و رسولانش مرا یاری نکردند؛ چرا که خداوند جان آنان را گرفته بود و به نزد خود برده بود، امّا آنان مرا یاری خواهند کرد و از شرق تا غرب عالم از من خواهد بود

۱ـ آل عمران/۸۱.

و خداوند آنان را از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، زنده بر می‌انگیزد و هر پیامبر فرستاده شده‌ای را؛ آنان در رکاب من، سر مردگان و زندگان (کافر) از جن و انس را با شمشیر خواهند زد.

شگفتا! و چگونه در شگفت نمانم از مردگانی که خداوند آنان را زنده می‌گرداند و گروه گروه ندای لبیک سر می‌دهند: ای دعوت کننده به سوی خدا! لبیک، لبیک. از راه‌ها و جاده‌های کوفه نفوذ کنند و گردن کافران و جباران و پیروان آنها از اول تا آخر را از دم تیغ خود بگذرانند تا این که خداوند وعده خود را محقق سازد، آن جا که می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» یعنی در حال امنیت مرا می‌پرستند و از احدی از بندگان نترسند و دیگر تقیه نکنند.

همانا مرا بازگشتی از پی بازگشتی و رجعتی از پس رجعت دیگر است؛ و منم که یورش می‌برم و بر دشمن سخت می‌تازم و منم که صاحب دگرگونی‌های شگفتم، و منم شاخی از آهن و بنده خدا و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و منم امین خدا و خزانه‌دار و رازدار و حجاب او، منم صراط و میزان او و منم محشور کننده به سوی خدا و منم کلمه خداوند که با آن پراکندگی را جمع می‌کند و جمع را پراکنده می‌سازد و منم اسمای نیکو، مثَل‌های برتر و نشانه‌های بزرگ خداوند، و منم صاحب بهشت و جهنم که بهشتیان را در بهشت و جهنمیان را در جهنم جای می‌دهم.

به ازدواج درآوردن بهشتیان، عذاب جهنمیان، برگشت همه خلق به سوی من است، منم بازگشتگاهی که همه چیز بعد از نیستی به سوی آن باز می‌گردد و حساب همه خلق با او می‌افتد و منم صاحب کارهای مهم و منم که بر اعراف ندای اذان سر می‌دهم و منم که خورشید را آشکار کنم و منم که زمین بر من استوار است. من جاندار زمین هستم. منم تقسیم کننده آتش دوزخ و منم خزانه‌دار بهشت و منم صاحب اعراف و منم امیر مؤمنان و یعسوب پرهیزکاران و نشانه پیشی گیرندگان و زبان سخن گویان و خاتم وصیین و وارث انبیا و جانشین پروردگار جهانیان. من راه مستقیم پروردگارم و دقیق‌ترین ترازوی الهی و حجّت بر آسمانیان و زمینیان و آن چه در آنها و میان آنهاست.

و من همانم که خداوند با من بر شما در آغاز آفرینشتان حجّت را تمام کرد و منم گواه در روز جزا و منم که مرگ‌ها و مصیبت‌ها و احکام قضا را می‌دانم و منم که آخرین حرف را می‌زنم و نسب‌ها را می‌شناسم و من آنم که از من خواسته شد تا آیات انبیای شایسته و معصوم را حفاظت کنم. و منم صاحب عصا و داغ زننده (بر چهره بدکاران) و منم که ابر و رعد و برق و تاریکی و روشنایی و بادها و کوه‌ها و دریاها و ستارگان و خورشید و ماه همگی به تسخیرم در آمده‌اند و منم که عاد و ثمود و اصحاب رسّ و نسل‌های میان این دو قوم را به هلاکت افکندم و منم آن که جابران را به خواری کشاند و منم صاحب مدین و هلاک کننده فرعون و نجات دهنده موسی و منم شاخ آهنی، منم فاروق امت و هدایت کننده در گمراهی‌ها. منم آن که هر چیزی را به علمی که خداوند به من داد، به احصا و شمارش آوردم و منم سرّ خدا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را راز دار من و مرا رازدار محمّد صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد. و من همانم که پروردگارم اسم و کلمه و حکمت و علم و فهم خود را به من عطا کرد. ای جماعت مردم! پیش از آن که مرا از دست دهید از من سئوال کنید. خدایا همانا من تو را گواه می‌گیرم و از تو در برابر آنان کمک می‌جویم. لاحولَ و لاَ قُوةَ إلاَّ بالله العلی العَظیم و الحمدُ لله مبتلین.

۱۰) طبرسی می‌گوید که در تفسیر این آیه اختلاف است و آن گاه همه اقوال را ذکر کرده تا در نهایت می‌گوید: آن چه از اهل بیت علیهم السلام روایت شده این است که این آیه در باره حضرت مهدی علیه السلام از آل محمّد است.[1]

۱۱) سپس طبرسی گوید: عیاشی با سند از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که آیه را خواند و فرمود: به خدا سوگند که آنان شیعیان ما اهل بیت علیهم السلام هستند و خداوند (مؤمنان و صالحان را از زمین) به دست مردی از خانواده ما که او مهدی است به حکومت می‌رساند و او همان است که پیامبر در باره او فرمود: اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن را آنقدر طولانی می‌کند تا مردی از اهل بیت من که همنام من است بیاید و زمین را همان طور که پر

۱ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۷.

از ظلم و ستم شده است، پر از عدل و داد کند.[1] سپس طبری گفته که همانند این حدیث از امام باقر و امام صادق علیهما السلام هم روایت شده است.[2]

۱۲) طبرسی در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آورده که آن حضرت در آن حدیث، افراد پیش از خود را ذکر می‌کند و وی می‌فرماید: آنها به این خاطر بر مقدّرات امت دست یازیدند تا فرصت و مهلتی که خدا به دشمن خود یعنی شیطان داده بود (به سرانجام رسد) تا مهلت به پایان رسد و وعده الهی در باره کافران تحقق یابد و وعده حقی که خدا داده، نزدیک گردد. همان طور که خداوند فرموده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» و آن زمانی است که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز خطی باقی نمانده باشد و صاحب امر با بیان عذر خود در این باره غایب شود؛ چرا که در این زمان قلب‌ها را فتنه فرا گیرد، طوری که نزدیکترین مردم به او، دشمن‌ترین افراد برای او باشند و در آن وقت است که خداوند با سپاهی غیبی او را یاری کند و دین نبی‌اش را به دست او بر سایر ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید.[3]

۱۳) ابن شهر آشوب از تفاسیر ابو عبیده و علی بن حرب طائی، از عبدالله بن مسعود روایت کرده که خلفا چهار نفرند: آدم: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»[4] [من در زمین جانشینی خواهم گماشت]، و داود: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»[5] [ای داوود! تو را خلیفه در زمین قرار دادیم] و منظور از «الْأَرْض» بیت المقدس است، و هارون: بر اساس این گفتار او «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي»[6] [در میان قوم من جانشینم باش] و علی علیه السلام: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در این جا منظور همان علی علیه السلام است. مراد از «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ» آدم و داود و هارون است، و مراد از دین در «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ

۱ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۷ و ذیل حدیث در کتاب الفصول المهمّه، ص ۲۹۴ و منتخب کنز العمال، ج۶، ص ۳۰.

۲ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۷.

۳ـ احتجاج/۲۵۶.

۴ـ بقره/۳۰.

۵ـ ص/۲۶.

۶ـ اعراف/۱۴۲.

«الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» اسلام است و مراد از «وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» اهل مکه است و منظور از کفر در آیه «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ» کفر به ولایت امام علی علیه السلام و مراد از فاسقان در «فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» کسانی است که از فرمان خدا و رسولش سرپیچی کردند. و امیر مؤمنان علیه السلام فرموده‌اند: هر کس قائل نباشد به این که من چهارمین خلیفه هستم، لعنت خداوند بر او باد. آن گاه سخنی در همین معنا ایراد فرمود.[1]

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶)».

[و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و پیامبر (خدا) را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از ابن جمهور، از پدرش، از علی بن حدید، از عثمان بن رشید، از معروف بن خَرَّبُوذ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند عزّ و جلّ زکات را قرین نماز قرار داده است و آن گاه فرمود: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» و هر کس نماز را به پای دارد و زکات پرداخت نکند، نماز را بر پا نداشته است.[2]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸)».

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! قطعا باید غلام و کنیزهای شما و کسانی از شما که به (سن) بلوغ نرسیده‌اند، سه بار در شبانه روز از شما کسب اجازه کنند. پیش از نماز بامداد و نیمروز که جامه‌های خود را بیرون می‌آورید و پس از نماز

۱ـ مناقب، ج ۳، ص ۶۳.
۲ـ کافی، ج ۳، ص ۵۰۶، ح ۲۳.

شامگاهان. (این) سه هنگام برهنگی شماست نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این (سه هنگام) گرد یکدیگر بچرخید (و با هم معاشرت نمایید). خداوند آیات (خود) را این گونه برای شما بیان می‌کند و خدا، دانای سنجیده کار است]

۱) محمد بن یعقوب از گروهی از اصحاب ما، از احمد بن ابو عبدالله، از پدرش، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، و همگی از نضر بن هُوَید، از قاسم بن سلیمان، از جرّاح مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: غلامان شما و آنان که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند باید سه بار از شما اجازه بگیرند، همان طور که خداوند عزّ و جل می‌فرماید و کسی که به سن بلوغ رسیده، بر مادر، خواهر و خاله‌اش و غیر از اینها وارد نمی‌شود، مگر این که از آنها اجازه بگیرد و اجازه ندهید، مگر این که سلام کند و سلام، طاعت خداوند متعال است و روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: خادمی که به سن بلوغ رسیده، باید حتی اگر خانه‌اش در خانه شما باشد، در سه موقع که وقت عورت و خلوت شماست، از شما اجازه ورود بگیرد، یکی وقت عشاء که ثلث اول شب است، و هنگام صبح، و هنگامی که لباس از تن در می‌آورید. خداوند عزّ و جل این گونه برای خلوت کردن امر کرده، چرا که آن ساعت سرمستی و خلوت کردن است.[۱]

۲) از محمد بن یعقوب، از گروهی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در باره آیه شریفه «**الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**» فرموده: این آیه اشاره به مردان دارد نه زنان. گفتم: آیا زنان هم باید در این سه موقع اجازه بگیرند؟ فرمود: نه، بلکه داخل شوند و بیرون روند. و در باره «**وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ**» فرمود: کسانی از خودتان که به سن بلوغ نرسیده‌اند و فرمود که باید مانند کسانی که به سن بلوغ رسیده‌اند، در این سه وقت اجازه ورود بگیرند.[۲]

۳) از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از گروهی از یاران ما، از احمد بن ابو عبدالله، و همگی از محمد بن عیسی، از یوسف بن عقیل، از محمد بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام، روایت کرده که در باره آیه شریفه

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۹، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۹، ح ۲.

«لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُم» فرموده: هر کسی که به سن بلوغ برسد نباید بدون اجازه، بر مادر، دختر و خواهرش و دیگران وارد شود و به کسی اجازه داده نمی‌شود مگر این که سلام کند چرا که سلام فرمانبرداری از خداوند عزّ وجل است.[1]

۴) از محمد بن یعقوب: از برخی یاران ما، از احمد بن ابو عبدالله، از پدرش، از خلف حمّاد، از ربعی بن عبدالله، از فضیل بن یسار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره سخن خداوند که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» از ایشان سئوال شد، منظور از کسانی که باید اجازه بگیرند چه کسانی هستند؟ آن حضرت فرمود: مردان، زنان برده و کودکانی که به سن بلوغ نرسیده‌اند، هنگام عورت در سر وقت باید برای ورود اجازه بگیرند: بعد از نماز عشاء که ثلث اول شب است، هنگامی که لباس از تن در می‌آورید و قبل از نماز صبح و اگر خواستند، در غیر از این اوقات می‌توانند بدون اجازه وارد شوند.[2]

۵) طبرسی در تفسیر «مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: این بدین معناست که بردگان و کنیزکان خود را دستور دهید تا اگر خواستند هنگام خلوت بر شما وارد شوند، اجازه گیرند، از ابن عباس روایت است که به نقل از ابن عمر، منظور آیه به طور خاص، بردگان است. طبرسی گوید: این حدیث از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.[3]

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۶۰)»

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۵۳۰، ح ۳.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۵۳۰، ح ۴.
۳ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۹.

[و بر زنان از کار افتاده‌ای که (دیگر) امید زناشویی ندارند، گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند (به شرطی که) زینتی را آشکار نکنند و عفت ورزیدن برای آنها بهتر است و خدا شنوای داناست]

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت آیه «أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ» را خواند و فرمود: منظور از لباس، روسری و روپوش است. عرض کردم: برداشتن حجاب در نزد هر کس که باشد؟ فرمود: در نزد هر کس که باشد (به شرط آن که) آرایش نکرده باشد و اگر حجاب را بر ندارد برای او بهتر است و آرایشی که آن را آشکار کنند، موضوعی است که در آیه دیگری به آن پرداخته شده است.[۱]

۲) از محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابو عُمیر، از محمد بن ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: این که خداوند فرموده بر زنان سالخورده گناهی نیست که لباس خود را بردارند، منظور از لباس، فقط روپوش است.[۲]

۳) محمد بن یعقوب: از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در مورد آیه شریفه «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا» از آن حضرت علیه السلام سئوال شد که منظور چه لباسی است که زنان سالخورده می‌توانند بردارند؟ آن حضرت فرمود: منظور لباس روپوش است.[۳]

۴) از محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حَریز بن عبدالله، از امام صادق علیه السلام، روایت شده که آن حضرت خواند «أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ» و در تفسیر آن فرمود: منظور از لباس، روسری و روپوش است به شرطی که آن زن، سالخورده باشد.[۴]

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۲، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۲، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۲، ح ۳.
۴ـ کافی، ج ۵، ص ۵۲۲، ح ۴.

۵) محمد بن یعقوب: از گروهی از یاران ما، از احمد بن ابو عبدالله، از جامورانی، از حسن بن علی، از ابو حمزه، از عمرو بن جُبیر عرزَمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از او در باره حق مرد بر زن سئوال کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را جواب داد. پس آن زن گفت: حق زن بر مرد چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برهنگی او را بپوشاند، او را از گرسنگی سیر کند و اگر گناه کرد از او در گذرد. زن گفت: زن حق دیگری غیر از این بر مرد ندارد؟ فرمود: نه. آن زن گفت: که به خدا سوگند که ازدواج نمی‌کنم. سپس خواست که برود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بازگرد، و آن زن بازگشت و به او فرمود: خداوند عزّ وجل می‌فرماید: «أَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ».[۱]

۶) شیخ در تهذیب: با سند از حسین بن سعید، از محمد بن فُضیل، از ابو صبّاح کنّانی، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنان سالخورده چه نوع لباسی را می‌توانند از تن بیرون کنند و کنار گذارند؟ فرمود: روپوش و اگر کنیز باشد، از این که روسری خود را بردارد بر او گناهی نیست.[۲]

۷) از شیخ با سند از صفّار، از یعقوب بن یزید، از علی بن احمد، از یونس روایت کرده است که گفت: به حسین علیه السلام نامه‌ای نوشت و در آن در مورد زنان سالخورده‌ای سئوال کرد که می‌توانند روسری از سر بردارند و بازوان خود را نمایان سازند. پس آن حضرت علیه السلام در پاسخ نوشت: منظور زنانی است که دیگر از نکاح عاجز و ناتوان باشند.[۳]

۸) علی بن ابراهیم گفته است: این آیه در باره پیرزنانی است که حیض نمی‌شوند و به ازدواج کردن امیدی ندارند، اینان می‌توانند لباس از تن برگیرند. سپس فرمود: «وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ» یعنی در برابر مردان آشکار نشوند.[۴]

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۵۱۱، ح ۲.
۲ـ تهذیب، ج ۷، ص ۴۶۷، ح ۱۸۷۱.
۳ـ تهذیب، ج ۷، ص ۴۸۰، ح ۱۹۲۸.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۴.

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا (۶۱)».

[بر نابینا و لنگ و بیمار و بر شما ایرادی نیست که از خانه‌های خودتان بخورید یا از خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا آن (خانه‌هایی) که کلیدهایش را در اختیار دارید یا (خانه) دوستتان (همچنین) بر شما باکی نیست که با هم بخورید یا پراکنده]

۱) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه شریفه «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ» فرمود: اهل مدینه قبل از این که اسلام بیاورند، از نابینا و لنگ و مریض دوری می‌جستند و با آنها غذا نمی‌خوردند و در مقابل آنها تکبر می‌ورزیدند و می‌گفتند: نابینا غذا را نمی‌بیند و لنگ نمی‌تواند بر سر سفره غذا بنشیند و مریض مانند آدم سالم غذا نمی‌خورد و به همین خاطر غذای آنان را جداگانه در مکانی می‌گذاشتند و اعتقاد داشتند که غذا خوردن با آنان اشکال دارد. در مورد کور و مریض می‌گفتند: شاید اگر با آنها غذا بخوریم باعث اذیت و آزار آنها شویم و به همین خاطر هنگام غذا خوردن جدا می‌نشستند. امّا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد، از ایشان سؤال کردند و این آیه نازل شد: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا»[1] برای شما منعی نیست که با یکدیگر یا جداگانه غذا بخورید.

۲) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مُسکان، از محمد حلبی، روایت کرده که از امام صادق علیه

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۴.

السلام سئوال کردم، منظور این آیه چیست که خداوند می‌فرماید: «وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ» تا آخر آیه و گفتم منظور از «أَوْ صَدِيقِكُمْ» چیست؟ آن حضرت فرمودند: مراد از دوست، شخصی است که وارد خانه دوستش شود و بدون اجازه او چیزی بخورد.[1]

۳) از محمد بن یعقوب: از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش از صفوان، از موسی بن بکر، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در باره سخن خداوند که می‌فرماید: «أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ» فرمود: انسان می‌تواند از غذاهایی مانند خرما و خورشت از خانه کسانی که خداوند در این آیه نام برده است، بدون اجازه آنها بخورد و همچنین زن می‌تواند بدون اجازه شوهرش اطعام کند؛ اما خوردن غیر از اینها بدون اذن صاحب غذا جایز نیست.[2]

۴) از محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن عُروه، از عبدالله بن بُکیر، از زراره، روایت کرده که از یکی از این دو در باره این آیه سئوال کردم: «وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ» تا آخر آیه. آن حضرت فرمودند: بر تو منعی نیست اگر اطعام کنی یا غذا بخوری از خانه‌ای که کلید آن را در دست داری، تا وقتی که آن را خراب و فاسد نساخته‌ای.[3]

۵) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن عمیر، از کسی که از او نام برده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره سخن خداوند که می‌فرماید: «أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ» فرمود: منظور کسی است که وکیلی دارد که در مال او دخل و تصرف می‌کند و بدون اجازه او از آن می‌خورد.[4]

۶) محمد بن یعقوب: از گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از جمیل بن درّاج، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۲۷۷، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۶، ص ۲۷۷، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۶، ص ۲۷۷، ح ۴.
۴ـ کافی، ج ۶، ص ۲۷۷، ح ۵.

فرمود: زن حق دارد که از آن چه در خانه همسرش هست بخورد و صدقه دهد و دوست هم حق دارد از چیزی که در خانه دوستش هست، بخورد و صدقه بدهد.[1]

۷) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابی اسامه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در مورد سخن خداوند که می‌فرماید: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ» فرموده: این کار چه با اجازه باشد و چه بی‌اجازه.[2]

۸) علی بن ابراهیم گفته: این آیه وقتی نازل شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به شهر مدینه مهاجرت کرد و بین مسلمانان از انصار و مهاجرین و بین ابو بکر و عمر، عثمان و عبدالرحمان بن عوف، طلحه و زبیر، سلمان و ابوذر، مقداد و عمار، پیوند برادری برقرار ساخت و علی علیه السلام را به حال خود رها کرد که امام علی علیه السلام به همین خاطر بسیار غمگین شد و فرمود: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت، چه شده که بین من و کس دیگری عقد اخوت برقرار نساختی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای علی! به خدا سوگند من تو را نگه نداشتم، مگر برای خودم، آیا تو خشنود نمی‌شوی برادر من باشی و من برادر تو در دنیا و آخرت باشم؟ در حالی که تو وصی، وزیر و جانشین من در بین امتم هستی و دین من را ادا می‌کنی و وعده‌های من را به اتمام می‌رسانی و غیر از تو کسی دیگری غسل من را بر عهده نگیرد و منزلت تو نسبت به من همچون منزلت هارون است به موسی، جز این که بعد از من دیگر پیامبری مبعوث نخواهد شد. و بدین صورت امیر مؤمنان از این برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوشحال و مسرور گشت. بعد از این پیوند برادری، هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از اصحابش را به جنگ می‌فرستاد، کلید خانه‌اش را به برادر دینی خود می‌داد و به او می‌گفت: هر چه می‌خواهی از خانه‌اش بردار و هر چه می‌خواهی بخور و اصحابی که کلید در دست داشتند، از این کار سرباز می‌زدند تا جایی که غذا در خانه فاسد می‌شد و خداوند آیه نازل کرد که «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۲۷۷، ح ۳.
۲ـ محاسن، ص ۴۱۵، ح ۱۷۱.

أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا» یعنی اگر کلید خانه‌ای را داشتید، از غذای آن خانه بخورید؛ چه صاحب خانه حضور داشته باشد و چه حضور نداشته باشد.[1]

۹) کشف الغُمَّه: عبدالله بن ولید گوید: روزی امام باقر علیه السلام به ما فرمودند: آیا کسی از شما دست در جیب دوستش می‌برد تا آن چه را می‌خواهد بردارد؟ عرض کردیم: نه. آن حضرت فرمود: آن گونه که گمان می‌برید، با هم برادر نیستید.[2]

﴿فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۱)﴾

[پس چون به خانه‌هایی (که گفته شد) درآمدید، به یکدیگر سلام کنید. درودی که نزد خدا مبارک و خوش است. خداوند آیات (خود) را این گونه برای شما بیان می‌کند. امید که بیندیشید]

۱) ابن بابویه از پدرش روایت کرده که گفت: سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از محمد بن فُضیل، از ابو صبّاح روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السلام سئوال کردم، منظور از سخن خداوند که می‌فرماید «فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ» چیست؟ آن حضرت فرمودند: مراد این است که کسی وارد خانه شود و به خانواده خود سلام کند و آنها جواب او را بدهند.[3]

۲) علی بن ابراهیم، در روایتی از ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر گاه کسی از شما وارد خانه‌اش شود، اگر کسی آنجا باشد بر او سلام کند و اگر کسی در خانه نباشد باید بگوید: سلام خداوند بر ما باد. خداوند می‌فرماید: «تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً». و گفته شده، اگر کسی به خانه‌ای وارد شود و کسی را در آنجا نیابد، بگوید: السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و منظور او دو فرشته‌ای است که همراه او هستند.[4]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵

۲ـ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳ـ معانی الاخبار ص ۱۶۲، ح ۱.

۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵.

۳) طبرسی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور این است که کسی وارد خانه شود و به خانواده خود سلام کند و آنها جواب او را دهند. پس این سلام شما بر خودتان است[۱]

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۶۲)»

[جز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند، تا از وی کسب اجازه نکنند، نمی‌روند. در حقیقت، کسانی که از تو کسب اجازه می‌کنند، آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی، اجازه ده و برایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است]

۱) علی بن ابراهیم در باره این سخن خداوند که می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» تا «حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ» گفته است: این آیه در باره گروهی نازل شد که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را برای کاری جمع می‌کرد یا به دنبال کاری می‌فرستاد و یا به هنگام جنگ، بدون اجازه او پراکنده می‌شدند. پس خدای متعال آنان را از این امر نهی فرمود[۲].

۲) علی بن ابراهیم در باره سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ» گفته است: این آیه در شأن حنظلة بن ابو عیاش نازل شده که قصد داشت در شبی که فردای آن جنگ احد بود عروسی کند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست تا نزد خانواده‌اش بماند. پس خداوند این آیه را نازل کرد «فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ» پس حنظله نزد خانواده‌اش ماند و صبح کرد در حالی که جُنُب بود. آن گاه در میدان نبرد حاضر شد و به شهادت رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دیدم که فرشتگان

۱ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۷۴.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵.

در میان آسمان و زمین حنظله را با آب ابر با ظروفی از نقره غسل می‌دهند. از این رو حنظله غسیل الملائکه نامیده شد.[1]

مؤلف گوید: این آیه در شأن حنظله بن ابو عامر نازل شده که در سوره آل عمران در روایتی از علی بن ابراهیم نیز ذکر آن رفت.

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳)﴾

[خطاب کردن پیامبر را در میان خود مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی (دیگر) قرار مدهید. خدا می‌داند (چه) کسانی از شما دزدانه (از نزد او) می‌گریزند. پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند، بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند]

۱) سید رضی در کتاب «المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة» گوید: ابو منصور زید بن طاهر و بشّار بصری گفته‌اند: ابو حسین محمد بن یعقوب حافظ بر ما وارد گشت و گفت: ابوبکر محمد بن عدیّ، از محمد بن علی ایلی، از احمد بن محمد بن سعید، از عبدالله بن محمد بن ابو مریم، از پدرش محمد بن علیّ، از پدرش، از حسین بن علی علیه السلام، از مادرش فاطمه زهرا سرور زنان دو عالم سلام الله علیها روایت کرده که فرمود: سرورم علی علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضًا» آن گاه فاطمه سلام الله علیها گفت: نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و خواستم او را صدا بزنم و بگویم: ای پدر! اما به جای آن گفتم: ای رسول خدا. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به من رو کرد و فرمود: ای دخترکم! این آیه در شأن تو و خانواده‌ات نازل نشده و فرمود که تو از من هستی و من از تو هستم و این آیه در شأن کسانی نازل شده که به درشتی و تندی مرا صدا می‌زنند و بدان که «ای پدر گفتن تو» برای من دوست داشتنی‌تر و خداوند از آن خشنودتر است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو چه خوب فرزندی هستی، پس صورتم را بوسید و از آب دهانش بر من مالید که از آن پس، دیگر مرا نیازی به عطر و بوی خوش نبود.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵.

۲) علی بن ابراهیم در معنی این آیه گفته: آن طور که همدیگر را فرا می‌خوانید و صدا می‌زنید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را صدا نزنید. سپس فرمود: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ ـ که منظور از فتنه، بلا و مصیبت است ـ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» که منظور از عذاب، کشته شدن است.[1]

۳) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره سخن خداوند که می‌فرماید: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضًا» فرموده: منظور آن است که نگویید ای محمد! و یا ای ابا القاسم! بلکه بگویید ای نبی خدا! یا ای رسول خدا! و خداوند فرمود: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» یعنی آنان که از فرمانش سرپیچی می‌کنند، برحذر باشند «أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»[2] که بلا یا عذابی دردناک به آنان رسد.

۴) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسّان، از ابو علی روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمایند: نام ما را در نهان به کار نبرید برخلاف آن چه در حضور ما به کار می‌برید و نام ما را در حضور ما آن‌گونه به کار نبرید که در نهان به کار می‌برید. کافی است آن چه را ما می‌گوییم، بگویید و در باره آن چه سکوت می‌کنیم، سکوت کنید و شما دیده‌اید که خدای متعال برای کسانی که با ما مخالفت ورزیدند خیری قرار نداد. همانا خدای متعال می‌فرماید: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».[3]

۵) محمد بن یعقوب: از گروهی از یاران، ما از سهل، از محمد بن عبدالحمید، از یونس، از عبد اعلی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» پرسیدم. آن حضرت علیه السلام فرمودند: منظور فتنه در دین یا زخمی است که خداوند به خاطر آن به انسان پاداشی ندهد.[4]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۶.
۳ـ کافی، ج ۸، ص ۸۷، ح ۵۱.
۴ـ کافی، ج ۸، ص ۲۲۳، ح ۲۸۱.

سوره فرقان

سوره فرقان مکی است، جز آیات ۶۷،۶۹،۷۰ که مدنی هستند و

۷۷ آیه دارد و بعد از سوره یس نازل شده است.

فضلیت و ثواب قرائت سوره فرقان

۱) ابن بابویه از اسحاق بن عمار از امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرموده اند: ای پسر عمار! سوره «تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ» را وامگذار، چرا که کسی که آن را در هر شب بخواند، خداوند هرگز او را عذاب نمی‌کند و از او حساب و کتاب به عمل نمی آورد و جایگاهش در فردوس اعلی می باشد.[1]

۲) خواص القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمودند: هر کسی این سوره را بخواند، خداوند در حالی او را در روز قیامت برمی انگیزاند که یقین دارد قیامت می آید و هیچ شکی در آن نیست و بدون حساب وارد بهشت می شود. هر کس آن را بنویسد و سه روز بر خود بیاویزد، هر شتر یا چهارپایی را سوار شود، بعد از سه روز می میرد و اگر در حال حاملگی همسرش، با او جماع نماید، بزودی فرزندش را سقط می کند و اگر نزد قومی برود که مشغول داد و ستد هستند، معامله‌شان انجام نمی شود و در داد و ستد میان خویش از هم خشنود نمی شوند.

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۸.

تفسیر سوره فرقان

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
تَبارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً (۱)

[بزرگ (و خجسته) است کسی که بر بنده خود فرقان (=کتاب جدا سازنده حق از باطل) را نازل فرمود تا برای جهانیان، هشدار دهنده‌ای باشد]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن سنان، از فردی که نام او را برده، روایت می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد قرآن و فرقان پرسیدم که آیا این دو، دو موضوع اند یا یک موضوع می باشند؟ ایشان فرمودند: قرآن کل کتاب است و فرقان آیات محکمی است که باید بدان عمل کرد.[۱]

۲) ابن بابویه به سند از یزید بن سلام روایت کرده است که او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد و به ایشان عرض کرد: چرا فرقان، فرقان نامیده شده است؟ ایشان فرمودند: زیرا آیات به شکل پراکنده نازل شده اند، و سوره های قرآن در الواح نازل نشده است، و حال آن که دیگر کتاب های آسمانی مثل صحف و تورات و انجیل و زبور همگی به یکباره در الواح و ورق ها نازل شده اند.[۲]

۳) شیخ مفید در اختصاص، در حدیث پرسش های عبدالله بن سلّام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده که عرض کرد: حال به من بگو که آیا خداوند کتابی بر تو نازل کرده است؟ پیامبر فرمود: آری، عبدالله پرسید: آن کتاب چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ دادند: «فرقان»، عبدالله پرسید: چرا

۱ـ کافی، ج ۲ ،ص ۴۶۱، ح ۱۱.
۲ـ علل الشرائع،ج ۲ ،ص ۱۸۰ ،ح ۳۳.

پروردگارت آن را فرقان نامیده است؟ ایشان فرمودند: چون آیات و سوره های آن پراکنده است و در الواح نازل نشده است و سایر کتاب‌های آسمانی، مثل صحف و تورات و انجیل و زبور همگی به یکباره در الواح و ورق هایی نازل شده اند. عبدالله گفت: راست گفتی ای محمد![1]

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا (٢) وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا (٣) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا (٤) وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (٥) قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا (٦)

[همان کس که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و فرزندی اختیار نکرده و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده، اندازه‌گیری کرده است * و به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند که چیزی را خلق نمی‌کنند و خود خلق شده‌اند و برای خود نه زیانی را در اختیار دارند و نه سودی را و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را * و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: این (کتاب) جز دروغی که آن را بربافته (چیزی) نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند و قطعا (با چنین نسبتی) ظلم و بهتانی به پیش آوردند * و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می‌شود * بگو : آن را کسی نازل ساخته است که راز نهان‌ها را در آسمان‌ها و زمین می‌داند و هموست که همواره آمرزنده مهربان است *]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال خودش را می ستاید و می فرماید: «الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تا این که به (تَقْدِيرًا) می رسد.

[1] ـ اختصاص، ص ۴۴.

سپس بر قریش به خاطر پرستش بت ها به اقامه دلیل پرداخته و می گوید: «وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ» تا این که به«وَلَا نُشُورًا» می رسد. سپس خداوند عز و جل از قول کافران نقل قول می کند و می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا» منظور از اسم اشاره هذا در این جا قرآن است «إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ»آنها می گفتند: این آیاتی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم می خواند و ما را از آن خبر می دهد، از یهود می آموزد و از علمای نصاری و شخصی به نام ابن قبیصه یاد می گیرد و به هنگام صبح و شام، آن را از او نقل می کند. سپس خداوند عز و جل این گفته ایشان را نقل می کند و پاسخ شان را می دهد و می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ» تا این که به این جا می رسد «بُكْرَةً وَأَصِيلًا» ، سپس خداوند جواب شان را می دهد و می فرماید: «قُلْ» ضمیر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برمی گردد یعنی بگو ای محمد! «أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا»[1]

۲) سپس علی بن ابراهیم می گوید که در روایت ابی جارود از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خداوند عز و جل: «إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ» فرموده‌اند: الافک یعنی دروغ. «وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» منظور کفار از قوم آخرون در این جا، ابو فکیهه و حبر و عداس و عابس غلام حویطب بوده است و منظور از این فرموده خداوند: «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا» گفته نضر بن حارث بن علقمه بن کلده است که گفت: اینها داستان‌های پیشینیان است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می شود.[2]

داستان اسلام آوردن عدّاس

عمر بن ابراهیم اوسی گفته است که هنگامی که ابوطالب از دنیا رفت، مشرکان به اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرداختند، و آن حضرت هم با تبلیغ اسلام و دعوت به ایمان، خود را بر قبائل عرضه می کرد. پیامبر صلی الله علیه

۱ـ تفسیر قمی ج ۲ ص ۸۷.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲ ، ص ۸۷.

و آله و سلم نزد هر کس می رفت، دست رد بر سینه ایشان می زد و بعضی می گفتند: قوم این مرد (پیامبر) نسبت به او داناتر از ما هستند و آیا فکر می کنید که انسانی که قوم خود را به تباهی کشانده، بتواند ما را اصلاح گرداند؟ سپس آن حضرت به سمت قبیله ثقیف در طائف رفت و بزرگان آنان را دید که نشسته اند. آنها سه برادر بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام را بر آنان عرضه کرد و آنها را از آتش و خشم خداوند باجبروت بر حذر داشت. آن گاه یکی از آنها گفت: اگر خداوند تو را مبعوث کرده باشد، من پرده های کعبه را می دزدم. دیگری گفت: ای محمد! آیا خداوند از فرستادن شخص دیگری جز تو ناتوان بوده است؟ و سومی گفت: با او صحبت نکنید، چرا که اگر او به زعم خود فرستاده خدا باشد، پس مقامی والاتر از این دارد که با ما سخن بگوید و اگر هم بر خداوند دروغ ببندد، با این سخنانش زیاده روی نموده است و سپس شروع به مسخره نمودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند و آن حضرت به راه افتاد و هر قدمی که بر می داشت در جلویش سنگی قرار می دادند و زمانی که از منطقه آنها خارج شد، از پاهایش خون به راه افتاده بود. پس به دیوار یکی از تاکستان های انگور آنها تکیه داد و غمگین و افسرده در آنجا نشست و گفت: خداوندا! من از تنهایی و اندوه و خواری ام در نزد مردم به تو شکایت می‌کنم. ای مهربان‌ترین مهربانان، تو پروردگار مستضعفان هستی، تو پروردگار مصیبت دیدگان هستی، خداوندا! اگر از جانب تو بر من خشمی نیست، ملالی نیست. اما گستره سلامتی ای که به من عطا کردی برایم بیشتر است و از خشمت به خودت پناه می برم و از عقوبتت به گذشتت و از تو به خودت پناه می برم، نمی توانم به شایستگی ستایشت کنم، تو چنانی که خود در ستایشت گفته‌ای، ستایش برای توست آن چنان که راضی باشی و هیچ دگرگونی و نیرویی جز با یاری خداوند بلند مرتبه و بزرگ نیست.

گفته شده که عتبه بن ربیعه و شیبه در تاکستان بودند، و به خاطر دشمنی و عداوتی که این دو نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتند، آن حضرت دوست نداشت که نزد آنها برود. به همین خاطر این دو به غلامشان که عداس نامیده می شد، گفتند: این دو خوشه انگور و جام آب را بگیر و نزد او ببر، و او از تو خواهد پرسید که اینها صدقه اند یا هدیه؟ اگر بگویی که صدقه است، آن را از تو قبول نخواهد کرد، باید بگویی که اینها هدیه است. آن غلام رفت و آن ها را در

مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذاشت، و آن حضرت پرسید: اینها صدقه است یا هدیه؟ عداس جواب داد که هدیه است. سپس پیامبر دستش را دراز کرد و گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم» و عداس که نصرانی بود، با شنیدن این جمله تعجب کرد و شروع کرد به نگریستن آن حضرت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: ای عداس، از کجا هستی؟ پاسخ داد: از اهالی نینوا. پیامبر فرمود: از شهر عبد صالح، برادرم یونس بن متی؟ عداس گفت: چه کسی به تو خبر داده است؟ سپس پیامبر جریان خود و این که بر او وحی شده را به او تعریف کرد. عداس پرسید: پیامبر قبل از یونس کیست؟ پیامبر پاسخ گفت: نوح و لوط و سپس قصه آن دو را برایش بازگو کرد و عداس با شنیدن آن در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سجده افتاد و شروع به بوسیدن دست های آن حضرت نمود، در حالی که ارباب هایش او را مشاهده می کردند. یکی از آنها با دیدن این صحنه به دیگری گفت: غلامت را جادو کرد. هنگامی که عداس نزد ارباب هایش برگشت، از او پرسیدند که چه شد که در برابرش سجده کردی و دستش را بوسیدی! عداس گفت: ای ارباب من! هیچ کس شریف تر و خوش خلق تر و آگاه تر از او بر روی زمین نیست. گفتند: چرا ؟ او گفت که آن حضرت مرا از موضوعی مطلع کرد که تنها پیامبران آن را می دانند. آن دو گفتند: وای بر تو، تو را از دینت منصرف کرد؟ عداس گفت: به خدا قسم او پیامبر است که مبعوث گشته است. آنها گفتند: وای بر تو، قریش تصمیم به قتل او گرفته است. او گفت: به خدا قسم، او با قریش می جنگد و بر آنها سیادت و سروری می کند و اگر از او پیروی کنند، وارد بهشت می شوند و هر کس که از او نافرمانی کند، شکست می خورد. آنها خواستند که او را کتک بزنند که عداس شروع به دویدن به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرد و ایمان آورد.[1]

وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا (۷) أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ

۱ـ تاریخ طبری، ج ۲ ،ص ۳۴۴.

إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا (٨) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (٩) تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّن ذَٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَل لَّكَ قُصُورًا (١٠)

[و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟ * یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از (بار و بر) آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی‌کنید * بنگر چگونه برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند؟ در نتیجه نمی‌توانند راهی بیابند * بزرگ (و خجسته) است کسی که اگر بخواهد، بهتر از این را برای تو قرار می‌دهد. باغ‌هایی که جویبارها از زیر (درختان) آن روان خواهد بود و برای تو کاخ‌ها پدید می‌آورد *]

۱) علی بن ابراهیم: خداوند نیز سخن شان را نقل می کند و می گوید: «وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا * أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا»، خداوند در ادامه این چنین پاسخ می دهد و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» تا «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً»[1].[پیش از تو پیامبران (خود) را نفرستادیم، جز این که آنان (نیز) غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند و برخی از شما را برای برخی دیگر (وسیله) آزمایش قرار دادیم]. منظور از کلمه «فتنة» در این جا آزمایش است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر فقرش مورد سرزنش قرار گرفت و خداوند در این مورد می فرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّن ذَٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَل لَّكَ قُصُورًا»[2]

و در مورد این آیه یک بار دیگر در ذیل آیه «وَقَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا»[3] [و گفتند: تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد] از سوره اسراء قبلا صحبت کردیم.

۱ـ فرقان/ ۲۰
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲ ص ۸۷
۳ـ اسراء/ ۹۰

۲) علی بن ابراهیم از محمد بن عبدالله، از پدرش، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل رقی، از جابر بن یزید جعفی روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: جبرئیل علیه السلام این آیه را این چنین بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: « وَقَالَ الظَّالِمُونَ» یعنی ظالمان حق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین گفتند: «إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا * انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» و سپس فرمودند که منظور از «لَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» این است که نمی توانند راهی به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بیابند و منظور از «سبیل» در این جا علی علیه السلام است[1].

و همچنین از علی بن ابراهیم، از محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن مثنی، از پدرش، از عثمان بن زید، از جابر بن یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام نیز به مانند این حدیث روایت شده است.[2]

۳) محمد بن عباس، از محمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد، از محمد بن علی صیرفی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان این آیه را چنین قرائت کرده اند: «وَ قَالَ الظَّالِمُونَ ـ لآل محمَّدٍ حقَّهم ـ إن تتَّبعونَ إلَّا رجلاً مَسْحوراً» و منظورشان از «رجلا مسحورا» حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و خداوند در ادامه به پیامبرش می گوید: «انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» یعنی نمی توانند راهی به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بیابند و علی علیه السلام همان سبیل است.[3]

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (۱۱)

[(نه) بلکه (آنها) رستاخیز را دروغ خواندند و برای هر کس که رستاخیز را دروغ خواند، آتش سوزان آماده کرده‌ایم]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۸.
۲ ـ تفسیر قمی ،ج ۲ ،ص ۸۸.
۳ـ تاویل الآیات، ج ۱ ،ص ۳۷۱ ،ح ۱.

۱) محمد بن ابراهیم نعمانی از عبد الواحد بن عبدالله، از محمد بن جعفر قرشی، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از عمر بن ابان کلبی، از ابی صامت، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: شب، دوازده ساعت است و روز نیز دوازده ساعت است و تعداد ماه های سال نیز دوازده است و ائمه ما علیهم السلام نیز دوازده نفرند و نقیبانی هم که در قرآن در سوره مائده ذکر شده، دوازده نفر هستند، و علی علیه السلام نیز ساعتی از از دوازده ساعت می باشد، و منظور از این آیه: «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً»[1] همان علی علیه السلام است.

۲) و در جایی دیگر، محمد بن ابراهیم از عبد الواحد بن عبد الله بن یونس موصلی، از احمد بن احمد بن محمد بن رباح زهری، از احمد بن علی حمیری، از حسن بن ایوب از عبدالکریم بن عمرو خثعمی از مفضل بن عمر روایت کرده که گفته است: برای امام صادق علیه السلام آیه «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً» را خواندم و آن حضرت فرمود: خداوند سال را دوازده ماه آفرید، و شب و روز را هر کدام دوازده ساعت قرار داد، و از میان ما اهل بیت نیز دوازده امام قرار داد و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز یکی از آن ساعت ها بود.[2]

۳) علی بن ابراهیم از احمد بن علی، از حسین بن احمد، از احمد بن هلال، از عمر کلبی، از ابی صامت روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرموده اند: همانا شب و روز هر کدام دوازده ساعت می باشند، و علی بن ابی طالب علیه السلام شریفترین ساعت از این دوازده ساعت است و این، منظور این آیه خداوند است که می فرماید: « بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً ».[3]

۴) ابن شهر آشوب در کتاب اخبار از ابو فرج بن شاذان، از علی بن حاتم نقل می کند که منظور از آیه «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ» این است که ولایت علی علیه السلام را تکذیب کردند و گفته است که این روایت از امام رضا علیه السلام روایت شده است.[4]

۱ـ الغیبه، ص ۵۴
۲ـ الغیبه ، ص ۵۳
۳ـ تفسیر قمی ، ج ۲ ، ص ۸۸.
۴ـ مناقب ، ج ۳، ص ۱۰۲.

إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا (۱۲) وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۱۳) لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (۱۴)

[چون (دوزخ) از فاصله‌ای دور آنان را ببیند، خشم و خروشی از آن می‌شنوند * و چون آنان را در تنگنایی از آن به زنجیر کشیده بیندازند، آن جاست که مرگ (خود) را می‌خواهند * امروز یک بار هلاک (خود) را مخواهید و بسیار هلاک (خود) را بخواهید]

۱) علی بن ابراهیم گفته است که منظور از «إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ» فاصله ای است که به اندازه طی مسیر یک سال باشد.[۱]

طبرسی نیز می گوید این حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است.[۲]

۲) علی بن ابراهیم در مورد آیه «سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيراً * وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا» گفته است که مراد از «منها»، «فیها» است یعنی در دوزخ، و در عبارت «مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ» منظور از «مُقَرَّنِينَ» همان «مُقَيَّدِين» است یعنی عده ای که به یکدیگر بسته و در بند شده اند و «ادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً»[۳].

۳) شیخ صدوق در امالی از ابو الحسن علی بن ابراهیم کاتب، از محمد بن ابی ثلج، از عیسی بن مهران، از محمد بن زکریا، از کثیر بن طارق روایت می کند که می گوید: از زید بن علی بن حسین علیه السلام در مورد آیه «لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً وَادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً» پرسیدم و او جواب داد: ای کثیر! تو انسان صالحی هستی و متهم به چیزی نشدی و به همین خاطر می ترسم که هلاک گردی. همانا هرگاه دستور داده می شود که پیروان پیشوایان ستمکار را در آتش بیاندازند، نام آن پیشوا را صدا می زنند و می گویند، ای فلانی! ای کسی که ما را به هلاکت رساندی، اکنون ما را از آن چه بدان گرفتار آمده ایم رها کن. سپس آرزوی نابودی و هلاکت می کنند و در این هنگام به آنها گفته می شود: «لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً وَادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً». سپس زید بن علی که رحمت خدا بر او باد، ادامه داد و

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۸.
۲ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۸۵.
۳ ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۸

گفت: پدرم علي بن حسين از پدرش حسين بن علي عليهما السلام روايت مى كند که: پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند: ای علی! تو و يارانت در بهشت خواهيد بود، اى على! تو و پيروانت در بهشت خواهيد بود[1].

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا (۱۶)

[جاودانه هر چه بخواهند در آنجا دارند. پروردگار تو مسؤول (تحقق) این وعده است]

طبرسی در مجمع البیان در مورد آیه «اَنَ عَلَى رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُولًا» از قول ابن عباس ذکر مى کند که معنای این آیه این است که خداوند سبحان به آنان وعده پاداش داده و آنان از او درخواست وفای به عهد نمودند و خداوند نیز به آن وفا کرد[2].

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷) قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸) فَقَدْ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَن يَظْلِم مِّنكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹)

[و روزی که آنان را با آن چه به جای خدا می‌پرستند، محشور می‌کند پس می‌فرماید: آیا شما این بندگان مرا به بیراهه کشاندید یا خود گمراه شدند؟ * می‌گویند: منزهی تو، ما را نسزد که جز تو دوستی برای خود بگیریم، ولی تو آنان و پدرانشان را برخوردار کردی تا (آن جا که) یاد (تو) را فراموش کردند و گروهی هلاک‌شده بودند * قطعا (خدایانتان) در آن چه می‌گفتید، شما را تکذیب کردند؛ در نتیجه نه می‌توانید (عذاب را از خود) دفع کنید و نه (خود را) یاری نمایید و هر کس از شما شرک ورزد، عذابی سهمگین به او می‌چشانیم]

۱ـ امالی ج ۱ ص ۵۶.
۲ ـ تفسیر قمی، ج۲ ،ص ۸۸.

۱) علی بن ابراهیم می گوید: آن گاه خداوند در روز قیامت بر کافران و بت پرستان و آتش پرستان و کسانی که خورشید و ماه و ستارگان و ... را عبادت می کنند، اتمام حجت کرده و می گوید: «وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ» یعنی این که خداوند به کسانی که مورد عبادت قرار گرفتند، می فرماید: «أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ» و آنها در پاسخ خداوند می گویند: «مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ» تا «قَوْمًا بُورًا» که به معنای قوم بد است. سپس خداوند به بندگانی که آنها را عبادت می کردند، می فرماید: «فَقَدْ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا»[1]

۲) ابن بابویه با سند از امیه بن یزید قرشی روایت می کند که گفت: روزی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ای پیامبر خدا! عدل چیست؟ آن حضرت فرمودند: «فدیه» و دوباره سئوال شد که «صَرْف» چیست؟ آن حضرت فرمودند: توبه[2].

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰)

[پیش از تو پیامبران (خود) را نفرستادیم، جز این که آنان (نیز) غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند و برخی از شما را برای برخی دیگر (وسیله) آزمایش قرار دادیم. آیا شکیبایی می‌کنید؟ و پروردگار تو همواره بیناست]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه « وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً» گفته است که منظور از فتنه در این جا آزمایش است.

۲) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از ابو الحسن موسی بن جعفر، از پدرش از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را جمع کرد و در را بر آنان بست و گفت: ای اهل من و ای اهل خداوند،

۱ـ معانی الاخبار، ص ۲۶۴ ،ح ۲ .

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲ ،ص ۸۸ .

همانا خداوند عز و جل بر شما سلام می فرستد، و اکنون جبرئیل به همراه شما در خانه است و از قول خداوند می گوید: من دشمن شما را مایه آزمایش شما قرار دادم، حال شما چه می گویید؟ آنها گفتند: ای فرستاده خدا، ما در برابر فرمان خدا و حکمی که نازل کرده صبر می کنیم تا زمانی که به درگاه خداوند وارد شویم و ثواب فراوانش را کاملا به دست آوریم و شنیده ایم که او به صابران وعده خیری تام داده است؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به گریه افتاد تا این که صدایش از خارج از خانه شنیده می شد، تا این که این آیه نازل شد: «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً» یعنی پروردگارت بیناست بر این که آنان صبر می کنند، یعنی همان طور که خود اهل بیت صلوات الله علیهم فرمودند، صبر خواهند کرد[1].

«يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً (۲۲)»

[روزی که فرشتگان را ببینند، آن روز برای گناهکاران بشارتی نیست و می‌گویند دور و ممنوع (آید از رحمت‌خدا)]

۱) علی بن ابراهیم می گوید «حِجْراً مَحْجُوراً» یعنی «قدَراً مَقْدوراً» یعنی تقدیر (یا مقدار و اندازه ای) که از پیش در نظر گرفته شده است.

۲) و در کتاب الجنة و النار از سعید بن جناح، از عوف بن عبدالله ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از امام جعفر صادق علیه السلام در هنگام ذکر حدیث قبض روح کفار روایت شده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که جان به حلق می رسد، ملائکه بر صورت و پشت کافر می زنند و گفته می شود: «أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ»[2] [جان‌هایتان را بیرون دهید. امروز (به سزای) آن چه به نا حق بر خدا دروغ می بستید و در برابر آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوار کننده کیفر می یابید] و این سخن خداست: «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ

۱ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۳.
۲ـ سوره انعام/ ۹۳.

وَيَقُولُونَ حِجْراً مَّحْجُوراً» و فرشتگان این چنین می گویند که: بهشت بر شما واقعاً حرام باد[1].

«وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً (۲۳)»

[و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را (چون) گردی پراکنده می‌سازیم]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد، روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً» پرسیدم، آن حضرت فرمود: به خدا سوگند که اعمالشان از پارچه های قبطی[2] سفیدتر (پاک‌تر) بود. اما هرگاه که حرامی بر آنان عرضه می شد، آن را وانمی گذاشتند[3].

۲) و از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانش، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً» روایت شده که آن حضرت فرمودند: حتی اگر اعمالشان از پارچه های قبطی سفید تر باشد، خداوند عز و جل به آن اعمال می گوید: چون گردی پراکنده شو؛ چرا که هرگاه کار حرامی در دسترس ایشان قرار می گرفت، آن را انجام می دادند[4].

۳) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: خداوند در روز قیامت گروهی را بر می انگیزاند که در برابرشان نوری به مانند درخشش پارچه های قبطی قرار دارد، سپس به آن نور گفته می شود که به سان گردی پراکنده شو. سپس آن حضرت ادامه داد و فرمود: هان به خدا سوگند ـ ای ابا حمزه ـ که آنها روزه می گرفتند و نماز می گزاردند، اما هرگاه موضوع حرامی برایشان مقدور می گشت، آن را انجام می دادند و هنگامی که چیزی از فضایل امیرالمؤمنین علیه

۱ـ اختصاص: ص ۳۵۹

۲ـ پارچه قبطی، پارچه ای است از کتان سفید و نازک که در مصر آن را می بافتند.

۳ـ کافی، ج ۲ ،ص ۶۶ ،ح ۵.

۴ـ کافی ،ج ۵، ص ۱۲۶ ،ح ۱۰.

السلام برای ایشان ذکر می شد، آن را انکار می کردند و فرمود «الهَبَاء المَنثُور» یا گرد پراکنده همان گردی است که به همراه شعاع خورشید از روزنه سقف وارد خانه می شود[1]

۴) محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از منصور بُزُرج از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر پنج شنبه اعمال مردم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می شود، و وقتی که روز عرفه فرا برسد، خداوند تبارک و تعالی پایین می آید، و این گفته خود خداوند است که می گوید: «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً». پس من پرسیدم، فدایت شوم، ای مولای من! این اعمال چه اشخاصی است؟ ایشان فرمودند: اعمال دشمنان ما و دشمنان شیعیان ماست[2].

۵) حسن بن ابی حسن دیلمی، از حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند: در روز قیامت گروهی می آیند که کارهای نیکی به بزرگی کوه ها دارند، و خداوند آن را به شکل گردی پراکنده می گرداند، سپس دستور صادر می شود که آنها را در آتش بیاندازند. سپس سلمان گفت: ای رسول خدا! این افراد را برایمان توصیف کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آگاه باشید که این افراد در دنیا روزه می گرفتند و نماز می گزاردند و از شب توشه ای برای خود بر می گرفتند، اما اگر کار حرامی برایشان پیش می آمد، به سمت آن خیز برمی داشتند[3].

۶) شیخ احمد بن فهد در کتاب «عدة الداعي» گفته است : شیخ ابو محمد جعفر بن علی بن احمد قمی، ساکن ری، در کتاب «المنبی عن زهد النبی» از عبد الرحمان، از فردی که حدیث برایش روایت کرده، روایت می کند که به معاذ بن جبل گفتم : یک حدیث را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی و به خاطر دقت و ظرافت کلامش آن را حفظ کردی، برایم بازگو کن. گفت: باشد. و سپس معاذ شروع به گریه کرد و گفت: به جان پدر و مادرم سوگند یاد می کنم که در حالی که داشتم با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسیری را طی می کردم و

۱ـ تفسیر قمی ،ج ۲ ،ص ۸۹.
۲ـ بصائر الدرجات ج ۵ ص ۱۲۶ ح ۱۰
۳ـ ارشاد القلوب ج ۱ ص ۱۷۰.

من پشت سر ایشان نشسته بودم، و ایشان داشت با من صحبت می کرد که یک باره نگاهش را به آسمان بلند کرد، و فرمود: حمد خدایی را است که هر چه را دوست داشته باشد، در میان بندگانش اجرا می کند. سپس فرمود: ای معاذ! گفتم: لبیک، ای رسول خدا و سرور مؤمنان! بار دیگر فرمود: ای معاذ! گفتم لبیک ای رسول خدا و ای امام نیکی ها و پیامبر رحمت! ایشان گفتند: کلامی را برایت می گویم که هیچ پیامبری به امتش نگفته است، و اگر آن را حفظ کنی برای زندگی ات سودمند خواهد بود، و اگر آن را بشنوی و از حفظ نکنی، دیگرحجت و بهانه‌ای نزد خدا نداری و حجت بر تو تمام می‌شود. سپس فرمود: همانا خداوند قبل از این که آسمان را بیافریند، هفت فرشته آفرید، و در هر آسمانی فرشته ای قرار داد که او را با عظمت خود مجلل نموده بود و در هر دری از آسمان، فرشته ای را به عنوان دربان قرار داد. این فرشتگان اعمال انسان را از بامداد تا شامگاه ثبت می کنند، سپس آن را در حالی که از نوری به مانند نور خورشید برخوردار است، بالا می برند، تا این که به آسمان دنیا می رسد و آن را پاک گردانده و تزکیه می کنند و فراوان می گردانند، سپس فرشته می گوید: بایستید، و این اعمال را به صورت صاحبش بکوبید، من فرشته غیبت هستم، و هر کس که غیبت کند، نمی گذارم که عملش از من گذر کند و به فرشته بعدی برسد، چرا که پرودگارم این چنین به من دستور داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ادامه فرمودند: سپس صبح روز بعد فرشتگان مامور اعمال، به سمت آسمان می آیند و همراهشان عمل صالحی است که با خود حمل می کنند و آراسته و فراوانش می گردانند، تا این که آن را به آسمان دوم برسانند، که ناگهان فرشته آسمان دوم می گوید: بایستید، و این اعمال را به صورت صاحبش بکوبید، چرا که او با انجام این کارها متاع دنیا را می خواسته، و من صاحب دنیا هستم و نمی گذارم که عملش از من گذر کند و به فرشته بعدی برسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادامه داد و فرمود: سپس ماموران حفظ اعمال، با خوشحالی، عمل صدقه و نماز بنده را به آسمان می برند، در حالی که از آن عمل شگفت زده هستند، و آن را به آسمان می رسانند که فرشته می گوید: بایستید، و این عمل را به صورت و پشت صاحبش بکوبید، من فرشته انسان های متکبر هستم. و می گوید: او این کار را انجام داده است اما در مجالس خود نسبت

به مردم کبر ورزیده است، و پروردگارم به من دستور داده که اجازه ندهم عملش به فرشته بعدی برسد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سپس فرشتگان مامور اعمال، اعمال بنده را در حالی که به مانند اختری درخشان در آسمان می درخشد، به بالا می برند، از اعمالش طنین تسبیح و روزه و حج به گوش می رسد، و آن را به آسمان چهارم می برند. در آن جا فرشته به آنها می گوید: بایستید، و این اعمال را به صورت و شکم صاحبش بکوبید، من فرشته غرور و خود پسندی هستم، همانا او نسبت به خود احساس غرور و خود پسندی می کرده است. او این کارها را انجام داده اما غرور را به خود راه داده است، پروردگارم به من دستور داده که اجازه ندهم اعمالش به دیگری برسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادامه داد و فرمود: فرشتگان مامور اعمال همچنان عمل بنده را به مانند عروسی که به خانه شوهر می رود، به سوی فرشته آسمان پنجم بالا می برند و جهادها و نماز و نمازهای بین نمازهای واجبش را حمل می کنند در حالی که آوایی به مانند آوای شتر دارد و نوری به مانند نور خورشید. فرشته می گوید: بایستید، من فرشته حسد هستم، و این عمل را به صورت صاحبش بکوبید، و آن را بر شانه اش آویزان کنید، او نسبت به انسان‌هایی که علم می آموختند یا فرمانبرداری از خدا می نمودند، حسد می ورزیده و هرگاه در فردی فضیلتی در عمل و عبادت می دیده، نسبت به آن حسادت می کرده و از او خرده می گرفته، و این چنین می شود که آن فرد عملش را خود بر دوش می کشد در حالی که آن عمل او را لعن می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ادامه فرمودند: فرشتگان مامور اعمال همچنان نماز و زکات و حج و عمره بنده را به بالا می برند، و آن را به آسمان ششم می رسانند. که ناگهان فرشته آن آسمان می گوید: بایستید، من فرشته مهربانی هستم، این عمل را به صورت صاحبش بکوبید، و چشمانش را کور گردانید، چرا که صاحب این عمل به هیچ چیز رحم نمی کرده، و هرگاه بنده ای از بندگان خدا در قبال آخرتش گناهی مرتکب می شد یا در دنیا ضرری می دید، او را سرزنش می کرد، و پرودگارم به من دستور داده که نگذارم عملش از من گذر کند.

سپس آن حضرت فرمود: ماموران اعمال، عمل بنده را با فقه و اجتهاد و تقوایش به بالا حمل می کنند در حالی که صدایی به مانند رعد و نوری به مانند نور

خورشید دارد و همراه او سه هزار فرشته است که آن را به آسمان هفتم می برند که ناگهان فرشته می گوید: بایستید، و این عمل را به صورت صاحبش بکوبید، من فرشته پوشش و حجاب هستم و هر عملی را که برای خداوند نباشد نباشد می پوشانم، این فرد به دنبال بزرگی در نزد مردم بوده است و می خواسته که در مجالس و شهرها آوازه ای کسب کند، و پرودگار من دستور داده که نگذارم عملش را تا زمانی که خالص برای خدا نباشد، از من گذر کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ادامه فرمودند: ماموران حفظ اعمال، عمل بنده را که نماز و زکات و روزه و حج و عمره و خوش خلقی و سکوت و ذکر فراوان است و بنده بدان دل خوش داشته، بالا می برند در حالی که ملائکه آسمان و فرشتگان هفتگانه نیز با آن همگام هستند، پس تمامی پرده ها را کنار می زنند تا این که در برابر خداوند سبحان قرار می گیرند و برای فرد شهادت می دهند که عملش صالح است و برایش دعا می کنند، سپس خداوند می گوید: شما حافظان اعمال بنده من هستید، و من بر آن چه در درونش می گذشته ناظرم، او با این عمل به دنبال من نبوده، لعن و نفرین من بر او باد. فرشتگان نیز می گویند : لعن و نفرین تو و ما بر او باد. پس معاذ گریست و عرض کرد: ای رسول خدا، چه کار کنم و چه طور در عملم خلوص داشته باشم. آن حضرت فرمود: ای معاذ! در مورد یقین به پیامبرت اقتدا کن. گفتم : شما رسول خدایید و من معاذ!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای معاذ! اگر در عمل تو کوتاهی بود، زبانت را از برادرانت و از حافظان قرآن کوتاه کن پس باید گناهت بر عهده خودت باشد و آن را به برادرانت نسبت مده، و نفست را با نکوهش برادرانت مبرا مکن، و خودت را با خوار کردن برادرانت بالا مبر، و با عملت ریا مکن، و از کار بد چیزی به آخرت وارد مکن و در نشست هایت با دیگران بد زبانی مکن تا دیگران به خاطر بداخلاقی ات از مجالست با تو پرهیز نکنند، و هنگامی که با فردی هستی، با کس دیگری درگوشی صحبت مکن، و بر مردم تکبر مورز تا این که از نیکی های دنیا محروم نگردی، و مبادا مردم را بدری تا این که سگ های مخصوص جهنمیان تو را بدرند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده است : «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا»[1] [و به

۱ـ نازعات/ ۲.

فرشتگانی که جان مؤمنان را به آرامی می گیرند] .آیا می دانی که مراد از ناشطات چیست؟ آنها سگان دوزخیان هستند که گوشت و استخوان را بیرون می کشند. گفتم: چه کسی تاب این خصلت ها را دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای معاذ! بدان که این خصال، برای کسی که خداوند بخواهد، آسان خواهد بود. راوی گوید: من ندیدم که معاذ آن چنان که این حدیث را فراوان تکرار می کرد، قرآن تلاوت کند.

۷) امام حسن عسکری علیه السلام : در حدیثی که از ایشان روایت شده می فرماید: اما در مورد زکات، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید که هرکس زکات را به فرد مسحق آن بپردازد، و نماز را در اوقات و حدود مشخص ادا کند، و گناهانی هم که موجب بطلان این دو عمل می شود، مرتکب نشود، روز قیامت در حالی می آید که هر فردی در گوشه و کنار آن جا غبطه او را می خورد، تا این که نسیم بهشت او را به اتاق‌ها و بالاخانه هایی در محضر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین می برد که ولی او بوده اند. و هر کس در پرداخت زکاتش بخل بورزد، و نمازش را ادا کند، نمازش اندکی پایین تر از آسمان محبوس می گردد، تا این که زکاتش بیاید و اگر آن را پرداخت کرده باشد، به شکل یکی از بهترین اسب‌ها در می آید تا مرکب نمازش شود، پس آن را تا مقابل عرش حمل می کند. سپس خداوند عز و جل می فرماید: به سمت باغ های بهشت برو و تا روز قیامت در آن به دویدن مشغول باش، و هر جا که دویدن تو به آن انجامد، آن ابتدای چیزهایی است که به صاحب تو می رسد و آن اسب از آن روز تا روز قیامت شروع به دویدن می کند و در هر دویدن، در عرض یک چشم به هم زدن مسیر یک سال را می پیماید، تا این که آن اسب، نماز را به جایی می رساند که خداوند می خواهد، و همه آن محدوده مال اوست و به همان اندازه از راست و چپ و جلو و عقب و بالا و پایین و زیر متعلق به اوست. و اگر نسبت به پرداخت زکاتش بخل ورزیده باشد و آن را ادا نکرده باشد، به نماز دستور داده می شود که نزد صاحبش برگردد و به مانند یک لباس کهنه در هم پیچیده می شود، و سپس با آن به صورتش می زنند و به او می گویند: ای بنده خدا! می‌خواستی با نماز بدون زکات چه کار کنی؟

امام عسکری در ادامه فرمودند: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند که بدتر از این حالت چه می تواند باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا در درجه اول شما را در مورد فردی خبر دهم که بدحال‌تر از این است؟ آنها گفتند: آری، ای رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فردی در جهاد در راه خدا حاضر شده و در حالتی که رو به سوی دشمن بوده و در حال فرار نبوده، کشته شده است و حوری های بهشتی چشم انتظارش بودند و خزانه داران بهشت منتظر ورود روحش به نزد خود بودند و فرشتگان آسمان و زمین منتظر نزول و فرود آمدن حوری های بهشتی بر او بودند، اما فرشتگان خزانه دار بهشت به سراغ او نمی آمدند و فرشتگان زمینی اطراف آن شهید می گفتند: چه شده است که حورالعین بر او فرود نمی آیند و چه شده که فرشتگان خزانه دار بهشت به سراغ او نمی آیند؟ سپس از بالای آسمان هفتم بر آنان ندا می شود: ای فرشتگان! به افق های آسمان و اندکی پایین تر از آن بنگرید. آنها نگاه می کنند و می بینند که توحید او و ایمان وی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نماز و زکات و صدقه و کارهای نیک او همگی پایین تر از آسمان محبوس شده است و تمامی افق های آسمان به مانند کاروان بزرگی به هم چسبیده بودند و بین کرانه های مشرق و مغرب و محل وزیدن بادهای شمال و جنوب را پر کرده بودند. فرشتگان مسئول آن اعمال که آن را حمل و داخل در آسمان می کنند می گویند: چه شده است که درهای آسمان برایمان باز نمی شود، تا اعمال این شهید را در آن داخل گردانیم؟خداوند عز و جل دستور به گشودن درهای آسمان می دهد و درها باز می شود، سپس خداوند خطاب به آن فرشتگان می فرماید: اگر می توانید داخل آسمان شوید. اما بال‌هایشان را توان حمل کردن نیست و نمی توانند آن اعمال را بر فراز دارند و به همین خاطر گویند: پروردگارا! ما را توان بالا بردن این اعمال نیست.

سپس منادی پروردگار ما ندا می دهد: ای فرشتگان! شما را توان حمل و بالا بردن این بارها نیست، همانا حمل کنندگان و بالابرندگان آن مرکب‌هایش هستند که آن را به پایین عرش می آورند، و در درجه های بهشت جای می دهند. فرشتگان می گویند: پروردگارا! مرکب های آن چیستند؟ سپس خداوند تبارک و تعالی می گوید: شما از نزد او چه چیزهایی آورده اید؟ آنها می گویند: توحیدش نسبت به تو

و ایمانش نسبت به فرستاده تو. سپس خداوند می گوید : مرکب های حمل این اعمال، ولایت علی علیه السلام، برادر رسول من و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین هستند. اگر ولایت علی علیه السلام همراهش بود، آن را حمل می کند و بالا می برد و در بهشت قرار می دهد. سپس آنها می نگرند و مشاهده می کنند که آن مرد چیزی از این ها را ندارد و از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان پاکش و دشمنی با دشمنانش بی بهره است. بعد از این، خداوند به فرشتگانی که حاملان آن اعمال بودند، می گوید: از آن دور شوید و به جایگاه های خود در ملکوت من برگردید، تا این که آن چیزی که سزاوار حمل آن است، برسد و آن را در جایی که شایسته آن است، قرار دهد، سپس فرشتگان به جایگاه های خاص خود بر می گردند.

سپس منادی پرودگار ما ندا می دهد که ای نگهبانان آتش! بیایید و این اعمال را بردارید و در قعر دوزخ بیفکنید، چرا که صاحب این اعمال از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان پاکش مرکبی برای خویش فراهم نیاورده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سپس خداوند آن فرشتگان را ندا می دهد، و هنگامی که مرکب از جنس ولایت علی علیه السلام از آن اعمال جدا گردد و فرشتگان مخالفت او را با علی و دوستی اش را با دشمنان علی علیه السلام اعلان کنند، خداوند آن اعمال را به بار گناهان و بلایایی بر فرستنده تبدیل می کند و نگهبانان آتش را که به صورت شیر هستند، بر آن اعمال که به شکل کلاغ و کک هستند، مسلط می کند، و از دهان شیرها آتشی بیرون می آید که اعمال را می سوزاند و همه آن را نابود می کند، و دوستی اش با دشمنان علی علیه السلام و انکار ولایت ایشان باقی می ماند و سپس آن را در قعر دوزخ قرار می دهد و چنان می شود که به یکباره اعمالش از بین می رود و گناهان و بار اعمال بدش زیاد می شود. بنابراین، حالت این شخص بدتر از حالت شخصی است که زکات نمی دهد اما بر نمازش پای بند است.[1]

۸) شیخ طوسی در امالی می گوید: محمد بن محمد، از ابو الحسن علی بن خالد مراغی، از حسن بن علی بن حسن کوفی، از اسماعیل بن محمد مزنی، از

۱ـ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ص ۷۶ ح ۳۹.

سلام بن ابی عمره خراسانی، از سعد بن سعید، از یونس بن حباب، از علی بن حسین زین العابدین علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: چه شده است این افرادی را که هرگاه از خاندان ابراهیم علیه السلام سخن به میان می آید خوشحال می شوند و چهره هایشان گشاده می گردد، و اگر از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم صحبت شود، در دل، آن را ناپسند می دارند؟ قسم به خدایی که جان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در کف اوست، اگر بنده ای در روز قیامت اعمالی به اندازه اعمال هفتاد پیامبر را عرضه کند، خداوند آن را از او قبول نمی کند تا این که او را طرفدار ولایت من و ولایت خاندانم ببیند.[1]

روایاتی که بیان کننده این هستند که پذیرش اعمال در گرو ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است، بیشتر از آن است که به شمار آید.

«أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (۲۴)»

[آن روز جایگاه اهل بهشت بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است]

۱) علی بن ابراهیم گفته که در روایت ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا» روایت شده است که ایشان فرمودند: به ما این چنین خبر رسیده ـ و خدا داناتر است ـ که آن گاه که جهنمیان قبل از این که وارد آتش شوند، بر روی آتش قرار می گیرند تا به سمت آن برده شوند، به آنان گفته می شود: داخل در آن سایه شوید که سه گوشه از دود آتش دارد؛ پس آنها گمان می برند که آن بهشت است، سپس گروه گروه وارد آتش شوند، و آن در وسط روز است. و بهشتیان نیز رو به سوی تحفه هایی که آرزویش را داشتند، می آورند، تا این که در وسط روز جایگاه های بهشتی شان به آنها داده می شود، و این مراد از قول خداوند عز و جل است که می فرماید: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»[2]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، و برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، و حسن بن

۱ـ امالی ج ۱ ص ۱۳۹

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲ ،ص ۸۹.

علی، و همگی از ابی جمیله مفضّل بن صالح، از جابر، از عبد الاعلی و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابراهیم از عبد الاعلی، از سوید بن غفله، روایت می کند: امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی فرمودند: آن گاه که مؤمن در قبر گذاشته می شود، دو فرشته، قبرش را تا جایی که چشمش کار می کند می گسترند و برای او دری به سوی بهشت باز می کنند و سپس به او می گویند که شادمان به خوابی آرام و لطیف برو، همچون خواب جوان در ناز و نعمت آرمیده، چرا که خداوند عز و جل می فرماید: « أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»[1].

و شیخ طوسی این حدیث را در امالی[2] از جابر، از ابراهیم بن عبد الاعلی، از سوید بن غفله، از امیرالمؤمنین علیه السلام و از عبدالله بن عباس در حدیثی طولانی که کل آن را در ذیل آیه «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ » [خدا کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند و ستمگران را بی راه می گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد] از سوره ابراهیم[3] علیه السلام بیان داشتیم، روایت می کند.

«وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنزِيلًا (۲۵)».

[و روزی که آسمان با ابری سپید از هم می‌شکافد و فرشتگان نزول یابند]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: محمد بن همّام، از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن حمدان، از محمد بن سنان، از یونس بن ظبیان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که از ایشان در مورد آیه «وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنزِيلًا» پرسیدم، ایشان گفتند که منظور از «الغمام» (ابر سپید) امیرالمؤمنین علیه السلام است[4].

۱ـ کافی، ج ۳، ص ۲۳۱، ح ۱.
۲ـ امالی، ج ۱ ص ۳۵۷.
۳ـ ذیل تفسیر آیه ۲۷ همان سوره.
۴ـ تفسیر قمی ج ۲ ص ۸۹

«الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْماً عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً (۲۶)»

[آن روز فرمانروایی بحق از آن (خدای) رحمان است و روزی است که بر کافران بسی دشوار است]

۱) محمد بن عباس گفته است: محمد بن حسن بن علی، از پدرش حسن، از پدرش، از علی بن اسباط، از یاران ما در مورد این سخن خداوند عز و جل «الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» گفته اند: پادشاهی چه امروز و چه قبل و بعد آن مخصوص خداوند رحمان است، اما هنگامی که امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به پاخیزد، تنها خداوند عز و جل است که با فرمانبرداری عبادت می شود[1].

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً (۲۷) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً (۲۸) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً (۲۹)»

[و روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد (و) می‌گوید ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم * ای وای کاش فلانی را دوست (خود) نگرفته بودم * او (بود که) مرا به گمراهی کشانید پس از آن که قرآن به من رسیده بود و شیطان همواره فروگذارنده انسان است]

۱) طبرسی در مجمع البیان از قول عطا گفته است: ظالم در این روز شروع به خوردن دستانش می کند تا این که به آرنج ها می رسد و سپس دوباره رشد می کند و پیوسته این چنین می شود و هرگاه که دستش می روید، از سر پشیمانی نسبت به آن چه انجام داده، آن را می خورد.[2]

۲) محمد بن عباس گفته است: احمد بن قاسم، از احمد بن احمد سیّاری، از محمد بن خالد، از حماد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان در مورد آیه « يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً» فرمودند: منظور از این آیه امام علی بن ابی طالب علیه السلام است[3].

۱ـ تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۷۲ ح ۴
۲ـ مجمع البیان ج ۷ ص ۲۹۲
۳ـ تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۷۳ ح ۵

۳) طبرسی با سند از محمد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا» گفته شده که منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است[1].

۴) و از محمد بن اسماعیل که رحمت خدا بر او باد، با سند از جعفر بن محمد طیار، از ابو الخطاب، از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: به خدا سوگند، خداوند در کتابش به کنایه حرف نزد تا این که گفت «یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا» و این آیه در مُصحف امام علی علیه السلام این چنین آمده است: «یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ الثانی خلیلا، و سیظهر یوما» یعنی ای کاش من دومی را دوست خود انتخاب نمی کردم و این امر، روزی آشکار خواهد شد[2].

۵) محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی از حریز، از فردی، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان در مورد آیه «یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا * یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا» فرمودند این مطلب را (در روز قیامت) اولی به دومی می گوید[3].

۶) محمد بن ابراهیم معروف به ابن زینب نعمانی در کتاب الغیبه می گوید: محمد بن عبدالله بن مَعمَر طبرانی در طبریه[4] در سال سیصد و سی و سه که از موالی یزید بن معاویه و از جمله نواصب بود، گفت: پدرم از علی بن هاشم و حسن بن سَکَن از عبد الرزاق بن همّام، از پدرش، از میناء غلام عبدالرحمن بن عوف، از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند: اهالی یمن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدند. پیامبر فرمود : اهالی یمن نزد شما آمدند در حالی که به شدت دارند تلاش می کنند. هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، پیامبر به آنها فرمود: قومی تازک دل و با ایمانی استوار هستند که فردی به نام منصور جزو آنهاست، با هفتاد هزار خارج می شوند و جانشین من و جانشین وصی مرا یاری می رسانند، در حالی که حمایل شمشیرشان از مشک است. سپس آنها گفتند: ای رسول خدا! وصی تو کیست؟ فرمود: او آن کسی است که خداوند

۱ـ تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۷۳ ح ۶
۲ـ تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۷۴ ح ۸
۳ـ تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۷۴ ح ۹
۴ـ طبریه منطقه ای است در اردن و مشرف بر دریاچه طبریه. «معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۷»

شما را به چنگ زدن به او امر کرده است، چرا که خداوند عز و جل فرموده است: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ»[1] [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید]

گفتند: ای رسول خدا! برای ما بیان کن که این ریسمان چیست؟ آن حضرت فرمودند آن این گفته خداوند است: «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ»[2][مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم روند] ریسمان خدا کتاب او است و ریسمان مردم وصی من است. آنها گفتند: ای رسول خدا! وصی تو کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ دادند: او کسی است که خداوند در موردش فرموده: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»[3] [تا آن که (مبادا) کسی بگوید دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم] سپس آنها گفتند: ای رسول خدا! مراد از حضور خداوند چیست؟ آن حضرت فرمودند: آن چه خداوند عز و جل خود در باره اش می گوید: «يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» منظور از این آیه وصی من است که بعد از من راه رسیدن به من است. آنها گفتند: ای رسول خدا! تو را سوگند به کسی که به حق تو را به پیامبری برگزید، آن را به ما نشان بده، چرا که ما مشتاق او گشته ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: او همان کسی است که خداوند او را نشانه ای برای متفکران قرار داده است و اگر با نگاه انسانی صاحبدل و حق نیوشی که گواه قرار می گیرد، به او بنگرید، خواهید دانست که او وصی من است همان طور که من پیامبر شما هستم. حال داخل در صف‌ها شوید و صورت‌ها را خوب نگاه کنید، هرکس که قلبتان را شیفته خود ساخت، وصی من همان است، چرا که خداوند در کتابش می فرماید: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»[4] [پروردگارا! دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده] منظور از ضمیر «هم» در این آیه پیامبر و خاندان اویند.

۱ـ آل عمران / ۱۰۳
۲ـ آل عمران / ۱۱۲
۳ـ زمر / ۵۶
۴ـ ابراهیم / ۳۷

او روایت می کند که ابو عامر اشعری از میان اشعریان و ابو غرّه خوّلانی از میان خوّلانی ها و ظِبیان و عثمان بن قیس در میان بنی قیس، و عُرنه دوسی از میان دوسی ها و لاحق بن علاقه، برخاستند و وارد صف ها شدند و به صورت ها دقت کردند و دست فردی را که جلوی سرش کم مو و وسط سرش بی مو و چاق بود را گرفتند و گفتند: ای رسول خدا! دل های ما شیفته این فرد شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حال که شما وصی رسول خدا را قبل از این که او را به شما معرفی کند، شناختید، برگزیدگان خداوند می باشید. از کجا دانستید که آن فرد مورد نظر من همین است؟ سپس آنها صدایشان را بلند کردند و شروع به گریه نمودند و گفتند: ای رسول خدا! ما به همه نگریستیم، اما قلب‌هایمان شیفته هیچ کدام از آن ها نشد، اما هنگامی که او را دیدیم، قلب‌هایمان لرزید و درونمان آرام شد و جگرهایمان به خروش آمد و چشمانمان غرق در اشک شد و سینه هایمان فراخ گشت، گویی که او پدر ماست، و ما فرزندان اوییم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»[1] [تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند] شما به حدی به این افراد (ریشه داران در علم) نزدیک هستید که به خاطر آن، نیکی و ثواب پیشاپیش برایتان می رسد، و شما از آتش دور می گردید. راوی در ادامه گوید: این چند نفری که اسمشان ذکر شد، زنده ماندند تا این که همراه امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل و صفین حاضر شدند و در صفین به شهادت رسیدند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان مژده بهشت داده و از پیش، آنان را مطلع کرده بود که در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام به شهادت می رسند[2].

۷) محمد بن یعقوب از محمد بن علی بن مَعمَر، از محمد بن علی بن عکایه تمیمی، از حسین بن نضر فِهری، از ابو عَمْرو اَوزاعی، از عمرو بن شِمر، از جابر بن یزید روایت می کند که گفته است: روزی نزد امام باقر علیه السلام رفتم و گفتم: ای پسر رسول خدا! اختلاف شیعه در مذاهبشان مرا ناراحت کرده است. سپس ایشان فرمودند: ای جابر! آیا تو را از کنه اختلافشان و این که از کجا با هم اختلاف کردند و از چه جهتی متفرق شدند، آگاه کنم؟ گفتم: آری، ای پسر رسول خدا،

۱ـ آل عمران / ۷
۲ـ الغیبه ، ص ۲۵

ایشان گفتند: ای جابر! هنگامی که آنها با هم اختلاف نمودند، تو اختلاف نکن. چرا که کسی که صاحب الزمان را انکار کند، به مانند این است که رسول خداوند صلی الله علیه و آله و سلم را در جنگ هایش انکار نماید. ای جابر! گوش کن و بفهم. گفتم: اگر شما این چنین بخواهید، باشد. سپس فرمود: گوش کن و بفهم و تا جایی که مرکبت تو را می برد، آن را تبلیغ کن، همانا امیرالمؤمنین علیه السلام هفت روز بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم خطبه خواند و این زمانی بود که از جمع و گردآوری قرآن فارغ گشته بود، و فرمود: «ستایش برای خدایی است که مانع اوهام شد که جز وجود او را درک کنند، و عقل ها را مانع شد که ذات او را به خیال کشند، چرا که ذات خداوند از هرگونه شباهت و همانندی با چیزی به دور است» و آن خطبه جلیل را ایراد فرمود و بعد از گذشت بسیاری از فرازهای آن به جایی رسید که فرمود:

«ای مردم! همانا خداوند عز و جل فرستاده اش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را وعده وسیله داده است و وعده اش حق است و خداوند خلف وعده نمی کند. هان! آگاه باشید که وسیله، بالاترین درجه بهشت است و در اوج بلندی ها قرار دارد و انتهای آرزوست و هزار نردبان دارد و فاصله بین هر نردبان و دیگری هزار سال دویدن یک اسب نجیب است و نردبان های آن از مروارید و گوهر و زبرجد و لولو و یاقوت و زمرد و مرجان و کافور و عنبر و بخار عود بخور و طلا و نقره و ابر و هوا و نور می باشد و این وسیله بر بالای همه باغ های بهشت قرار دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز بر روی آن نشسته است و دو جامه لطیف به تن کرده است: یک لباسش از جنس رحمت خدا و دیگری از نور او است و بر سر آن حضرت تاج نبوت و اکلیل رسالت است، و این در حالی است که آن مکان را با نورش نورانی کرده است و من در آن روز بر مقامی رفیع قرار دارم که پایین تر از مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و من نیز دو لباس لطیف به تن دارم، یکی از شکوفه ارجوان است و دیگری از جنس کافور، و فرستادگان و پیامبران بر روی نردبان ها ایستاده اند و بزرگان و حجت های همه ادوار در سمت راست ما قرار دارند، در حالی که حله هایی از نور و کرامت آنان را پوشانده است. و هر فرشته مقرب و نبی و فرستاده ای که ما را می بیند از نور ما مبهوت می گردد و از درخشش و شکوه ما شگفت زده می شود. و در سمت راست

وسیله و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابری است که وسعتش به گستره نگاه است و ندایی از آن به گوش می رسد: ای صاحبان این جایگاه! خوشا به حال کسی که وصی را دوست بدارد و به پیامبر عربی امی صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد و هر کس کفر ورزد، آتش میعادگاه اوست. در سمت چپ وسیله و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سایه ایست که ندایی از آن می آید: ای صاحبان این جایگاه! خوشا به حال کسی که وصی را دوست بدارد و به پیامبر عربی امی صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد و قسم به خدایی که پادشاهی برتر از آن اوست، هیچ کس رستگار نگردد و به رحمت و بهشت نمی رسد، مگر این که با اخلاص نسبت به این دو و دنباله روی مسیر این دو به دیدار پروردگارش بیاید. پس ای طرفداران ولایت خدا! به روسفیدی و شرافت مقتدایتان و بازگشت کریمانه تان و رستگاریتان در این روز در حالی که بر روی تخت هایی در برابر هم قرار دارید، یقین داشته باشید. و شما ای طرفداران انحراف و منع کنندگان از ذکر خداوند و رسول و راهش، و ای بزرگان ادوار، به سیاه رویی خویش و خشم پروردگارتان در مقابل اعمالی که کردید، ایمان داشته باشید و هر فرستاده ای و پیامبری که از میان است، امتش را از فرستاده ای که بعد از او می آید خبر می-دهد و کسی که بشارت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می دهد، قومش را به پیروی از او سفارش می کند و چهره او را در نزد قومش زینت می دهد، تا این که صفات او را بشناسند و از شریعت او پیروی کنند و بعد از او گمراه نشوند. بعد از برطرف کردن عذر و دادن بیم و انذار با شواهد و دلایل و تبیین و اتمام حجت، اگر افراد هلاک و گمراه شدند، (بگذار در گمراهی خویش غوطه‌ور باشند).

امت ها پیوسته امید به مبعوث شدن پیامبران داشتند و ورود آنان را انتظار می کشیدند، و اگر امتی به از دست دادن پیامبری بعد از پیامبر دیگری دچار می شد، هر چند که مصیبت و فاجعه از دست دادنشان بزرگ است، اما هنوز امید فراوانی داشت، اما هیچ مصیبتی بزرگتر و هیچ بلایی سترگ تر از فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست،چرا که خداوند با مرگ آن حضرت، انذار و رفع عذر را به پایان رسانیده و با آن به حجت خواهی و عذرآوری در میان خود و بندگانش پایان بخشیده است، و آن حضرت را دری بین خود و بندگانش و مراقبی از جانب

خود قرار داده است که هیچ چیز را جز با او قبول نمی کند و نمی توان جز با فرمانبرداری از او به خداوند نزدیک شد و در آیات محکم از کتابش فرموده است: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»[1] [هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس روی گردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم]. بدین ترتیب خداوند فرمانبرداری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برابر با فرمانبرداری از خود و نافرمانی از او را مساوی نافرمانی خود قرار داده است، و این چنین این امر دلیلی گشت بر آن چه خداوند به رسولش موکول کرده است و آن را گواهی بر کسانی که از او فرمانبرداری و یا نافرمانی می کنند، قرار داد و آن را در چند جا از کتابش بیان فرموده است. خداوند تبارک و تعالی در تشویق به پیروی از او و ایجاد رغبت در تصدیق و پذیرش دعوتش فرموده است: « قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»[2] [بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است]. بنابراین پیروی از آن حضرت به منزله دوستی با خداست و رضایت او موجب بخشودن گناهان و کامل گشتن نور و وجوب بهشت می گردد و پشت کردن به او و روی برگردانی از او مساوی با دشمنی با خدا است و خشم و غضب او را به بار می آورد و دوری از آن حضرت، انسان را در آتش جای می دهد، و این منظور از این آیه کریمه می باشد: «وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ»[3] [و هر کس از گروه‌های (مخالف) به آن کفر ورزد، آتش وعده‌گاه اوست] و منظور از کفر ورزیدن، انکار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عصیان از اوست.

همانا خداوند تبارک و تعالی به وسیله من بندگانش را مورد امتحان قرار داد و با من مخالفانش را به قتل رساند و با شمشیر من تکذیب کنندگان را هلاک گرداند و مرا برای مؤمنین، مایه نزدیکی به خود و حوض مرگی برای ستمگران و شمشیری بر سر مجرمین قرار داد، و به وسیله من پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را محکم گرداند و مفتخر به یاری رساندن آن حضرت گرداند و با

۱ـ نساء/۸۰.
۲ـ آل عمران/۳۱.
۳ـ هود/۱۷.

علمش مشرفم ساخت و احکامش را به من عطا کرد و وصایت خویش را مختص من گردانید و مرا برای جانشینی خود در میان امتش برگزید. و در حالی که مهاجران و انصار دور او را گرفته بودند و محفل ها از حضور آنها انبوه گشته بود، فرمود: ای مردم! همانا علی برای من به منزله هارون است برای موسی، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نمی آید. مؤمنان کلام رسول را درک کردند، چرا که می دانستند من از جانب پدر و مادر، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیستم، همان طور که هارون برادر موسی بود، و همچنین پیامبر هم نبودم که مستلزم نبوت باشم. اما منظور این حرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جانشینی من برای او بود، همان طور که موسی هارون را جانشین خود برگزید، آن جا که خداوند می فرماید: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلاَ تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»[1] [در میان قوم من جانشینم باش و (کار آنان را) اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن].

و همچنین سخن آن حضرت در زمانی که گروهی گفتند: ما موالی و هم پیمانان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستیم؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حجة الوداع آمد، تا جایی که به غدیر خم رسید و دستور داد که برایش چیزی شبیه یک منبر درست شود. سپس بالای منبر رفت و بازوان مرا گرفت، تا حدی که سفیدی زیر بغل من دیده شد، و صدایش را بالا برد و در آن محفل فرمود: هر کس من مولای اویم، علی نیز مولای اوست، خداوندا! دوستان او را دوست و دشمنان او را دشمن بدار، پس دوستی با خدا در گرو دوستی با من و دشمنی با من، برابر با دشمنی با خداوند قرار گرفت، سپس خداوند در آن روز این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»[2] [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم]، بدین ترتیب ولایت من مایه کمال دین و رضایت پروردگار گشت.

سپس خداوند تبارک و تعالی آیه ای مخصوص من نازل کرد و آن را به منزله گرامی داشتی برای من منسوب نمود و آن را بزرگداشت و تفضیلی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من قرار داد و آن، این آیه است : «ثُمَّ رُدُّوا

۱ـ اعراف/۱۴۲.
۲ـ مائده/۳.

إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ»[1] [آن گاه به سوی خداوند مولای بحقشان برگردانیده شوند. آگاه باشید که داوری از آن اوست و او سریعترین حسابرسان است].

و در مورد من مناقب فراوانی است که اگر ذکرشان کنم، بسیار به طول انجامد و زمان گوش دادن به آن طولانی گردد، و اگر آن انسان‌های بدبخت به جای من آن جامه (جامه خلافت) را به تن کردند و در مورد چیزی که حقی در آن ندارند، با من به مخالفت برخاستند، و از سر گمراهی سوار بر مرکب (خلافت) شدند، و از سر نادانی گردنبندی از آن برای خود ساختند، پس به چه آبشخور بدی داخل گشتند، و چه توشه نامیمونی را برای خود فراهم کردند، آن دو در خانه هایشان همدیگر را لعن می کنند و هر یک از آنها از دیگری تبری می جوید، و هرگاه همدیگر را دیدار می کنند به هم می گویند: «يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ»[2] [ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد دمسازی هستی]، سپس یکی از آن دو بدبخت در حالی که ظاهری ژولیده دارد به دیگری می گوید: [يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولًا]، سپس من یاد و ذکری شدم که او از آن گمراه شد، و راهی گشتم که او از آن منحرف گشت و ایمانی شدم که به آن کفر ورزید و قرآنی گردیدم که آن را ترک گفت و دینی شدم که آن را دروغ خواند، و مسیری شدم که از آن عدول کرد، و اگر این دو در اندک متاع فانی دنیا به چریدن پرداختند و وارد غروری ناپایدار گشتند و به خاطر آن در لبه حفره ای از آتش قرار گرفتند، ورودی نامیمون با ناامیدترین همراهان و بی خیرترین آبشخور را دارند و با لعنت یکدیگر بر هم فریاد می زنند و از سر حسرت، هم را در آغوش می کشند و هیچ آسایشی ندارند و هیچ گشایشی برای عذابشان نیست.

این قوم پیوسته بت می پرستیدند و کلیدداران بت خانه ها بودند و برای بت ها مناسک بر پا می کردند و قربانیانشان را در برابرشان قرار می دادند و برای آنان قربانی می کردند و برایشان بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار می دادند، و به قمار بازی با تیرها می پرداختند، در حالی که از ذکر خداوند بلند مرتبه حیران و

۱ـ انعام/۶۲.
۲ـ زخرف/۳۸.

سرگردان، و از راه صلاح، منحرف و به سرعت به سوی هلاکت می رفتند، و شیطان بر آنان مستولی گشته بود، و سیاهی جاهلیت آنان را در برگرفته بود، و نادانی به آنان شیر داده و گمراهی آنان را از شیر بازگرفته بود تا این که خداوند از سر رحمت ما را برای آنان خارج نمود و از سر مهربانی ما را مشرف بر آنان گرداند و به وسیله ما نوری را برای کسانی که آن را بگیرد و فضیلتی برای کسی که آن را دنبال کند، و تاییدی برای کسانی که تصدیقش می کنند، خارج نمود و بدین ترتیب بعد از ذلت بر جایگاه عزت نشستند و بعد از کمی افراد به کثرت رسیدند، به نحوی که قلب ها و چشم های مردم از آنان می ترسید، و پادشاهان جبار و طاغوت ها در برابرشان تعظیم کردند و به نعمتی پر آوازه و کرامتی آماده دست یافتند و بعد از ترس و اضطراب به امنیت و همبستگی رسیدند، و به واسطه ما افتخارات معد بن عدنان درخشید ـ عرب سروری یافت ـ و ما آنان را داخل در باب هدایت نمودیم و وارد خانه آرامش گردانیدیم و لباس ایمان را بر آنان پوشاندیم، و به وسیله ما بر جهانیان پیروز گشتند. و روزهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعمال افراد صالح را برایشان نشان داد. از مجاهد مدافع (از حریم اسلام) گرفته تا نمازگزار خاشع و معتکف زاهد که از خود امانتداری به خرج می دادند و کار نیک می کردند تا این که خداوند عز و جل پیامبرش را به سوی خود خواند و آن را به سوی خود به بالا برد، و تنها به اندازه لحظه ای از باز و بسته شدن چشم یا سوسوی یک برق نگذشته بود که به گذشته خود بازگشتند و پشت نمودند و به دنبال خونخواهی به راه افتادند و کینه های درون خویش را آشکار نمودند و درها را بستند و خانه ها را ویران نمودند و نشانه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تغییر دادند و از احکامش روی گردان شدند و از انوار (هدایتش) دور شدند و به جای جانشین او، بدلی برای خود گرفتند. و آنان ظالم بودند و گمان کردند که کسی را که از خاندان ابی قحافه برگزیدند، بهتر از آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتخاب کرده است و مهاجر خاندان ابی قحافه را بهتر از مهاجر و انصار ربانی، و آبروی بنی هاشم پنداشتند.

هان! آگاه باشید که اولین شهادت دروغی که در اسلام اتفاق افتاد، شهادت آنان است مبنی بر این که رفیقشان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس هنگامی که آن حادثه کذایی برای سعد بن عباده اتفاق افتاد، از این

رأي برگشتند و گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی درگذشت که جانشینی برای خود برنگزید، و رسول پاک و مبارک خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز اولین کسی است که نسبت به او، شهادت دروغ در اسلام اظهار شد؛ و بعد از اندک مدتی نتیجه عملشان را می بینند و آیندگان نیز نتیجه کاری که پیشینیان بنیادش را نهادند، خواهند دید، و اگر می بینید که از مهلتی وسیع برخوردارند و از مرگ (برای زمانی اندک) خلاصی یافته اند و از رهگذر دگرگونی های روزگار، گشایشی نصیبشان شده است و غرور (یا شیطان) به تدریج (و نه یکباره) آنان را در بر گرفته و در حالتی آرام هستند و به آرزوهایشان می رسند، پس بدانید که خداوند شداد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعورا را نیز مهلت داد و نعمت‌های آشکار و پنهانی اش را بر آنان سرازیر کرد و آنان را با اموال فراوان و عمر(طولانی) یاری رسانید و زمین، نعمت‌هایش را به ایشان داد تا نعمت-های خداوند را یادآور شوند، و بزرگداشت و بازگشت به سوی او را یاد بگیرند و از استکبار (وگردن کشی) دست بکشند. سپس هنگامی که مهلت‌شان به پایان رسید و خوراک‌شان را کاملا خوردند، خداوند آنان را گرفت و از ریشه برکند و چنان شد که برخی گرفتار بادشن ها (توفان) شدند و برخی به خروش(مرگبار) گرفتار آمدند، و برخی با ابر (آتشبار) هلاک شدند و برخی را زلزله به نابودی رسانید و برخی را نیز طعمه زمین کرده و هلاک گرداند، و این خداوند نبود که به آنان ظلم نمود، بلکه خود بودند که به خویشتن ظلم نمودند.

آگاه باشید که هر اجل و زمانی مدتی مشخص دارد و هرگاه که مدت آن زمان به اتمام رسد، اگر آن چه را که ظالمان آرزویش را داشتند و آن چه که نهایت کار زیانکاران گردید، برایتان نشان داده شود، از آن چه که آنان بر آن ایستاده اند، به سوی خداوند فرار می کردید و به سوی او رهسپار می شدید. آگاه باشید -ای مردم - که من در میان شما به مانند هارون در میان آل فرعون، و باب «حطه» (آمرزش گناه) در میان بنی اسرائیل و سفینه نوح برای قومش می باشم. من آن خبر عظیم و صدیق اکبر هستم و به زودی به آن چه وعده داده شدید، پی خواهید برد، و بی شک که این مدت اندک (دنیا) تنها به اندازه یک بار لیسیدن انسانی که مشغول خوردن است و یک بار نوشیدن فرد نوشنده و یک چشم بر هم زدن فردی که چرت می زند است. و بعد از این (علاوه بر این که) از سر خواری در دنیا عارها و

تنگ‌های فراوانی ملازم آنها می شود، در روز قیامت نیز به سوی شدیدترین عذاب‌ها برده می شوند، و خداوند نسبت به آن چه انجام می دهند غافل نیست، و جزای کسی که از راه راست خداوند عدول کند و حجت او را انکار نماید و با هدایت کنندگانش مخالفت ورزد و از نورش کناره گیرد و در ظلمت‌ها داخل گردد و آب را به سراب و نعمت را به عذاب و رستگاری را به بدبختی و شادی را به زیانکاری و گشایش را به تنگنا (و سختی) عوض کند، چیزی جز جزای عمل و بدی مخالفت خویش را ندیده است. پس باید به حقیقت وعده (خداوند) مؤمن باشند و به آن چه وعده داده می شوند، ایمان پیدا کنند، در آن روزی که فریاد (صور) به حق می آید: «ذَلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿ إِنَّا نَحْنُ نُحْیِی وَنُمِیتُ وَإِلَیْنَا الْمَصِیرُ ﴿ یَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا»[1] [آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است ﴿ ماییم که خود زندگی می‌بخشیم و به مرگ می‌رسانیم و برگشت به سوی ماست ﴿ روزی که زمین به سرعت از (اجساد) آنان جدا و شکافته می‌شود] تا آخر سوره»[2].

۸) امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: هر برده و کنیزی که در ظاهر با امیر المؤمنین بیعت کرده و از درون، آن را شکسته و بر نفاق خود باقی مانده باشد، هنگامی که ملک الموت برای قبض روح او بیاید، ابلیس و یارانش در برابر او ظاهر شوند و آتش و انواع مختلف عذاب آن در چشم و قلبش و نشیمنگاهش در تنگناهای آتش برایش قابل مشاهده گردد، و همچنین باغ ها و منزلگاه هایی که در صورت پایداری بر ایمان و وفای به بیعت، مخصوص او بود، نیز به او نشان داده می شود. سپس ملک الموت به او می گوید: نگاه کن، اگر بر ولایت و دوستی خود بر برادر محمد صلی الله علیه و آله و سلم باقی می ماندی، در روز فیصله قضاوت خداوند، سرانجامت در آن باغ هایی بود که مقدار آسایش و خوشی و شادی موجود در آن را تنها خداوند می داند، اما تو پیمانت را شکستی و مخالفت ورزیدی. بنابراین، آن آتش با انواع مختلف عذاب و دوزخبانانی که پتک در دست دارند و افعی های دهان باز و عقرب هایی که دم‌هایشان را بر افراشته اند و درندگانی که پنجه‌هایشان را آماده کرده اند، و دیگر عذاب های آن، مخصوص توست که به سوی آن می روی. سپس آن شخص می گوید: ای کاش با پیامبر

۱ـ ق/۴۲،۴۳،۴۴.

۲ـ کافی، ج ۸ ،ص ۱۸ ،ح ۴.

صلی الله علیه و آله و سلم راهی برمی گرفتم و دستوراتش را می پذیرفتم و اوامرش را در باره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اجرا می کردم.[1]

۹) علی بن ابراهیم در معنی آیه «يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» گفته است که اولی می گوید: ای کاش به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راهی را بر می گرفتم.[2]

۱۰) و گفته است که امام صادق علیه السلام می فرماید که اولی می گوید: يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ عليّاً وليّاً یعنی ای کاش به همراه رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را نیز ولی بر می گرفتم «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» و منظور از فلان در این جا دومی است، «لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي» و فاعل جاءنی در این جا ولایت است یعنی بعد از این که ولایت سراغ من آمد و «وَكَانَ الشَّيْطَانُ» که منظور از شیطان نیز دومی است «لِلْإِنسَانِ خَذُولًا».[3]

۱۱) شیبانی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می کند که منظور از سبیل در این جا علی علیه السلام است «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ» و منظور از ذکر در این جا امام علی علیه السلام است.

۱۲) و همچنین گفته شده که از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است: این آیات در مورد دو مرد از بزرگان قریش نازل شده، که با زبان اسلام آوردند اما با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفاق می کردند، و در روز اخوت و برادری بین آنان پیمان برادری ایجاد کرد، و یکی از آن دو دیگری را از راه درست باز داشت و هر دو به هلاکت رسیدند، و خداوند عز و جل حکایت آن دو و سخنانشان را در هنگام نزول عذاب بر آنها حکایت کرده است و این که یکی از آنها اندوهگین می شود و بر آن چه انجام داده افسوس می خورد و در جایی که پیشیمانی سودی برایش ندارد، احساس پشیمانی می کند.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)

۱ـ تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۱۳۱،ح ۶۶.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۹.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۹.

[و پیامبر (خدا) گفت: پروردگارا! قوم من این قرآن را رها کردند]

۱) محمد بن یعقوب با سند از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند: در خطبه ای که قبل از این آیه از آن حضرت ذکر شد، فرمودند: همانا من آن ذکری هستم که از آن گمراه شد، و راهی هستم که از آن منحرف شد و ایمانی هستم که به آن کفر ورزید و قرآن هستم که آن را متروک گذاشت و دینی هستم که آن را تکذیب کرد[1].

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا (۳۱)

[و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم و همین بس که پروردگارت راهبر و یاور توست]

۱) ابوالفضل طبرسی در «مشکاه الانوار» حدیثی را به امام صادق علیه السلام ربط می دهد که ایشان می فرمایند: هیچ پیامبر و مؤمنی نبوده و نمی باشد و نخواهد بود، مگر این که یک دوست او را اذیت کند و بر او مسلط گردد و اگر دوستی نباشد، پس همسایه ای که او را اذیت کند و این است معنی سخن خداوند متعال: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ»[2].

۲) هنگامی که معاویه به مدینه آمد و بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و از امیر المؤمنین علی علیه السلام خرده گرفت، امام حسن علیه السلام برخاست و خداوند را حمد و ستایش کرد، و سپس گفت: همانا خداوند عز و جل هیچ پیامبری را نفرستاده، مگر این که دشمنی را از میان مجرمان برایش قرار داده است، و خداوند تعالی گفته است: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ»، حال من پسر علی بن ابی طالب هستم و تو پسر صخر می باشی و مادر تو هند است و مادر من فاطمه سلام الله علیها است، و مادربزرگ تو قتیله است و مادربزرگ من خدیجه است، حال خداوند کسی که از میان ما دو نفر اصل و نسب پست تر و شهرت کمتر و کفر بیشتر و نفاق شدیدتری را دارد، لعنت کند. سپس افراد داخل در مسجد با

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۲۸، ح ۴.

۲ـ مشکاه الانوار، ص ۲۸۷

صدای بلند دو مرتبه آمین گفتند. و معاویه خطبه اش را قطع کرد و به خانه اش رفت.

﴿الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (۳۴)

[کسانی که به رو درافتاده به سوی جهنم رانده می‌شوند آنان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند]

۱) محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبه با اسناد به کعب الاحبار می گوید: آن گاه که قیامت فرا برسد، مردم در چهار گروه محشور می شوند: گروهی سواره اند و گروهی پیاده راه می روند و گروهی سر به زیر راه می روند. گروهی بر روی صورت‌هایشان راه می روند و گنگ و لال و کورند و هیچ چیز را درک نمی کنند و سخنی نمی گویند و به آنان اجازه داده نمی شود تا عذر بیاورند و توجیه کنند. اینان کسانی هستند که آتش صورت‌هایشان را می سوزاند و چهره هایشان در آن عبوس می گردد. پس گفتند: ای کعب! اینها چه کسانی هستند که بر روی صورت-هایشان محشور می شوند و چرا حالتشان این چنین است؟ کعب گفت: اینها کسانی هستند که در گمراهی و ارتداد و نقض پیمان درافتادند، و این چنین هنگامی که به جنگ خلیفه و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عالم و آقا و فاضل و پرچمدار و متولی حوض و کسی که خانه امیدشان می باشد، پرداختند، با بد توشه ای به ملاقات پروردگارشان رفتند، او امید انسان در دنیای دیگر است و او علمی است که نادانسته نمی ماند، و راه راستی است که هرکس از آن منحرف شود می لغزد و در آتش سقوط می کند. او علی علیه السلام است و قسم به پروردگار کعب که او عالم ترین آنهاست و از همه شان به صلح پیشگامتر و از همه صبور تر است و کعب از کسانی که دیگری را بر علی علیه السلام ترجیح دادند، در شگفت است.

و آن قائم و مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است که زمین را دگرگون می سازد، و عیسی بن مریم علیه السلام با آن بر نصارای روم و چین احتجاج می کند، همانا قائم مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است و از نظر خلقت و اخلاق و ظاهر و هیبت از همه مردم به عیسی بن مریم علیه السلام شبیه تر است، و خداوند عز و جل آن چه را که به پیامبرانش می بخشد، به او خواهد بخشید و حتی به او بیشتر می بخشد و او را

برتری می دهد. همانا قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از فرزندان علی علیه السلام است که به مانند یوسف غیبتی دارد و به مانند عیسی، بازگشتی. سپس بعد از غیبتش، به هنگام طلوع ستاره سرخ و بعد از خرابی منطقه الزوراء که ری است و شکافته شدن منطقه المزوره که بغداد است و بعد از خروج سفیانی و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان که هزاران هزار در آن کشته می شود، و هرکدام از آن ها شمشیری آراسته به دست دارند و پرچم هایی سیاه بر فراز آنان به اهتزار در می آید و جنگ هایی به پا می کنند که مرگ سرخ و طاعون عظیم آمیخته به آن است، بعد از همه اینها او ظهور می کند.[1]

﴿وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا﴾ (۳۸)

[و (نیز) عادیان و ثمودیان و اصحاب رس و نسل های بسیاری میان این (جماعت‌ها) را (هلاک کردیم)]

در سوره هود خبر اصحاب رس ذکر شد.

۱) ابن بابویه گفته است: احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی، از علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند: مردی از اشراف تمیم که عمرو نامیده می شد، سه روز قبل از شهادت امام علی علیه السلام نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، مرا از اصحاب رس مطلع کن که در چه عصری بودند و منزلگاه هایشان کجا بوده و پادشاهشان چه کسی بوده و آیا خداوند عز و جل پیامبری برایشان فرستاده یا نه؟ و به چه وسیله ای هلاک شدند؟ چرا که من در کتاب خداوند یاد آنان را می بینم اما خبر ایشان را نمی یابم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: تو از من چیزی پرسیدی که کسی قبل از تو از من نپرسیده است، و بعد از من نیز کسی در مورد آن به تو چیزی نخواهد گفت مگر این که از من نقل کند، و در کتاب خداوند آیه ای نیست که از آن اطلاع نداشته باشم و تفسیرش را ندانم و ندانم که در چه مکانی، در صحرا

۱ـ الغیبه، ص ۹۶

یا کوه و در چه وقتی از روز یا شب نازل شده است، و من در اینجا (به سینه اش اشاره کرد) علم فراوانی دارم، اما طالبان آن اندک اند و دیری نمی پاید که مرا از دست بدهند و پشیمان شوند.

ای دوست تمیمی! قصه آنان این چنین است که آنان قومی بودند که درخت صنوبر را می پرستیدند که به آن شاه درخت می گفتند، این درخت را یافث بن نوح بر لب چشمه ای به نام روشاب کاشته بود، و این درخت بعد از طوفان برای نوح رویید، و آنها را نیز بدین خاطر «اصحاب رس»[1] نامیدند که پیامبرشان را در زمین دفن کردند، و این قضیه بعد از سلیمان بن داود علیه السلام بود. آنها در کنار ساحلی از بلاد شرق که به آن رس گفته می شد، دوازده شهر داشتند، و آن نهر را نیز به همین نام نامیدند، و در آن زمان هیچ رودی پرآب تر و گواراتر از آن نبود و هیچ شهری نیز پرجمعیت تر و آباد تر از آن نبود. یکی از این شهرها آبان بود و دیگری آذر و سومی دی و چهارمی بهمن و پنجمی اسفندار و ششمی فروردین و هفتمی اردیبهشت و هشتمی خرداد و نهمی مرداد و دهمی تیر و یازدهمی مهر و دوازدهمی شهریور.

بزرگترین شهرشان اسفندار بود که پادشاهشان در آن می‌زیست، و نامش ترکوذ بن غابور بن یارش بن ساذن بن نمرود بن کنعان، فرعون ابراهیم علیه السلام بود. و در آن جا چشمه و درخت صنوبری بود که در هر شهری دانه ای از شکوفه های آن صنوبر کاشته بودند، و در آن شعبه‌ای از رودی که در کنار درخت صنوبر بود، روان ساختند و این چنین شد که دانه رشد کرد و تبدیل به درختی بزرگ شد. آنها نوشیدن آب چشمه و رودها را حرام گرداندند و از آن نمی نوشیدند و چهارپایانشان را نیز اجازه نوشیدن نمی دادند و هر کس این کار را می کرد، او را می کشتند و می گفتند: او موجب حیات خدایان ماست، و کسی را سزا نیست از حیات او بکاهد و خود ایشان و چهارپایانشان از رود رس که شهرهایشان بر فراز آن بود می نوشیدند. آنها در هر ماهی از سال، عیدی در هر شهر برقرار می کردند و اهالی شهر دور درخت جمع می شدند و بر درختی که توری از حریر بر روی خود داشت و انواع تصاویر بر آن کشیده شده بود، می زدند. و سپس گوسفند و گاو می

۱ـ رَسُّوه في الارض یعنی آن را در زمین پنهان کرد. «لسان العرب ماده رسس»

آوردند و برای درخت قربانی می کردند و در آنجا با هیزم ها آتشی بر می افروختند و آن گاه که دود و بوی طبخ حیوانات قربانی برمی خاست، و بین آنها و نگاهشان به آسمان حایل می گشت، سجده کنان در برابر درخت می افتادند و برایش گریه و زاری می کردند تا این که از آنان راضی گردد، و شیطان نیز می آمد و شاخه های آن را حرکت می داد، و از میان تنه آن صدای خردسالی را سر می داد که ای بندگانم، من از شما راضی شدم، و آسوده خاطر و خوشحال باشید. و در آن زمان سرهایشان را بالا می گرفتند و شراب می نوشیدند و آلات موسیقی را می نواختند و و شروع به رقص دست بند می کردند و شب و روزشان را در چنین حالتی به سر می بردند و بعد از آن بر می گشتند.

از همین روست که عجم ها اسامی ماه هایشان را آبان و آذر و غیره نامیده اند، و این اسامی را از اسامی شهرها گرفته اند، چرا که آنها به هم می گفتند، این عید ماه فلان و این عید ماه فلان است، تا این که عید شهر بزرگشان فرا می رسید و همگی کوچک و بزرگ در آن شهر جمع می شدند و در کنار درخت صنوبر و چشمه، خیمه ای از ابریشم و دیبا برپا می کردند و بر آن تصاویر مختلف را می کشیدند و دوازده در برایش قرار می دادند که هر دری برای اهالی یک شهر بود، و خارج از خیمه در برابر درخت صنوبر سجده می کردند و چند برابر قربانی هایی را که برای درخت شهر خود تقدیم می کردند، برایش پیش کش می کردند، سپس ابلیس می آمد و درخت صنوبر را به شدت تکان می داد و با بانگی بلند از درون آن سخن می گفت و بیش از همه آن چه که شیطان ها به آنان وعده و امید داده بودند، به آنان وعده و امید می داد، سپس آنان سرهایشان را از سجده بر می داشتند و به حدی به شادی و نشاط می پرداختند که به واسطه میگساری و نوازندگی سخن نمی گفتند، و دوازده شبانه روز را به تعداد اعیادشان در سال اینگونه سپری می کردند و سپس باز می گشتند.

هنگامی که کفرشان به خداوند عز و جل و عبادت جز او طولانی گشت، خداوند پیامبری از بنی اسرائیل از فرزندان یهودا پسر یعقوب علیه السلام را نزد آنان فرستاد و زمان زیادی را نزد آنان ماند، و آنان را به پرستش خدا و شناخت ربوبیتش دعوت می کرد، اما آنان از او پیروی نمی کردند و هنگامی که شدت اصرارشان را در گمراهی و ضلالت و عدم قبول درستی و رستگاری را که آنان را

بدان فرا می خواند، دید و هنگامی که در یکی از عیدهای بزرگ شهرشان حاضر شد، گفت: پروردگارا! بندگانت از هر کاری جز تکذیب من و کفر به تو دست بر می دارند، آنان پیوسته درختی را که نه نفع و نه ضرری برایشان دارد، می پرستند، پس درختشان را به طور کامل خشک کن و قدرت و توانت را به آنها بنمایان. قوم چون بامدادان از خواب برخاستند، دیدند که درختشان خشک شده است، و این موضوع آنان را به وحشت انداخت و آنان را دچار دلهره نمود. آنان به دو دسته تقسیم شدند: گروهی گفتند این مردی که ادعا می کند فرستاده پروردگار آسمان و زمین است، اله شما را سحر کرده است تا شما را از آن به سوی خود روی گردان کند. و گروهی گفتند که نه، بلکه هنگامی که اله شما این مرد را دید که از آن خرده می گیرد، و نسبت به آن ناروا می گوید و شما را به پرستش چیزی جز او دعوت می کند، خشمگین شده و زیبایی و طراوت خود را پنهان کرده تا شما به خاطر او خشمگین شده و انتقامش را از او بگیرید.

آنان بر کشتن او اجماع کردند. پس لوله های بلندی از سرب با دهانه هایی گشاد درست کردند، سپس آن را در ته چشمه قرار دادند و تا سطح آب بالا آوردند و مانند مجراهای چاه (فاضلاب) هر یک را روی دیگری قرار دادند، و هر چه آب در داخل آن بود، خالی نمودند. سپس در ته چشمه چاهی عمیق با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبرشان را در ته چاه فرستادند و بر دهانه آن تخته سنگ بزرگی گذاشتند، سپس لوله ها را از آب خارج کردند و گفتند: اکنون اگر اله مان دید که ما کسی را که از او خرده می گرفت و دیگران را از پرستش او باز می داشت، کشتیم و آن را در زیر درخت بزرگ دفن کردیم تا انتقامش را از او بگیرد (و دلش خنک گردد) و نور و شادابی آن دوباره به مانند سابق به او بازگردد، امید داریم که از دستمان راضی گردد. آنان در تمام طول آن روز صدای ناله پیامبرشان را می شنیدند، در حالی که می گفت: ای مولای من، تو اکنون تنگی مکان و شدت اندوه مرا می بینی، پس به ضعف تکیه گاهم و کمی چاره ام رحم کن و زودتر روحم را قبض کن و اجابت دعایم را به تاخیر نیانداز. او پیوسته این چنین می گفت تا این که از دنیا رفت.

سپس خداوند به جبرئیل علیه السلام گفت: ای جبرئیل! آیا این بندگان من که صبرم آنان را فریفته و از مکر من ایمن گشته اند و جز من را می پرستند و پیامبرم

را کشتند، گمان می کنند که می توانند در برابر خشمم مقاومت کنند و یا این که از حوزه قدرت من خارج شوند؟ چرا اینگونه اند در حالی که من از کسانی که از من سرپیچی کنند و از عقابم نترسند، انتقام می گیرم. به عزت و جلالم سوگند یاد می کنم که آنان را مایه عبرت و پند عالمیان قرار می دهم. آنان در آن عیدشان بودند که بادی شدید و سرخ آنان را به وحشت انداخت و در آن سرگردان شدند و دچار وحشت شدند و به یکدیگر چسبیدند. سپس زمین در زیر (پاهایشان) به مانند سنگ گوگردی شعله ور شد و ابری سیاه بر آنان سایه افکند، و تکه آتشی شعله ور که به مانند قبه بود، بر روی آنان افتاد، و بدین ترتیب بدن‌هایشان مانند سرب در درون آتش ذوب شد، و ما از یادآوری غضب پروردگار و فرود انتقامش به او پناه می بریم و هیچ دگرگونی و نیرویی نیست مگر توسط خداوند بلند مرتبه و بزرگ[1].

۲) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: زنی به همراه زن دیگری از موالیانش نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: نظرت در مورد رابطه زنان با زنان چیست؟ آن حضرت فرمود: اینان در آتش اند، در روز قیامت آورده می شوند و لباس و کفش هایی از آتش به تنشان می شود، و در شکم و فرج هایشان ستون های آتشینی فرو می شود، و در درون آتش انداخته می شوند. سپس آن زن گفت: آیا این در قرآن آمده است؟ آن حضرت گفت آری. زن گفت : آن، کجای قرآن است؟ آن حضرت این آیه را تلاوت کرد؟ «وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ» و فرمود منظور از اصحاب رس در این جا «رسّیات» (زنان مساحق) است[2].

و اگر خداوند بخواهد در سوره (ق) در ذیل آیه «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ» روایتی را می‌آوریم که مشابه همین روایت علی بن ابراهیم است.

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا (۳۹)

[و برای همه آنان مثل‌ها زدیم و همه را زیر و زبر کردیم]

۱ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۳، باب ۱۶، ح ۱.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۰.

۱) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از فردی که از او یاد کرد، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَکُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِیراً» می گوید یعنی آنان را تکه تکه کردیم. ایشان فرمودند که این کلمه ای نبطی است[1].

۲) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَکُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِیراً» می گوید، یعنی آنها را تکه تکه گردانیدیم و فرمودند که این کلمه ای نبطی است[2].

وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا. (۴۰)

[قطعا بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شد گذشته‌اند. مگر آن را ندیده‌اند (چرا) ولی امید به زنده‌شدن ندارند]

۱) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: اما شهری که بر آن باران بلا باریده، سدوم، شهر لوط است که خداوند بر آنان بارانی از سجیل بارید که به گفته ایشان نوعی گل است.[3]

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا. (۴۳)

[آیا آن کس که هوای (نفس) خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟ آیا (می توانی) ضامن او باشی]

۱) علی بن ابراهیم گفته است که این آیه در مورد قریش نازل شده است، و این بدین خاطر بود که عرصه زندگی بر آنها تنگ شد، پس از مکه خارج شدند و پراکنده می گشتند و هنگامی که فردی درخت یا سنگی خوش منظر را می دید، از آن خوشش می آمد و آن را می پرستید، و برایش قربانی ذبح می کردند و خونش

۱ـ ذیل تفسیر آیه های ۱۲تا ۱۴.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۰.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۰.

را به آن می مالیدند و آن را «سعد صخره» (سنگ شانس) می نامیدند و هرگاه مرضی در شتران و گوسفندانشان می افتاد، نزد سنگ می آمدند و گوسفند و شترشان را به آن می کشیدند. یک بار یکی از اعراب با شترش نزد سنگ آمد و می خواست شترش را به آن بکشد، اما شتر رم کرد و گریخت، سپس آن مرد این شعر را سرود:

أتينا إلى سعد ليَجمعَ شَمْلَنا   فشتَّتَنا سعدٌ فما نحن من سعدِ
و ما سَعدُ إلا صَخْرةٌ بتَنُوفة   من الأرض لا تهدى لغَيٍّ و لا رُشدِ

ما نزد سعد آمدیم تا پراکندگی ما را جمع کند. اما ما را پراکند و دیگر ما از دوستداران سعد نیستیم.

و سعد چیزی جز تکه سنگی در صحرا نیست که نه می تواند انسان را به بیراهه کشاند و نه هدایت کند.

و فردی از اعراب از کنار آن رد شد و دید که روباهی بر روی آن ادرار می کند، سپس این شعر را گفت:

و ربٌّ يَبولُ الثُعلُبانُ برأسِه   لقد ذَلَّ من بالَتْ عليه الثَّعالِبُ

این خدایی که روبهان بر سرش ادرار می‌کنند، به راستی کسی که روبهان بر سرش ادرار کنند، خوار و ذلیل است.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا. (۴۴)

[یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند. آنان جز مانند ستوران نیستند بلکه گمراه‌ترند]

۱) محمد بن یعقوب از ابوعبد الله اشعری، از یکی از یارانمان در حدیثی مرفوع از هشام بن حکم، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان در حدیثی طولانی فرمودند: ای هشام! این جا خداوند کسانی را که خرد نمی ورزند، ذم می کند و می فرماید: «**أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا**»[1].

۱ـ کافی ج ۱ ص ۱۱ ح ۱۲.

۲) همچنین از محمد بن یعقوب، از برخی از یارانمان، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن داود غنوی، از اصبغ بن نباته، از حضرت علی علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده است: اما یاران سمت چپ (اصحاب المشأمه)، یهود و نصاری هستند که خداوند در موردشان می فرماید: «اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»[1] [کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند او (محمد) را می‌شناسند] منظور این است که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت در تورات و انجیل آگاهی دارند، همان طور که فرزندانشان را در منازلشان می شناسند «وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ» [و مسلما گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان (هم) می‌دانند * حق از جانب پروردگار توست] منظور این است که آنان حقیقت را می دانند که تو فرستاده خداوندی، «فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» [پس مبادا از تردیدکنندگان باشی][2]. هنگامی که آن چه را می دانستند، انکار کردند، خداوند آنان را به خاطر این کار مورد آزمایش و ابتلای خویش قرار داد، و روح ایمان را از آنان سلب کرد و در بدنشان تنها سه روح گماشت: روح قدرت طلبی و روح شهوت خواهی و روح جسم، سپس آنان را در زمره چهارپایان قرار داد و فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ» چرا که چهارپا با روح قدرتش بار می کشد و با روح شهوتش علف می خورد و با روح بدنش راه می رود[3].

و اگر خدا بخواهد این حدیث را به طور کامل در اول سوره واقعه خواهیم آورد.

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵)

[آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است و اگر می‌خواست آن را ساکن قرار می‌داد. آن گاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم]

۱ـ بقره / ۱۴۶.

۲ـ بقره / ۱۴۶، ۱۴۷.

۳ـ کافی، ج ۲، ص ۲۱۴، ح ۱۶.

۱) علی ابن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا» روایت می کند، که ایشان فرمودند: منظور از ظل، فاصله زمانی بین آشکار شدن طلوع فجر و طلوع خورشید است.[۱]

۲) ابن شهرآشوب: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زیر درختی کم سایه در جحفه وارد شد و صحابه نیز دور ایشان گرد آمدند. چون سایه درخت کفاف آن جمع را نمی کرد. خداوند متعال اذن فرمود به آن درخت تا قد بر افرازد و سایه خود را بر سر همه بگستراند. در این جا خداوند متعال این آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا» را نازل فرمود[۲].

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸)

[و اوست آن کس که بادها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش (باران) فرستاد و از آسمان آبی پاک فرود آوردیم]

۱) در مصباح الشریعه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه خواستی طهارت کنی و وضو بگیری، طوری به سمت آب می روی که داری به سمت رحمت خداوند حرکت می کنی، چرا که خداوند متعال آب را کلید نزدیکی به خود و مناجات با خود و راهنمایی به سوی گستره خدمت به خود، قرار داده است. و همان طور که رحمت خداوند گناهان بندگان را پاک می کند، آب نیز پلیدی‌های ظاهری را پاک می گرداند، خداوند متعال فرموده است: «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا» و در جایی دیگر فرموده است: «وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» [و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا (باز هم) ایمان نمی‌آورند]، و همچنان که خداوند تمامی نعمت های دنیا را با آب حیات بخشیده است، به همین ترتیب با رحمت و فضلش، صفا و لطافت و پاکیزگی و برکت و آمیختگی و امتزاج نیکوی آب را در حیات، قلب و عبادات و تفکر انسان قرار داده است، پس از آن در پاکیزه سازی اعضایی که

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۱.
۲ـ مناقب، ج ۱، ص ۱۳۵.

خداوند امر فرموده استفاده کن و در فرایض و سنن عباداتت آن را به کار گیر، چرا که در هر عملی از آن، فواید فراوانی است؛ و اگر آن را به درستی به کار گرفتی، به زودی سرچشمه های فواید برایت می جوشند و سپس همان طور که آب با اشیاء مخلوط و آمیخته می گردد و به هر چیز حقش را عطا می کند و معنا و جوهر خود را تغییر نمی دهد، با خلق خدا بیامیز، و بیانگر این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باش که می فرماید: مثال مؤمن خالص مانند آب است، و باید خلوصت با خداوند تبارک و تعالی در عباداتت مانند پاکی آبی باشد که خداوند از آسمان می فرستد و آن را «طهور» (پاک) نامیده است، و هنگامی که اعضایت را با آب پاک می گردانی، قلبت را نیز با تقوی و یقین پاک بگردان.[1]

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا (۴۹)

[تا به وسیله آن سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم و آن را به آن چه خلق کرده‌ایم از دام ها و انسان های بسیار بنوشانیم]

۱) طبرسی در مجمع البیان در مورد آیه « لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا» از قول ابن عباس روایت می کند: تا با آن گیاهان و میوه ها را از زمین برویانیم.[2]

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۵۰)

[و قطعا آن (پند) را میان آنان گوناگون ساختیم تا توجه پیدا کنند (ولی) بیشتر مردم جز ناسپاسی نخواستند]

۱) شرف الدین نجفی، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: جبرئیل این آیه را اینچنین بر محمد نازل کرد: «**فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ من أُمّتک بولایة عليّ إِلَّا كُفُورًا**» یعنی بیشتر مردم از امت تو، نسبت به ولایت علی علیه السلام جز کفر و ناسپاسی نخواستند.[3]

۱ـ مصباح الشریعة، ص ۱۲۸.
۲ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۰۱.
۳ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۱۱.

﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا﴾ (۵۳)

[و اوست کسی که دو دریا را موج‌زنان به سوی هم روان کرد. این یکی شیرین (و) گوارا و آن یکی شور (و) تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد.]

۱) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که در مورد آیه «وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» فرمودند: خداوند دو دریا را فرستاد که «هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» که منظور از اجاج آب شور و تلخ است. «وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا» برزخ در اینجا به معنی حائل است و منظور از آن همین است «وَحِجْرًا مَّحْجُورًا» و منظور از «حجراً محجوراً» نیز «حراماً محرّماً» است، یعنی محال است که یکی از این دو، طعم دیگری را تغییر دهد[۱].

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾ (۵۴)

[و اوست کسی که از آب بشری آفرید و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از ابن محجوب از هشام بن سالم، از برید عِجلی روایت می کند که گفته است: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» پرسیدم.

پس ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی آدم را از آب شیرین آفرید و زنش را نیز از سنخ و اصل او بیافرید و حوا را از یکی از اضلاع زیرینش خلق کرد، سپس در آن ضلع خویشاوندی و نسب جریان به وجود آورد و سپس آن را به همسری آدم در آورد، و بدین ترتیب بین این دو «صهر» (خویشاوندی سببی) برقرار شد، و منظور از عبارت «نَسَبًا وَصِهْرًا» نیز همین است. نسب آن چیزی است

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۱.

که از (طریق) خویشاوندی مردان باشد و صهر آن رابطه ای است که علت ایجاد آن زنان باشند[1].

۲) محمد بن عباس، از علی بن عبدالله بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از احمد بن معمر اسدی، از حسن بن محمد اسدی، از حکم بن ظهیر، از سدّی، از ابی مالک، از ابن عباس که گفت سخن خدای عز و جل «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْراً» در باره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام نازل شده است، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را به ازدواج دخترش سلام الله علیها درآورد، و از جایی که او پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، هم خویشاوندی نسبی و هم سببی و دامادی با او داشت.[2]

۳) و از محمد بن عباس، از عبدالعزیز بن یحیی، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از نائل بن نجیح، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از عکرمه، از ابن عباس در مورد آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْراً» روایت شده که گفت: هنگامی که خداوند آدم را آفرید، نطفه ای از آب را خلق کرد، و آن را با نورش درآمیخت و سپس آن را در آدم علیه السلام و بعد در شیث و بعد در انوش و بعد در قینان قرار داد و همچنان نسل اندر نسل آمد تا این که به ابراهیم رسید و ابراهیم آن را به اسماعیل منتقل کرد و همچنان نسل اندر نسل از پشت های پاک و رحم های مطهر آمد تا این که به عبدالمطلب رسید، و در آن هنگام آن نور به دو تکه تقسیم شد، یکی به عبدالله منتقل گشت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به دنیا آورد و دیگری به ابو طالب رسید و علی علیه السلام را به دنیا آورد. سپس خداوند به واسطه نکاح بین آن دو انس و الفت برقرار ساخت و علی علیه السلام را به شوهری فاطمه سلام الله علیها در آورد، و منظور از آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْراً وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيراً» نیز همین است.[3]

ابن بابویه، گفته است که ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که رحمت خدا بر او باد، از عبدالعزیز بن یحیی جَلودی در بصره، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت

۱ـ کافی ج ۵ ص ۴۴۲ ح ۹.

۲ـ تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۷۶، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۱۴ ح ۵۷۳.

۳ـ تاویل الآیات ج ۱ ص ۳۷۷ ح ۱۴.

می کند که ایشان فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از بازگشتن از نهروان و و بعد از این که به او خبر رسید که معاویه او را دشنام می دهد و از او خرده می گیرد، و یارانش را می کشد، در کوفه شروع به ایراد خطبه ای کرد تا این که فرمود: و من داماد (صهر) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم که خداوند در موردش می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْراً».[1]

۴) شیخ در امالی می گوید: محمد بن علی بن خُشَیش با املای حدیث از ابوالحسن علی بن قاسم بن یعقوب بن عیسی بن حسن بن جعفر بن ابراهیم قیسی خزاز و او هم با املا از ابو زید محمد بن حسین بن مطاع مسلی از ابو عباس احمد بن جبر قواس دایی ابن کردی، از محمد بن سلمه واسطی، از یزید بن هارون، از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس بن مالک روایت می کند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار بر استرش شد و به سمت کوه آل فلان به راه افتاد، و فرمود: ای انس! استر را بگیر و به سمت فلان مکان برو. در آنجا علی را می بینی که با شن ها تسبیح می گوید، پس سلام مرا به او برسان، و آن را سوار بر استر کن و نزد من بیاور. انس می گوید: من به آن مکان رفتم و همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود، علی علیه السلام را یافتم و او را سوار بر استر نمودم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردم و همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید، خطاب به ایشان گفت: سلام بر تو ای رسول خدا. پیامبر فرمود: و سلام بر تو ای ابوالحسن، بنشین، چرا که این جایگاهی است که هفتاد پیامبر در آن نشستند، و هر پیامبری که در این جا نشسته، من از او بهتر هستم و در کنار هر پیامبری، یکی از برادرانش نشسته بودند که تو از همه برادران انبیا برتر هستی.

انس می گوید: دیدم ابری بر روی آن دو (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام) سایه انداخته بود و به سرشان نزدیک شده بود، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستش را به سوی ابر دراز کرد، و خوشه انگوری برگرفت و آن را بین خود و علی علیه السلام تقسیم کرد و گفت : بخور ای برادر، این هدیه از سوی خداوند برای من و سپس برای تو است. انس می گوید: گفتم ای

۱ـ معانی الاخبار، ص ۵۹، ح ۹.

رسول خدا! علی علیه السلام برادر توست؟ ایشان پاسخ دادند: خداوند عز و جل سه هزار سال قبل از خلقت آدم، آبی را در زیر عرش آفرید و آن را در مرواریدی سبز در ناپیداهای علمش قرار داد تا این که آدم را خلق کرد. هنگامی که آدم را آفرید، آن آب را از مروارید به پشت آدم منتقل کرد، تا این که خداوند روح آدم را گرفت و آن را در پشت شیث به جریان انداخت، و همچنان آن آب نسل به نسل منتقل شد تا این که در پشت عبد المطلب آرام گرفت، سپس خداوند آن را دو نیم کرد، نیمی به عبد الله و نیمی دیگر به ابوطالب رسید. پس من از نیمه عبدالله هستم و علی از نیمه دیگر است، و این چنین است که علی در دنیا و آخرت، برادر من است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت کرد: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْراً وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيراً»[1].

۵) شیخ طوسی: گروهی از ابو مُفضَّل، از ابو احمد عبیدالله بن حسین بن ابراهیم علوی نصیبی در بغداد، از محمد بن علی بن حمزه علوی، از پدرم، از حسن بن زید بن علی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که از آن حضرت در مورد سن جدمان علی بن حسین علیه السلام پرسیدم و ایشان پاسخ دادند: پدرم از پدرش امام سجاد علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: من در سالی که عمویم حسن علیه السلام وفات کرد، در یکی از خیابان های مدینه پشت سر عمویم حسن علیه السلام و پدرم حسین علیه السلام راه می رفتم و در آن زمان نوجوان بودم و به بلوغ رسیده بودم یا این که در نزدیکی بلوغ بودم. در آن هنگام جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک انصاری به همراه گروهی از قریش و انصار در راه با ایشان ملاقات کردند. جابر به محض دیدن آن دو، عنان اختیار را از دست داد و به دست و پایشان افتاد و شروع به بوسیدن آن نمود. سپس مردی از قریش که داماد مروان بود، گفت: ای ابوعبدالله! آیا تو با این سن و سالت و با این جایگاهی که از همراهی رسول خدا داری، این کار را می کنی؟(جابر در غزوه بدر حاضر شده بود) سپس جابر به او گفت: از من دور شو! ای قریشی، اگر تو فضیلت و جایگاه آنان را می دانستی چنان که من می دانم، خاکی را که زیر پایشان هست، می بوسیدی. سپس جابر به سمت انس بن مالک رو کرد و گفت: ای ابا حمزه!

۱ـ امالی، ج ۱، ص ۳۱۹.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن دو، خبری را برایم نقل کرد که گمان نمی کنم در میان انسان ها چنین صفاتی باشد. انس گفت: ای ابو عبدالله، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه خبری به تو داده است؟

علی بن حسین می گوید: سپس حسن و حسین علیهما السلام رفتند و من ایستادم تا صحبت آنها را بشنوم. جابر شروع به صحبت کرد و گفت: روزی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود، همین که دور و برش خلوت شد، به من فرمود: ای جابر! حسن و حسین را فراخوان، و او بسیار به آن دو علاقه داشت. من رفتم و آن دو را صدا زدم و گاهی این و گاهی آن را بغل می کردم تا این که آنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که با دیدن اظهار محبت و بزرگداشت من نسبت به آنها خوشحالی در چهره اش نمایان بود، به من گفت: ای جابر، آیا دوستشان داری؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت شوند، چه چیز مرا از دوست داشتن آنها باز می دارد، در حالی که من موقعیت آنان را نزد شما می دانم. ایشان فرمودند: آیا می خواهی از فضیلت این دو برایت بگویم؟ گفتم: آری پدر و مادرم فدایت شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: همانا خداوند تبارک و تعالی هنگامی که خواست مرا بیافریند، مرا به شکل نطفه ای سفید و پاک آفرید، و سپس آن را در پشت آدم علیه السلام قرار داد، و پیوسته آن را از پشت و رحم های پاک به دیگری انتقال می داد تا این که به پشت نوح و ابراهیم علیهما السلام راه یافت، سپس به همین ترتیب به عبد المطلب رسید، از پلیدی های جاهلیت هیچ چیز دامن مرا نیالود. سپس این نطفه به دو نیم تقسیم شد، یکی به عبد الله و دیگری به ابوطالب راه یافت و چنان شد که پدرم مرا به دنیا آورد و نبوت با من پایان یافت و علی علیه السلام نیز به دنیا آمد و وصایت با او خاتمه یافت. سپس دو نطفه از من و علی علیه السلام جمع شدند و حسن و حسین را به دنیا آوردند و خداوند با آن دو، فرزندان نبوت را به پایان رسانید و نوادگان و خاندان من را از پشت آنان قرار داد و مرا به فتح سرزمین ـ و در روایتی ـ سرزمین های کفر امر کرد. و از نوادگان این - در حالی که به حسین علیه السلام اشاره می کرد ـ در آخر الزمان مردی ظهور می کند که زمین را از عدل پر می کند بعد از این که از ستم پر شده است. پس این دو پاک و طاهرند و این دو سرور جوانان بهشتند و خوشا به حال کسی که آنها و پدر و

مادرشان را دوست بدارد و وای بر کسی که با آنان دشمنی کند و کینه آنها را به دل بگیرد[1].

و این حدیث را شیخ ابو جعفر محمد بن جعفر حائری در کتابی که پیرامون اخبار فضیلت ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین مورد اتفاق همگان است، نقل می کند و آن را به آقایمان امام سجاد علیه السلام اسناد می دهد. البته با این تفاوت، که در آخر حدیث آمده است: پروردگار من مرا به فتح سرزمین یا سرزمین های کفر امر کرده است. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خداوند سوگند یاد کرد که از این دو توادگانی پاک را بیرون دهد، که زمین را از عدل پر می کنند بعد از این که از ستم آکنده شده است و این دو پاک و مطهر هستند. و حدیث را تا آخر مطابق با آن چه روایت شد، ادامه می دهد.

۶) ابن شهر آشوب از ابن عباس و ابن مسعود و جابر و البراء و انس و ام سلمه و سدّی و ابن سیرین و امام باقر علیه السلام روایت می کند که همگی در مورد آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» فرمودند که منظور از آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و حسن و حسین علیهما السلام است[2]. در روایتی آمده است که منظور از بشر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و منظور از نسب، فاطمه سلام الله علیها است و منظور از صهر نیز علی علیه السلام است.

۷) در تفسیر ثعلبی از ابن شهر آشوب از ابن سیرین روایت شده است که این آیه در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام، همسر دخترش فاطمه سلام الله علیها نازل شده است، چرا که علی علیه السلام پسر عموی پیامبر و شوهر دختر پیامبر است و هم رابطه نسبی و هم سببی (صهر) با پیامبر دارد. از پیامبر در مورد (ازدواج) فاطمه سلام الله علیها گلایه شد و ایشان فرمودند: اگر خداوند علی بن ابی طالب علیه السلام را خلق نمی کرد، فاطمه سلام الله علیها را هیچ هم تراز و هم سنگی (برای ازدواج) نبود. و در حدیثی آمده است: اگر تو نبودی، او در روی زمین هم ترازی نداشت[3].

۱ـ امالی ج ۲ ص ۱۱۳.
۲ـ مناقب، ج ۲ ،ص ۱۸۱.
۳ـ مناقب، ج ۲ ، ص ۱۸۱.

۸) و همچنین از ابن شهر آشوب از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: اگر خداوند تبارک و تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی آفرید، فاطمه سلام الله علیها هم ترازی بر روی زمین نمی داشت، از آدم گرفته تا غیر از او.[۱]

۹) و از طریق اهل سنت از ثعلبی با روایتی که آن را به ابن سیرین اسناد می دهد، روایت شده که او در تفسیر آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» گفته که این آیه در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام نازل شده است.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵)

[و غیر از خدا چیزی را می‌پرستند که نه سودشان می‌دهد و نه زیانشان می‌رساند و کافر همواره در برابر پروردگار خود همپشت (شیطان) است.]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: گاهی در لغت، کلمه «ربّ» بر انسان نیز اطلاق می شود، مانند این آیه خداوند متعال: «اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ»[۲] [مرا نزد آقای خود به یاد آور] و مالک هر چیزی رب او به شمار می آید، بنابراین آیه: «وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا» بدین ترتیب می باشد: کافر دومی است که علیه امیرالمؤمنین علیه السلام یاور (شیطان) بود.[۳]

۲) محمد بن حسن صفار از عبدالله بن عامر، از ابو عبدالله برقی، از حسین بن عثمان، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا» روایت می کند که ایشان فرمودند: تفسیرش در بطن قرآن است: علی علیه السلام در ولایت و فرمانبرداری، رب او بود، و آن کلمه «الرّب» (که با الف و لام) است، به معنای خالق فراتر از وصف می باشد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا علی علیه السلام نشانه ای برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به

۱ـ الفصول المهمه، ص ۲۸.
۲ـ یوسف/ ۴۲
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۱.

ولایت علی علیه السلام فرا می خواند. آیا این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو نرسیده که فرمودند: هر کس من مولای اویم، علی علیه السلام نیز مولای اوست، خداوندا دوستان علی علیه السلام را دوست و دشمنان او را دشمن بدار[1].

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا (۵۹)

[همان کسی که آسمان‌ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استیلا یافت، رحمتگر عام (اوست) در باره وی از خبره‌ای بپرس (که می‌داند)]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا خداوند خیر را در روز یک شنبه آفرید و هرگز شر را قبل از خیر خلق نکرد و در روز یکشنبه و دوشنبه زمین ها را به وجود آورد و خوراکی های آن را در روز سه شنبه آفرید و آسمان‌ها را در روز چهار شنبه و پنج شنبه خلق کرد، و خوراکی های آن را در روز جمعه به وجود آورد و این منظور از این آیه است: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّام» و در مورد تفسیر «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» پیش از این در سوره طه از آن صحبت کردیم.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا (۶۰)

[چون به آنان گفته شود (خدای) رحمان را سجده کنید می‌گویند رحمان چیست؟ آیا برای چیزی که ما را (بدان) فرمان می‌دهی سجده کنیم و بر رمیدنشان می‌افزاید].

۱ـ بصائر الدرجات: ص ۸۸، ح ۵.

۱) علی بن ابراهیم جواب سئوال آن ها این آیه هاست: «اَلرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ » [1] [(خدای) رحمان * قرآن را یاد داد * انسان را آفرید * به او بیان آموخت].[2]

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا (۶۱)

[(فرخنده و) بزرگوار است آن کسی که در آسمان برج‌هایی نهاد و در آن چراغ و ماهی نوربخش قرار داد]

۱) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» فرموده است: منظور از بروج ستارگان هستند، و برج های بهار و تابستان عبارتند از: حمل و ثور و جوزاء و سرطان و اسد و سنبله و برج‌های پاییز و زمستان عبارتند از میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و سمکه که عدد آنها دوازده برج می باشند.[3]

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (۶۲)

[و اوست کسی که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد یا بخواهد سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید]

۱) شیخ طوسی در کتاب تهذیب از محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن حکم، از منصور بن یونس، از عنبسه عابد روایت می کند که گفته است: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا» پرسیدم، ایشان فرمودند: منظور از آن، قضای نماز شب در روز و نماز روز در شب است.

۲) علی بن ابراهیم از پدرش، از صالح بن عقبه، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند که شخصی نزدشان آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جانم فدایت شود، چه بسا که نماز

۱ـ رحمان /۱- ۴

۲ـ تفسیر قمی، ج ۲ ،ص ۹۱.

۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۱.

شب یک یا دو یا سه ماه من قضا شود، آیا می توانم آن را در روز انجام دهم؟ در روایت آمده است که ایشان فرمودند: به خدا قسم این موجب روشنی چشمانت خواهد شد و این را سه بار تکرار کرد و سپس آیه «وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً» را خواند و فرمود که منظور از این آیه، ادای نماز روز در شب و نماز شب در روز می باشد و این از اسرار پنهان آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین می باشد.[1]

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳) وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا (۶۴) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵) إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۶۶)

[و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند * و آنانند که در حال سجده یا ایستاده شب را به روز می آورند * و کسانی‌اند که می گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما بازگردان که عذابش سخت و دایمی است * و در حقیقت آن بد قرارگاه و جایگاهی است]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلام روایت می کند که امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» فرموده است که: همانا اوصیا کسانی هستند که از ترس دشمنشان به آرامی گام بر می دارند.[2]

۲) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نجران، از حماد، از حریز، از زراره از امام باقر علیه السلام در مورد آیه« وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» گفته است که: ائمه صلوات الله علیهم اجمعین از ترس دشمنانشان بر روی زمین به نرمی گام بر می دارند.[3]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲ ، ص ۹۲ .
۲ـ کافی، ج ۱ ،ص ۳۵۴ ،ح ۷۸.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲ ، ص ۹۲ .

۳) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سلیمان بن جعفر، از امام علی علیه السلام در مورد آیه های: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ٭وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا» روایت می کند که ایشان ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند که در راه رفتنشان بر روی زمین نیز تقوا پیشه می کنند.

۴) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از مفضل بن صالح، از محمد حلبی، از زراره و حمران، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» فرموده است: این نشانه های اوصیا است و تا این که به «حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا»[1] [چه خوش قرارگاه و مقامی] برسند.[2]

۵) طبرسی: در بیان معنای آیه «يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ» از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این فردی است که فطرتا این چنین راه می رود و در راه رفتنش از خود تکلف به خرج نمی دهد و از سر غرور نیز گام برنمی‌دارد.[3]

۶) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام جعفر علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «اِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا» می فرماید که: «آن ملازم فرد است و از او جدا نمی شود».[4]

وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا (۶۷)

[و کسانی‌اند که چون انفاق کنند نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو (روش) حد وسط را برمی‌گزینند]

۱) محمد بن یعقوب، از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان در بیان آیه «وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا

۱ـ فرقان/ ۷۶.
۲ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۱، ح ۱۷.
۳ـ مجمع البیان، ج ۷، آیه ۷۶.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۲.

وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکَانَ بَیْنَ ذَٰلِکَ قَوَامًا» دستش را باز کرد و انگشتانش را گشود و سپس اندکی آن را بست، و درتفسیر آیه «وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ» [و بسیار (هم) گشاده‌دستی منما] دستش را باز نمود و فرمود: این چنین، و فرمود: حد وسط آن چیزی است که از بین انگشتان خارج می شود و اندکی از آن در کف دست باقی می ماند.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن علی، از محمد بن سنان، از امام علی علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «وَکَانَ بَیْنَ ذَٰلِکَ قَوَامًا» می فرماید: قوام آن بخششی است که «عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ»[2] [توانگر به اندازه (توان) خود و تنگدست به اندازه (وسع) خود] یعنی به اندازه عیال و نفقه آنان و به گونه ای باشد که متضمن صلاح خود و خانواده اش باشد و طوری باشد که این آیه را در بر بگیرد: «لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»[3] [خدا هیچ کس را جز (به قدر) آن چه به او داده است تکلیف نمی‌کند][4].

۳) از محمد بن یعقوب، از برخی از یاران ما، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش از قاسم بن محمد جوهری، از جمیل بن صالح، از عبدالملک بن عَمرو اَحول، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان آیه «وَالَّذِینَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکَانَ بَیْنَ ذَٰلِکَ قَوَامًا» را تلاوت کردند و سپس مشتی از سنگریزه برداشتند و آن را محکم به دست گرفتند و فرمودند: منظور از تنگ گرفتن که خدا در کتابش فرموده این است، و سپس مشتش را باز کرده و فرمود: منظور از اسراف نیز این است. سپس مشتی دیگر را برگرفت و برخی را رها کرد و برخی را نگه داشت و فرمود: این میانه روی (قوام) می باشد.[5]

۴) از محمد بن یعقوب، از برخی از یاران ما ،از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از محمد بن عمرو، از عبدالله بن ابان روایت می کند که از امام علی علیه

۱ـ کافی، ج ۴ ، ص ۵۶، ح ۹.
۲ـ بقره/ ۲۳۶ .
۳ـ طلاق/ ۷ .
۴ـ کافی ج ،۴ ص ۵۶، ح ۸ .
۵ـ کافی، ج ۴ ، ص ،۵۴ ح ۱ .

السلام در مورد خرج و نفقه عیال پرسیدم، ایشان پاسخ دادند: مقدار آن باید بین دو امر ناپسند یعنی اسراف و تنگ گرفتن باشد[1].

۵) از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از سلیمان بن صالح روایت می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: کمترین حد اسراف چیست؟ آن حضرت پاسخ دادند: این که انسان لباسی که او را می پوشاند، ببخشد و باقی مانده پیاله اش را دور بریزد و خرما را بخورد و هسته اش را این جا و آن جا پرتاب کند[2].

۶) عیّاشی از عبدالرحمن روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «یَسْأَلُونَکَ مَاذَا یُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»[3] [از تو می‌پرسند چه چیزی انفاق کنند بگو مازاد (بر نیازمندی خود) را] پرسیدم و ایشان پاسخ دادند: «وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکَانَ بَیْنَ ذَلِکَ قَوَامًا»، سپس فرمودند: این آیه بعد از آیه «یَسْأَلُونَکَ مَاذَا یُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» نازل شده است و آیه دوم همان راه میانه می باشد.[4]

۷) از جابر از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا» روایت شده که اگر انسان زیاده روی کند، گناه است و اگر تنگ نیز بگیرد، مرتکب گناه شده است و «وَکَانَ بَیْنَ ذَلِکَ قَوَامًا» نیکی می باشد، پس باید آن نیکی را که بین دو گناه است، انتخاب نمایی.

۸) از حلبی از یکی از یاران ما روایت شده که امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام فرمودند: ای نور چشم من! نیکی بین دو بدی را وجه کار خود قرار بده، تا آن دو را محو کند. امام جعفرصادق علیه السلام فرمودند: چطور می توانم این کار را انجام دهم ای پدر؟ امام باقر علیه السلام پاسخ دادند: مانند این آیه قرآن: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» [و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن] یعنی نمازت را از سر گناه به آواز بلند مخوان و از سر گناه بسیار آهسته نیز مخوان «وَابْتَغِ بَیْنَ ذَلِکَ سَبِیلًا»[5] [و میان این (و آن) راهی (میانه)

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۵۴، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۴ ،ص ۵۶ ،ح ۱۰.
۳ـ بقره / ۲۱۹.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۳۱۵ .
۵ـ اسراء / ۱۱۰.

جوی] و مراد از این آیه همان نیکی است که نمونه دیگر آن، این دو آیه هستند: «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ»[1] [و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار (هم) گشاده‌دستی منما] و آیه «وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا» و منظور از این دو آیه نیز نیکی است، بنابراین باید نیکی بین دو بدی را وجه کار خود قرار دهی.[2]

وَالَّذِینَ لَا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا یَزْنُونَ وَمَن یَفْعَلْ ذَٰلِكَ یَلْقَ أَثَامًا (۶۸) یُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَیَخْلُدْ فِیهِ مُهَانًا (۶۹) إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا (۷۰)

[و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هر کس این ها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد * برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند * مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی‌های شان را به نیکی ها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یکی از یاران ما، حدیث را با سند اسناد می دهد و می گوید: همانا خداوند عز و جل سه ویژگی را به توبه کنندگان بخشیده، که اگر یکی از آن را به تمامی اهالی آسمان و زمین می داد، با آن خصلت نجات می یافتند؛ یکی این آیه: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ»[3] [خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد] و هر کس که خداوند او را دوست بدارد، عذابش نمی کند. و این آیه: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ

۱ـ اسراء/۲۹.
۲ـ تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۱۹ ح ۱۷۹.
۳ـ بقره /۲۲۲.

جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدتَّهُم وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَن تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ *»[1] [کسانی که عرش (خدا) را حمل می‌کنند و آنها که پیرامون آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده‌اند، طلب آمرزش می‌کنند. پروردگارا رحمت و دانش (تو بر) هر چیز احاطه دارد؛ کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده‌اند ببخش و آنها را از عذاب آتش نگاه دار (۷) پروردگارا آنان را در باغ های جاوید که وعده‌شان داده‌ای، با هر که از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده‌اند داخل کن زیرا تو خود ارجمند و حکیمی (۸) و آنان را از بدی ها نگاه دار و هر که را در آن روز از بدی‌ها حفظ کنی، البته رحمتش کرده‌ای و این همان کامیابی بزرگ است.]

و این آیه خداوند که می فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا».[2]

۲) احمد بن محمد بن خالد برقی، از ابن فَضّال، از علی بن عُقبه، از سلیمان بن خالد روایت می کند که داخل کجاوه ای داشتم قرآن تلاوت می کردم که امام جعفر صادق علیه السلام مرا صدا زد: «ای سلیمان! بخوان» و در آن حال من داشتم آیه «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ...» را تلاوت می کردم. سپس آن حضرت فرمودند: این آیه در مورد ما نازل شده است. به خدا قسم خداوند ما را پند داده و او می داند که ما زنا نمی کنیم. بخوان ای سلیمان! پس من شروع به خواندن کردم تا این که به این جای آیه رسیدم «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا» بعد از آن ایشان فرمودند: بایست، این آیه در مورد شماست، چرا که در روز قیامت مؤمن گناهکار را می آورند و در برابر خداوند متعال قرار می دهند و آن فرشته ای که مامور حسابرسی اوست، اندک اندک گناهانش را به او می نمایاند، و می گوید: در فلان

۱ـ بقره/ ۲۲۲.

۲ـ غافر/۷ تا ۹.

روز و فلان ساعت، فلان کار را انجام دادی، سپس بنده می گوید: می دانم ای پرودگار من، سپس تمامی گناهان او را برایش نمایان می سازند؛ و بنده دوباره تکرار می کند: می دانم ای پروردگار من، و خداوند نیز می گوید: در دنیا آن را برایت پوشاندم و امروز آن را می بخشم، و آن گناهان را برای بنده من تبدیل به نیکی کنید، سپس نامه اش را بالا می آورند و به مردم نشان می دهند و آنها می گویند: پاک و منزه است خداوند، آیا این بنده حتی یک گناه هم نداشت! و منظور از آیه «فَأُولَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» همین است.

او ادامه می دهد و می گوید: سپس تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم: «وَالَّذِینَ لَا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَامًا»[1] [و کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‌گذرند]، و ایشان فرمودند این آیه در مورد ما نازل شده است. سپس تلاوتم را ادامه دادم: «وَالَّذِینَ إِذَا ذُکِّرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا صُمًّا وَعُمْیَانًا»[2] [و کسانی‌اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی‌افتند] سپس فرمودند: این آیه در مورد شماست، اگر فضیلت ما را یادآور شوید، شک نمی کنید. سپس این آیه را تلاوت کردم «وَالَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّیَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْیُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَامًا»[3] [و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان] سپس ایشان فرمودند: این آیه در مورد ما نازل شده است.[4]

۳) شیخ مفید در امالی می گوید: محمد بن محمد، از ابو غالب احمد بن محمد زراری، از عمویم ابوالحسن علی بن سلیمان بن جَهم، از ابو عبدالله محمد بن خالد طیالسی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم ثقفی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «فَأُولَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِیمًا» پرسیدم و آن حضرت فرمودند: در روز قیامت، مؤمن گناهکار را می آورند و در جایگاه حساب می گمارند، سپس خداوند تبارک و تعالی به حساب و کتاب

۱ـ فرقان / ۷۲.
۲ـ فرقان / ۷۳.
۳ـ فرقان / ۷۴.
۴ـ محاسن، ص ۱۷۰ ح ۱۳۶.

او می پردازد و هیچ کس را از آن مطلع نمی گرداند، و گناهان او را به او می نمایاند، تا این که به بدی های خود اعتراف می کند، و در این لحظه خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان کاتب می گوید: آن را تبدیل به نیکی کنید، و به مردم بنمایانید. و مردم در این هنگام می گویند: این بنده حتی یک گناه هم نداشت! سپس خداوند دستور می دهد که او را وارد بهشت کنند. و این تاویل این آیه است و به ویژه در مورد افراد گناهکار از شیعیان ما می باشد.[1]

و شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان این حدیث را در امالی خود روایت کرده و گفته: ابو غالب احمد بن محمد زراری برایم روایت کرده و این حدیث را با سند و متن روایت کرده است.[2]

۴) حسین بن سعید در کتاب زُهد از محمد بن عیسی، از عُمَر بن ابراهیم، از بیاع سابری، از حجر بن زائده، از مردی روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا، من خواسته ای دارم. سپس آن حضرت فرمودند: «در مکه مرا می بینی» من گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! من خواسته ای دارم. باز آن حضرت فرمودند: «در منی مرا می بینی» و من در جواب ایشان گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! من خواسته ای دارم. آن حضرت فرمودند: «خواسته ات را بگو». گفتم: ای فرزند رسول خدا، من گناهی مرتکب شدم که بین من و پروردگارم می باشد و هیچ کس از آن مطلع نیست و بر من گران آمده است و شما را بزرگتر از آن می بینم که با آن به دیدارتان آیم. سپس آن حضرت فرمودند: در هنگام قیامت و زمانی که خداوند بنده اش را محاسبه می کند و او را بر تک تک گناهانش مطلع می گرداند، و سپس آنها را می بخشد، هیچ فرشته مقرب و پیامبری را از آن باخبر نمی سازد. عمر بن ابراهیم گفت: و چندین نفر به من روایت کرده اند که ایشان فرمودند: و آن دسته از گناهانی را که انسان دوست ندارد از آن آگاهی یابد، بر او پوشیده می گردد و به گناهانش گفته می شود: تبدیل به نیکی شو، و این معنای آیه «**فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا**».[3]

۱ـ امالی، ج ۱ ص ۷۰.
۲ـ امالی شیخ مفید، ص ۲۹۸ ح ۸.
۳ـ زهد ص ۹۱ ح ۲۴۵

۵) از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی روایت می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمایند: همانا هنگامی که خداوند تبارک و تعالی بخواهد بنده مؤمنی را محاسبه کند، نامه اش را به دست راستش می دهد، و در مورد گناهانی که بین او و بنده اش بوده، او را مورد حساب و کتاب قرار می دهد و می گوید: ای بنده من! چنین و چنان کردی و این کار و آن کار را انجام دادی. بنده می گوید: آری ای پروردگار من، این چنین کرده ام. خداوند می گوید: تمامی آن را بخشیدم و تبدیل به حسنه نمودم. سپس مردم می گویند: پاک و منزه است خداوند، آیا این بنده حتی یک گناه هم نداشت! و این منظور از آیه «أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ ﴿ فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَابًا یَسِیرًا ﴿ وَیَنقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿»[1] [کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود ﴿ بزودی‌اش حسابی بس آسان کنند ﴿ و شادمان به سوی کسانش باز گردد] گفتم: کدام اهل و کسانش؟ ایشان فرمودند: اهل و کسان دنیایی اش اگر مؤمن بوده باشند، در بهشت هم همراه او خواهند بود؛ و اگر خداوند اراده مجازات بنده ای را کند، آن را در برابر دیدگان مردم محاسبه می کند و او را توبیخ می کند و نامه اش را به دست چپش می دهد. و منظور از آیه های «وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ﴿ فَسَوْفَ یَدْعُو ثُبُورًا ﴿ وَیَصْلَى سَعِیرًا»[2] [و اما کسی که کارنامه‌اش از پشت سرش به او داده شود ﴿ زودا که هلاک (خویش) خواهد ﴿ و در آتش افروخته درآید] نیز همین است. گفتم: کدام اهل و کسان؟ ایشان فرمودند: کسانش در دنیا؟ پرسیدم: منظور از «إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن یَحُورَ ﴿»[3] [او می‌پنداشت که هرگز برنخواهد گشت] چیست؟ ایشان فرمودند: او یقین کرده که دیگر به دنیا باز نخواهد گشت.[4]

۶) محمد بن یعقوب از یکی از یارانمان، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابی جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند امت مرا در گِل به تصویر کشید، و اسامی شان را به من یاد داد، چنان که تمامی اسماء را به

۱ـ انشقاق / ۷ - ۹

۲ـ انشقاق / ۱۰ - ۱۳

۳ـ انشقاق / ۱۴ .

۴ـ زهد، ج۱، ص ۹۲، ح ۲۴۶.

آدم علیه السلام آموخت؛ سپس پرچمداران بر من عبور کردند و من برای علی علیه السلام و شیعیانش طلب مغفرت کردم، و خداوند یک چیز را به من در مورد علی علیه السلام و شیعیانش وعده داد، پرسیده شد: ای رسول خدا! آن چیست؟ گفتم: آن آمرزش است برای کسانی که ایمان بیاورند، و خداوند همه گناهان بزرگ و کوچک آنان را می آمرزد، و گناهان آنان را تبدیل به نیکی می کند[1].

۷) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولیه در کامل الزیارات روایت می کند که ابوعباس محمد بن جعفر، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از منیع، از صفوان بن یحیی، از صفوان بن مهران جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: کمترین چیزی که زائر امام حسین علیه السلام به دست می آورد این است که هر نیکی اش هزار هزار برابر می شود و بدی یکی است؛ و یکی کجا و هزار هزار کجا؟!. سپس فرمود: ای صفوان، مژده بده، همان خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی دارد که عصاهایی از نور دارند، و هرگاه که فرشتگان کاتب بخواهند گناهی را در (دفتر اعمال) زائر حسین علیه السلام بنویسند، آنها می‌گویند: دست نگه دارید. و آنها هم نمی‌نویسند، و اگر نیکی ای انجام دهند، آنها به فرشتگان مامور اعمال می گویند: بنویس، اینها کسانی هستند که خداوند گناهانشان را تبدیل به نیکی می کند[2].

۸) شیخ مفید در کتاب امالی از محمد بن محمد، از ابو حسن علی بن حسین بصری بزاز، از ابو علی احمد بن علی بن مهدی، از پدرش از امام رضا علیه السلام، از پدرش از جدش از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دوستی ما اهل بیت موجب از بین رفتن گناهان می گردد و نیکی ها را چند برابر می کند و خداوند تبارک و تعالی از دوستداران ما اهل بیت ظلم هایی را که نسبت به بندگان کرده اند، تحمل می کند، مگر آن دسته از ظلم هایی که در آن اصرار و ظلم نسبت به مؤمنان باشد، و به بدی ها دستور می دهد که تبدیل به حسنات شوند[3].

۱ـ کافی ج ۱ ص ۳۸۶ ح ۱۵.
۲ـ کامل الزیارات: ص ۵۴۵ باب ۱۰۸ ح ۶
۳ـ امالی ج ۱ ص ۱۶۶.

۹) علی بن ابراهیم از پدرش، از جعفر، از ابراهیم، از امام رضا علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: در روز قیامت، خداوند بنده اش را در برابرش قرار می دهد و اعمالش را برایش عرضه می کند و بنده به کارنامه اعمالش می نگرد و اولین چیزی که می بیند گناهانش است و به همین خاطر رنگش دگرگون می شود و شانه هایش به لرزش می افتد. سپس نیکی هایش در برابرش عرضه می شود و با دیدن آن شاد می شود، سپس خداوند عز و جل می گوید: گناهان آنان را به نیکی تبدیل کنید و آن را به مردم نشان دهید. بعد از این که خداوند گناهانشان را تبدیل به نیکی کرد، مردم می گویند: آیا اینها حتی یک گناه نداشتند! و این منظور از آیه «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» است[1].

۱۰) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا» گفته است که أَثَامًا یکی از دره های جهنم است که از مس مذاب پر شده است و در جلوی آن حفره عمیقی است که به جهنم منتهی می شود و کسانی که غیر از خدا را عبادت می کردند و به ناحق مرتکب قتل می شدند و نیز زناکاران در آن نگه داشته می شوند، و در آنجا عذابشان چند برابر می گردد، مگر کسانی را که خداوند با جملات «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ» تا «فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا»[2] [در حقیقت به سوی خدا باز می‌گردد] استثنا می کند، البته به شرطی که با اخلاص و نیتی خالص مرتکب گناه نگردند[3].

۱۱) علی بن ابراهیم نیز در مورد «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ... يَلْقَ أَثَامًا» گوید: در جهنم دره ای به نام اثام است. و سپس خداوند عز و جل در ادامه آیه با ذکر «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» برخی را از (آن عذاب) مستثنی کرده است[4].

۱۲) شیخ مفید در کتاب الاختصاص از محمد بن حسن سجاد، از سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد، از محمد بن اسماعیل، از جعفر بن محمد بن هیثم

۱ـ فرقان / ۷۱.
۲ـ فرقان/ ۷۱.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۲.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۲.

حضرمی، از علی بن حسین فزاری، از آدم بن تمار حضرمی، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته روایت می کند که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم تا عرض سلام کنم. نشستم و در انتظارش ماندم، سپس نزد من آمد و من در برابرش برپا خواستم و سلام عرض کردم، سپس آن حضرت با دستش به دست من زد و انگشتانش را در انگشتان من قرار داد، و فرمود: ای اصبغ بن نباته! گفتم: لَبَّیک و سَعدَیْک (بله بفرمایید در خدمتم)، ای امیر مؤمنان. ایشان گفتند: همانا دوستدار ما دوستدار خداست و هرگاه چنین فردی بمیرد، نزد خداوند می رود و او را از آب نهری سردتر از برف و شیرین تر از شهد و لطیف تر از روغن می نوشاند. عرض کردم : پدر و مادرم فدایت شوند، حتی اگر گناهکار باشد؟ ایشان جواب دادند: آری، حتی اگر گناهکار باشد، آیا این آیه را نخواندی «فَأُوْلَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا»، ای اصبغ، همانا اگر که دوستدار ما خدا را دیدار کند در حالی که گناهانی به اندازه کف روی دریا و سنگریزهای (بیابان) دارد، خداوند آن را می بخشاید ـ إن شاء الله ـ.[1]

۱۳) شرف الدین نجفی گوید: مسلم در صحیحش از ابوذر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: در روز قیامت انسان را می آورند و می گویند: گناهان کوچکش را بر او عرضه کنید و گناهان کبیره اش را بپوشانید و به او می گویند: در فلان روز، فلان کار و فلان کار را انجام دادی و او به آن اذعان می کند و چیزی را انکار نمی کند، در حالی که از گناهان کبیره اش می ترسد. سپس به او می گویند: به جای هر گناهی که مرتکب شده، یک نیکی به او بدهید، فرد گناهکار (با مشاهده این صحنه) می گوید: گناهانی دارم که اکنون آنها را نمی بینیم! ابوذر ادامه داد و گفت: دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این سخن به گونه ای به خنده افتادند که دندان‌های نواجذ[2] ایشان دیده شد.[3]

وَالَّذِینَ لَا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَامًا (۷۲)

۱ـ اختصاص، ص ۶۵.

۲ـ نواجذ، به دندان های آسیاب گویند.«لسان العرب: نجذ».

۳ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۲، ح ۱۹ .

[و کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‌گذرند.]

۱) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ابو ایوب خزاز، از محمد بن مسلم، از ابو صباح، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» روایت می کند که ایشان فرموده اند، منظور غناء است.[1]

۲) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از ابو صباح کنانی، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» روایت می کند که ایشان فرمودند، مراد از آن غناء است[2].

۳) از محمد بن یعقوب، از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از سعید بن جناح، از حماد، از ابو ایوب خزاز روایت می کند که در مدینه اقامت کردیم و نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم و ایشان به ما فرمودند: نزد چه کسی اقامت گزیده اید؟ جواب دادیم: نزد فلان کس، سردسته آواز خوان‌ها. ایشان فرمودند: «بزرگوار باشید». ما ندانستیم که منظور آن حضرت چیست و گمان کردیم که منظور آن حضرت این است که به او تفضل کنیم. دوباره نزد ایشان بازگشتیم و عرض کردیم: متوجه نشدیم که منظور شما از «بزرگوار باشید» چیست؟ ایشان فرمودند: آیا این آیه خداوند عز و جل را نشنیده اید که می گوید: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا[3]»

۴) طبرسی در معنای آیه «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» از امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت می کند که منظور، غناء و موسیقی است[4].

و شیبانی نیز در «نهج البیان» همچنین حدیث را از آن دو حضرت روایت کرده است.

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۴۳۱، ح ۶.
۲ـ کافی، ج ۶، ص ۴۳۳، ح ۱۳.
۳ـ کافی، ج ۶، ص ۴۳۲، ح ۹.
۴ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۱۵.

۵) و در مورد آیه «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: ایشان کسانی هستند که وقتی بخواهند در مورد شرمگاه صحبت کنند، با کنایه از آن حرف می زنند. این حدیث را طبرسی روایت کرده است[1].

۶) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» گفته است که منظور از آن غناء و مجالس بزم و خوشی است، و «وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا»[2] [کسانی‌اند که چون انفاق کنند نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند] منظور از اسراف این است که انسان در راه معصیت و به ناحق خرج کند، و منظور از «لَمْ يَقْتُرُوا» این است که نسبت به حق خدا بخل نمی ورزند. «وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» و منظور از قوام در این جا، عدل و خرج کردن در راهی است که خداوند امر کرده است[3].

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا.(۷۳)

[و کسانی‌اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند کر و کور روی آن نمی‌افتند]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از محمد بن زیاد، از ابو بصیر روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا» فرمودند: منظور از آن، افراد با بصیرتی است که شکاک نیستند[4].

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.(۷۴)

۱ـ مجمع البیان، ج ۷ ،ص ۳۱۵ .
۲ـ فرقان / ۶۷ .
۳ـ کافی، ج ۸ ،ص ۱۷۸، ح ۱۹۹ .
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲ ، ص ۹۲ .

[و کسانی‌اند که می‌گویند، پروردگارا به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان]

۱) علی بن ابراهیم روایت می کند که در نزد امام جعفر صادق علیه السلام این آیه تلاوت شد و ایشان فرمودند: آنها از خداوند عز و جل درخواست بزرگی کرده اند که آنان را امامان پرهیزگاران قرار دهند. سپس سئوال شد: ای فرزند رسول خدا! این چگونه است: ایشان پاسخ دادند: همانا خداوند در قرآن نازل کرده است: **الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَامًا»**[۱].

۲) علی بن ابراهیم از محمد بن احمد، از حسن بن محمد بن سماعه، از حماد، از ابان بن تغلب روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه«**وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا**» پرسیدم، ایشان فرمودند که منظور از آن «ما اهل بیت هستیم»[۲].

۳) و افراد دیگری جز او روایت کرده اند که منظور از «**أَزْوَاج**» در این آیه خدیجه است و مراد از «**ذُرِّيَّة**» فاطمه سلام الله علیها است و «**قُرَّةَ أَعْيُن**» نیز حسن و حسین علیهما السلام می باشد، و منظور از «**وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا**» نیز امام علی بن ابی طالب علیه السلام است[۳].

۴) محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن سعید، از حویرث بن محمد حارثی، از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، از پدرش، از سدّی، از ابی مالک، از ابن عباس در مورد آیه «**وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ**» روایت کرده است که آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است[۴].

۵) محمد بن عباس، از محمد بن حسین، از جعفر بن عبدالله محمدی، از کثیر بن عیاش، از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «**وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا**» روایت شده است که

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۳.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲ ، ص ۹۳، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۱۶ ح ۵۷۵.
۳ـ تفسیر قمی ،ج ۲ ، ص ۹۳ ، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۱۶ ح ۵۷۵.
۴ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۴ ، ح ۲۴.

منظور از آن: هادیانی هستند که راهبر مردم قرار گیرند و این خاص آل محمد علیهم السلام است[1].

۶) محمد بن عباس، از محمد بن جمهور، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب خزاز، از ابو بصیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» ایشان جواب دادند: تو درخواست بزرگی از پروردگارت نمودی، و قرائت صحیح آیه این چنین است «وَاجْعَلْ لَنَا من الْمُتَّقِينَ إِمَامًا» یعنی از میان پرهیزگاران برای ما امامی برگزین و منظور از آن ما (اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین) هستیم. و اگر بخواهیم بر اساس این تاویل، قرائت اولی «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» را تفسیر کنیم منظور از «الْمُتَّقِينَ» شیعیان هستند و منظور از «إِمَامًا» نیز گویندگان، یعنی همان ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند[2].

۷) محمد بن عباس، از محمد بن قاسم بن سلام، از عبید بن کثیر، از حسین بن نصر بن مزاحم، از علي بن زید خراساني، از عبدالله بن وهب کوفی، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری در مورد آیه «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل فرمودند: منظور از «مِنْ أَزْوَاجِنَا» کیست؟ او گفت: خدیجه. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ذُرِّيَّاتِنَا» چه کسانی هستند؟ جبرئیل گفت: فاطمه سلام الله علیها. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: مراد از «قُرَّةَ أَعْيُنٍ» چه کسانی هستند؟ جبرئیل پاسخ داد: حسن و حسین علیهما السلام. ایشان گفتند: منظور از «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» چه کسی هست؟ جبرئیل گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام[3].

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا (۷۵)

[اینانند که به پاس آن که صبر کردند غرفه(های بهشت را) پاداش خواهند یافت و در آن جا با سلام و درود مواجه خواهند شد]

۱ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۲۵.
۲ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۲۶.
۳ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۵، ح ۲۷، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۶، ح ۵۷۶.

۱) «تحفة الاخوان» از ابن مسعود و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه، در حدیثی روایت می کند که آن حضرت به ابن مسعود فرمودند: ای ابن مسعود! همانا غرفه های بالایی بهشت برای علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیانی است که ولایت او را قبول دارند و از دشمنانش بیزاری می جویند. و منظور از آیه: «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا» همین است؛ چرا که آنان در برابر آزارهای دنیوی صبر پیشه کردند[1].

۲) در کشف الغمه علی بن عیسی از ثابت، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در مورد آیه «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ» می فرماید: منظور از غرفه، بهشت است که به خاطر صبرشان در برابر فقر و مصیبت های دنیا به آن دست یافتند[2].

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا.(۷۷)

[بگو اگر دعای شما نباشد پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید و به زودی (عذاب بر شما) لازم خواهد شد.]

۱) شیخ در امالی از گروهی از ابو مُفضّل، از عبدالله بن ابو داود سجستانی، از ابراهیم بن حسن مقسمی طرطوسی، از بشر بن زاذان، از عمر بن صبیح، از جعفر بن محمد، از پدرانش، از امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا دنیا رنج و نابودی و عبرت و دگرگونی است و از نشانه های نابودی اش این است که کمانش را زه می کند و تیر در آن قرار می دهد و زندگان را با تیر مرگ و افراد سالم را با تیرهای بیماری مورد هدف قرار می ده؛ و از نشانه های سختی آن این است که انسان چیزی را که نمی‌خورد، جمع می کند و چیزی را که در آن ساکن نمی شود، بنا می کند و از پندهای آن نیز این است که گاهی ثروتمند را مسکین و گاهی مسکین را ثروتمند می بینی و بین این دو فاصله ای جز نعمتی که از بین می رود و اندوهی که فرود می آید، نیست. و از دگرگونی های آن نیز این

۱ـ تحفة الاخوان، ص ۱۱۷ .

۲ـ کشف الغمة ، ج ۲ ، ص ۱۳۲ .

است که آرزو، انسان را در بر می گیرد؛ ولی قبل از رسیدن به آرزو، ناگهان مرگ او را در می رباید.

و نیز روایت می کند که علی علیه السلام فرمودند: چهار چیز است که به نفع انسان می باشند، نه به ضرر او: ایمان و سپاس گذاری، چرا که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «مَّا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَآمَنتُمْ»[1] [گر سپاس بدارید و ایمان آورید خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند]، و استغفار، چرا که خداوند متعال می فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»[2] [و(لی) تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب‌کننده ایشان نخواهد بود] و دیگری دعا، زیرا خداوند گفته است: «قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا»[3].

۲) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در مورد آیه «قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» فرمودند: پروردگار من با شما چه کار کند «فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا»[4].

۳) طبرسی از عیاشی، از برید بن معاویه عَجَلی روایت می کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: تلاوت فراوان قرآن بهتر است یا دعای فراوان؟ ایشان فرمودند: «فراوانی دعا بهتر است» و سپس این آیه را تلاوت فرمودند[5].

۱ـ نساء/۱۴۷.
۲ـ انفال/ ۳۳.
۳ـ امالی، ج ۲ ، ص ۱۰۷ .
۴ـ تفسیر قمی ج ۲ ، ص ۹۳ .
۵ـ مجمع البیان ،ج ۷ ، ص ۳۱۷ .

سوره شعراء

سوره شعراء مکی است به جز آیه ۱۹۷ و از آیه ۲۲۴ تا آخر سوره مدنی است و تعداد آیه های آن ۲۲۷ آیه است و بعد از سوره واقعه نازل شده است

فضلیت و ثواب قرائت سوره شعراء

۱) ابن بابویه از حسین بن ابی علاء از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: هر کس که سه سوره ای را که با «طسم» شروع شده است، در شب جمعه بخواند، از اولیا خدا می گردد و در جوار و در پناه او قرار می گیرد و هیچ گاه در دنیا دچار اندوه نمی گردد و در آخرت از مساحت بهشت آنقدر به او داده می شود که به طور کامل راضی گردد و خداوند صد همسر از حوریان درشت چشم را به ازدواج او درمی آورد[1].

۲) در خواصّ القرآن آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که ایشان فرمودند: هر کس این سوره را بخواند، به اندازه هر مرد و هر زن مؤمن برایش ده نیکی نوشته می شود و در حالی از قبرش خارج می گردد که ندای لا اله الا الله سر می دهد و هر کس در هنگام صبح آن را بخواند، گویی تمامی کتاب‌هایی را که خداوند نازل کرده، خوانده است. و هر کس آن را با آبی بخورد، خداوند او را از هر بیماری شفا می دهد. و هر کس آن را بخواند و بر خروسی که تاجی مفرق دارد، آویزان کند و آن را دنبال نماید، در هر جا که آن خروس بایست، گنج یا آب پیدا می شود.

۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس به تلاوت آن عادت کند، هیچ دزدی به خانه اش نمی آید و خانه اش دچار آتش سوزی نمی گردد و کسی از اهالی آن غرق نمی شود و هر کس که آن را بنویسد و با آب بنوشد، خداوند او را از هر بیماری شفا دهد. هر کس که آن را بنویسد و آن را بر

۱ـ ثواب الاعمال، ص ۱۳۸.

خروسی سفید که تاجی مفرق دارد، آویزان کند، خروس راه می افتد و تنها در جایگاه گنج و یا جادو می ایستد و آن مکان را با منقارش می کَند تا این که آن را نمایان سازد.

۴) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: هر کس آن را بنویسد و بر خروسی که سفید و دارای تاجی مفرق است آویزان کند و سپس آن را رها کند، او به راه می افتد و در مکانی می ایستد و آن جایی را که بر آن درنگ کرده، با منقارش می کند و گنج یا جادویی مخفی را پیدا می کند. و اگر آن را بر گردن خانمی که ادعای طلاق دارد آویزان کند، طلاق بر او گران می آید. و چه بسا خطرناک باشد. پس کسی که این کار را انجام می دهد باید مراقب باشد، چرا که اگر آب آن در جایی بریزد، آن مکان را به اذن خداوند ویران می کند.

تفسیر سوره شعراء

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ
طسم (١) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (٢) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (٣)

[طا سین میم * این است آیه‌های کتاب روشنگر * شاید تو از این که (مشرکان) ایمان نمی‌آورند جان خود را تباه سازی]

١) ابن بابویه نقل کرده است که ابو حسن محمد بن هارون زنجانی در نامه ای که توسط علی بن احمد بغدادی وراق برای من فرستاده، از معاذ بن مثنی غنبری، از عبد الله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت می کند، که به جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین گفتم: ای فرزند رسول خدا! معنای آیه « طس»[١] و « طسم» چیست؟ ایشان فرمودند: معنای «طس» این است که تنها من طالب و سمیع هستم و اما «طسم» به این معنا هست که من طالب (خواهنده) و سمیع (شنوا) و مُبدئ (آغازگر) و معید (بازگرداننده) هستم[٢].

٢) علی بن ابراهیم گفته است که «طسم» یکی از حروف اعظم و رمزهای خداوند در قرآن می باشد، و گفته است که منظور از «لَعَلَّکَ بَاخِعٌ[٣] نَفْسَکَ» این

١ـ نمل/١.
٢ـ معانی الاخبار ، ص ٢٢ .
٣ـ بخع یعنی قتل و معنی آیه این چنین است که شاید تو می خواهی خودت را بـه کشـتن دهـی، «تفسیر تبیان، ج ٨، ص ٤، مجمع البیان، ج ٧ ، ص ٣٢٠ ».

است که خودت را از این که ایمان نمی آورند، فریب [؟] می دهی «ألا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ»[1].

۳) ابن شهر آشوب از عیاشی با اسناد به امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای علی! من از خداوند خواستم که بین من و تو پیوند دوستی ایجاد کند و او اجابت کرد. سپس درخواست کردم که بین من و تو پیوند برادری ایجاد کند و او درخواستم را پاسخ گفت و از او خواستم که تو را وصی من قرار دهد و این کار را انجام داد. مردی گفت: به خدا قسم، یک پیمانه خرما در درون مشکی کهنه بهتر از چیزی است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از پروردگارش خواست، چرا از فرشته ای نخواست تا در برابر دشمنانش او را یاری کند، یا گنجی درخواست نکرد که در برابر فقر از آن کمک بگیرد! سپس خداوند نازل کرد: «لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ»[2].

إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

[اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردن‌هایشان خاضع گردد]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب خزاز، از عمر بن حنظله روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: قبل از قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پنج نشانه وجود دارد؛ فریاد، سفیانی، فرو رفتن در زمین، کشته شدن نفس زکیه، و یمانی. گفتم: فدایت شوم، آیا اگر قبل از این نشانه ها کسی از خاندان تو قیام کند، او را همراهی کنم؟ فرمود: نه. راوی روایت می کند که فردای آن روز آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» را خواندم و به آن حضرت گفتم: آیا این همان فریاد است؟ ایشان فرمودند: اگر باشد، گردن دشمنان خداوند عز و جل را خاضع می گرداند[3].

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۴.

۲ـ مناقب، ج ۲، ص ۳۲۴، امالی طوسی ج ۱، ص ۱۰۶.

۳ـ کافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳، ینابیع الموده، ص ۴۲۶.

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: گردن های ایشان (یعنی بنی امیه) خاضع می گردد و این فریادی به نام صاحب امر عجل الله تعالی فرجه الشریف از آسمان است[1].

۳) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از معمر بن یحیی، از داود دجاجی، از امام باقر، محمد بن علی علیه السلام روایت می کند: از امیر المؤمنین علیه السلام در مورد آیه «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ»[2] [دسته‌ها(ی گوناگون) از میان آنها به اختلاف پرداختند] سئوال شد. ایشان فرمودند: با سه نشانه انتظار فرج را بکشید. سئوال شد: آن سه نشانه چیست ای امیرالمؤمنین؟ ایشان فرمودند: اختلاف اهالی شام در میان خود و پرچم های سیاه از خراسان و ترس و هول در ماه رمضان. سئوال شد: ترس و هول ماه رمضان چیست؟ ایشان فرمودند: آیا نشنیدید که خداوند عز و جل در قرآن می فرماید: «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» این آیه ایست که دختر نوجوان را از پس پرده خارج می کند و انسان خوابیده را بیدار می کند و هوشیار را به ترس وا می دارد[3].

۴) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن تیمی، از عمرو بن عثمان، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت می کند: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم و شنیدم که مردی از همدان به او می گوید: اهل عامه ما را ملامت می کنند و به ما می گویند که شما گمان می کنید که منادی از آسمان به اسم صاحب امر فریاد بر می آورد. آن حضرت در حالی که تکیه داده بود، خشمگین شد و نشست و گفت: آن را از من روایت نکنید، آن را از پدرم روایت کنید و در انجام این کار هیچ گناهی بر شما نیست. شهادت می دهم که از پدرم شنیدم که می گفت: به خدا قسم این موضوع در کتاب خداوند عز و جل آشکار است، آن جا که می فرماید: «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۴.
۲ـ مریم /۳۷.
۳ـ الغیبة، ص ۱۶۸.

أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» بنابراین، در آن روز هر کس که در روی زمین است در برابر آن خضوع می کند و گردنش در برابر آن خم می گردد، و اهالی زمین با شنیدن آن صدا از آسمان، ایمان می آورند. صدایی که می گوید: هان! آگاه باشید که حق با علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان اوست. فردای آن روز ابلیس به آسمان می رود تا از چشم زمینیان پنهان بماند. سپس ندا می دهد: هان! آگاه باشید که حق با عثمان بن عفان و طرفدارانش هست، چرا که او مظلومانه کشته شد و به خونخواهی او بپردازید. ایشان ادامه دادند و گفتند: سپس خداوند عز و جل ، آنان را که با سخنی استوار به حقیقت که همان نخستین است، ایمان آوردند، (بر ایمانشان) پایدار نگه می دارد و کسانی که در آن روز در دل‌هایشان بیماری وجود دارد، شک می کنند و منظور از بیماری، همان دشمنی با ماست. در آن هنگام از ما بیزاری می جویند و از ما خرده می گیرند و می گویند: همانا منادی اول یکی از جادوهای اهل این خاندان است. سپس ایشان ادامه دادند و این آیه قرآن را تلاوت کردند: «وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ»[1] [و هر گاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است][2].

و از او روایت شده که احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن مفضَّل بن ابراهیم، از سَعدان بن اسحاق بن سعید، از احمد بن حسین بن عبدالملک، از محمد بن احمد بن حسن قطوانی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان نیز همین حدیث را با همین الفاظ روایت کرده اند[3].

۵) محمد بن ابراهیم از احمد بن محمد بن سعید، از قاسم بن محمد بن حسین حازم، از عُبَیس بن هشام ناشری، از عبدالله بن جَبَله، از عبدالصمد بن بشیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که عماره همدانی از ایشان پرسید: خداوند امورت را اصلاح گرداند، برخی از مردم ما را سرزنش می کنند و می گویند که شما بر این عقیده هستید که روزی صدایی از آسمان خواهد آمد. ایشان به او فرمودند: آن را از من روایت نکنید، بلکه از پدرم روایت کنید، چرا که او می فرماید: این موضوع در کتاب خدا آمده است:«إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا

۱ـ قمر / ۲.
۲ـ الغیبة ص ۱۷۴.
۳ـ الغیبة، ص ۱۷۴.

خَاضِعِینَ» سپس تمامی ساکنان زمین به ندای نخست ایمان می آورند، و فردای آن روز ابلیس ملعون به آسمان می رود تا آن جا پنهان شود؛ آن گاه ندا می دهد: هان! عثمان مظلومانه کشته شد. پس به خونخواهی اش بپردازید. سپس هر آن که را که خداوند اراده سوء نسبت به آن می کند، بر می گردد و می گویند: این جادوی شیعه است تا بر ما چیره گردند و می گویند: این یکی از جادوهای آن هاست. سخنان آنها بیانگر این آیه است: «وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ[1]»[2].

۶) محمد بن ابراهیم از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن، از پدرش از احمد بن عمر حلبی، از حسین بن موسی، از فُضَیل بن محمد غلام محمد بن راشد بجلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرموده اند: آگاه باشید، که ندای آسمانی به اسم قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف در قرآن واضح و بیِّن است. پرسیدم: خداوند امورت را اصلاح کند، آن در کجای قرآن است؟ ایشان گفتند: «طسم* تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ»[3] [طا سین میم * این است آیه‌های کتابِ روشنگر] و «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» سپس ادامه داد: آن گاه که صدا را بشنوند، احساس می کنند که گویی پرنده ای بر بالای سرشان می باشد[4].

۷) محمد بن عباس از علی بن عبدالله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از احمد بن معمر اسدی، از محمد بن فضیل، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس در مورد آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» روایت می کند که گفته است: این آیه در مورد ما و بنی امیه نازل شده است. بعد از سختی های فراوان، حکومتی نصیب ما می شود که گردن‌هایشان را در برابر ما خم می کند و آنان را بعد از عزت، خوار می گرداند[5].

۸) محمد بن عباس از احمد بن حسن بن علی، از پدرش از پدرش، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» سئوال کردم و

۱ـ قمر/۲.
۲ـ الغیبة، ص ۱۷۴ .
۳ـ شعراء/ ۱-۲.
۴ـ الغیبة، ص ۱۷۴ .
۵ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۱، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۵۷۷.

ایشان فرمودند: این آیه در مورد قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف نازل شده است که از آسمان با نام خود، ندا سر می دهد[1].

۹) و محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از یکی از یاران ما روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» سئوال کردم و ایشان فرمودند: گردن های بنی امیه در برابر آن صدا خم می شود و این در هنگام غروب خورشید است و علی بن ابی طالب علیه السلام هنگام غروب خورشید آشکار می گردد و ساعتی خورشید بر سر مردم می تابد تا این که کاملا چهره اش دیده می شود و مردم، اصل و نسب و افتخاراتش را می شناسند. سپس فرمود: در آن زمان، حال بنی امیه چنان است که فردی از آنان در پشت درختی پنهان می شود و درخت می گوید: مردی از بنی امیه در پشت من پنهان شده است، او را بکشید[2].

۱۰) محمد بن عباس از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از صفوان بن یحیی، از ابو عثمان، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: در سه چیز منتظر فرج باشید. سئوال شد: این سه چیست؟ ایشان پاسخ دادند: اختلاف بین اهالی شام، پرچم های سیاه از خراسان، و ترس در ماه رمضان. یکی گفت: ترس در ماه رمضان چیست؟ آن حضرت فرمودند: آیا این آیه خداوند عز و جل را نشنیده اید: «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» ؟ این آیه ای است که دختر جوان را از پس پرده خارج می کند و به خواب رفتگان را بیدار می کند و آگاهان را می ترساند[3].

۱۱) در کتاب «الرجعة» متعلق به یکی از معاصرین: از احمد بن سعید، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از ابو ورد، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً» روایت شده است که ایشان فرمودند: ندایی است از آسمان با نام مردی و با نام پدرش.

۱ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۲، ینابیع المودة، ص ۴۲۶ .
۲ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۳ .
۳ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۷، ح ۴ .

۱۲) با اسناد از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از یکی از یاران ما، از ابو بصیر آمده است که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» پرسیدم، ایشان پاسخ دادند: گردن های بنی امیه خاضع می گردد و این هنگام زوال خورشید است و امام علی بن ابی طالب علیه السلام در این هنگام نمایان می گردد و خورشید برای مدتی بر سر مردم فرود می آید تا این که چهره آن حضرت را پدیدار می گردد و اصل و نسب و افتخاراتش را می شناسند. سپس ادامه داد: آگاه باشید که بنی امیه به حالتی در می آیند که اگر فردی از آنان کنار درختی پنهان شود، درخت می گوید: این مردی از بنی امیه است، او را بکشید.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ (۱۱) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ (۱۳) وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ (۱۴) قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷) قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸) وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹) قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰) فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۱) وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۲) قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳) قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ (۲۴) قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (۲۵) قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۲۶) قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹) قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ (۳۰) قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (۳۲) وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاء لِلنَّاظِرِينَ

(۳۳) قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا
تَأْمُرُونَ (۳۵) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۳۶) يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ
عَلِيمٍ (۳۷) فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۳۸) وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلَّنَا
نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۴۰) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ
الْغَالِبِينَ (۴۱) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَّمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۲) قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ
(۴۳) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (۴۴) فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ
فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۴۶) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
(۴۷) رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۴۸) قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي
عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ (۴۹) قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ (۵۰) إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَن كُنَّا
أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (۵۱) وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ (۵۲) فَأَرْسَلَ
فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۵۳) إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (۵۴) وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ
(۵۵) وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ (۵۶) فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۷) وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ
(۵۸) كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ (۶۰) فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ
قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ (۶۱) قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲) فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ
مُوسَىٰ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳)

[و (یاد کن) هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا درداد که به سوی قوم ستمکار برو * قوم فرعون آیا پروا ندارند * گفت: پروردگارا می‌ترسم مرا تکذیب کنند * و سینه‌ام تنگ می‌گردد و زبانم باز نمی‌شود پس به سوی هارون بفرست * و (از طرفی) آنان بر (گردن) من خونی دارند و می‌ترسم مرا بکشند * فرمود نه چنین نیست نشانه‌های ما را (برای آنان) ببرید که ما با شما شنونده‌ایم * پس به سوی فرعون بروید و بگویید: ما پیامبر پروردگار جهانیانیم * فرزندان

اسرائیل را با ما بفرست * (فرعون) گفت: آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی * و (سرانجام) کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی * گفت: آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم * و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد * و (آیا) این که فرزندان اسرائیل را بنده (خود) ساخته‌ای نعمتی است که منتش را بر من می‌نهی؟ * فرعون گفت: و پروردگار جهانیان چیست * گفت: پروردگار آسمان‌ها و زمین و آن چه میان آن دو است اگر اهل یقین باشید * (فرعون) به کسانی که پیرامونش بودند گفت: آیا نمی‌شنوید؟ * (موسی دوباره) گفت: پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما * (فرعون) گفت: واقعا این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است * (موسی) گفت: پروردگار خاور و باختر و آن چه میان آن دو است؛ اگر تعقل کنید * (فرعون) گفت: اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعا تو را از (جمله) زندانیان خواهم ساخت * گفت: گر چه برای تو چیزی آشکار بیاورم * گفت: اگر راست می‌گویی آن را بیاور * پس عصای خود بیفکند و به ناگاه آن اژدری نمایان شد *و دستش را بیرون کشید و بناگاه آن برای تماشاگران سپید می‌نمود * (فرعون) به سرانی که پیرامونش بودند گفت: واقعا این ساحری بسیار داناست * می‌خواهد با سحر خود شما را از سرزمینتان بیرون کند. اکنون چه رای می‌دهید؟ * گفتند: او و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست * تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند * پس ساحران برای موعد روزی معلوم گردآوری شدند * و به توده مردم گفته شد: آیا شما هم جمع خواهید شد؟ * بدین امید که اگر ساحران غالب شدند از آنان پیروی کنیم * و چون ساحران پیش فرعون آمدند گفتند: آیا اگر ما غالب آییم واقعا برای ما مزدی خواهد بود * گفت: آری و در آن صورت شما حتما از (زمره) مقربان خواهید شد * موسی به آنان گفت: آن چه را شما می‌اندازید بیندازید * پس ریسمان‌ها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و گفتند: به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم * پس موسی عصایش را انداخت و به ناگاه هر چه را به دروغ برساخته بودند بلعید * در نتیجه ساحران به حالت سجده درافتادند * گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم * پروردگار موسی و هارون * گفت: (آیا) پیش از آن که به شما اجازه دهم به او

ایمان آوردید؟ قطعا او همان بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است به زودی خواهید دانست حتما دست‌ها و پاهای شما را از چپ و راست خواهم برید و همه‌تان را به دار خواهم آویخت * گفتند: باکی نیست. ما روی به سوی پروردگار خود می‌آوریم * ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشاید (چرا) که نخستین ایمان‌آورندگان بودیم * و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه حرکت ده زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت * پس فرعون ماموران جمع‌آوری (خود را) به شهرها فرستاد * (و گفت) اینها عده‌ای ناچیزند * و راستی آنها ما را بر سر خشم آورده‌اند * و(لی) ما همگی به حال آماده‌باش درآمده‌ایم * سرانجام ما آنان را از باغستان‌ها و چشمه‌سارها * و گنجینه‌ها و جایگاه‌های پر ناز و نعمت بیرون کردیم * (اراده ما) چنین بود و آن (نعمت‌ها) را به فرزندان اسرائیل میراث دادیم * پس هنگام برآمدن آفتاب آنها را تعقیب کردند * چون دو گروه همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما قطعا گرفتار خواهیم شد * گفت: چنین نیست. زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد * پس به موسی وحی کردیم با عصای خود بر این دریا بزن تا از هم شکافت و هر پاره‌ای همچون کوهی سترگ بود]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن علی بن فضال، از ابان بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: هنگامی که خداوند، موسی علیه السلام را نزد فرعون فرستاد، به در قصر او رفت و از او اجازه ورود خواست، اما فرعون اجازه نداد، موسی با عصایش به در کوبید و درها به هم خوردند و باز شدند؛ سپس همان طور که خداوند نقل کرده، نزد فرعون رفت: «أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیداً وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ * وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ» [(فرعون) گفت: آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی و (سرانجام) کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی] یعنی این که آن مرد را کشتی «وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ» یعنی این که تو کفران نعمت مرا کردی، و موسی نیز همان طور که خداوند حکایت کرده است، گفت: «أَنْ عَبَّدتَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ» تا « قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ»؟ فرعون در این جا از چگونگی و کیفیت خداوند از موسی می پرسد و او جواب می دهد: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا إِن کُنتُم مُّوقِنِینَ» فرعون سپس با تعجب به یارانش می گوید: «أَلَا تَسْتَمِعُونَ» من در مورد

چگونگی خداوند از او می پرسم و او صفاتش را برایم بیان می کند؟! سپس موسی می گوید: «رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ» فرعون با شنیدن این به اطرافیانش می گوید: بشنوید، می گوید که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما!

سپس به موسی گفت: «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» موسی گفت: «أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ» فرعون گفت: «فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ» سپس تمامی همنشینان فرعون ترسیدند، و فرعون به حدی دچار ترس شد که اختیار خود را از دست داد و گفت: تو را به خداوند و به حرمت شیری که خوردی (این که فرزند رضاعی مان بودی) سوگند می دهم، که آن را از من دور کنی و موسی آن را از فرعون دور کرد. سپس دستش را بیرون آورد و ناگهان برای افراد حاضر به شکلی درخشان نمایان گشت. هنگامی که موسی عصا را گرفت، فرعون به خود آمد و تصمیم گرفت که او را تصدیق کند. اما هامان نزد او آمد و به او گفت: تو که اکنون خدا هستی و مورد پرستش قرار می گیری، به یک باره می خواهی پیرو یکی از بندگان خود شوی!

سپس فرعون به اطرافیان خود گفت: «إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ» تا «لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ». فرعون و هامان از جادو آگاهی داشتند و با آن مردم را تحت سلطه خود در آورده بودند و با جادو بود که فرعون ادعای خدایی کرد. صبح آن روز در تمامی شهرهای مصر افرادی را فرستاد و هزار جادوگر را جمع کرد و از میان این هزار کس، صد تن را انتخاب نمود و از میان آن صد نفر، هشتاد نفر را برگزیدند. آن ساحران به فرعون گفتند: می دانی که در دنیا جادوگرتر از ما وجود ندارد، حال اگر ما بر موسی غلبه کردیم، چه به ما می رسد؟ فرعون جواب داد: «وَإِنَّكُمْ إِذًا لَّمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» یعنی شما از نزدیکان من می گردید و شما را در حکومت خود سهیم می گردانم. آنها گفتند: اگر موسی بر ما غلبه کرد و جادوی ما را باطل ساخت، ما مطمئن می شویم کاری که انجام می دهد، از قبیل جادو و نیرنگ نیست، و به او ایمان می آوریم و او را تصدیق می کنیم. فرعون گفت: اگر موسی بر شما پیروز گشت، من هم به همراه شما او را تصدیق می کنم؛ اما هر نیرنگی که دارید، آماده کنید.

آن گاه گوید: موعد آنها در یکی از اعیادشان بود. هنگام صبح، فرعون مردم و ساحران را جمع کرد. گنبدی برایش بر پا شده بود که هشتاد ذرع ارتفاع داشت و

با آهن و فولاد صیقلی شده، پوشانده شده بود، و وقتی که خورشید بر آن می تابید، از شدت درخشش آهن و گرمی نور خورشید کسی نمی توانست به آن نگاه کند. فرعون و هامان آمدند و بر جایگاه خویش نشستند و نگاه می کردند. موسی نیز در حالی که به آسمان می نگریست، آمد. جادوگران به فرعون گفتند: ما می بینیم که این مرد به آسمان می نگرد و جادوی ما به آسمان نمی رسد؛ و آنها تنها پیروزی بر ساحران زمینی را تضمین نمودند. سپس به موسی گفتند: «إِمَّا أَن تُلْقِيَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ»[1] [گفتند ای موسی! آیا تو می‌افکنی و یا این که ما می‌افکنیم] موسی به آنها گفت: «أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ * فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ» آن چه را می اندازید بیاندازید، پس آنان ریسمان ها و چوب دستی هایشان را انداختند. ریسمان های آنان شروع به حرکت کرده و به مارهایی حمله ور تبدیل شدند و به جنبش در آمدند. سپس جادوگران گفتند: «عِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ» مردم با مشاهده این صحنه ترسیدند و موسی نیز در درون خود ترسی احساس کرد، تا این که ندا آمد: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى»[2] [گفتیم: مترس که تو خود برتری و آن چه در دست راست داری بینداز تا هر چه را ساخته‌اند ببلعد. در حقیقت آن چه سرهم بندی کرده‌اند افسون افسونگر است و افسونگر هر جا برود، رستگار نمی شود.]

سپس موسی عصایش را انداخت و به مانند مس در زمین آب شد. سپس اژدهایی بیرون آمد و دهانش را باز کرد و لبه بالایی دهانش را بر روی قبه فرعون قرار داد، و دوری زد و لبه پایینی دهانش را آویزان نمود و عصاها و ریسمان های جادوگران را بلعید و همگی شان را مغلوب کرد. مردم وقتی آن اژدها و بزرگی و عظمت آن را که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ وصفی از آن نرفته بود، دیدند، پا به فرار گذاشتند. در این حین، در اثر ازدحام، ده هزار مرد و زن و پیر در زیر دست و پاها له شدند و جان باختند. اژدها بر گرد قبه فرعون و هامان چرخید و آن دو لباس هایشان را از ترس خیس نمودند و موی سرشان سپید گردید و از فرط ترس، هوش از سرشان رفت.

۱ـ اعراف/ ۱۱۵.

۲ـ طه /۶۸- ۶۹.

موسی نیز می خواست به همراه مردم پا به فرار بگذارد که خداوند او را ندا داد: «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى»[1] [آن را بگیر و مترس. به زودی آن را به حال نخستینش بازخواهیم گرداند]. موسی بازگشت و عبایی را که بر تنش بود، به دستش پیچید و دستش را در دهانش گذاشت، و آن به همان شکل اول خود بازگشت، و چنان که خداوند متعال بیان می کند: «فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ» و با مشاهده این صحنه گفتند: «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ *رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ» فرعون به شدت عصبانی شد و گفت: «قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ» آنان چنان که خداوند نیز حکایت می کند، گفتند: «قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ *إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ».

فرعون در ادامه هر کس را که به موسی ایمان می آورد، در زندان می افکند تا این که خداوند بلاهای طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون را بر آنان نازل کرد و فرعون نیز آنها را آزاد کرد و خداوند به موسی وحی کرد: «أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ». پس موسی علیه السلام بنی اسرائیل را بیرون برد، تا دریا را برای آنان بشکافد. فرعون نیز یارانش را جمع کرد و مردم را از شهرهای مختلف در یک مکان گرد آورد و پیشاهنگ لشکرش را شش هزار نفر قرار داد و خود نیز با هزار هزار تن در پشت سر آنها به راه افتاد. همان طور که خداوند نیز در باره آنان می فرماید: «فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ *وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ *كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ * فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ» هنگامی که موسی به نزدیکی دریا رسید، فرعون به موسی نزدیک شد، یاران موسی گفتند: «إِنَّا لَمُدْرَكُونَ» فرعونیان دارند به ما می رسند، موسی گفت: «قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» هرگز این چنین نیست. خدایم با من است و راه را به من نشان خواهد داد. موسی علیه السلام به دریا نزدیک شد و به دریا فرمود: شکافته شو. دریا به او گفت: ای موسی! از این که به من گفتی برایت شکافته شوم، تکبر ورزیدی، حال آن که من به اندازه سر سوزنی از فرامین خداوند سرپیچی نمی کنم و در میان شما گناهان بسیاری انجام گرفته است؟ موسی به او گفت: بترس از این که از خداوند نافرمانی کنی و تو می‌دانی که آدم به خاطر

۱ـ طه /۲۱.

معصیت از بهشت رانده شد و ابلیس به خاطر گناهش مورد نفرین قرار گرفت. دریا به موسی گفت: پروردگار من بزرگ است و فرمانش پذیرفتنی است و هیچ چیز نمی تواند از او نافرمانی کند.

یوشع بن نون برخاست و به موسی گفت: ای رسول خدا! فرمان پروردگارت چیست؟ موسی گفت: گذر از دریا. یوشع با اسبش به سوی دریا تاخت؛ سپس خداوند به موسی وحی کرد: «أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ» و موسی این کار را انجام داد و «فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ»، یعنی دریا شکافته شد و هر گروهی به مانند یک کوه بزرگ بودند و خداوند برای آنها دوازده راه درست کرد و هر طایفه ای از آنان یک راه را انتخاب کردند. آب بالا آمده بود و خورشید بر زمین تابید و آن را کاملا خشک گرداند ، همان طور که خداوند خود نیز می فرماید: «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَّا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ»[1] [راه خشکی در دریا برای آنان باز کن که نه از فرارسیدن (دشمن) بترسی و نه (از غرق شدن) بیمناک باشی]. موسی و یارانش وارد دریا شدند. آنان دوازده طایفه بودند و خداوند برای آنان در دریا دوازده راه باز کرد و هر کدام یک راه را انتخاب کردند. در حالی که آب به مانند کوهی بر بالای سر آنان قرار گرفته بود. گروهی که همراه موسی بودند، شروع به بی صبری نمودند و گفتند: ای موسی، برادران ما کجایند؟ موسی به آنان گفت: در دریا همراه شمایند. آنان موسی را تصدیق نکردند و خداوند به دریا دستور داد که تبدیل به طبقاتی بشود تا این که آنها بتوانند یکدیگر را ببینند و با هم سخن گویند.

فرعون و سپاهیانش به راه افتادند و هنگامی که به دریا رسیدند، به یارانش گفت: هان بدانید که من پروردگار بزرگ شما هستم و اکنون دریا برای من شکافته شده است. هیچ کس جرات نمی کرد که وارد دریا شود، اسب ها نیز از ترس، از وارد شدن به آب خودداری می کردند. فرعون جلو رفت تا این که به ساحل دریا رسید. پیشگوی فرعون به او گفت: وارد دریا نشو و جلویش را گرفت. اما فرعون حرفش را قبول نکرد و با اسب نجیب و نر خود جلو رفت. اما اسب از وارد شدن به آب امتناع ورزید. جبرئیل که بر روی اسب ماده ای سوار بود جلو رفت و داخل

۱ـ طه / ۷۷ .

در آب شد و اسب فرعون به اسب جبرئیل نگاه کرد و درپی او افتاد و داخل آب شد و در پی آن یاران فرعون نیز به آب زدند. هنگامی که همگی آنان وارد شدند، آخرین فرد از یاران موسی خارج شده بود. خداوند به بادها دستور داد که شروع به وزش کنند و آنها نیز دریا را به هم کوفتند و آب به مانند کوه بر فرعون و یارانش سرازیر شد و فرعون در آن هنگام گفت: «آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»[1] [ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند نیست و من از تسلیم‌شدگانم] سپس جبرئیل مشتی از گل برداشت و آن را در دهان فرعون فرو کرد و فرمود: «آلآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»[2] [اکنون (تسلیم می شوی) در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تباهکاران بودی][3].

۲) شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از عبدالله بن جندب، از امام رضا علیه السلام روایت می کند: پیشاهنگ لشگر فرعون شش صد هزار سرباز داشت و پس قراول و عقب دار لشگرش نیز متشکل از هزار هزار نفر بود. ایشان می فرمایند که وقتی موسی داخل دریا شد، فرعون و سربازانش به دنبال او به راه افتادند. اما اسب فرعون ترسید که داخل دریا شود و جبرئیل بر روی اسب ماده ای در برابرش نمایان شد. هنگامی که اسب فرعون آن مادیان را دید به دنبالش به راه افتاد و فرعون و یارانش وارد دریا شدند و همگی غرق گشتند[4].

۳) و شیخ مفید در امالی از ابو القاسم جعفر بن محمد، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از بکر بن صالح رازی، از سلیمان بن جعفر جعفری روایت می کند که از امام علی علیه السلام شنیدم که به پدرم می گفت: چه شده است که تو را نزد عبدالرحمن بن یعقوب می بینم؟ پدرم جواب داد: او دایی من است. امام علی علیه السلام به او گفت: او در باره خداوند حرف های درشتی می زند. او خداوند تبارک و تعالی را وصف می کند و برای خداوند حدود قائل است، حال آن که خداوند تبارک و تعالی فراتر از وصف است. یا با او باش و ما را

۱ـ یونس / آیه ۹۰

۲ـ یونس / آیه ۹۱

۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۴ .

۴ـ اختصاص، ص ۲۲۶.

ترک کن و یا با ما نشست و برخاست کن و از او جدا شو. پدرم گفت: او هر چه را که بخواهد می گوید، آیا اگر من حرف‌های او را تکرار نکنم، گناهی از حرف های او نصیبم می شود؟ امام علی علیه السلام فرمودند: آیا از این نمی ترسی که عذابی بر او نازل شود و گریبان همگی تان را بگیرد؟ آیا داستان آن فردی را که از یاران موسی بود و پدرش از طرفداران فرعون بود، نشنیدی؟ هنگامی که سپاهیان فرعون به موسی علیه السلام رسید، این فرد از موسی عقب ماند تا پدرش را که با او دشمنی می کرد، نصیحت کند. تا این که به لبه دریا رسیدند و هر دو غرق شدند. هنگامی که خبر به موسی رسید، حال او را از جبرئیل پرسید و گفت: خدا رحمتش کند، غرق شد در حالی که عقیده پدرش را قبول نداشت. اما وقتی عذاب نازل شود، دیگر نمی توان آن را از نزدیکان گناهکار دفع کرد[1].

۴) حسین بن سعید در کتاب «زهد» از نضر، از محمد بن هاشم، از مردی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: گروهی از ایمان آورندگان به موسی (با خود) گفتند، خوب است به لشگر فرعون وارد و بدان بپیوندیم و از بهره های دنیایی آن بهره مند شویم و هرگاه دیدیم موسی دارد می آید، به او می پیوندیم. آنها همین کار را کردند و هنگامی که موسی و یارانش به قصد فرار، سوار مرکب‌هایشان شدند، آنها به سرعت شتافتند تا به موسی علیه السلام و یارانش برسند و به آنان بپیوندند. در این هنگام، خداوند ملائکه ای را فرستاد و صورت چهارپایانشان را به طرف لشگر فرعون چرخاند و آنان را به لشگر فرعون بازگرداند و به همراه آنان غرق شدند[2].

۵) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در مورد عبارت «لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» فرمود که منظور از آن، یک گروه اندک است و عبارت «وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ» بیانگر این است که ابزارهایمان کامل است یعنی این که تا بن دندان مسلح هستیم. اما منظور از آیه «وَمَقَامٍ كَرِيمٍ» منزلگاه های نیکو می باشد. اما آیه «فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ» یعنی هنگامْ طلوعْ

۱ـ امالی، ص ۱۲۲، ح ۳.
۲ـ زهد، ص ۶۵، ح ۱۷۲.

خورشید به دنبال آنان به راه افتاد و عبارت «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» یعنی پروردگارم مرا کفایت می کند[1].

۶) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت می کند که وارد مجلس مامون شدم و بحث در مورد عصمت پیامبران بود. از جمله پرسش هایی که مأمون از امام رضا علیه السلام نمود، این بود: معنای این سخن موسی علیه السلام به فرعون چیست: «فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» امام رضا علیه السلام فرمودند: هنگامی که موسی نزد فرعون آمد، فرعون به او گفت: «وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» یعنی تو از جمله کافران نسبت به نعمت من بودی. و موسی علیه السلام هم گفت «فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» یعنی من با رفتن به یکی از شهرهای تحت تسلط تو، راه را گم کردم، «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» و خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى»[2] [مگر نه تو را یتیم یافت پس پناه داد؟] یعنی این که آیا من تو را تنها نیافتم و آیا سپس اوضاع به نحوی نگشت که مردم به تو پناه آوردند؟ «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى»[3] [و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد؟] و منظور از «ضَالّ» این است که تو نزد قومت ناشناخته بودی، «فَهَدَى» یعنی خداوند آنها را به شناخت تو هدایت کرد. «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى»[4] [و تو را تنگ‌دست یافت و بی نیاز گردانید] یعنی این که با برآورده ساختن دعایت تو را بی نیاز ساخت. سپس مأمون گفت: آفرین بر تو ای فرزند رسول خدا[5].

۷) شیخ مفید در کتاب الغیبه از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: زمانی که قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۸.
۲ـ ضحی/۶.
۳ـ ضحی/۷.
۴ـ ضحی /۸.
۵ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۷، باب ۱۵.

به پا خیزد، در حالی که مردم را مورد خطاب قرار می دهد، این آیه را می خواند: «فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»[1].

«الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸) وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۹) وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱) وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲) رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۸۳) وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (۸۴) وَاجْعَلْنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (۸۵) وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (۸۶) وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷)».

[آن کس که مرا آفریده و همو راهنماییم می‌کند * و آن کس که او به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند* و چون بیمار شوم او مرا درمان می‌بخشد * و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند * و آن کس که امید دارم روز پاداش گناهم را بر من ببخشاید * پروردگارا به من دانش عطا کن و مرا به صالحان ملحق فرمای * و برای من در (میان) آیندگان آوازه نیکو گذار * و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان * و بر پدرم ببخشای که او از گمراهان بود * و روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند رسوایم مکن.]

۱) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیّات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»[2] [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید] سئوال نمودم و ایشان در مورد انواع آزمون هایی که پروردگار ابراهیم را بدان دچار نموده بود، به سخن پرداختند، تا این که به توکل رسیدند و در مورد آن فرمودند: توضیح مفهوم توکل در این آیات نمایان است: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي

۱ـ الغيبة از نعمانی، ص ۱۱۶.
۲ـ بقره/ ۱۲۴.

هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ *وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ *».

آن حضرت در ادامه با بیان «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» از خداوند درخواست حکمت و قرار گرفتن در جرگه صالحان را نمود و منظور از آن، صالحانی است که تنها با فرمان خداوند حکم می کنند و بر اساس نظریه ها و قیاس عمل نمی کنند؛ تا این که افراد قابل اعتمادی که بعد از او می آیند برایش گواهی به راستی دهند، چنان که خداوند عز و جل نیز ذکر می کند: «وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»، و منظور از این، یک امت فاضل می باشد که خداوند دعای او و دیگر انبیاء را برآورده نمود. و همچنین درخواست «لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» نمود که منظور از آن علی بن ابی طالب علیه السلام است و آیه «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»[1] [و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم] بیانگر و مفسر این آیه می باشد. سپس آن حضرت اظهار کوتاهی در فرمانبرداری از خداوند نمود و فرمود: «وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ»[2]. و این حدیث بسیار طولانی است و آن را در ذیل آیه «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»[3] [چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید] بیان کردیم.

۲) و از ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسن که خداوند از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن زید، از محمد بن ابو عمیر، از هشام بن سالم، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث غیبت ابراهیم علیه السلام روایت می کند که ایشان شروع به توضیح این حدیث نمودند تا این که به این جا رسیدند: سپس برای مرتبه دوم، زمانی که طاغوت او را از شهرش تبعید نمود، پنهان گشت و گفت: «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا»[4] [و از شما و (از) آن چه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم. امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید نباشم]. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

۱ـ مریم/ ۵۰.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۱۲۶ ح ۱.
۳ـ ذیل تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره.
۴ـ مریم/۴۸.

وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿وَ وَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»[1] [و چون از آنها و (از) آن چه به جای خدا می‌پرستیدند، کناره گرفت اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم ﴿ و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم] و منظور از «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» علی بن ابی طالب علیه السلام است. چرا که ابراهیم علیه السلام به درگاه خداوند عز و جل دعا کرده بودکه برایش ذکر بلندی در میان دیگران قرار دهد و خداوند نیز علی علیه السلام را برای او و اسحاق و یعقوب به عنوان ذکر و آوازه ای بلند قرار داد. و علی بن ابی طالب علیه السلام نیز روایت کرده است که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف یازدهمین فرزند از فرزندانش است و او همان مهدی علیه السلام است که زمین را از عدل و داد پر می کند، همان طور که از ظلم و ستم پر شده است. و همچنین ایشان فرموده اند که او برای مدتی غایب و منتظر می ماند و عده ای در این امر به بیراه می روند و عده ای به راه راست راه می یابند و این امر، شدنی است، همان طور که او (قائم) آفریده شده است.[2]

۳) و همچنین از طریق مخالفان نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که منظور «وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» علی بن ابی طالب علیه السلام است که ولایتش بر ابراهیم علیه السلام عرضه شد و او گفت: خداوندا او را از میان نسل من قرار بده و خداوند نیز دعایش را مستجاب نمود.[3]

۴) علی بن ابراهیم: در مورد آیه «وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» می فرماید: منظور از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است.[4]

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹)

[مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد.]

۱ـ مریم/۴۹–۵۰.
۲ـ کمال الدین و تمام النعمة ج ۱ ص ۱۳۸ ح ۷.
۳ـ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۲۰.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۹.

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان بن عیینه روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» پرسیدم. ایشان فرمودند: دل سلیم آن دلی است که در حالی به ملاقات پروردگارش می آید که کسی جز او را در خود نداشته باشد.

سفیان روایت می کند که امام علی علیه السلام فرمودند: هر قلبی که در آن شرک یا شک باشد، ساقط است و صاحبان عقل سلیم در دنیا زهد اختیار کردند تا تنها متوجه آخرت باشند[۱].

۲) طبرسی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: قلب سلیم، قلبی است که از دوستی دنیا در امان مانده باشد. همچنین طبرسی ادامه می دهد و می گوید: این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن امام را تایید می کند که: دوستی دنیا سرآمد هر گناهی است.[۲]

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (۹۱)

[و (آن روز) بهشت برای پرهیزگاران نزدیک می‌گردد (۹۰)و جهنم برای گمراهان نمودار می‌شود (۹۱)]

۱) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» روایت می کند که منظور از آن این است که بهشت نزدیک آورده شود و در مورد «وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ» نیز فرمودند که یعنی دور گردانده شود[۳].

فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (۹۴) وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (۹۵) قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (۹۶) تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۹۷) إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۹۸) وَمَا

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۵.
۲ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۳۷.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۸.

أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹) فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ (۱۰۰) وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱) فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲)

[پس آنها و همه گمراهان در آن (آتش) افکنده می‌شوند * و (نیز) همه سپاهیان ابلیس * آنها در آنجا با یکدیگر ستیزه می‌کنند (و) می‌گویند * سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم *آن گاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌کردیم * و جز تباهکاران ما را گمراه نکردند * در نتیجه شفاعتگرانی نداریم * و نه دوستی نزدیک * و ای کاش که بازگشتی برای ما بود و از مؤمنان می‌شدیم]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نَضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابو سعید مکاری، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» روایت می کند: اینان کسانی هستند که با زبان‌هایشان عدل و داد را وصف می کردند و سپس برخلاف آن عمل کردند[۱].

۲) از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از یکی از یاران ما، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام در حدیثی روایت می کند که ایشان فرمودند: در سوره طسم آمده است: «بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ * وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ * مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ * فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ * وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ»[۲] و منظور از آن سربازان شیطان و ذریه اوست[۳].

۳) حسین بن سعید در کتاب الزهد از نَضر، از حلبی، از ابو سعید مُکاری، از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» روایت کرده است که ایشان فرمودند: منظور از آن قومی است که عدل را با زبانشان وصف می کنند و سپس با انجام خلاف آن، با آن مخالفت می کنند[۴].

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۸، ح ۴.
۲ـ شعراء / ۹۱- ۹۵.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۲۶
۴ـ زهد، ص ۶۸، ح ۱۸۱.

۴) و از حسین بن سعید، از عبدالله بن بحر، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از ابو عبدالله علیه السلام در مورد آیه«فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» روایت کرده است که ایشان فرمودند: ای ابو بصیر! اینان کسانی هستند که به زبان ویژگی های عدل را بیان می کنند، اما بر خلاف آن عمل می کنند [1].

۵) علی بن ابراهیم روایت می کند که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فرمودند: این در مورد گروهی نازل شده است که به بیان عدل می پردازند، اما بر خلاف آن عمل می کنند. سپس ادامه می دهد که ایشان در حدیثی دیگر فرمودند: ایشان بنی امیه هستند و گمراهان نیز فرزندان فلانی هستند. «وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ *تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» آنان به پیشوایان خود می گویند: از شما مانند یک خدا پیروی نمودیم، و شما ارباب (پروردگاران) ما گشتید. سپس می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ *وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» [2].

۶) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از یاران ما، از آدم بن اسحاق، از عبد الرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن مشرکینی است که این افراد از آنان پیروی کردند و با وجود شرکشان به دنبال آنان به راه افتادند، و آن قوم محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند که کسی از یهود و نصاری در میان آنان نیست. و آیه های «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ» [3] [قوم نوح، پیامبران را تکذیب کردند] «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ» [4] [اصحاب ایکه فرستادگان را تکذیب کردند] «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ» [5] [قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند] آن را تایید می کند و در میان اینان یهود و نصاری که به ترتیب قائل به فرزندی عزیر و عیسی برای خدا بودند، وجود نداشت و خداوند، یهود و نصاری را وارد در آتش می گرداند و هر قومی را بر اساس اعمالشان مجازات می کند.

۱ـ زهد، ص ۶۸ .
۲ـ تفسیر قمی ، ج ۲ ، ص ۹۹ .
۳ـ شعراء/ ۱۰۵ .
۴ـ شعراء/۱۷۶ .
۵ـ قمر/ ۳۳ .

و این سخن گناهکاران «وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» [ما را گمراه نساختند جز مجرمان] همان گفته خداوند است که حالتشان را در زمانی که آنان را به سمت آتش می کشاند، بیان می کند: [قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لأُولاَهُمْ رَبَّنَا هَؤُلاء أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَكِن لاَّ تَعْلَمُونَ»[1] [(آن گاه) پیروانشان در باره پیشوایانشان می‌گویند: پروردگارا اینان ما را گمراه کردند پس دو برابر عذاب آتش به آنان بده (خدا) می‌فرماید، برای هر کدام (عذاب) دو چندان است، ولی شما نمی‌دانید] و «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُواْ فِيهَا جَمِيعًا»[2] [هر بار که امتی (در آتش) درآید، همکیشان خود را لعنت کند تا وقتی که همگی در آن به هم پیوندند]؛ در این حالت آنها از یکدیگر بیزاری می جویند و همدیگر را لعنت می کنند و بعضی می خواهند که با دلایلشان بر دیگران غلبه کنند شاید که به رستگاری و نجات برسند تا این که از بلای عظیمی که بر سرشان آمده است بگریزند و اکنون فرصت سر و صدا و آزمودن و پذیرش معذرت و نجات نیست[3].

۷) و از علی بن ابراهیم از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عُقبه، از عمر بن ابان، از عبدالحمید وابشی روایت می کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: ما همسایه ای داریم که حرمت هیچ یک از محارم را نگه نمی دارد تا حدی که نماز را وامی گذارد، حال چه برسد به بقیه آن. ایشان فرمودند: پاک و منزه است خداوند، آیا می خواهی فردی بدتر از او را معرفی کنم؟ گفتم: آری. ایشان فرمودند: کسی که کینه ما را به دل می گیرد، بدتر از اوست. هان بدانید که هر بنده ای که در جلویش نامی از اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین برده شود و او از یاد ما دلش به رقت آید، فرشتگان دست بر پشت او مالیده و تمامی گناهانش را می آمرزند، مگر این که دچار گناهی شده باشد که او را از ایمان خارج می گرداند و شفاعت (در مورد او) پذیرفته است؛ اما در مورد ناصب اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین مورد قبول واقع نمی گردد. و انسان مؤمن، شفاعت همسایه اش را می کند هرچند که نیکی و حسنه ای نداشته باشد و می گوید: پروردگارا! همسایه ام مانع آزار رسانیدن به من می شد، و بدین

۱ـ اعراف، ۳۸/ .
۲ـ اعراف، ۳۸/
۳ـ کافی، ج ۲ ، ص ۲۶ .

ترتیب شفیع او قرار می گیرد؛ و خداوند تبارک و تعالی می گوید: من پروردگار تو هستم و از همه سزاوارترم تا این که تو را کفایت کنم. و سپس او را در حالی که نیکی و حسنه ای ندارد وارد بهشت می کند و پایین ترین درجه شفاعت مؤمنان، حق شفاعت برای سی فرد است، و در این هنگام جهنمیان می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»[1].

۸) شیخ مفید در مجالس، از گروهی از ابو مفضل، از اسحاق بن محمد بن مروان غزال، از پدرش، از ابو حفص اعشی، از حسن بن صالح بن حی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان می فرمایند: منزلت دوست بسیار والاست، تا جایی که جهنمیان از او کمک می خواهند و قبل از خواندن خویشاوندان نزدیک، از او کمک می خواهند و خداوند تبارک و تعالی از قول اینان می گوید: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»[2].

۹) و از شیخ مفید در امالی از گروهی، از ابو مفضل، از ابو جعفر محمد بن یونس قاضی همدانی، از احمد بن خلیل نوفلی در دینور، از عثمان بن سعید مری، از حسن بن صالح بن حی روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: منزلت دوست بسیار والاست، تا جایی که جهنمیان از او کمک می خواهند و هنگامی که در آتش‌اند، قبل از خویشاوند نزدیک، او را به کمک می خوانند و خداوند تبارک و تعالی در حکایت حال ایشان می گوید: « فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»[3].

۱۰) و از شیخ مفید از ابو عبدالله محمد بن محمد، از ابو القاسم جعفر بن محمد که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حِمیَری، از پدرش از احمد بن ابی عبدالله برقی، از شریف بن سابق، از ابو عباس فضل بن عبدالملک از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اولین عنوان نامه اعمال مؤمن بعد از این که می میرد، همان چیزی است که مردم در موردش می گویند، اگر نیک بود

۱ـ کافی، ج ۸ ، ص ۱۰۱، ح ۷۲ .
۲ـ امالی، ج ۲ ، ص ۲۲۲.
۳ـ امالی، ج ۲ ، ص ۱۳۱.

همان است و اگر شر بود، شر است. اولین تحفه مؤمن این است که خداوند او و کسانی را که جنازه اش را همراهی نموده اند، مورد بخشایش خود قرار می دهد.

سپس امام جعفر صادق علیه السلام در ادامه حدیث می فرمایند: ای فضل! از هر قبیله ای، تنها نماینده آن و از هر خاندانی، تنها افراد نجیب آن به مسجد می آیند. ای فضل! کسی که به مسجد می آید، با کمتر از این سه چیز برنمی گردد: یا دعایی می کند که خداوند به واسطه آن او را داخل در بهشت می گرداند. یا دعایی که با آن بلاهای دنیا را از او دفع می کند. و یا برادری نصیب او می شود که در راه خداوند عز و جل از او بهره می برد. سپس ایشان ادامه می دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: انسان مؤمن بعد از فایده اسلام، فایده ای به مانند برادری که در راه خداوند از او بهره می برد نصیبش نشده است. سپس ایشان در ادامه سخنشان فرمودند: ای فضل! از فقرای شیعیان ما کناره گیری نکنید، چرا که هر فقیر از آنان در روز قیامت به اندازه افراد قبیله ربیعه و مضر را مورد شفاعت قرار می دهند. ای فضل! مؤمن بدین خاطر مؤمن نامیده شده که با تایید خداوند، دیگران را ایمنی می بخشد و خداوند اجازه امان دادنش را صادر می کند. سپس فرمودند: آیا این سخن خداوند را که در واقع حکایت حال دشمنان شماست، در زمانی که می بینند هر فرد از شما در روز قیامت شفاعت دوستش را می نماید، نشنیده ای که می فرماید: « فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ *وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ »[1].

۱۱) محمد بن عباس از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از محمد بن حسین خثعمی، از عبّاد بن یعقوب از عبد الله بن زید، از حسن بن محمد، از ابو عاصم، از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابوطالب علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: این آیه در مورد ما و شیعیان ما نازل شده است و خداوند ما و شیعیان ما را برتری می نهد؛ چرا که ما و آنها اجازه شفاعت خواهیم داشت، و هرگاه که یکی غیر از شیعیان ما آن را ببیند، می گوید: فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ *وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»[2].

۱۲) و از محمد بن عباس، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو عبدالله برقی، از فردی از سلیمان بن خالد روایت می کند که از امام جعفر

۱ـ امالی، ج ۱، ص ۴۵.
۲ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۹.

صادق علیه السلام در مورد آیه «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ‎*‎وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» پرسیدم، ایشان جواب دادند: هنگامی که اینان ما و شیعیان ما را می بینند که در روز قیامت شفاعت می کنیم، می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ‎*‎وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» و منظور از «صدیق» آشنایان است و منظور از «حمیم» خویشاوندان است[1].

۱۳) برقی از ابن سیف از برادرش، از پدرش، از عبدالکریم بن عمرو، از سلیمان بن خالد روایت می کند که نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم و ایشان این آیه را تلاوت فرمودند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ‎*‎وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»، و گفتند: به خدا قسم، ما و شیعیان ما هر کدام سه نفر را شفاعت می کنیم، تا حدی که دشمن ما می گوید: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ‎*‎وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»[2].

۱۴) احمد بن محمد بن خالد برقی از عمر بن عبدالعزیز، از مفضل یا فردی جز او از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ‎*‎وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» می فرماید: منظور از شفاعت کنندگان، ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند و منظور از صدیق، مؤمنان هستند[3].

۱۵) علی بن ابراهیم از پدرش از حسن بن محبوب، از ابو اسامه، از امام جعفر و امام باقر علیهما السلام روایت می کنند که ایشان فرمودند: به خدا قسم، شفاعت گناهکاران شیعیان خود را می کنیم تا جایی که دشمنان ما با مشاهده آن می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ‎*‎وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ‎*‎فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» و ایشان به جای عبارت «الْمُؤْمِنِينَ» فرمودند «المهتدین» چرا که ایمان به واسطه اقرار ملازم آن شده است.[4]

۱۶) ابو علی طبرسی از عیاشی با سند خود از حمران بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: به خدا قسم، ما شفاعت شیعیان خود را می کنیم. به خدا قسم ما شفاعت شیعیان خود را می کنیم تا این که مردم می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ‎*‎وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» تا «فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»

۱ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۱۰.
۲ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۹۰، ح ۱۱.
۳ـ محاسن، ص ۱۸۴، ح ۱۸۷.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۹.

طبرسی می گوید که در روایت دیگری آمده است: تا این که دشمن ما این چنین می گوید[1].

۱۷) طبرسی همچنین از ابان بن تغلب روایت می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: همانا انسان مؤمن در روز قیامت، شفاعت اهل بیت خود را می کند و شفاعتش قبول می گردد[2].

۱۸) طبرسی در خبر مأثور از جابر بن عبدالله روایت می کند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که می فرمود: انسان در بهشت می گوید: فلان دوستم چه کار کرد؟ حال آن که دوستش در جهنم به سر می برد. سپس خداوند تبارک و تعالی می گوید: دوستش را به بهشت ببرید، و کسانی که در آتش می مانند، با مشاهده این صحنه می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ‌*وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»[3].

۱۹) زمخشری در «ربیع الانوار» از علی علیه السلام روایت می کند: هر کس دوستی صمیمی داشته باشد، عذاب نمی شود. آیا نمی بینید که چگونه خداوند احوال جهنمیان را بیان می کند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ‌*وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»[4].

۲۰) و همچنین زمخشری از امام باقر علیه السلام روایت می کند: آیا کسی از شما دستش را در جیب دوستش قرار می دهد و نیازش به درهم و دینار را بر طرف می کند؟ گفتند: نه. ایشان فرمودند: بنابراین، شما دوست نیستید[5].

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵)

[قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند*]

۱) طبرسی از امام باقر علیه السلام روایت می کند: منظور از فرستاده شدگان، نوح و دیگر پیامبرانی هستند که بین فاصله زمانی آدم و نوح علیهما السلام مبعوث گشته اند[6].

۱ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۲۸.
۲ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۲۸.
۳ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۲۸.
۴ـ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۴۲۸.
۵ـ ربیع الانوار، ج ۱، ص ۴۳۰.
۶ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۳۹.

قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ (۱۱۱)

[گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آن که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَکَ» می گوید که خطاب آیه به نوح است و منظور از «وَاتَّبَعَکَ الْأَرْذَلُونَ» نیز فقیران است[1].

فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸) فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۱۹) ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ (۱۲۰) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۲۱) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۲۲) كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۲۵) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۲۶) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۷) أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸) وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (۱۲۹) وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۳۰) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۳۱) وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (۱۳۲) أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ (۱۳۳) وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۳۴) إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳۵) قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (۱۳۶) إِنْ هَٰذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (۱۳۷) وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۱۳۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۴۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (۱۴۱) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۴۲) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۴۴) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۴۵) أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ (۱۴۶) فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۴۷) وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۹.

طَلْعُهَا هَضِيمٌ (۱۴۸) وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ (۱۴۹)فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۵۰)وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (۱۵۱)الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۱۵۲)قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۵۳)

[میان من و آنان فیصله ده و من و هر کس از مؤمنان را که با من است نجات بخش * پس او و هر که را در آن کشتی آکنده با او بود رهانیدیم * آن گاه باقی‌ماندگان را غرق کردیم * قطعا در این (ماجرا درس) عبرتی بود، و(لی) بیشترشان ایمان‌آورنده نبودند * و در حقیقت، پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است * عادیان، پیامبران (خدا) را تکذیب کردند * آن گاه که برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا ندارید * من برای شما فرستاده‌ای در خور اعتمادم * از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید * و بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی‌کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست * آیا بر هر تپه‌ای بنایی می‌سازید که (در آن) دست به بیهوده‌کاری زنید * وکاخ‌های استوار می‌گیرید به امید آن که جاودانه بمانید*و چون حمله‌ور می‌شوید (چون) زورگویان حمله‌ور می‌شوید * پس از خدا پروا دارید و فرمانم ببرید * و از آن کس که شما را به آن چه می‌دانید مدد کرد پروا دارید * شما را به (دادن) دامها و پسران مدد کرد * و به (دادن) باغ‌ها و چشمه‌ساران* من از عذاب روزی هولناک بر شما می‌ترسم * گفتند خواه اندرز دهی و خواه از اندرزدهندگان نباشی برای ما یکسان است * این جز شیوه پیشینیان نیست* و ما عذاب نخواهیم شد* پس تکذیبش کردند و هلاکشان کردیم. قطعا در این (ماجرا درس) عبرتی بود و(لی) بیشترشان ایمان‌آورنده نبودند * و در حقیقت پروردگار تو همان شکست‌ناپذیر مهربان است * ثمودیان پیامبران (خدا) را تکذیب کردند *آن گاه که برادرشان صالح به آنان گفت آیا پروا ندارید * من برای شما فرستاده‌ای در خور اعتمادم * از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید * و بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست * آیا شما را در آن چه اینجا دارید آسوده رها می‌کنند؟ * در باغ‌ها و در کنار چشمه‌ساران * و کشتزارها و خرمابنانی که شکوفه‌هایشان لطیف است * و هنرمندانه برای خود از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید * از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید* و فرمان افراطگران را پیروی مکنید * آنان

که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند * گفتند: قطعا تو از افسون‌شدگانی.]

۱) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از «فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا» این است که بین من و آنان داوری کن[۱].

۲) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد عبارت «الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» روایت کرده است که ایشان فرموده اند: منظور از آن کشتی مجهزی است که آماده شده است و تنها باید آن را به آب انداخت. و اما امام باقر علیه السلام در مورد عبارت «بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً» می فرمایند: یعنی در هر راهی نشانه ایست و منظور از نشانه علی علیه السلام می باشد که «تَعْبَثُونَ» یعنی آن را بیهوده می انگارید[۲].

۳) علی بن ابراهیم در مورد عبارت «وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ» می گوید که منظور از آن این است که از روی خشم و به ناحق می کشید، و عبارت «وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ» به معنای درخت خرمایی است که دارای شکوفه های پربار باشد، و کلمه فارهین در عبارت «وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ» به معنای ماهر است، و به شکل فَرِهین، به معنای «افراد سرمست» نیز خوانده شده است[۳].

۴) علی بن ابراهیم: در روایت ابی جارود در باره عبارت «إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ» از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که که منظور آیه، این است که تو به مانند دیگر مردم میان تهی هستی (شکمت خالی است) و اگر فرستاده خدا می بودی،به مانند ما نبودی[۴].

قَالَ هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَّهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۱۵۵)

۱ـ تفسیر قمی ج ۲ ص ۹۸.
۲ـ تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۰۱.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۹.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۱.

[گفت این ماده‌شتری است که نوبتی از آب او راست و روزی معین نوبت آب شماست.]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمن، از علی بن حمزه، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث قوم صالح علیه السلام که در سوره هود از آن سخن رفت، روایت می کند: سپس خداوند تبارک و تعالی وحی کرد که ای صالح! به آنان بگو که خداوند برای این ماده شتر یک روز و برای شما نیز یک روز برای نوشیدن قرار داده است. هنگامی که روز نوشیدن ناقه فرا می رسید، آب را می نوشید و مردم نیز شیر او را می دوشیدند و هر کوچک و بزرگی در آن روز از شیر آن می نوشید و وقتی شب به صبح می رسید، آنها به سمت سهم آب خود می رفتند و از آن می نوشیدند و ناقه را در آن روز از آب بهره ای نبود.[۱] برای خواندن ادامه حدیث به سوره هود مراجعه کنید.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم مِّنَ الْقَالِينَ (۱۶۸) رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (۱۶۹) فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۷۰) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۷۱) ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ (۱۷۲) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ (۱۷۳) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ (۱۷۴) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۷۵) كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ (۱۷۶) إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۷۷) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۷۸) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۷۹) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۰) أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲) وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳) وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ (۱۸۴) قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۸۵) وَمَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۱۸۷، ح ۲۱۴.

(۱۸۶)فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۸۷)قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸۸)فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۸۹)

[گفت: به راستی من دشمن کردار شمایم * پروردگارا! مرا و کسان مرا از آن چه انجام می‌دهند، رهایی بخش * پس او و کسانش را همگی رهانیدیم* جز پیرزنی که از باقی‌ماندگان (در خاکستر آتش) بود * سپس دیگران را سخت هلاک کردیم * و بر (سر) آنان بارانی (از آتش گوگرد) فرو ریختیم و چه بد بود باران بیم داده شدگان * قطعا در این (عقوبت) عبرتی است، و(لی) بیشترشان ایمان‌آورنده نبودند * و در حقیقت، پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است * اصحاب ایکه فرستادگان را تکذیب کردند * آن گاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا ندارید* من برای شما فرستاده‌ای در خور اعتمادم * از خدا پروا دارید و فرمانم ببرید * و بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی‌کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست* پیمانه را تمام دهید و از کم‌فروشان مباشید * و با ترازوی درست بسنجید * و از ارزش اموال مردم مکاهید و در زمین سر به فساد بر مدارید * و از آن کس که شما و خلق (انبوه) گذشته را آفریده است پروا کنید * گفتند: تو واقعا از افسون‌شدگانی * و تو جز بشری مانند ما (بیش) نیستی و قطعا تو را از دروغگویان می‌دانیم * پس اگر از راستگویانی پاره‌ای از آسمان بر (سر) ما بیفکن * (شعیب) گفت پروردگارم به آن چه می‌کنید داناتر است * پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر (آتشبار) آنان را فرو گرفت به راستی آن عذاب روزی هولناک بود]

۱) علی بن ابراهیم در باره عبارت «قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم مِّنَ الْقَالِينَ» می گوید که منظور از آن این است که من کارهایتان را دشمن می دارم و از آن بیزارم[۱].

۲) همچنین علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که کلمه «الایکة» در عبارت «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ» به معنای بیشه ای از درخت است، اما در مورد عبارت «عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» به ما خبر رسیده که آنها در خانه هایشان بودند و به گرما و سوزش سختی دچار گشته بودند، پس از خانه‌هایشان خارج شدند تا از ابری که خداوند برای

۱ـ تفسیر قمی ،ج ۲ ،ص ۹۹ .

عذابشان فرستاده بود، خنکی بجویند، هنگامی که ابر آنان را دربرگرفت، و سپس آن بانگ مرگبار آنان را فرا گرفت، در سرزمین شان به هلاکت رسیدند و آنان همان قوم شعیب بودند[1].

۳) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ» می گوید که منظور از «الْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ» انسان های اولیه است. و منظور از کلمه«فَكَذَّبُوهُ» قوم شعیب هستند که «عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ» آنان را در برگرفت که به معنای عذاب یک روز گرم و بادهای سوزناک است[2].

«وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶)»

[و راستی که این (قرآن) وحی پروردگار جهانیان است * روح الامین آن را بر دلت نازل کرد * تا از (جمله) هشداردهندگان باشی * به زبان عربی روشن * و (وصف) آن در کتاب‌های پیشینیان آمده است]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه « وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» می گوید که منظور قرآن است[3].

۲) سپس ادامه می دهد و می گوید که پدرم از حَنان، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه « وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ» روایت می کند: منظور از آن ولایتی است که در روز غدیر در باره امیرالمؤمنین نازل شده است [4].

۳) محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یکی از یارانش، از حنان بن سدیر، از سالم حنّاط، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ

۱ـ تفسیر قمی ،ج ۲ ،ص ۱۰۱.
۲ـ تفسیر قمی ،ج ۲ ،ص ۹۹ .
۳ـ تفسیر قمی ،ج ۲ ،ح ۹۹ .
۴ـ تفسیر قمی ،ج ۲ ،ص ۹۹ .

الْمُنْذِرِینَ* بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ» روایت می کند: منظور از آن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است[۲].

۴) و همچنین از محمد بن صفّار، از محمد بن احمد، از عباس بن معروف، از حسن بن محبوب، از حنان بن سَدیر، از سالم از ابی محمد روایت می کند که به امام باقر علیه السلام گفتم : در مورد ولایتی که جبرئیل در روز غدیر از جانب پروردگار نازل کرده است، به ما بگو؟ ایشان در پاسخ، این آیه را تلاوت کردند: «وَإِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ *نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلَى قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ * بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ * وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ» و گفتند: این همان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است[۳].

۵) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یکی از یاران ما از حنان بن سدیر، از سالم الحنّاط روایت می کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: مرا از این سخن خداوند «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ *عَلَى قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ *بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ» باخبر ساز. ایشان فرمودند: منظور از این آیه، ولایت امیرالمؤمنین علیهٔ السلام است.[۳]

۶) از محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از حجّال از یکی از آن دو حضرت علیهما السلام روایت می کند که از ایشان در مورد آیه «بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ» پرسیدم، ایشان گفتند: آن است که عربی زبان ها را تبیین می کند و زبان ها تبیین کننده آن نیستند[۴].

۷) محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از حنان بن سَدیر، از ابو محمد حنّاط روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلَى قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ * بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ * وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ» پرسیدم، ایشان جواب دادند: آن ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است[۵].

۱ـ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸۵، باب ۸، ح ۵ .
۲ـ بصائر الدرجات ج ۱، ص ۸۵، باب ۸، ح ۶ .
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۱ .
۴ـ کافی، ج ۲، ص ۴۶۲، ح ۲۰ .
۵ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۹۱، ح ۱۶ .

۸) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام علی علیه السلام روایت می کند: ولایت علی علیه السلام در تمامی صحیفه های پیامبران یاد شده است، و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر با نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت وصی او علی بن ابی طالب علیه السلام[1].

۹) علی بن ابراهیم: می فرماید که آیه «وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» بدین معناست که آن در کتاب های گذشتگان ذکر شده است[2].

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِم مَّا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹)

[و اگر آن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می‌کردیم * و پیامبر آن را برایشان می‌خواند به آن ایمان نمی‌آوردند]

۱) علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل می کند: اگر قرآن بر غیر عرب‌ها نازل می شد، عرب ها بدان ایمان نمی آوردند. اما بر عرب نازل شد و عجم بدان ایمان آورد و این فضیلتی است برای غیر عرب‌ها نسبت به عرب‌ها[3].

أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (۲۰۵) ثُمَّ جَاءَهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ (۲۰۷)

[مگر نمی‌دانی که اگر سال‌ها آنان را برخوردار کنیم * و آن گاه آن چه که (بدان) بیم داده می‌شوند بدیشان برسد * آن چه از آن برخوردار می‌شدند به کارشان نمی‌آید (و عذاب را از آنان دفع نمی‌کند)]

۱) محمد بن یعقوب از احمد بن احمد، از علی بن حسن، از محمد بن ولید، از محمد بن احمد، از یونس بن یعقوب، از علی بن عیسی قماط، از عمویش از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که بنی امیه بعد از ایشان از منبرشان بالا می روند و مردم

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۴۳۶، ح ۶.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۵.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۴.

را به راه گذشتگان می کشانند، و بدین خاطر، آزرده خاطر و اندوهگین شد؟ وقتی جبرئیل فرود آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: ای جبرئیل! من دیشب بنی امیه را دیدم که از منبرم بالا می روند و مردم را به قهقرا می کشانند! او گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرد، من از این موضوع بی خبرم. سپس به آسمان رفت و طولی نپایید که این آیات را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد تا با آن ایشان را تسلی دهد: «أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَاءَهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ» و همچنین این آیات را بر او نازل کرد: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ(۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳)»[۱] [ما (قرآن را) در شب قدر نازل کردیم * و از شب قدر چه آگاهت کرد * شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است*] و خداوند شب قدر را برای پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه قرار داد[۲].

۲) و در جایی دیگر، محمد بن یعقوب این حدیث را از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالحمید، از یونس، از علی بن عیسی قمّاط از عمویش روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که ایشان می فرمودند: جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و ایشان ناراحت و افسرده بودند، جبرئیل گفت: ای رسول خدا، چه شده که شما را افسرده و ناراحت می بینم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من دیشب خوابی دیدم، جبرئیل گفت: چه در خواب دیدی ای رسول خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: من دیدم که بنی امیه از منبرها بالا می روند و پایین می آیند! جبرئیل گفت: قسم به خدایی که تو را به حق به پیامبری برگزید، مرا از این هیچ آگاهی ای نیست. جبرئیل به آسمان رفت و بعد از مدتی خداوند متعال او را با آیاتی بر زمین فرستاد تا با آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تسلی خاطر دهد و آن این آیات است: «أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ *ثُمَّ جَاءَهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ *مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ» سپس خداوند متعال آیات « إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» [ما (قرآن را) در شب قدر نازل کردیم * و از شب قدر چه آگاهت کرد * شب قدر از هزار ماه ارجمندتر

۱ـ قدر / ۱ـ۳

۲ـ کافی، ج ۴، ص ۱۵۹، ح ۱۰.

است*] در مورد ایشان نازل کرد و شب قدر را برای پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از هزار ماه از ماه های بنی امیه گرداند[1].

۳) محمد بن عباس از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از صفوان بن یحیی، از ابی عثمان، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ *ثُمَّ جَاءَهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ *» روایت می کند که منظور از آن خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و مراد از عبارت «مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ» نیز بنی امیه هستند، که در دنیایشان بهره مند بودند[2].

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲۱۲)

[در حقیقت آنها از شنیدن معزول (و محروم)اند]

۱) علی بن ابراهیم: می فرماید: منظور از این آیه این است که آنان کر و از شنیدن محروم اند[3].

وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴)

[و خویشان نزدیکت را هشدار ده.]

۱) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مودب، از جعفر بن محمد بن مسرور، از محمد بن عبدالله بن جعفر حِمیَری، از پدرش از ریّان بن صلت روایت می کند که امام رضا علیه السلام در مرو وارد مجلس مأمون شد و در آن مجلس گروهی از علمای عراق و خراسان نیز حاضر بودن؛ و راوی شروع به ذکر حدیث می کند تا بدینجا می رسد: عالمان گفتند: برایمان بازگو کن که آیا خداوند در کتابش «اصطفاء» (برگزیدگی پیامبران و انبیا) را شرح داده است؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: خداوند این موضوع را تنها در ظاهر و غیر از باطن، در دوازده جای قرآن بیان داشته است، و اولین آن این گفته خداوند است: «فأنذر عشیرتک

۱ـ کافی، ج ۸ ص ۲۲۲، ح ۲۸۰ .
۲ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۹۲، ح ۱۸ .
۳ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۱ .

الأقربين و رهطک المخلصين» در قرائت ابی بن کعب این چنین آمده است و این امر در مصحف عبد الله بن مسعود نیز آمده است و این منزلتی بزرگ و فضیلتی عالی است که خداوند تبارک و تعالی با این آیه ها خاندان پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین را مورد توجه قرار دهد و آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خاطر نشان سازد[1].

۲) همچنین از ابن بابویه روایت شده است که محمد بن اسحاق طالقانی که رحمت خدا بر او باد، از عبدالعزیز، از مغیره بن محمد، از ابراهیم بن محمد بن عبد الرحمان ازدی، از قیس بن ربیع و شریک بن عبدالله، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: هنگامی که آیه «فأنذر عشیرتک الأقربین و رهطک المخلصین» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را که در آن زمان حدود چهل مرد یا یک نفر کمتر یا بیشتر بودند، فراخواند. سپس فرمود: کدام یک از شما برادر و وارث و وزیر و وصی و جانشین من بعد از من می شوید؟ سپس این پیشنهاد را به یک یک آنان عرضه کرد، اما همگی از پذیرش آن اجتناب ورزیدند، تا این که به علی علیه السلام رسید و فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! من قبول می کنم، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای فرزندان عبدالمطلب! این برادر پس از من و وارث و وزیر و جانشین من در میان شما خواهد بود. سپس آنها در حالی که که به هم نگاه می کردند و می خندیدند به ابو طالب گفتند: به تو فرمان داد که به این بچه گوش بدهی و از او فرمان ببری[2].

۳) شیخ مفید در کتاب مجالس از گروهی از ابی مفضل، از ابو جعفر محمد بن جریر طبری در سال سیصد و هشت، از محمد بن حمید رازی، از سلمه بن فضل ابرش، از محمد بن اسحاق، از عبدالغفار بن قاسم، از ابو مفضل، از محمد بن محمد بن سلیمان باغندی، از محمد بن صباح جرجرائی، از سلمه بن صالح جعفی، از سلیمان اعمش و ابو مریم و همگی از منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل، از عبدالله بن عباس از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند که

۱ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۲۰۷، باب ۲۳، ح ۱.
۲ـ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۰۲، باب ۱۳۳، ح ۲.

ایشان فرمودند: هنگامی که آیه «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا فراخواند و گفت: ای علی، همانا خداوند تبارک و تعالی مرا امر کرده است که خویشاوندان نزدیکم را انذار دهم، و انجام آن برایم گران است و می دانم که هرگاه به انجام این امر مبادرت ورزم، امور ناگواری را از جانب آنان می بینم و من نیز در برابر آن سکوت اختیار کردم. پس جبرئیل نزد من آمد و فرمود: ای محمد! اگر آن چه را که پروردگارت امر کرده، انجام ندهی، تو را عذاب خواهد کرد. حال ای علی! قدری غذا فراهم کن و بر روی آن یک ران گوسفند قرار ده، و ظرفی از شیر نیز برایمان مهیا کن. و من نیز به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده بود، عمل کردم و سپس همگی آنان را در آن روز که حدود چهل مرد یک نفر یا کمتر یا بیشتر بودند، دعوت کردم و عموهای پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم، ابو طالب و حمزه و عباس و ابو لهب نیز در میان آنان بودند.

هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، آن حضرت مرا به آوردن غذایی که برایشان ساخته بودم، فراخواند و من نیز آن را آوردم. هنگامی که آن را به زمین گذاشتم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اندکی از گوشت را برگرفت و آن را با دندان‌هایش تکه تکه کرد و سپس آن را در اطراف سفره انداخت و فرمود: با نام خدا آن را برگیرید. سپس آن را خوردند تا این که سیر شدند و دیگر میلی به غذا نداشتند و تنها جای دست‌هایشان باقی مانده بود و قسم به ذاتی که جان علی در دست اوست، یک نفر از آنان می توانست، آن چه را که برای همه آنها آوردم، بخورد. سپس آن ظرف شیر را برایشان آوردم و همگی از آن نوشیدند تا این که سیراب گشتند و قسم به خدا، یک نفر از آنان می توانست تمامی آن چه را که برایشان آوردم بنوشد، اما آن مقدار غذا و شیر همه را سیر کرد. سپس هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست صحبت کند، ابو لهب زمام سخن را به دست گرفت و گفت: چه قدر خوب رفیقتان شما را جادو کرد و آنها نیز پراکنده شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست با آنان صحبت کنند. صبح روز بعد به من گفت: ای علی! این مرد قبل از این که آن چه را به تو گفتم بیان کنم زمام سخن را به دست گرفت، و قبل از این که حرفم را بزنم آنها متفرق شدند. امروز نیز مانند غذایی که دیروز آماده کردی، فراهم کن و سپس

آنان را جمع کن. امام علی علیه السلام روایت می کند که من این کار را انجام دادم و آنها را جمع کردم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به آوردن غذا امر فرمود و من هم آن را نزد ایشان آوردم و به مانند دیروز غذا را تقسیم کرد، و شروع به خوردن کردند تا این که آنقدر خوردند که میلی به خوردن احساس نمی کردند و سپس فرمود: نوشیدنی شان را نیز بیاور و من نیز آن ظرف شیر را برایشان آوردم، و از آن نوشیدند تا این که همگی از آن سیراب گشتند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع به سخن گفتن کرد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! همانا به خدا قسم، من جوانی از عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آن چه من برایتان به ارمغان آورده ام، آورده باشد. همانا من خیر دنیا و آخرت را برایتان آورده ام و پرودگار بلند مرتبه مرا امر کرده که شما را به آن دعوت کنم، حال کدام یک از شما به من ایمان می آورد و مرا در کارهایم یاری می کند تا برادر و وصی و وزیر و پس از من جانشینم در میان خویشاوندان من باشد؟ امام علی علیه السلام روایت می کنند که آنها از او روی برگرداندند و از کمک کردن به او خودداری کردند. سپس من که از همه ایشان کم سن و سال تر و کم تجربه تر و فربه تر و نازک ساق تر بودم، به پا خواستم و عرض کردم: ای رسول خدا! در ماموریتی که خداوند به منظور آن تو را بر انگیزانده است، وزیرت می شوم. سپس دستم را گرفت و گفت: همانا این، برادر و وصی و وزیر و جانشین من در میان شما خواهد بود، پس به حرفش گوش دهید و از او اطاعت کنید. سپس آنها شروع به خنده کردند و به ابوطالب گفتند: به تو دستور داد که به حرف فرزندت گوش دهی و از او فرمانبرداری کنی[1].

۴) محمد بن عباس از عبدالله بن یزید، از اسماعیل بن اسحاق راشدی، از علی بن محمد بن مَخلَد دهّان از حسن بن علی بن عفان از ابو زکریا یحیی بن هاشم سمسار از محمد بن عبدالله بن علی بن ابی رافع غلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از پدرش، از جدش ابی رافع روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبدالمطلب را در شِعب جمع کرد و در آن زمان فرزندان تنی عبدالمطلب و نوه هایش چهل فرد بودند. سپس برایشان پای گوسفند درست کرده

۱ـ امالی، ج ۲، ص ۱۹۴ .

و تریدی برایشان ساخت و خورشت و گوشت ها را بر روی آن ریخت و از آنان پذیرایی نمود و آنها نیز شروع به خوردن کردند تا این که سیر شدند و سپس از یک ظرف شیر نیز آنان را نوشاند و همگی از آن نوشیدند و سیراب گشتند. ابو لهب گفت: به خدا قسم بعضی از ما می تواند یک ظرف بزرگ غذا بخورد و سیر نشود و همچنین ظرفی از شراب بنوشد و هنوز هم او را میل به نوشیدن باشد، اما فرزند ابو کبشه ما را فراخواند و به خوردن پای گوسفند و ظرف کوچکی از نوشیدنی جمع نموده و همگی ما را سیر گرداند و تشنگی مان را برطرف نمود، بی شک این جادویی آشکار است.

راوی روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این به آنها فرمود: همانا خداوند عز و جل به من امر کرده که خویشاوندان نزدیک و اقوام مخلص خویش را انذار دهم، و شما خویشاوندان نزدیک و اقوام مخلص من هستید، و همانا خداوند هر نبی ای را که فرستاده، برادر و وارث و وزیر و وصیی از اهل و خاندانش برای او برگزیده است. حال کدام یک از شما به پا می خیزد و با من بیعت می کند که برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در میان خاندانم باشد، و برای من به منزله هارون از برای موسی باشد، با این تفاوت که بعد من پیامبری مبعوث نمی شود؟ آنها همگی ساکت ماندند. آن حضرت فرمود: به خدا قسم، یا یکی از شما برمی خیزد و یا این که یک فرد از غیر شما انتخاب می شود و آن گاه شما پشیمان خواهید شد. راوی می گوید که علی علیه السلام به پا خاست در حالی که همگی آنان به او نگاه می کردند و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرد و به دعوتش پاسخ گفت، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: به من نزدیک شو؛ و او نیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک گشت و به او فرمود: دهانت را باز کن. امام علی علیه السلام نیز چنین کرد و پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم نیز از آب دهانش در دهان ایشان ریخت و از آب دهان مبارک، بین دو کتف و دو سینه اش قرار داد. سپس ابولهب گفت: بد هدیه ای به پسر عمویت دادی، او به درخواستت پاسخ گفت و تو دهن و صورتش را از

آب دهان آغشته گرداندی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: نه، من آن را سرشار از علم و حکمت و دانش گرداندم[1].

۵) علی بن ابراهیم در مورد این آیه می گوید: آیه «و رهطک منهم المخلصین» در مکه نازل شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی هاشم را جمع نمود، و آنها چهل مرد بودند و هر کدامشان توانایی داشتند که یک گوسفند جوان و یک مشک آب بخورند، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غذایی اندک برایشان فراهم آورد و آنها از آن خوردند و سیر گشتند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: چه کسی وصی و وزیر و جانشین من می گردد؟. پس ابو لهب با تاکید گفت: محمد شما را جادو کرده است. در روز دوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که به مانند دیروز شیر و غذایی فراهم گردد و آن گاه به آنان شیر نوشاند تا این که سیر گشتند و سپس به آنها فرمود: کدام یک از شما وصی و وزیر و جانشین من می گردد؟ باز ابو لهب با تاکید گفت که محمد شما را جادو کرده و همگی پراکنده شدند. در روز سوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که به مانند دو روز قبل عمل شود و سپس به آنان شیر نوشاند و گفت: کدام یک از شما وصی و وزیر می گردد و وعده های مرا به انجام می رساند و دینم را ادا می کند. سپس علی علیه السلام که سن و سال و دارایی اش از همه کمتر بود و ساق های پاهایش از همه آنها نازک تر بود، به پا خواست و گفت: «من، ای رسول خدا» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو همان فرد هستی.[2]

۶) محمد بن عباس از محمد بن حسین خثعمی، از عباد بن یعقوب، از حسن بن حماد، از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «و رهطک منهم المخلصین» روایت می کند که منظور از آن علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین و به طور خاص آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین می باشد[3].

۷) ابو علی طبرسی که رحمت خدا بر او باد، در تفسیرش در باره این قصه می گوید: این قصه در نزد خاص و عام به همین شکل مشهور گشته است و در خبری

۱ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۱۹ .
۲ـ تفسیرقمی، ج ۲، ص ۱۰۰.
۳ـ تأویل الآیات، ج ۱ ، ص ۳۹۵، ح ۲۱ .

از براء بن عازب آمده است که ایشان فرمودند: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همه فرزندان عبدالمطلب را که چهل فرد بودند، جمع نمود. افرادی که یک نفر از آنها قادر بود یک گوسفند پیر را بخورد و یک ظرف نوشیدنی بنوشد. آن حضرت به علی علیه السلام امر نمود که یک پای گوسفند را بیاورد و با آن خورشتی بسازد، سپس به آنان گفت: «با نام خدا پیش آیید» و آنها ده نفر، ده نفر آمدند و شروع به خوردن کردند تا این که سیر شدند. و سپس آن حضرت فرمود: جامی از شیر بیاوردند و خود جرعه‌ای از آن نوشید و به آنها گفت: «با نام خدا بنوشید» سپس آنها شروع به نوشیدن کردند تا این که سیراب گشتند. سپس ابو لهب جلوتر از همه شروع به سخن کرد و گفت: این مرد شما را با این غذاها جادو کرد. آن حضرت نیز در آن روز ساکت ماند و چیزی نگفت.

روز بعد آنان را دعوت کرد و با غذایی به مانند دیروز از آنان پذیرایی نمود، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را انذار داد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! من از سوی خداوند بلند مرتبه شما را انذار و بشارت می دهم، حال اسلام بیاورید و از من اطاعت کنید تا به راه راست راه یابید؛ و سپس گفت: چه کسی از شما برادر من می گردد و مرا در این کار یاری می رساند، و ولی و وصی و جانشین بعد از من در میان اهل من قرار می گیرد، و دینم را ادا می کند؟ همگی ساکت ماندند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این جمله را سه بار تکرار کرد، و در هر سه بار، آنها چیزی نگفتند و تنها علی علیه السلام می گفت: «من». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای بار سوم فرمود: «آری، تو همان هستی» سپس آنها به پا خاستند، در حالی که به ابوطالب می گفتند: از فرزندت اطاعت کن، چرا که او امیر تو شده است[1].

۸) و ثعلبی که رحمت خدا بر او باد، نیز در تفسیرش آن را آورده و گفته است که در قرائت ابن مسعود چنین آمده است: «و أنذر عشیرتک الأقربین و رهطک منهم المخلصین» و این حدیث با همین الفاظ از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت شده است[2].

۱ـ مجمع البیان، ج ۷ ، ص ۳۵۶، شواهد التنزیل ج ۱، ص ۴۲۰ ح ۵۸۰ .
۲ـ مجمع البیان، ج ۷ ، ص ۳۵۷

۹) و از طریق مخالفان با اسنادی متصل از عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدرش در مسندش روایت می کند که اسود بن عامر، از شریک، از اعمش، از منهال، از عبّاد بن عبدالله اسدی، از علی علیه السلام روایت می کند: هنگامی که آیه «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمامی افراد خاندانش را جمع کرد و سی نفر نزد آن حضرت آمدند و آن حضرت سه بار از آنان پذیرایی نمود. سپس به آنها گفت: چه کسی به جای من دین و وعده هایم را ضامن می گردد و همراه من در بهشت قرار می گیرد و جانشینم در بین اهلم می گردد؟ سپس فردی که شریک نامی از او نبرده به پا خواست و گفت: ای رسول خدا! تو فردی را که می خواستی پیدا کردی. و دیگری گفت: این امر را بر اهل بیتش عرضه کرده است. و سپس علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! من قبول می کنم[1].

۱۰) و با اسنادی متصل از عبدالله بن احمد بن حنبل، از یحیی بن عبد الحمید حِمانّی، از شریک، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عبّاد بن عبدالله اسدی، از علی علیه السلام و همچنین در روایت دیگری عبدالله از ابو خیثمه، از اسود بن عامر، از شریک، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عبّاد بن عبدالله اسدی، از امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: هنگامی که آیه «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افرادی را از اهل بیتش فراخواند که هر یک از آنان قادر بود یک گوسفند را خورده و یک فرق (نوعی پیمانه در مدینه) کامل را بنوشد. آن حضرت با پای گوسفند از آنها پذیرایی کرد و آنها شروع به خوردن کردند تا این که سیر شدند. سپس به آنها فرمود: کدام یک از شما دین و وعده های مرا تضمین می کند و می خواهد همراه من در بهشت باشد و جانشین من در میان اهلم می گردد؟ پس از این که این مطلب را بر اهل بیت خود عرضه کرد، علی علیه السلام گفت: «من» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی به جای من دینم را ادا می کند و وعده هایم را عملی می کند[2]. و به مانند همین حدیث را حمانی روایت کرده و برخی از آن نیز در حدیث ابی خیثمه آمده است.

۱ـ مسند احمد بن حنبل، باب فضائل الصحابه، ج ۱، ص ۱۱۱.
۲ـ مسند احمد بن حنبل، باب فضائل الصحابه، ج ۱، ص ۱۱۱.

و از جمله این احادیث، آن روایتی است که ثلعبی با اسناد از براء بیان کرده است که در موردش صحبت شد. و همچنین حدیث دیگری را در همین مورد، در اول سوره حم سجده خواهیم آورد.

۱۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «و رهطک منهم المخلصین» گفته است که منظور از آن علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و حسن و حسین و دیگر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است[۱].

وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶)

[و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند بال خود را فرو گستر (۲۱۵) و اگر تو را نافرمانی کردند بگو من از آن چه می‌کنید بیزارم]

۱) علی بن ابراهیم گفته است که منظور از «لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ * فَإِنْ عَصَوْکَ» کسانی است که بعد از مرگ تو در ولایت علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السلام از تو پیروی می کنند. و عبارت « فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ» نشان دهنده این امر است که نافرمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمانی که ایشان در قید حیات نیست، همانند نافرمانی از ایشان در زمان زنده بودن ایشان می باشد[۲].

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷) الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸) وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ (۲۱۹)

[و بر (خدای) عزیز مهربان توکل کن * آن کس که چون (به نماز) برمی‌خیزی تو را می‌بیند * و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان (می‌نگرد)]

۱) علی بن ابراهیم از محمد بن ولید، از محمد بن فُرات، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از «الَّذِی یَرَاکَ حِینَ تَقُومُ» قیام و

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۱.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۲ ، ص ۱۰۱.

نمازگزاری آن حضرت در زمان نبوت است و «وَتَقَلُّبَکَ فِي السَّاجِدِينَ» به سلاله انبیا اشاره دارد[1].

۲) ابن بابویه از احمد بن حسن قَطّان، از حسن بن علی بن حسین سُکّری، از محمد بن زکریا غلابی بصری، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش از جابر بن یزید جعفی، از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سئوال شد: شما هنگامی که آدم و حوا در بهشت بودند، کجا بودید؟ ایشان فرمودند: من در پشت آدم علیه السلام بودم و هنگامی که به زمین نیز فرود آمد در پشتش بودم و به همراه پدرم نوح علیه السلام وارد کشتی شدم و در پشت او قرار داشتم، و بعد در پشت ابراهیم قرار گرفتم و به همراه او در آتش انداخته شدم و هیچ گاه پدر و مادری که رابطه غیر شرعی آنان مرا به دنیا آورده باشد، نداشتم و پیوسته خداوند عز و جل مرا به پشت هایی پاک و رحم هایی مطهر منتقل می نمود و من هدایتگر و راه گشا بودم، تا این که خداوند از من در مورد پیامبری و اسلام عهد و پیمان گرفت و تمامی صفاتم را در تورات و انجیل بیان کرد و مرا به آسمانش بالا برد و اسمی از اسامی اش را برایم برگزید و چنان شد که امت حامد (ستایشگر) شدند و خداوند صاحب عرش محمود (مورد ستایش) شد و من نیز محمد (ستوده) شدم. ابن بابویه می گوید: این حدیث از طرق گوناگون روایت شده است[2].

۳) و از ابن بابویه روایت شده است که ابو نصر احمد بن حسین بن احمد بن عبید نیشابوری مروانی که من ناصبی تر از او ندیده ام، از محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن مهران سرّاج، از حسن بن عرفه عبدی، از وکیع بن جرّاح، از محمد بن اسرائیل، از ابی صالح، از ابوذر روایت می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که ایشان می فرمایند: من و علی علیه السلام از نوری واحد خلق شدیم و از دو هزار سال قبل از خلقت آدم، خداوند تبارک و تعالی را در برابر عرش تسبیح می گفتیم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در پشت آدم جای داد. او در بهشت بود و ما در پشت او بودیم و هنگام ارتکاب اشتباه نیز ما در پشت او جای داشتیم. و نوح علیه السلام سوار بر کشتی شد و ما در پشت او

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۵۵، ح ۲.

بودیم. و ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد و ما در پشت او جای داشتیم و خداوند عز و جل پیوسته ما را از پشت‌های پاک به رحم های مطهر منتقل می کرد تا این که به پشت عبد المطلب رسیدیم، و در آن هنگام به دو قسمت تقسیم شدیم: و خداوند مرا در پشت عبدالله و علی را در پشت ابو طالب قرار داد و در من نبوت و برکت گمارد و در علی فصاحت و دلاوری و دو اسم از اسامی خود را برایمان برگزید. خداوند، صاحب عرش محمود است و من محمد و خداوند اعلی است و این هم علی[1].

۴) محمد بن عباس از محمد بن حسین خثعمی، از عبّاد بن یعقوب، از حسین بن حمّاد، از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَتَقَلُّبَکَ فِي السَّاجِدِينَ» می فرماید: منظور از ساجدان در این جا علی و فاطمه و حسن و حسین و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است[2].

۵) از محمد بن عباس، از حسین بن هارون، از ابراهیم مهزیار، از برادرش، از علی بن اسباط، از عبدالرحمن بن حمّاد مقری، از ابی جارود روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَتَقَلُّبَکَ فِي السَّاجِدِينَ» سئوال کردم، و ایشان فرمودند: منظور جابه جایی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پشت پیامبران است؛ بدین صورت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پیامبری به پیامبر دیگر منتقل می شد تا این که خداوند او را از پشت پدرش به دنیا آورد و از زمان آدم علیه السلام هیچ یک حاصل ازدواجی غیر شرعی نبوده است[3].

۶) شرف الدین گوید: شیخ در امالی اش از حسین بن عُبَیدالله، از ابو محمد، از محمد بن همام، از علی بن حسین همدانی، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سنان، از مُفضَّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام از امام علی علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: روزی در سرایی وسیع نشسته بودم و مردم دور من جمع بودند. یکی از آنها نزد من آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! تو در جایگاهی هستی که خداوند تو را در آن قرار داده، حال آن که پدرت در آتش عذاب می شود. فرمود: ساکت شو، خداوند دهانت را ببندد، قسم به

۱ـ معانی الاخبار، ص ۵۶، ح ۴.
۲ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۹۶، ح ۲۳.
۳ـ تاویل الآیات، ج ۱،ص ۳۹۶، ح ۲۵.

ذاتی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برگزید، اگر پدرم شفاعت هر گناهکاری را بر روی زمین بکند، خداوند شفاعتش را در مورد آنها قبول می کند. پدرم در آتش بسوزد حال آن که من خودم تقسیم کننده آتشم. سپس گفت: قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برانگیخت، همانا نور ابوطالب در روز قیامت نور تمامی انسان‌ها را خاموش می گرداند جز پنج نور و آن انوار عبارتند از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نور من و نور فاطمه سلام الله علیها و نور حسن و نور حسین علیهما السلام و دیگر ائمه ای که بعد از آنها می آیند صلوات الله علیهم اجمعین، چرا که نور او از نور ما و از همان نوری است که خداوند دو هزار سال قبل از خلقت آدم آن را آفریده بود[1].

۷) و از شرف الدین، از شیخ ابو محمد فضل بن شاذان، از جابر بن یزید جعفی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از نوری آفرید که آن را از نور عظمت و جلال خود خلق کرده بود. همان نور لاهوتی که در کوه سیناء به موسی بن عمران علیه السلام تجلی کرد و او در برابر آن تاب نیاورد و نتوانست به آن بنگرد و در برابر آن دوام بیاورد تا این که بیهوش و بی حال به زمین افتاد. این همان نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. و هنگامی که خداوند اراده نمود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از آن بیافریند، آن را به دو قسمت تقسیم نمود: سپس از قسمت اول، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ساخت و از قسمت دیگر، علی بن ابی طالب علیه السلام را آفرید، و از آن نور، انسان دیگری خلق نکرد و آن دو را با دستان خود بیافرید و از روح خود بر آنان دمید و آنان را برای خود به وجود آورد و به آنان شکل و صورت داد و امین خود و گواهان بر آفریدگان و جانشینان خود بر مخلوقاتش و چشمه (معرفت) خود برای انسان‌ها و زبان گویای خود برای (صحبت با خلق) قرار داد. علمش را در آن دو قرار داد و بیان بدانان آموخت و آنان را از غیب آگاهانید و یکی را نفس خود و دیگری را روح خود قرار داد، به نحوی که هیچ کدام بدون دیگری نمی توانست کاری انجام دهد. ظاهر آن دو، انسان گونه بود و باطنشان لاهوتی (و خدایی) بود

[1]ـ تاویل الآیات، ج ۱،ص ۳۹۶، ح ۲۶ . امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۱۱.

که برای انسان ها به اشکالی ناسوتی نمایان می شدند، تا این که بتوانند آن دو را ببینند، و منظور از این آیه قرآن نیز همین است: «وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ»[1] [و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم] و این دو، نشانه منزلت خداوند و حجاب آفریدگار تمامی مخلوقات هستند و خداوند آفرینش را با آن دو آغاز کرده و پادشاهی اش و قضایش را با آن دو به پایان می رساند. سپس از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم دخترش فاطمه سلام الله علیها را برگرفت، و همان طور که نور علی علیه السلام را از نور خود برگزید. سپس از نور این دو، حسن و حسین علیهما السلام را اقتباس نمود؛ همان طور که نور یک چراغ از دیگری گرفته می شود. آنها از نور آفریده شده اند و پشت به پشت و رحم به رحم در بالاترین درجه (پاکی) و به دور از نجاست، به یکدیگر منتقل می گردند و این نوع انتقال به مانند دیگر انسان‌ها بر اساس آب پست و نطفه کثیف نیست، بلکه آنان نورهایی هستند که از پشت افراد پاک به رحم زنان مطهر منتقل می گردند؛ چون که آنها برگزیده برگزیدگانند و خداوند آنان را برای خود آفریده و آنان را خزانه داران علمش و رسولان خود به سوی بندگانش قرار داده و آنان را در جایگاه خود گماشته است، چرا که او خود، دیده نمی شود و درک نمی گردد و کیفیت و هویتش به فهم نمی آید. پس اینان سخنگویان و رسولان او هستند و در امر و نهی او دخل و تصرف می کنند و خداوند قدرتش را با آنان نمایان می سازد و آیات و معجزاتش را به واسطه آنان جلوه گر می سازد و با آنان و از طریق آنها خود را به بندگانش معرفی می کند. به واسطه آنان است که امرش مورد فرمانبرداری قرار می گیرد و اگر آنها نبودند، خدا شناخته نمی شد و مردم نمی دانستند که چگونه خدای رحمان را بندگی کنند. بنابراین خداوند فرمانش را هر طور که بخواهد و در هر چه بخواهد، اجرا می نماید: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»[2] [در آن چه (خدا) انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد و(لی) آنان (انسان‌ها) سئوال خواهند شد][3].

۸) طبرسی از ابن عباس روایت می کند که منظور از «وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ» دگرگونی و جابه جایی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پشت انسان های

۱ـ سوره انعام / ۹.
۲ـ انبیاء / ۲۳ .
۳ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۲۷ .

موحد است؛ چرا که ایشان از پشت پیامبری به پیامبر دیگر منتقل می گشت تا این که خداوند او را به عنوان یک پیامبر به دنیا آورد. در روایت عطاء و عکرمه نیز این حدیث آمده است[1].

۹) و همچنین طبرسی از امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن، انتقال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پشت پیامبران است، به نحوی که ایشان از از زمان آدم علیه السلام از پیامبری به دیگری با نکاحی شرعی منتقل می گشت تا این که از پشت پدرش به دنیا آمد[2].

۱۰) و از طبرسی روایت شده که جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: قبل از من (از رکوع) بلند نشوید و همچنین قبل از من (به سجده) نروید، چرا که من شما را از پشت سر می بینم، همان طور که شما را زمانی که در جلوی من قرار دارید مشاهده می کنم. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود[3].

۱۱) از ابن عباس روایت شده که منظور از آن این است که خداوند هنگامی که تنها نماز می گزاری و «وَتَقَلُّبَکَ فِي السَّاجِدِينَ» یعنی زمانی که نماز را با جماعت ادا می کنی، تو را می بیند[4].

۱۲) همچنین از ابن عباس در مورد آیه «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» روایت شده است که منظور از آن این است که کارت را به پروردگار عزیز و انتقام گیرنده از دشمنان و مهربان نسبت به دوستان واگذار تا تو را از نیرنگ دشمنانی که از تو در آن چه آنان را امر فرمودی، نافرمانی کرده اند، کفایت کند؛ خدایی که «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ» هنگامی که از جایگاهت یا بسترت برای گزاردن نماز به تنهایی یا به جماعت بلند می شوی، تو را می بیند. و گفته شده است که از ابن عباس روایت شده که معنای این آیه چنین است: تو را در هنگامی که در نماز به پا می خیزی می بیند[5].

۱ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۷ .
۲ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۸ .
۳ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۸ .
۴ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۷ .
۵ـ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۷ .

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (۲۲۱) تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲)

[آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند * بر هر دروغزن گناهکاری فرود می‌آیند]

۱) ابن بابویه از پدرش از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی، از عمران اشعری، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فضال، از داود بن ابی یزید، از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» گفته است: اینان هفت نفرند: مغیره و بُنان و صائد و حمزه بن عماره بربری و حارث شامی و عبدالله حارث و ابن خطاب[۱].

وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵) وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (۲۲۶) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

[و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند * آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادیی سرگردانند* و آنانند که چیزهایی می گویند که انجام نمی‌دهند * مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آن که مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت]

۱) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن محبوب، از حماد بن عثمان، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» روایت می کند که ایشان فرمودند: آیا شاعری دیده است که کسی از او پیروی کند،. منظور از این آیه افرادی هستند که برای غیر دین به کسب دانش پرداختند و هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند[۲].

۱ـ خصال، ص ۴۰۲، ح ۱۱۱.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۳۸۵، ح ۱۹.

۲) شرف الدین نجفی از محمد بن جمهور، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» روایت می کند: کدام شاعران را دیده اید که مردم از آنان پیروی کنند؟ همانا منظور از این آیه فقیهانی هستند که قلب مردم را از باطل مملو می سازند، همانا آنان شاعرانی هستند که مردم از آنان پیروی می کنند[۱].

۳) طبرسی در مورد آیه «وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» از عیاشی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: اینان قومی هستند که علم آموختند و بدون آگاهی، به علم آموزی در دین پرداختند و چنان شد که هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه نمودند[۲].

۴) علی بن ابراهیم گفته است که این آیه در مورد کسانی نازل شده است که دین خداوند را با افکارشان تغییر دادند و از فرمان او سرپیچی نمودند. آیا تا به حال دیده اید که کسی از شاعری پیروی کند. همانا منظور از آن کسانی هستند که با آراء خود دین جدیدی وضع نمودند و مردم هم از آنان پیروی نمودند. و عبارت «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» تاکید کننده این تفسیر است؛ یعنی کسانی که با سخنان باطل و حجت های واهی و گمراه کننده به مناظره و مجادله بر می خیزند و در هر طریقی وارد می شوند، و «وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» یعنی این که مردم را پند می دهند، اما خود پند نمی گیرند و از کارهای بد نهی می کنند، اما خود از آن کناره گیری نمی کنند،و به کار نیک فرامی خوانند، اما خود آن را انجام نمی دهند. ایشان کسانی هستند که خداوند متعال در مورد آنها فرموده است: «وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ»، ایشان کسانی هستند که حق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را غصب نموده اند. سپس خداوند در ادامه، آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و شیعیان آنان را راه یافتگان می‌نامد و می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا» و سپس دشمنان آنان و کسانی را که به آنان ظلم روا داشته اند، ذکر می کند و می فرماید: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ محمدٍ أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ» و به خدا قسم که آیه این چنین نازل شده است[۳].

۱ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۲۸ .
۲ـ مجمع البیان ج ۷ ص ۳۵۹ .
۳ـ تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۰۰ .

۵) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه که رحمت خدا بر او باد، از علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس که می خواهد به دین من چنگ زند و بعد از من بر کشتی نجات سوار شود، باید به علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا کند و دشمنش را دشمن و دوستش را دوست بدارد؛ چرا که او وصی من بر امت در زمان حیات و جانشین من پس از مرگم است و بعد از من، او امیر هر مسلمان و هر مؤمنی است و سخن و امر و نهی او به مانند سخن و امر و نهی من است؛ و کسی که از او پیروی کند و او را یاری رساند، مانند این است که مرا پیروی کرده و یاری رسانده است و کسی هم که از یاری او دست بکشد، گویی با من چنین کرده است. ایشان سپس فرمودند: هر کس که بعد از من علی علیه السلام را ترک گوید، در روز قیامت مرا نمی بیند و من نیز او را نمی بینم و هر کس که بعد از من با علی علیه السلام مخالفت ورزد، خداوند او را از بهشت محروم گرداند و آتش را جایگاه او گرداند، و هر کس که علی علیه السلام را ترک گوید، در روزی که در پیشگاه خداوند قرار می گیرد، خداوند او را رها می کند. و هر کس که علی علیه السلام را یاری رساند، در روزی که به ملاقات خداوند می رود، او را یاری می رساند و در هنگام پرسش و پاسخ، جواب صحیح را به او الهام می کند. سپس فرمودند: حسن و حسین علیهما السلام بعد از پدرشان دو امام امت من هستند و سرور جوانان بهشتند و مادرشان (فاطمه) سلام الله علیها نیز سرور زنان بهشت است و پدرشان سرور اوصیا است، و از فرزندان حسین علیه السلام، نُه امام به دنیا می‌آیند که نهمین آنها قائم فرزندان من است عجل الله تعالی فرجه الشریف، و فرمانبرداری از او به مانند فرمانبرداری از من است و نافرمانی از او نیز به سان نافرمانی از من می باشد، و از دست منکران فضیلت ایشان و ضایع کنندگان حقوقشان، بعد از مرگم به خداوند شکایت می برم و خداوند خوب ولیّ و سرپرستی است و او یاور شایسته ای برای خاندانم و امامان امت من صلوات الله علیهم اجمعین است و از کسانی که حقشان را انکار می کنند انتقام می‌گیرد «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ».[1]

۱ـ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۴۸، باب ۲۴، ح ۶.